

مفاخر آذربایجان

جلد دوم

فلسوفان و عارفان

دکتر محمد تقی مصطفی شایسته



مفاخر آذربایجان

در عرصه های هنر، تفسیر، ادب و عرفان

جلد دوم

فیلسوفان و عارفان

دکتر عتیقی بخشایشی

نشر آذربایجان

تبریز - خیابان شریعتی شمالی آپارتمانهای بازارچه ۱۱۰ طبقه دوم

آدرس پستی: تبریز - صندوق پستی ۴۸۱۸ - ۵۱۳۳۵

تلفن: ۶۱۱۳۸ - ۰۴۱

نام کتاب: مفاخر آذربایجان، ج ۲ (فیلسوفان و عارفان)

نویسنده: دکتر عقیقی بخشایشی

ناشر: نشر آذربایجان، تبریز

نوبت چاپ: اول

سال چاپ و انتشار: ۷۵

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

امور فنی: شرکت چاپ هموطن

چاپ و لیتوگرافی: نیکنام

«کلیه حقوق محفوظ و مخصوص نشر آذربایجان است»

مراکز پخش:

تبریز: دانشگاه آزاد اسلامی، کوی ولیمصر، کتابفروشی شهید باکری

قم: دفتر نشر نوید اسلام

کلیه کتابفروشیهای معتبر کشور



فهرست مطالب جلد دوم

۶۰۵	۱- عنوان کتاب
۶۰۶	۲- شناسنامه کتاب
۶۰۷	۳- لفظ جلاله (بسم الله ...)
۶۰۹	فهرست مطالب
۶۳۱	پیشگفتار کتاب
۶۳۲	موضوع فلسفه
۶۳۴	مکاتب فلسفی
۶۳۴	تعریف حکمت
۶۳۶	گفتار راسل
۶۳۷	سیر تحولات فلسفه در جهان اسلام
۶۳۷	مراحل تحول و تکامل فلسفه
۶۳۸	فلسفه در آذربایجان
۶۳۹	سخنی با استاد مطهری (ره).
	بخش سوم:

فلسفه و فیلسوفان آذربایجان

۶۴۵	۲۵۴- حکیم نظامی گنجوی (متوفی ۴۵۰ هـ.ق)
۶۴۶	در توصیف پیامبر خدا (ص)
۶۴۶	آثار نظامی گنجوی
۶۴۷	آراء فلسفی او
۶۴۸	تصویر خیالی او
۶۴۹	آرامگاه او در گنجه

۶۱۰..... فهرست مطالب کتاب

۲۵۵ - بهمنیار شاگرد ابو علی سینا (متوفی ۴۵۸ هـ. ق)..... ۶۵۰

تألیفات او..... ۶۵۰

فرهنگسرای (خانه شربت اوغلی) تبریز:..... ۶۵۱

گفتار استاد معین..... ۶۵۲

گفتار استاد جوادی آملی..... ۶۵۳

افکار و اندیشه‌های فلسفی بهمنیار..... ۶۵۳

دیگر شاگردان ابن سینا..... ۶۵۵

ملاصدرا و بهمنیار..... ۶۵۶

۲۵۶ - عین القضاة میانجی (متوفی ۵۲۵ هـ. ق)..... ۶۵۶

زندگی علمی او..... ۶۵۶

آثار و تألیفات..... ۶۵۷

عامل قتل او..... ۶۵۸

تألیف در مورد عین القضاة..... ۶۵۹

گفتار هانری کربن:..... ۶۵۹

۲۵۷ - یحیی بن حبش شیخ اشراق (متوفی ۵۸۷ هـ. ق)..... ۶۶۰

گفتار مرحوم مدرّس:..... ۶۶۰

آثار و تألیفات:..... ۶۶۱

شعر او:..... ۶۶۱

برخی از افکار او:..... ۶۶۲

گفتار هانری کربن:..... ۶۶۳

۲۵۸ - افضل الدین خونجی (۶۴۶ - ۵۹۰ هـ. ق)..... ۶۷۳

زندگی تحصیلی او..... ۶۷۳

آثار و تألیفات او..... ۶۷۴

شعر رثای اربلی..... ۶۷۵

- مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۱۱
- ۲۵۹ - نجم الدین نخبجوانی (متوفی حدود ۶۵۰ هـ. ق.)..... ۶۷۵
- زندگی تحصیلی او..... ۶۷۵
- اثر تألیفی او..... ۶۷۶
- وفات او..... ۶۷۶
- ۲۶۰ - عبدالحمید خسروشاهی (متوفی ۶۵۲ هـ. ق.)..... ۶۷۶
- اساتید او..... ۶۷۷
- شاگردان او..... ۶۷۷
- رفتار او به ملک ناصرالدین داود..... ۶۷۷
- شاگردان و تألیفات او..... ۶۷۸
- گفتار استاد مطهری در حق او..... ۶۷۹
- ۲۶۱ - سراج الدین ارموی (متوفی ۶۸۲ هـ. ق.)..... ۶۸۰
- زندگی تحصیلی او..... ۶۸۰
- تألیفات او..... ۶۸۰
- نمونه‌ای از نگارش او..... ۶۸۱
- دلایل اعتبار حسن خلق..... ۶۸۱
- ۲۶۲ - حسام الدین چلبی (متوفی ۶۸۴ هـ. ق.)..... ۶۸۲
- گفتار مرحوم مدرس در مورد او..... ۶۸۲
- وفات او..... ۶۸۲
- ۲۶۳ - مجدالدین جیلی (متوفی قرن هشتم):..... ۶۸۳
- زندگی او..... ۶۸۳
- ۲۶۴ - تاج الدین تبریزی (متوفی ۷۴۶ هـ. ق.)..... ۶۸۳
- زندگی او..... ۶۸۳
- گفتار صاحب‌الانظار..... ۶۸۴
- ۲۶۵ - علی بن محمد سمرقندی قوشچی (م ۸۷۹ هـ. ق.)..... ۶۸۵

۶۱۲.....	فهرست مطالب کتاب
۶۸۵.....	زندگی تحصیلی او
۶۸۵.....	شرح او بر تجرید
۶۸۵.....	۲۶۶- فیلسوف و دودین تبریزی (زنده در سال ۹۳۰ ه. ق)
۶۸۵.....	گفتار هانری کرین در حقّ او
۶۸۶.....	گزیده‌ای از آراء و افکار فلسفی او
۶۹۰.....	۲۶۷- کمال الدین اردبیلی (متوفی ۹۵۰ ه. ق)
۶۹۰.....	آثار و تألیفات او
۶۹۱.....	رساله کشف الأسرار او
۶۹۱.....	دیگر کمالات او
۶۹۲.....	نمونه‌ای از اشعار او
۶۹۲.....	فوت او
۶۹۳.....	۲۶۸- حکیم میرزا ابوالفتح تبریزی (قرن دهم)
۶۹۴.....	۲۶۹- ملا رجبعلی تبریزی (متوفی ۱۰۸۰ ه. ق)
۶۹۴.....	افکار و آثار او
۶۹۵.....	گفتار استاد آشتیانی
۶۹۶.....	شاگردان او
۶۹۷.....	گفتار هانری کرین
۶۹۸.....	سه رساله از او
۷۰۳.....	شعر و تخلص او
۷۰۴.....	تألیفات او
۷۰۴.....	۲۷۰- حکیم ملا عبدالله زنوزی (متوفی ۱۲۰۷ ه. ق)
۷۰۴.....	ترجمه حال آقا علی به قلم خودش
۷۰۵.....	گفتار اعتماد السلطنه
۷۰۶.....	گفتار دولت آبادی

۶۱۳	مفاخر آذربایجان، (ج ۲).....
۷۰۶	تألیفات او.....
۷۰۷	نمونه‌ای از شعر او.....
۷۰۸	صاحب ریحانة‌الادب می‌نویسد.....
۷۰۹	انوار جلیه زنوزی.....
۷۰۹	سیر تحولات فلسفه تا عصر زنوزی.....
۷۱۱	حکومت صفوی.....
۷۱۱	حوزه اصفهان.....
۷۱۲	میرفندرسکی.....
۷۱۲	حدیث حقیقت چیست؟.....
۷۱۴	آقای علی حکیم.....
۷۱۶	حدیث حقیقت کامل.....
۷۱۸	شرح تفصیلی زندگی او.....
۷۲۰	آثار علمی او.....
۷۲۱	موضوع بحث کتاب.....
۷۲۷	شرح حال او به قلم فرزندش.....
۷۲۸	در این رساله می‌نویسد.....
۷۳۱	۲۷۱ - حکیم میرزا ابوالقاسم ایروانی (متوفی ۱۲۳۷ هـ. ق).....
۷۳۱	مرحوم شیروانی می‌نویسد.....
۷۳۱	مراتب عرفانی.....
۷۳۲	اخلاف او.....
۷۳۲	وفات او.....
۷۳۳	۲۷۲ - حکیم میرزا بابا آذربایجانی (متوفی ۱۲۵۸ هـ. ق).....
۷۳۳	۲۷۳ - حکیم مدرّس زنوزی (۱۳۰۷ هـ. ق).....
۷۳۴	تألیفات او.....

۶۱۴.....	فهرست مطالب کتاب
۷۳۵.....	گفتار یکی از اساتید دانشگاه
۷۳۵.....	نمونه‌ای از گفتارهای حکمت‌آمیز او
۷۳۷.....	آثار و تألیفات او:
۷۳۷.....	۲۷۴ - حکیم سید حسین بادکوبه‌ای (متوفی ۱۳۵۸)
۷۳۸.....	ولادت و منشأ او
۷۳۸.....	گفتار استاد مطهری
۷۳۹.....	وفات او
۷۳۹.....	۲۷۵ - حکیم عبدالحسین فیلسوف الدوله (متوفی ۱۳۶۰ هـ. ق)
۷۳۹.....	زندگی تحصیلی او
۷۳۹.....	آثار و تألیفات
۷۴۱.....	گفتار مرحوم مدرس
۷۴۲.....	۲۷۶ - فیلسوف نامی استاد علامه طباطبائی (م ۱۴۰۲ هـ. ق)
۷۴۲.....	استاد او
۷۴۵.....	عکس و تصویر
۷۴۶.....	نگارنده در محضر استاد علامه طباطبائی
۷۴۷.....	تلاش پی‌گیر
۷۴۸.....	تطبیق و مقایسه
۷۴۸.....	اصول فلسفه و روش رئالیسم
۷۴۹.....	نگارنده همراه گزارشگر روزنامه اطلاعات
۷۵۳.....	ابعاد عرفانی او
۷۵۳.....	۲۷۷ - استاد حکیم محمد تقی جعفری تبریزی (م ۱۴۱۶ هـ. ق)
۷۵۴.....	ویژه نامه کیهان فرهنگی
۷۵۴.....	گفتار مصاحبه‌گر
۷۵۶.....	گفتار شهید صدر

۶۱۵	مفاخر آذربایجان، (ج ۲).....
۷۵۷	اجازة اجتهد آية الله ميلانی.....
۷۵۷	زندگی در کلام خود او.....
۷۵۹	آغاز زندگی.....
۷۶۱	اساتید او.....
۷۶۲	تلاش در راه علم.....
۷۶۳	داستان عجیب نفوذ در ارواح.....
۷۶۵	حضور در حوزه علمیه نجف.....
۷۶۸	درس اخلاق.....
۷۷۰	عشق به کمال و دانش.....
۷۷۱	رفاه یا عسرت؟.....
۷۷۳	نخستین تألیف.....
۷۷۵	محورهای گفتار در کنفرانسها.....
۷۷۶	داستان پرداخت جزیه.....
۷۷۶	ترجمه متن خبر.....
۷۷۸	مکاتبه با راسل.....
۷۸۱	مصاحبات با اهل فکر و دانش.....
۷۸۲	سمینارها.....
۷۸۲	سفر به سمنان.....
۷۸۴	نمونه‌ای از سروده او.....
۷۸۸	عشق به ادب.....
۷۸۸	آشنایی با مثنوی.....
۷۹۰	شرح ۱۵ جلدی مثنوی.....
۷۹۰	عوامل گرایش به مثنوی.....
۷۹۳	روش تحلیل مثنوی.....

.....۶۱۶	فهرست مطالب کتاب
۷۹۴.....	شرح و تفسیر نهج البلاغه
۷۹۵.....	الهام‌گیری مولوی
۷۹۶.....	نقد و بررسی
۷۹۷.....	اشتراک فکری شمس و مولوی
۷۹۹.....	شرح نهج البلاغه
۸۰۱.....	تعداد مجلدات آن
۸۰۱.....	مکاتبات استاد جعفری
۸۰۴.....	تعداد تألیفات او
۸۰۶.....	فهرست آثار منتشر نشده
۸۰۷.....	کنفرانسها و سمینارها
۸۰۹.....	زنگ تنفس کتاب
۸۰۹.....	داستانی از یک عارف آزاده
۸۱۰.....	داستانی از یک فقیه وارسته

بخش چهارم

۸۱۱.....	عرفان و عرفای آذربایجان
۸۱۳.....	عرفان الهی
۸۱۴.....	تعریف عرفان
۸۱۵.....	عرفان و ره آورد آن
۸۱۷.....	عشق و عقل
۸۱۸.....	تاریخ فلسفه و عرفان
۸۱۹.....	تفاوت دو راه
۸۲۰.....	کاروان سیر و سلوک
۸۲۱.....	عرفان و فترابی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲).....	۶۱۷
ابوعلی سینا و عرفان	۸۲۱
ترجمه اشعار ابن سینا.....	۸۲۲
حکیم عمر خیّام و عرفان	۸۲۳
امام محمد غزالی و عرفان.....	۸۲۵
خواجه نصیرالدین و عرفان	۸۲۶
امام فخر رازی و عرفان	۸۲۶
قطب الدین شیرازی و عرفان	۸۲۶
شیخ بهاءالدین و عرفان	۸۲۷
ملا صدرا و عرفان اسلامی	۸۲۸
آیات و روایات	۸۲۸
بخش آیات.....	۸۲۹
بخش روایات.....	۸۳۰
قلب و وجدان	۸۳۱
پاکی و صفای دل	۸۳۳
حجت درونی و بیرونی	۸۳۵
نصوف در دوره ایلخانان	۸۳۷
کاروان نور و معرفت	۸۳۸
شواهدی از اوحدی	۸۴۰
اقسام فقر از نظر اوحدی	۸۴۱
حافظ و خرقة پوشان ظاهری	۸۴۲
بهره و نتیجه گیری ایلخانان	۸۴۳
آرامگاه اوحدی در مراغه	۸۴۴
۲۷۸ - شیخ شهاب الدین صاحب عوارف (متوفی ۶۳۲ هـ. ق)	۸۴۵
۲۷۹ - شیخ جلال الدین تبریزی (متوفی ۶۴۲)	۸۴۵

۶۱۸..... فهرست مطالب کتاب

- ۲۸۰ - شمس الدین ملک داد تبریزی (متوفی ۶۴۵ هـ. ق) ۸۴۶.
- مذهب سلوکی مولوی ۸۵۰.
- گفتار شفیع کدکنی ۸۵۱.
- خصوصیات غزل شمس تبریزی ۸۵۲.
- مذهب او ۸۵۳.
- شاگردان او ۸۵۵.
- نمونه‌ای از اشعار ۸۵۶.
- در بیان عشق ۸۵۷.
- ۲۸۱ - شیخ محمد کججائی (متوفی ۶۷۷ هـ. ق) ۸۵۷.
- گفتار شیخ محمد شبستری در حق او ۸۵۷.
- ۲۸۲ - شیخ شهاب الدین محمود عتیقی اهری (متوفی ۶۹۵ یا ۶۹۸ هـ. ق) ۸۵۸.
- جغرافیای اجمال اهر ۸۵۹.
- قطب مسالک سه گانه ۸۶۰.
- دستخط شیخ بهانی ۸۶۲.
- ۲۸۳ - زرکوب تبریزی (متوفی ۷۱۲ هـ. ق) ۸۶۳.
- ۲۸۴ - همام تبریزی ۸۶۴.
- ۲۸۵ - شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰ هـ. ق) ۸۶۴.
- نمونه‌ای از اشعار او ۸۶۵.
- گفتار استاد مطهری در حق او ۸۶۵.
- گفتار صاحب تذکره العارفین ۸۶۶.
- ۲۸۶ - شیخ صفی الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵ هـ. ق) ۸۶۸.
- مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل ۸۶۹.
- مقبره شیخ حیدر در مشکین شهر ۸۷۰.

- مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۱۹
- ۲۸۷ - شیخ جلال الدین تبریزی (متوفی ۷۴۷ هـ. ق.)..... ۸۷۱
- گفتار ابن بطوطه..... ۷۷۲
- اعطای جبه درویشی..... ۷۷۲
- گفتار مترجم کتاب..... ۸۷۴
- ۲۸۸ - شمس الدین حاج محمد عصار تبریزی (متوفی ۷۹۲ هـ. ق.)..... ۸۷۴
- آثار و تألیفات او..... ۸۷۵
- ۲۸۹ - قاسم انوار سرابی یا تبریزی (متوفی ۸۳۷ هـ. ق.)..... ۸۷۶
- تألیفات او..... ۸۷۶
- آثار او..... ۸۷۷
- گفتار صاحب ریاض السیاحه..... ۸۷۸
- از غزلیات او..... ۸۷۹
- ۲۹۰ - حافظ حسین کربلانی (متوفی ۹۹۷ هـ. ق.)..... ۸۷۹
- خط حافظ حسین..... ۸۸۱
- تصویر امیر بدرالدین احمد لاله‌ای..... ۸۸۲
- ۲۹۱ - مولانا ملک سعید کامل خلخالی (متوفی ۱۰۳۵ هـ. ق.)..... ۸۸۳
- گفتار دولت آبادی..... ۸۸۴
- ۲۹۲ - مولا محمد مجذوب تبریزی (متوفی ۱۰۹۳ هـ. ق.)..... ۸۸۵
- گفتار فرید..... ۸۸۶
- ۲۹۳ - میر عبدالباقی تبریزی (متوفی حدود ۱۱۳۵ هـ. ق.)..... ۸۸۸
- گفتار صاحب ریاض..... ۸۸۹
- ۲۹۴ - رحمت کوزه‌کنانی (متوفی حدود ۱۲۵۰ هـ. ق.)..... ۸۹۰
- از سروده‌های عرفانی او..... ۸۹۱
- گفتار مرحوم مدرس در حق او..... ۸۹۱
- ۲۹۵ - آقا محمد رحیم نایب‌الصدر افشار (۱۲۸۵ هـ. ق.)..... ۸۹۲

۶۲۰..... فهرست مطالب کتاب

- ۲۹۶ - آية الله حاج ميرزا جواد آقا ملكى (متوفى ۱۳۴۴ هـ. ق.)..... ۸۹۲
- عكس و تصوير حاج ميرزا جواد آقا ملكى..... ۸۹۳
- سحرخيزى و ديگر فضائل و كمالات..... ۸۹۶
- فضايل و كمالات او..... ۸۹۶
- زمزمه با امام عصر «عج»..... ۸۹۹
- آثار و تاليفات..... ۹۰۱
- پيشگفتار ترجمه كتاب او..... ۹۰۲
- جملاتى از خود مؤلف..... ۹۰۴
- وفات او..... ۹۰۵
- در حسرت يار و در فراق ديدار..... ۹۰۵
- ۲۹۷ - آية الله سيد على قاضى طباطبائى (م ۱۳۶۶ هـ. ق.)..... ۹۰۶
- تصويرى از مرحوم سيد على قاضى..... ۹۰۷
- تحصيلات او..... ۹۰۸
- گفتار مرحوم حاج آقا بزرگ..... ۹۰۹
- روش عرفانى مرحوم سيد على قاضى..... ۹۰۹
- سلسله مشايخ او..... ۹۱۰
- ملاقات شوشترى و ملا قلى جولا..... ۹۱۱
- ۲۹۸ - عارف نامى سيد محمد حسن الهى (متوفى ۱۳۹۶ هـ. ق.)..... ۹۱۲
- تصوير صاحب ترجمه..... ۹۱۴
- بخشنده و رازدارنده..... ۹۱۵
- گفتار استاد سبھانى..... ۹۱۵
- ۲۹۹ - شادروان حاج ميرزا تقى زرگر تبريزى..... ۹۱۶
- تصوير صاحب ترجمه..... ۹۱۷
- مصاحبه سيد حسن ابطحى..... ۹۱۸

- مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۲۱
- سحر خیزی..... ۹۲۲
- دیدار یار..... ۹۲۲
- شعر دل..... ۹۲۳
- توضیح چند تعبیر..... ۹۲۷
- متن نامه حاج میرزا آقا جان زنجانی..... ۹۲۸
- تصویری دیگر از صاحب ترجمه..... ۹۲۹
- ۳۰۰ - سید مهدی قاضی طباطبائی (متوفی ۱۴۰۱ هـ.ق)..... ۹۳۰
- معرفی کوتاه استاد آملی..... ۹۳۱
- تصویری از استاد آملی..... ۹۳۲
- ابعاد روحی و عرفانی علامه طباطبائی..... ۹۳۳
- تصویری از اواخر عمر شادروان علامه طباطبائی..... ۹۳۴
- متن نوشتار استاد علامه تهرانی..... ۹۳۵
- یادی از استاد..... ۹۳۹
- هنر خط..... ۹۴۱
- علوم غریبه..... ۹۴۲
- مهارت در بیان و بدیع..... ۹۴۲
- تصویری از استاد علامه طباطبائی مرحوم سید علی قاضی..... ۹۴۳
- استاد فلسفه..... ۹۴۴
- مرئی عرفانی..... ۹۴۶
- رعایت حرمت استاد..... ۹۴۶
- تقارن عمرها..... ۹۴۷
- نماز شب و تاکید آن..... ۹۴۷
- استاد ادب عربی..... ۹۴۸
- مفسر قرآن..... ۹۴۹

۶۲۲.....	فهرست مطالب کتاب
۹۵۰.....	شاگردان گرانقدر او
۹۵۱.....	استاد مرحوم قاضی
۹۵۱.....	دستورات استاد
۹۵۲.....	مرد عمل
۹۵۳.....	نسب والا گهر
۹۵۴.....	تصحیح ارشاد مفید
۹۵۵.....	فوت مادر
۹۵۵.....	الهی برادر شفیق او
۹۵۷.....	دو برادر در کنار هم
۹۵۸.....	همسر وفادار و پرهیزکار
۹۵۹.....	روش علمی
۹۶۰.....	توصیف از فیض کاشانی
۹۶۱.....	تجلیل از ابوعلی سینا
۹۶۲.....	ملاً صدرا و احیاء گری او
۹۶۳.....	استنکاف از آمریکا
۹۶۳.....	ضرورت درس فلسفه
۹۶۴.....	توحید ذاتی
۹۶۶.....	توحید از دیدگاه علامه (ره)
۹۶۸.....	برهان عقلی عامل حجیت
۹۶۹.....	حواشی بر بحار الأنوار
۹۷۰.....	تعلیقہ اول
۹۷۲.....	تعلیقہی دوم
۹۷۳.....	روش برهانی و استدلالی
۹۷۴.....	تطبیق و مقایسه فلسفه ها

۶۲۳	مفاخر آذربایجان، (ج ۲).....
۹۷۶	تالیفات در تبریز.....
۹۷۶	اسلام راستین.....
۹۷۸	مصاحبه پرفسور کرین.....
۹۷۸	مذهب زنده و شاداب.....
۹۸۱	روش عرفانی و اخلاقی او.....
۹۸۳	اخلاق و خصوصیات روحی او.....
۹۸۴	حسرت نماز جماعت با او.....
۹۸۶	منزلت عرفانی او.....
۹۸۶	مراقبه گام نخست.....
۹۸۷	عالمان مورد تجلیل او.....
۹۸۹	دیگر خصوصیات روحی او.....
۹۹۰	شعر و سروده.....
۹۹۱	قطعه شعری دیگر.....
۹۹۲	عشق به ائمه اطهار(ع).....
۹۹۳	عشق به قرآن.....
۹۹۳	معیشت.....
۹۹۴	رجال علم و تنگدستی.....
۹۹۶	زندگی ساده و بسیط.....
۹۹۷	صفات پارسایان.....
۹۹۸	پافشاری روی عقیده.....
۹۹۹	سرود عشق استاد.....
۱۰۰۴	واجد کمالات.....
۱۰۰۵	خصوصیات فطری و اکتسابی.....
۱۰۰۷	رجال الهی.....

.....۶۲۴..... فهرست مطالب کتاب

- سخنی از علی (ع) در نهج البلاغه ۱۰۰۹.
- اواخر عمر ۱۰۱۱.
- شهادت و گواهی چند تن از فرزندگان ۱۰۱۳.
- ۱- گفتار آیه الله حسن زاده آملی ۱۰۱۳.
- ۲- گفتار شهید مطهری ۱۰۱۴.
- قسمت دیگر از گفتار او ۱۰۱۵.
- ۳- گفتار استاد جوادی آملی ۱۰۱۶.
- بخش پنجم اسناد افتخار مردم این سرزمین ۱۰۱۷.
- نگاهی به میراث فرهنگی و تاریخی ۱۰۱۹.
- ۱- بازار تبریز ۱۰۱۹.
- عکس و تصویری از دلآله زن بازار ۱۰۲۰.
- بازار صادقیه ۱۰۲۱.
- ۲- مسجد جامع تبریز ۱۰۲۲.
- محراب مسجد ۱۰۲۳.
- ۳- ربیع رشیدی ۱۰۲۴.
- ۴- بقعه صاحب الأمر (عج) ۱۰۲۵.
- ۵- ارک علیشاه ۱۰۲۶.
- تصویر آن ۱۰۲۷.
- ۶- مسجد کبود (فیروزه اسلام) ۱۰۲۷.
- تصویری از نمای مسجد کبود ۱۰۲۸.
- تصویری دیگر از مسجد کبود ۱۰۲۹.
- ۷- مقبرة الشعراء ۱۰۳۰.
- ۸- عون بن علی ۱۰۳۱.

- مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۲۵
- بقعه عون بن علی..... ۱۰۳۲
- ۹- مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل..... ۱۰۳۲
- تصویر آرامگاه او..... ۱۰۳۳
- قسمتی از کتیبه سنگی ها..... ۱۰۳۴
- ۱۰- مقبره شیخ جبرائیل در کلخوران اردبیل..... ۱۰۳۵
- تصویر بقعه شیخ جبرائیل..... ۱۰۳۶
- ۱۱- بقعه گورانییم در اردبیل..... ۱۰۳۶
- گفتار آقای ترابی..... ۱۰۳۷
- ۱۲- مسجد جمعه اردبیل..... ۱۰۳۷
- منار منفصل مسجد جامع..... ۱۰۳۸
- ۱۳- پل پنج چشمه (پل یعقوبیه) در اردبیل..... ۱۰۳۹
- ۱۴- پل سرخ (پل سمیان) در اردبیل..... ۱۰۳۹
- تصاویری از پل..... ۱۰۴۰
- ۱۵- پل هفت چشمه (پل داشکن) در اردبیل..... ۱۰۴۱
- ۱۶- پل سه چشمه (میر علمدار) در اردبیل..... ۱۰۴۱
- تصاویری از پل سه چشمه..... ۱۰۴۲
- ۱۷- دهکده سقندل در اهر و تصویر آن..... ۱۰۴۳
- ۱۸- قلعه داغ (قله نودوز) در اهر..... ۱۰۴۴
- ۱۹- قلعه جمهور یا دژ بابک خرم دین در اهر..... ۱۰۴۵
- نمای کلی قلعه..... ۱۰۴۶
- ۲۰- برج سنگی دهکده قشلاق قارلوجا کنار رود ارس در کلیبر..... ۱۰۴۶
- ۲۱- مقبره شیخ شهاب الدین محمود عتیقی در اهر..... ۱۰۴۷
- ایوان بزرگ بقعه..... ۱۰۴۸
- ۲۲- مسجد قدمگاه (معبد یا مسجد غار) در آذرشهر..... ۱۰۴۸

۶۲۶..... فهرست مطالب کتاب

- ۲۳ - مقبره پیرلر در آذرشهر ۱۰۴۸.
- ۲۴ - گورستان قدمگاه در آذرشهر ۱۰۴۹.
- نمای کلی گورستان ۱۰۵۰.
- ۲۵ - چهار طاقی ساسانی واقع در آغمیون در سراب ۱۰۵۰.
- ۲۶ - مسجد جامع سراب ۱۰۵۱.
- کتیبه سنگی سردرب مسجد جامع سراب ۱۰۵۱.
- ۲۷ - کتیبه میخی اورارتی در سراب ۱۰۵۲.
- سنگ نبشته میخی ۱۰۵۳.
- ۲۸ - مسجد جامع تسوج ۱۰۵۳.
- نمای کلی مسجد ۱۰۵۴.
- ۲۹ - گنبد سرخ در مراغه ۱۰۵۵.
- ۳۰ - برج مدور آجری در مراغه ۱۰۵۶.
- تصویر گنبد سرخ ۱۰۵۷.
- ۳۲ - گنبد غفاریه ۱۰۵۸.
- گنبد کبود ۱۰۵۹.
- ۳۳ - ستون سنگی مدور ۱۰۶۰.
- ۳۴ - آرامگاه ملا معصوم در مراغه و تصویر آن ۱۰۶۱.
- ۳۵ - مسجد معزالدین در مراغه ۱۰۶۲.
- مسجد ملا رستم در مراغه ۱۰۶۲.
- ۳۶ - مسجد جامع عجب شیر ۱۰۶۲.
- تصویر مسجد جامع عجب شیر ۱۰۶۳.
- ۳۷ - مسجد جامع مهرآباد در بناب ۱۰۶۳.
- منار مسجد مهر آباد ۱۰۶۴.
- ۳۸ - مسجد میدان در بناب ۱۰۶۴.

- مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۲۷
- ۳۹- قلعه کهنه در مشکین شهر ۱۰۶۵
- ۴۰- قلعه دیو در مشکین شهر ۱۰۶۶
- تصویر یکی از شنگهای منقور انار ۱۰۶۶
- دیوار قلعه دیو ۱۰۶۷
- ۴۱- سنگ نبشته پهلوی در مشکین شهر ۱۰۶۷
- علائم منقور بر سنگ نبشته در مشکین شهر ۱۰۶۸
- ۴۲- مقبره شیخ حیدر در مشکین شهر ۱۰۶۹
- تصویر کلی ۱۰۷۰
- ۴۳- محراب مسجد جامع مرند ۱۰۷۱
- تصویر محراب ۱۰۷۲
- ۴۴- کلیسای سنت استپانوس جلفا و تصویر آن ۱۰۷۳
- ۴۵- کلیسای سهرقه مرند ۱۰۷۴
- ۴۶- کلیسای موجومبار مرند ۱۰۷۴
- تصویر کلیسای موجومبار ۱۰۷۵
- ۴۷- قیز قلعه‌سی گرمی ۱۰۷۵
- تصویر عمومی ۱۰۷۶
- ۴۸- قلعه دختر (قیز قلعه‌سی) میانه ۱۰۷۶
- تصویر آن ۱۰۷۷
- ۴۹- مسجد جامع ترک ۱۰۷۷
- شبستان مسجد ترک ۱۰۷۸
- ۵۰- پل شهر چای در میانه ۱۰۷۹
- ۵۱- تیمچه امیر در تبریز ۱۰۸۰
- گوشه‌ای از پاتاق گنبد بزرگ ۱۰۸۰
- ۵۲- مسجد جامع اهر ۱۰۸۰

۶۲۸..... فهرست مطالب کتاب

- ۱۰۸۱..... سردرب مسجد جامع اهر
- ۵۳- قیز قلعه‌سی کلیبر..... ۱۰۸۱
- ۵۴- مسجد استاد و شاگرد..... ۱۰۸۲
- نمای کلی مسجد..... ۱۰۸۲
- ۵۵- بقعه و مسجد سید حمزه..... ۱۰۸۳
- مدخل بقعه سید حمزه..... ۱۰۸۵
- سردرب و مناره بقعه..... ۱۰۸۶
- ۵۶- خانه کوزه‌کنانی..... ۱۰۸۷
- تصویر خانه کوزه‌کنانی..... ۱۰۸۸
- ۵۷- ساعت بلند آوازه شهر تبریز..... ۱۰۸۸
- نمای کلی ساختمان شهرداری مرکزی..... ۱۰۸۹
- تصویر برج ساعت..... ۱۰۹۰
- ۵۸- ائل‌گلی یا تفریحگاه عمومی و نمای آن..... ۱۰۹۱
- ۵۹- راه آهن تبریز و نمای آن..... ۱۰۹۲
- ۶۰- بقعه سید ابراهیم و سنگ بسم الله..... ۱۰۹۲
- تصویر سنگ بسم الله..... ۱۰۹۳
- مسجد پایگاه مهم اسلام و عرفان..... ۱۰۹۴
- ۶۱- مسجد خاله‌اوغلی..... ۱۰۹۶
- ۶۲- مسجد حجة الاسلام..... ۱۰۹۷
- ۶۳- مسجد قاری یا شهیدی..... ۱۰۹۸
- ۶۴- مسجد خونی..... ۱۰۹۹
- ۶۵- نمائی از مسجد مقبره..... ۱۱۰۰
- ۶۶- مسجد مهرآباد بناب..... ۱۱۰۱
- ۶۷- آلچاق مسجد تبریز..... ۱۱۰۲

- مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۲۹
- ۶۸- مسجد معروف به یا علی..... ۱۱۰۳
- ۶۹- نمائی از خانه نعمت آباد پس از تعمیرات جدید..... ۱۱۰۴
- ۷۰- تیمچه حاج محمد قلی در تبریز..... ۱۱۰۵
- ۷۱- حمام عباس میرزا در کردشت جلفا..... ۱۱۰۶
- ۷۲- مجسمه نظامی در باکو..... ۱۱۰۷
- ۷۳- سردر خانه بلورچیان..... ۱۱۰۸
- ۷۴- پل عباسیه قصبه بخشایش..... ۱۱۰۹
- ۷۵- گچ بریهای محراب زیبای مسجد جامع ارومیه..... ۱۱۱۰
- ۷۶- مسجد سردار ارومیه..... ۱۱۱۱
- ۷۷- فرهنگسرای (خانه شربت اوغلی) تبریز..... ۱۱۱۲
- ۷۸- قبر نجم الدین کبری در خیمه..... ۱۱۱۳
- ۷۹- باغ گلستان..... ۱۱۱۴
- ۸۰- آرامگاه شیخ صفی الدین..... ۱۱۱۵
- ۱۱۱۶- قابل عنایت و توجه اهل ادب و فضل.....
- استدراک لازم..... ۱۱۱۷
- ۳۰۱- اندیشه های عرفانی اوحدی مراغه ای (متوفی ۷۳۸ هـ. ق)..... ۱۱۱۷
- تعلیمات اخلاقی و اجتماعی - اسلامی در آثار او..... ۱۱۱۹
- توحید علمی و عملی..... ۱۱۱۹
- توحید علمی..... ۱۱۲۱
- تزکیه و تهذیب نفس..... ۱۱۲۲
- معاشرت و حسن خلق..... ۱۱۲۳
- وفای به عهد..... ۱۱۲۴
- نماز..... ۱۱۲۴
- نیکی..... ۱۱۲۴

.....۶۳۰	فهرست مطالب کتاب
..... ۱۱۲۴	- مال حرام
..... ۱۱۲۵	- زندگی پرآرامش
..... ۱۱۲۵	- عدالت اجتماعی
..... ۱۱۲۷	- شرف علم و فضیلت کسب آن
..... ۱۱۲۸	- اشعار بدآموز اوحدی
..... ۱۱۲۹	- وفات او
..... ۱۱۳۰	متن رساله کشف الاسرار مولانا حسین اردبیلی
..... ۱۱۵۳	فهارس ششگانه کتاب
..... ۱۱۶۲ تا ۱۱۵۵	۱ - منابع و مأخذ (کتابنامه)
..... ۱۱۷۶ تا ۱۱۶۳	۲ - فهرست اعلام و اشخاص
..... ۱۱۸۳ تا ۱۱۷۷	۳ - فهرست کتابها و رساله ها
..... ۱۱۸۵ تا ۱۱۸۴	۴ - فهرست ملل و نحل و طوایف و قبایل
..... ۱۱۹۳ تا ۱۱۸۶	۵ - فهرست ممالک و مداین و اماکن
..... ۱۱۹۹ تا ۱۱۹۴	۶ - فهرست تصاویر و چهره ها



بسمه تعالی شانه

پیشگفتار:

یکی از رایج ترین مقوله های ادراک بشری، فلسفه و عرفان می باشد که ریشه در اعماق وجود بشری دوانده است. مظاهر و نمودهای آن، در طول تاریخ مدون تمدن انسانی، بروز و ظهور دارد. بسیاری از کاوشگران معارف بشری، سعی و تلاش دارند ریشه ی آنها به چین و یونان یا هندوستان و ژاپن یا دیگر مناطق آسیای دور و شرق اقصى برسانند و تاریخ مدونی را نسبت به پیدایش آن دو، ترسیم و تحریر نمایند. در صورتی که این قبیل کوششها و فلسفه بافیها جز اتلاف وقت، و تضییع سرمایه ی عمر، محصول و بازدهی نخواهد داشت و هر نوع جعل تاریخ و ترتیب شناسنامه و تسجیل وقایع و حوادث، جز جعل سند و تحریف حقیقت، ثمری در پی نخواهد داشت.

بشر در هر صقع از اصقاع عالم، و در هر ظرف از ظروف زمانی و مکانی که قرار گرفته باشد، در مورد هر دو مقوله، خود منشاء تاریخ و مبدأ فلسفه و محور عرفان و مکاشفه بوده است، طبیعت و ذات بشر بر کنجکاوی و تفحص و حرکت نهاده شده است، و این خمیره اصیل بشری، مخصوص زمان و مکان، و منحصر به نژاد خاص و قوم ویژه ای نبوده است هر فرد در محدوده فکر و اندیشه ی خویش و به موازات توان و استعداد و فهم خویش، در این مقوله ها منشاء اثر و مبدأ فکر و تئوری و تصویری بوده است، نهایت امر آنست برخی توانسته اند کالای فکری و نتیجه ی اندیشه ی خود را دسته بندی و تنظیم و قابل ارائه نمایند و برخی دیگر، چنین توفیق و کارآئی را نداشته اند و از قافله عقب تر مانده اند و به کاروان تمدن بشری، دیرتر رسیده اند. با توجه به این اصل اساسی تاریخمند نمودن فلسفه و عرفان، و انتساب آن به ملتی و

نزع و خلع آن از ملت دیگر یک فرضیه‌ی بی اساسی، بیش نیست بنابراین فرض وجود کتاب «جمهور افلاطون» یا مدینه فاضله و جامعه ایده‌آلی او و دیگر فلاسفه یونان که در اثر تلاش سقراط به جا مانده است هرگز دلیل و نشان آن نیست که دیگران چنین ایده‌ها و آرزوها و چنین جوامع عادلانه‌ی را آرزو نمی‌کردند بلکه اغلب عدالت خواهان و جویندگان کمالات فطری، نیز چنین آرزوها و ایده‌ها را داشته‌اند مشکلی که وجود داشته است یا آنان نتوانسته‌اند به صورت دسته‌بندی شده و تنظیم یافته، ارائه بدهند یا در اثر جنگها و قتل و غارتها و وحشی‌گریهایی که در میان اغلب اقوام در جریان بوده است فرصت تجلی و بروز، نیافته از بین رفته یا نابود گردیده است. چون عادت بر این جاری بوده است که نخستین حمله‌ها و تهاجمات به بارزترین مظهر تمدن‌ها که کتابخانه‌ها بودند وارد می‌گشت و چه بسیار آثار درخشان بشری که در آتش جهل و نادانی و در تنور تعصبات ناروای بشری خاکستر گردیده است.

موضوع فلسفه :

چرا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ پایان کار چیست؟ اصولاً من کیستم؟ وجود و هستی‌ام از چه مقوله است؟ و اصولاً وجود چیست و از چه مقوله می‌باشد؟ آیا خودم آفریننده‌ی خود هستم؟ یا مرا آفریننده‌ای هست؟

تلاش و کوشش فکر آدمی، در مورد یافتن جوابهای صحیح به این پرسشها را «فلسفه» می‌گوئیم.

به قول مولوی بلخی:

روزا فکر من این است و همه شب سخم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده‌ام و آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر ننمائی وطنم؟

فلسفه، سرا پا هستی را جولانگاه فکر بشر قرار می‌دهد و عقل و فکر بشر را بر روی بال و پر خود می‌نشانند و به سوی عوالمی که منتهای آرزو و غایت اشتیاق

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۶۳۳

انسان است، سیر می‌دهد. از اینرو تاریخ پیدایش فلسفه با تاریخ فکر بشر هم‌زاد است چون هم زمان با تولد انسان، فلسفه نیز متولد گردیده است از اینرو نمی‌توان زمان مشخص یا مکان معینی را جهت تولد فلسفه، معرفی نمود چون هر کجا بشری بوده است و فکری نیز داشته است پس فلسفه‌ای نیز، قرین زندگی او بوده است و تا آنجا که تاریخ مدون بشری نشان می‌دهد در مصر، ایران، هند و چین و یونان، فلاسفه بزرگ و متفکرین نامداری ظهور کرده‌اند و مکاتب مهم فلسفی را بوجود آورده‌اند و از دوره‌هایی که فاصله‌ی زمانی طولانی با ما ندارد و دست‌تفاوت ایام نتوانسته است تمام آثار آن دوره‌ها را محو کند کم و بیش آثار آنان باقی مانده است.

بشر از روزی که در پی پیدا کردن نان و روزی و تأمین نیازمندیهای عادی زندگی به تلاش آغاز کرده است، درباره جهان و اسرار هستی ابراز نظر نموده و در جستجوی مبدأ جهان و منتهای آن نیز بوده است هر چند این اظهار نظرها، بسیار ساده و ابتدائی و در ضمیر ذهنیت او باقی مانده است.

فلسفه بیان حالات گوناگون افراد و ملل متفکر است و سخنی نیست که از مغزهای غیر عادی تراوش نموده باشد. چون دوستی و علاقه به تحقیق با طبیعت آدمی عجین شده است و وصول به حقایق، عطش درونی اوست این عشق و علاقه به کمال و یافتن پاسخ سوالات، اختیاری نیست بلکه یک امر غریزی و فطری است او می‌خواهد بداند حقیقت علم چیست؟ و علم یقینی کدام است؟ هستی چیست؟ و از کدام مقوله می‌باشد؟

پاسخ‌گویی به نیازها و خواسته‌های درونی «فلسفه» است و طبیعی است تمام پاسخها یکنواخت نخواهند بود از این رو، اختلافات بین فلاسفه که از طبیعت کمال جوئی انسان نشأت می‌گیرد یک امر عادی و طبیعی است که در یک حد و مرز محدود ایستائی و توقف ندارد و اصولاً کدام یک از حقایق علمی و زندگی هست که مورد اختلاف نظر و محل تضارب آراء واقع نشده باشد؟

۶۳۴ پیشگفتار، (ج ۲)

فلسفه متافیزیکی و اشراقی نیز هر دو مشمول یکی از این مراحل تکاملی زمانی فلسفه می باشد چون از آن زمان که «ارسطو» برخلاف نظریات استادش «افلاطون»، قیام کرد و مخالفت خود را اعلام نمود پیوسته دو مکتب فلسفی به موازات همدیگر سیر و حرکت نموده اند که ارسطو و افلاطون نماینده ی یکی از آن دو تفکر فلسفی بوده اند.

مکاتب فلسفی:

۱- مشرب اشراق افلاطونی

۲- مشرب برهانی مشاء یا ارسطونی

درست از دو هزار سال پیش مشاجرات فلسفی بین این دو دسته چه در یونان و چه در اسکندریه و چه در میان مسلمانان و چه در اروپا ادامه داشته است ولی در جهان اسلام صدرالمآلهین از فلاسفه ی متأخر اسلامی براساس فلسفه جدیدی که از نو، پی ریزی کرد به این مشاجرات دو هزار ساله خاتمه داد او این دو فلسفه را در هم تلفیق نمود و هر کدام را در جایگاه خاص خویش قرار داد و فلسفه نوینی را با مسائل مختلف و متعدّد آن پی ریزی نمود که در این جایگاه، مجال بحث و گفتگوی آن، نیست. اکنون که کمی با مسائل اساسی فلسفه انس پیدا نمودیم به معرفی حکمت و فلسفه می پردازیم:

تعریف حکمت:

علم حکمت را به چند صورت تعریف نموده اند:

۱- خروج نفس از نقص و قوّه به سوی کمال و فعلیّت لایق خویشتن در هر دو بخش علم و عمل ایده آلیسم و رئالیسم.

این تعریف شامل علت مادی و صوری هر دو می باشد چون علت مادی نفس، قابل کمال بودن آن می باشد و علت صوری کمال همان علم و عمل می باشد چون

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۳۵

کمال، خود علت غائی است اشتیاق ذاتی هر نفس، رهیدن از نقص و رسیدن به کمال می باشد این تعریف موجب نشاط مستعدین و شوق آنان به فرا گرفتن حکمت بوده و باعث می شود در راه نیل به آن رنج و متاعب را آسان و قابل تحمل تر نماید.

۲- گرویدن انسان عالم عقلی مطابق با عالم عینی.

یعنی انسان در اثر تحصیل علم حکمت، جهانی همانند جهان آفرینش می گردد تمام حقایق عالم وجود همه در نفس ناطقه ای او نقش روحانی می بندد آنگاه در ذات خود از هر چه در عالم است، بی نیاز می گردد.

ای نسخی نامی الهی وی آیینه ی جمال شاهی

بیرون ز تونیت هر چه هستی است از خود به طلب، هر آنچه خواهی

این تعریف آنچنان که روشن و هویدا است از علت غائی آن گرفته شده است چون هر نفسی را شوق مؤکد بر آنست که تمام عالم هستی مسخر او گردد و وجود خویش را مالک ملک آفرینش ببیند و خود را مالک حقیقی عالم ملک و ملکوت نماید تا خود تمام عالم شود.

۳- علم و آگاهی به احوال اعیان موجودات، به آن صورتی که هستند در محدوده قدرت و توان ادراک بشری.

این تعریف از علت صوری که عبارت از احوال اعیان موجودات باشد گرفته شده است و از علت غائی که همان توان قدرت بشری باشد مایه ور شده است چون هر نفس شائق به کمال از جهل به احوال عالم، ناراحت و از علم و آگاهی به آن، تلذد روحی می یابد.

۴- حکمت نوعی تشبیه وصفی به آفریدگار عالم می باشد یعنی بواسطه ای این علم روح انسان متصف به صفات الهی می گردد و متخلق به اخلاق او، این نوع اتصاف و تخلق روح را از حیات فانی بشریت به بقاء و جاودانگی می رساند.

به زبان حال گوید :

نیست از خود هتم از دلدار خویش چونکه جان کردم فدای یار خویش
خوش به مردم در رهش زین آب و گل چیست قطره پیش بحر جان و دل
نُردَم از ظلمت، به نور اندر شدم قطره‌ای دریای پر گوهر شدم
نفس انسان به علت فَنای شهودی در انوار جمال الهی به کرامت بقای ابدی
می‌رسد و شادمانی حضور روحی می‌یابد.

تعریف فلسفه :

یکی از شاخه‌های حکمت نظری، فلسفه می‌باشد که به صورت تئوری و نظری به امور عامه می‌پردازد و مقصود از امور عامه معانی کلی و عمومی است که شامل کلیت همه موجودات می‌گردد و اختصاص به قسم خاص و فرد معینی پیدا نمی‌کنند یعنی شامل همه اقسام وجود اعم از واجب و ممکن و جوهر و عرض مجرد و مادی می‌گردد پس فلسفه شامل: هستی‌شناسی، وجود، وجوب، امکان، امتناع می‌شود. خلاصه امور عامه همان نُعوت کلی و معانی وسیعی است که بر مطلق وجود، حمل می‌شود همانند: علیت، معلولیت، امکان، وجوب، قَدَم و حدوث - کثرت سرمدی، وازلی چون اینگونه معانی، اختصاص به موجود خاص و ذات معینی ندارد و بر همه اقسام موجود می‌تواند صدق کند از این رو مصداق امور کلی و عمومی می‌باشد ولی بر خلاف بحث در حرارت، نور، حرکت، سکون که اختصاص به جسم طبیعی دارد و در آن علم از آن بحث و گفتگو می‌شود و یا بر خلاف تساوی و نامتساوی یا تناهی یا لامتناهی در مورد اندازه یا صحت و مرض جسم که بحث از آنها در علم ریاضی و طب، صورت می‌پذیرد و اینگونه امور معانی خاصی هستند که به موجود خاصی تعلق می‌گیرند بر خلاف معانی کلی و عمومی همانند: علت بودن یا معلول بودن که وصف مطلق وجود است و بر عموم اشیاء، صدق می‌کند یعنی هم

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۳۷

واجب می تواند با صفت علیت موصوف گردد و هم ممکن، هم جوهر، هم عرض و همچنین پس اینگونه معانی را امور عامه، گویند و فلسفه کلی و الهیات اعم از علم اعلی به آن اطلاق می شود و فردی که آشنا و آگاه از این علوم باشد به او «فیلسوف» می گویند.

گفتار راسل:

«راسل» یکی از فلاسفه‌ی معاصر غربی می گوید: «فلسفه را نباید به خیال تحصیل پاسخهای قطعی و صریح به مسائلی که مطرح شده است مطالعه نمود بلکه باید آنرا برای اطلاع از خود این مسائل بررسی کرد زیرا این مسائل و مشکلات دائره مفاهیم، را درباره امور ممکنه وسیع تر می کند و به تخیل عقلانی، مایه و قوت می بخشد و به واسطه غور و دقت در عظمت عالم، ذهن را عظمت و وسعت می بخشد و آنرا مستعد اتحاد با وی می سازد و همین اتحاد است که خیر اعلی و غایت اقصی به شمار می رود...»^(۱)

سیر تحولات فلسفه در جهان اسلام:

از قرن دوم هجری که آغاز رشد تدریجی فلسفه اسلامی است تعلیم و تعلم آن، در هر دوره در یکی از شهرهای مهم متمرکز بوده است و هر چند گاه با ظهور شرایط جدید تاریخی این مراکز به شهرهای دیگری تغییر می یافتند ابتداء بغداد مرکز فلسفه اسلامی بود و سپس نوبت به «خراسان» رسید در دوران سلاجقه که علوم عقلی رو به افول بود، «اصفهان» و در همان زمان قرطبه‌ی اندلس نیز مرکز مهم تدریس فلسفه‌ی اسلامی بود.

پس از حمله‌ی مغول تدریس فلسفه اسلامی برای مدتی در «مراغه» و سپس در

شیراز و تبریز متمرکز شد و سرانجام در عصر صفویه در قرن دهم هجری میرداماد و ملاصدرا حوزه علمی تشیع را در اصفهان برپا کردند.

در تمام این دورانها تحولات و دگرگونیهای در فلسفه بوجود آمده است تا اینکه اواخر عصر صفوی دوران افول فلسفه و علوم عقلی در ایران، بوده است.

پس از دوران فترت میان صفویه و قاجاریه شاید نخستین احیاءگر فلسفه حاج ملاعلی نوری بوده باشد که احیاءگر حوزه علمی اصفهان و مکتب فلسفی ملاصدرا است. او در تدریس حکمت ملاصدرا بسیار ماهر بود و شاگردان بسیاری را تربیت نمود که آثار نفیس و مهمی را از خود به یادگار گذاشته‌اند.

مراحل تحوّل و تکامل فلسفه :

فلسفه اسلامی نیز مانند دیگر شئون علمی، در مسیر تحوّل و تطوّر قرار گرفته و متحوّل گردیده است. یک نگاه اجمالی به آثار کندی، فارابی، ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا و علامه طباطبائی کافی است که حقیقت یاد شده را روشن سازد و مراحل آنرا نشان دهد و فلسفه اسلامی پس از طیّ چند دوره متمایز، و به وضعیّت کنونی خود رسیده است که به صورت فهرست‌وار مراحل آن بازگو می‌گردد:

۱- دوره ترجمه: از یونانی و هندی و غیره

۲- دوره شکل‌گیری اصطلاحات و تدوین نخستین، مانند دوران یعقوب کندی

۳- دوره تأسیس و تکوین نمودار آن ابونصر فارابی

۴- دوره تدوین و تحقیق و تکمیل دوران (ابن سینا)

۵- دوره تحوّل اوّل دوران شیخ اشراق سهروردی

۶- دوره تحوّل دوّم (ملاصدراى شیرازی)^(۱)

فلسفه در آذربایجان :

تاریخ افتخار آمیز آذربایجان (به عنوان یکی از واحدهای فعال کشور اسلامی ایران) نشانگر این حقیقت است که خطه‌ی آذربایجان نه تنها در عرصه‌های پاسداری از مرزها و دفاع از یکپارچگی کشور، امتیازات و نشانه‌های لیاقت را کسب کرده است بلکه در عرصه‌ی معرفت و حکمت و در زمینه‌های عرفان، دانش و شعر و ادب نیز کارگزاران صدیق ملک معرفت بوده است بررسی احوال عارفان وارسته‌ای که در کوی گجل و دانشمندان بزرگی که در محله چرنداب، و سخنوران آزاده‌ای که در مقبره الشعراء سرخاب، روی در نقاب خاک کشیده‌اند و مشاهیر شعراء و سخنورانی که در دیگر نقاط ایران زمین آسوده‌اند. همه و همه شاهد و گواه این ادعای توأم با واقعیت ما هستند، در جلد نخستین کتاب سیر مطالعاتی کوتاه خود را پیرامون فقیهان و مفسران، برخاسته از این سرزمین را نشان دادیم با اینکه این تعداد از بزرگان، محصول تتبع کوتاه و استقراء ناقص بود که با دست تنها و در مدت کوتاهی صورت گرفته بود ولی در مورد فلاسفه و حکماء و عارفان راستین که از این سرزمین برخاسته‌اند دست ما بازتر و عرصه‌ی فعالیت بیشتر می‌باشد مطالعه‌ی دو جلد کتاب: *روضات الجنات*، کربلائی حسین با تعلیقات استاد سلطان القرائی و کتاب «روضه اظهار» ملا محمد امین حشری در بخش فوق و ملاحظه «سخنوران آذربایجان» تألیف دانشمند مکرم و شیخ الشعراء آذربایجان آقای دولت آبادی که بنابر اظهار خویش محصول ده سال تلاش و کوشش ارزشمند ایشان در مورد سخنوران و شعراء می‌باشد ما را بی نیاز از ذکر منابع دیگر می‌نماید.

سخنی با استاد :

در اینجا تعجب و شگفت ما از استاد بزرگوار شهید مرتضی مطهری (رضوان خدا بر او بادا) می‌باشد که آذربایجان را در درجه‌ای بالاتر از ردیف سیستان و

بلوچستان از نظر تعداد فلاسفه و حکماء یاد نموده‌اند و آن منطقه را از نظر علوم عقلی از استانهای کم سهم در امور عقلی و مسائل فلسفی شمرده‌اند.^(۱) در صورتی که خود آن بزرگوار شاگرد و خوشه چین مطالب یک استاد معتبر آذربایجانی می‌باشند و هر چه دارد. از فکر و اندیشه عقلانی یک متفکر آذری و آن هم «علامه طباطبائی» بوده است و پیش از ایشان افرادی مانند بهمنیار (که اتفاقاً خود استاد کتاب التحصیل او را تعلیق‌نگاری و حاشیه‌پردازی فرموده‌اند. و شمس الدین خسروشاهی، ملارجبعلی تبریزی، ملاحسین اردبیلی، سراج الدین ارموی، آقای علی حکیم زنوزی و پدرش ملاعبدالله و سید حسین بادکوبه‌ای و مهم‌تر از همه استاد عظیم‌الشان علامه سید محمد حسین طباطبائی از استان آذربایجان برخاسته‌اند. نهایت امر مشکل اساسی که تربیت یافتگان معقول و منقول آذربایجان دارند این است که آنان آنچنان از حجب و مناعت و گوشه‌گیری برخوردار می‌باشند که کمتر حاضرند معلومات خود را ابراز نمایند یا امکانات نشر و توسعه آنچنان در محیط آنان، نادر یا مفقود بوده است که امکان نشر و توسعه و جهانی نمودن افکار و اندیشه‌های خویش را نداشته‌اند شاهد صادق گفتار ما خود استاد علامه طباطبائی می‌باشند که بارها می‌فرمودند: «آقایان از حقیر دو چیز می‌طلبند، جای بلند و صدای بلند که من از هر دو گریزانم» و حقیقت امر هم این چنین بود اگر کسی به سراغ علامه نمی‌رفت او فردی نبود که دهها سال هم بگذرد به سراغ احدی برود و اظهار مطلب و اعلام معلومات نماید. این شاگردان حوزه قم بودند که علامه را به سخن واداشتند و دریای معلومات او را بر موج نموده و به جریان انداختند.

ما به استاد اندیشمند و بزرگوار مدیون هستیم و حق استادی و تعلیم او را بر ذمه داریم ولی حق و حقیقت را بالاتر و مقدم‌تر از هر چیز دیگر می‌دانیم آنچنانکه مولا و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۲۱

پیشوای موحّدين علی (ع) فرمودند: «حق را بشناس سپس اهل آترا خواهی شناخت»
در هر صورت سخن ما در این مجلد از فلاسفه و عرفاء و حکمانی است که از
این سرزمین برخاسته‌اند. و آن در دو بخش تنظیم شده است:

۱ - بخش نخست فلسفه و فیلسوفان

۲ - بخش دوم عرفان و عارفان

و اخیراً بخش تکمیلی نیز بر آن افزوده شده است که به نام «اسناد افتخار مردم
این سرزمین» نامیده شده است پس با توجه به دو بخش قبلی که فقهاء و مفسران بود
و در جلد نخست گذشت ترتیب کنونی به این منوال تنظیم می‌گردد:

بخش ۱ - فقهای آذربایجان

بخش ۲ - مفسران آذربایجان

بخش ۳ - فلسفه و فیلسوفان آذربایجان

بخش ۴ - عرفان و عارفان آذربایجان

بخش ۵ - اسناد افتخار مردم آذربایجان

بخش سوم

فلسفه و فیلسوفان آذربایجان

۲۵۴ - حکیم نظامی گنجوی (متوفی ۴۵۰ ه. ق)

حکیم یوسف بن مؤید نظامی گنجوی یکی از حکماء و بزرگان علوم عقلی و معارف فلسفی است هرچند افکار و آراء عقلی و فلسفی خود را در قالب شعر موزون ارائه داده است و مجموع آراء او در پنج گنج: مخزن اسرار، لیلی و مجنون، خسرو شیرین، هفت پیکر و اسکندر نامه درج گردیده است و آنچنان لطائف و دقایق را در پنج گنج درج کرده است که به آسانی نمی توان به کنه افکار و آراء او پی برد استاد حسن زاده آملی در کتاب معرفت نفس دفتر اول و دوم بارها از سخنان او در اثبات تجرّد نفس استاد و اشتداد می نمایند.^(۱)

افکار فلسفی و حکمی او را از این اشعار پر مغز و نغز او می توان دریافت:

فاتحه فکرت و ختم سخن	نام خدایت در و ختم کن
پیش وجود همه آیندگان	پیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوند گلوی قلم
پرده گشای فلک پرده دار	پرده کی پرده شناسان کار
مبدع هر جسم که جودیش، هست	مخترع هر چه وجودیش، هست
پسرورش آموز درون پروران	روز بر آرنده روزی خسوران
اول و آخر بوجود حیات	هست کن و نیست گن کائنات
با جبروتش که دو عالم کم است	اول ما آخر ما یک دم است
اول او، اول بی ابتداء است	و آخر او آخر بی انتهاء است
کیست در این دستگاه دیر پای	کسولن الملک زند جز خدای
بود و نبود و آنچه بلند است و پست	باشد و این نیز نباشد که هست

۱ - معرفت نفس دفتر دوم صفحات ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۹۱ - ۳۰۹.

۶۴۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

پروورش آموختگان ازل شکل این حال نکردند حل
کز ازلش علم چو دریاست این تا ابدش ملک چو صحرست این
کش و مکش هر چه در و زندگی است پیش خداوندی او، بندگی است
هر که جز او هست بقائش نیست اوست مقدس که فناش نیست

در وصف پیامبر خدا(ص) گوید:

شمه نه مسند هفت اختران ختم رسل خاتم پیغمبران
احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بته فتراک اوست
تازه ترین سنبل صحرای ناز خاص ترین گهر دریای راز
سنبل او سنبله روز تساب گهر او، لعل گر آفتاب
ای تن تو پاکتر از جان پاک روح تو پرورده روحی فداک
نقطه گه خامه رحمت توئی خامه ده نقطه رحمت توئی
راه روان سحری، از تو راه با و کیان عجمی از تو ماه
خاک تو از باد سلیمان به است روضه چه گویم که ز رضوان به است
ای مدنی برقع، مگی نسقاب سایه نشین چند بود آفتاب

آثار او:

حکیم ابومحمد نظامی گنجوی شاعر معروف ایرانی متولد ۵۴۵ متوفی ۶۰۷ در قرن ششم هم اکنون آرامگاه او در چند کیلومتری در شهر گنجه می باشد او از اصول حکمت و عرفان مطلع و عملاً نیز طریق زهد و عرفان را می پیمود و امراء و بزرگان رعایت حال او را می کردند چنانکه در حضور وی از می و مطرب پرهیز می نمودند مهم ترین اثر نظامی پنج گنج یا خمسه نظامی است که شامل:

۱ - مخزن الأسرار

۲ - لیلی و مجنون

مفاخر آذریایجان، (ج ۲)..... ۶۴۷

۳- خسرو و شیرین

۴- هفت پیکر

۵- اسکندر نامه

دیوان اشعاری نیز دارد که مشتمل بر قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است.

آراء فلسفی او:

حکیم نظامی در بخش دوم اسکندرنامه، جلسهای مذاکره‌ای بین اسکندر ذوالقرنین و فلاسفه را ترتیب می‌دهد در آن کنفرانس علمی و فلسفی. آراء و افکار افلاطون سقراط، ارشمیدس، هرمس، ارسطو، حکیم هندی، حکیم بلیناس، فروریوس، خردنامه افلاطون، خردنامه سقراط، را به صورت منظوم مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهد افکار و اندیشه‌های آنان را به صورت حکمت منظومه در می‌آورد و این امر تسلط او را، نشان می‌دهد که او از صاحب نظران در حکمت و ژرف نگر در مسائل فلسفی بوده است در آغاز آن جلسات می‌نویسد:

خرد هر کجا گنجی آرد پدید	ز نام خدا سازد آنرا کلید
خدای خرد ساز بخرد نواز	همانا خردمند را چاره ساز
رهائی ده بستگان سخن	توانا کن ناتوانان ولی
به حکم آشکارا به حکمت نهفت	شناسنده حیران از او وقت گفت
خدایا توئی بنده را دستگیر	بود بنده را از خدا ناگزیر

تا پس از توصیف پیامبر خدا(ص) و توصیه به رعایت موازین کار، مدح سلطان زمان خویش و جهت نام‌گذاری اسکندر به ذوالقرنین می‌گوید:

که صاحب دو قرنش از آن بود نام	که بر مشرق و مغرب آورد گام
به قول دگر آنکه بر جام جم	دو دستی زدی تیغ چون صبح دم
دگرگونه گوید جهان فیلسوف	ابو معتران سدر کتاب الوف
که چون بر سکندر سرآمد زمان	نبود آن خلل خلق را در کمان





۲۵۵- بهمنیار شاگرد بوعلی سینا (متوفی ۴۵۸ ه. ق)

یکی از فلاسفه نامدار ایران زمین، شاگرد توانای ابوعلی سینا و برخاسته از سرزمین آذربایجان، ابوالحسن بهمنیارین مرزبان آذربایجانی است که او را بزرگترین شاگرد ابن سینا دانسته‌اند. ما از زندگی و حوادث دوره حیات او چیز قابل توجهی را نمی‌دانیم، جز اینکه گفته‌اند: زرتشتی بوده، سپس به دین اسلام درآمده و به اصطلاح «نور هدایت در دلش راه یافته است»^(۱)

بهمنیار در میان شاگردان شیخ، به حدّ ذهن و شدّت هوش، ضرب المثل بوده و بیشتر اعتراضاتی را که بر مباحث شیخ می‌کرد، چنان دقیق و عمیق بود که شیخ با تأمل و دقت بسیار به آنها جواب می‌گفت.^(۲)

نسخه‌یی از این مباحثات و سئوال و جواب‌ها در برخی از کتابخانه‌ها از جمله کتابخانه برلن موجود است.^(۳) برخی از دانشمندان گفته‌اند که: بیشترین قسمت کتاب مباحث شیخ محصول سئوال و جوابهایی است که میان او، و بهمنیار ردّ و بدل شده است.^(۴)

تالیفات او:

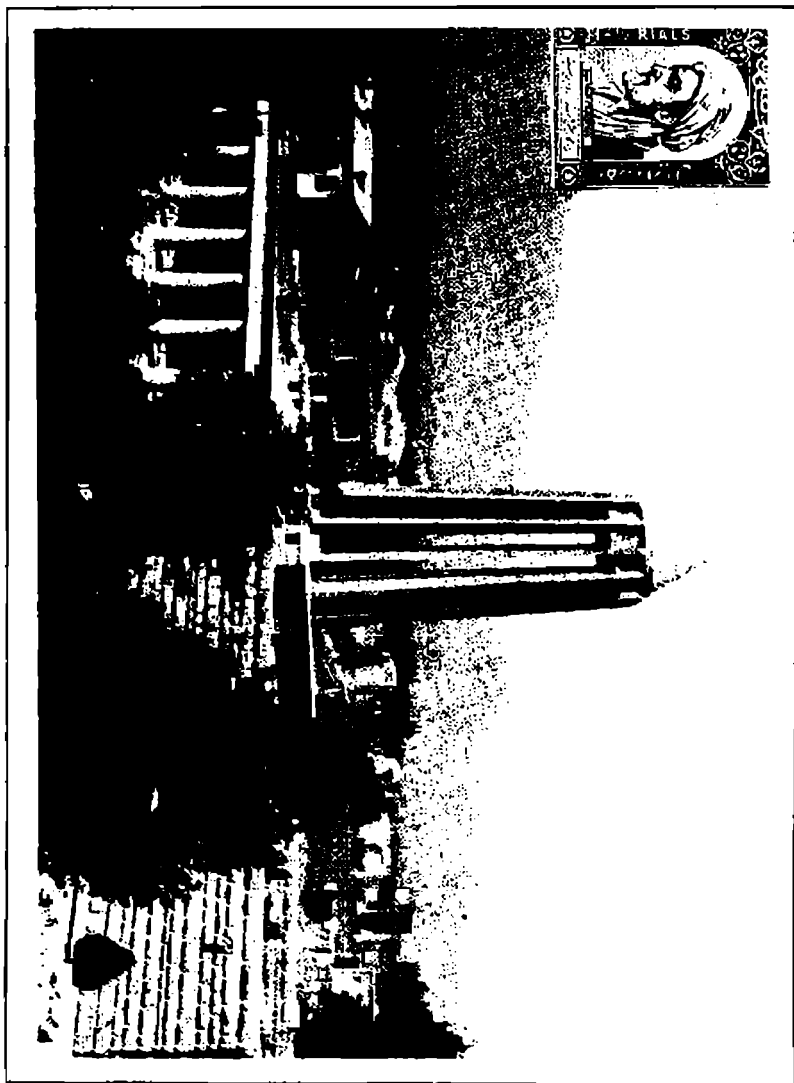
۱. التحصیل یا تخصیلات که در فنّ منطق و حکمت طبیعی و الهی نوشته است. این کتاب به زبان فارسی نیز موجود است، ولی معلوم نیست که ترجمه آن به خامه

۱ - شهرزوری: کنزالحکمه، ج ۲، ص ۶۱، ترجمه ضیاءالدین دری.

۲ - تربیت، محمدعلی: دانشمندان آذربایجان، ص ۱۷۵ و ۱۷۳، تهران، ۱۳۱۴ ه. ش.

۳ - تربیت، محمدعلی: دانشمندان آذربایجان، ص ۷۳.

۴ - شهرزوری: کنزالحکمه، ج ۲، ص ۶۱.



ابوعلی سینا و آرامگاه او در همدان

۶۵۲..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

خود اوست، یا اینکه بعد از او ترجمه کرده‌اند.^(۱) ولی اخیراً با تصحیح استاد شهید مرتضی مطهری از سوی دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران به چاپ زیبا رسیده است.

۲. البهجة و السعادة، که بقول شهرزوری از کتابهای معتبر بوده است.

۳. رسالة فی موضوع العلم المعروف به ما بعد الطبیعه.

۴. رسالة فی مراتب الموجودات، که این دو رساله اخیر را در سال ۱۸۵۱ میلادی سلیمان پوپر S.Popper با ترجمه آلمانی آنها در شهر لایپزیک چاپ کرده است، و به سال ۱۳۲۹ هجری قمری در قاهره نیز به چاپ رسیده است.^(۲)

۵. کتاب المفارقات و النفوس.

۶. رساله‌یی در اثبات عقول فعاله و دلالت بر عدد آنها و اثبات نفوس سماوی.

وفات او را به سال ۴۵۸ هجری قمری نوشته‌اند، که ۳۰ سال بعد از مرگ استادش ابن سینا رخ داده است.^(۳)

در فرهنگ معین آورده است:

«بهمیناربن مرزبان مکنی به ابوالحسن، شاگرد ابن سینا از زرتشتیان آذربایجان بود. کتاب «المباحثات» شیخ بیشتر در جواب سئوالات اوست. وفات او را در سال ۴۵۸ ه. ق نوشته‌اند از جمله آثار اوست: التحصیل یا (التحصیلات) رسالة فی مراتب الموجودات که پوپر POPPER آنرا با ترجمه‌ی آلمانی به طبع رسانیده، رساله‌ای به عنوان فی موضوع العلم المعروف به ما بعد الطبیعه که نیز با ترجمه آلمانی همراه

۱ - تربیت محمدعلی: دانشمندان آذربایجان، ص ۷۵؛ مقدمه التحصیل - ص. ج. دانشگاه تهران، ۱۳۴۹

ه. ش.

۲ - ایضاً، ص ۷۵.

۳ - شهرزوری: کنزالحکمه، ترجمه ضیاءالدین دری، ج ۲، ص ۶۱؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۷۴.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۶۵۳

مراتب الحروف طبع شده است. کتاب المفارقات و النفوس فی اثبات العقول الفعالة و الدلالة علی عددها و اثبات النفوس السماویه^(۱)

استاد جواد آملی در حق او گوید:

«بهمینار در کتاب «التحصیل» هیچ جا ندیدم اسم کسی را ببرد، او خیلی آدم بزرگ و پولاد منشی بود تنها، یکجا ابن سینا را آن هم به کتابه ولی با عظمت یاد می کند و موردش آنجا است که در بحث عقل می گوید: «گاهی انسان ممکن است به اوج عقل خود برسد انسانهایی پیدا می شوند که با نداشتن استاد با نداشتن جزوه و با نداشتن کتاب و کتابخانه طوری رشد می کنند که در سنین جوانی بهترین کتابها را در علوم عقلی می نگارد و هو مصنف هذه الكتب (او نویسنده این کتابها می باشد).

گرچه امام رازی درباره بهمینار بی مهری می کند ولی مرحوم سبزواری در یکی از تعلیقاتش بر اسفار از بهمینار خیلی با عظمت یاد می کند مرحوم آخوند از او به عنوان یک حکیم الهی نقل می کند و مرحوم حاجی در تعلیقه شان فرموده اند هر چه از بهمینار نقل شده است نشانه آنست که او رأی ثاقب و صائب دارد و از قدرت فکر برخوردار است.»^(۲)

افکار و اندیشه های او :

افکار بهمینار تقریباً با افکار و آراء استادش ابن سینا هم افق و هم طراز بوده است، و اگر چه در اعتراضات و سؤالات خود سخنان مخالف استاد، نیز بیان می دارد و لیکن در اساس و پایه، فرق چندانی با او، ندارد.

یکی از اعتراضات معروف او این است که: روزی استادش برهانی بر تجرّد نفس ناطقه اقامه می کرد به این بیان که: «جسم دائماً در تغییر و تبدّل و انحلال است، ولی

۱ - فرهنگ معین ج ۵ بخش اعلام ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

۲ - ویژه نامه کیهان فرهنگی ص ۱۳۸ سال.

۶۵۴ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

نفس ناطقه باقی و غیر متغیر است. بهمنیار بر این جمله اخیر، اعتراض کرد و گفت: همان طور که جسم در تبدل است. ممکن است نفس هم در تغییر و تبدل باشد؛ نهایت آنکه تغییر و دگرگونی جسم، قابل مشاهده و محسوس است و از آن نفس غیر محسوس. شیخ سکوت اختیار کرد، بهمنیار گمان برد که سکوت شیخ به واسطه درماندگی او از مطلب و جواب آنست، از این رو اصرار کرد. شیخ سایر شاگردان را مخاطب ساخت و گفت: بهمنیار نباید متوقع جواب از من باشد به جهت آنکه شک دارد که آیا از خود من سؤال کرده است. یا از کسی که شبیه به من است؟ (چون اگر نفس انسان متغیر بوده باشد لحظه‌ی دوم غیر از لحظه نخستین خواهد بود) بهمنیار دریافت و سکوت اختیار کرد و دیگر سخنی نگفت.^(۱)

بهمنیار خدا را واجب الوجود و واحد می‌داند، و می‌گوید: «خدا علتی ندارد و عدد را در او راهی نیست، و اگر چه او آفریدگار همه‌ی اشیاء است ولی فراتر و برتر از همه‌ی آنها قرار دارد.»^(۲)

همو گوید: خدا علت وجود و قوام عالم است، جز اینکه ضرورتاً معلول با علت در یک زمان بوده؛ و الا علت به سبب عروض تغییر در آن ناقص می‌گردد؛ و وجود خدا بر وجود عالم ذاتاً سابق است نه زماناً، از این رو جایز است که سه صفت را به ذات باری نسبت دهیم: اولیت ذاتی؛ قائم بذات بودن؛ و واجب الوجود بودن. وجود از آن حیث که وجود است در شدت و ضعف اختلاف ندارد، و زیادت و نقصان نمی‌پذیرد، و فقط در سه مورد اختلاف می‌یابد: ۱. تقدم و تأخر؛ ۲. استغناء و حاجت؛ ۳. وجوب و امکان.^(۳)

۱ - به نقل از حاشیه کنزالحکمه، ج ۲، ص ۶۱، چاپ مرحوم ضیاءالدین دری.

۲ - رسالة مابعد الطبیعه، ص ۶، چاپ مصر، ۱۹۴۹.

۳ - رسالة ما بعد الطبیعه، ص ۹، چاپ مصر.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۵۵

آراء بهمینار در باب هستی و نفوس نیز، با ابن سینا چندان فرق اساسی و بنیادی ندارد.

شاگردان دیگر «شیخ الرئیس» عبارتند از:

پس از ذکر بهمیناریبی مناسب نخواهد بود چند تن از اعلام شاگردان او را نیز نام ببریم:

۱- حکیم ابو عبدالله عبدالواحد بن محمد جوزجانی معروف که در سال ۴۳۸ هـ. ق در همدان در گذشت. و اوست که بخشی از اطلاعات ما درباره زندگی جالب ابن سینا از نوشته های اوست.

۲- ابو عبدالله معصومی که ابن سینا می گفته: ابو عبدالله در نظر من چون ارسطوست برای افلاطون، و او کسی است که ابن سینا رساله العشق را بنام او تألیف کرد. برخی گفته اند: معصومی را به دستور سلطان محمود غزنوی کشتند. اگر این خبر درست باشد باید مرگ او پیشتر از استادش باشد، زیرا خود محمود به سال ۴۲۲ هـ. به مرض سل در گذشت. از کتابهای او کتاب المفارقات، وأعداد العقول و الافلاک، و تریة المبدعات است که در سده پنجم و ششم هجری شهرتی داشته است.

۳- ابوالحسن بن طاهر بن زیله (در گذشته ۴۴۵ هـ. ق)

۴- ابوالقاسم عبدالرحمن بن احمد بن صادق نیشابوری، که در میانه های سده پنجم هجری قمری، زندگی می کرده است، و در طب و علوم حکمی، براعت کامل و دانش وافر داشته است. او پس از سال ۴۶۰ هجری زنده بوده است.^(۱)

۵- سید ابو عبدالله محمد بن یوسف شرف الدین ایلاقی، که ابن ابی اصبیه او را با فضل و براعت در طب و علوم فلسفی ستوده است، و او را شاگردان برجسته ی شیخ

۱- ابن ابی اصبیه: عیون الانباء ج ۳، صفحات ۳-۳۲، چاپ مصر.

۶۵۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

به شمار آورده است. از آثار او اختصار کتاب «القانون» شیخ است.^(۱)

ملاصدرا و بهمتیار:

صدر المتألهین شیرازی چندین بار در کتاب «اسفار» از کتاب تحصیل و دوبار از کتاب دیگر او: «البهجة و السعادة» مطلب نقل کرده است و این امر حاکی از اهمیت و اعتبار کتاب فوق می باشد.

۲۵۶ - عین القضاة میانجی همدانی (متوفی ۵۵۲۵ ه. ق)

از مشاهیر فلسفی و عرفانی آذربایجان ابوالعالی عبدالله بن ابی بکر محمد بن علی بن الحسن بن علی میانجی می باشد. وی به سال ۴۹۲ (از یک پدر و مادر میانجی در همدان تولد یافت جدش ابوالحسن میانجی است در این شهر بود که پدر عین القضاة قاضی ابوالحسن علی بن الحسن میانجی را کشتند ولی زادگاه او همدان می باشد لقبش «عین القضاة» است. این لقب را قبل از ۲۸ سالگی داشته است چون احمد غزالی از شاگردان و مریدان او بود هر وقت به او نامه می نوشت او را با این لقب مورد خطاب قرار می داد.

او در فلسفه و عرفان صاحب مقام بلندی بوده از آثار و تألیفات او «زبدة الحقایق و شکوی الغریب» می باشد از بررسی محتوای این دو اثر که اخیراً به هزینه دانشگاه تهران به چاپ رسیده است بر می آید که بر ریاضیات، علوم ادبی، فقه، حدیث، علم کلام، فلسفه، تصوف کاملاً مسلط بوده است (شکوی ص ۱۴ - ۱۶).

زندگی علمی او:

در علوم ادبی به ویژه علم بلاغت و صنایع لفظی استاد بوده است خود او در مقدمه کتاب «شکوی الغریب» از به کار نبردن این صنایع لفظی پوزش می طلبد و

۱ - ابن ابی اصیبعه: عیون الانباء، ج ۳، ص ۲۹. چاپ مصر. منقول از فلاسفه ایرانی تألیف آقای دکتر

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۶۵۷

می‌گوید: «با اینکه صنایع لفظی طبیعتاً دلنشین است لیکن پس از بلوغ، من با آنها وداع کرده‌ام و به دورش انداختم پس از آنکه به علوم دینی همت گماردم و برای پیمودن طریق تصوف آماده گردیدم چون برای یک صوفی واقعی از سر گرفتن مطالب و دل بستن به اعمالی که بر اثر ریاضت آنها را ترک کرده است، بسیار نا پسند است.»^(۱)

او تا ۲۱ سالگی در علم کلام بیش از دیگر علوم زمان خود تعمق کرده است در همین دوران درباره موضوع مهم بعثت از مباحث علم کلام، کتابی بنام «غایة البعث عن معنی البعث»^(۲) نوشته است تألیف این کتاب نتیجه در هم شکستن هیولای تقلید و پیروزمند شدن فکر او بر مجهولات علم کلام بوده است چون از هنگام بلوغ یکنوع بحران فکری و روحی در نتیجه حس کنجکاوی در او به وجود آمده بود که در ۲۱ سالگی با تألیف آن کتاب پایان پذیرفت او می‌خواست تقلید از عقاید موروثی را کنار بگذارد و طرحی نو بیفکند و و از تعصب و تقلید دوری جوید.

ولی مطالعه‌ی کتابهای کلام آنروز، او را قانع نمی‌ساخت و نزدیک بوده است که به وادی هلاکت و حیرت بیفتد تا مطالعه‌ی برخی از آثار محمد غزالی او را نجات می‌بخشد.

آثار و تألیفات:

او را چند تألیف مهم می‌باشد:

۱- زبدة الحقائق فلسفی در اصول دین مشتمل بر ۱۰۰ فصل با مقدمه و تصحیح عقیف عسیر به چاپ رسیده است.

۲- تمهیدات در مورد مطالب عرفانی و تجارب روحی (حدود ۵۱۸ هـ. ق).

۳- مکتوبات (شامل ۱۲۷ مکتوب و نامه به مریدان خویش) پیرامون مسائل

۱ - شکوی الغریب ص ۶.

۲ - زبدة الحقائق ص ۳.

فلسفی

۴- شکوی الغریب رساله‌ایست به زبان عربی که در سن ۳۳ سالگی نوشته است

۵- نزهة القلوب شامل هزار بیت شعر تغزلی و تفسیر حقائق القرآن

آثاری که منسوب به اوست:

۱- شرح کلمات قصار بابا طاهر عریان

۲- رساله یزدان شناخت^(۱)

عامل قتل او :

در «ریاض العلماء» نقل می‌کند که بدیع متکلم را با عین القضاة دشمنی بود به او پیغام می‌فرستد: «تو در تألیف خود حق سبحانه و تعالی را «واجب الوجود» خوانده‌ای در صورتی که اسماء الله توقیفی هستند و این کلمه از اصطلاح حکماء است او در جواب می‌نویسد: «خدا معشوق من است به هر نام که خواهم، خوانم»

و این دو رباعی را نوشته می‌فرستد:

گه سرو روان باده نوشتم خوانم گه ماه تمام صدره صدرا خوانم؟

ارزان بخری و رایگان بفروشی ارزان خر رایگان فروشت خوانم؟

سروسی و ماه تمامت خوانم یا آهوی افتاده به رامت خوانم؟

زین هر سه بگو که من کدامت خوانم؟ از رشک نخواهم که نامت خوانم

بدیع پس از وصول پیام، افرادی را برانگیخت تا خواجه را کشتند اشعار زیر

منسوب به او است:

ما مرگ و شهادت از خدا خواستیم و آن هم به سه چیز کم بها خواستیم

گر دوست چنان کند که ما خواستیم ما آتش و نطف و بوریا خواستیم^(۲)

۱- مصنفات عین القضاة با مقدمه و تصحیح دکتر عقیق عیران چاپ دانشگاه تهران.

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۲۸۵ - ۲۸۳ خانبامشار ص ۱۰۱۲ - ۱۰۱۱ فرهنگ معین ص ۱۲۲۸.

۶۵۹ مناخر آذربایجان، (ج ۲).....

تألیف در مورد عین القضاة :

در مورد ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی میانجی همدانی (۵۲۵ - ۴۹۲ هـ. ق) تک نگاری جامعی به نام احوال و آثار عین القضاة از محقق معاصر آقای دکتر رحیم فرمئنش موجود است این کتاب در سال ۱۳۳۸ ش در تهران منتشر شده است.

همین محقق نامبرده دو رساله‌ی عین القضاة را نیز تصحیح و منتشر کرده است.

۱ - غایة الامکان فی درایة المكان معروف به «رساله ازمه و امکنه» که در سال ۱۳۳۹ ش منتشر نموده‌اند.

۲ - لوايح که در سال ۱۳۳۷ ش منتشر شده است و از طرف دیگر با تصحیح آقایان علی نقی منزوی و عفیف عسیران «نامه‌های عین القضاة» به وسیله‌ی بنیاد فرهنگ ایران و رساله‌ی یزدان شناخت توسط بهمن کریمی در ۱۳۳۸ ش و مصنفات عین القضاة به تصحیح عفیف عسیران به وسیله‌ی انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ ش منتشر شده است.^(۱)



گفتار هانری کربن

در پی تلاش و تکاپوی احیاء نام و آثار فلاسفه‌ی برخاسته از آذربایجان اسلامی به رساله‌ی ارزشمند «فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی» اثر مستشرق معروف فرانسوی پرفسور هانری کربن از دانشگاه سوربن بر خوردم که با خامه‌ی فلسفی و عمیق آقای سید جواد طباطبائی به فارسی ترجمه شده است.

هانری کربن به دنبال دعوتی که از سوی دانشگاه تبریز جهت سخنرانی از وی به

۱۲۲۷ احوال و آثار عین القضاة تألیف دکتر رحیم فرمئنش تهران ۱۳۳۸ ش. راهنمای کتاب سال ص ۲۰۲ -

۱۹۶ فرهنگ سخنوران ج ۲ ص ۶۶۲.

۱ - تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون از سانی ناسعدی ص ۲۸۲.

۶۶۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

عمل آمده بود گفتار فوق را در جمع دانشگاهیان و مدعوین ایراد نموده‌اند. این گفتار مشتمل بر معرفی سه چهره فلسفی تحت عنوان سه فیلسوف آذربایجانی نامیده شده است هر کدام در جایگاه تاریخ به ترتیب کتاب خواهد آمد.

۱- شیخ شهاب الدین سهروردی (متوفی ۵۸۵ ه. ق.)^(۱)

۲- شیخ ودود تبریزی شارح «الواح عمادیّه» (متوفی ۹۳۰)

۳- ملا رجبعلی تبریزی (فیلسوف مشائی) (متوفی ۱۰۸۰ ه. ق.)

و چون تاریخ زندگی این سه فیلسوف در اعصار متفاوت بوده است از اینرو در بازگونی آنان هر شخصیت فلسفی را هر جایگاه زمانی بر حسب تنظیم ابواب کتاب خویشتن قرار می‌دهیم بی‌مناسبت نخواهد بود به این نکته اشارتی شده باشد که مترجم محترم در یکی از پاورقی‌های کتاب آرزوی گردآوری خانواده فلسفی آذربایجان در یک جا را داشته است شاید کتاب حاضر پاسخ گونه‌ای به این آرزوی او و دیگر فرهیختگان مشتاق بوده باشد.

۲۵۷- یحیی بن حبش اشراق (متوفی ۵۸۷ ه. ق.)

ما پیش از آنکه به گفتار فلسفی این فیلسوف فرانسوی بپردازیم شرح حال مختصری را از شیخ اشراق می‌آوریم، آنگاه به بررسی برخی از عقائد و افکار او می‌پردازیم.

مرحوم مدرس می‌نویسد:

شیخ اشراق «حکیم مقتول» یا «شهاب مقتول» یکی از اکابر فلاسفه و از مشاهیر حکمای اسلامی در نهایت فطانت در اصول فقه و اقسام حکمت و فلسفه وحید عصر و افضل اهل زمان خود بود او حکمت و اصول فقه را در مراغه از مجد الدین جیلی استاد فخر رازی اخذ و علوم دیگر را نیز از اساتید وقت، فراگرفت در حکمت سالک

۱- البته آنروزها حدود آذربایجان گسترده‌تر از مرزهای امروزی بوده است. (مؤلف)

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۶۶۱

مسلک اشراق بود چنانچه فارابی حکمت مشائی را که مسلک ارسطو و اتباع وی بوده است ترجیح داد و اصول و قواعد متروکه‌ی آنرا بازسازی و اساس آنرا استوار ساخت شیخ مقتول نیز حکمت اشراق را که مسلک قدامی حکمای یونان غیر از ارسطو و اتباع او و مبتنی بر ذوق و کشف و شهود و اشراقات انوار قلبیه بود منتشر ساخت و اصول قواعد آنرا زنده گردانید.

آثار و تألیفات :

با اینکه او عمر بسیار محدودی داشته است (۳۵ تا ۳۷) در عین حال آثار قلبی متعددی از خود به یادگار گذاشته است که از آن میان: آواز پر جبرئیل، اعتمادالحکماء، الألواح العمادیه، البارقات الالهیه، البروج، بستان القلوب، البصره، التلویحات (در منطق و حکمت) دعوات الکواکب، رمز الوحی، شرح الاشارات، صفیر سیمرغ، صندوق العمل طوارق الأنوار، العشق، المطارحات و ...

شعر او :

شیخ اشراق به دو زبان عربی و فارسی نیز شعر سروده است:

از نمونه سروده عربی او:

و اَنسَى فی الظَّلام و رأیت ضَداً	كَانَ اللَّیْلُ زینَ بِالنَّهارِ
و کیف اكون للدنیا طمیعاً	و فوق الفرقدین، رأیت داری
أأرضی بِالْأقامة فی فلاة	و أربعة العناصر، فی جوارِی

و از نمونه شعر فارسی او:

هان تا سر رشته خود، گم نکنی	خود را ز برای نیک و بد، گم نکنی
ره رو توئی، و راه توئی، منزل تو	هش دار که راه خود به خود گم نکنی

شیخ اشراق عاقبت کار به حلب رفت و در مذاکرات علمی به تمامی علمای آنجا برتری جست و مورد احترامات فوق العاده ملک ظاهر (که از طرف پدر خود صلاح الدین ایوبی سلطان شامات، به حکومت حلب و نواحی منصوب شده بود) گردیده

۶۶۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

پیوسته در منادمت می‌گذرانید از اینرو محسود رقیبان خود گردید او را به بی‌دیانتی و سوء عقیده و فساد مذهب متهمش کردند تا اینکه به خود صلاح الدین رساندند و صلاح الدین از پسرش «الظاهر» قتل او را خواست ملک ظاهر ناچار و از روی اضطراب در کیفیت قتل شیخ، با موافقت خود او، او را بی‌خورد و خوراکش گذاشت او همچنان از گرسنگی و بی‌غذائی. در سال پانصد هشتاد و پنج یا هفت در سی و شش سالگی یا حدود چهل سالگی (بر اساس اختلاف نقلها) در حلب در گذشت.

برخی قتل او را خفگی در زندان، و برخی فتوای ارتداد را عامل قتل دانسته‌اند گویند شیخ پس از شنیدن خبر قتل خویش می‌گفت: «آری قدحی اراق دمی، و هان دمی منها ندمی» گویند ملک ظاهر پس از قتل او، بسیار نادم و پشیمان گشت از برخی افرادی که موجب قتل او شده بودند انتقام گرفت.^(۱)

برخی از افکار او:

فلسفه اشراق یکی از سه مکتب فلسفه اسلامی است که در قرن ششم هجری توسط شهاب الدین یحیی سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ه. ق) تأسیس شد شیخ اشراق هر چند فلسفه مشاء را برای فهم مبانی فلسفه خویش ضروری می‌دانست ولی با نقد روش ارسطو و ابن سینا اعلام می‌داشت که برای تحقیق در مسائل فلسفی به ویژه حکمت الهی، تنها استدلال و تفکرات عقلی کافی نیست سلوک قلبی و مجاهدات نفسی و تصفیه‌ی آن نیز برای کشف حقایق، ضروری است او غایت فلسفه را نجات نفس از ظلمات هوی و هوس و ریاضت و تزکیه را لازمه‌ی علم کامل می‌دانست.

حکمت اشراق میراثدار دو اندیشه‌ی فلسفی یونان و ایران بود این مکتب از فلسفه یونان بر مکاتب فیثاغورث افلاطونی و هرمسی تکیه داشت و از فلسفه ایران

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۶۳

باستان که غالب اصطلاحات مأخوذ از آنتست جنبه‌ی رمزی نور و ظلمت و فرشته شناسی را اخذ می‌کند و با اعراض از تعلیمات ظاهری زردشتیان، خود را با گروهی از حکمای سرزمین ایران، که اعتقاد باطنی مبتنی بر وحدت مبدأ الهی داشتند، یکی می‌دانست و در اندیشه‌ی ترکیب حکمت افلاطون و تعالیم زردشت بود.^(۱)

گفتار هانری کربن:

پس از این معرفی اجمالی به نوشته‌ی صاحب مقاله بر می‌گردیم جایی که

هانری کربن می‌نویسد:

نخست از شهاب یحیی سهروردی سخن می‌گوییم که معمولاً شیخ اشراق نامیده می‌شود. تردیدی نیست که برابر مرزهای اداری امروزی، سهرورد که شیخ ما در آنجا متولد شد در قلمرو آذربایجان قرار ندارد. اما میان سرزمین و طرح بزرگ سهروردی پیوندی درونی وجود دارد. از این گذشته شیخ اشراق ما تالیست سالگی تحصیلات کودکی و نوجوانی خود را در مراغه انجام داد. بدینسان ما نیز می‌توانیم همراه با شیخ اشراق همان آسمانی را تماشا کنیم که وی در همان آغاز جوانی، طرحی از آسمان درون خود را در آن افکند. همین‌طور مراغه از آتشکده‌ی شیز در تخت سلیمان، معبد آتش مقدس روزگار پادشاهان ساسانی و والاترین نمونه‌ی چشم انداز تمثیلی دور نیست. دور باد از من که بخواهم نظرات و تقدیر فیلسوف یا اهل معنایی را از طریق علل و اوضاع و احوال بیرونی تبیین کنم. در درون هر یک از ما چیزی وجود دارد که حتی بر آمدن ما به این جهان تقدّم دارد و بی آنکه بتواند به صرف به دنیا آمدن تقلیل داده شود، از پیش، ادراکات خارجی ما را نظم داده و رهبری می‌کند و موجب آن

۱ - جهت بررسی بیشتر در اندیشه‌های فلسفی او به مقاله آقای کدیور در مجله پژوهش شماره ۲۶ می

۶۶۴ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

می‌شود که این ادراکات برای هر یک از ما چنان که هستند باشند. در غیر این صورت چرا یک شیخ اشراق بیش نمی‌توانسته است وجود داشته باشد؟ بایستی بر عکس بگوییم ادراک خاص شیخ ما از جهان است که به این سرزمین معنایی رمزی داده است.

در واقع به نظر من می‌آید که وحدت پیوند میان طرح بزرگ شیخ اشراق و معنای این سرزمین آذربایجان برای وجدان دینی ایرانی ریشه در وحدت این نمونه عالی دارد. می‌دانید که این معنا آشوبی در ذهن تاریخ نویسان تحصلی ایجاد کرده است؛ منظورم کسانی هستند که جز به داده‌های مادی توجهی ندارند و نمی‌توانند تاریخ را همچون تاریخ تمثیلی ادراک کنند، تاریخی که در زیر حماسه بیرونی و ظاهری از حوادثی نامریی نوید می‌دهد که «جای» در عالم نفوس و ملکوت دارند و در آن حادث می‌شوند. حال آنکه درست همین تاریخ رمزی است که داده‌های خارجی به ظاهر متناقض را، با یکدیگر سازش و آشتی می‌دهد.

از مجموعه داده‌های اوستا چنین بر می‌آید که محل انتشار آموزشهای زرتشت پیامبر، بلخ، سرزمین خاوری ایران بوده است. اما از سوی دیگر مجموعه روایاتی که یا به دوره ساسانی تعلق دارند و یا از آن ناشی می‌شوند برآنند که آذربایجان، زادگاه زرتشت و محل انتشار آموزشهای او بوده و بلندی‌های البرز و حتی کوه سبلان جایگاه تجربه‌های معنوی پیامبر ایرانی و میقات او با امشاسپندان و خود اهورامزدا بوده است. همین سنت در اسناد ایران دوره اسلامی نیز تداوم پیدا کرده است. یکی از همین اسناد متأخر که خلاصه‌ای از همین روایات را می‌آورد فصل مفصلی از قطب الدین اشکوری، شاگرد میرداماد در سده هفدهم است. نخستین بخش دانشنامه‌ای که قطب الدین محبوب القلوب نامیده است، حاوی شرح حال مفصلی از زرتشت

آذربایجانی است.^(۱) (اختلاف میان این دو نظر) مشکل بزرگی است.

تصوّر می‌کنم که بهترین و هوشمندانه‌ترین راه حلّی که در عین حال ساده نیز هست، این خواهد بود که به نظام هفت کشور یا هفت «اقلیم» ویژه جغرافیای پارسیان باستان، باز گردیم. هفت دایره با قطرهای برابر: دایره مرکزی نشان دهنده اقلیم مرکزی است و در پیرامون آن شش دایره وجود دارد که به یکدیگر مماس بوده و شش اقلیم دیگر را نشان می‌دهند.^(۲) بر خلاف نقشه‌های کنونی، این نظام هفت کشور دارای محور مختصات مثالی است. کافی است محوری را به عنوان خط عمودی فرض کنیم که از مرکز اقلیم مرکزی می‌گذرد و سه کشور بخش خاورمیانه‌ای را به گونه‌ای حرکت دهیم که با بخش باختری منطبق گردد.

بدینسان همه مکانهای مقدّس اقلیم خاوری می‌توانند در اقلیم باختری قرینه‌ای داشته و باز شناخته شوند و همراه با مغان ساسانی، اینجا، در آذربایجان، زادگاه پیامبر ایرانی زرتشت و مکان مکاشفات و دعوت او را باز خواهیم یافت. زیرا که مکان زمینی از این حیث که مکان زمینی است مایه قداست نفس نیست بلکه این نفس است که به مکانها، قداست بخشیده و آنها را به «مکانهای مقدّس» تبدیل می‌کند که رویاها و مکاشفات، زمینه روایاتی قرار می‌گیرد که نفس، گذشته و آینده خود را در آن، به خود، نمایان می‌سازد. لحظه‌ای پیش، از تاریخی تمثیلی^(۳) سخن گفتیم. تاریخ پیامبر ایرانی،

۱ - محبوب القلوب چاپ سنگی بی تاریخ.

۲ - هانری کربن ارض ملکوت و کالبد انسان در روز رستاخیز. از ایران مزدائی نا ایران شیعی. مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها تهران ۱۳۵۸ تصوّر هفت کشور به گونه‌ای که در اینجا توصیف شده است و اندیشه چرخش، مدیون شادروان ه.ش. نوبرگ هستیم.

۶۶۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

به گونه‌ای که در چشم‌انداز آذربایجان^(۱) در نظر من چنین تاریخی است، چشم اندازی تمثیلی، زیرا که در آن امر ناپیدا و باطنی که ظاهر، نمادی از آن است جای داده شده است (و معنای اولیه واژه یونانی *embléma* جز این نیست).

اینک خود را در مرکز این چشم‌انداز تمثیلی قرار دهیم که از این پس می‌توانیم به چگونگی صحت روایات آن پی ببریم. خود را در مراغه قرار دهیم تا به بیان رسمی و شجاعانه شیخ اشراق جوان گوش فرا دهیم. ما این بیان را در فصل [بیستم] یکی از رسالات چاپ نشده وی با عنوان کلمة التصوف می‌یابیم: «و کانت فی الفرس أمة يعدون بالحق، و كانوا يعدلون، حکماء فضلاء غیر مشبهة المجوس قد احینا حکمتهم النوریه الشریفه التي يشهد بها ذوق افلاطون و من قبله من الحكماء فی الکتاب المسمی بحکمة الاشراق و ما سبق مثله».

«در میان نژاد فارس مردمی زندگی می‌کردند که با حق رفتار می‌نمودند و عدالت را پیشه‌ی خود ساخته بودند آنان حکمای فاضلی بودند بی آنکه شباهتی به مجوس داشته باشند، حکمت اشراقی و نوری آنان را که ذوق افلاطونی به آن شهادت می‌دهد و حکمای پیشین را زنده نمودیم و در کتابی به نام «حکمة الأشراق» نامیدیم که فردی در تألیف چنین کتابی بر ما سبقت نجسته است.»

بیان مذکور در نهایت صراحت مؤید این نظر غیر قابل تردید است که سهروردی در آثار خود با ارجاعات فراوانی به حکمة الاشراق که حاوی طرح بزرگ زندگی و وصیت نامه معنوی اوست تأکید می‌ورزد. جای تأسف است که تاریخ نویسان فلسفه و به ویژه فلسفه دوره اسلامی، مدت زمان طولانی نسبت به چنین بیانی آگاهی نداشته‌اند. اگر در مضمون این بیان به دقت نظر کنیم، این بیان به گروه برگزیده‌ای از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۶۶۷

مردم ایران باستان توجه دارد اما برای اشاره به آنان به آیه ۱۵۹ از سوره اعراف استناد می‌کند که درباره قوم موسی نازل شده است. چنان که پایین‌تر خواهیم دید قصد مؤلف بسیار پر معنی است و تأویلی را به کار می‌گیرد که گذر از ظاهر به باطن و کشف اگر نه تمامی راز لااقل یکی از رازهای تاریخ تمثیلی را ممکن می‌سازد. بدین ترتیب تأویل، روش فکری ویژه اسلام معنوی یعنی اسلام عرفا و حکما است. بنابر این شیخ اشراق سعی دارد به یاری سرچشمه‌های معنویت اسلامی باز گردد و جهانی طرح خود را به انجام رساند. شیخ اشراق نه باستانشناس است و نه پژوهنده اسناد تاریخی: او به کسانی توجه دارد که نیاکان او به شمار می‌آیند و تبارش به آنان می‌رسد و از این پس خسروانیان، پیشگامان اشراقیان خواهند بود.

این نکته را نیز یادآور شویم که یاد فرزندگان پارسی با نام افلاطون همراه شده است. من فکر می‌کنم که برای نخستین بار فیلسوف بزرگ بیزانسی «ژمیست پلتون» بود که در سده پانزدهم نام زرتشت و افلاطون را، به هم پیوند داد.

بنابراین بسیار اهمیت دارد که سه سده پیش، اندیشمندی ایرانی برآمده از سرزمین آذربایجان، پیوند میان نام حکیم یونانی و پیامبر ایرانی را در برنامه کار و زندگی خود، قرار داده باشد. بدون شک مشکل می‌توان از نظر دور داشت که در این سرزمین، سهروردی جوان از سویی با زرتشتیان که شناخت دست اول خود را از جهانشناسی زرتشتی مدیون آنان است و از سوی دیگر با مسیحیان نسطوری تماسهای شخصی داشته است. می‌دانیم که مہیحیت نسطوری، شکل خاص مسیحیت شاهنشاهی پارسی در پایان دوره ساسانیان بوده است و در همین شکل بود که به عنوان «مسیحیت شرقی» از ثبت تا خاور دور، منتشر شد.

بار دیگر در سده سیزدهم در دوره ایلخانیان، در همین آذربایجان، مسیحیت نسطوری را شکوفا می‌یابیم. شاید سهروردی شناخت دست اول خود را از متنهای

۶۶۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

انجیلی - که به تأویل وی از آنها باز خواهیم گشت - مدیون همین مسیحیان نسطوری بوده باشد. اما حتی اگر تمسّهای وجود می داشت حاصل آن نمی توانست شخصی چون شیخ اشراق باشد مگر اینکه پیش از هر چیز شخصی وجود داشته باشد که با توجه به معیار درونی وجود خود، پذیرای چنین تمسّهای بوده باشد. این معیار درونی، مضمونهای را که شیخ اشراق از آنان یاد گرفته بود نظم داده و به سوی هدف مشخصی راند، هدفی که شیخ، آغازگر آن بوده است.

سهروردی، شیخ شهید، در سن سی و شش سالگی (سال شمسی) در سال ۵۸۷ هجری / ۱۱۹۱ میلادی در راه عقیده، به شهادت رسید. درباره زندگی و آثار او در اینجا حتی به اجمال نمی توانم سخن بگویم و شما را به کتابهایی که پیش از این منتشر کرده ام ارجاع می دهم. همین قدر می خواهیم بدانیم که با توجه به بیان رسمی [شیخ اشراق] چه بوده است و با حرکت از این احساس بدانیم که چگونه مضامینی که از اندیشه های ایرانی، یونانی و مسیحیت گرفته شده اند در مابعدالطبیعه ای نظام می یابند که برای همیشه مابعدالطبیعه اشراق یعنی مشرق انوار به معنای فلسفی کلمه، باقی می ماند.

هدف اساسی و مسلط اندیشه سهروردی متوجه آن امری است که اوستا، خورنه^(۱) (خوره فارسی) می نامد و بهترین ترجمه آن lumière de gloire است. حکمای اشراقی این خورنه - خوره را چنان فهمیده اند که زرتشت تعریف کرده بود یعنی «نوری که از ذات الهی فیضان پیدا کرده و به توسط آن برخی از صور بر بعضی دیگر برتری پیدا کرده و هر انسانی به فعالیت یا صنعتی قادر می گردد». این درک اشراقی خورنه با برگردان دوگانه ای برابر است که در یونانی از آن داده شده بود:

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۶۹

خورنه هم شکوه^(۱) است و هم تقدیر^(۲)، می توان گفت که بر اساس این مفهومی که بر حکمت زرتشتی مسلط سیطره دارد نظام اندیشه و شکل معنویت حکیم اشراقی سامان پیدا می کند.

این نور، خورنه - خورّه، در واقع همانند نوری فهمیده شده است که به پیامبران اعطاء شده است. بنابر این این نور دارای همان نقش معنوی است که نور محمدی در پیامبرشناسی و امامشناسی شیعی. افزون بر این اندیشه شیخ اشراق مفاهیمی که در فارسی خورّه و در عربی «سکینه» نامیده می شوند با یکدیگر ارتباط دارند. از مفهوم سکینه، معنای ساکن شدن و رحل اقامت افکندن استنباط می شود. شیخ این مفهوم را با انوار معنوی محضی در ارتباط قرار می دهد که در نفس اسکان می یابند و در این صورت، نفس به «هیكلی نورانی» تبدیل می شود....

این موضع گیری سهروردی در برابر اندیشه ایرانی را به گونه ای دیگر در موضع گیری وی در برابر اندیشه یونانی یا بهتر بگوییم سنت آموزشهای فرزنانگان باستانی یونان در دوره اسلامی باز می یابیم. نخستین و مهمترین دلیل این امر آن است که در نظر سهروردی و همینطور در نظر عرفاء به طور کلی فیلسوفان باستانی یونان به هیچوجه نسبت به پیام پیامبران بیگانه نیستند زیرا که آنان معارف خود را از مشکوه نبوت دریافت کرده اند. در نظر شیخ اشراق، منشاء صدور وجودات نورانی از عالم بیکران و معنوی خدایان - فرشتگان مذکور در کتاب الهیات افلاطونی اثر پروکولوس به نوبه خود نور انوار یا خورنه است.

سهروردی به درستی به نظر فرزنانگان باستانی اشاره می کند که برابر آن هر نوعی

1 - doxa.

2 - tythé.

۶۷۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

در عالم فلکی و در جهان ناسوت، ربّ یا فرشته‌ای در عالم نور و ربّ النوعی دارد که عقل مجرد و اقنومی نورانی است و بر نوعی حکومت دارد که آیت آن و نوعی که فرشته آن است. به همان‌سان، نوعی انسانی یعنی انسانیت، دارای فرشته خاص خود است. سهروردی به خوبی بر نامها و وظایف امشاسپندان و ایزدان جهانشناسی زرتشتی، آگاه است مفهوم طباع تام در نزد وی شامل مفهوم فروهرها یعنی وجود آسمان، فرشته هر یکی از وجودات نورانی در حکمت زرتشتی، نیز می‌شود. در همین مسیر بود که سهروردی نظریه افلاطونی «مُثل اعلی» را در قالب اصطلاحات فرشته‌شناسی زرتشتی درک کرد. عجب اینکه بدین ترتیب، سهروردی، هفت سده پیش، نظر ایرانشناس بزرگ ما «جیمز دارمستر» را که احساس کرده بود که می‌بایستی فرشتگان زرتشتی را در معنای «نیروها» در نزد فیلون اسکندرانی تفسیر کرد، تأیید نمود. اگر از اندیشه نو افلاطونی زرتشتی سخن می‌گوییم به دلیل پژواک‌های فراوانی است که از این اندیشه به گوش ما رسیده است، پژواک‌هایی که در شیوه درک سهروردی از مفهوم اساسی مسیحیت نیز، انعکاس می‌یابد.

نظریه سهروردی درباره فرشته‌ها یا رب النوع‌ها ما را بر آن داشت تا بالاتر اصطلاح رب النوع انسانی را به کار ببریم. این فرشته در جهانشناسی ابن سینا عقل دهم نامیده می‌شود که همان عقل فعال فیلسوفان، روح القدس و جبرائیل متکلمین فرشته معرفت و وحی است. از آنجایی که جهانشناسی سهروردی دارای عنصری دراماتیکی است که جهانشناسی ابن سینا فاقد آن است شیخ اشراق، تصویری تمثیلی و جذاب از این فرشته را دارد. این فرشته دو بال دارد یکی از نور و دیگری از ظلمت و همو مخاطب رساله «آواز پر جبرائیل» است. این فرشته همان عقل سرخ است که به کسی که او را در رؤیا می‌بیند و با توجه به سرخی شفق که آمیزه‌ای از شب و روز و نور و ظلمت است رنگی را که در آن ظهور کرده است توضیح می‌دهد. چهره عقل سرخ،

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۷۱

چنانکه در رسالات تمثیلی آورده است، بر افق نظریه فلسفی و معنویت سهروردی، سلطه دارد.

این همان فرشته‌ای است که سهروردی درباره آن در کتاب «هیا کل النور» می‌گوید که در سلسله مراتب فرشتگان نوری، یا عقول مجرده که «نسبت وی با ما همچون پدر است و او رب طلسم نوع انسانی است. شارع او را روح القدس می‌گوید و اهل حکمت او را «عقل فعال گویند». همین رابطه است که در اندیشه نوافلاطونی با اصطلاح «عقل پدر» بیان شده است. اما در نزد سهروردی این رابطه، تأویل او را از مسیح‌شناسی متعین خواهد کرد. شیخ اشراق شواهد فراوانی از انجیل یوحنا می‌آورد که در آنها واژه «پدر» آمده است. اما هر بار چهره پدر با این فرشته انسانی تطبیق می‌کند که مخاطب و نهایت سلوک معنوی است که سهروردی در رسالات تمثیلی خود توصیف می‌کند. ویژگی اساسی و پراهمیت دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آنرا مکتب یوحنایی اشراقی نامید.

همه چیز چنان است که گویی رب النوع که ریشه در اندیشه زرتشتی و نوافلاطونی دارد شیخ ما را به کشف دوباره مسیح‌شناسی بسیار قدیمی، یعنی مسیح‌شناسی مسیحیت آغازین، هدایت می‌کند که اصطلاح «مسیح فرشته» مبین آن است. پدیدارشناس دینی توانسته است در اندیشه مزدایی فروهر (فرشته شخصی، همزاد آسمانی هر موجود) شکل نخستین رابطه میان حنوخ و انسان آسمانی، و مسیح و انسان آسمانی را نشان دهد.

شیخ اشراق میان فرشته انسانیت و مسیحی که به پیروان خود «از پدر من و پدر شما» سخن می‌گوید همان رابطه را تشخیص می‌دهد. بدین ترتیب فرشته - روح القدس به مثابه روح القدس همان مسیح ابدی است که در هر یک از هفت پیامبر اولی‌العزم ظاهر شده است. همین مفهوم را در پیامبر شناسی اسلامی به صورت

۶۷۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

حقیقت محمدیه (ص) می‌یابیم. در اینجا نیز همچنانکه دربارهٔ یگانگی میان خورنه و سکنیه (شخینه) گفته شد، قلمروی تطبیقی وجود دارد که تاکنون توسط پژوهشگران علوم دینی، مورد مطالعه قرار نگرفته است. به ویژه دربارهٔ برخی همسانی‌های ساختاری میان امام شناسی شیعی و مسیح شناسی نسطوری و شاید با مراجعه به مفهوم مزدایی فروهر چیزهای بسیاری را باید یاد گرفت. همهٔ این مطالب در زیر «تصویر تمثیلی» این سرزمین آذربایجان نهان شده است و مشاهده می‌کنید که این تصویر تمثیلی ما را به بازیابی چه گنجینه‌ای فرا می‌خواند. من فقط می‌خواستم به شما بگویم که شیخ اشراق، چگونه و در چه جهتی می‌تواند راهنمای ماجرای فلسفی ما باشد. او طی سالهای طولانی، راهنما و همراه نزدیک من بوده است. در اینجا فرصت نداریم که برخی دیگر از نظرات او و پیامدهای آنها را برجسته سازیم. با یادآوری آنچه که به نظر من یکی از قله‌های فلسفه او است - قله‌ای که از بالای آن می‌توانیم ارزش همیشگی حکمت عرفانی وی را حتی امروز و شاید بویژه امروز دریابیم - آنچه را که به اجمال گفتم خلاصه خواهم کرد. این قله، بی هیچ تردیدی، طرح وجود عالم میانی، عالم نفس، میان عالم عقول مجرد و جهانی است که حوأس ما به تجربه در می‌یابد، این همان عالمی است که سهروردی «اقلیم هشتم» می‌نامد (زیرا که جهان محسوس در جغرافیای بطلمیوس دارای هفت اقلیم است) و منظور از آن، عالم مثال است که من در لاتینی عالم امر مثالی ترجمه کرده‌ام تا به امر خیالی که امر غیر واقعی است، اشتباه نشود.

این اشتباه یکی از اساسی‌ترین اشتباهاتی است که از عصر روشنگری تاکنون بر روی مغرب زمین، سنگینی می‌کند. سهروردی با طرح عالم مثال از دیدگاه وجودی، نظریه حقیقی معرفت شهودی را ابداع کرده و بدین ترتیب وجود عالم مثال را حفظ می‌کند که بدون آن رؤیاهای پیامبران و عرفاء و حوادث معاد به دلیل اینکه جای خود

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۷۳

را از دست داده‌اند معنایی نخواهد داشت. این نظریه معرفت‌شهودی رسالت پیامبر و فیلسوف را از همدیگر جدائی ناپذیر می‌سازد این یکی از مسائل اساسی است که از مدتها پیش در فلسفه‌های رسمی از میان رفته اما در نزد اشراقیان تداوم پیدا کرده است. در میان شاخه اشراقیان می‌بایستی آثار اشراقی بزرگ دیگر: ملا عبدالله زنوزی را برجسته می‌کردیم اما امشب می‌بایستی به ملاقات کوتاهی با اشراقی دیگر آذربایجانی بسنده کنیم، این ملاقات از این جهت دارای اهمیت فراوانی است که مخاطب ما تاکنون تقریباً ناشناخته مانده است او «ودود تبریزی» است (که در جایگاه ترتیب زمانی کتاب، خواهد آمد).

۲۵۸- افضل الدین خونجی^(۱) (کوزه‌گنانی) (۶۴۶-۵۹۰.ق)

قاضی القضاة ابو عبدالله محمد بن نام آوربن عبدالملک خونجی، از فیلسوفان و پزشکان نامی سده هفتم هجری است. تولد او را بسال ۵۹۰ و وفاتش را در ۵ رمضان ۶۴۶ در قاهره نوشته‌اند.^(۲)

او در حوزه‌های ایران دانش فرا گرفته است، پس از آن رهسپار مصر شده، و در کسب علم کوشیده است، و مورد احترام خاصه و عامه قرار گرفته است.

خونجی در فروع، فقه مذهب شافعی را داشته، و در اواخر عمر به مقام قاضی القضاتی مصر رسیده، و در قاهره متصدی منصب قضاء گشته است.

صاحب «طبقات الاطباء» که خود از معاصران و شاگردان او بوده است، می‌گوید:

«او یگانه‌ی زمان خویش است و در علوم حکمی و شرعی کمتر نظیر او را توان یافت.

۱- «خونه» و «خونج» همان «کاغذکنان» کنونی است که یکی از بلوکات خمسه ولایت خلخال بوده و

مشمول بر ۹۹ قریه است. و یاقوت گوید: شهری است میان زنجان و مراغه بر سر راه ری. (حموی، یاقوت:

معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۹؛ تربیت، محمدعلی، دانشمندان آذربایجان، ص ۴۶).

۲- سبکی: طبقات الشافعیة، ج ۸، ص ۱۰۵، چاپ مصر؛ ابن‌العماد: شذرات الذهب، ج ۵، ص ۲۳۶.

۶۷۴..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

و من به سال ۱۳۳۲ ه. ق. در قاهره به خدمت او رسیدم، او در دانش‌های متداول زمان ما در نهایت دانشمندی است، و من بخشی از کلیات قانون ابن سینا را در پیش وی خوانده‌ام.^(۱)

آثار او:

وی مردی حکیم و منطقی بوده، و چند اثر منطقی از او باقی مانده است که برجسته‌ترین آنها از این قرار است:

۱. موجز در منطق، که سیف‌الدین علی بن داوود آنرا شرح کرده است.
۲. جمل در منطق، که محمد بن مرزوق تلمسانی آنرا به نظم آورده است.
۳. کشف الاسرار عن غوامض الافکار فی المنطق که کاتبی قزوینی شرح مبسوطی بر آن نگاشته، و در مقدمه آن گوید:

«... کتاب موسوم به کشف الاسرار فی المنطق منسوب به امام علامه خونجی، کتابی مشتمل بر مباحث شریف و قواعد لطیف و ضوابط کلی و نکته‌های منطقی است، که بیشتر نوشته‌های قوم از آنها خالی است...»^(۲)

۴. از جمله تألیفات او شرحی است که بر کلیات قانون ابن سینا نوشته است، و رساله‌یی است در «دور وصایا» که در آن یکی از مشکلات مسائل ارث را حل کرده است.

۵. مقاله‌یی در حدود و رسوم، و مقاله‌یی، دیگر در ادوار الحمیات = ادوار تب‌ها.

برخی گفته‌اند که: او را در زمان تفکر درباره مسائل عقلی، غفلتی روی می‌داده است. و گویند: روزی انگشت خود را در زوفرین در کرد، و به فکر فرو رفت و از

۱ - نقل از تربیت، محمد علی: دانشمندان آذربایجان، ص ۴۶.

۲ - تربیت، محمد علی: دانشمندان آذربایجان، ص ۴۶.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۷۵

خودببخود گشت. همه برخاستند و او همچنان نشسته بود و رزه او، مانع برخاستن او می شد. سلطان چنان پنداشت که قاضی برای حاجتی نشسته است. پرسید: حاجتی داری؟ گفت: نه، و ترسید: این رفتار غیر ارادی او را خوش نیاید. به فور گفت: من در این می اندیشیدم که اگر فرش های این اتاق را برچینند، و به ترتیبی که من می گویم به چینند، یک فرش زیاد می ماند. چنین کردند و یک فرش زیاد ماند.^(۱)

رثای اربلی:

عزالدین اربلی که یکی از شاگردان دانا و نابینای او بوده، در رثای او قصیده یی سروده است که از آنجمله این دو بیت می باشد:

قضى افضل الدّین فلم یبق فاضل و مات بموت الخونجی الفضائل
فیا ایها الحبر الذی جاء آخرأ فحلّ لنا ما لم تحلّ الاوائل^(۲)

«افضل الدین دنیا را وداع گفت پس در روی زمین، فاضلی باقی نماند با مرگ او فضیلتها از بین رفتند پس ای دانشمندی که در اواخر به صحنه آمدی بر ما حلّ نما مشکلاتی را که پیشینیان نتوانسته اند حلّ نمایند.»



۲۵۹- نجم الدین نخجوانی (متوفی حدود ۶۵۰ هـ. ق)

احمد بن ابی بکر بن محمد نخجوانی، از فیلسوفان و دانشمندان هم عصر خواجه طوسی است.

در ترجمه احوال او گفته اند: «در فضایل و اخلاق، بسیار نیکو، و در علوم اوایل و فلسفه استاد بود. در بلاد خود فلسفه آموخت، و در آفاق و اطراف ممالک، سیر کرد.

۱- ابن العماد: شذرات الذهب، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲- ابن العماد: شذرات الذهب، ج ۵، ص ۲۳۷.

۶۷۶..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

و به بلاد روم در آمد و مناصب بزرگی را بدست آورد. پس از چندی از کار خود و گرفتاریهای آن، دلتنگ شد؛ به شام رفت و در حلب توطن اختیار کرد، از خلق کناره گرفت و نزد هیچکس نرفت. و لیکن طالبان دانش به خدمتش می رسیدند و از او کسب فیض می کردند، تا مرگش فرا رسید.^(۱)

اثر تألیفی او:

متأسفانه تاریخ تولد و وفات دقیق او را نمی دانیم ولی در گذشت او از ۶۵۰ برتر نمی رود. از آثار او ترجمه: زبدة النقص و لباب الکشف را نام برده اند، که در آن بر منطق اشارات ابن سینا (در گذشته ۴۲۸ هـ. ق) اشکالاتی وارده کرده است؛ و افضل الدین خونجی (در گذشته ۶۴۶ هـ. ق در قاهره) از آن ایرادها جواب گفته و سخنان نخجوانی را رد کرده است.

از مذهب فلسفی او نیز چیزی مشهور نیست، آنچه می دانیم اینست که: به مذهب تناسخ بسیار مایل بوده است.^(۲)

۲۶۰ - عبدالحمید خسروشاهی (متوفی ۶۵۲ هـ. ق.)

شمس الدین عبدالحمید بن عیسی عموی بن یونس خلیل خسروشاهی^(۳)، در حکمت و طب و علوم شرعی از فقه و اصول و کلام استاد بود و همواره به مطالعه و تدریس به طالبان دانش، اشتغال داشته است.

۱ - ابن العبري: مختصر الدول، ص ۲۷۶.

۲ - نگاه کنید به رضوی، مدرس: احوال و آثار خواجه طوسی، ص ۱۱۱، به نقل از تاریخ فلاسفه ایران

آقای دکتر علی اصغر حلبی ۴۴۶.

۳ - خسروشاه، نام شهری است در نزدیکی تبریز، که در جلد اول به معرفی آن پرداخته شده است.

مفاخر آفریاجان، (ج ۲)..... ۶۷۷

او در سال ۵۸۰ متولد گردید، پس از تحصیل مقدمات ادب، حدیث را از مؤید طوسی فرا گرفت، و کلام و حکمت را پیش امام فخر رازی (متوفی ۵۶۰۶ ق) خواند.

چون استادش در گذشت، خسروشاهی سفری به قهستان کرد و مدتی نزد، شهاب الدین محتشم، و حاکم اسماعیلی که خود از حکیمان و دانشمندان این طایفه بود، به سر برد. او شمس الدین را بسیار گرامی می داشت و از محضرش استفاده می کرد.^(۱)

از شاگردان او در حدیث حافظ ابو محمد میاطی و چندتن دیگر مشهور شده اند.^(۲)

فیلسوف ما بعد از این به شام رفت و از آنجا بود که در کرک به خدمت سلطان «ملک ناصرالدین داود» رسید.^(۳) و در پیشگاه او منزلتی والا یافت، و از او احسان و نیکی بسیار دید.^(۴)

رفتار او با ملک ناصرالدین داود:

آورده اند که: «ملک ناصر، صاحب کرک، برای استفاده از خدمت خسروشاهی به سرای او می رفت، و کتاب عیون الحکمه شیخ ابوعلی سینا را نزد او می خواند. وقتی به اول کوچه یی که خسروشاهی در آنجا خانه داشت می رسید، از اسب پیاده می شد، و غلامان و ملازمان خود را در آنجا نگاه می داشت و خود کتاب را زیر بغل می گرفت و

۱ - طبقات ناصری، چاپ هندوستان، ص ۴۱۵.

۲ - سبکی: طبقات الشافعیة، ج ۸، ص ۱۶۱.

۳ - ابن ابی اصیبه: طبقات الاطباء، ص ۶۴۸-۶۴۹، چاپ بیروت: سبکی: طبقات، ج ۸، ص ۱۶۱.

۴ - تاریخ فلاسفه ایرانی دکتر علی اصغر حلبی ص ۴۴۸-۴۴۷.

۶۷۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

پارچه‌یی به سر می‌انداخت و به درخانه حکیم می‌آمد و در را می‌زد. چون در باز می‌شد. به درون خانه می‌شد، به زانو می‌نشست، و درس خود را می‌خواند؛ اگر اشکالی داشت می‌پرسید و بر می‌خاست، و شیخ حتی به احترام او بلند نمی‌شد!^(۱)

خسروشاهی در اواخر عمر به دمشق باز آمد و در آنجا ماند تا در شوال سال ۶۵۲ به درود حیات گفت^(۲)، و او را در کوه قاسیون بخاک سپردند.^(۳)

خسروشاهی در فروع، مذهب شافعی را داشته است، و سبکی در طبقات کبری و طبقات وسطای خود ترجمه او را به تفصیل آورده است.

شاگردان و تألیفات:

از شاگردان میرز و دانشمند او در فلسفه و طب سدیدالدین ابومنصور است که حاجی خلیفه از او نام برده است.

از کتاب‌های معروف او، یکی: مختصر منطق شقای ابن سینا است و در فقه هم کتاب مهذب شیخ ابواسحق شیرازی (متوفی ۴۷۶ ه. ق) را خلاصه کرده است. و همو مقالات ابن سینا را تلخیص کرد، و کتاب دیگری دارد بنام تَمَّةُ الْآیَاتِ الْبَیِّنَاتِ.

برخی از مترجمان گفته‌اند: شمس الدین خسروشاهی و خواجه طوسی هر دو از شاگردان «فریدالدین داماد» بوده‌اند. بعدها نیز رابطه میان آندو پا برجا بوده، و وقتی

۱- ابن ابی اصیبه: طبقات الاطباء، ص ۶۲۹، چاپ بیروت.

۲- سبکی: طبقات الشافعیه، ج ۸، ص ۱۶۱ «توفی الخسروشاهی بدمشق، فی شوال» سنة ۶۵۲ و خمین و سمنانه.

۳- کوه قاسیون در دمشق یکی از کوههای مقدس می‌باشد چون محل عبادت انبیاء و صلحاء بوده است. حاجی خلیفه: کشف الظنون، ج ۲، ص ۷۵۶، چاپ ترکیه، وی وفات خسروشاهی را به اشتباه ۷۴۲ نوشته است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۷۹

نیز، خواجه از خسروشاهی ضمن نامه‌ای، چند مساله را در حکمت پرسیده است.^(۱) خسروشاهی، نسبت به امام فخر رازی احترام خاصی قائل بوده. از جمله می‌گویند: در دمشق مردی پارسی پیش وی رفت، و همراه او کتابی بود که امام فخر بر آن چیزی نوشته بود. خسروشاهی کتاب را گرفته بر خط امام بوسه می‌زد و بر سر می‌نهاد و می‌گفت: این خط امام است.

وهمو در جلالت شأن امام رازی آورده است که: من و گروهی از شاگردان امام صبح زمستانی که برف کلانی باریده بود، به در خانه او رفتیم، و همت ما از سختی سرما سست نشد، و اشتیاق شنیدن سخنان امام همه مشکلات را برای ما آسان کرد؛ و شگفت اینکه اگر همه‌ی حوأس پنجگانه ما تباه می‌شد، و سراسر زمین را آب فرا می‌گرفت، باز از فواید سخنان او دست بر نمی‌داشتیم؛ از این رو، همه زیر ایوان خانه او ایستادند، و بالاپوشی بر سر انداختند تا از ریزش باران جلوگیری کند، و کتاب «المحصول» را باز کردند و یکان یکان چیزی از آن کتاب خواندند، و امام سر خود را از پنجره بیرون نمی‌کرد مگر برای کسی که دلش می‌خواست! کسانی از آنها درس خود را می‌خواندند و کسانی پرسش‌های وی را پاسخ می‌دادند ولی امام توجهی به آنان نمی‌کرد تا ادب درس را فراگیرند و پایه‌ی دانش را بشناسند.^(۲)

گفتار استاد مطهری:

استاد مطهری در مورد شرف الاسلام خسروشاهی می‌نویسد:

«عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی معروف به شمس‌الدین خسروشاهی یکی دیگر از فلاسفه برخاسته از آذربایجان می‌باشد ابن ابی اصیبعه از او به عنوان امام

۱ - رضوی، مدرس: احوال و آثار خواجه، ص ۲۵۹.

۲ - سبکی: طبقات الشافعیه، ج ۸، ص ۱۶۲ و فلاسفه ایرانی تألیف دکتر علی اصغر حلبی ص ۴۴۸.

۶۸۰..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

العلماء، و سیّد الحكماء قدوة الأنام شرف الاسلام یاد می‌کند»
او در طبّ و فلسفه و علوم شرعیّه مبرز و از شاگردان فخرالدین رازی بوده است
او کتاب شفا را تلخیص کرده است و شهرت او در فلسفه به علّت برخی از سوالات
فلسفی است که خواجه نصیرالدین طوسی از او نموده و او پاسخ داده است و در
کتابهای فلسفی مطرح می‌باشد) صدرالمآلهین که جوابهای خسروشاهی را کافی
نمی‌داند خود رساله‌ی مستقلی در جواب این سوالات نوشته و در حاشیه مبدأ و معاد
و شرح هدایه چاپ شده است.^(۱)

۲۶۱- سراج الدین ارموی (متوفی ۶۸۲ هـ. ق)

سراج الدین ابوالحق محمود بن ابی بکر بن احمد ارموی (متوفی ۶۸۲ هـ. ق)
یکی از نویسندگان و دانشمندان قرن هفتم هجری می‌باشد که در شهر اورمیّه متولد و
در همانجا به تحصیل پرداخته است سپس چندی در موصل، دمشق زندگی، آنگاه به
آسیای صغیر که در پرتو حکومت سلاجقه آن دیار بود، رفته و در شهر قونیه سکونت
گزیده و به منصب قاضی القضاتی آن شهر دست یافته است.

آثار و تألیفات او:

او تألیفاتی به زبان تازی و پارسی هر دو دارد از آن میان دو کتاب یکی به نام
«لطائف الحکمه» در مباحث مختلف حکمت و کلام و دیگری تلخیصی از رسائل
اخوان الصفا به نام «مجمّل الحکمه» می‌باشد.

نمونه‌ای از نگارش او:

«بدانکه عاقل باید که افعال و اخلاق او بر وفق مصلحت نفس او و مصلحت نفس عالم باشد و آن بدان باشد که هر فعل که خیر در آن باشد در مباشرت آن مسارعت نماید و هر فعلی که مستقیح باشد از آن اجتناب و تحرّز نماید، و همچنان هر خلقی که مستحسن باشد چنان کند که آن خلق او را ملکه گردد، چون حلم، سخا، و مروّت و انصاف و آنچه بدان ماند و هر خلق ردّی (ناشایست) و مستقیح را از خود دور کند و چنان سازد که به قدر امکان ضدّ آن خلق در وی ثابت باشد و هر گاه که چنین کند حکم او بر خود بوجه معدلت باشد و مصلحت شخص و مصلحت عالم بدو تعلق و حاصل باشد.»^(۱)

در پایان این بخش می‌نویسد: ما را بر فضیلت حسن خلق، براهین بسیار است:

حجّت اوّل: حق سبحانه در قرآن مجید در معرض ثناء بر پیغامبر علیه‌السلام می‌گوید: «وَإِنك لَعَلٰی خَلْقٌ عَظِيمٌ» (تو دارای خلق نیکو و بزرگی هستی)

حجّت دوّم: مصطفی (علیه‌السلام) فرمود: «اثقل ما يوضع في الميزان خلق حسن» (سنگین‌ترین چیزی که در سنجش ترازو قرار می‌گیرد اخلاق زیبا و نیکو است).

حجّت سوّم: مردی به نزد مصطفی علیه‌السلام آمد و گفت: این چیست؟ گفت: نیکو خوئی باز از جانب دیگر بیامد و همین پرسید، و همین جواب داد تا از هر چهار جانب بیامد و پرسید: گفت نمی‌دانی؟

حجّت چهارم: مردی به نزد مصطفی علیه‌السلام آمد و گفت: مرا وصیت کن گفت از خدا بترس هر کجا باشی

۱ - لطائف الحکمة تهران ۱۳۵۱ به تصحیح آقای دکتر یوسفی ص ۱۶۷ و دکتر صفادیزجی الله تاریخ

ادبیات ج ۳ ص ۲۴۳ گنجینه‌ی سخن دکتر صفاج ۵ ص ۱ و ۲.

۶۸۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

گفت: زیادت کن مرا

گفت: از پس بدی نیکی کن تا آن بدی را محو کند

گفت: زیادت کن.

گفت: با مردم مخالطت کن به خلق نیکو.

حجّت دهم: فرمود علیه السلام: «انکم لن تسعوا للناس بأموالکم فسعوا لهم

ببسط الوجه و حسن الخلق»

شما نمی‌توانید از طریق مال و ثروت به مردم توسعه بدهید پس با روی گشاده و

حسن خلق گشایش دهید.

«بدانکه در فضیلت حسن خلق اخبار و آثار عظیم بسیار است و لکن در این

مختصر کفایت است.»^(۱)

۲۶۲ - حسام الدین چلبی (متوفی ۶۸۴ ه. ق)

او از بزرگان و مشایخ اوریته بود که مولانا جلال الدین رومی او را «حسام الحق»

(شمشیر حق) خطاب می‌کرد.

مرحوم مدرّس در ریحانة الادب در حقّ او می‌نویسد:

«حسن بن محمد چلبی ارموی معروف به اخی ترک از اکابر عرفاء و صوفیه و از

کبار اصحاب ملاّی رومی بوده و در کتاب مثنوی معروف طرف خطاب او قرار گرفته

و آن کتاب را بر حسب افکار و در خواست او تنظیم نموده است و به خودش املاء

کرده است.»

وفات او:

او در سال ۶۸۴ هجری قمری مطابق ۱۲۸۵ م یا یکسال پیشتر از آن در گذشته و

در نزد پیر خود مدفون شده است.»^(۲)

۱ - لطائف الحکمه سراج الدین ارموی.

۲ - ریحانة الأدب ج ۲ ص ۳۲۶ چاپ تبریز ۱۳۳۵ ش به نقل از سرزمین زردشت رضاییه ص ۲۳۱.

۲۶۳ - مجدالدین جیلی (متوفی قرن هفتم)

او یکی دیگر از فلاسفه می‌باشد که در مراغه تدریس داشته است و امام فخر رازی و همچنین شهاب الدین سهروردی از محضر او در مراغه استفاده نموده‌اند^(۱) او فقیه، حکیم، متکلم و اصولی نیز بوده است یا قوت در معجم الأدباء گفته است در ادب او جای سخن وجود دارد ولی در علم و اطلاعات او در فلسفه جای گفتگو نیست به حدی که افرادی مانند شخصیت‌های فلسفی فوق از محضر او تلمذ کرده‌اند.^(۲)

۲۶۴ - تاج الدین تبریزی یا اردبیلی (متوفی ۷۴۶ ه. ق)

تاج الدین امام علی بن عبدالله بن ابی الحسن بن ابی بکر تبریزی یا اردبیلی شافعی در حدود سال ۷۷۰ در آذربایجان متولد گردید (تبریز یا اردبیل) و برخی از علوم متوسطه را از شمس الدین بن مؤذن و برخی جامع اصول را از قطب الدین شیرازی وفقه و نحو را از رکن الدین حدیثی و علم بیان را از نظام طوسی و حکمت و منطق را از برهان الدین عبدالله و شرح حاجیه را از مولفش رکن الدین سید و الوجیز

۱ - معجم الادباء ج ۷ ص ۶۶۹.

۲ - خدمات متقابل بخش عرفان و فلسفه.

۶۸۴ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

در فقه را از شیخ معراج الدین حمزه اردبیلی و علم خلاف و مجادله را از علاء الدین نعمان خوارزمی و حساب و هندسه را از فیلسوف وقت جمال الدین حسن شیرازی و مصابیح و شرح السنه را از فخر الدین جاراالله جازپردی فراگرفت نخست وارد بغداد و سپس وارد مصر گردید و مشغول تدریس شد او یکی از علمای جامع معقول و منقول و عالم مشهور در رشته های فقه، ادبیات عربی و ریاضیات بود کتاب بزرگی را در احکام، گردآوری نمود و علوم حدیث ابی الصلاح را تلخیص کرده و احادیث «المیزان» ذهبی را تنقیح نمود و بر اساس ابواب فقهی کرد، و در تفسیر قرآن مجید و علم حدیث و اصول، کتاب تصنیف نمود و کتاب «الحاوی» را هفت بار در ماه قرائت و مطالعه نمود و شرح مفصلی بر کافیه نگاشت همانند شرح رضی و از نگارش آن در ۲۷ محرم ۷۴۲ فارغ گردید و در هفدهم ماه رمضان سال ۷۴۶ در قاهره از دنیا رفت و «بزرگی» در حق او گفته است. تاج الدین هنگامی که از دنیا رفت و کیست همانند او را در تبریز دیده باشد؟

مرحوم فیلسوف الدولة شرح حال او را در «مطرح الانظار» آورده است.
و او را افضل الدین طیب خونجی (محمد بن فاهوا) خونجی از اطباء قرن هفتم می نامد که در قاهره مصر، اقامت داشته است و گوید: «او علاوه بر طب، در علم فقه، حدیث نیز در مرتبت بالائی بوده و در اواخر به قضاوت مصر نائل آمده است و در سال ۶۴۶ در شهر قاهره در گذشته است سپس تألیفات او را نام می برد و آنگاه اشعار شیخ عزالدین محمد بن حسن ضریرابلی را بازگو می کند که دو بیت آن گذشت ولی شعر بیش از ده بیت می باشد.»^(۱)



۲۶۵- علی بن محمد سمرقندی قوشچی (م ۸۷۹ هـ. ق)

علی بن محمد سمرقندی قوشچی معروف به ملاعلی قوشچی صاحب شرح معروف بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی یکی دیگر از فلاسفه آذری می‌باشد قوشچی هم متکلم بود و هم ریاضی دان زیج الغ بیگ را که استادش قاضی زاده رومی و غیاث الدین جمشید کاشانی نابغه ریاضیات شروع کرده بودند و موفق به انجام آن نشده بودند قوشچی به امرالغ بیگ بن شاهرخ بن امیر تیمور که خود ریاضیدان ماهر و استاد قوشچی بود به پایان رسانید به تبریز و عثمانی سفر کرده و در عثمانی اقامت گزیده و در همانجا به سال فوق الذکر ه. ق در گذشته است.

شرح او بر تجرید:

شرح قوشچی بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی از کتابهایی است که همواره مورد توجه فضلاء و طلباب حوزه‌ها بوده است از اینرو حواشی و تعلیقات فراوانی بر آن زده شده است این شرح در تاریخ فلسفه‌ی الهی نقش فعالی داشته است.^(۱)



۲۶۶- فیلسوف و دودبن محمد تبریزی (زنده در سال ۹۳۰ هـ. ق)

گفتار هاتری کرین:

این فیلسوف اشراقی آذربایجانی را تا کنون به واسطه تفسیری می‌شناسیم که بر رساله مهم سهروردی به نام «الواح عمادیه» نوشته است عماد الدین لقب امیر

۱- خدمات متقابل ایران و اسلام من ۵۰۸ عیون الأنباء ج ۳ من ۳۸۳.

۶۸۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

سلجوقی قره‌ارسلان ابن اورتوق در آناتولی بود. رساله سهروردی به فارسی و عربی محفوظ مانده است. ودودبن محمد تبریزی تفسیر مفصل خود را که به عربی نگاشته است در ماه ربیع‌الثانی سال ۹۳۰ هجری به پایان برد. من در یکی از آثار اخیر خود فقرات مفصلی را از آن ترجمه کرده‌ام. از سوی دیگر خود او می‌گوید که حاشیه‌ای بر کتاب حکمة الاشراق سهروردی نوشته است. این تنها مطلبی است که می‌توانیم در باب شرح احوال و آثار او بگوییم. امید من این است که ذکر نام او در برابر شما انگیزه‌ای برای انتشار تفسیر او بر الواح عمادیه و آغاز پژوهشهایی باشد که با کشف نسخه‌ای از حاشیه وی بر کتاب حکمة الاشراق اطلاعاتی درباره شخص و آثار ودود تبریزی به ما خواهد داد. این اطلاعات بیش از هر چیز برای تاریخ فلسفه در سرزمین آذربایجان، جالب توجه خواهد بود.

گزیده‌ای از افکار فلسفی او:

رساله الواح عمادیه را شیخ اشراق به خاطر امیری به رشته تحریر کشید که ذکر او گذشت. این رساله یکی از آثار است که سهروردی بیشتر از موارد دیگر شواهدی از طرح بزرگ خود را درباره احیای «حکمت اشراق فرزنانگان باستانی ایران» آورده است. در این اثر، مبحث خورنه یا نورالانوار هم طراز با یاد پادشاهان تاریخ معنوی ایران، فریدون، کیخسرو - که نام خود را به حکمای خسروانی فرهمند داد - دارای اهمیت بسیاری است.

گویی سهروردی می‌خواسته است این پادشاهان را نمونه‌ای برای امیر سلجوقی خود قرار دهد تا او را در جهت تبدیل به امیر آرمانی، یاری رسانند. ودود تبریزی به عنوان یک اشراقی کامل، مباحث مربوط به نورالانوار، سکینه، فرشته‌شناسی زردتشتی تطبیق شده با نظریه مثل افلاطونی و همینطور جایگاه فرزنانگان یونانی و شیوه درک آیاتی از انجیل یوحنا را به شیوه‌ای کاملاً شخصی بسط داده و انسجام میان آنها را نشان

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۸۷

می‌دهد. اشاره به این مطلب برای نشان دادن اهمیت آن برای فلسفه ایرانی در دوره اسلامی است. در اینجا فقراتی را به عنوان نمونه می‌آوریم:

در حاشیه فقره‌ای درباره «مَثَلِ اَعْلٰی» (آیه ۶۲ سوره نحل) که در آن سهروردی از خورشید مربی به عنوان نورالانوار عالم اجسام تجلیل می‌کند، همچنانکه وجود اول نورالانوار عالم وجودات معنوی است ودود تبریزی می‌نویسد: «و به سبب همین فضایل و کمالات است که حکمای اشراق از وجوب بزرگداشت خورشید سخن گفته‌اند. به علت ارتباط میان آتش و خورشید، آتش، قبله زرتشتیان گردید زیرا که آنان آتشکده را پرستشگاه خورشید می‌دانستند گویی که آتش، نایب خورشید است و بر خلاف خورشید، آتش در همه مکانها و زمانها حاضر است.» این فقره، نمونه جالبی است. سهروردی به خوبی می‌دانست که اختر قابل رؤیتی که به نام ایرانی هُورَخْش می‌نامد مظهر رب النوع شهریور اندیشه زرتشتی است. این فرشته، آفتاب ملکوت یا عالم معنوی است و آتشکده، ما را به همین خورشید معنوی ملکوت ارجاع می‌دهد. در نهایت، اشراق همین شروق آفتاب ملکوت است. زائری که امروزه از تخت سلیمان، پرستشگاه آتش ساسانیان دیدن می‌کند با علم به این موضوع می‌تواند این صفحه ودود تبریزی را دوباره بخواند.

استاد فیلسوف اشراقی ما به فیلسوفان یونانی به عنوان «پیامبران» یونانی برای شرح جمله‌ای از یک عارف اسلامی کمتر از مورد بالا حالت نمونه‌ای ندارد. منظور، جمله‌ای از عارف پرآوازه حلاج است که می‌گوید: «حسب الواحد افراد الواحد له». ودود این جمله را در صفحه‌ای مفصل شرح می‌کند که در آن نام سقراط و افلاطون آمده است. من فقره‌ای از آن را نقل می‌کنم: شاید معنای این سخن در نهایت همان است که سقراط می‌خواست بگوید آن گاه که گفت بدنها قالبها و ابزار نفوس هستند و بدنها نابود می‌شوند در حالیکه نفوس به عالم مجرد خود باز می‌گردند، افلاطون نیز در عبارت زیر به سرنوشت نفوس اشاره می‌کرد: «نفوس در عالمی بودند که اینک از

۶۸۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

آن خاطره‌ای دارند، آنها بیدار و آگاه بودند از زیبایی، شادمانی و شادی موجود در عالم خود برخوردار می‌شدند. سپس نفوس به این جهان آورده شدند تا با واقعیت‌های جزئی آشنا شده و از طریق قوای حسی آنچه را که در ذات خود نداشتند کسب کنند. پوشاک گرانبهای ایشان (در متن پره‌ای ایشان) با هبوط آنان، فرو ریخت و نفوس تا زمانی که در این دنیا بالهای جدیدی برای پرواز به دست نیاورند به هبوط خود ادامه خواهند داد».

این متن مفصل، نمونه‌ای از گرایش افلاطونی اشراقیان است که عرفان اسلامی در آن ادغام شده است.

ودود در حاشیه ابیات دیگری از حلاج، تجدید خاطره حکمای یونانی را پی می‌گیرد. ودود تبریزی درباره موت پیش از مرگ به عنوان یگانه امکان ترک زنده این جهان، سخنانی از هومر، اسکندر کبیر و سپس از فرد ناشناخته‌ای نقل می‌کند که می‌گوید: «چنان کن که پس از مرگ زنده باشی تا مرده‌ای که تو اینک هستی با مرگ دومی مواجه نشود». تنها فیلسوفان اشراقی ما می‌توانسته‌اند نام حلاج، سقراط و افلاطون را به یکباره در یک جای گرد آورند. یونانی مآبی آنان به یونانی مآبی حکمای هرمسی دوره نوازش پیوند دارد و نه با اومانیست‌ها و بویژه یونانی مآبی ناشی از اصالت عقل عصر روشنگری.

اصول عقاید رسمی مسیحی با درک اشراقیان از مسیحیت، دارای همین فاصله است. ودود تبریزی فقرات مفصلی از شرح خود را به اشارات مسیح شناسانه سهروردی تخصیص می‌دهد این فقرات نشانگر آشنایی کامل وی با روایات مختلف و مشکلات دیانت مسیحی است. او نیز مانند شیخ اشراق توضیح می‌دهد که معنای واژه «پدر»، آنگاه که می‌گوییم فرشته روح القدس، «پدر نفوس ما است» چیست. بدیهی است که مراد معنای زیستی نیست بلکه «نسبت پدری» همانند نسبت نفوس آسمانی محرک هر یک از آسمانها با عقلی است که نفوس از آن صادر شده‌اند. ودود

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۸۹

تبریزی اندیشه خود را با نقل فقره‌ای زیبا از افلوپین (شیخ یونانی) توضیح می‌دهد. نسبت میان فرشته - روح القدس و عیسی به مثابه «فرزند روح القدس» بایستی به صورت نسبتی مشابه، درک شود. این نظر کاملاً با موضع شیخ اشراق که بالاتر به آن اشاره کردیم مطابق است و همینطور چنانکه اهمیت این مطلب را برای فلسفه دیانت یاد آور شدیم، نوعی احساس و معنای نسبت میان خدا و انسان و زمین و آسمان وجود دارد که بهترین نمونه آن، رابطه میان نفس و فروهر است و این نوع رابطه است که سنت اشراقی با تفسیر معنای اصول عقاید مسیحی آشکارا تداوم می‌بخشد. تفسیر اشراقی چهره این فرشته روح القدس را که «عقل سرخ» و فرشته نوع انسانی است تا حد افق، بالا می‌برد.

برای اشراقیان این معنا که کوشش فلسفه بایستی به تجربه‌ای معنوی منتهی شود دارای اهمیت است و گرنه کوشش فلسفی بی‌حاصل، و اتلاف وقت خواهد بود. در نظر فیلسوف، نهایت کوشش، اتصال نفس وی با عقل فعال است، اما برای حکیم اشراقی که آشکارا به وحدت فرشته معرفت و فرشته وحی اعتقاد دارد این اتصال با فرشته - روح القدس انجام می‌گیرد. در نظر ودود تبریزی و سهروردی، دو راه وجود دارد که به این غایت می‌انجامد و بایستی این دو راه را با هم یکی ساخت. راه نخست، راه عقلانی و راه دیگر، راه خیال فعال است. به دیگر سخن، از سویی، راه وحدت عقلانی میان نفسی که به عقل بالفعل تبدیل شده و عقل حاکم بر او، وجود دارد و از سوی دیگر راهی که مستلزم تجسم فرشته، توسط خیال فعال شهودی است، به گونه‌ای که اهل مشاهده نظری در رؤیا فرشته را به عیان دیده و با او به مکالمه می‌پردازد. (این همان واقعه رساله‌های تمثیلی سهروردی است). بدینسان سرانجام، بار دیگر به نظریه اشراقی معرفت تمثیلی و وجودشناسی عالم مثال یا mundus amaginalis باز می‌گردیم.

در اینجا مطالب فراوانی را از فیلسوف تبریزی یادآور شده‌اند که به همین حد



بسنده گردید.

۲۶۷- کمال الدین اردبیلی (متوفی ۹۵۰ ه. ق)

حسین بن شرف الدین عبدالحق اردبیلی (در گذشته ۹۵۰ ه/ ۱۵۴۳ م) از بزرگان علم معقول و منقول بوده، و در ریاضیات و علوم فلکی و طب مهارت به سزا داشته است.

اردبیلی، معاصر شاه اسمعیل صفوی بوده، و در شیراز پیش بزرگان علم و فلسفه، مانند جلال الدین دوانی، و امیر غیاث الدین دشتکی شیرازی، و امیر جمال الدین بن عطاء الله حسینی و دیگران درس خوانده و به مقام والائی در حکمت و علم رسیده است.

فیلسوف ما گذشته از این مقامات که در حکمت و ریاضی داشته است، در عرفان و تصوف نیز قدمی راسخ برداشته بود که از سالکان بزرگ این راه بوده است، و به سبب همین میل و علاقه به تصوف، گلشن راز شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰ ه. ق) را بر مذاق صوفیان، شرح کرد.

آثار و تألیفات او:

اردبیلی، در علوم مختلف کتاب نوشته است و در سه زبان تازی و پارسی و ترکی آثار سودمندی دارد، که مهم ترین آنها از این قرار است:

۱. شرح نهج البلاغه، به زبان پارسی که آنرا بنام شاه اسمعیل صفوی تألیف کرده است.

۲. کتاب فضائل دوازده معصوم (ع) در این کتاب فضایل امامان شیعه و دلایل امامت آنها را بیان داشته است.

۳. رساله‌یی در امامت به زبان ترکی.

۴. شرح تهذیب علامه حلی (ره)

۵. تفسیر الهی به زبان فارسی، که در (دو جلد بزرگ) و در تفسیر قرآن کریم

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۹۱

می‌باشد.

۶. حاشیه بر شرح مطالع و شمسیه، که اصل شرح آنها از قطب الدین رازی است.

۷. حاشیه بر شرح چغمینی در فلکیات، که اصل کتاب از محمود بن محمد چغمینی خوارزمی است. و شرح آن از قاضی زاده رومی.

۸. حاشیه بر تحریر اقلیدس در هندسه تألیف خواجه طوسی.

۹. تلخیص تحریر اقلیدس، که برخی از فواید ریاضی، و براهین تازه و مسائل بدیع را در آن گنجانیده است.

۱۰. رساله کشف الأسرار و متن آن، رساله کشف الأسرار که حاوی آراء فلسفی و عرفانی اوست اخیراً با تصحیح دانشمند محترم جناب آقای غلامحسین حجتی‌نیا در «کیهان اندیشه» ارائه شده است به عنوان تکمیل شرح او. بخشی از مطالب آن نقل می‌گردد تا نظریات عرفانی و فلسفی او کاملاً مشخص گردد.

او بعد از ذکر نام خدا می‌نویسد: «وی در فلسفه نوآوری قابل ذکری ندارد و همچنانکه از نوشته‌هایش پیداست بیشتر به شرح و حاشیه نویسی بر کتابهای فلسفی و ریاضی پرداخته است.»

دیگر کمالات او :

الهی علاوه بر اینکه در علوم عقلیه و نقلیه یگانه‌ی روزگار خود بوده است و علاقه فراوانی به تصوف و عرفان داشته است او در حدود دو هزار بیت شعر سروده و بیش از سی جلد کتاب و رسائل فواید و افادات و حواشی و تعلیقات به زبانهای فارسی و عربی و ترکی تألیف کرده است. از آن جمله است، شرحهایی بر گلشن راز شیخ محمود شبستری، رساله اثبات الواجب محقق دوانی و تهذیب الاصول علامه حلّی و اشکال التأسیس سمرقندی. هر یک از شروح هدایه و مواقف و شرح تجرید

۶۹۲..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

قوشچی و شروح شمسیه و مطالع و شروح تذکره و چغمینی و رساله بیست خواجه و تحریر اقلیدس. مجموعه مهج الدعوات سید بن طاووس را به فارسی ترجمه کرده و رساله‌یی نیز در علم قیافه در زبان فارسی و در امامت به زبان ترکی دارد. از تألیفات مهم او می‌توان به تاج المناقب فی فضائل الأئمه و منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه اشاره نمود. قرآن مجید را به فارسی و عربی تفسیر کرده است. به نوشته حاجی خلیفه، الهی نخستین کسی است که بر شرح تجرید قوشچی حاشیه نوشته و خود در دیباچه، این توضیح را داده است که:

«در این کتاب افکار خود و خلاصه افکار و تحقیقات متأخرین را به خصوص تحقیقات استاد بزرگ جلال‌الدین دوانی را گرد آورده و اشکالاتی که بر دوانی داشته با اشاره یاد کرده است.»

از اشعار او :

ای گشته ز ذات خود هویدا چون نور	ذرات جهان ز نور تو یافت ظهور
که تو ز دانش و خردها مستور	وجه تو زادراک نظرها پس دور
رفت جان من و رفتار تو از یاد نرفت	شکل بسالای تو از خاطر ناشاد نرفت
بعد از این جامه جان چاک ز غم عشق	سوز این سینه از ناله و فریاد نرفت
یافتم دل را در آن زلف از فروغ برق آه	جز به آتش در شب تاریک نتوان برد واه

دو بیت زیرین نیز آغاز و انجام شرح گلشن راز اوست:

بنام آنکه دل در گلشن راز	هزاران نغمه کرد از عشق او ساز
شده تاریخ انعامش چو روشن	زده عقلش رقم، از شرح گلشن

فوت او :

الهی اردبیلی به سال ۹۵۰ ه. ق. در حدود هشتاد سالگی در شهر اردبیل، رخ در نقاب خاک کشیده و وفات کرده است. مزار وی در همان شهر می‌باشد. در «تذکره

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۹۳

روز روشن: تاریخ فوت او را ۹۳۷ و در ریحانة الأدب ۹۴۰ یا ۹۵۰ هـ. ق ذکر کرده است.

در فاصله‌ی قرن ده تا پایان قرن دوازدهم که دوران استیلای صفویّه می‌باشد علوم عقلی به ویژه در مناطق آذربایجان چندان بسط و گسترش نداشته است و جایگاه خود را با علوم نقلی و احادیث و روایات و تواریخ عوض نموده است به همین مناسبت در اواخر قرن ۱۲ حوزه عقلی در اصفهان پیدا نموده است که ملا عبدالله زنوزی یکی از فارغ التحصیلان آن حوزه به شمار می‌آید که ذیلأ شرح حال او آمده است.^(۱)

۲۶۸ - حکیم میرزا ابوالفتح تبریزی (قرن دهم)

حکیم میرزا ابوالفتح تبریزی از رجال قرن دهم هجری طیب ماهر و حکیم حاذق از علوم متنوع مطلع، و از اطبای مخصوص شاه طهماسب صفوی بوده است تاریخ وفاتش مشخص نیست و چنین معلوم می‌گردد که تا اواخر ایام شاه طهماسب در قید حیات بوده است.^(۲)

۱ - درباره شرح حال و آثار مولانا الهی اردبیلی رجوع شود به تذکره تحفه سامی، دانشمندان آذربایجان الذریعه ج ۴ ص ۲۶۱، ۱۴، ۱۲۵، ج ۱ ص ۵۱۱ و ج ۶ ص ۴۴۶، ۴۴۷ ریاض العلماء، ریحانة الأدب ج ۱ ص ۱۶۸ و روضات الجنات ج ۲ ص ۳۱۹ طبقات اعلام الشیعه قرن دهم فهرست کتابهای خاناباا مشار، کشف الظنون، ج ۱ ص ۳۵۰ - کیهان اندیشه شماره ۶۳ ص ۱۲۸ تا ۱۲۱ مقاله آقای غلامحسین حجنی. تاریخ الفلسفة فی العراق ص ۲۹۷ - فلاسفه شیعه شیخ عبدالله نعیمه ترجمه سید جعفر غضنبان غیون الأبناء، ج ۳ ص ۳۸۳ - الأسفار الأربعة ج ۴ ص ۹۵ چاپ سنگی خدمات متقابل استاد مطهری ص ۴۱۵.

۲ - مطرح الانظار ج ۱ ص ۱۴۶

۲۶۹- ملا رجبعلی تبریزی (متوفی ۱۰۸۰ ه. ق)

ملا رجبعلی تبریزی حکیم و فیلسوف عصر صفوی معاصر شاه عباس ثانی بود. او از شاگردان حکیم میرفندرسکی است صاحب روضات الجنات از ریاض العلماء افندی نقل می‌کند، که وی نزد شاه عباس ثانی و پیش مقامات کشوری، بسیار محترم بوده است شاه عباس و مسئولان مملکتی به دیدارش می‌شتافتند و او شاگردانی داشته است که از آن میان حکیم محمد حسین قمی و برادرش قاضی سعید از آثار او کتاب «اثبات واجب» می‌باشد که توسط آقای عبدالله نورانی در نامه آستان قدس رضوی شماره ۶ سال ۱۳۴۴ ه. و استاد جلال الدین آشتیانی در منتخبانی از آثار حکمای الهی ایران ج ۱ ص ۲۱۸ تا ۲۷۱ نقل و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و او در سال (۱۰۸۰ ه. ق) در گذشته است.^(۱)

افکار و آثار او:

او در شعر «واحد» تخلص می‌نمود حکیم یاد شده در فلسفه مقلد و پیرو مکتب مشاء است او در مبانی حکمتی تبخّر نام داشت درست است تحقیقات مدوّن و منظّمی از خود به یادگار نگذاشته است ولی او شاگردان و تربیت یافتگان متعدّدی داشته است که آراء و افکار او را تألیف و منتشر ساخته‌اند.

قاضی سعید قمی و برادرش محمد حسن قمی در فلسفه و علوم عقلی و میر قوام الدین حکیم (صاحب اصول الفوائد) ملاعباسی مولوی ملا محمد تنکابنی (سرآب) میر قوام رازی محمد رفیع پیرزاده از اعظام شاگردان او به شمار می‌آیند. این شاگرد اخیر، تقریرات استاد را در دو جلد ضبط نموده است و به ارشاد و راهنمایی استاد آنرا «معارف الهیه» نامگذاری نموده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۹۵

از آثار قلمی ملا رجبعلی تبریزی رساله‌ای در «اثبات واجب» موجود است که مقام و تربیت او از محتوای این رساله معلوم می‌گردد او به افکار قدماء و متأخران احاطه داشته است و از دیگر آثار او کتاب «اصول آصفیه» می‌باشد.

گفتار استاد آشتیانی :

استاد سید جلال آشتیانی در کتاب «متخباتی از آثار حکمای الهی» متن کتاب او را آورده است که چند نمونه از آن را ارائه می‌دهیم این نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی^(۱) و در کتابخانه‌های دانشگاه در مجلس نیز نسخه‌ای از آن وجود دارد.

۱ - لفظ وجود و موجود میان واجب تعالی و ممکنات، اشتراک لفظی است نه معنوی ولی وجودی که به او نسبت داده می‌شود وجودی است بیرون از وجود سایر موجوداتست و با هیچ یک از وجودها شریک نیست و اگر اشتراک در کار باشد فقط در اسم است و بس نه در معنا که از آن اسم فهمیده می‌شود. سپس به شعر ذیل توسل جسته است که گوید:

«مَنزَّه ذات از چند و چه و چون تَعَالٰی ذاتِه عَنَّا یَقُولون.
و از شیخ صدر الدین قونوی در فصوص در تفسیر سوره «الحمد» نقل نموده است که قول براینکه او وجود است و هستی جهت تفهیم است نه آنکه همانند دیگر هستی‌ها است

۲ - موجود بر دو قسم است از آنجهت که محتاج به غیر است یا محتاج به غیر نیست قسم اول را ممکن الوجود بالذات گویند و قسم دوم را واجب الوجود بالذات وجود قسم اول گاهی بین است و گاهی غیر بین و آشکار نیست پس می‌گوئیم طبیعت تحقق ممکن الوجود که محتاج به غیر است. مستلزم آنست که واجب

۶۹۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

الوجودی که محتاج الیه است می‌باید موجود باشد و چون طبیعت ممکن الوجود ممکن است پس واجب الوجود بالذات، موجود است.

۳- مطلب دیگر آنکه واجب الوجود بالذات نمی‌تواند دو یا زیاده بر دو تا وجود داشته باشد، بدان جهت که اگر دو تا باشد در این صورت معنی واجب الوجود مشترک خواهد بود بین هر دو پس در این صورت خالی از این نیست که این معنی یا عین ذات هر دو خواهد بود یا جزء ذات هر دو یا عارض ذات هر دو.

ولی نمی‌تواند عین ذات هر دو باشد از آن جهت که خالی از این دو حال نیست که چیزی به او پیوست شده است که دو تا شده است یا نشده است اگر پیوست نشده است پس دو تا نخواهد بود بلکه همان یک معنا خواهد بود و این خلاف فرضی است و اگر ختم شده است پس هر یک از اینها محتاج خواهد بود به آن امر مشترک و به آن چیزی که پیوست شده است پس واجب الوجود بالذات نخواهند شد و این خلاف فرض است و باطل. باز این سری سخنان فلسفی که در آن کتاب آمده است^(۱) او از شاگردان میرفندرسکی و ملا حسین خوانساری بوده است.

شاگردان او:

او سالیان متمادی در دارالعلم بزرگی چون اصفهان دارای حوزه گرم فلسفی و با رونقی داشته است و شاگردان بسیاری را تربیت نموده و جلالت قدر و منزلتی پیش شاه عباس داشته است و همیشه شاه به منزل وی می‌رفت و او را مورد تفقد قرار می‌داد.

از شاگردان او قوام الدین محمد رازی است که او استاد شیخ عنایت الله گیلانی معاصر حکیم عارف میرزا محمد صادق اردستانی می‌باشد او مدرّس عالیقدر شفا و

۱ - منتخبانی از آثار حکمای الهی ایران «کتاب اثبات واجب» ملا رجیملی تبریزی.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۹۷

اشارات بود.

۲- رفیع الدین پیرزاده که تقریرات درسی استاد به سفارش او نگارش یافته و آنرا «معارف الهیه» نامیده است.

۳- ملا عباس مولوی مؤلف کتاب «اصول الفوائد» است که عقاید و آراء استاد را گردآوری نموده است.

۴- قاضی سعید قمی که همیشه از استاد خود با تجلیل و احترام یاد می‌کند ولی در مشرب فلسفی و عرفانی تابع فیض و ملا صدرا است.

۵- برادرش قاضی محمد حسن قمی و جمعی دیگر که در بالا به ذکر تعدادی از آنان پرداختیم بسیار طبیعی است فردی که چندین سال در حوزه گرم و پر رونق دارالعلم اصفهان حوزه درسی مهمی داشته است تعداد تربیت یافتگان آن، بسیار انبوه خواهد بود.

در این بخش کلام استاد مطهری را زینت بخش قرار می‌دهیم که ایشان طبقات فلاسفه اسلامی و ایرانی را ۳۳ طبقه ذکر نموده‌اند و در هر طبقه اسامی جمعی را ذکر کرده‌اند و فیلسوف مورد ترجمه‌ی ما را جزء طبقه ۲۳ از نظر ترتیب زمانی ذکر آورده‌اند در روزگاری که ملا محسن فیض کاشانی ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب شوارق الالهام و ملا محمد حسین سبزواری و آقا حسین خوانساری (متوفی ۱۰۹۸) زندگی می‌نمودند.^(۱)

گفتار هانری کربن :

هانری کربن فرانسوی تحت عنوان سه فیلسوف آذربایجانی در مورد او گوید:
دیدار ما با ملا رجبعلی تبریزی از آن نظر است که با هم ملاحظه کنیم که فلسفه

۶۹۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

سستی ایران در دوره اسلامی تا چه پایه از یک نواختی و تقلید به دور است در واقع رجبعلی تبریزی، نماینده جریانی متفاوت با جریان اشراقی است که از سهروردی تا ملاصدرا و پیروان آنان اشاعه داشته است، به نظر من انتساب او به نحله مشائیان اندکی شتابزده است زیرا که مرز میان مشائیان و اشراقیان اینجا در فلسفه ایرانی در دوره اسلامی به درستی روشن نیست. از همین جا است که برخوردهای مرزی پیش می‌آید: منظور من این است که بر بسیاری از فیلسوفان مشائی پیش آمده است که ناآگاهانه خود را در آن سوی مرز در میان اشراقیان پیدا کنند آیا ملا رجبعلی تبریزی از اثولوجیای منسوب به ارسطو نقل قول نمی‌کند که جزء، تألیفی از سه رساله آخر تاسوعات افلاطین نیست؟ درباره زندگی این اندیشمند بزرگ چیز زیادی نمی‌دانیم اینجا نیز امید من آنست که گفتگوی امشب من انگیزه پژوهشهای پر ثمری بوده باشد. می‌دانیم که رجبعلی تبریزی معاصر شاه عباس دوم بود که با عیادتهای خود او را می‌نواخت می‌دانیم که او یکی از شاگردان بیشمار ابوالقاسم میر فندرسکی بود و او به نوبه‌ی خود دهها شاگرد تربیت کرد و من تنها از یکی از شاگردان او نام می‌برم که قاضی سعید قمی بود و اگر تمام نظرات استاد خود را در فلسفه وجود پذیرفت اما از مطالعه دقیق حکمت اشراق سهروردی غفلت نکرد. پیش، من از تجاوز مرزی سخن گفتم! در واقع ما تأثیر جریان اشراقی را در شرح بزرگ قاضی سعید قمی بر کتاب «التوحید» ابن بابویه که متأسفانه تا تمام ماند و شرح مفصل صدرالدین شیرازی بر کافی کلینی به روشنی می‌بینیم.

سه رساله:

نکات چندی را که امشب می‌توانم ارائه بدهم بر محور سه عنوان سه اثر رجبعلی تبریزی طبقه‌بندی خواهم کرد:

۱ - اثبات وجود: این رساله از اشتراک وجود و فلسفه نبوی بحث می‌کند نظر

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۶۹۹

عمده رجبعلی تبریزی به نفی اشتراک مفهومی و اشتراک معنوی در انتساب وجود به مبدأ اصل و وجود و وجود موجودات ممکن مربوط می شود. برخلاف بحث وجود صدرالدین شیرازی در اینجا هیچگونه تشکیکی در وجود، ممکن نیست زیرا که مشابهتی میان وجود خالق و وجود مخلوق وجود نمی تواند داشته باشد. و فقط اشتراک لفظی وجود دارد. تشکیک وجود، ممکن نیست بلکه صرف اشتراک لفظی، وجود دارد زیرا مفهومی که از وجود داریم هرگز از وجود مخلوق فراتر نمی رود. بنابر این، وجود مطلق نمی تواند موضوع مابعدالطبیعه باشد. موضوع ما بعدالطبیعه فقط می تواند تنزیه و الهیات تنزیهی یا منفی باشد؛ درباره این نظر، رجبعلی تبریزی تذکری توأم با تلخی دارد: « و گمان اکثر مردم تا این زمان آن بوده که کسی قائل به این نشده است و اگر شده است بواسطه سخافت این مذهب [به اعتقاد ایشان] نام آن کس در میان علما مشهور نشده است و تشنیعات می زده اند به آنکه بنای اصول دین و اعتقاد به برهان است نه پیروی مردم مشهور. »

جای تأسف است که جامعه فیلسوفان نیز، مانند جامعه انسانی به دور از اختلاف نبوده است. اما رجبعلی تبریزی همراهان برجسته ای دارد. او بی آنکه خود بداند در فلسفه وجود، با اسماعیلیان هم نظر است و یکی از پیشروان شیخ احمد احسائی و پیروان اوست. بویژه او در کنار نوافلاطونی بزرگ، پروکلوس و رو در روی برخی از شارحان افلاطون قرار دارد.

بر عکس، رجبعلی تبریزی به روشنی آگاه است که اثولوجیای منسوب به ارسطو (که شامل تأویل های متعددی است) با او هم نظر است. او به فارابی، مسلمة بن احمد مجریطی (اهل مادرید سده دهم) و سپس محمود شبستری یکی از بزرگترین عرفای آذربایجان و شمس الدین قونوی استناد می کند. رجبعلی تبریزی از حکمای هند (که شاید مبین تأثیر میرفندرسکی باشد) یاری جسته و کلمات امامان شیعی و بویژه دو خطبه ای را شاهد می آورد که امام رضا(ع) به دعوت مأمون در مرو ایراد کرد. این دو

۷۰۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

خطبه در آغاز کتاب التوحید ابن بابویه آمده و قاضی سید قمی شرحی استادانه بر آنها نوشته است. امام در این متنها با سود جستن از ظرایف بیان خود، هر گونه اشتراک وجود را مورد حمله قرار می دهد زیرا که اشتراک، شرک را به دنبال آورده و مایه نقصان وجود می گردد. حاصل این بحث، امام شناسی نظری است که وجود معنوی امامان را محمل اسماء و صفات الهی قرار می دهد. به راستی که ملا رجبعلی تبریزی می تواند خود را در کنار همراهانی برجسته احساس کند.

۲- دومین رساله رجبعلی تبریزی رساله الاصول الاصفیة نام دارد. اضافه صفت آصفیه به اصول می تواند اشاره ای به آصف، حکیم و ندیم سلیمان باشد که صاحب «علم الکتاب» بود. رجبعلی تبریزی این رساله مفصل را بر مبنای قاعده مشهور: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» نوشته است. او می خواهد تمامی نتایج آن قاعده را توجیه کند و در جریان بسط مطلب به مخالفت با نظرات فیلسوف اشراقی مانند ملا صدرا ی شیرازی رانده می شود: او نظریه حرکت جوهری را رد کرده، و از فلسفه اصالت ماهیت بر خلاف اصالت وجود ملا صدرا دفاع کرده و وجود ذهنی را رد می کند.

با این همه او نیز از مرز فراتر می رود زیرا که رجبعلی تبریزی علم النفس و علم المعرفتی ارائه می کند که در کانون آن دو مفهوم اشراقی و بنیادین علم حضوری بار دیگر ظاهر می شود و هماغه فلسفی ناشی از رد وجود ذهنی را پر می کند. این نظر درباره حصول معرفت از طریق حضور بی واسطه، یادآور مفهوم Katalépsis (ادراک) در نزد فیلسوفان رواقی است. این نظر در نزد سهروردی چنان اهمیتی دارد که می تواند توجیه کننده قرار ملاقات ما با رجبعلی تبریزی پس از بحث درباره سهروردی باشد. مبنای نظر مورد بحث این است که نفس می تواند اشیاء و وجودات را در فردانیت ذاتی و حضور آنها و بدون واسطه صورت یا مفهومی که تصویری از آنها را ارائه می دهد بشناسد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۰۱

شناخت، ادراک حضور توسط نفس است و نفس به قوای متعددی که فیلسوفان مرکب از آنها دانسته‌اند نیازی ندارد. نفس در وحدت خود، شامل تمامی قواست زیرا که همه شناختهای نفس آن را به شناخت نفس (خود) هدایت می‌کند. رجبعلی تبریزی می‌نویسد: «و هذا غریب دقیق، لا یفهمه الاوهام فان معرفة هذا موقوفة علی معرفة النفس حق معرفتها فهی مستعصب جداً بل ممتنع مع هذه الاجتهادات المتداولة بین ابناء زماننا فی تحصیل الحکمة الحقّة».

«این یک امر جالب و دقیقی می‌باشد که اوهام آنرا درک نمی‌کند چون شناخت آن به شناخت کامل نفس احتیاج دارد و شناخت کامل آن بسیار سخت بلکه غیر ممکن می‌باشد آن هم در این عصر که این همه اجتهادات معمولی در تحصیل حکمت حقّه مطرح شده است.»

متنهای رجبعلی تبریزی، در نهایت، در ما احساسی از ژرفا و حتی عظمت ایجاد می‌کند. تصور می‌کنم که این احساس ژرفا حتی پس از مقایسه جزئیات منظومه وی درباره جهان با منظومه ملاصدرا پا بر جا باقی خواهد ماند. در نظر رجبعلی تبریزی نفس ناطقه در اصل خود صورتی معنوی و مجرد از ماده عالم تحت نظر دارد و موقتاً تخته بند جسم مادی ناسوتی شده که سرگذشتی جدای از حدیث نفس دارد. در نزد ملاصدرا نفس که در آغاز با ماده و جسم یکی است بر اثر تواتر حرکات جوهری از ماده جدا شده و در جهت تبدیل به نفس، تجزّد پیدا می‌کند. این تبدلات از طریق ارتباط با صور مجردی انجام می‌پذیرد که صور برزخ یا عالم مثال، جزئی از آنها است. منحنی سلوک معنوی آن در ضمن ناظر بودن به هدف واحد عمیقاً از همدیگر متفاوت‌اند.

۳- درباره سومین اثر رجبعلی تبریزی، معارف الهیه که شامل مجموعه آموزشهای استاد است به ذکر نکته زیر بسنده می‌کنم. نیروی ملا رجبعلی تبریزی با بالا رفتن سن کاهش پیدا می‌کرد. او از نزدیکترین شاگرد خود، محمد رفیع پیرزاده که

۷۰۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

در واقع فرزند معنوی او به شمار می‌آمد خواست تا کتاب بزرگی که خستگی او، مانع از نوشتن آن بود تحریر کند، بدینسان، اثر او حاصل همکاری استاد و شاگرد و حاوی مهمترین مباحث آموزشهای استاد بود.

گشت و گذار فلسفی دراز آهنگ به همراهی سه فیلسوف آذربایجانی به پایان رسید. کوشش اصلی من این بود که شما را مطمئن سازم که ما، در این راه، سیاحتگران تاریخ فلسفه و جستجوگر گنجهای بر باد رفته نیستیم. من شخصاً اطمینان دارم که مسائل مطرح شده توسط فیلسوفان ما تداوم داشته و فعلیت خود را حفظ کرده‌اند.

خلاصه کنیم. سهروردی با احیاء آگاهانه فلسفه حکمای باستانی ایران ما را به سوی نظریه معرفت تمثیلی هدایت کرده است که در نزد ملاصدرا از این حیث که خیال خلاق را قوای معنوی، مستقل از اندام طبیعی و به نوعی جسم لطیف نفس شمرده و نظریه معرفت تمثیلی را بسط می‌دهد به ساحت فلسفه خیال ارتقاء پیدا می‌کند. فلسفه خیال در دستور روز مطالعات و تحقیقات همکاران فیلسوف من در فرانسه قرار دارد و می‌توانم بگویم که فلسفه سهروردی نظر آنان را جلب کرده است. ودود تبریزی در نظر ما همچون فیلسوفی پیرو نحله اشراق جلوه می‌کند. شرح و بسطی را که وی به مسائل مربوط به تلاقی اندیشه زرتشتی و نوافلاطونی و پیامبر شناسی اسلامی و مسیحیت یوحنایی می‌دهد به آن مسائل، چهره‌ای ویژه می‌بخشد. تاریخ و فلسفه ادیان می‌توانند مطالب زیادی از آن بیاموزند. این مسائل را، به گونه‌ای که هستند، بایستی در نزد اندیشمندان اشراقی جست و در جای دیگر این مسائل ارائه نمی‌شوند. با رجب‌علی تبریزی ما با مشکل سرسخت فلسفه وجود و همینطور تاریخ [یا] تکوین نفس مواجه می‌شویم. تصور من این است که در این بحث‌ها که امروزه پیشرفت چندانی ندارد صدای نویی بایستی به گوشها رسانده شود.

بنابراین من به راستی تصور می‌کنم که لازم است تا به کوششهای ما، سه فیلسوف آذربایجانی و همراه با آنان فیلسوفان دیگر سده‌های گذشته و تمامی آنچه را که با توجه به ویژگی آن، فلسفه ایرانی دوره اسلامی نامیده‌ایم بار دیگر وارد مدار فلسفه

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۰۳

جهانی شود. این فلسفه ایرانی در دوره اسلامی مدت زمان درازی توسط بخش دیگر جهان ناشناخته ماند. فکر می‌کنم که وجود و معنای آن، اندک اندک. نظر فیلسوفان را جلب می‌کند. چنانکه ملاحظه می‌کنید من همه زندگی پژوهشی خود را صرف این فلسفه کرده‌ام. هدف کتاب منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران که دوست من استاد جلال الدین آشتیانی تهیه کرده و من مسئول بخش فرانسه آن هستم شرکت در چنین تلاشی است. انجمن فلسفه ایران جوان ما در تهران نیز چنین کوششی را وجهه‌ی همت خویش قرار داده است.

همکاران عزیز و اهل فلسفه آذربایجان از همین رو است که من به زیارت سرزمین سهروردی آمده‌ام تا از شما بیاموزم که به نوبه خود مسائل را چگونه می‌بینید و چگونه باید کوششهای خود را همسو سازیم. پیش از آنکه همدیگر را ترک کنیم واژه‌ای را به عنوان شعار انتخاب خواهیم کرد که مبین مسئولیتها و وظیفه ما در برابر امانتی است که به ما سپرده شده است: کار کنیم!

شعر و تخلص او:

او که فیلسوف عهد صفوی و یکی از مشاهیر حکمای آن عصر بود در شعر و ادب نیز مهارت و تخصص داشته است و در شعر خود را «واحدی» تخلص می‌نمود، در یکی از این سروده‌ها گوید:

واحد که به کوی دوست منزل دارد	غم نیست اگر غم تو در دل دارد
پیوسته به تعمیر بدن مشغول است	بیچاره همیشه دست در گسل دارد
واحد که جو آتشی، برت می‌گردد	گر خاک شود خاک درت می‌گردد
گر آب شود روان به سوی تو شود	ور باد شود گرد سرت می‌گردد
ای آنکه برای تبت رأی همه کس	وی آنکه توئی مرا به جای همه کس

۷۰۴ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

در پهای تو او فتاده‌ام دستم گیر کوتاه کن از میانه پهای همه کس^(۱)

تألیفات او:

۱- انوار جلیه در شرح حدیث شریف کمیل بن زیاد.

۲- حاشیه بر اسفار ملاحدرا

۳- رساله‌ی علیت و معلولیت

۴- لمعات الهیه در اثبات واجب الوجود و صفات او

۲۷۰- حکیم ملا عبدالله زنوزی (متوفی ۱۲۰۷ ه. ق)

ترجمه حال آقا علی به قلم خودش:

«این فقیر علی مدرس تهرانی ولد ملا عبدالله مدرس زنوزی در ماه ذی القعدة یکهزار و دو بیست و سی چهار در اصفهان به دنیا آمد، در بدایت سن به تحصیل مقدمات عملیه از علوم عربیه و منطق مشغول شد، و بعد از فراغت از خواندن شرح ملا علی قوشچی بر تجرید در علم کلام و معالم الاصول در علم اصول فقه به درس والد علامه حاضر شد و نزد والد شرح لمعه و قوانین، و از معقول، کتاب شوارق الالهام و شرح اشارات خواجه طوسی و مبدأ و معاد مرحوم ملاحدرا را خواند، پس از آنکه والد، مرحوم شد به عتبات عالیات به قصد تحصیل منقول مشرف شد، بعد از چندی مراجعت نمود و به دارالخلافه تهران، و از آنجا به اصفهان رفت و خدمت استادان اصفهان خاصه مرحوم آقا میرزا حسن فرزند ارشد آخوند ملاعلی نوری به تحصیل علوم عقلیه پرداخت، پس از آنکه قریب سه سال در خدمت استاد استفاضت

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۰۵

نمود به دارالسلطنه قزوین رفت و در خدمت مرحوم ملّا آقا که در عقلیات بحری مواج و بی کران بود به تحصیل مشغول شد و بعد از چندی به اصفهان مراجعت نمود و در خدمت آقا میرزا حسن مجدداً به تحصیل علوم عقلیه پرداخت و بعد از انقضاء پنج سال به تهران مراجعت کرد و به تدریس علوم عقلیه و تدرّس علوم نقلیه مشغول شد.

بعد از مدتی در مدرسه قاسم خان که پدر مهدعلیا در ارک دارالخلافه ساخته است، و به دستور مهدعلیا بر حجرات و صحن مدرسه افزودند، مدرّس شد و حدود هفت سال در آنجا تدریس نمود و بعد از آن به مدرّسی مدرسه‌ای که میرزا محمد خان قاجار معروف به سپهسالار در محله حیاط شاهی و عودلاجان بنا فرمود و به اتمام رسید تعیین شد، و در حال، متجاوز از بیست سال است که در این مدرسه به تدریس اشتغال دارد. «منقول از پیشگفتار انوار جلیّه»

گفتار اعتماد السلطنه :

«استادالاساتید آقا علی زنوزی خلف مرحمت پناه آقا عبدالله مدرّس تدریس مدرسه مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار قاجار واقعه در دارالخلافه تهران به وی متعلق می‌باشد، در معقول و منقول از جمله فحول معدود است هم در حکمت متعالیه تدریس می‌نماید و هم در کتب فقه استدلالی و در میان جمیع علمای عصر در قِصر قامت و صِفر جثّه‌ی آن بزرگوار کس دیده نشده است چنانکه به علوّ همت و رفعت شأن صنعت شمس را خود به رأی العین مشاهده فرموده است و در استخاره و تفأل به قرآن کریم نظری آنچنان صائب دارد که اخبار از ضمیر و غائب می‌کند پدر و برادر این فقیه عالم و حکیم کامل هم هر دو از علماء بزرگ عصر خود بودند. الغرض امروز ولایت تهران بلکه مملکت ایران به وجود مسعود این بزرگوار همی افتخار می‌کند و

۷۰۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

اظهار اعتبار می نماید کثر الله امثاله ومدّ ظلّاله^(۱)

گفتار دولت آبادی :

او، مرحوم حکیم مدرس را در عداد شعراء بازگو می کند و ضمن آوردن چند بیت از ایشان متابعی را در معرفی ایشان بازگو می نماید و چنین می نویسد:

«آقای علی معروف به استاد الأساتید فرزند ملا عبدالله مدرس زنوزی به سال ۱۲۳۴ تولد یافت در بدایت سنّ به تحصیل علوم عربیه و منطق سپس به خواندن کلام و اصول فقه پرداخت آنگاه در رشته ی معقول: شوارق الالهام و شرح اشارات و معاد را خواند پس از فوت والد به قصد تحصیل به عتبات عالیات مشرف شد پس از چندی به تهران و از آنجا به اصفهان رفت و در خدمت اساتید فن به تحصیل علوم عقلی پرداخت پس از قریب سه سال اقامت به قزوین رفت سپس به تهران بازگشت و به تدریس علوم عقلی مشغول شد بعد هفت سال در مدرسه «قاسمخان» واقع در ارک و متجاوز از بیست سال در مدرسه میرزا محمدخان سپهسالار مشغول تدریس بود تا اینکه در ۱۷ ذیقعد ۱۳۰۷ ه. ق در تهران وفات یافت و در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

تألیفات او :

خان بابا مشار در مؤلفین کتب چاپی از آثار او را به شرح زیر نام می برد:

۱- ابواب حکمت میزانیه و اسامی هر یک به لسان حکمای یونان

۲- بدایع الحکم در مسائل مشکله حکمیّه

۳- حاشیه علی شوارق الالهام (عربی)

۴- رساله فائده فی النفس (عربی)

۱- اعتماد السلطنه در مآثر و آثار می ۱۵۷.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۰۷

۵- النفس كل القوى (ع)

۶- رساله الحکمیة (عربی)

۷- رساله فی الوجود الرباطی

۸- سبیل الرشاد فی اثبات المعاد

شعر او:

نرگس مت تو تا باده پرستی کندا هر چه منی همه چون چشم تو سنی کندا

شد به یک نقطه عیان از دهن سز وجود نیستی ین، که چنان نکته هنی کندا^(۱)

«او همان فردی است که به تقاضای محمدحسین خان مؤسس مدرسه‌ی مروی، حکیم نوری مازندرانی (۱۲۴۶) او را برای تدریس فلسفه از اصفهان به تهران فرستاد و مرکزیت تهران در برابر اصفهان که تدریجاً از رونق افتاد از این زمان شروع می‌شود. حکیم زنوزی مطابق گزارشی که فرزند برومندش آقای علی مدرس زنوزی انجام داده است: «مقدمات را در آذربایجان تحصیل کرده سپس به کربلا رفته و از حوزه فقهی صاحب ریاض بهره‌مند شده و آنگاه مدتی در قم از محضر میرزای قمی مجتهد معروف مستفید شده است آنگاه به اصفهان رهسپار و از محضر حکیم نوری مازندرانی حکمت آموخته است و در سال ۱۲۳۷ به تهران منتقل شده است و پس از بیست سال تدریس و افاضه در مدرسه مروی در سال ۱۲۵۷ به رحمت حق تعالی پیوسته است.»^(۲)

۱ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۱۰۳۵ - ۱۰۳۴ طرایق الحقائق ج ۳ ص ۲۲۶ - ۲۲۴ دانشمندان

آذربایجان ص ۱۱ ریحانة الادب ج ۲ ص ۱۳۴ مؤلفین کتب چاپی ج ۴ ص ۳۱۳ انوار جلیه سید جلال الدین آشتیانی ص ۲۵ - ۲۶.

۲ - خدمات متقابل ص ۵۴۲ انوار جلیه

۷۰۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

صاحب ریحانة الأدب می نویسد :

« ملا عبدالله پدر آقا علی مدرّس زنوزی از علماء و افاضل آذربایجان می باشد که در قصبه زنوز^(۱) متولد شد در بدایت زندگانی به بلده خوی رفته ادبیات و علوم عربیه را در آنجا بدرجۀ کمال رسانید تا آنکه به ملا عبدالله نحوی شهرت یافت سپس به عتبات عالیات رفت^(۲) اصول فقه را در کربلا در حوزه درسی سید مجاهد و حجة الاسلام شفتی متقن داشت و قوانین را از خود مؤلفش میرزای قمی خواند پس از تکمیل علوم شرعیّه به اصفهان رفت و به تحصیلات علوم حکمیّه پرداخت تا از طرف استاد خود ملا علی نوری بعد به قم رفت و به مدرّسی مدرسه مروی تهران معین شد و مورد عنايات ملوکانه فتحعلی شاه قاجار واقع گردید در صورت و معنی، ترقیّات بسیاری کرده و مدت ۲۰ سال در همان مدرسه به تدریس پرداخت تا به سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری قمری به رحمت ایزدی نائل آمد و در تاریخ فوت او گفته اند: «روح عبدالله همی روحانیان را پیشوا (= ۱۲۵۷ ه. ق)»

۱ - زنوز قصبه زنوز از توابع شهرستان مرند با صنعت سرامیک زیبا و سیب درختی خوش رنگ و خوش طعم معروف می باشد هر چند منطقه ای کوچک است ولی رجال و علمای نامداری از آن سرزمین برخاسته و انقلابات و دگرگونیهای تاریخی قابل توجهی در آنجا رخ داده است محمد ابراهیم صفائی زنوزی در مورد زادگاه خویش گفته است:

ای که جایات پایگاه مهد شیران ای زنوز ای که خاکت زادگاه شیرمردان ای زنوز
خاک پاکت عطر خیز و آسمان مشک ریز چشمه ها جاریست هر جایات گلستان ای زنوز
لاله مسی روید ز دشت و کوهسازت در بهار لب گشاید غنچه گل در باغ و بستان ای زنوز
چشمه های گشته جاری نخل های پر ثمر سیب سرخت سرخ رو چون نو عروسان ای زنوز
در زمان شاه اسماعیل و جنگ چالدران قهرمانان را فرستادی رو به میدان ای زنوز

۲ - ریحانة الأدب ج ۲ ص ۳۹۱ لذریمه ج ۳ ص ۲۳۵ و منابع مختلف.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۰۹

انوار جلیّه زنوزی :

برای تهیه آثار دانشمندان بزرگ جهت درج در مجلدات منتخبات فلسفی، به رسائل و کتب مفصل برخورد شده است که لازم دیده شده است این آثار جداگانه چاپ شود از آن جمله کتاب «انوار جلیّه» است.

حدود ۱۷ سال از چاپ این کتاب نفیس که اثر یکی از اکابر متألهان عصر خود - قرن چهاردهم هجری قمری - است، می‌گذرد و چاپ دوم آن به پیشنهاد مؤسسه انتشارات امیر کبیر به سال ۱۴۱۲ هجری انجام پذیرفته است.

سیر تحولات فلسفه تا عصر زنوزی :

قبل از رونق علمی مکتب اصفهان، شیراز مرکز ایالت فارس، حوزه علمی فلسفی و کلامی بود. قاضی عضد الدین ایجی مؤلف «مواقف» و شارح این اثر بزرگ، محقق شریف میرسید شریف جرجانی و مؤلف مقاصد و شارح آن ملا سعدالدین تفتازانی و محقق دوانی ملاجلال و معاصر مدقق او میرصدرالدین دشتکی و فرزند برومند او غیاث الدین منصور و فرزند غیاث الدین مولانا جمال الدین محمود شیرازی و محقق خفری و غیر این اعظام، مکتب علوم عقلی را در شیراز گرم نگه داشتند، ولی روش کلامی آنها غالب بر طریقه حکمت بود، و بالجمله می‌توان آن بزرگان را متکلمان محقق نامید.

آثار تحقیقی در علم کلام اسلامی به روش اهل سنت در دوران اسلامی، در این مکتب به وجود آمد: شرح مواقف و شرح مقاصد در بین آناری که ارباب تحقیق از پیروان سنت، تألیف نموده‌اند، مانند الماس می‌درخشد. شرح ملا سعد بر عقاید نسفیه نیز، بسیار مهم است.

در این مکتب کتاب «تجريد الاعتقاد» خواجه طوسی «حجة الفرقة الناجية» مورد توجه عجیب قرار گرفته و در مراکز علمی دیگر نیز تجريد الاعتقاد مقامی خاص

۷۱۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

داشت، لذا بر این کتاب چندین شرح تحقیقی از قبیل شرح قدیم اصفهانی و شرح قوشچی و تعلیقات مفصل از سید شریف و دوانی مؤلف تعالیک قدیم و جدید و جدیدتر و تعالیک میرصدر و فرزند او و تعلیقه محقق خفری و تعلیقات محقق فخری معروف به تعالیک فخریه و بالجمله حدود دویست و پنجاه تعلیقه بر تجرید الاعتقاد - بلکه بیشتر - نوشته شده است و تحقیقی ترین شرح، شرح حکیم محقق و متکلم مدقق نامدار شیعی ملا عبدالرزاق لاهیجی از تلامذ بزرگ صدرالمآلهین است که امور عامه و جواهر و اعراض و الهیات تجرید را تا آخر بحث علم و اراده، شرح کرده است و توفیق شرح بر امامت و دیگر مباحث را نیافته است. تعلیقات لاهیجی بر حواشی خفری از آثار تحقیقی ارزشمندی، به شمار می رود.

علامت سیر مباحث علمی مکتب شیراز، به نحوی دقیق در کتاب عظیم اسفار مشهود و معلوم است.

باید توجه نمود که کتاب عظیم اسفار علاوه بر اشتغال بر افکار محققانه بی نظیر مؤلف، حاوی کلیه افکار فلسفی و کلامی (کلام تحقیقی) و زبده ترین مباحث عرفانی، است که می توان جای خاص برای آن افکار در این کتاب عظیم عقلی مشخص و مشاهده و استفاده کرد. کتاب اسفار اثری نیست که هر کس هر وقت خواست به مطالعه و تدریس آن پردازد. باید یک عمر با این اثر عظیم، مانوس بود و در حل برخی از مشکلات به دیگر آثار صدرالمآلهین مراجعه کرد.

برخی از اساتید که به اثری فلسفی و عرفانی جز متن کتاب اسفار مراجعه نمی کردند و زحمت رجوع به حواشی حکیم سبزواری را نیز بر خود هموار نمی نمودند چیزهایی اختراع کردند که ذهن سلیم را مشمئز می کند. از آن جمله در لسان طلبه عصر شایع است که: ملاصدرا در کثیری از موارد، به طریقه اصالت ماهیت مشی کرده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۱۱

حکومت صفوی :

بعد از آنکه حکومتی واحد و مستقل در ایران - بعد از تسلط اعراب - به وجود آمد - و به حکومت ملوک الطوائفی پایان داد که پیدایش آن، شبیه خواب و خیال می نمود، برای اولین بار حاکمیتی شیعی مذهب آن هم با حکومت حقّه جعفریه دوازده امامی - برخلاف انتظار امپراطوری عثمانی - قد علم کرد و به نحوی چشمگیر در زمانی نسبتاً قلیل این حکومت شیعی، تبدیل به یک امپراطوری عظیمی گردید.

شاه عباس کبیر، زمانی به سلطنت رسید که قسمتهای زیادی از خاک پاک و تربت تابناک وطن، در چنگال اجانب افتاده بود و کلیّه خطّه‌ی آذربایجان، از جمله شهر تبریز، حدود بیست سال در تصرف حکام عثمانی بود و قسمت وسیعی از خاک خراسان، از جمله شهر مشهد، پیوسته مورد غارت و تاخت و تاز از یکان قرار داشت. شاه عباس اول وقتی به حکومت رسید که حدود ۱۷ سال داشت ولی نوجوانی بود باهوش و دارای نبوغ و استعدادی حیرت آور. او بعد از بیرون راندن اجانب از مملکت، شهر اصفهان را به عنوان پایتخت امپراطوری خود، انتخاب کرد و جمعی از عالمان بزرگ عصر، از جمله، میر سید محمد باقر، معروف به میرداماد را با خود به اصفهان آورد.

حوزه اصفهان :

میرداماد بعد از خواجه طوسی، بزرگترین فیلسوف متفکر اسلامی است که قبل از سنّ بیست سالگی از بزرگترین فلاسفه و اساتید علوم اسلامی به شمار می رفت. شهرت او طالبان معرفت را به طرف حوزه‌ی تدریس او کشاند و صدرالمتألهین بزرگترین شاگرد او در الهیات است و برخی از اساطین معرفت، او را در زمان خود، بزرگترین متکلم شیعی دانسته اند.

۷۱۲..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

او و خواجه طوسی بسیاری از عقاید امامیه را برای اولین بار^(۱) به صورتی صحیح و به دور از رنگ اعتزال، تحقیق و به قید کتابت آوردند.

میرفندرسکی :

حکیم ماهر میرابوالقاسم فندرسکی معاصر میرداماد صاحب رساله صنایعیه - استاد مسلم در حکمت مشائی - نیز از مدرّسان نامی اصفهان و مدرّس شفا بود. برخی از اعظام در معقول از شاگردان او می‌باشند و آثار زیادی از او در دست - یا دسترس ما - نیست. عبارات علمی و متقن وی، حاکی از قدرت او در تحریر مباحث به زبان شیرین فارسی بوده است و از شخصیت عظیم علمی او، حکایت می‌کند.

همچنین در آنجا آورده شده است که: میرفندرسکی نیز، حکیمی مشائی است. نه فیلسوفی متمایل به اشراق و عرفان، ولی او در عمل زاهدی بزرگ، و اهل ریاضت و سلوک بوده است. قابل ذکر است که مهارت میرفندرسکی در فنّ عقلیات در حدّ میرداماد نیست و میر داماد در زمان حیات خود از آنچنان شهرتی برخوردار شد که طالبان معرفت از همه جا - از قطیف، بحرین، عراق و شبه قاره - به ایران سفر نمودند.

حدیث حقیقت چیست؟

شرح آخوند ملا عبدالله زنوزی بر «حدیث حقیقت» مفصلترین و جامعترین شرح بر آن حدیث عالی به نام «انوار جلیه در کشف اسرار حقیقت علویه» است. لمعات الهیه نیز اثر دیگری از زنوزی است که با مقدمه و تصحیح استاد سید جلال الدین آشتیانی به چاپ رسیده است.

۱ - در شیعۀ متکلم محقق، وجود نداشت. تک علمی و انشمار و در فقه و اصول (ولاغیر)، داستانی دلخراش دارد. بعضی از متکلمان ما در اعصار قدیم، در کثیری از مسائل از معتزله متأثر شدند که ذکر جای جای آن در اینجا، مورد ندارد، اگر چه این کلام به گوش برخی سنگین ننگی شود.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۱۳

برخی از کوته نظران، هر روایتی را که مشتمل بر مضامین عرفانی و فلسفی باشد، در استناد آن به امام (ع) تشکیک می نمایند و نمی دانند که امام و ولی صاحب تمکین و دعوت نبویه مستکفی بالذات و بی نیاز از معلّم بشری بوده، مؤسس قواعد علم توحید و شئون آن است. این حقیقت را محققان در این علم درک می نمایند نه کسانی که فقط وجهی همت آنها توغل در فروع و خطابیات است و یا ناقلان روایات مجرد از درایت می باشند. بسیار بوده و هستند کسانی که از علم کلام تحقیقی، نیز بهره ندارند و در عویصات علم توحید اظهار نظر می نمایند.

باید از صدرالمآلهین و میرداماد و فیض کاشانی و قاضی سعید قمی و کوتاه سخن آنکه از اساتید مکتب اصفهان، ملا اسمعیل خواجهوی و ملا محمد صادق اردستانی و آقا محمد بید آبادی و آخوند نوری و ملا رجبعلی تبریزی و دیگر اساتید پرورش یافته مکتب آخوند نوری که مشعل فروزان علم توحید بودند، خصوصاً اساتید بزرگی که در عرفان و تصوف نیز راسخ بودند، سؤال کرد. مانند: میرزا سید حسن طالقانی و میر سیدرضی لاریجانی و میرزا محمد رضا قمشهای و غیر این اکابر که با تحمل شدائد حیرت آور، مؤحّدان بزرگی را تربیت کردند و مؤلف بزرگ انوار جلیّه و معاصر بزرگ او حکیم سبزواری که نفس گرم او بیش از چهار صد - ۴۰۰ - طالب حکمت متعالیه و شیفتگان علم توحید را در شهر دور افتاده «سبزوار» جذب و به حق اساتید بزرگی را تربیت کرد. معروف است که سیدالحکما میرزا ابوالحسن جلوه به قصد درک محضر حکیم سبزواری از اصفهان عازم سبزواری شد و در تهران برای او انصراف حاصل آمده و در تهران سکونت اختیار کرد. انتشار و طبع رسائل متعدّد و بی نظیر از حکیم سبزواری نیز از جمله آثاری است که باید جزء متّخبات فلسفی محققان بعد از میرداماد محسوب شود و ظهور میر داماد و مکتب او علت اساسی پیدایش بزرگان مکتب اصفهان گردید.

آقای علی حکیم فرزند ملا عبدالله:

مطلبی را که لازم دانسته شد در این گفتار تذکر داده شود آن است که: اشخاص بزرگ را باید به نام واقعی خود در کتب ذکر کرد. فرزند برومند مؤلف «انوار جلیه» که از اکابر و محققان فلاسفه مکتب اصفهان به شمار می‌رود، نامش علی و معروف به آقا علی حکیم و آقای علی مدرّس است، نه ملا علی حکیم یا ملا علی زنوزی و مدرّس. او در ذیل تعلیقاتی که بر آثار پدر بزرگوار خود و حواشی بر تعلیقات ملاصدرا بر شفا و نیز در تعلیقات بر اسفار و دیگر آثاری که نوشته است از نام خود گاهی به «علی تهرانی» و در مواردی «علی المدرّس» و «علی» تعبیر فرموده است و بر مواضعی از اسفار، تعلیقه‌ای مفصل نوشته و آن را به صورت «رساله» در آورده است، نه آنکه هر تعلیقه او رساله‌ای باشد.

آقا علی در تدریس، بسیار دقیق و منظم و وقت شناس و علاقمند بوده است. درسی را که باید در یک سنه (به تعبیر او) تدریس نماید در تعطیلی تابستان در یکی از ییلاقات به دقت مطالعه می‌کرده است و بیشتر، سعی به حلّ عبارات داشته است. او برای سهولت کار شاگردان، از حواشی متعدّدی استفاده فرموده است، از آن جمله، حواشی حکیم سبزواری است که از دیگر حواشی مفصل‌تر است. او از تعلیقات شیخ مهدی اصفهانی - از مدرّسان اسفار و از احفاد مجلسی دوم ملا محمدباقر - که از او در حواشی بر الهیات اسفار، مبحث اراده به «جدّنا القمقام» تعبیر کرده، نقل نموده است. او همچنین از مرحوم سیدهادی حسینی - مؤلف تعلیقات بر شرح هدایه ملاصدرا - جسته و گریخته در امور عامه و جاهای دیگر تعلیقه، نقل کرده است.

آقا علی از استاد خود آخوند ملاآقا قزوینی چیزی نقل نکرده ولی از ملا اسماعیل اصفهانی معروف به واحدالعین و ملا اسمعیل حکیم و نیز از آخوند ملا علی نوری حواشی نقل کرده است او گاهی از شوارق و دیگر کتب فلسفی که در توضیح عبارات اسفار، شاگرد را راهنمایی می‌کند عباراتی کوتاه نقل کرده است آقا علی گویا

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۱۵

جواهر و اعراض اسفار را نیز تدریس کرده است، در جواهر و اعراض از هر عبارتی که در حلّ مشکل عبارات مدخلیت داشته از جمله از کتب ملّا صدرا و ابن سینا و دیگران استفاده کرده است. او به یکی از تلامیذ خود به نام شیخ محمّد رشتی (رضوان الله علیه) دستور داده است که مجموعه این حواشی را به صورت کتاب مستقلّی در آورد و استاد محقق جامع علوم عقلی و نقلی آقا میرزا احمد آشتیانی (رضی الله عنه) که علماً و عملاً یکی از نوادر اعصار بود، هنگام تدریس صفحات و سطور کتاب اسفار را که این تعلیقات مبسوط ناظر بر آن موارد است، مشخص فرموده‌اند و خود نیز به برخی از موارد، حواشی دقیقی با خطّ زیبا و کم نظیر خود مرقوم فرموده‌اند متأسفانه بسیاری از اوراق این مجموعه مفقود گردیده است و هنگام قرائت کتاب اسفار خدمت حکیم مثّله و عارف محقق میرزا هاشم گیلانی اشکوری، بیانات استاد را در توضیح مواضع مشکل اسفار موضعی که محقق سبزواری بر آن حاشیه ننوشته - نقل کرده است و در موارد متعدد از استاد الّاساتید خاتم العرفاء آقا محمّد رضا قمشه‌ای حواشی و تعلیقی محققانه نقل و مرقوم کرده است: «این تعلیقات را به امر استاد نقل کرده‌ام.»

اهتمام به درس مبتنی بر تفکّر و دقت نظر جای خود را به عمل آوردن مسّی داده است درسی که حدود یک ساعت و نیم و دست کم یک ساعت، وقت صرف آن می‌شد، جای خود را به نیم ساعت داده است. مدرّس اسفار میرزا هاشم رشتی بود که مطالب منقول از او، یا آنچه را که به قلم او در دست داریم، مانند الماس می‌درخشد. جای او را بنده گرفته‌ام - و یا صریحاً اقرار کنیم - استادان محقق رو به زوال رفتند و تزلّ جای نصاعد را گرفته است و در این صورت در مدتی کوتاه چیزی شبیه کاریکاتور - خدا نخواست - ظاهر خواهد شد.

شرح حدیث حقیقت کمیل :

از مطلب دور شدیم. کمیل بن زیاد (رضی الله عنه) از امیر مؤمنان علیه السلام که آدم الاولیا لقب دارند، پرسید: «مالحقیقة؟» شاید مراد کمیل از حقیقت مقام ذات و احدیت ذاتیه و غیب و مغیب نبود، چون سؤال از آن حقیقت از محرم اسرار علی علیه السلام بعید است چه آنکه (کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست) کمیل، اهل درد و صاحب سوزوگداز بود و مقام او، مرتبه یا مقام قلب بود که انسان بعد از بلوغ به مقام عقل و عبور از مقامات طبع و نفس، اگر توفیق ریاضات و عبادات به او دست دهد و نفس را از حجب لازم مقام نفس اماره معرا سازد و عقل را به نور شرع و عبادات موجب قرب، منور سازد و آثار حب حق، در باطن او ظاهر گردد، مشرف به مقام قلب گردیده و قلب او، مطاف ملأئکه گردد و ابواب انوار غیب، از عالم جبروت بر وی گشوده گردد و در مرتبه مقربان جبروتی، قرار گیرد و اگر مستعد ترقی و تکامل باشد، آثار حب و عشق به حق، در او زیادت رود و به استعداد از ولّی صاحب مقام و تمکین محمدی یعنی: حضرت علوی با کرشمه‌ای ولوج در مقام واحدیت را بر او آسان گرداند و شاید لسان حال حضرت کمیل رضی الله عنه این بیت بود:

«دوای ضعف دل ما، کرشمه ساقیت بر آر سر که طیب آمد و دوا آورده

و چه بسا حب و عشق او به درگاه حضرت مولی الموالی علیه السلام سبب شد که نفحات غیبی، از باب تعرض از راه استعداد ذاتی، او را بدون آنکه طریق آنرا بشناسد، منشاء این ظهور یا طلب استعداد ذاتی گردانید و لسان حال و مأل او متحد گردیدند و به ولوج در مرتبه روحیه که محاذی مقام واحدیت است نائل آمد. اینک حضرت مولی الأولیاء فرمودند: «الحقیقة کشف سبحات الجلال» اشاره به ره آوردی باشد که انکشاف حقیقت بعد از بلوغ سالک به مقام قلب به انکشاف حجاب عقول و ارواح جبروتیه - جهت بلوغ به مقام روح باشد که قبل از مقام «سره» از مراتب سبعة از حجب و تعینات وجه باقی باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۱۷

کمیل بعد از کنار زدن حجب تعینات اسمائیه متجلی از مقام احدیت، به مقام حجب نورانیه اسمائیه عروج نمود ولی توحید او، خالص و مبرا از شرک خفی نبود لذا از باب «و کمال الأخلاص نفی الصفات عنه» عرض کرد زِدْنی بیانا.

حضرت به او فهماند که: تا از مقام روح تجاوز نکنی، در حجب اسماء گرفتاری و باید به مقام بعد از روح که مقام «سر» باشد، عروج نمایی و عارف سالک مستعد واقع تحت تربیت راهنمای مطلق، از باب کمال استعداد از ناحیه غلبه سر بر روح، باید پرده اسماء را به مشیت و توجه معشوق کل کنار زده و به مقام «سر» که باطن مقام روح و آخرین منزل و یا آخرین عروج الهی است واصل شود و این همان مقام احدیت بشرط لا از تعینات است. خلاصه کلام آنکه بعد از آنکه سالک طلب زیادت نمود مرشد کل فرمود: «الحقیقة هتک الستر لغلبة السر» یعنی انوار مقام سر، اگر چه به نحو ضعیف در قلب تو یعنی قلب بالغ به مقام روح - ظهوری دارد ولی ضعیف است و با هتک این تعین که یقین احدی و مقام ادبی و فنای در احدیت باشد سر حقیقت بقا بعد از فناء آشکار گردد و آن تجلی ذات است به تعیین احدی چه آنکه حقیقت غیب الغیوب، در هیچ مظهر نگنجد و اگر تعین احدی نیز برداشته شود «لأحترقت جمیع ما فی الوجود و لم یبق فی الوجود دَیَّارٌ»

اما اینکه جمیع این مراتب به چه طریق برای کمیل مکشوف گردیده باشد بحثی است طویل اللذیل، نکته قابل توجه آنست که مراد از «کشف سبحات الجلال من غیر اشاره» طرق اسماء و صفات نیست، چه آنکه اسماء و صفات حجاب و تعین ذات اند و ممکن است که در نظر شهود سالک کلیه تعینات محو شوند در این صورت نتوان کشف سبحات جلال را ناشی از تجلی وجودی دانست چه آنکه احدیت ذات اگر از پرده عزت بتابد اشیاء کلاً متلاشی شوند. فرق است بین تجلی شهودی و تجلی وجودی (در این مورد رجوع شود به لعمه سیزدهم از کتاب نفیس لمعات عراقی با شرح عارف جامی به نام أشعه اللّمعات).

شرح تفصیلی زندگی او:

مؤلف کتاب، آخوند ملا عبدالله زنوزی تبریزی^(۱) معروف به مدرس، فرزند باباخان زنوزی (م - ۱۲۰۷) یکی از حکما و دانشمندان دوران قاجاریه است که در علوم نقلی از تلامذه صاحب ریاض آقا سید علی، و فرزند او سید محمد صاحب مناهل، و میرزای قمی و سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی و در عقلیات از اعظم تلامذ آخوند ملا علی نوری است.

آخوند ملا عبدالله، در قصبه زنوز از توابع تبریز متولد شد، و بعد از تحصیل مقدمات فارسی و عربی در شهر خوی به تحصیل ادبیات عرب اشتغال جست و به مناسبت تمحّض در این علم به «ملا عبدالله نحوی» معروف شد.

برای ادامه تحصیل به عراق عرب سفر نمود و به حوزه درس صاحب ریاض و سید محمد مجاهد راه یافت، و بعد از مدتی به ایران مراجعت کرد، و مدتی در قم به درس میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین حضور به هم رسانید، و بعد از مدتی جهت استفاده از محضر علمای اصفهان، به آن شهر سفر نمود و مدتها به دروس اساتید حوزه پر فیض اصفهان حاضر شد، و در اصفهان از محضر سید حجة الاسلام شفتی استفاده نمودند. بعد از تکمیل علوم نقلی به تحصیل عقلیات روی آورد و در ردیف بزرگترین تلامذ آخوند ملا علی نوری حکیم محقق دوره قاجار قرار گرفت و

۱ از آیه زنوز. فضلاء و ادباء و دانشمندان فراوانی برخاسته‌اند؛ که در جلد اول کتاب مفاخر جمعی از آنان معرفی شدند امثال: فقیه بارخ و مجتهد بزرگ قرن حاضر. مرحوم آقا میرزا رضی تبریزی، فرزند آقا میرزا محمد حسن مجتهد زنوزی، از تلامذ معروف شیخ انصاری، مرحوم میرزا سید حسن بن عبدالرسول بن حسن حسینی شاگرد ملا شایع دهخوارقانی، و ملا عبدالنبی تسوجی و آقا باقر بهبهانی مؤلف بحر العلوم و ریاض الجنة. ریاض الجنة از آثار سودمند در تراجم و احوال است که با کمال تأسف تاکنون چاپ نشده است. مؤلف آن مرحوم سید حسن از فضلاء دوران زندیه. و معاصر با ملا محمد مهدی نراقی می‌باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۱۹

متمحض در الهیات شد. علت مسافرت او به تهران و اقامت وی در این شهر، آن شد که خان مروی بعد از اتمام بنای مدرسه مروی واقع در بازارچه مروی از فتحعلی شاه قاجار خواهش نمود که آخوند نوری را جهت تدریس عقاید به تهران دعوت نماید و او از آخوند نوری خواست که جهت تدریس فلسفه الهی به تهران بیاید ولی آخوند نوری از اجابت دعوت فتحعلی شاه معذرت خواست و آخوند ملا عبدالله مدرّس را به عنوان بهترین مدرّس علوم عقلی به دارالخلافه فرستاد و آخوند ملاعبدالله مدت بیست سال به تدریس حکمت الهی اشتغال تا آنکه دعوت حق را لبیک گفت.

آخوند ملا علی نوری، بعد از ملاصدرا، بزرگترین استاد و جامع ترین حکیم در حکمت متعالیه به سبک آخوند ملاصدرا است، و او بود که کلیه افاضل عصر خود را متوجه اهمیت حکمت متعالیه نمود و چون حدود هفتاد سال به تدریس آثار ملا صدرا مثل اسفار، شواهد، مبدأ و معاد، اسرارالآیات، تفسیر کبیر و عرشیه و مشاعر پرداخت، و علاوه بر تبیح علمی، از بیان شیوا و تعبیر روان، حظّی وافر داشت، شاگردان فراوانی تربیت نمود، و چندین دوره کتب آخوند را تدریس نمود و در هر دوره‌ای، افاضل بزرگی را تحویل جامعه علمی داد.

کلمات آخوند نوری در بین نوشته‌های معاصران و فضیای بعد از او محکم و عمیق و از آثار دیگران به کلی ممتاز است و دارای حلاوت و جلاء خاصی است، و بعضی از حواشی مختصر او بر آثار ملاصدرا مانند قطعه الماس، درخشان است و علاوه بر پختگی نظر و عمق فکری، ذوق سرشاری نیز دارد.

آخوند ملاعبدالله زنوزی، در حکمت و فلسفه از تلامیذ خاص آخوند نوری است و برای استاد، احترام خاصی قائل است، بر افکار او احاطه کامل دارد و چون مدت مدیدی متمحض در آثار ملاصدرا داشته، به رموز و مشکلات و دقایق کتب اسفار، شواهد، مبدأ و معاد و عقاید ملاصدرا در تفسیر آیات و شرح او بر روایات وارد، در عقاید مثل شرح اصول کافی واقف است، و در حکمت متعالیه استادی

متضلع و بارع است.

او تعداد کثیری از آثار آخوند ملاحظه را به خط خود نوشته است و آنچه را استنساخ نموده است، بی غلط و مورد اعتماد افاضل می باشد. آخوند ملا عبدالله، شاگردان فراوانی تربیت کرده است که بعضی بعد از او کتب فلسفی را تدریس می نمودند، و از اساتید فن محسوب می شوند و بعضی از تلامذ او به واسطه تبحر در علوم نقلی از زعماء و مراجع دینی، محسوب بودند.

میرزا ابوالقاسم نوری معروف به کلانتر (که شرح حال او گذشت)، مقرر درس شیخ انصاری، حکیم ملا حسن خوئی: مؤلف مطارح الأنظار از تلامذ آخوند ملا عبدالله مدرس بود.

آخوند ملا حسن خوئی از اساتید مقدم بر آقا علی و جلوه و قمشه ای از تلامذ آخوند ملا عبدالله زنوزی بوده است، و مدت ها در مدرسه دارالشفاء تهران تدریس می کرد، و مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در سفر نجف، جهت تحصیل، مدت هشت ماه به محوس همین آخوند ملا حسن خوئی حاضر شده است.

آقا علی مدرس زنوزی تهرانی، فرزند برومند آخوند ملا عبدالله، یکی از شاگردان پدر بوده است؛ اگر چه آقا علی به درس ملا آقا قزوینی و میرزا حسن خوئی و آخوند ملا مصطفی و ملا اسمعیل اصفهانی و ملا محمد جعفر لاهیجی نیز حاضر شده است.

آثار علمی او :

آخوند ملا عبدالله، بر اسفار، شواهد، مبدأ و معاد، اسرارالآیات و حواشی آخوند بر شفا، حواشی مختصری نوشته است. اصولاً تعالیک او بر کتب فلسفی مفصل نیست، و اثر تفصیلی او، یکی «انوار جلیه» و دیگر «لمعات الهیه» است که در علم الهی به معنای اخص به روش کتاب اسفار تألیف شده است.

کتاب لمعات الهیه با مقدمه و حواشی استاد سید جمال الدین آشتیانی و تعلیقات

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۲۱

فرزند او آقا علی حکیم چاپ شده و در دست انتشار است، و با مقدمه انگلیسی جناب آقای دکتر سید حسین نصر استاد دانشگاه تهران جزء سلسله «انتشارات انجمن حکمت و فلسفه» منتشر شده است.

انوار جلیه، از آثار آخوند ملاعبدالله، به عنوان شرح بر حدیث حقیقت از کمیل بن زیاد نخعی معروف به حدیث علوی است که به درخواست فتحعلی شاه قاجار تألیف شده است.

لعمات نیز به امر فتحعلی شاه قاجار و فرزند او ظلّ السلطان معروف به علیشاه به وجود آمده است و از آثار نفیس به شمار می‌رود.

آخوند ملاعبدالله، اغلب کتب درسی ملاصدرا را به خط خود استنساخ نموده و در آخر کتاب مبدأ و معاد نوشته است: «قد فرغ من تسوید هذه النسخة المبداء الفانی عبدالله بن بیر مقلی الملقب به خان بابا الزنوزی من محال مرند من توابع تبریز»

موضوع بحث کتاب:

در کتب عامه و خاصه سخن از حدیثی به میان آمده است که «حدیث حقیقت» نام دارد. کلمه حقیقت در روایات وارد از حضرت ختمی مرتبت، نیز وجود دارد مثل آنکه حضرت رسول به حارثه فرمود: «انّ لكل حقّ، حقیقة و ما حقیقة ایمانک؟».

کمیل بن زیاد که از اصحاب مورد عنایات شاه مردان علی (علیه السلام) بود از آن جناب سؤال می‌کند: «ما الحقیقة؟» حضرت به او جواب فرمودند: «مالک و الحقیقة؟». یعنی ترا با حقیقت چه کار است؟

باید توجه داشت که اکثر عرفای اسلامی، اعمّ از سنی و شیعی این حدیث را مورد توجه قرار داده‌اند، و جمعی از ارباب عرفان بر آن شرح نوشته‌اند، در بعضی از کتب آمده است که شیخ رئیس ابن سینا بر این حدیث شرح نوشته است.

بعد از آنکه حضرت در جواب کمیل فرمودند: «مالک و الحقیقة؟» به آن جناب

عرض نمود، مگر من صاحب سر تو نیستم؟ امام فرمود: بلی، تو صاحب سر منی ولی درک آنچه را که طلب نمودی، مشکل است.

قال: «بلی ولكن یترشع علیک ما یطفح منی» کنایه از آنکه باید به تدریج طریق بین مقام و مرتبه خود (که شاید مقام قلب باشد) و اصل حقیقت که مقام احدیت وجود است پیمایی، چون سلوک راه حق به تدریج، منزل به منزل، میسر است. چه آنکه لغت الرشح، رشح رشحاً، به معنای عرق، یعنی ظاهر شدن قطرات عرق است، و «ترشح آلام ولدها باللبن». یعنی: مادر شیر خود را به تدریج در دهن طفل می‌ریزد تا دهان طفل قوت گیرد و خود، پستان مادر به مکد. چه آنکه جمله بعد «ما یطفح منی» مؤید این معنی است و لغت طفح، طفوحاً، به معنای پر و لبریز شدن ظرف است، به حدی که آب از اطراف آن، سرازیر شود و از نهایت پری، فیضان نماید، و این معلوم است که مقام ولایت کلیه، از باب مظهریت کافه صفات کمالیه، و حصول فناء ذاتی، و نیل به مقام صحو بعد از محو، و تمکین بعد از تلوین، بلکه نیل به درجات اکملیت و تحقق به مقام تمحض و تشکیک و اتصال به مقام وجود صرف، واسطه فیض نسبت به جمیع موجودات است و حسنات وجودی او نهایت ندارد. چنین وجودی از باب مظهریت نسبت به اسم فیاض، به همه شئون متجلی در مظاهر و مجالی است و هر موجودی به اندازه استعداد خود از علوم لدنی او استفاده می‌نماید، و چون فاعل مبدأ فیض جواد مطلق است مستعدان را محروم ننماید ولی این فیض اطلاقی در قوالب محدود که باید متدرجاً به فعلیت برسند و به مناسبت تعقید محل قید می‌پذیرد و مستفیض به تدریج از این فیض بهره می‌گیرد تا استعدادش از قوه به فعل آید.

فقال کمیل : أمتلک یحییب سائله، فقال (ع): الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره، فقال زدنی بیاناً، قال: محوالموهوم مع صحوالمعلوم فقال: زدنی بیاناً... و قال : هتک الستر لغلبة السر، فقال : زدنی بیاناً، فقال جذب الأحدیة، لصفة التوحید، فقال: زدنی بیاناً، قال : الحقیقة نور یشرق من صبح الأزل، فیلوح علی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۲۳

هياكل التوحيد آثاره....».

جمع کثیری از محققان بر این حدیث شرح نوشته‌اند و همه اتفاق دارند که فهم این حدیث، در غایت اشکال و صعوبت است.

با اینکه این روایت را با سند (چه معتبر و چه غیر معتبر) ارباب حدیث نقل نکرده‌اند، ولی آن را صادر از مقام ولایت می‌دانند.

علامه سید علی خان در طراز اللغة، و محقق لاهیجی شارح گلشن راز در شرح خود، و عارف نامدار عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل، و صائِن الدین علی التُّرکّه در بعضی از آثار خود، آن را نقل و مشکلات آن را تقریر نموده‌اند.

در اینکه آیا مراد از حقیقت چیست اختلاف کرده‌اند، و نیز در اینکه کَمیل با آنکه صاحب سرّ حضرت و از ارباب یقین بود، در زمان سؤال از حقیقت به چه مرتبه از مراتب سبعة، و به چه درجه از درجات لطائف انسانی رسیده بود که حضرت او را مستعد از جهت مشاهده حقیقت ندیدند از مباحث مهم است.

و نیز باید توجه داشت که مراد از درجات و مراتب سلوک در کلام امام و سؤال کَمیل، مراتب علم الیقین نمی‌باشد، چه آنکه اولیاء اصحاب خویش را به عین جمع و احدیّت وجود می‌خوانند، و مراتب و درجات علم الیقین مانند انوار خاص مراتب قلبیه و حجب نورانی، حجاب اندر حجاب‌اند، وجود مجازی سالک حجاب، و مدرکات و اوهام او حجاب اکبرند، و در مقام شهود کار به جایی می‌رسد که اصل وجود سالک نیز باید فنا پذیرد، زان زودتر که عالم فانی شود خراب.

بعضی گفته‌اند، مراد از حقیقت در مقام، حقیقت توحید است که بعد از طی درجات سلوک عرفانی و عبور از مقام و منزل قلب حاصل می‌شود.

یعنی مراد کَمیل از حقیقت، توحید عیانی است که از گذشتن ماسوی الله و نیل به مقام اقسام فنا، به نحوی که فنا از فنا را نیز شامل می‌آید، حاصل می‌شود.

به هر حال، در شرح این حدیث چند مطلب باید حل شود، یکی مسأله حقیقت

۷۲۴ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

است، چه آنکه کمال از حقیقت سؤال کرد و گفت «ما الحقیقه» در اول امر باید دید که مراد از «ما» چیست آیا ما، شارحه است یا حقیقه؟ و دیگر آنکه مراد از «سر» در کلام او چیست؟ «نفس سر» از سنخ ذوات و اعیان و یا آنکه از معانی است؟ آیا «سر» فوق مقام روح است؟ یا آنکه سر فوق مقام قلب و متأخر از مقام روح است؟

یا آنکه «سر» همان «روح» مستخلص از تعلقات قلبی است که به مقام غربت رسیده باشد، کما قال (ص): «طوبی للغرباء».

سر سر، چیست؟ اینها مطالبی است که باید شرح حدیث مفهوم و معین باشد، و آیا جمله «أولست صاحب سرک» را باید حمل بر استفهام انکاری کرد و یا حمل بر حقیقت باید شود؟

دیگر آنکه، باید در وجوه فصاحت و بلاغت موجود در جمله (الکن یرشح علیک ما یطفح منی) تأمل کرد تا به مقام و مرتبت قائل حتی المقدور، به اندازه استعداد خود پی برد.

دیگر آنکه کلام کامل که گفت: «أمتلک یخیب سائله» به چه دلالت دارد؟ آیا امام (علیه السلام) را در چه مقامی می دیده است، آیا آن حضرت را در مقام تمکین و استقامت و مرتبه فناء عن الفنائین و صاحب فتح مطلق و دارای مرتبه «اودنی» و از بطون سبعة، او را در مرتبه اخیر بطون دیده است و بعد از احراز مقام خلافت و ولایت مطلقه که در وراء وجود او صرف صرف و محض حقیقت وجود است، از آن مقام استمداد نموده است که به یک جلوه مس وجود او را طلا نماید و به یک جذبه و کشش او را از تبعات لازم انوار قلبی نجات بخشد و یا او نظر به فضل و احسان لازم مقام ولایت کلیه عمل نماید، نه به عدل و ملاحظه استعداد و قابلیت.

به هر حال شرح این حدیث، محتاج به مطالب و مباحث زیادی است که شارح محقق همه آن مطالب را در این شرح تقریر فرموده اند و این شرح از حیث احاطه به

مراتب و درجات سلوک و از جهت بسط مطلب و نقل اقوال و تحقیق حق در جمیع مراتب و مقامات سلوک از مقام طبع و نفس و عقل و روح و قلب و سر و اخفی، نظیر ندارد.

مؤلف علامه، در مباحث عرفان و تصوّف نیز وارد و بر جمیع مشارب واقف، و بر اصول و فروع عرفان محیط است، و در مقام شرح، هیچ نکته‌ای را از یاد نبرده است.

در مقام بیان معانی اقسام توحید و انواع کشف و بیان معانی و فناء، و تقریر وجوه محتمل در کلام امام، از قبیل «هتک الستّر» و «غلبه السرّ» و تحقیق در مسائلی از قبیل تقریر وجوه در علت تعبیر از انوار سبحات، به صفات جلال، و نیز تحقیق این معنا که، زیادتی بیان در «زدنی بیانا» باید حمل بر انکشاف عناوین شود و یا آنکه مراد انکشاف مراتب توحید و بالاخره مقصود کشف عینی است.

مؤلف در مقام تقریر اقسام محو و فناء و صحو، و نیز در مقام تحقیق در علیّت غلبه سر نسبت به پاره نمودن حجب و پرده‌های مانع شهود، و نیز تحقیق در این مهمّ که صفت توحید با جذب الاُحدیّة، چه مناسبت دارد و مراد از صفت توحید عرفان موحد است که همان مشاهده و ملاحظه ذات معرّا از تعین باشد، و احدیّت وجود به چه نحو مؤحد را در خود فانی می‌نماید که از کلیّة اعتبارات ساقط می‌شود به نحوی که نه صفتی بماند و نه موصوفی.

مؤلف مراتب و درجات نبوت و ولایت را مفصل بیان و تقریر نموده است، و در بیان معنای فقره «نور یشرق من صبیح الأزل» به نقل کلام شارح فصول و منازل پرداخته است و به مسلک او در شرح حدیث چند ایراد وارد ساخته است.

ملا عبدالرزاق^(۱) تلمیذ ملاعبدالصمد نظری صاحب تأویلات، حدیث شریف

۱ - ملا عبدالرزاق شاگرد فونوی نیست و به واسطه هوش سرشار خود به مطالعه فصوص و آثار

۷۲۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

را حمل بر کیفیت سلوک طرق عرفان نموده، و قهراً کشف سبحات جلال را حمل بر فناء ذاتی کرده است.

بنابر مسلک صاحب تأویلات که حدیث را حمل بر مراتب عرفان کرده است باید در مقام تقریر، مراد از مال الحقیقه مرتکب به تأویلی شود، چون ظاهر «مال الحقیقه» آن است که سائل از اصل حقیقت سؤال می نماید، نه آنکه سؤال نماید «وصول به حقیقت چیست» کسانی که آن را حمل بر سؤال از اصل توحید نموده اند، از این تأویل بی نیازند و چون توحید دارای مراتب است، مراتب توحید قهراً تطبیق بر مراتب سلوک و مراتب سلوک در توحید، همان مقامات سالک است.

ولی باید توجه داشت که اگر سائل از اصل توحید سؤال نماید، منظور از سؤال چه می باشد؟ اگر عارفی از مرشد کامل و ولی مطلق از اصل توحید و تمام حقیقت تفرید، پرسش نماید، ناچار مرادش تطبیق سلوک خود با اصل توحید واقعی است، و هر سؤال کننده از حقیقت توحید کشفی به انضمام این معانی مفهوم از فقرات دیگر حدیث که «آیا مثل تو صاحب مقامی سائل خود را نوید می نماید» ناچار مرادش چاره سازی جهت حصول توحید حقیقت و نیل به مقام توحید ذاتی است و این مقام قهراً منطبق است بر مقام و مرتبه حقیقه الحقایق که مطلوب و مرجع کل است.

چون مقام کمال از مقام جمع الجمع متنزل بود و در مقام قلب توقف داشت و مشاهدات علمی مزاحم شهود اصل حقیقت است و از طرفی امام را صاحب مقام تمکین و استقامت می دید، قهراً می خواست او را به این حقیقت، بکشاند و راهنمایی نماید، راهنمایی بحسب سلوک باطن بدون فناء امکان ندارد لذا امام فرمود: «کشف سبحات الجلال و هو محض تنزیه الذات عن التعدد الأسمائی» لذا در نهج البلاغه فرموده اند: کمال التوحید الاخلاص له و کمال الاخلاص، نفی الصفات عنه.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۲۷

واکنده بقوله: صحوال معلوم مع محوالموهوم، اشاره منه الى فناء الرسوم كلها في احديتها، و صرح بذلك في قوله: جذب الأحدية لصفة التوحيد. ثم ختم بقوله: نور يشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره لبيان معنى الفرق في عين الجمع و هو بعينه معنى احديّة الفرد و الجمع».

از آنچه که بیان شد معلوم می شود شرح کاشانی بر حدیث خالی از اشکال است. حقیر مفصل در حواشی خود بر فصوص در این مسأله بحث کرده است.^(۱)

شرح حال او به قلم فرزندش :

بعد از نگارش مقدمه کتاب حاضر و چاپ آن به انضمام فهرست مطالب کتاب انوار جلیه، یکی از دوستان رساله وجود رابطنی آقای علی مدرس زنوزی فرزند مؤلف را که یکی از شاگردان او بود. در زمانی که به درس او می رفته است و از روی نسخه مؤلف استاد استنساخ نموده است، برای حقیر فرستادند، و از حسن اتفاق در این رساله^(۲) ترجمه مختصری از ملا عبدالله و آقا علی موجود است^(۳) و نویسنده تصریح

۱ - سید جلال الدین آشتیانی مشهد آبان ۳۵۴ (ق. ه).

۲ - شرح حال آخوند ملاعبدالله را مختلف نوشته اند در تعداد آثار او نیز اختلاف است، ولی آنچه در این جا آورده می شود اگر چه مختصر است ولی ترجمه صحیح و بدون ریب است.

۳ - خط این رساله خیلی شبیه است به خط مرحوم آقا شیخ غلامعلی شیرازی از امامانم تلامذ آقا علی حکیم. چون حواشی آقا شیخ غلامعلی بر مقدمه فصوص فیصری در کنار و حواشی شرح فصوصی که ملک آقا شیخ غلامعلی بوده است و فعلاً در اختیار این فقیر فانی است بدون شک دلالت دارد بر اینکه رساله خطی وجود رابطنی نوشته شیرازی است. آقا شیخ غلامعلی در عرفان از تلامذ عارف نامدار آقا محمد رضا قمشدهای و در حکمت شاگرد آقا علی است.

در اسفاری که در اختیار دانشمند معظم سید جلال الدین آشتیانی است حواشی آقا محمد رضا و آقا

۷۲۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

کرده است که: «این مختصر را از روی نوشته استاد مؤسس آقا علی مدرس دام الله برکاته نقل کردم».

در این رساله می نویسد :

مرحوم مغفور ملاعبدالله مدرس (فرزند بیرمقلی، ملقب به باباخان) مسقط رأسش قریه زنوز (از مضافات و توابع مرند) از قراء تبریز در بدایت سن، از زنوز به خوی رفت و به تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول شد، و به اقصی الغایه تحصیل نمود چنانکه به ملاعبدالله نحوی معروف شد. از خوی به کربلا رفت و در خدمت آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب ریاض، مشهور به شرح کبیر به تحصیل علم اصول فقه مشغول شد، پس از چندی به دارالایمان قم رفت، و در خدمت مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین الأصول به خواندن آن کتاب مواظبت نمود. پس از فراغ به اصفهان رفت و خدمت مرحوم ملاعلی نوری به تحصیل علوم حکمیه و در خدمت مرحوم آقا سید محمد^(۱) ولد آقا سید علی طباطبائی مذکور به تحصیل علم

علی به خط آقا شیخ غلامعلی دیده شده است و این اسفار نیز ملک آقا شیخ غلامعلی بوده است. مرحوم آقا میرزا سلیم خان ایزدی کاشانی توسط مرحوم امیر شهیدی چهار جلد اسفار را تقدیم کرده است به آقا بزرگ میرزا عسکری حکیم معروف.

۱ - مرحوم ملاعبدالله در اصفهان به درس سید محمد فرزند آقا سید علی صاحب مناهل و معروف به سید مجاهد حاضر شده است نه در کربلا و اکثر ارباب تراجم خیال کرده اند استفاده او از سید محمد صاحب مناهل در کربلا بوده است. سید مجاهد مدتی در اصفهان اقامت فرموده اند و در این مدت حوزه تدریس گرم و با رونقی داشتند.

این سید محمد همان کسی است که علیه دولت تزاری روس - اعلان جهاد داد، اکثر خیال کرده اند که او بدون مشورت با دولت ایران علیه روس حکم جهاد صادر فرمود در حالتی که به اصرار عباس میرزا نایب السلطنه فتحعلی شاه از طریق مکاتبه سید مجاهد را جهت واداشتن مردم ایران به جنگ با دولت روس که

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۲۹

اصول فقه و خدمت مرحوم^(۱) حاج سید محمد باقر رشتی به تحصیل علم فقه مشغول شد، و در علوم ریاضیه نیز به قدر امکان تحصیل نمود.

پس از آنکه مرحوم حاجی محمد حسین خان مروی، در دارالخلافت تهران مدرسه مروی را عمارت کرد و به اتمام رسید، از خاقان خلدآشیان استدعا کرد که مرحوم ملاعلی نوری را از اصفهان به تهران احضار فرماید تا در آن مدرسه، تدریس فرمایند.

پس از ابلاغ احضار، مرحوم ملاعلی نوری در جواب نوشت که در اصفهان قریب به دو هزار نفر از طلاب مشغول تحصیل اند که چهار صد نفر بل که متجاوز که

قسمتی از خاک ایران را اشغال کرده بود و مسلمانان سخت مورد آزار مأموران و هواداران تزار بودند دعوت نمود و در این جنگ دوم بود که سرسبزترین قسمت از خاک ایران به دولت تزار واگذار شد. سرداران و سربازان (دلاوران گمنام) ایران مدتی مدید با متجاوز، جنگ نمودند، ضعف و سستی و بی‌لیاقتی دولت عصر، موجب شکست قوای ایران شد.

سازش انگلیس با روس (خذلهم الله تعالی) و بدطینتی دولت آن عصر انگلستان و خدعه او نیز یکی از علل جدا شدن قسمتی از خاک وطن ما و انضمام آن به امپراطوری تزار شد.

۱ - آخوند ملا عبدالله در اصفهان به درس سید محمد باقر رشتی معروف به سید حجة الاسلام، حاضر شده است نه کربلا که تا همه بعضی ارباب التراجع و علت امتناع آخوند ملاعلی نوری از مسافرت به تهران جهت تدریس فلسفه برهم خوردن وضع طلبان مشغول و مرفق اصفهان بود، نه عدم مساعدت حال و مزاج و ضعف ناشی از پیری، چون آخوند از آن زمان تا متجاوز از بیست و پنجسال به تدریس ادامه داد و جمعی از افاضل در این دوره تربیت شدند و خود در سلک اساتید حکمت و معرفت در آمدند.

و اینکه بعضی نوشته‌اند، آخوند به خاقان نوشت که دو هزار طلبه به درس من حاضر می‌شوند، درست بنظر نمی‌آید، همان طوری که آقا علی مرقوم داشته است دو هزار محصل علوم دینی در اصفهان سرگرم تحصیل بودند که چهارصد نفرشان به حوزه درس آخوند مشرف می‌شدند.

۷۳۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

شایسته حضور مجلس درس این دعاگو هستند به مجلس درس دعاگو حاضر می‌شوند. چنانچه در تهران بیاید موجب پریشانی این همه طالب علم خواهد شد. پس از رسیدن جواب، مرحوم خان مروی استدعا نمود که مجدداً امر صادر و فرمایش شود که یکی از تلامذ خود را که لایق دانند روانه دارالخلافه کنند.

آن جناب مرحوم والد علامه ملا عبدالله مدرّس زنوزی را معین فرمود و به تهران روانه کرد و والد در مدرسه مذکوره به تدریس مشغول شد و مورد الطاف و عنایات خاصه ملوکانه گردید و کمال توقیر و تکریم از آن مرحوم به عمل می‌آمد و به صورت و معنی ترقیات جلیه نمود، و مدت بیست سال در آن مدرسه تدریس فرمود و در سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت به رحمت ایزدی پیوست. (روح عبدالله همی روحانیان را پیشوا) تاریخ وفات او است.

تألیفات او :

مؤلفات والد علامه لمعات الهیه^(۱) در اثبات واجب و صفات او تبارک و تعالی و انوار جلیه در شرح حدیث کمیل و رساله علیه در کیفیت غضب خداوند بر عصاة (گناهکاران)

۱- غیر از لمعات و انوار جلیه و رساله علیه از آخوند ملا عبدالله بر اسنار و مبدأ و معاد و شواهد و به قول فرزندان آقا علم، هسته جسته، بر شوارق نیز چراغی موجود است.

علاوه بر اینها لمعات الهیه را به امر خاقان مغفور برای سهولت فهم تلخیص نموده و آن را منتخب خاقانی نام نهاده و به دستور او کتاب را به خط خوش گویا برای چاپ آماده نموده‌اند و بعد نسخه خطی در ملکیت مرحوم مغفور آقا میرزا رضاخان نائینی (رحمة الله تعالی) قرار گرفت و نسخه‌ای از آن که با اصل مقابله شده است و خود مرحوم آخوند ملا عبدالله با خط خود در آخر کتاب صحت مقابله را گواهی نموده است در اختیار این حقیر است.

۲۷۱- حکیم میرزا ابوالقاسم ابروانی (متوفی ۱۲۳۷ ه. ق)

حکیم میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا محمد ابروانی یکی از رجال نامور آذربایجان در اوائل قرن سیزدهم هجری، طیبی خبیر و حکیمی بصیر و فقیهی کم نظیر بوده است.

مرحوم شیروانی می نویسد :

ولادت آن حکیم فرزانه بزرگ شب شنبه هیجدهم محرم ۱۱۸۷ ه. ق در بلده ابروان از بلاد آذربایجان رخ داد. والد و جدشان از علمای آن بلده بود.

«میرزا ابوالقاسم فاضل گرانمایه و عالم بلند پایه، در علوم صوری و فضائل معنوی یگانه بود اصل آن جناب از شهر ابروان بود و در اصفهان تحصیل علوم عقلی و نقلی کرده و در عتبات عالیات، تکمیل مراتب نقلیه نموده بود و در تبریز اقامت داشت. آن فقیه بزرگوار را در قبة الاسلام «تبریز» ملاقات نموده بود شخص محقق و مجاهد مرتاضی بود سیاحت عراقین (عراق عرب و عجم) خراسان و آذربایجان را کرده و ایام بسیاری با علمای عصر و فضلاء دهر، بر آورده بود و جمعی از عرفای ایران را دیده و به خدمت مشایخ زمان رسیده بود.»^(۱)

مراتب عرفانی :

مرحوم میرزا ابوالقاسم عالمی صافی مشرب، و عارفی عالی مطلب بود که با فضیلت علوم ظاهری و باطنی آراسته بود با تصفیه قلب و تزکیه نفس پیراسته و در شریعت، ثابت قدم، و در طریقت و مجاهدت صادق دم، در اغلب علوم و فنون اعم از ادبی، شرعی، ذوقی، طب، حکمت، یگانه‌ی روزگار و فرزانه‌ی دورانها بود او از آیه الله

۷۳۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

سید علی طباطبائی صاحب شرح کبیر به اجازه عامه مجاز بوده و از مشایخ عرفانی آن زمان مرحوم ملا عبدالصمد همدانی صاحب کتاب «بحر المعارف» و حاج محمد حسین اصفهانی و حاج محمد جعفر همدانی و حاج ملاعباسعلی بنایی (رحمهم الله تعالی) درک محضر و از آنان استفاده نموده بود علاوه بر علوم مذکوره در علم طب نیز مهارت تامه داشته و در معالجات، ید بیضاء می نمود ولی اقدام به معالجه نمی نمودند مگر آنگاه که معالجه از عهده دیگران بر نیامده باشد به اصطلاح فقهی «واجب کفائی»، مبدل به «واجب عینی» شده باشد، مقامات دولتی قاجار به ویژه عباس میرزا، اعتقاد راسخی به او داشتند و در سفرهای جنگی همیشه با او وداع و از او اخذ روحیه می نمودند.^(۱)

اخلاف او:

از اخلاف او، مرحوم حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجان (متوفی ۱۲۹۴ هـ ش) می باشد و نوه او حاج میرزا محمد علی ملاباشی می باشد و نوه دیگر او حاج میرزا فضلعلی مجتهد می باشد که در سال ۱۲۷۸ متولد و از محضر والد فیلسوف الدوله مرحوم حاج میرزا محمد حسن زنوزی مجتهد تحصیل علم نموده است و در نجف نیز از محضر آیات شیخ زین العابدین مازندرانی، کاظمینی، فاضل شرابیان تحصیلات خود را تکمیل کرده است.^(۲)

وفات:

آن عارف الهی و عالم ربانی و حکیم صمدانی در ۱۲۳۷ در تبریز رخ داد و در مقبره سید حمزه در اطاق نشیمنی متوکی آن بقعه، مدفون گردید.^(۳)

۱ - مطرح الانظار فیلسوف الدوله ص ۱۵۳.

۲ - مطرح الانظار ج ۱ ص ۱۵۴.

۳ - مطرح الانظار فیلسوف الدوله ص ۱۵۳.

۲۷۲ - حکیم میرزا بابا آذربایجانی (متوفی ۱۲۵۸ ه. ق)

میرزا بابا حکیم از فلاسفه و اطبای اوائل قرن سیزدهم هجری و از مردم تحصیل کرده‌ی آذربایجان می‌باشد او در فرنگستان تکمیل تحصیلات عالیّه نموده است و بعد از عود به ایران در جرگه‌ی اطبای دربار محمد شاه غازی فرزند «عباس میرزا» قاجار قرار گرفته است در شناخت عوارض جسمی آن شاهزاده تبخّر نام پیدا کرده است او در رفع مرض نقرس شاه که مدتی به آن ابتلاء داشته است جهدی کافی و جِد وافی نموده است تا آن طبیب ماهر به امر معالجه اشتغال داشت مرض شاه رو به بهبودی و صحت بود.

مرحوم اعتماد السلطنه در مرآة البلدان می‌نویسد:

«بعد از فوت میرزا بابا در معالجه شاه ما بین اطباء مخالفت و اختلاف نظر پدید آمد و مرض نقرس او رو به اشتداد نهاد.»^(۱)
متأسفانه از این حکیم لایق و دکتر حاذق اثر تألیفی و علمی باقی نمانده است.

۲۷۳ - حکیم علی مدرّس زنوزی (۱۳۰۷ ه. ق)

زنوزی مذکور فوق مقیم تهران معروف به مدرّس از مشاهیر حکمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری می‌باشد که جامع معقول و منقول بود در مدرسه سپهسالار قدیم تهران در هر دو رشته از روی تحقیق و استدلال تدریس می‌کرد. به همین جهت به مدرّس شهرت یافت چنانچه به جهت کمالات صوری و باطنی به حکیم الهی و استاد الاساتید نیز موصوف می‌باشد. وی علاوه بر مراتب علمیه در صفای باطن و تهذیب اخلاق نیز ممتاز و سرآمد و از زمره طالبین حق، دستگیری می‌نمود.

۷۳۴..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

در مآثر و آثار که نویسنده آن در عصر حیات او زندگی کرده است می نویسد:
«آقا علی مدرس غالب کتب کلام و حکمت و ریاضیات را استادانه تدریس می کند، سالها در مدرسه سپهسالار (مذکور) اقامت گزیده و در اثر ریاضت، اخلاق ستوده و ملکات پسندیده به هم رسانیده بلکه ذاتاً درویش صفت، فقیر دوست و عارف پیشه و صوفی منش و وارسته و بی تعین است.

و شب شنبه هفدهم ذی القعدة سال هزار و سیصد و هفت هجری در تهران وفات یافت و در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون گردید.

میرزا الطغلی صدر الافاضل که در بین عرفای آن عهد مشارالبنان بوده است در تاریخ او گوید:

یامن یحاول ضبطا حول الوفاة نسطیما
للعام ارخ حیا قدفار فوزاً عظیماً ۱۳۰۷
و این رباعی از او است

خورشید ازل، ز رخ جو برداشت نقاب برداشت نقاب و گشت ظاهر به حجاب
ظاهر به حجاب اگر نشد پس ز چه روی گگردید، ابوتراب، ظاهر به تراب

تالیفات:

۱- بدایع الحکم ۲- حاشیه اسفار ملاً صدرا ۳- رساله ای در اینکه منطق از علوم حکمیه می باشد ۴- سبیل الرشاد فی احوال المعاد ۵- النفس کل القوی ۶- وجود رابطی^(۱)

یکی از اساتید دانشگاه می نویسد :

شاید کمتر حکیمی را بتوان نشان داد که به اندازه آقای علی مدرس زنوزی توفیق درک و مصاحبت اساتید بزرگ نصیب او شده باشد اکنون اگر ذهن وقاد و هوش سرشار این حکیم مثاله را نیز در نظر بگیریم به روشنی در می یابیم که وی تا چه حد در حکمت الهی می توانسته تبخر و شایستگی داشته باشد او علاوه بر احاطه کامل به کلمات صدرالمآلهین و فهم رموز فلسفه وی دارای قدرت ابداع و نوآوری نیز بوده است به همین جهت برخی از اهل تحقیق او را «حکیم مؤسس» شناخته اند.^(۱)

نمونه ای از گفتارهای حکمت آمیز او :

مقام تدبیر غیر مقام بحث علمی می باشد و غیر ریسمان بازی های ملانی که گاه به «لم» (چرا؟) و «لا نسلّم» (نمی پذیریم) می گذرد اینجا تن ضعیف و دل خسته را می خرنند، طریق نجات آنست که انسان پس از اطلاع بر رئوس مسائل اعتقادیه بنای اعتقاد را بر این می گذارد که هر یک از آنها که مطابق اعتقاد پیشوایان معصومین (علیهم السلام) است معتقد باشد و هر یک از آنها که مطابق نباشد منکر، به همین قدر ناجی بود مگر بعضی از اعتقادات که موقوف علیه اصل شرع و دین باشد و از آنجا که همین قدر مایه ی کمال نفسانی علمی نباشد (چنانکه در اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و از علم و علماء مدح و تمجید فرموده اند و خلق «خلق» جهت معرفت بود و خواجه طوسی (قدس سره) در اوّل طبیعیات شرح ارشاد فرموده است: که کسی که از روی تفصیل به مقاصد مبدا و معاد عارف باشد به فوز عظیم نائل آمده است و در صحیفه الهیه نیز وارد است «و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً» تحصیل معارف

۱ - معاد از دیدگاه حکیم مدرس زنوزی تألیف دکتر غلامحسین ابراهیمی ص ۶۲ - ۶۴ چاپ انتشارات

۷۳۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

الهیّه موجب کمال نفس انسانی است لکن بطوری که آن اعتقاد اجمالی که مذکور شد محفوظ بماند. (۱)

مقصود آنکه هر عارف و عامی ضرورت دارد عقاید خود را بر طبق عقاید معصومین علیهم السلام یعنی محتوای آیات و اخبار قرار دهد و جز آنها چیز دیگری را تصدیق نکند مگر اینکه موافق قطعی آن تعالیم بوده باشد. چون نجات و رشاد در همین راه است و بس.

سالها بساید به راه فیض دید تا بزرگی آنچنان آید بدید
در مآثر و آثار گوید: «آقا علی مدرّس غالب کتب کلام و حکمت و ریاضیات را استادانه تدریس می‌کند سالها در مدرسه سهپالار انزوا گزیده و در اثر ریاضت اخلاق ستوده و ملکات پسندیده به هم رسانیده بلکه ذاتاً درویش صفت و فقیر دوست و عارف پیشه و صوفی منش و وراسته و بی تعین است. بنا به نوشته‌ی طرائق با کمال خفیه با «منور علی» دست ارادت داد و شب شنبه هفدهم ذی‌القعدة سال هزار و سیصد و هفت در تهران وفات یافت و در جوار حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون گردید میرزا لطفعلی صدرالافاضل که در عرفان آن عهد، مشارالیه بالبنان بود در تاریخ وفات او گوید:

یا من یحاول ضبطاً حول الوفاة تنظیماً
للعام ارجح حسیباً قد فاز فوزاً عظیماً

۱۳۰۷ = ۱۳۰۸ ق.

و این رباعی از اوست:

خورشید ازل زرخ چو برداشت نقاب برداشت نقاب و پشت ظاهر به حجاب
ظاهر به حجاب اگر نشد پس چه روی؟ گردید ابوتراب ظاهر به تراب

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۳۷

آثار و تألیفات:

- ۱- بدایع الحکم: در پاسخ چند مسئله غامضه معقولیه که عمادالدوله بدیع الملک میرزا ابن امامقلی میرزابن محمد علی بن میرزا بن فتحعلی شاه قاجار از وی استفسار نموده بود در سال (۱۳۰۷ هـ). تألیف و به سال ۱۳۱۴ هـ. ق در تهران چاپ شده است.
- ۲- حاشیه بر اسفار مלאصدرا
- ۳- رساله در اثبات اینکه منطلق از علوم حکمیه است
- ۴- سبیل الرشاد فی احوال المعاد
- ۵- النفس کل القوی، که در حاشیه شرح هدایه مלאصدرا در تهران به چاپ رسیده است.
- ۶- وجود رابطی که در تهران چاپ شده است.^(۱)



۲۷۴- حکیم سید حسین بادکوبه‌ای (متوفی ۱۳۵۸)

آن مرحوم در سال ۱۲۹۳ در دهی از دهات بادکوبه متولد شد پس از تحصیل مقدمات به تهران آمد و ریاضیات را پیش میرزای جلوه آموخت و فلسفه را از حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی استفاده کرد آنگاه به نجف رفت به تکمیل علوم نقلیه پرداخت و در آن بخش از محضر آقایان: آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ محمدحسن ممقانی بهره برد.

مطابق نقل مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در «نقاء البشر»: «مرحوم بادکوبه‌ای در نجف در علوم عقلی و نقلی شهرت داشت و به تدریس رشته‌های مختلف نقلی و

۷۳۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

عقلی می پرداخت گروه بسیاری از محضرش استفاده نموده‌اند از آن میان استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی می باشد که الهیات شفا را از اوّل تا آخر پیش این مرد بزرگ در نجف تحصیل کرده‌اند. مشارالیه در سال ۱۳۵۸ در نجف اشرف درگذشت^(۱).

ولادت و منشأ او:

او در آبادی «خوددلان» از آبادیهای بادکوبه در سال ۱۲۹۳ متولد گردید پس از تحصیل مقدمات به تهران آمد و در مدرسه «صدر» اقامت گزید و درسهای خود را پی گرفت ریاضیات را نزد میرزای جلوه آموخت و فلسفه را از محضر حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی استفاده نمود آنگاه به نجف رهسپار و به تکمیل علوم نقلیه پرداخت و از محضر آیه الله آخوند خراسانی و شیخ محمد حسن ممقانی تلمذ نمود. شهرت علمی او در نجف اشرف در محافل علمی پیچید، فضلاء به جلسات درس او کشیده شدند. در رشته های فقه و اصول به تدریس پرداخت. حوزه درسی او مجمع اهل فضل و کمال بود.

گفتار استاد مطهری:

شادروان استاد مطهری می نویسد: «گروه بسیاری از محضرش بهره مند شده‌اند حضرت استاد علامه آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی طبعیات و الهیات شفا را از اوّل تا آخر نزد این مرد بزرگ در نجف تحصیل کرده‌اند. علامه شهیر حاج آقا بزرگ تهرانی در «نقاء البشر» می نویسد:

او در فلسفه و علوم عقلی اشتها پیدا نمود و در آن رشته با مهارت و خبرویت و تحقیق و تدقیق شناخته شد، جمعی از افاضل طلباب از حوزه درسی او فارغ التحصیل

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۳۹

شدند او و دیگر علامه شیخ محمد حسین اصفهانی مشهور به «کمپانی» دو چهره ممتاز و متمایزی بودند که علوم خود را بین مشتغلین بخش می نمودند و آسیاب درسهای عقل، بر محور این دو شخصیت علمی می چرخید و حقیقتاً شایسته‌ی این مقام بودند.^(۱)

وفات او:

وفات او در حمام حضرتی نجف در شب بیست و هشتم ماه شوال ۱۳۵۸ ه. ق رخ داد و چهار فرزند از خود به یادگار گذاشت.



۲۷۵ - حکیم عبدالحسین فیلسوف الدوله (متوفی ۱۳۶۰ ه. ق)

شادروان رکن الحکماء مرحوم حاج میرزا عبدالحسین بن حاج میرزا محمد حسین صاحب بحرالعلوم بن میرزا محمد کریم زنوزی الولاده تبریزی الاقامه یکی از حکماء و دانشمندان آذربایجان می باشد که عمری را در خدمت به معارف و فرهنگ کشور صرف نموده است.

او اثر تألیفی بسیار ارزشمندی به نام «مطرح الأنظار» نوشته است در سه جلد که در شرح حال اطباء و پزشکان جهان می باشد از خود به یادگار گذاشته است که با کمال تأسف تنها جلد نخستین آن کتاب ارزشمند به طبع رسیده است.

آثار و تألیفات:

آنچه از کتاب مطرح الانظار او استفاده می شود او حقیقتاً حکیم به معنای واقعی

۷۴۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

آن کلمه بوده است که دارندۀ علم و عمل باهم می‌باشد او در یک خاندان علمی و فرهنگی به دنیا آمد و تحصیلات علمی و طبّی خویش را در آذربایجان از محضر آقا سید علی سیدالحکماء و تعدادی دیگر از اطباء نامی وقت انجام داد و در هر دو قسمت طبّ علمی و عملی گامهای مؤثری برداشت و سالیان درازی در تبریز به طبابت و پزشکی پرداخت و در آن اثناء به تألیف کتابهای ارزشمندی نیز پرداخت که مطابق گزارش مرحوم مدرّس آثار او به ترتیب زیر می‌باشد.

۱ - مطرح الأنظار فی تراجم اطباء الأعصار که به ترتیب حروف تهجی در سه مجلد قرار گرفته است و جلد نخستین آن که از کلمه «الف» تا «زاء» می‌باشد در سال ۱۳۳۴ هـ. ق به همت اداره معارف آذربایجان به چاپ رسیده است^(۱) ولی متأسفانه جلد دوم و سوم آن که از آرزوهای علمی مؤلف بود هنوز به چاپ نرسیده است و الحق کتاب بسیار مفید و نفیس می‌باشد طبق معرفی خویش مجلد سوم آن در مورد تراجم اطبای معاصر می‌باشد.

۲ - الجذامیة در سبب جذام و راه پیشگیری و معالجه‌ی آن

۳ - تاریخ تبریز

۴ - حاشیه‌ی اقلیدس

۵ - الجدریة

۶ - معرفة السموم که در تبریز به چاپ رسیده است

۷ - مفتاح الأدوية (راهنما و کلید داروها)^(۲)

۱ - نگارنده این مجلد نفیس را در کتابخانه دارد و درصدد تهیه دیگر مجلدات آن جهت تجدید چاپ و اصلاحات لازمه بود که متأسفانه ناقص بودن اکثر مجلدات آن، او را از این کار منصرف ساخت اگر فرزندان یا منسوبین آن مرحوم چنین خدمتی را انجام دهند بسیار ارزنده خواهد بود.

۲ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۳۸۵.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۴۱

گفتار مرحوم مدرّس:

صاحب ریحانه می‌افزاید: او در اواخر از تبریز قطع علاقه نمود و به قم رفت و چند سالی نیز در آنجا بود و ادارهٔ مریضخانه و بیمارستانی را بر عهده داشت تا عاقبت کار به ارض اقدس رضوی (ع) مهاجرت نمود و در سال ۱۳۶۰ ه. ق در آن سرزمین از دنیا رفت.

او در آغاز کتاب مطرح‌الأنظار در فلسفه پیدایش کتاب خود پس از مقدماتی این چند بیت شعر حکمت‌آمیز را می‌آورد.

حکمت آنست که از آن دل و جان پرنور است	جان همان موسی و حکمت قبی، دل طوراست
به مثل جان چو عروسی است و حکمت زیور	آن بی این، زحرمخانه‌ی قدسی دور است
منکر حکمت کوری است و حکمت خورشید	کور اگر منکر خورشید بوده، معذور است
مرد بی حکمت اگر مرد تو خود هیچ میرس	کو که مفضوبیم اگر همچو کسی مغفور است

سپس می‌افزاید علم طبّ شعبه ایست از حکمت و در فضیلت آن اخبار فراوان وارد شده است که «العلم علمان: علم الادیان و علم ابدان» در پایان مقدمات شعر نظامی را نیز می‌آورد که گفته است:

فرمود نبی که: علم علمان	علم الأبدان علم الادیان
در ناف دو علم بوی طیب است	آن هر دو فقیه یا طیب است



۲۷۶ - فیلسوف نامی علامه سید محمد حسین طباطبائی

(م ۱۴۰۲ ه. ق)

استاد علامه طباطبائی شاگرد میرز مرحوم بادکوبه‌ای یکی از نوآوران فلاسفه اسلامی برخاسته از آذربایجان می‌باشد ایشان نخستین بار درس فلسفه و تدریس اسفار را به حوزه علمیه قم وارد ساختند و خود در تدریس فلسفه و تربیت شاگردان برجسته، فداکاری و ایثار نمودند یک دوره کتاب فلسفی *بدایة الحکمه و نهایة الحکمه* را جهت آشنائی طلاب نگاشتند که هم اکنون جزء کتابهای درسی و رسمی حوزه می‌باشد.

علاوه بر آن جلسات نگارش فلسفه را پی‌ریزی نمودند که از آثار درخشان آن، یک‌دوره کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» می‌باشد که با پاورقیهای استاد دانشمند و فیلسوف اجتماعی معاصر مرحوم شهید مطهری، مزین و موشح گردیده است و امروز یکی از اسناد و متون اصلی فلسفه‌ی معاصر اسلامی به شمار می‌رود که در جایگاه خود مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

استاد او:

او یکی از شاگردان و دست پروردگان مکتب عرفان و توحیدی، آیه‌الله سید علی قاضی طباطبائی می‌باشند و آن بزرگ بارها به این واقعیت اعتراف و افتخار نموده است در جایی می‌نویسد. ما هر چه در این مورد داریم از مرحوم قاضی داریم چه آنچه را که در حیات از او تعلیم گرفتیم از محضرش استفاده کردیم و چه طریقی که ما داریم همه را از مرحوم قاضی گرفته‌ایم در یادنامه علامه طباطبائی آمده است.

از رهگذر خاک سرکوی شما بود هر ناله که در دست نسیم سحر، افتاد

آن مرحوم تفکر و اندیشیدن پیرامون مسایل کلی مربوط به هستی‌شناسی را از دوران جوانی آغاز کردند. روشن است که فکر جوان، و ذهن و قاد دانشمندی چون ایشان، می‌تواند در عالم معقول ره‌آوردهای ریز و درشتی را داشته باشد. اعتقاد او به و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۴۳

راهگشانی اصول فلسفه الهی به قدری بود که گاهی می‌فرمودند: «در هیچ مکتب فلسفی چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، شرک در ذات مطرح نبوده است و تمام مکاتب فلسفی، به توحید ذات معتقد بوده و اگر آلوده به شرک شده‌اند این آلودگی مربوط به شرک در مراحل پایین ذات بوده است.»^(۱) البته چنین ادعایی تنها از مانند ایشان زبیده است که به کلیه مکاتب فلسفی و مشربهای فکری که آثاری از آنها در جهان باقی مانده است، احاطه دارند.

از جمله خدمات آن گرامی به جهان فلسفه، نظم و تدوینی بود که ایشان به مدد قلم شیوای خود به موضوعات فلسفه دادند. توفیق در این مهم را می‌توان در ارزش و مقامی که نوشته‌های فلسفی ایشان در مراکز آموزش فلسفه پیدا کرده‌اند، مشاهده کرد. معروفترین کتابهای فلسفی این صاحب قلم، کتابهای «بدایه الحکمه» و «نهایه الحکمه» هستند که به ترتیب در دو مرحله آموزشی ابتدائی و نهائی، تدریس می‌شود. گذشته از نظم و نسقی که ایشان به فلسفه دادند، خود پایه‌گذار برخی از مسایل نوین فلسفی هستند. آراء علامه در مباحث عقلی، بعضاً هیچ‌گونه سابقه تاریخی ندارد و به قطع ایشان اولین بار به حوزه مباحث فلسفی راه پیدا کردند. معنی نوآوری در حکمت و فلسفه براهل تحقیق روشن است، و نباید نوآوری در این زمینه علمی را با نوآوری در بعضی دیگر از زمینه‌های علمی مقایسه کرد. بسیاری از بزرگان فلسفه که نیازی به ذکر نام آنها نیست، تنها به تشریح و احیاناً نظم آراء فلسفی پیشینیان پرداختند و نمره نوآوری آنها چندان چشمگیر نیست. اما شخصیت مورد بحث ما، جزء نادر افرادی است که در این محدوده علمی، موفق به درج مباحثی نو و بکر شده است. احتیاج به توضیح بیشتر نیست که باید مقوله تصنیف و تألیف و حتی نظم و ترتیب منظومه‌های فلسفی را از موضوع وارد ساختن بخشهای نو و در عین حال ضروری،

۷۲۴..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

جدا ساخت و میان آنها دو، تفاوت ارزشی قایل شد.

تفکیک علوم حقیقی از امور اعتباری از جمله نوآوریها و تفکر است به جای علامه در پهنه‌ی مباحث عقلی است. استاد در سال ۱۳۴۸ قمری برابر با ۱۳۰۸ شمسی هنگامی که در جوار مرقد حضرت امیر (سلام الله علیه) به سر می‌برد، از نگارش کتابی به نام «الحقائق و الاعتباریات» فراغت یافت. این نوشته که به لغت عربی است، تاکنون مجال طبع و انتشار نیافته است، اما در کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مقاله‌ای به همین نام مندرج است، مرحوم استاد شهید مطهری در پاورقی‌هایشان در این قسمت نوشته‌اند که: «هیچ فیلسوف غربی، این نوع بحث و تحلیل را به‌نکرده است.»^(۱)

دیگر از ابتکارات علامه (ره) در معرکه آراء فلسفی، تکمیل برهان صدیقین و تقریری نو از آن، برهان معروف است. همانطور که می‌دانیم این برهان ریشه در نوشته‌های ابن سینا دارد ولی به مرور زمان به دست بزرگان این فن تکمیل و نتیجه بخش‌تر شده است. علامه بزرگوار (ره) توانست در تقریر خود از این برهان مقدمات آن را تقلیل دهد و مانند سایر برهانهای منتج و روشن، آن را کم مقدمه و نزدیکتر به افهام سازد.

۱ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم صفحه ۲۶۹ به بعد. انتشارات دفتر اسلامی وابسته به





نگارنده در محضر استاد علامه طباطبائی در سال ۱۴۰۱ هـ. ق

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۴۷

تلاش پی گیر :

در این قسمت از شرح حال، که به بعضی از ابتکارات علامه اشاره می شود، نباید از مبارزه‌ی فکری و پی گیر مزحوم علامه (ره) با فلسفه‌های مادیگری غفلت کرد. در شهریور بیست، که میهن اسلامی ما دچار آشفتگیهایی شده بود و از طرفی مورد هجوم ناجوانمردانه اجانب قرار گرفته بود، و در اشغال متفقین بود، مارکسیستهای ایران با پشتیبانیهای بی دریغ ارتش سرخ و سفارت روسیه و دیگر عوامل مخربشان توانستند، مکتب مارکس را به صورتهای مختلف در میان جوانان آن روز ایران زمین، اشاعه دهند و تخم الحاد و تردید در مبانی مذهب را در میان افکار آنها پاشند. در سال ۱۳۲۹، کتابی در ایران منتشر شده، با نام «نگهبانان سحر و افسون» در این کتاب که به کلیه مذاهب، خصوصاً اسلام حملات شدیدی شده بود موجی از تنفر و تأثر را در میان آحاد مردم ایران برانگیخت، تمسخرات و انتقادهای زنده مؤلف کتاب، به قدری دور از منطق، ادب و عقل سلیم بود که هر خواننده‌ای را متأثر می ساخت. به همین جهت و جهات دیگر استاد علامه اقدام به تشکیل جلساتی به منظور نقد مکتب مادیگری به طور مطلق و مارکسیم به طور خاص کرد. این جلسات که تاریخ شروع آنها ۱۳۳۰ ه. ش بود، کسانی چون شهید مطهری، دکتر باهنر، دکتر بهشتی، شهید قدوسی، شهید مفتّح و چند تن دیگر را در برداشت. از نتایج و باقیات این جلسات، نگارش و تدوین کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که ضربه‌ی بسیار مؤثری بر پیکر بی جان تفکر مادی در ایران وارد ساخت. تاکنون که بیش از نیم قرن از انتشار آن اثر گرامی می گذرد، در این مدت نسبتاً طولانی، منشاء آثار فراوانی در جامعه علمی کشورمان شد خصوصاً پس از افزودن پاورقی‌های استاد شهید مرتضی مطهری که باید گفت: «کل بود به سبزه نیز آراسته شد.»

۷۴۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

تطبیق و مقایسه :

تطبیق و مقایسه بین مکاتب فلسفی و به تعبیری «بحث تطبیقی» میان فلسفه شرق و تفکر فلسفی در غرب، دیگر از اموری بود که شروع آن را می‌توان به جناب علامه (ره) نسبت داد. مطالعه دقیق آثار مرحوم علامه (ره)، خصوصاً کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، این ذهنیت را برای خواننده ایجاد می‌کند که تباین کلی و اختلاف از هر جهتی که برخی تصور کرده‌اند، میان این دو شاخه‌ی فلسفی وجود ندارد و این امر موهوم تصویری بیش نیست، بلکه نقاط مشترک و محصولات مشابهی که میان این دو مکتب فلسفی وجود دارد، آنان را به یکسان بودن نتیجه‌ی فکر و برهان، بیشتر رهنمون می‌کند.

اصول فلسفه و روش رئالیسم :

در فاصله تألیف سیر حکمت‌نازمانی که استاد علامه طباطبائی -رحمه الله تعالی- به بحث و بررسی ماتریالیسم دیالکتیک پرداخت و اصول فلسفه را نگاشت، کاری در زمینه نقد و بررسی تطبیقی فلسفه نمی‌شناسیم، و اگر ترجمه یا تألیفی در یکی از دو فلسفه وجود داشته کاری یکسویه و یکطرفه بوده است. یعنی یا تنها در مورد فلسفه غربی بوده و یا در مقابل تنها در حوزه کلام و فلسفه شرق. استاد فقید مرتضی مطهری -رحمه الله تعالی- در مقدمه جلد اول این کتاب می‌نویسد:

«با اینکه مدتی است که توجه علاقه‌مندان جلب شده است که عقاید و آراء در فلسفه قدیم وارد شود، و بین نظریات جدید و نظریات فلاسفه اسلامی مقایسه به عمل آید متأسفانه تاکنون این منظور عملی نگردیده و تحقیقات و ترجمه‌ها و اقتباسات یا صرفاً به سبک قدما بوده است. و یا اینکه صرفاً جنبه نقل و ترجمه نظریات جدید را داشته است.» این دوری و تباعد وقتی خود را بیشتر نشان می‌دهد که



نگارنده همراه گزارشگر روزنامه اطلاعات شاعره نامدار صدیقه وسمقی
در حضور علامه طباطبائی در سال ۱۴۰۱ ه. ق

بدانیم طریق تحقیق و سبک ورود و خروج فلاسفه جدید با قدما اختلاف کلی دارد، و از طرف دیگر بیشتر مسائلی که در فلسفه قدیم و بالخصوص در فلسفه صدرالمتألهین نقش عمده دارد در فلسفه جدید کمتر به آنها توجه شده یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و در عوض مسائل دیگری در این فلسفه مطرح شده که قدما کمتر توجه داشته‌اند یا اصلاً توجه نداشته‌اند.»

این مقدمات و عوامل دیگر باعث شدند که مؤلف کتاب حاضر حضرت استاد علامه طباطبائی که سالها از عمر خویش را صرف تحصیل و مطالعه و تدریس فلسفه

۷۵۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

کرده‌اند، و از روی بصیرت به آراء و نظریات فلاسفه بزرگ اسلامی احاطه دارند، و به علاوه روی عشق فطری و ذوق طبیعی افکار محققین فلاسفه اروپا را نیز بخوبی از نظر گذرانیده‌اند. پس از مدتهای مدید تفکر و مطالعه و بررسی به تألیف یک دوره فلسفه پردازند که هم مشتمل بر تحقیقات گرانمایه هزار ساله‌ی فلسفه اسلامی باشد، و هم آراء و نظریات فلسفی جدید مورد توجه قرار گیرد، و این فاصله زیاد که بین نظریات فلسفی قدیم و جدید ابتداً به نظر می‌رسد، و این دو را به صورت دو فن مختلف و غیر مرتبط به هم جلوه‌گر می‌سازد مرتفع شود، و بالاخره به صورتی درآید که با احتیاجات فکری عصری بهتر تطبیق شود.

بنابراین برای اولین بار در این کتاب است که قدمی در راه فلسفه تطبیقی برداشته می‌شود، و کوشش می‌شود به هر دو مکتب توجه شود و مسائل مورد بحث و مهم آنها در کنار هم قرار گرفته و فهمیده شده و نقض و ابرام گشته و نتیجه‌ای مبرهن به دست بیاید.

نکات برجسته و مثبت این کتاب را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

۱- این کتاب مشتمل بر یک دوره مختصر و فشرده فلسفه است، اما در عین حال مهمات مسائل فلسفه را بیان می‌کند.

۲- از نظر بیان سعی شده است که حتی الامکان ساده و عموم فهم باشد، تا جمیع اشخاصی که ذوق فلسفی دارند با داشتن اطلاعات مختصری به فراخور حال استفاده کنند. و به همین جهت بوده است که از دلائل و براهین متعدد در هر مورد خودداری شده و برای اثبات هر مدعا، ساده‌ترین راهها و بسیط‌ترین براهین، انتخاب شده است.

۳- سبکی که در این کتاب به کار رفته اختصاص به خود آن دارد و آن به هیچ یک از دو سبک نگارش فلسفی شرقی و غربی، تنظیم نیافته است.

۴- در این کتاب در عین اینکه از تحقیقات گرانمایه هزار ساله فلسفه اسلامی استفاده شده است به آراء و تحقیقات دانشمندان بزرگ اروپا نیز توجه کامل شده است

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۵۱

و لذا در آن هم مسائلی که در فلسفه قدیم نقش عمده دارد، و هم مسائلی که در فلسفه جدید حائز اهمیت است مطرح می شود.

۵- در پاره‌ای از مباحث کتاب به مطالبی بر می‌خوریم که مورد توجه کامل قدما نبوده فلسفه یا منطق و علم النفس جدید نیز راهی برای آن باز نکرده و تحقیقاتی که شده یک گام تازه‌ای است که در عالم فلسفه بر داشته شده و بویژه مقاله پنجم که در آن کیفیت پیدایش کثرت در ادراکات ذهنی مورد نقادی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته نه در فلسفه قدیم و نه در فلسفه و روانشناسی جدید سابقه ندارد و نیز مقاله ششم، متکفل یک مبحث فلسفی نو و بی سابقه دیگری است که تا آنجا که ما اطلاع داریم برای اولین بار این مبحث در این سلسله مقالات طرح شده و آن مبحث مربوط به تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری است.

۶- در این کتاب در عین اینکه فلسفه حریم خود را حفظ کرده، با علوم مختلط نمی‌شود رابطه فلسفه و علم محفوظ مانده است ولدی الاقتضاء از نظریات علمی جدید، استفاده می‌شود.

علامه سید محمد حسین طباطبائی بی اغراق و بی هر نوع مجامله و تعارف، یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی می‌باشند که دارای کمالات روحی و ابعاد مختلف علمی، قرآنی، فلسفی، کلامی و عرفانی می‌باشند که در اعصار اخیر کمتر نظیر و قرین داشته‌اند ایشان در موارد مختلف صاحب نظر و تخصص و تبخیر کافی می‌باشند که تعمق و ژرف نگری در تمام ابعاد وجودی وی نه تنها میسر نگارنده و در توان او نیست بلکه به تعبیر شاگرد والا قدرش مرحوم مطهری سالیان طولانی فرصت می‌برد که عمق بینش فلسفی و نوآوریها و ابتکارات فلسفی او بر طالبان این علم مکشوف گردد و چون کتاب حاضر در زمینه‌های محدودی بحث و گفتگو دارد از اینرو با صرف نظر از بعد تفسیری وی که در بخش دوم به اجمال گذشت در این بخش فعلی اجمالی از بعد فلسفی و به تفصیل در بعد عرفانی وی که جنبه آموزشی

و تربیتی مؤثری دارد بحث و گفتگو به عمل می‌آید و در هر دو مورد از نظر کارشناسان و ارباب تحقیق و متخصصین هر دو فن سود جسته شده است فقط از آن نظر که سخن بی پایه و مطلب بی اساس در حق آن بزرگ مرد الهی و عرفانی، به ثبت نرسیده باشد از اینرو در بعد فلسفی از سخن شاگرد برجسته و اندیشمند عالیقدر اسلامی حضرت استاد شهید مرتضی مطهری بهره گرفته شده است که سالیان متمادی با توش و توان کامل در مکتب فلسفی او زانو به زمین زده و کسب علم و معرفت و اخذ اندیشه و رویت نموده است.

اینها نکاتی است که مقدمه نویس و شارح دانشمند کتاب اصول فلسفه در مورد خصائص و ممیزات آن ذکر می‌کنند، اما نکته اصلی و مورد نظر ما در کتاب، هدف آن است که به وجود آوردن یک فلسفه تطبیقی می‌باشد. بسیاری گمان کرده بودند که هدف از تألیف کتاب، فقط انتقاد و رد فلسفه دیالکتیکی است، اما هدف بزرگتری در نظر بوده است و آن نکته به گفته شارح این است: «همانطوری که در مقدمه جلد اول اصول فلسفه گفته شد هدف اصلی این کتاب به وجود آوردن یک سیستم فلسفی حلالی بر اساس استفاده از زخمات گرانمایه هزار ساله فلاسفه اسلامی و از ثمره تحقیقات وسیع و عظیم دانشمندان مغرب زمین به کارگیری قوه ابداع و ابتکار می‌باشد.

نخستین قدم در برخورد دو مکتب فلسفی شرق و غرب در کتاب «اصول فلسفه» برداشته شد. اگر چه انگیزه اولیه بررسی، مشکل موجود آن زمان در ایران، یعنی ماتریالیسم دیالکتیک بود، اما مؤلف و بیشتر از ایشان شارح و حاشیه نویس دانشمندان به فلسفه‌های دیگر نیز پرداختند. نظریات دکارت و جان لاک و کانت و هیوم و آگوست کنت و ویلیام جیمز و هگل بارها و بارها طرح و بررسی شده است. البته آشنایان با فلسفه می‌دانند که این کار، کار نهایی نمی‌توانست باشد، و طبیعتاً این راه، نیاز تمام ورود به هر دو مکتب و آشنایی کافی با زبان متون اصلی هر دو رشته و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۵۳

تحصیل در محضر استاد خبیر و تأمل و دقت دراز مدت، در دو فلسفه دارد و بدون آن مصداق واقعی فلسفه تطبیقی محقق نخواهد شد، و این راه درازی است که متفکران ایرانی باید در طی چند نسل پیمایند.

ابعاد عرفانی:

علامه طباطبائی در بعد عملی فلسفه، که همان عرفان و شناخت مبدء حیات می باشد خود عارف وارسته و انسان مهذب و خودساخته ای بودند که در بخش «عرفان و عرفاء» نموداری از زندگی عرفانی او به قلم یکی از تربیت یافتگان مکتب عرفانی او مرحوم علامه تهرانی معرفی خواهد شد.



۲۷۷- استاد حکیم محمد تقی جعفری تبریزی (ح ۱۴۱۷ هـ. ق)

استاد علامه شیخ محمد تقی جعفری عالم وارسته، فقیه آشنا به درد، فیلسوف اجتماعی و عارف نامی و اجتماعی، یکی از استوانه های فلسفی و عرفانی عصر ما به شمار می آیند خدمات ارزنده ای ایشان به اسلام و مسلمین و فعالیتهای فکری و فلسفی او، وی تالی تلوه علامه طباطبائی و یکی از فرزندگان برجسته ای جهان اسلام قرار داده است.

مصاحباتی که دانشمندان خارجی با ایشان داشتند تألیفات و مقالاتی که از معظم له به زبانهای زنده ای دنیا ترجمه شده است الهاماتی که شاگردان فلسفه و حکمت از ایشان گرفته اند گفتگوهائی که با فیلسوف معروف انگلیسی «راسل»

داشته‌اند هر کدام یکی از منابع غنی و پر بار فلسفه‌ی اسلامی ما هستند نگارنده سعی و کوشش داشت زندگینامه و شرح حال مبسوطی از ایشان فراهم آورده در اختیار اهل فضل به ویژه همشهریان و هم زبانان او قرار دهد و در مراحل تحقیق و کنجکاری بود که با ویژه‌نامه «کیهان فرهنگی»^(۱) مواجه شدم مشاهده نمود که اغلب سوالات و درخواستهایی را که او در جستجوی آن بود خبرنگار آن نشریه با استاد مطرح و در اختیار اهل ادب، قرار داده است و چون این مصاحبه در شرائط جمعی و چند نفری صورت پذیرفته است از اینرو دقیقاً زوایای تاریک و روشن زندگی استاد در ابعاد مختلف مورد کنجکاری و دقت مصاحبه کنندگان فاضل و دانشمند قرار گرفته است از اینرو از آن هدف منصرف شد همان مطالب را با اندک تغییر و تصرف که در اثر گذشت زمان در محدوده گذر زمان رخ داده است صورت گرفته و با کسب اجازه از مسئولین محترم آن فصلنامه، در اختیار شما عزیزان قرار دهد.

مصاحبه گر در پیشاپیش تلخیصی از زندگی او را آورده است و سپس متن کلام و بیان او را بازگو نموده است.

سخن مصاحبه گر :

«علامه محمد تقی جعفری، بیست و سه ساله بوده است که در نجف اشرف از آیت الله شیرازی اجازهٔ مکتوب اجتهاد دریافت می‌کند و تاکنون نیز که بیش از سی و پنج سال از آن زمان می‌گذرد لحظه‌ای از جهد بلیغ و عالمانه در راه تعالی اندیشه‌های والای بشری و نشر معارف الهی درنگ نکرده است.

محبوبیت استاد از یکسوی و آثار گرانبقدر و متنوع ایشان از سوی دیگر، نمایانگر این جهاد فکری عظیم است. نقد و تحلیل مثنوی و شرح و تفسیر نهج البلاغه، کاری



عظیم است که دانشمندی پر
توان و صاحب ابعاد و
توانایی‌های متعدد، چون
استاد محمد تقی جعفری را
در خور است.

ایشان از یکسوی
مجتهدی است که دوازده سال
در حوزه نجف و سالیانی قبل
از آن در تهران و قم از محضر
بزرگترین مراجع و فقها و
فلاسفه بهره‌مند گردیده است
و علوم عقلی و نقلی و

عرفانی و ادبی را تا درجه‌ای رفیع اجتهاد فرا گرفته است.

و از سوی دیگر از همان دوران نجف با فلسفه و فرهنگ و ادبیات غرب ارتباط
برقرار می‌کند و به مقایسه میان روش شرقی و غربی در جهان بینی می‌پردازد، تا آنجا
که گذشته از مطالعه دقیق و نکته یاب و نقادانه بخش عظیمی از فرهنگ مغرب زمین،
در بحث‌های خصوصی و مکاتبه با اندیشمندان غرب، قدرت و عظمت فرهنگ و
معارف اسلامی را نمایانگر می‌سازد، و به پشتوانه مطالعات و تفکر بسیار، و به برکت
مفاهیم متعالی و والای دانش‌های الهی و اسلامی از موضعی برخوردار می‌شود که به
سادگی «برتر اندر اسل» را به بن بست بی پاسخی می‌کشاند و ملاقات با «ژان پل
سارتر» را به دلیل عمیق نبودن وی رد می‌کند و مستشرقین بسیاری را با ارائه مفاهیم و
مصادیق اسلامی، به شگفتی می‌نشانند.

علامه جعفری را که بخش عظیمی از مطالعات و تحقیقاتش، فقه، اصول،

۷۵۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

حدیث، فلسفه الهی و متون کهن حوزوی است بارها می‌توان او را در حال مطالعه دقیق و پر حوصله مثلاً متنی از اپارین یا داستانی از ویکتور هوگو مشاهده کرد و این در حالی است که هم اکنون نیز که اشتغالات علمی بیشتر، استاد را از ادبیات دور کرده است، بیش از صد هزار شعر فارسی و عربی و نیز بخش‌هایی از ادبیات غزل در سینه استاد محفوظ است. با این همه، تقوا و تواضع استاد، به گونه‌ای است که پاره‌ای از خاطرات و نیز بخشی از مراتب علمی، الهی خود را یا اصولاً یادآور نشوند و یا از ضبط و انعکاس آن، جلوگیری کنند.

آنچه می‌خوانید حاصل دو جلسه مصاحبه است که در خدمت این شخصیت بزرگوار و بلند مرتبه حوزه و دانشگاه بودیم.

گفتار شهید صدر:

شخصیتی که علامه شهید، سید محمد باقر صدر سالها پیش، در نامه‌ای خطاب به ایشان نوشت:

« به پیشگاه برادر بزرگوار و پناهگاه آرزوها. فقیه، اصولی، فیلسوف، متکلم، حجة الاسلام و المسلمین علامه شیخ محمد تقی جعفری دام عزه.

با شادمانی نامه ارجمند شما را زیارت کردم و با تمام اندیشه و عواطفم آنرا قرائت کردم، چگونه آنرا این چنین مشتاقانه نخوانم؟ در حالیکه آن شعاعی است از نور کسی که بر جهان اسلامی با علم و فضل و نظریات و تحقیقاتش نور افشانی می‌کند.

من سپاسگزاری می‌کنم از اهتمام و لطف پر ارج شما در مورد کتاب «اقتصاد ما» و می‌خواهم به برادر فاضل عبدالعلی (سپهبدی) (مترجم کتاب اقتصاد ما) یادآوری کنم که ایشان چگونه در انتظار اجازه من مانده است، پس از اینکه از محضر شریف حضرت تعالی چنین اجازه‌ای صادر شده است من دوست دارم مشخص کنم که اجازه

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۵۷

شما اجازه من است و اراده شما اراده من، و پذیرش و رضای شما پذیرش و رضای من. جانم به قربان شما ای برادر، هیچ دلیل بر توقف پس از رضایت شما وجود ندارد....»

اجازه اجتهاد آیه الله میلانی:

و نیز در اجازه اجتهادی که از سوی مرحوم آیت الله العظمی میلانی دریافت کرده اند می خوانیم:

«.... نورچشم من، علامه گرانقدر حجت الاسلام و المسلمین، حاج میرزا محمد تقی جعفری دامت تأییداته، مدت زیادی از عمرش را در تحصیل معارف حقّه الهی صرف نمود و کوشش و اجتهاد در بالا بردن علوم دینی کرد، و در دروس فقه و اصول من محققانه و موشکافانه حضور یافت.

پس بحمدالله تعالی از علوم اسلامی به مرتبه ای نامدار و در اجتهاد به مقامی رفیع دست یافت...»^(۱)

زندگی او در کلام خود او:

بسم الله الرحمن الرحیم، تولّد در تبریز در حدود سال ۱۳۰۴ است، دودمان ما از نظر سطح اقتصادی پائین بود، ولی صافی عجیبی در دودمان ما حاکمیت داشت. مخصوصاً پدرم که معروف به صدق و صفا بود. من از پیر مردهای تبریز شنیدم که از پدرم دروغ شنیده نشده، این را از پدرم پرسیدم. گفت: بله، یادم نمی آید از سنّ بلوغ به اینطرف دروغ گفته باشم.

او سواد نداشت. درس نخوانده بود ولی وضع روحی اش از نظر وارستگی و تقوی و صدق و عشق شدیدی که به کار داشت، نمونه بود. کارش در نانوائی بود و



پدرش نیز توتونچی بود و وقتی از دنیا رفت مال دنیا برای او به جای نگذاشت و هر چه داشت برای علاج بیماریش خرج شد. او مجبور شد کارگری کند و کاری در نانوانی یاد گرفت، ولی چون فوق العاده با تقوی و وارسته و فعال بود، محبوبیت عجیبی بین مردم داشت و عائله را به هر حال، اداره می کرد. پس از مدتی احساس کردم که از نظر روحی به دروس معنوی و الهی بیشتر علاقه دارم تا دبستان ها و دبیرستان ها، در آن زمان از مرکز دستوری

رسید که باید دانش آموزان لباس یک رنگ بپوشند که یادم هست رنگ طوسی بود و پدرم توانائی نداشت که آن لباس را تهیه کند لذا وقتی به مدرسه آمدم با اینکه شاگرد اول بودم من و برادرم میرزا محمد جعفر را نگذاشتند به کلاس برویم و هنوز تلخی حادثه آنروز را فراموش نمی کنم، همین حادثه باعث شد که دبستان را رها کردم. البته علت اصلی این که دبستان را رها کردم این بود که پدرم نتوانست از نظر وضع مالی، ما را اداره کند و مجبور شد که مانع از به مدرسه رفتن ما گردد، تا برویم کار کنیم. آن موقع از طرف وزارت معارف اعلام کردند که مخارج مرا می دهند چون

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۵۹

درسهایم خوب بود علاقه داشتند که ما در مدرسه باشیم. ولی پدرم راضی نشد و گفت نه، چون فکر می‌کردم احساس متنی به وجود می‌آید، ما را فرستاد تا برویم و کار کنیم.

آغاز زندگی:

- استاد چند کلاس مدرسه بودید؟

استاد جعفری: تا شش کلاس، دقیق نمی‌دانم ششم ابتدائی را تمام کرده بودم یا نه.

بعد از رها کردن درس، گویا یک شب در خواب صحبت می‌کردم که پدرم بیدار بوده و می‌شنود که من شعری خواندم، آن شعر الان دقیق خاطرم نیست. ولی مضمونش این بود که مراد و هدف و مقصود ما را که علم بود روزگار از دست ما گرفت. چنین مضمونی را پدرم شنیده بود. صبح از خواب بیدار شدم ایشان گفت که دیشب خواب می‌دیدید؟ فکر کردم و گفتم بله. گفت: در خواب چه می‌گفتی؟ من درست یادم نماند. گفتم که در خواب حال ناراحتی داشتم از اینکه از درس محروم شدم و این شعر را خواندم. پدرم گفت: من دقیقاً نمی‌دانم ولی چنین الفاظی گفتم. بعد گفت خیلی خوب، حالا که میلست است با برادر بزرگت درس را ادامه بده. رفتیم مدرسه طالبیه و آنجا از اول صرف و نحو شروع کردیم و خواندیم.

پس پیشنهاد ایشان بود که شما به مدرسه طالبیه بروید؟

استاد جعفری: بله پدرم گفت که بروید مدارس دینی تقریباً اوائل جنگ دوم بود. من دیدم که ابوی نمی‌تواند زندگی من و برادرم را اداره کند پس مجبور شدیم که کار کنیم. یعنی هم کار کنیم و هم درس بخوانیم. مدتی تا ظهر کار می‌کردیم و بعد از ظهر به مدرسه طالبیه می‌رفتیم. گاهی هم بالعکس می‌شد پیش از ظهرها درس می‌خواندیم و بعد از ظهرها کار می‌کردیم.

۷۶۰..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

یک سال و نیم یا دو سال وضع به همین روال و منوال گذشت. در آن موقع در تبریز اساتید بسیار خوبی حضور داشتند در رشته‌های منطق و فلسفه و نیز ادبیات. مرحوم آقای اهری رحمت الله تعالی علیه در ادبیات بسیار قوی بود^(۱) و در فقر و فلاکت عجیبی زندگی می‌کرد، که الان باید این دانشجویان و دانش پژوهان ما که در قلمرو طلبگی و یا در کادر دانشگاهی هستند باید این رنج و ناراحتی‌ها را واقعاً تحمل کنند. علم زحمت می‌خواهد. آن موقع آقای اهری در ادبیات واقعاً قوی و مقتدر بود و عجیب در فقر بسر می‌برد. اما می‌آمد و درسش را می‌گفت و می‌رفت. دو سه تا درس در مدرسه طالبیه می‌داد که

جملگی اش پرمعنا و مفید بود.

سیوطی و دو سه باب خیلی مهم مطّول را خدمت ایشان خواندم.

منطق را همانجا خواندم. البته من

همان موقع احساس می‌کردم که

مقداری ذهن من به «هستی

شناسی» علاقه شدیدتری نشان

می‌دهد و به فقه و اصول و فلسفه

هم علاقه شدید داشتم، اما

احساس می‌کردم که تمایل

عجیبی در ذهن من نسبت به

هستی شناسی است. آن موقع

هنوز در تبریز کتابی راجع به



۱ - مرحوم میرزا علی اکبر اهری معروف به «نحوی» یکی از ادیبان نامی ادبیات عربی بود.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۶۱

شرق و غرب در دسترس نبود همان کتابهای گذشته را می خواندیم تا اینکه به تهران آمدیم. این سفر در زمان مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی رحمت الله علیه بود. ایشان فیلسوفی معروف و مردی بسیار بزرگواری بود و در مدرسه مروی هم تدریس می کرد و مادیر می توانستیم که حضورشان مشرف بشویم و درس فراگیریم. درسهائی که ایشان می گفتند مقداری منظومه بود و بعد هم اسفار.

اساتید او:

- پس انتقالتان به تهران برای ادامه درس بود؟ لطفاً اساتید بزرگوارتان را هم نام

ببرید؟

استاد جعفری: همان موقع مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا تنکابنی - پدر آقای فلسفی (خطیب معروف) - درس فقه و اصول بسیار قوی داشت و واقعاً روحانی و ارسته ای بود. ایشان چند سال پیش فوت کرد. خدمت ایشان هم برای مکاسب و کفایه و تقریباً اواخر سطح بود که مشرف می شدیم البته در آن موقع اساتید معروفی از جمله: آقاسیدعباس اصفهانی و فشارکی معروف در مدرسه مروی تدریس می کردند بعد من مشرف شدم به قم. آن موقع آقایان چهار گانه در قم بودند. مرحوم آقای حجت، آقای صدر، آقای فیض و آقای سید محمد تقی خوانساری که آن نماز استسقاء هم که شنیده اید در قم برگزار شد ما در آن نماز بودیم و در قم هم درسman خوب بود. عشق و علاقه هم واقعاً شدید بود.

انجا ما با اساتید بزرگتری روبرو شدیم. البته نه بزرگتر از آقا میرزا مهدی آشتیانی. فضل و فضیلت مرحوم علامه طباطبائی آن موقع خیلی گسترده نشده بود، البته اساتید خوبی در قم بودند، ولی هنوز کسی که بتواند، ما را مانند آقا میرزا مهدی به خود جذب و جلب کند نبود. حادثه ای را که آن موقع رخ داد برای شما عرض می کنم که شاید برای کاروانیان علم، مفید و آموزنده باشد. در دوران تحصیل در حوزه قم دو

۷۶۲..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

شبانۀ روز بود که برای غذا چیزی نداشتیم. بالاخره احساس وظیفه شرعی کردم که بروم از همان بقال که دائماً از او مواد غذایی می خریدیم مقداری برنج و روغن و خرما بگیرم. روز سوم رفتم به همان بقال گفتم: یکی کیلو برنج و یک سیر روغن و هفت سیر خرما بده. بقال آنها را کشید و به دست من داد گفتم وجه اینها را دوسه روز دیگر می آورم. بقال گفت من نسیه نمی دهم و آنها را از من گرفت و برگرداند بجای خود. من برگشتم و طرف عصر بیحالی به من غلبه کرد، در آنموقع اینجانب در مدرسه «دارالشفاء» بودم.

تلاش در راه علم:

عصر آنروز که در رختخواب بودم. در حجره همسایگی من طلبه ای بود، کتاب معالم را آورد و صفحه ای را باز کرد که من در اینجا اشکالی دارم، من گفتم فعلاً حالم مقتضی نیست، گفتم من ناهار نخورده ام و کته پخته ام برویم حجره من، باهم ناهار بخوریم و اشکال مرا هم حل کن، باهم رفتیم ایشان کته را پخته و خرما را خورشت کرده بود و باهم ناهار را خوردیم حالم مساعد گردید. بهر حال از این نمونه ها در دوران طلبگی بسیار فراوان رخ می داد بیش از یکسال در قم نبودم که به من خبر دادند والدۀ در تبریز دیده از جهان فرو بسته است. من هم برگشتم به تبریز. آن موقع در تبریز مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا فتاح شهیدی^(۱) زندگی می کرد او که صاحب حاشیه بر مکاسب و دارای تألیفات دیگر مانند قاعده الزام و غیره بود وی از مجتهدین بسیار زبردست و از او نادر به شمار می رفت، خیلی با تقوی و وزین، مرد بزرگی بود، خدمتشان رسیدیم و چند ماه در تبریز بودیم که ایشان به من فرمودند: شما بروید به نجف، عمده محرک ما برای نجف همین مرحوم شهیدی شد. یادم می آید که مقداری

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۶۳

از وسائل راه را هم ایشان فراهم کرد و مقدمات مسافرت را رو به راه کرد و مقداری هم به ما پول داد و ۲ جعبه شیرینی هم تهیه کرد، مخصوصاً این قسمت یادهم هست. ما رفتیم به نجف. آنروزها آقازاده - رحمت الله علیه و آقا شیخ محمد حسین اصفهانی از دنیا رفته بودند و دو سه هفته‌ای از این حادثه نگذشته بود ولی خوب آیات و مجتهدین بسیار بزرگی مانند آقای شیخ موسی خوانساری و آقا شیخ محمد علی کاظمینی و آقا شیخ کاظم شیرازی حضور داشتند که من نخستین درس خارج را در خدمت استاد اخیر بودم و از نظر اخلاق و مراتب علم خیلی بالا بود مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی و آقای شاهرودی، مرحوم آقا سید محسن حکیم، آقا شیخ محمد رضا آل یاسین ... می شد گفت که آن موقع که ما در نجف بودیم پنجاه، شصت نفر در رتبه مرجعیت مطلق بودند. یعنی هر کدامشان شایستگی مرجعیت تمام عبار را داشتند. ما موفق شدیم به درس آیه الله آقا سید عبدالهادی شیرازی، آقای شاهرودی و آقای خوئی و آقای میرزا حسن یزدی و آقا شیخ صدرا قفقازی و آقا شیخ مرتضی طالقانی و آقای حکیم، (رحمت الله تعالی علیهم) برسیم.

داستان عجیب نفوذ در ارواح:

آقا شیخ مرتضی طالقانی فقیه و عارف و حکیم مثاله در روحیه این جانب تأثیر شدید گذاشت. در حدود یک سال و نیم محضر ایشان را در حکمت و عرفان درک کردم. یکی از مهمترین خاطرات زندگی من مربوط به این مرد الهی می باشد. اگر می خواهید آن را عرض کنم؟
- بله استاد خواهش می کنیم.

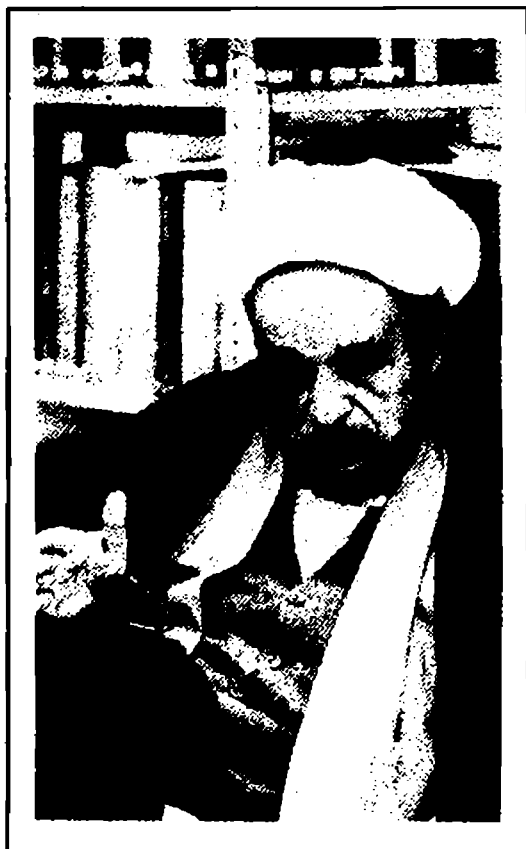
استاد جعفری: داستان از این قرار بود که من در دوران حضور در محضرشان، روزی که آخرین روزهای ذی الحجه بود. برای درس به خدمتشان رسیدم، همینکه وارد شدم و رویارویان قرار گرفتم. فرمودند برای چه آمدی آقا؟ من عرض کردم،

۷۶۴ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

آدم که درس را بفرمائید. ایشان فرمودند: برو آقا، درس تمام شد. چون ماه محرم فرا رسیده بود من خیال کردم ایشان می‌فرماید که تعطیلات (۱۴ روز) رسیده است. لذا درس تعطیل است و آنچه که به هیچ وجه به ذهنم خطور نمی‌کرد، این بود که ایشان خبر مرگ و رحلت خود را از دنیا، به من اطلاع می‌دهد و همه آقایان که در آن موقع در نجف بودند می‌دانند که ایشان بیمار نبود. لذا من عرض کردم. آقای دو روز به محرم مانده است و درسها هنوز تعطیل نشده است. ایشان فرمود: می‌دانم آقا می‌دانم. به شما می‌گویم: درس تمام شد، خر طالقان رفته پالانش ماند روح رفته جسدش مانده و خدا را شاهد می‌گیرم هیچگونه علامت بیماری در ایشان نبود من متوجه شدم که آن مرد الهی خبر از رحلت خود را می‌دهد. سخت متقلب شدم، عرض کردم. پس چیزی به فرمائید برای یادگار. اول کلمه لا اله الا الله را با یک قیافه روحانی و رو به ابدیت گفت. در این حال اشک از دیدگان مبارک به محاسن شریفش جاری شد و این بیت را در حال عبور از پل زندگی و مرگ برای من فرمود:

تارسد دست به خود، شو کارگر چون گذشت وقتی از کار، خواهی زد بسر
بار دیگر کلمه لا اله الا الله را با حالتی عالی تر گفت. من برخاستم و هر چه کردم که بگذارد دستش را بیوسم نگذاشت و با قدرت بسیار دستش را کشید و من خم شدم پیشانی و محاسن مبارکش را چند بار بوسیدم و اثر قطرات اشک‌های مقدس آن مسافر دیار ابدیت را در صورتم احساس کردم و رفتم. پس فردا در مدرسه صدر که مادر آنجا درس می‌خواندیم و ماه محرم وارد شده بود، به یاد سرور شهیدان امام حسین علیه السلام در مجلس عزاداری نشسته بودیم که مرحوم آقا شیخ محمد علی خراسانی که از زهاد معروف نجف بود، برای منبر رفتن آمدند و همین که بالای منبر نشست، پس از حمد و ثنای الهی گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون»، شیخ مرتضی طالقانی به لقاء الله پیوست. بروید به تشییع جنازه. آن مرحوم در یکی از حجره‌های مدرسه مرحوم آیت الله العظمی آقا سید



محمد کاظم یزدی سکونت داشت و ازدواج نکرده بود. رفتیم، اغلب مراجع و عظمای حوزه و طلبه‌ها آمده بودند. از یکی از طلبه‌های مدرسه‌ی سید پرسیدم شیخ چگونه از دنیا رفت، او گفت دیشب هم مانند همه شب یکساعت به اذان صبح مانده شیخ از پله‌های پشت بام بالا رفت و به طور آهسته مناجات گفت، او همیشه آهسته مناجات می‌کرد و آمد پائین. نماز صبح را خواند و رفت حجره، ما دیدیم آفتاب بر آمده است و شیخ بیرون نیامد. لذا از

پنجره نگاه کردیم. دیدیم. چشم از این دنیا بر بسته و حوالی طلوع خورشید، روحش از این فضا ناپدید، و به ابدیت پیوسته است.

حضور در حوزه نجف:

- سال ورودتان به نجف مشخص هست؟

استاد جمفری: بیش از (۱۳۶۵ هجری قمری) بود چون وقتی ما به نجف اشرف وارد شدیم مرحوم سید بود یعنی آقا سید ابوالحسن اصفهانی موفق شدیم سید را

۷۶۶..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

بینیم. دوران نجف ما بسیار خوش گذشت. از نظر طلبگی. آن موقع طلبه‌های بسیار کاری و زحمتکش و اساتید خوب در نجف بودند. خیلی خوش گذشت. انصافاً دیگر از نظر استاد ذره‌ای کمبود نداشتیم. یعنی حوزه نجف پر بود از اساتید متنوع انواعی از استعدادها و عظمت‌های علمی. طلبه‌های بسیار وارسته و واقعاً فداکار در علم، حضور داشتند که از دوره‌های ماقبل ما مرحوم علامه طباطبائی بود که به ایران باز گشته بود و ما پس از بازگشت ایشان، به نجف رسیدیم بعد از آنها عده‌ای از روحانیون بسیار متخلّی به اخلاق الله در نجف بودند. ایشان شاگردان بعضی از بزرگان همچون آقا میرزا علی قاضی بودند که علامه از شاگردان علم الاخلاق ایشان بود. آقا شیخ علی محمد بروجردی بود که ما پیش ایشان درس می‌خواندیم. آقا سید عبدالغفار مازندرانی بود که اینجا به اضافه جنبه‌های علمی شان اهل سیر و سلوک هم بودند آقا شیخ عباس قوچانی بود. اینان عده‌ای از شاگردان خیلی خوب و قوی بودند.

مخصوصاً ما ایرانی‌ها که بودیم یک حالت یگانگی در میان ما طلبه‌ها بود که مثلاً اگر من شام یا ناهار درست کرده و بخورم و یا اگر شما نداشتید به حجره من می‌آمدید. مخصوصاً ما ۵، ۶ تا از طلبه‌ها چنین حالی را داشتیم. در این دوران از نظر معاش سخت می‌گذشت هم مسئله معاش بود و هم مسائل دیگری که موجب ناراحتی‌ها می‌شد اینجا واقعاً زیاد بود ولی علاقه هم شدید بود و همه آن شدائد را انسان هضم می‌کرد.

رنج، راحت شد چو شد مطلب بزرگ کرد کله تسونای چشم گرگ
ما همه ناراحتی‌ها را هضم می‌کردیم من وقتی به نجف رسیدم، پس از ۲، ۳ روز کسالت شدیدی گرفتم. اسم خاص این ناراحتی را نمی‌دانستم اما بدنم را که می‌خاراندم جایش سرخ می‌شد و باد می‌کرد خیلی ناراحت بودم و از آقایان مدرسین مدرسه آمده بودند و گویا من حالم خیلی ناجور بود چون اینها از من فارسی سؤال کرده بودند که چه شده است؟ و حالتان چگونه هست و من هم به ترکی جواب داده

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۶۷

بودم. اینها هم ترکی نمی دانستند و رفته بودند از مدرسه دیگری که معروف به مدرسه بادکوبه‌ای هاست آقای شیخ نصرالله شبستری را آورده بودند^(۱) که ایشان آذربایجانی بود و ترکی می دانست. ایشان هم که روحانی بسیار خوب و وارسته‌ای است - (خدا حفظش کند). از من سؤال کرد که شما کی آمدید و به جز اینها، رفت آشی پخت و گوشت هم ریخته بود ۶،۵ روز بود که من چیزی نخورده بودم. آن آش خیلی به ما لذت داد و مزه داشت بعد شرفیاب شدم به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام و گفتم که خلاصه ما را بیش از این امتحان نکن. حالم خوب شد و افتادیم دوباره به کار. داستانهای اینجوری در دوران تحصیل فراوان بود ولی روح، خیلی نشاط داشت و مصائب مادی و مادیات واقعاً ناچیز رخ می نمود و در این باره من حوادث بسیار



۱ - شرح حال ایشان در جلد نخست گذشت.

۷۶۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

متعذدی دیدم که بهت آور بود. البته من تنها نبودم، خیلی از طلبه‌های ما در نجف در سختیهای عجیبی سر می‌کردند. بعضی‌هایشان نماز و روزه استیجاری می‌گرفتند و می‌خواندند. من گاهی ۲، ۳ ساعت کار دستی می‌کردم تا شهریه را که سید می‌داد برسد. ولی این شهریه کافی و وافق نبود. آن موقع دینار ۲۰ تومان بود، و شهریه سید هم ۳۰ تومان بود یعنی یک دینار و نیم، البته ارزانی بود و یک دینار و نیم ما را تا ۱۰ روز اداره می‌کرد، ولی عمده‌اش این است که روح خیلی نشاط داشت. دوران نجف ما از سوئی بسیار خوش گذشت، از این جهت که طلبه‌های خیلی خوب و واقعاً درس خوان اساتید بسیار وارسته در حد نصاب علم و عمل داشتیم.

درس اخلاق:

درس اخلاق برای روحانیت واقعاً ضرورت دارد. انسان می‌بایست نخست تصفیه اخلاقی گردد و آنگاه درجات علمی را پیماید. یک نکته مهم درباره استاد محبوب ما مرحوم آقا شیخ مرتضی طالقانی یادم افتاد و آن این است که یکی از دلایل عظمتش هم این که درس خارج می‌گفت، اسفار می‌گفت، منظومه و کفایه هم می‌گفت و به بچه طلبه‌ها هم، دروس مقدماتی می‌گفت.

تا این قدر مرد با ظرفیت و با گنجایشی بود. یادم می‌آید که با آقای سید محمود طالقانی که صحبت می‌کردیم ایشان می‌گفت مثلاً کدامیک از اساتید را در نجف دیدید و از محضرشان استفاده کردید. من آنها را بر شمردم وقتی گفتیم آقا شیخ مرتضی طالقانی آن مرحوم اشکش از چشم جاری گشت. آقا سید محمود نسبتی با آقا شیخ مرتضی نداشت اما هر دو طالقانی بودند و همشهری. آقا سید محمود می‌گفت که من آرزویم دیدن آقای شیخ مرتضی طالقانی بود.

شش و هفت سال بعد ما شروع به تدریس در نجف کردیم. در این موقع. ما دیدیم که کتابهایی که از مصر به نجف سرازیر می‌شدند، به مثابه پلی بود در انتقال

علوم و معارف مغرب زمین، به مشرق زمین.

مصر در آن روزگار چنین تصویری داشت. همانطور که عرض کردم که من از تبریز در مورد «هستی شناسی» شکوفایی خاصی در خودم می دیدم، این باعث شد که به موازات اصول و فلسفه اسلامی که درسهای رسمی بودند کتابهایی را که از مصر سرازیر می گشت خیلی با علاقه و عشق شدیدی مطالعه نمایم. آن موقع هم استادی پیدا کردم برای خواندن یکی از معروفترین فلسفه های مغرب زمین که هفته ای یکی دوبار، ما به ایشان از فلسفه حاج ملاهادی سبزواری و غیره را می گفتیم و ایشان هم به ما از فلسفه ی مغرب زمین می گفت بعدها احساس کردم که ایشان خودش صاحب نظر نیست و سطحی است. دو سه ماه اول حس کردم که اگر ما فلسفه ی مشرق زمین خودمان را خیلی عمیق و درست بخوانیم، فراگیری معارف فلسفی و علوم انسانی مغرب زمین، برای ما دشوار نخواهد بود. دیدن و کار کردن می خواهد. البته وجود استاد وارد چه بهتر، چون بعضی از اصطلاحات و حالات تحلیل و ترکیبی در فلسفه وجود دارد که از غربیها شروع شده و ما سابقه اش را در اینجا نداریم یا دگرگونیهایی در آنجا پدیدار گشته که استاد ممکن است راهنمای خوبی باشد.

به هر حال من پس از ۳، ۴ ماه از آن استاد، منصرف شدم و دیدم که زیاد مفید نبود ولی خوب مطالبی را هم می گفت خودش می گفت که فلسفه غرب در مقابل فلسفه شرق شبیه به ادبیات است در مقابل فلسفه. من حدود ۱۱ سال نجف بودم. تا آمدم ایران.

- آیا به جز شما بین طلاب و اساتید نجف، کسی بود که به فرهنگ غرب هم

توجه کند، یعنی حوزه نجف چگونه بود؟

استاد جعفری: چرا توجه بود، مثل آقا شیخ محمد رضا مظفر صاحب منطق و اصول این حال را داشت و آقا سید محمد باقر صدر هم، همینطور میل داشت که بر آنچه که در فلسفه و مسائل انسانی غرب می گذرد، آگاه بشود و وقوف یابد. در

۷۷۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

حقیقت می‌توان گفت که حالت نهضتی در نجف بود. آن دوره خیلی بارور بود. لطفاً فکر مطالعه‌ی فرهنگ غرب را که در شما بود، کمی بیشتر توضیح بدهید. استاد جعفری: بطور کلی این روحیه را من در تبریز در خودم دیدم. این روحیه حکمت گرایی و شناخت جهان و انسان از تبریز در ذهن من شکوفا شده بود با اینکه آن موقع از نظر درسی ما در مرحله‌ی پائینی بودیم. بعد کم‌کم تشدید شد. یکی از عواملش این بود که عجیب من در افرادی اعتنائی می‌دیدم از آن اشخاص که از غرب به شرق می‌آیند و جوانهای شرقی که مثلاً از ایران و عراق به غرب می‌روند نسبت به تمامی هویت فرهنگی ما بی‌اعتنا می‌شوند، من با خودم می‌اندیشیدم که مگر در غرب چه به اینها می‌دهند که اینها اینطور بی‌اعتناء و بی‌توجه به همه موجودیت شرق می‌شوند، این یکی از عواملش بود، عامل دیگر کنجکاوی علاقه کسب اطلاع بود. مثلاً درباره‌ی تفسیر قانون ما می‌گوئیم «قضیه کلیه‌ای است که از نظم و جریان مشابه رویدادهای خارجی انتزاع می‌شود».

عشق به کمال و فراگیری دانش:

خوب، ببینیم که این نزد دیگران چه جور است؟ حبّ به اطلاع، علاقه به اطلاع این یکی از دلایلش بود. آن اولی هم که ذکر شد خیلی موثر بود. این قضیه گرایش ما را جدی‌تر می‌نمودند. گویا اینان این رشد و این سینا و فارابی و ابوریحان و زکریای رازی و میرداماد و ملاصدرا و مولوی و سهروردی و صدها امثال اینها از دانشمندان مکتشف مانند شیخ موسی خوارزمی و جوزجانی و فرغانی نداشتند! حالا تکنیک و صنعت مسائلی دیگری هستند ولی در جهان شناسی و فلسفه و علوم انسانی، نباید اینها خودشان را اینگونه بیازند.

این دو عامل از عوامل اطلاع بود. علاقه به اطلاع در وجود من بود و خدا را بایست از این جهت سپاسگزار باشم که این محدودیت فکر مرا محاصره نمی‌کرد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۷۱

البته در آغاز، علاقه‌ام کمی بیش از حد شدید شد. طبیعی است که انسان وقتی مداوم و مستمر مطالعه کند، مقداری علاقه نیز پیدا می‌کند، بعد، کم‌کم دیگر معارف خودمان را از نظر گذراندم. غرب از نظر تطبیق و حس گرائی و تجربه گرائی اش برای من جالب بود. چون می‌خواست مسائل را عینی مطرح کند، برای توسعه معرفت خوب بود اما دیدم جوابگوی خود هستی‌شناسی نیست. این برای مثال و توضیح ذهن و تقریب فکر خیلی خوب است. اما جوابگوی مسائل بالا نیست در آن مدت گاهی برخی از اساتیدشان به نجف می‌آمدند. و با ما تماس‌هایی می‌گرفتند و در همان حجره که قوری یکی بر رفته بود، دو تا کتاب بر و یک گلیم پاره پاره یک طرف می‌آمدند و با یک وضعی آنجا می‌نشستند و بحث می‌کردند. من از سه زبان فارسی و عربی و ترکی می‌توانستم یاری بگیرم و معلوماتم را در این زمینه بسط بدهم.

- غیر از این سه زبان آیا دیگری هم فراگرفتید؟

استاد جعفری: مقداری هم انگلیسی را تقویت کردیم.

رفاه یا عسرت:

- استاد جعفری ضمن صحبت‌هایتان فرمودید، تحصیلات در قم و نجف اغلب در رنج و عسرت بود و غالباً علماء در رنج بودند. آیا به نظر حضرت‌تعالی این شیوه باید ادامه پیدا کند؟ چون الان مدرسی که ساخته می‌شود چه در دانشگاه‌ها و چه در حوزه‌ها، بعضاً امکانات رفاهی خوبی هم دارد و دیگر از آن ماجراها خبری نیست. آیا به نظر شما چه تأثیری بر کیفیت تحصیل و پرورش عالمان و زاهدان بزرگ می‌گذارد. اصولاً اگر این امکانات فراهم باشد فکر می‌کنید بهتر است یا اینکه تحصیل در فشار باشد؟ لطفاً یک توضیح کلی در این مورد بدهید.

استاد جعفری: البته پاسخ صحیح که خودم را قانع نکند، فعلاً ندارم، و باید با گذشت زمان محصول تجربه را دید. با اینحال با یک نگرش کلی می‌توان گفت: اگر

۷۷۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

مقصود از رفاه، معیشت کافی به حد ضرورت باشد نه کامیابی و کاموری یعنی در حد آماده بودن وسیله حیات و وسیله زندگی، فعلاً اشکالی به نظر نمی‌رسد چون معمولاً هر کسی تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها را بطور طولانی ندارد.

البته اگر وسائل معیشت کامل هم باشد ولی به آن اهمیت ندهد یعنی طوری نباشد که برایش موضوعیت داشته باشد، یعنی خوشیهای زندگی و آن آسایش و آن اسباب مشغولش نکند، اشکالی ندارد. مثلاً همین مقدار فرض کنید که سابقاً ما روی گلیم کهنه و گونی پاره می‌نشستیم. گلیمی را که آدم‌های متوسط با آن زندگی نمی‌کردند و آنرا دور می‌انداختند، ما از آن استفاده می‌کردیم. حالا بگوئیم بجای آن فرش باشد، نمی‌گوئیم که فرش قیمتی باشد ولی به هر حال بهتر و راحت‌تر از آن باشد. اگر فرد را مشغول نکند یعنی طلبه و دانشجو را تن پرور نکند. اشکالی ندارد.

از طرف دیگر هم هر کسی قدرت آنرا نداشت که با آن وضع درس بخواند خیلی‌ها رها می‌کردند و می‌رفتند چون غالباً بچه‌های ثروتمندان طلبه نمی‌شدند. خیلی استثنایی بود که در میان طلبه‌ها اشخاصی پیدا شوند که پدرانشان ثروتمند باشند. البته طلبه‌هائی بودند که پدرانشان بطور متوسط دارا بودند و بچه‌هایشان احتیاجی به گرفتن شهریه نداشتند، و می‌آمدند درس می‌خواندند. اما تعداد اینها خیلی معدود و استثنائی و انگشت شمار بود.

شاید در تمام حوزه دو سه هزار نفری نجف، که ما آن موقع بودیم ۱۰ نفر بیشتر نداشتیم که پدران اینها ثروتمند بوده باشند و معاششان خوب اداره بشود. من که سراغ نداشتم. غالباً طلبه‌ها از طبقات پائین‌تر بودند یعنی آنهائی بودند که پدرانشان حتی قدرت اداره‌ی آنها را نداشتند، لذا ما مجبور بودیم یک مقدار کار بکنیم مثلاً بعضی از آقایان طلبه‌ها جزوه‌نویسی می‌کردند چون خطشان خوب بود و از این راه معاششان اداره می‌شد. خلاصه، مسئله اراده و تهذیب نفس و هدف‌گیری را باید در نظر گرفت، البته نظافت لباس و بدن و بهداشتی بودن خوراک ضرورت دارد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۷۳

به هر حال، بسته به این است که اراده چه جور باشد چون در گذشته اشخاصی را هم داشتیم که تمکّن داشتند و به مقامات عالی هم رسیدند. مثلاً ملای رومی از نظر مالی جزو فقرا نبود، فکرش راحت بود. معروف است که از نظر مادیات گرفتار نبود به طور متوسط احتیاجی نداشت. ولی چنانکه در اوّل صحبت عرض کردم حالا نمی شود جواب قاطعانه داد، لذا باید به بینیم چه جوری از آب در می آید.

آیا در نجف تألیفاتی هم داشتید؟

استاد جعفری: آن موقع که به درس می رفتیم وقتی استاد، که آیت الله خوئی بود رسید به «طلب و اراده»، در این مورد، مبحث جبر و اختیار را مطرح کرد، که من اولین قلم را بر این درس به عربی نگاشتم و «الا مر بین الامرین» را چاپ کردم البته درس ایشان بود و من خودم نظر نداشتم. بعد این جبر و اختیار در ایران نوشته شده و مال خودم است. امر بین امرین تقریر درس ایشان بود که آنجا نوشته شد و چاپ شد.

یعنی این نخستین کاری بود که از شما چاپ می شد؟

استاد جعفری: بله. بعد مسائل فقهی «رضاع» بود که آن هم درس مرحوم سید عبدالهادی شیرازی بود که ماه مبارک ایشان مسائل رضاع را فرمودند ما هم نوشتیم و چاپ کردیم این دومین اثر ما بود که باز هم در نجف منتشر شد. پایه کتاب «ارتباط انسان و جهان» در نجف گذاشته شد ولی در ایران نوشته شد. این تألیفها موقعی بود که کتابهای بسیار مشروح و مفصلی از مصر به نجف سرازیر می گشت، و ما طلبه ها مطالعه می کردیم و مدارک خوبی دست ما بود «ارتباط انسان و جهان»، به گمانم جلد اولش آنجا تکمیل شد و آمدم ایران البته من در زمانی که به ایران آمدم چندی در مشهد رحل اقامت افکندم و این زمان مرحوم آیت الله میلانی بود، مشهد بودیم و درسی شروع کردیم و تألیفاتی که مقدار دیگر کتاب ارتباط انسان و جهان را در مشهد نوشتیم که آن هم چاپ شد. باید بگویم: بعضی از مسائل آن کتاب را باید مورد تجدید نظر قرار بدهم. بعد، وقتی که آمدم ایران به خدمت آیت الله بروجردی رسیدم و

ایشان فرمودند که بمانید قم و درسی را شروع کنید آن موقع آب قم با طبع و مزاج من ناسازگار بود، به ایشان عرض کردم که اگر اجازه فرمائید تهران بروم یا مشهد و آب قم به من نمی‌سازد. ایشان هم ما را مخیر کرده و فرمودند: بسیار خوب، هر کجا میل دارید بروید و اقامت کنید. در حدود یکسال در مشهد بودم. درسهائی شروع شد و در زمان مرحوم آیت الله میلانی حوزه مشهد خیلی فعال و پرتحرک بود. طلبه‌های برجسته خوبی مشغول کار بودند. دیگر چون دیدم باز آب مشهد به من نساخت آمدم به تهران. اول در حدود ۷ و ۸ ماهی، در محله‌ی آب منگل بودیم و بعد رفتیم به پاچنار، ۸،۷ سال هم آنجا بودیم، بعد هم آمدم به خیابان خراسان در تهران اوایل مرحوم آقا شیخ محمدتقی آملی و آقا سید احمد خوانساری پیشنهاد مسجدی کردند که در مسجدی نماز بخوانید. دیدم نه، الحمدلله امام جماعت برای مساجد فراوان است، به ایشان گفتیم که اجازه بدهید ما حال طلبگی نجف را ادامه بدهیم، و شروع کردیم به ادامه‌ی کار تحقیق و تألیف.

تدریس را از مدرسه مروی شروع کردیم. در سپهسالار، یعنی همین مدرسه شهید مطهری بعضی از مردم آمدند جلساتی ترتیب بدهند یک سالی دیدم که نه، فایده کافی ندارد، یکبار درباره‌ی ربا صحبت کردم، بعد به من گفتند که بعضی از اینها که می‌آیند اینجا خود رباخوارند ما هم می‌گفتیم پس اینها که ما گفتیم تأثیرش چه بود؟ گفتند می‌آیند و می‌نشینند و از صحبت شما لذت می‌برند اما عملش، معلوم نیست من هم گفتم من ابن را نمی‌خواهم. این شد که فقط به درسها قناعت کردیم. درسها که متنوع هم بودند - شروع شد. درس به طلاب و آقایان دانشگاهها. آن موقع کوشش فراوانی شد که بلکه ما بتوانیم سخنرانیهائی در دانشگاهها داشته باشیم، از ۱۳۴۰ به بعد آقایانی مانند مرحوم آیت الله طالقانی و مرحوم شهید مطهری بودند که اینها در دانشگاهها فعالیت داشتند و به ما هم اصرار کردند که دانشجویها می‌خواهند که گاهگاهی شما بر ایشان سخنرانی کنید. گفتیم عیبی ندارد. البته آن موقع با سختگیرها

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۷۵

بسیاری برای سخنرانی در دانشگاه روبرو بودیم، چه در دانشگاه تهران و چه در دانشگاه ملی آن موقع (شهید بهشتی) چه در دانشگاه صنعتی شریف و چه در دانشگاههای اصفهان، تبریز، مشهد، اهواز، شیراز و اینها دیگر تقریباً مکرراً، مثلاً در شیراز ۲ بار سخنرانی داشتیم، در اصفهان سه و چهار بار، مشهد ۴،۳ بار تبریز ۵، ۶ بار، دوسه بار هم در دانشسرایعالی. در تهران در دانشکده‌های متفرقه زیاد سخنرانی داشتیم. البته دانشجویان با سختی اجازه‌ی سخنرانی می‌گرفتند.

محورهای گفتار در کنفرانسها:

موضوعات صحبت برای دانشجویان بیشتر روی چه محور بود؟

استاد جعفری: اغلب آنان خودشان انتخاب می‌کردند. مثلاً راجع به فلسفه از دیده‌گاه اسلام، جامعه‌شناسی از دیده‌گاه اسلام، روانشناسی از دیده‌گاه اسلام رابطه اخلاق و دین، رابطه علم و دین. از این قبیل مقولات مانند، فلسفه زندگی، هدف زندگی، علم از دیده‌گاه اسلام، رابطه حقیقت و علم، رابطه طبیعت و ماوراء الطبیعه. خیلی از این مقالات هم چاپ شده‌است. البته ضمناً فضلا و دانشمندانی که از کشورهای خارجی می‌آمدند گاهی اساتید دانشگاهها می‌آمدند و ما را معرفی می‌کردند با ما مصاحبه می‌نمودند. مثلاً اولین شخصی که از خارج آمد و مصاحبه کرد «پروفسور روزنتال» آلمانی بود که درباره ۵ مسئله با ما مصاحبه کرد که از آن جمله: مسئله ربا، مسئله مالکیت و مسئله جزیه بود او پس از شنیدن این مباحث، اشتیاق بسیار فراوانی برای مراسله و مکاتبه پیدا کرد و یادم می‌آید که پس از بیان مجازات سرقت، ایشان گفت که حقوقدانان سایر کشورها مایلند تا اینها را بدانند. یادم می‌آید که درباره جزیه بود که ایشان می‌گفت اسلام باج سبیل از اهل کتاب می‌گیرد. گفتم: نه این باج سبیل نیست و استشهدا کردم به تاریخ فتوح البلدان که آنجا داستان عجیبی است می‌خواستم بگویم که جزیه مالیاتی بود از هر اهل کتابی که همزیستی با

۷۷۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

مسلمانان داشتند، برای اینکه باهم در یک جامعه زندگی کنند، مالیات می‌پرداختند.^(۱) داستانی را من از تاریخ فتوح البلدان برای روزنتال نقل کردم که بسیار بهت زده شد.

داستان پرداخت جزیه :

داستان از این قرار است که مسلمانان یعنی سپاهان اسلام، سوریه را فتح می‌کنند و آنان جزیه می‌دهند به فرماندهان اسلام. در همان موقع از طرف امپراطوری روم به مسلمانان اعلان جنگ می‌شود ابو عبیده دستور می‌دهد و می‌گوید که بروید و بزرگان اهل کتاب را بیاورید. اینها می‌روند و بزرگان اهل کتاب را می‌خواهند اینها به وحشت می‌افتند که مبادا از ما پول بیشتری بابت جزیه مطالبه کنند. به هر حال می‌آیند و ابو عبیده دستور می‌دهد که بروید صندوقهای جواهرات را به خودشان باز پس بدهید. اینها مبهوت و متحیر می‌مانند و می‌گویند ما با طیب نفس و رضایت خاطر داده‌ایم. ایشان می‌گویند که ما این جزیه را که از شما گرفتیم برای این بود که با شما زندگی کنیم و زندگی اجتماعی و اقتصادی شما، اداره بشود، حالا برای ما اعلان جنگ داده شده و تکلیف ما روشن نیست. شاید ما بتوانیم آسایش شما و امنیت شما را تأمین نماییم و دستور می‌دهد صندوقها را برمی‌گردانند. حتی اینها می‌گویند ولایت و زمامداری شما بر ما بهتر است از همه آنچه که تا به حال بوده است. حالا من عین عبارتش را برای شما می‌خوانم.

(استاد متن عربی فتوح البلدان را می‌خوانند و ترجمه می‌کنند):

ترجمه متن خبر :

«وقتی که هراکلیوس جمعیت را بر علیه مسلمانان بسیج کرد و خبر به مسلمانان رسید، فرمانده مسلمانان گفت که آنچه را که از اهل حمص - مرکز سوریه گرفته بودند

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۷۷

به آنها برگردانند و آن وقت دلیلش را آوردند که ما الان مشغول شده‌ایم و نمی‌توانیم شما را یاری کنیم، نمی‌توانیم از شما دفاع کنیم و شما باید به حال خودتان باشید. اهل حمص گفتند: ولایت و امامت و زمامداری شما برای ما محبوب تر است از گذشته‌ای که به ما ظلم و تعدی شده است. ما دفع خواهیم کرد سپاهیان هراکلیوس را از شهر با فرمانده شما، ما به شما کمک خواهیم کرد یهود برخاست و گفت: سوگند به تورات، که بر مدینه حمص نمی‌توانند وارد بشوند مگر اینکه ما از بین برویم، ما به همراه شما دفاع خواهیم کرد و خود به نگهبانی پرداختند و هم چنین اهالی سایر شهرها از نصارا و یهود- همین کار را کردند. گفتند: اگر روم و پیروان آنها بر مسلمانها پیروز شدند حال ما همان حال قبلی خواهد بود و الا اگر مسلمانها پیروز شدند ما اگر از مسلمانان یک نفر بماند از آنها حمایت خواهیم کرد. وقتی که خداوند رومیان را مغلوب ساخت و مسلمین را پیروز فرمود درهای شهرها را بر روی مسلمین باز کردند و دین حالیکه پایکوبان و دست افشان در حال بازی و رقص به استقبال میهمانها می‌رفتند و طبل و شیپور از فرط خوشحالی می‌زدند، و همان مالیات را دوباره به مسلمانان پرداخت کردند. ابو عبیده و همراهانش هم رفتند به انطاکیه و آنجا را هم فتح کردند.^(۱)

من این داستان را به روزنتال گفتم و بعد هم ایشان خیلی علاقه پیدا کرد این بحثها و مصاحبه‌ها ادامه داشته باشد البته جلسات مکرر تشکیل شد و سخنرانیها همیشه و مداوم بود بعد هم که یکبار ما رفتیم به اروپا، آنجا کوشش می‌کردند که با «سارتر» دیدار داشته باشیم من قبول نکردم، و عاملش آن بود که جهان‌شناسی ایشان خیلی عمیق نیست، اگر هایدگر بود یک حرفی یا اگر راسل بود حداقل اطلاعات فلسفی عمیقی داشت. اما این سارتر که کتابهایش را دیده بودم عمیق نبود. دیگر هم گفتم بر فرض اینکه او عمیق هم باشد بنشینیم و بحث کنیم. این ۵،۴ روز به طول

۷۷۸..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

می‌کشد عنوان متفکر مغرب زمین با من صحبت خواهد کرد نه به عنوان متفکر مطلق، یعنی اول او در طاقچه نشسته و مرا که در زمین نشسته‌ام خواهد دید. ۴،۳ روز بیخود بحثها طول می‌کشد تا بعد از آن دیگر مطالب برای بحث آماده می‌شد شیخ شرقی از قیافه من می‌رفت کنار و شیخ غربی از قیافه او می‌رفت کنار و دوتائی باهم صحبت می‌کردیم.

گفتم: ۵، ۶ روز، آن هم روزی ۲ ساعت برای بحث باید باشد. گفتند نه او مریض است و ۶، ۵ روز زیاد است. من هم گفتم نه و قبول نکردم در آنجا، ۳، ۲ نفر هم عصری آمدند و خوشحال بودند از اینکه ما خیلی عاشقانه از این مساله استقبال نکردیم. گفتند که اینجا اساتیدی از دانشگاههای ایران می‌آیند و آرزویشان این است که دیداری از اساتید اینجا داشته باشند. فقط برای اینکه بگویند ما با فلان استاد، دیداری داشتیم.

مکاتبه با راسل:

- درباره مکاتباتان با راسل بگوئید.

استاد جعفری: داستان مکاتبات ما با راسل به این صورت بود که کتابی از ایشان ترجمه شد به نام جهانی که من می‌شناسم. بعد هم تحقیق کردیم و اصل انگلیسی را مقابله کردیم دیدم که از آغاز اسم کتاب دروغ است تا به آخر اصلا کتاب دروغ است. Bertrand Russell speaks his mind اسم کتاب برتراند راسل افکار خودش را بیان می‌دارد این اسم اصلی کتاب است. آن موقع آقای مترجم را خواستیم و گفتیم این است که اینگونه است چرا تحریف کرده‌اید و تغییر داده‌اید. گفت خوب خواستم جالب بشود بعد ۲ تا از آقایان که انگلیسی‌شان خیلی قوی بود، آوردیم تا تطبیق بدهند و ببینند که ترجمه درست است یا نه. تا ۲۰ صفحه در فلسفه و مذهب و اخلاق ۲۵ اشکال ترجمه‌ای داشت بعد از آن آقایان خواستیم تا آن سه موضوع را به فارسی ترجمه کنند تا ما خودمان درباره آن تحقیق کنیم. آنها هم این سه موضوع فلسفه و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۷۹

اخلاق و مذهب را ترجمه کردند و در اینجا به اشکال برخوردیم که با خودش مراسله را شروع کردیم و یاد می‌آید که اولین مراسله این شد که ایشان درباره خدا به آن شخص که سؤال می‌کند می‌گوید که: علت گرایش به مذاهب و به خدا چیست؟ ایشان می‌گوید که مرگ و ترس و اضطرابات و بدبختی‌ها. البته این جواب تازگی نداشت. مطلبی است خیلی کهن هیچ تازگی ندارد.

چند صفحه بعد همان سؤال کننده سؤال می‌کند که خوب آیا در بشر حس مستقلی برای کمال جوئی هست یا نه؟ ایشان می‌گوید: بلی ولی این حس را در ملت دوستی و بشر دوستی به کار می‌بریم. ما اینجا تناقض دیدیم چون دل قبل علتها را منحصر کرده و اینجا یک علت دیگر یعنی حس برتر جوئی را در بشر سراغ می‌دهد، کمال جوئی انسان را به جاذبه الهی خداوندی می‌کشد، اگر انسان واقعاً بخواهد به خدا بگردد، اصلاً و اساساً بشر دوستی ضرورتش هست. ما آن موقع جلسه‌ای داشتیم که بعضی از بزرگان بودند در آنجا مطرح کردیم و گفتیم آقایان این به نظر من تناقض است آیا شما هم تناقض می‌فهمید؟

اینان گفتند بله. گفتیم پس چکار کنیم؟ آنجا پیشنهاد کردند که به او نامه بنویسید. اولین نامه از اینجا شروع شد. خیلی مودبانه نامه‌ای برایش نوشتم.

نوشتم که فلان صفحه کتاب شما اینطوری است و بعد ۲ و ۳ صفحه دیگر چنین چیزی می‌گویند که تناقض است. اگر این حس مستقلی برای کمال جوئی است پس چرا شما در اول علتها را منحصر کردید و اگر این هست آیا منافاتی با آن ندارد؟ ایشان در جواب به من نوشته بود که: و اما اینکه شما می‌گویند حس کمال جوئی در نهاد همه‌ی انسانها هست من به این کلیت تا حدودی - یا نسبتاً - برای من مبهم است. من در نامه بعدی نوشتم اولاً از کلام خود شما این کلیت بر می‌آید که این حس هست، منتهاش گفته‌اید که آن حس را در این مسائل پیاده‌اش کنید، این را خود شما تقریباً پذیرفته‌اید و سلب عموم کرده‌اید نه عموم سلب (به اصطلاح منطق) بنابراین اگر

۷۸۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

فرض کنیم بعضی این حس را داشته باشند باید از دیدگاه علمی محض مورد رسیدگی و اعتبار قرار بگیرد، زیرا امری است که واقعیت دارد جواب این را چه باید داد؟ بعد بحث دیگری درباره اختیار بود و گفتم که مطالب کتاب، اختیار را اثبات نمی‌کند. در بحث اختیار سطحی حرف زده بود. بعد یک مساله دیگری هم در یکی از مسائل فلسفه ریاضی بود، آن را هم مثل اینکه قبول کرد. کلمه تابع و متغیر که به کار می‌بریم تغییر نیست. قابل تطبیق باید به کار ببریم که او گفت درست است و قراردادی است. آخرین نامه ما مهم‌تر بود. من می‌دانستم که این نامه جواب نخواهد داشت اما من آن را فرستادم در این نامه نوشته بودم که شما مانند برخی از متفکران دیگر خیلی از انسان دفاع می‌کنید درباره اومانیزم داد سخن می‌دهید و واقعاً هم بسیار مقدس و ارزشمند است، ولی از این طرف دلیل و انگیزه این کار را اگر از ما پرسند که دلیل شما بر عشق به انسانیت و علاقه وافر به انسانیت تا سر حد فداکاری و از خود گذشتن و جانبازی چیست؟ چه پاسخ دارید؟ یک دفعه این است که طرف الهی است و می‌گوید خدای من اینطور دستور داده است که انسانها نهال باغ من هستند و اینها وجودشان در مشیت من بوده، من اینها را به وجود آورده‌ام و برای اینها باید فداکاری کرد و نیز همه گونه خدمت کرد. خوب، این منطق الهی است. اگر این نباشد ما باید وجدان اصیلی را پیدا کنیم تا بگوئیم که وجدان در هر حالی می‌گوید که به هموعان باید خدمت و فداکاری کرد و از لذا یز باید گذشت. و باید برای آینده بشریت همه گونه زجر و ناراحتی را تحمل نمود. وجدان را هم که شما گفتید ساخت اجتماع است. از طرفی اگر الله را مورد تردید قرار بدهیم یا نفی کنیم و یا اینکه بگوئیم خدا با هستی کاری ندارد. یعنی ارتباط مستقیمی با هستی ندارد. پس خدا دستور دهنده این خدمت و فداکاریها نیست. وجدان هم که ساخت اجتماع است و اصالت ندارد، عشقی که موضوعش رد همه انسانها باشد و انسانها را شایسته محبوبیت و عشق ورزی نماید متفی است، زیرا چنگیز و تیمور و این زیاده‌ها و نرون‌ها هم هستند اگر بنخواهید

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۸۱

بگویند که وجدان بشری این کار را می‌کند کیست که از دید علمی بتواند قبول کند زیرا وجدان به نظر شما ساخت اجتماع است. پس چطور توصیه می‌کنید که این جانوران خودخواه و این سلاخ‌ها و قصابهای تاریخ این انسانهای درنده را مورد عشق قرار بدهیم و شما چطور می‌خواهید این انسانها را تفسیر کنید که اغلب محبت و عشقشان سوداگری بوده است. و این خودخواهانی که با سخت‌ترین چنگال هنوز گلوی بشریت را می‌فشارند، پس من نمی‌توانم عاشق بشوم یعنی موضوع عشق به انسان مطرح نیست می‌ماند معامله‌گری و سوداگری یعنی منفعت بدهد و منفعت بگیرد، ضرری را دفع کند و ضرری از او دفع بشود. مسئله داد و ستد می‌شود و من به شما مطلبی از امروز می‌نویسم که «وایتهد» مضمونی از این حرف را به «دیوید هیوم» متوجه کرده که می‌گوید یا اینکه شما بشر را حیوانی تلقی می‌کنید که چند صبحی می‌خورد و می‌آشامد و منفعت می‌دهد و منفعت می‌گیرد و بعد هم می‌رود زیر خاک، آقا از مالکیت و بردگی بدتان می‌آید؟ به ایشان چه مربوط است به اصطلاح؟ پس ما وکالت نداریم. اصالت با قدرت است. جواب نیامد که نیامد.

مصاحبات با اهل فکر و دانش:

• دیگر از این نوع مصاحبات و مکاتبات با کدامیک از اهل تفکر داشتید؟

استاد جعفری: با پرفسور یانگ، که در رشته‌ی ادبیات فارسی کار می‌کرد. ۲، ۳ جلسه آمد او آمریکایی بود. دیگر علاک فاسی مراکشی بود که مرد بافضیلتی بود. دکتر جوانی ایتالیایی بود از دانشگاه ناپل. دکتر پیکت از انگلیس بود که در تعلیم و تربیت متخصص بود. دکتر کلاوز استاد روانپزشکی بود که از آلمان آمد.

«دکتر بیدفورد» که او هم آلمانی بود «چارلز آدامز» آمریکائی بود که در کانادا تدریس می‌کرد در بحث ولایت از دیدگاه عرفان، شرکت داشت و مقایسه عرفان اسلامی و هندی را مطرح کرد او گفت که ما بیش از این حد دیگر نمی‌فهمیم. باید

۷۸۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

خود آقایان شرقی‌ها بیایند و تدریس کنند و سه نفر آلمانی: دایبر، واناس و مایر که برای بزرگداشت مرحوم علامه طباطبائی به ایران آمده بودند با دانشمند محترم آقای دکتر فلاطوری تشریف آوردند و مباحثی مطرح شد اینها تعدادشان فراوانند.

سمینارها:

در بعضی سمینارهای بین‌المللی که شرکت کرده‌ام یکی در پاکستان و دیگری هم در هندوستان بود. و دیگر در پاکستان در مورد حقوق اسلامی بود در اواخر ۵۹، من درباره «زیربنای فقه اسلامی» بحثی کردم. یکی هم در سال ۶۱ در هندوستان بود با نام سمینار بین‌المللی درباره ابن‌سینا که در آنجا چهل و پنجاه کشور شرکت کرده بودند و به همت «یونسکو» برگزار شده بود آن هم به نظر من خیلی مفید بود. مقاله من در آنجا «لذت و آلم از دیدگاه فلسفی و علمی و عرفانی» بود.

سفر به سمنان:

- استاد شما گویا موقعی که در تهران تشریف داشتید سفری نیز به سمنان کرده‌اید و با علامه سمنانی دیداری داشتید. می‌خواستم ماجرای این سفر و آن قصیده عینیّه را بفهمانید و در زمینه اشعاری که به زبان عربی و فارسی دارید لطفاً توضیحاتی بدهید.

استاد جعفری: یکی از دوستان روزی، نامه‌ای آوردند، نامه به خط مرحوم علامه بود. علامه سمنانی مازندرانی (رحمة الله علیه)، ساکن سمنان و مردی بسیار با فضل بود. مخصوصاً ادبیات عربی‌اش خیلی قوی بود البته اشعار فارسی وی درجه دو است، ولی عربی‌اش خیلی قوی بود. در ادبیات عربی وارد و اطلاعات فلسفی‌اش هم خیلی خوب بود. در اصول هم حدّ بالائی داشت علی‌ای حال علامه آقای شیخ صالح رجل بسیار بافضل و کمالی بود. نامه را یکی از دوستان آوردند. ایشان مرقوم فرموده بودند: من دلم می‌خواهد شما را ببینم و من نمی‌توانم به تهران بیایم اگر برای شما

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۸۳

امکان پذیر است به سمنان بیایید و ما هم با دوتا از دوستان سوار شدیم و رفتیم و در سمنان خدمتشان رسیدیم. الان دقیقاً خاطرم نیست شاید ۲۲ - ۲۳ سال پیش بود دو سه سال بعد از آن که از نجف آمده بودم وقتی رسیدیم با قطار به ایستگاه راه آهن سمنان دیدیم خیلی جمعیت است. جمعیت عجیب موج می‌زند. خوب ما پیاده شدیم که به منزل آقای علامه برویم.

همان موقعی که ما می‌خواستیم پیاده شویم یک آقای روحانی دیگر از کوپه دیگر پیاده شد ایشان شکل و هیكل خیلی جالبی داشت، مردم ریختند به طرف او و گفتند به سلامتی علامه محمد تقی جعفری صلوات بفرستید. به رفقاء گفتم: خوب شد رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت، جمعیت ریختند و خیلی شلوغ شد خدمت آن آقا آنجا درشکه و وسایل نقلیه بود به هر کس گفتیم ما را به خانه‌ی آقای علامه ببرید گفتند: نخیر ما مهمانهای آقای علامه را می‌خواهیم ببریم. بله هر کاری کردیم کسی سوارمان نکرد. آن موقع کرایه ماشین یا درشکه فرض کنید یک تومان بود این دوست گفت ۱۰ تومان می‌دهم ما را ببر منزل آقای علامه، درشکه‌چی با یک اکراهی گفت حالا سوار شوید. سوار شدیم یک و دو نفر دیگر را هم سوار کرد و راه افتاد وقتی وارد خیابانها شدیم دیدم خود مرحوم علامه هم پیاده و عصا به دست آمده بود، ایشان آن موقع شاید هشتاد سال داشت به درشکه‌چی گفتم علامه ایشان است گفت: بله گفتم پس همین جا نگه دار که ما خدمتشان برسیم. پیاده شدیم و سلام کردیم. گفت پس این مردم کجا هستند؟ کو این مردم؟ گفتم کدام مردم؟ گفت: من فرستاده بودم به پیشواز شما. گفتم: الان می‌آیند خدمتان، وی خیلی باهوش بود گفت: اینها حتماً عوضی گرفته‌اند، تقصیر قیافه خودتان است، حتماً عوضی گرفته‌اند، این چه قیافه‌ای است: یک مقداری خودت و لباسهایت را جمع و جور کن. خدا رحمتش کند، خوب مردم قیافه و لباسهای ما را دیده بودند احساس کرده بودند که حتماً به پیشواز ما نیامده‌اند. به هر حال آن آقا را که مردم عوضی گرفته بودند یک مقداری می‌ایستد بعد

مردم می گویند خوب آقا بفرمائید. می گوید کجا؟ می گویند مگر شما جعفری نیستید؟ منزل آقای علامه منتظرند می گوید کدام جعفری کدام علامه؟ مردم مثل لشکر پراکنده و متفرق بر می گردند. حالا ظهر هم بود و علامه در سه چهار اتاق سفره ها را باز کرده بود، ناهار رسیدیم آنجا. بگذریم به

ایشان دعوت فرمودند و ما هم رفتیم خدمتشان سه روز چهار روز آنجا بودیم وانصافاً بسیار از نظر مقامات علمی و تواضعی که داشتند خیلی برای ما خوش گذشت واقعاً از ایام بسیار خوش و دلپذیر زندگی، بود خدمتشان بودیم. بحث‌هایی شد از جمله درباره آن قصیده معروف ابن سینا (عَیْنِیْه یا هَبْوَطَیْه) که دارای ۲۵ بیت است و با این مطلع شروع می‌شود:

هبطت اليك من المحل الأرفع
ورقاء ذات تعزّز و تمنع

در این قصیده ابن سینا فرود آمدن نفس را از عالم بالا و تعلق آن را بر ابدان مادی مطرح نموده و پاسخ خواسته است. قصیده اینجانب در جواب یا استقبال از گفته ابن سینا، با این بیت شروع می شود.

[illegible]

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۸۵

طلعت الیک النفس احسن مطلع

مشعوقه بک وهی ذات تلوع

و دارای ۸۷ بیت است. البته اگر امروز درباره این مسئله مطالبی را عرض کنم دیگر گونی هائی با مضامین این قصیده خواهد داشت.

این بحث را خدمتشان گفتیم که چطور می شود با این که ابن سینا مشائی است و نظریه مشائی این است که نفس در این جا به وجود می آید، از عالم ماده عبور می کند و رو به تجرد می روده چطور در این قصیده می گوید که روح از بالا آمده. این موضوع چند جلسه خدمتشان بحث شد. البته ایشان هم مطالب بسیار مفیدی مطرح می فرمودند و بحث بود، بحث طلبگی، یاد می آید که من آنچه را به خدمت ایشان عرض کردم، پسندیدند و خودشان هم به آن مایل بودند، این بود، یعنی این مطلب مورد اتفاق شد که بگوئیم، مقصود ابن سینا وقتی می گوید: «النفس فی حدوثه جسمانیة و فی بقائه روحانیة» این بوده است که نفس هم از این جا بروز کرده ولی بروزش مانند عبور از دالان بوده نه اینکه واقعاً ماده مبدل شده به نفس و مبدل شده به روح، حتی به جان را هم هنوز علم نمی پذیرد که خود ماده جامد واقعاً مبدل می شود به حیات، خود علم هنوز این را نتوانسته تحلیلش کند. چگونه می شود که از نظر فلسفه ما بگوئیم جان که سهل است نفس، من، روان، روح از ماده بوجود آمده و تکوین یافته است.

پس مقصود ابن سینا این است که از این جا عبور می کند و می آید. یا اینکه مثلاً وقتی که ترکیب اجزاء بدن، شکل گرفت روح از بالا می آید تا نفس را توجیه کند به اشرف کمال و رشد، که اگر نفس تبعیت کرد از آن روح ملکوتی که خداوند به انسانها داده است او سعادتمند می شود و روح به تجرد می رود، اگر از نفس پیروی و تبعیت نکرد از آن روح الهی که بر ما دمیده شده سقوط می کند مثل جانوران و بدتر از جانوران.

۷۸۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

در این قصیده ابن سینا مثل اینکه نظریات خیلی روشن تر از آنچه من عرض می‌کنم باید بوجود بیاید تا این مسئله حل بشود. آنجا ایشان گفتند من یک جوابی داده‌ام به این قصیده ابن سینا و به من گفتند اگر میل داشته باشید شما هم یا استقبالی بکنید یا پاسخی، مثلاً گفته شود ما هم یک قصیده‌ای گفتیم به عربی و ایشان اجازه دادند که در مقدمه کتاب ایشان در حکمت بوعلی سینا چاپ بشود و لطف کردند و آنجا در مقدمه جلد سوم چاپ شده است. اما اشعاری که بنده سروده‌ام تا حال یک چند تا عربی بود که یکی همین قصیده است دیگری استقبالی بود از یکی از شعرا که دقیقاً یادم نیست و با این بیت شروع می‌شود:

و اذا اراد الله یقفلة أمة حتی تقوم، اقامها اخلاقها

دنبال این را چند بیت گفته بودم که الان یادم نیست ولی اشعار فارسی همان کتاب «مبدأ اعلی» است که شاید آقایان دیده‌اند از آن جمله است:

مور ضعیف و ناتوان چون شکل یزدانی کشد	بی شک به شکل مورچه با شاخ حیوانی کشد
مغز شبان هم نقشه موسی بن عمران کشد	در فکر مانی گرفتند او صورت مانی کشد
ادراک هر جنبه عکس خویش را داراستی	از ممکن ای یاران به ذات حق مسافتها ستی

که این استقبال از قصیده میر فندرسکی و ناصر خسرو است که به این وزن سروده‌اند، ناصر خسرو این طور شروع کرده است:

چست این خیمه که گویی پرگهر دریاستی	با هزاران شمع، در پنداری که از میناستی
باغ اگر بر چرخ بودی لاله بودی مشتری	چرخ اگر در باغ بودی - گلبنش جوازستی

تا آنجا که مسائل عالی حکمت و فلسفه را مطرح می‌کند و می‌گوید:

آسیائی راست این که آبش از بیرون از اوست من شنیدم به تحقیق این سخن از راستی
که جهان هستی را مطرح می‌کند، آب از پشت پرده طبیعت، از بیرون می‌آید و
آسیاب طبیعت را می‌گرداند:

آسیابان را بینی چون از او بیرون شوی	وندر اینجا هم به بینی چشمتار بیناستی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۸۷

چیت جز در آسیا، مر آسیابان را غله گرناییش غله، آسیا ناراستی
 عقل اشارت نفس دانا را همی ایدون کند کاین همانا ساخته کرده زبهرماستی
 عقل ما بر آسیا بی اعتلا کردی چنین گر، نه عقل مردمی از کلّ خویش، اجزاستی
 روزگار و چرخ و انجم و سر بر بلزیتی گر نه این روز دراز دهر را فرداستی

تا کنون این علّیترین مضمون چه در شرق و چه در غرب مطلبی است که همه باید از دیدگاه علم و فلسفه آن را باور کنند که این حیات معنایی قابل حلّ نیست، مگر اینکه ابدیت در مقابل آن قرار داده شده باشد آنوقت قابل حلّ است و اغلب متفکرین این را می دانند، اگر چه ممکن است بعضی ها به روی خود نیاورند. بعد میرفندرسکی در این وزن تقریباً می شود گفت که از ناصر خسرو استقبال کرده است:

چرخ با این اختران نغز خوش زیباستی صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی
 صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بروی بالا، همان با اصل خود یکتاستی
 هر چه عارضی باشد آن را جوهری باید نخت عقل بر آن دعوی ما شاهد گویاستی
 در نباید این سخن را هیچ وهم ظاهری گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

از زیباترین ابیات و باعظمت ترین آنها در این اشعار میرفندرسکی یکی این است:

عقل کشتی آرزو گگرداب، و دانش، بادبان حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
 بعد در این وزن من آن اشعار را گفتم که در «مبداء اعلا» چاپ شده است. یک بیت عربی هم هست که می گوید:

عباراتنا شتی و حسنک واحد و کلّ الی ذاک الجمال یشیرُ
 یعنی تعدد مفاهیم صفات، هر یک اشاره بر یک بُعد از کمال ذات الهی دارد. همه عبارات ما درباره آن مبداء اعلی به یکی جمال واحد، اشاره می کنند. این بیت را اینجانب به ترتیب زیر به فارسی ترجمه کرده ام:

این همه تصویر گوناگون که در تعبیر ماست در نهایت جز جمال واحدی، معنایش نیست

۷۸۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

مد هزار انگشت ایامه گر برآید ز آستین مقصدی غیر از هلال نیر یکتاش نیست
از هزار افق هم انگشت اگر بالا بیاید، یک هلال را در حقیقت اشاره می‌کند.

عشق به ادب:

* استاد شما از چه موقع به ادبیات و شعر علاقه داشته‌اید؟

استاد جعفری: زبان عربی را که ما رسماً می‌بایست بخوانیم.

- ولی خیلی‌ها زبان عربی را یاد گرفته‌اند و به ادبیات و شعر آن علاقه‌ای ندارند.

استاد جعفری: بله، علاقه شخصی بود. به ادبیات فارسی هم چون زبان اصلی بود، و به زیبایی آن علاقه داشتم. مخصوصاً از آن جهت که معانی بسیار بالائی در اشعار فارسی، وجود دارد و به طور طبیعی آن را حفظ می‌کردم. تا بعد که گذار ما بر مثنوی افتاد.

* چطور شد استاد که با مثنوی مأنوس شدید.

استاد جعفری: حدود ۱۸ تا ۲۰ سال پیش عده‌ای از دوستان بودند که به من گفتند یک درس درباره مثنوی برای ما ترتیب دهید. من که شروع کردم، کم‌کم هر چه پیش می‌رفتیم، فهمیدیم که خیلی بالاست. مضامین خیلی عالی است لذا درس را جدی گرفتیم و بعضی از دفترها را دوبار گفتیم. از آن موقع، شروع به یادداشت برداشتن کردیم که مبنای تفسیر مثنوی شد.

* قبل از آن خودتان با مثنوی آشنائی داشتید؟

استاد جعفری: بله. از دوران نجف با آن آشنائی بود. البته از همان موقع هم نظرم این بود که به اینها نباید به عنوان حرفه‌ای نگاه کرد و به عنوان گروه خاصی مثلاً در مقابل اسلام قرار داد. که مثلاً اینها این گروهند بله به این عنوان که گوینده از معارف اسلامی اطلاع زیادی دارد. مطالب واقعاً مهمی دارد خوب است. ولی بالاخره

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۸۹

اشتباهات هم دارد، هیچ شخصیت انسانی را هر چند که بزرگ باشد نباید مطلق معرفی کرد. الان هم بر این عقیده بعضی ها خیلی عشق و علاقه شان شدید است.

من عاشق ملای رومی نشدم، ولی برای من هم مانند دیگران خیره کننده است واقعاً خیره کننده است. اما اشتباهاتش را دیدم. چون اشتباهاتش را دیدم می فهمم که مطلق نیست. اما واقعاً مغز است. شاید هیجان مغزی او را من از ملأصدرا خیلی بالاتر می بینم. از یک جهات از ابن سینا نیز بالاتر است. ولی بالاخره بشر است، ملای رومی است اشتباه هم می کند.

یک نفر از بزرگان - خدا رحمتش کند - که مولوی شناس هم بود گفت: « من بعد از پیغمبر و ائمه علیهم السلام مردی به این بزرگی، مغزی به این بزرگی، روحی به این بزرگی سراغ ندارم. شما نظر تان چیست؟

گفتم من در خود نمی بینم که پرونده مغزی بشری را ببندم. این کار من نیست. این مقدار می گویم که این مرد خیلی بزرگ و غیر عادی است. خیلی غیر عادی است اما اینکه نظیر ایشان دیده نمی شود، ما نمی دانیم زیرا از این خاک که ها رفته اند. و دنیا چقدر انسانهایی را فشار داد که اگر آن فشارها نبود، ممکن بود دهها برابر مولوی بوده باشند. فشار روحی، اجتماعی، عوامل جبری، اینها را قالب کرده بود لذا این حرف را که سارتر می گوید: «انسان تاریخ دارد نهاد ندارد» به عقیده من یکی از عوامل کوچک کردن انسانها همین جمله ایشان می باشد. چطور نهاد ندارد!! نهاد دارد. آیا واقعاً شما می گوئید که این شخصیت های تاریخی، ابن سینا، به طور مطلق همین بود که در تاریخ بروز کرد ما نمی دانیم، اگر مثل آن بحرانهایی که برایشان آمده است، اگر نمی آمد و وسایل بیشتر بود عمرش بیشتر بود چون تقریباً ابن سینا در حدود پنجاه هفت سال عمر کرده و میانسال از دنیا رفته است پیر نشده بود. مثلاً فرض کنید ابوریحان بیرونی، این پرچمداران علم را داریم صحبت می کنیم. از نظر تقوا و وارستگی ها. مثلاً آیا ابوذر همان بود که دنیا و تاریخ به ما نشان می دهد اگر این مرد میدانی داشت، سلمان فارسی

۷۹۰..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

اگر میدانی داشت برای پیاده کردن آن واقعیات و حقایق اخلاقی و روحانی، باز هم سلمان همین بود؟ باز ابوذر همین بود؟ یا مثلاً ملأصدرا همین است که ما داریم می‌بینیم؟ نمی‌شود گفت انسان نهاد ندارد، تاریخ دارد. تاریخ ما را فشار می‌دهد و قالب می‌اندازد محیط و غیره بعد در زنجیر کار می‌اندازد فقط خدا می‌داند که این انسانها چه استعدادهایی داشته‌اند و فقط گوشه‌هایی از آن را تاریخ اجازه داده تا بروز کند. لذا هیچوقت واقعاً نمی‌شود گفت این همان بود که قالب گیرهای محیط به ما نشان داد خود ملای رومی مگر نمی‌گوید این سخن پایان ندارد. یا نمی‌گوید:

هر چه می‌گویم به قدر فهم نوست مُردم اندر حسرت فهم درست
یعنی آقا هنوز یک فهم شایسته‌ای پیدا نکرده است؟

بالب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتی ها گفتمی
می‌بینید که خودش صریحاً می‌گوید من این نیستم که می‌بینید. همه‌ی من این نیست. این درباره اغلب شخصیت‌ها به عقیده من صدق می‌کند. ما نمی‌دانیم که محیط از ما چه دارد می‌سازد که اگر طوری دیگر بود چه استعدادهایی از ما بروز می‌کرد. به این نظر من است.

شرح ۱۵ جلدی مثنوی:

استاد، تألیف ۱۵ جلدی شما در تفسیر و نقد مثنوی مولانا بحث مبسوطی را می‌طلبد که انشاءالله در فرصت بیشتری به آن به پردازیم. اینجا تقاضا می‌کنیم نخست انگیزه پرداختن به مثنوی را توضیح بدهید؟
استاد جعفری: چند علت مرا به تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی وادار کرد.

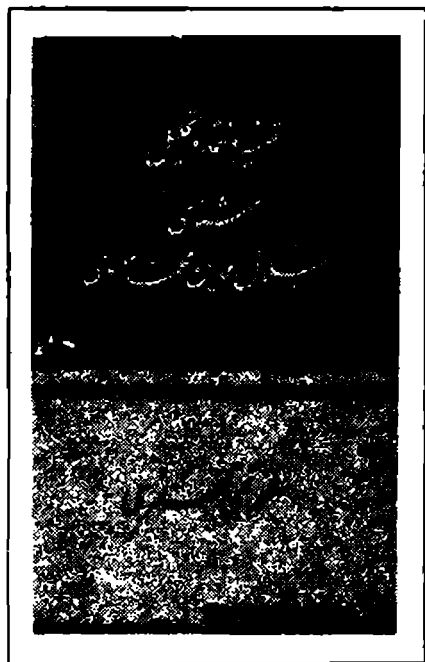
عوامل گرایش:

علّت یکم؛ عظمت محتویات این کتاب بسیار بالارزش بود. پس از آنکه دفترهای ششگانه این کتاب را تدریس کردم، مخصوصاً دفتر اول و پنجم و ششم را مکرراً

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۹۱

تدریس نمودم، شروع به تفسیر کردم. در طول این تدریس، واقعیات و حقایق بسیار شگفت‌انگیزی را در دو قلمرو انسان آنچنان که هست و انسان آنچنانکه باید باشد و همچنین در قلمرو جهان هستی دیدم که مولوی مانند یک آشنای نزدیک با آن واقعیات و حقایق، گفتگو می‌کند. هرچه که در بررسی و دقت در این کتاب بیشتر رفتم، توجه جدی مرا بیشتر به خود جلب کرد.

حالت دوم؛ آنچه که از شروح و تفاسیر مثنوی در دسترس بود، در حدود امکان مورد مطالعه و بررسی قرار دادم، چیزی که محققان در کتاب مثنوی اهمیت به آن داده‌اند، تطبیق معانی ابیات مثنوی بر مسائل عرفانی محض و متن‌شناسی و جنبه ادبی و اخلاقی و آیات و روایات بوده است. البته در همین روش کلاسیک واقعاً متحمل زحمت و تلاش گشته و در توضیح مقاصد مولوی، گام‌های بسیار مهمی برداشته‌اند، ما به این مردان تحقیق و سالکان راه معرفت، درودها می‌فرستیم. با این حال کتاب مثنوی از دیدگاه دیگری هم مرا به خود سخت جلب کرد و آن دیدگاه عبارت است از بینش و دریافت شگفت‌انگیز مولوی درباره مقدار فراوانی از اصول اساسی جهان‌بینی از دوران حکمای هند تا عصر حاضر، که چنانکه در تفسیر ملاحظه می‌فرمائید تا آنجا که در قدرت اینجانب بود به تطبیق محتویات مثنوی با آن اصول اقدام نموده‌ام. این مطلب را هم بگویم که اخیراً یک مجلد کتاب فقط در این موضوع تطبیق اصول اساسی جهان‌بینی‌ها با طرز تفکرات مولوی نوشته‌ام که به چاپ رسیده است. بدین ترتیب اینجانب به اضافه تفسیر کلاسیک مثنوی، به جنبه تطبیقی آن با دیگر جهان‌بینی‌های و انسان‌شناسی‌ها اهمیت فراوانی داده‌ام. ملاحظه می‌فرمائید که این یک نوع خاص از تفسیر و نقد و تحلیل است که چنانکه در پایان مجلدات هم تذکر داده‌ام، کار اینجانب در این مجلدات به عنوان یک مقدمه برای این نوع تفسیر است. لذا باید عرض کنم که مطالعه کنندگان محترم در نظر داشته باشند که این مجلدات یک تفسیر کلاسیک محض نیست که ضرورت داشته باشد تا سخنانی که از عرفای گذشته مانند



«محمی الدین بن عربی و عبدالرحمان جامی و قونوی را با طرز تفکرات مولوی مورد تطبیق قرار بدهیم. البته منکر ارزش این کار نیستیم ولی بار دیگر عرض می‌کنم که منظور ما شروع کاری بود که دربارهٔ مثنوی تا کنون مورد توجه جدی قرار نگرفته بود. امیدواریم فضلا و صاحب نظرانی که عشق و علاقه‌ای به معارف انسانی دارند از کوششها و تفکرات خود، در این مسیر جویندگان حقیقت را بهره‌مند نمایند.

علّت سوم؛ بیان ظرفیت فرهنگ اسلامی در یک سیستم باز معرفت است که در کتاب مثنوی در حدّ اعلا نمودار گشته است. اگر نظری در آیات قرآنی که مورد استشهاد مثنوی بوده است ببیندازیم در

حدود دو هزار و دویست (۲۲۰۰) مورد خود آیه یا جمله‌ای از آن صریحاً در مثنوی آمده است و اگر بخواهیم مضامین ایاتی را که مطابق آیات قرآنی، است در نظر بگیریم، من حدس می‌زنم که در حدود دو ثلث همهٔ آیات قرآنی در مثنوی طرح شده است. و شمارهٔ احادیثی که مورد استشهاد مثنوی است در حدود ششصد حدیث می‌باشد به همین جهت است که مرحوم حاج ملاهادی سبزواری، مثنوی را به عنوان کتابی در تفسیر قرآن معرفی می‌کند.

علّت چهارم؛ آبیاری شدن مسائل بسیار مهم فلسفی با حقایق عرفان مثبت در مثنوی، عظمت خیره‌کننده‌ای به این کتاب بخشیده است. اگر چه مولوی از غوطه‌ور

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۹۳

شدن در مسائل حرفه‌ای فلسفی و اصطلاح‌بافی‌های معمولی، بیزاری می‌جوید و واقعاً هم از این شطرنج بازیهای مغزی دور شده است، ولی در عین حال حقایق بسیار والائی را در جهان بینی و انسان‌شناسی با روش حکمت که با عرفان مثبت اشباع شده است، بیان نموده است. البته می‌دانیم که امتیازات این کتاب که موجب تحقیق و بهره‌برداری از آن است، در این چهار خصلت، منحصر نیست.

- در تفسیر و تشریح یک کتاب مهم و پیچیده، مفسر اگر بخواهد خود را مقید به طرح واقعی تفکرات صاحب آن کتاب کند و نظریات خود را بشکافد، خواه ناخواه با مشکلاتی روبروست. از طرف دیگر اگر در توضیح و تفسیر، برداشتها و نظریات خود را با آن مطالب در آمیزد، در حقیقت تفکرات خود را طرح کرده است نه مؤلف آن کتاب را.

روش تحلیل مثنوی:

شما در تفسیر و تحلیل مثنوی به چه شیوه‌ای عمل کردید و آیا تفسیر مثنوی شما بیشتر نظریات و تفکرات شماست یا مولوی؟

استاد جعفری: یادم هست که شبیه به این مطلب را دانشمند مرحوم آقای دکتر میرسپاسی موقعی که از سخنرانی در سالن بیمارستان روزبه که اینجانب در مقایسه علم النفس گذشتگان و روانشناسی جدید ایراد کرده بودم بر می‌گشتم به من فرمودند. من در پاسخ آن مرحوم چنین گفتم که درست است که من در توضیح و تحلیل مضامین ابیات مثنوی از آن مطالب که در قرنهای اخیر وارد صحنه معرفت بشری گشته است، بهره‌برداری نموده‌ام، اما من عظمت مغزی مولوی را چنان می‌بینم که مطالب بعد از او و تفکرات جدید را مانند مصادیق و موارد مضامین مثنوی می‌توان تلقی کرد. به عنوان مثال وقتی که در نسبت ارزشها می‌گوید:

پس بد مطلق، نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم، بدان

مباحث مربوط به نسبت ارزشها که پس از مولوی طرح شده است. می تواند به عنوان مصادیق و مواردی از کلی فوق، مورد توجه قرار بگیرد. گاهی می بینیم مولوی عقده های روانی را بسیار روشن و قاطعانه مطرح می کند. در این موارد ما سراغ روانشناسان و روانکاوان دوران اخیر را، می گیریم و می بینیم تقریباً مولوی نتایج تحقیقات آنان را به طور کلی و اجمالی مطرح نموده است، بدون اینکه تحقیقات و

ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (۲۴ جلد) استاد محمدتقی جعفری



جلد اول: رسالت انسانی و شخصیت علی (ع)
قایمست و چهارم: ترجمه و تفسیر خطبه های یکم
یکصد و پنجاه و یکم

بررسی های اختصاصی آنان را از ارزش بیندازیم «و لا تبخسوا الناس اشیائهم» (هیچ یک از اشیاء مردم را از کار و کالا از ارزش نیندازید). شما اگر در این مجلدات دقت فرمائید خواهید دید که حتی در این روش تطبیقی جانب احتیاط را مراعات نموده و در مواردی با کلمه «احتمال» «شاید» «ممکن است» تطبیق را انجام داده ایم. به راستی انتقالات و تداعی معانی ها و تفکرات دریافتهای شخصیت هائی مانند مولوی چنانکه مرز نمی شناسد، زمان را هم در هم می پیچد و احتمال جاذبیت را با صراحت کامل گوشزد می نماید. در عین حال هیچ انسان عاقل و مطلعی نمی تواند ادعا کند که فرمولهای ریاضی پیچیده و تحقیقات آزمایشی مربوط به کرات فضائی را می توان از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۷۹۵

مثنوی بهره‌برداری نمود. چنین ادعائی کودکانه‌تر از آن است که قابل طرح کردن باشد، ولی چنانکه عرض شد واقعیات و حقایق بسیار قابل توجه را در دو قلمرو جهان و انسان در کتاب مثنوی ولو به طور کلی و اجمالی و گاهی با حالتی از ابهام می‌بینیم که می‌تواند انگیزه‌ای برای تطبیق احتمالی و در خیلی از موارد تطبیق اطمینان بخش با تفکرات عالی جهان بینی و انسان شناسی مولوی بوده باشد.

الهام‌گیری مولوی:

به نظر جنابعالی آیا مولوی از عرفای پیش از خود متأثر، شده است یا نه؟ استاد جعفری: البته می‌دانید که حکماء و عرفا، مطالب مشابه یکدیگر فراوان دارند، تشخیص اینکه این مطالب بطور تقلید از دیگری گرفته شده است یا فقط توارد افکار بوده است که یک پدیده رایج در عرصه دانش و فلسفه و عرفان بوده است، یا تقلید محض و توارد نبوده بلکه تأثیر والا و سازنده‌ای بوده است، مانند تأثیر مولوی از شمس تبریزی واقعاً مشکل است.

مخصوصاً در قلمرو عرفان که اصول اساسی طرق انجذاب به واقعیتها تقریباً مشترک است.

آنچه که از بیانات گوناگون مولانا در مثنوی و دیوان شمس، و مجالس سبعة، و «فیه مافیه» بر می‌آید، تأثر شدید مولانا از شمس است، ولی می‌دانیم که این تأثیر علمی و جهان بینی نبوده، بلکه روحانی محض بوده است که توانسته است مانند کبریتی که به مخزن بنزین بیفتد، درون مولوی را شعله‌ور بسازد.

و اگر فرض کنیم که مولوی در مواردی از عرفای دیگر مانند عطار و سنائی استفاده نموده است، مانند استفاده سعدی از «متنبی» است که به سعدی آگاهی به موضوعی داده یا او را به یک موضوع متوجه ساخته، سپس سعدی همان موضوع را با ابعاد عالی‌تر از آنچه که در ذهن متنبی می‌گذشته است، مطرح نموده است.

۷۹۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

نقد و بررسی:

استاد تاکنون چه اظهار نظرهایی پیرامون نقد و تفسیر شما بر مثنوی شده

است؟

استاد جعفری: طبیعی است که درباره تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی اظهار نظرهای زیادی صورت گرفته است. برای ارزیابی همه آن نظرهای گوناگون، اینجانب نظر خودم را ابراز می‌دارم: کوشش من این بوده است که بتوانم مطالبی را در ارائه راهی مخصوص برای بررسی محتویات مثنوی ارائه بدهم و آن چنانکه عرض کرده‌ام بررسی مثنوی با نظر به اصول اساسی جهان بینی و انسان شناسی و انسان سازی که در فرهنگ‌های متنوع بشری عرضه شده است، می‌باشد. این مطالب به عنوان مقدمه‌ای است محدود و قابل تحقیق براینگونه تفسیر. لذا اگر کسی خیال کند که هر گونه تحقیق و بررسی که در این مجلدات انجام گرفته است قابل قبول و هیچ جای تردید نیست، همان اندازه از واقعیت دور است که کسی این مجلدات را فقط برای انتقاد از اول تا آخر در پیش خود باز کند و با اصول پیش ساخته یا بیان عقاید شخصی خود مورد انتقاد قرار بدهد. وقتی که مولوی می‌گوید:

هر که گوید جمله حقّ است احمق است هر که گوید جمله باطل او شقی است

تکلیف ما نیز روشن است که در ارزیابی کار انسانها هر گونه افراط و تفریط ظلم نابخشدنی است. امیدوارم خداوند متعال همه ما را از افراط و تفریط گرایي محفوظ بدارد و ما را موفق به عدل و داد و انصاف نماید.

به عنوان نمونه گاهی بعضی از اشخاص چه بوسیله نامه و چه شفاهاً درباره تفسیر و نقد و تحلیل تعریف و تمجید مبالغه آمیز به راه انداخته بودند، پس از تشکر به آنان گفته‌ام: شما را بخدا سوگند می‌دهم، بگذارید کار کنیم اینقدر با خلاف واقع گویی‌ها سد راه جویندگان نباشید. شما بجای مطالب خلاف و میخکوب کننده رهران، بروید مسئله‌ای را مورد تحقیق قرار بدهید که سودی به حال مردم علاقمند

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۹۷

به معرفت داشته باشد. وبالعکس بعضی از اشخاص هم بودند که حتی به اعتراف خودشان نصف یک مجلد از پانزده مجلد را نخوانده به اظهار نظر منفی پرداخته‌اند!! امیدواریم این اظهار نظر کنندگان مقصودی جز بیان مخلصانه حقیقت، نداشته باشند و به دور خود طواف نکنند.

- یک سؤال دیگر در مورد مثنوی بود و آن درباره اشتراک یا اختلاف بین مثنوی و دیوان شمس است. آیا به نظر شما این دیوان شمس همان مطالب مثنوی است بزبان دیگر؟ اگر این است چرا مثلاً به این کیفیت بیان کرده است و علت آن چیست؟ یا اینکه موضوعات و مقولاتش هم متفاوت است چقدر مشترک و چقدر متفاوت است؟

استاد جعفری: عرض کنم، اگر ما از خارج یقین نداشتیم که این دو دیوان را یک نفر گفته است، یعنی یقین نداشتیم که دیوان شمس و مثنوی سروده‌ی یک متفکر و عارف و شخصیت است، و ما بودیم و این دو کتاب. اگر این دو کتاب (دیوان شمس و مثنوی) را می‌گذاشتند جلوی ما و می‌گفتند اینها را مقایسه کنید ببینیم که ارتباط اینها چه جور است، هم مطالبی در دیوان شمس است که نظیر آنها در مثنوی وجود دارد و بالعکس. ولی همه آن مطالب را جدا کردن و باهم تطبیق کردن و اثبات این گفته که گوینده یک شخصیت است خیلی دشوار است.

در دیوان شمس اغلب احساسات، هیجانات است در حدّ اعلای ادبی و روحی، ملای رومی در مثنوی قیافه مربی گریش خیلی قوی است. ولی در دیوان شمس جنبه مربی گریش زیاد نیست.

مثل اینکه بیان آنچه در درونش می‌گذرد در دیوان شمس است. استدلال کم است. فقط بیان آن امواج و نوسانات شدید روح و هیجانها و احساسهانی است که بوجود آمدن آنها از تعلیم و تربیت‌های رسمی ساخته نیست، اما مثنوی جنبه‌ی تعلیم و تربیت، حتی جنبه‌ی علمی فراوان دارد مطالبی درباره هستی شناسی دارد، آنجا دید

۷۹۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

علمی و فلسفی بسیار قویتر دارد. البته قالب گیرها و سیستم‌گیرهایش مثل مسائل علمی امروز ما نیست. اما استدلال و تکیه بر مشاهدات و تکیه بر تعقل دارد و مثنوی خیلی جنبه علمی‌اش قوی است و لذا تا به حال درباره مثنوی خیلی کار شده است چون واقعاً بشر به آن احتیاج دارد. مخصوصاً از آن جهت که قرآن را و احادیث را مورد تفسیر قرار داده و در دیوان شمس سبک معرفتی به این ترتیب نیست.

البته نمی‌خواهم با این عرضی که کردم مقصود این باشد که دیوان شمس هیچ مطلب مهم و کلی برای دنیا و جهان‌شناسی و انسان ندارد. مثلاً آنجا که می‌گوید:

بر اهل محاشد سخن اجمال‌ها تفصیل‌ها بر اهل صورت شد سخن تفصیل‌ها، اجمال‌ها

عشق امر کل‌ها رفته‌ای او قلمز و ما قطره‌ای او صد دلیل آورده و ما کرده استدلال‌ها

این از نظر بیان یک مسئله عالی در تلاقی درک آدمی با جهان عینی، در هستی‌شناسی فوق‌العاده حساس است و هیچ جای تردید نیست. یا مثلاً در آنجا که درباره حرکت می‌گوید:

چیز است نشانی‌آنک هست جهانی دیگر

نو شدن حالها، رفتن این کهنه‌ها است

روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو

هر نفس اندیشه نو، نوخوشی و نوعناست

عالم چون آب جوست بسته نماند ولیک

میرود و میرسد، نو و نو این از کجاست

نوز کجا می‌رسد، کهنه کجا می‌رود

گرنه و رای نظر عالم بی انتها است.

این درباره هستی و حرکت خیلی مطلب مهم و اساسی است.

در جایی دیگر از دیوان مجسم می‌کند که یکی از انسانها راه سلوک را پیش گرفته

است و در حرکت عرفانی بالا رفته و بار دیگر در آن بالاها به جهت دنیا پرستی که سد راهش شده دارد پائین می‌آید.

اندک اندک راه زدسیم و زرش مرگ و جست نوفتد اندر سرش

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۷۹۹

پس چرا داری می میری که زنده شده بودی انسان که دنیاپرستی را کنار گذاشت زنده می شود.

عشق گردانید با او پوستین می گریزد خواجه از شور و شرش
دیگر از آن هیجان های عشق الهی می گریزد.

عشق داد و دل بر این عالم نهاد در برش دیگر نیاید دلبرش
اندک اندک روی سرخش زرد شد چون بریده شد رگ بیخ آورش
آن رگ روحانی که خود تولید بیخ و بُن عرفانی می نمود، تدریجاً خشکیده است
خواجه می گرید که مانند از قافله خنده ها دارد از این ماندن خورش
در دیوان از این مطالب فراوان دارد ولی بیان، بیان احساس محض است، در
صورتیکه در مثنوی در ظاهر اگر چه می گوید:

پای استدالیان چوین بسود پای چوین سخت بی تمکین بود
پای استدالیان را درباره دریافت های ملکوتی چوین می داند نه دریافت معارف،
درباره معارف خودش سر تا پا با استدلال بحث می کند. مثنوی پر است از استدلال. لذا
این فرق است ما بین شمس و مابین مثنوی.

شرح نهج البلاغه:

- استاد لطفاً در مورد شرح نهج البلاغه که تاکنون ۲۵ مجلد آن منتشر شده است

مطالبی اظهار فرمائید.

استاد جعفری: در آن هنگام که من تفسیر و تحلیل مثنوی را شروع کردم عده ای
از دوستان می گفتند که چرا شما تفسیر نهج البلاغه را شروع نکردید به جای تفسیر و
نقد و تحلیل مثنوی. گفتم این نوع تحلیل و تفسیر که در رابطه با مثنوی، ما می خواهیم
شروع کنیم شاید بی سابقه باشد و گفتم که وقتی تفسیر مثنوی تمام شد نهج البلاغه را
شروع خواهیم کرد. در حقیقت طرح مثنوی که معارف بسیار فراوانی از اسلام دارد

۸۰۰..... فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

می تواند برای ما راهگشا و می تواند مقدمه ای جهت شناخت نهج البلاغه، مسئله این بود که در تفسیر و تحلیل مثوی ما با شخصییتی طرف بودیم که خود مغزی بسیار بزرگ و بسیار پرهیجان و شور و عشق و علاقه به معنویات بود، اما می دانیم که بالاخره از مغز یک بشر این مسائل بیرون می آمد محصول مغز یک بشر بود. در نهج البلاغه من احساس می کردم که با شخصی طرف هستیم که مستقیم با خدا در حال ارتباط است، ولی الله اعظم، علی ابن ابی طالب و اعتقاد ما مبتنی بر مبانی و بردلائل قانع کننده است اینکه علی (ع) با یک فرد قابل مقایسه نیست، بشر عادی اشتباهاتی دارد، ملای رومی حتی گاهی از شدت هیجان تشبیهات رکیکی آورده است، مستهجن است و نمی بایست یک مربی این کار را بکند، همچنین اشتباهات دیگری، ولی دیگر در نهج البلاغه ما با کتابی روبرو بودیم که بقول محمد عبده و یا بقول «ابن ابی الحدید» فوق کلام مخلوق وزیر کلام خالق است در وسط ما بین کلام خالق و مخلوق قرار گرفته است.

لذا آنجا کوشش ما و تلاش ما و نیایش ما به خدا خیلی بیشتر بود که خدایا ما اشتباه نکنیم که این ولی اعظم توست به ما محبت فرما که همت پیدا کنیم به این کار تا بتوانیم از خودمان شرمند نشویم و بتوانیم دست بزنیم به توضیح و تفسیر جملات مولی علی (ع)، اما در ارتباط با خود نهج البلاغه چه عرض کنم، من خیلی کوچکتر و واقعاً هیچ گونه لیاقتی در خود نمی بینم که اظهار نظر کنم که در کلمات چه کسی دارم من کار می کنم، همین مقداری که اطلاعات محدود و تفکرات محدود را می آوریم برای توضیح، ذهن خوانندگان و مطالعه کنندگان ارجمندمان هست که تا حدودی بتوانند به این مسئله آشنا بشوند، واقعاً مقاصد حقیقی امیرالمؤمنین، را خودش می داند و خدایش، حتی کلماتی که خودشان فرموده اند شاید درست بازگو کننده ی این امر نباشد که ما بین خود و خدایش چه می گذشته است و چه مفاهیمی را مطرح می کرده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۰۱

کلمات هم باید خودش تنزل بکند تا بیانگر روحیه امیرالمؤمنین باشد چه برسد که ما بیانیم آن را تفسیر کنیم، چه کنیم، و همین مقدار از خدا خواستیم انشاءالله بتوانیم انجام بدهیم و امیدواریم که در این راه، خداوند توفیق بدهد و روح امیرالمؤمنین یار باشد، که حداقل مخالف مقاصد آن حضرت گام بر نداشته و شرح نداده و تفسیر نکنیم.

تعداد مجلدات :

- استاد تعداد مجلدات شرح نهج البلاغه انشاءالله؟ چند جلد خواهد رسید؟
استاد جعفری: اگر خداوند لطف و عنایت کند حدس می‌زنم در حدود ۲۵ جلد بشود.

- آیا جز ادامه شرح نهج البلاغه کتاب دیگری هم در دست دارید؟

استاد جعفری: متن کارهایم همان نهج البلاغه است مستهی دوشادوش آن کارهایی پیش می‌آید مثلاً اخیراً درباره یک «سؤال»، مقاله‌ای نوشتم و یا پیرامون احتجاج علی بن موسی الرضا با عمران صابی مقاله‌یی آماده شد که بخش مختصری از آن در کنگره‌ی میلاد امام رضا(ع) صحبت شده یا مقاله‌ای تحت عنوان «تلاقی حکمت و ادب در آثار سعدی» برای جشن بزرگداشت سعدی که در شیراز برگزار می‌شود تهیه کرده‌ام. ولی متن کار همان نهج البلاغه است.

کیهان فرهنگی: با تشکر از حضرت استاد علامه محمد تقی جعفری که وقتان در اختیار کیهان فرهنگی گذاشتند و با دعا برای طول عمر و سلامتی شما به امید آنکه همچنان آثار ارزنده‌ئی از حضرت عالی به دنیای دانش و معرفت عرضه شود.

مکاتبات:

متن آخرین نامه‌ی استاد محمد تقی جعفری به برتراند راسل

M.Lord.Bertrand Russell

۸۰۲ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

عطف به مراسلات علمی و فلسفی سابق. من در حدود ۹ سال است که کتابهای فلسفی و علمی و اجتماعی شما را مورد مطالعه قرار داده، و بعضی از آنها مانند: "The Impest of science ofsociety"

Bertrand russell speaks hismind, a History of Western Philosophy, aninauri into mening and trut

را به دانشجویان تدریس کرده‌ام.

مطالب بسیار ارزنده شما را در دروس و تألیفات خود همیشه یادآور بوده‌ام. در این مدت جدی‌ترین سؤالی که با آن روبرو گشته و جواب قانع کننده‌ای پیدا نکرده‌ام برقرار است که ذیلاً بیان می‌کنم:

عده‌ای از دانشمندان علوم انسانی و فلاسفه از آن جمله خود جنابعالی از تفکرات علمی و فلسفی‌شان چنین نتیجه گرفته‌اند که «انسان دوستی» یک اصل عالی و ضروری است که بایستی تمام افراد انسانها آن اصل را پیروی کنند.

حتی بعضی‌ها می‌گویند: «اما بایستی آن حس جستجو از موجود برترین را با انسان دوستی اشباع کنیم، بدین سان انسان را یک موجود شریف و قابل احترام و تعظیم معرفی می‌کنند. و دفاعی که از صلح و سازش انجام می‌گیرد به همین دلیل مستند است، ولی از آن طرف هنگامیکه می‌خواهند موقعیت انسانی را در این جهان هستی معرفی کنند، می‌گویند انسان حیوانی است تکامل یافته. و هیچ گونه محاسبه‌ی ماوراء طبیعی هم درباره او وجود ندارد، و انسان تمام حرکات خود را فقط برای هدفهای مادی خود انجام می‌دهد، و وجدان و روح و هر گونه پدیده‌ایکه برای انسان اصالت غیر مادی بدهد، وجود ندارد، نتیجه این معرفی با اصل فوق‌الذکر (انسان دوستی) به هیچ وجه سازگار نخواهد بود.

پرفسور Alfred North Whatiehead درباره نظریه D.hum که از بردگی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۰۳

کراحت داشته ولی برای انسان دوستی اصالتی قائل نبوده است در کتاب:

ADVETURES OF IDEAS در فصل: the humanitarin idea همین

اعتراض را وارد کرده است.

خواهشمندم جواب این سؤال را مشروحاً بیان فرمائید، تا هم در دروس و هم در

کتابی که درباره وجدان تألیف می‌کنم مطرح نمایم.

با احترام، محمد تقی جعفری

آمار تألیفات استاد جعفری:

آقای دکتر روشن ضمیری می‌نویسد:

در عید نوروز ۱۳۷۱ که خدمتشان رسیدم نسخه ماشینی شده‌ای از آثار قلمی شان

را به بنده مرحمت فرمودند که تاریخ ۷ بهمن ۱۳۷۰ خلاصه و چکیده‌ی آن چنین بود:

آثار چاپ شده ۹۱ جلد

آثار چاپ نشده ۳۵ جلد

مصاحبه با دانشمندان خارجی ۹۲ فقره

کنفرانسهای جهانی ۱۰ فقره^(۱)

جناب آقای علی رافعی در تأیید سخن فوق در کتاب «تکاپوی اندیشه‌ها» که

مجموع مصاحبه‌های انجام شده‌ی استاد می‌باشد می‌نویسند تألیف گرانبهای ایشان

۱۲۷ مجلد تا این تاریخ است (۱۳۷۳ ش.ه) ۹۵ جلد از آنها چاپ و منتشر شده

است.^(۲)

۱ - دکتر مهدی روشن ضمیر دو شاعر بزرگ مولانا و شهریار ص ۱۹۸.

۲ - تکاپوی اندیشه‌ها ص ۲۶.

شرح عناوین آثار و تألیفات :

استاد آثار و تألیفات متعدد و متنوعی دارند که به بخشی از آنها اشاره می‌رود:

(۱) الامرین الامرین فی الجبر و التفویض ناشر: المطبعة الحیدریه فی النجف عراق
سنه ۱۳۷۱ هجری - ۱۹۵۱ میلادی (تحریر و تنظیم درسهای استادشان - آیه الله
العظمی خوئی)

(۲) الرضاع ناشر: المطبعة الحیدریه فی النجف، عراق سنه ۱۳۷۳ هجری -
۱۹۵۳ میلادی (تحریر و تنظیم درسهای استادشان - آیه الله سید کاظم شیرازی)
(۳) تعاون الدین و العلم ناشر: مطبعة الحیدری تهران سنه ۱۳۷۸ هجری - ۱۹۵۸
میلادی

(۴) وجدان: (روانکاوی) ناشر: مطبوعات اسلامی - تهران تاریخ: ۱۳۴۲ شمسی
(۵) جبر و اختیار ناشر: شرکت انتشار - تهران تاریخ: ۱۳۴۴ ش. سی (بررسی در زمینه
جنبه‌های اخلاقی، روانی و فلسفی جبر و اختیار)

(۶) آفرینش انسان: ناشر: شرکت انتشار - تهران، تاریخ: ۱۳۴۲ شمسی
(۷) علم در خدمت انسان ناشر: شرکت انتشار - تهران تاریخ: ۱۳۴۳ شمسی
(مجموعه سخنرانیهای استاد در زمینه علم در خدمت انسان دانشکده نفت آبادان.)

(۸) اخلاق و مذهب ناشر: شرکت انتشار - تهران تاریخ: ۱۳۴۴ شمسی

(۹) فیزیک و متافیزیک ناشر: شرکت انتشار - تهران، تاریخ: ۱۳۴۴ شمسی

(۱۰) رابطه علم و حقیقت ناشر: انتشارات سروش - تبریز، تاریخ: ۱۳۴۵ شمسی

(۱۱) توضیح و بررسی مصاحبه برتراند راسل - وایت ناشر: شرکت انتشار - تهران
تاریخ: ۱۳۴۵ شمسی

(تجزیه و تحلیل و نقد کتاب، راسل افکارش را بیان می‌دارد، که مترجم فارسی آن را
بنام «جهانی که من می‌شناسم» چاپ کرده است.»

استاد در هنگام نگارش این کتاب مکاتبات متعددی با برتراند راسل در زمینه چند

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۰۵

موضوع از مجموعه مصاحبه راسل را انجام داده‌اند.

(۱۲) نقد و بررسی برگزیده افکار راسل

ناشر: شرکت انتشار - تهران - تاریخ: ۱۳۵۰ شمسی - (کتاب برگزیده افکار راسل تألیف پرفسور ای. اگنر می‌باشد و توسط پرتاندراسل و اصلاحاتی در آن به عمل آمده است. ترجمه این کتاب از انگلیسی به فارسی توسط آقای عبدالرحیم گواهی به عمل آمده است.)

(۱۳) نیایش حسین (ع) در عرفات: ناشر: چاپخانه شمس - تهران - تاریخ ۱۳۴۷ شمسی به انگلیسی ترجمه شده است

(۱۴) منابع فقه ناشر: شرکت انتشار - تهران - ایران تاریخ: ۱۳۴۹ شمسی (مشمول بر مباحث، طهارت اهل کتاب، تعمیم موارد زکوة، قاعده لاضرر و ذبیح اهل کتاب)

(۱۵) ارتباط انسان و جهان ناشر: انتشارات آخوندی - تهران تاریخ: ۱۳۳۷ شمسی (این کتاب در سه جلد می‌باشد)

(۱۶) انسان از دیدگاه قرآن ناشر: کانون علمی و تربیتی جهان اسلام تاریخ: ۱۳۴۹ شمسی اصفهان - ایران

(۱۷) ایده‌آل زندگی و زندگانی ایده‌آل ناشر: انتشارات حقیقت - تهران تاریخ: ۱۳۵۲ شمسی

(۱۸) نگاهی به امام علی (ع) ناشر: انتشارات نور - تهران تاریخ: ۱۳۵۳ شمسی (مشمول بر مباحث سه گانه:

۱ - علی (ع) و سیاست ۲ - علی (ع) و عرفان مثبت ۳ - علی (ع) و مسئله مرگ

(۱۹) تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی چاپخانه حیدری - تهران تاریخ: ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ شم (این کتاب در ۱۵ جلد و حدود ۱۰۵۰۰ صفحه نوشته شده است)

(۲۰) در محدوده مجموعه‌ی مقالات به نام (حرکت و تحول) شامل مقالات: ۱ - برهان

۸۰۶ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

کمالی دکارت بر وجود خدا ۲- هدف زندگی ۳- مقدمه‌ای بر مفهوم فلسفی مالکیت ۴- حرکت و تحول ۵- نقش شخصیتها در تاریخ ۶- مرگ از دیدگاه علی (ع) ۷- امید و انتظار ناشر انتشارات فجر تهران تاریخ: ۱۳۵۷

(۲۱) مولوی و جهان بینی ها، ناشر: انتشارات بعثت - تهران

(مقایسه‌ای بین جهان بینی مولوی و جهان بینی بیست مکتب دیگر)

(۲۲) فلسفه و هدف زندگی، ناشر: کتابفروشی صدر تهران تاریخ این کتاب: ۱۳۵۹ هـ. ش به انگلیسی نیز ترجمه شده است.

(۲۳) تفسیر نهج البلاغه ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی تاریخ: ۱۳۶۱ تا ۱۳۵۷ شمسی تهران (این کتاب در ۲۵ جلد و یک راهنما تنظیم و چاپ شده است.

(۲۴) طرحهایی در انقلاب فرهنگی ناشر: انتشارات پیشوا تهران تاریخ: ۱۳۵۹ شمسی

(۲۵) علم از دیدگاه اسلام ناشر: سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی تاریخ: ۱۳۶۰ هـ. ش.

(۲۶) حیات معقول. (به فرانسه ترجمه شده است.) این رساله در تفسیر نهج البلاغه نیز آمده است.

(۲۷) زیبایی از دیدگاه اسلام ناشر: وزارت ارشاد اسلامی

(۲۸) شرحی بر احتجاج امام علی بن موسی الرضا (ع) با عمران صابی در الهیات.

(۲۹) حیات نقطه تلاقی فلسفه و علم و مذهب - تهران ۱۳۶۳ هـ. ش

(۳۰) علیت و اختیار از دیدگاه علامه طباطبائی - تهران ۱۳۶۳

فهرست آثار منتشر نشده یا در دست تهیه استاد

(۱) مقایسه و تطبیق اعلامیه حقوق بشر با فقه اسلامی.

(۲) عرفان مثبت اسلامی

مجموعه سخنرانیهای استاد محمدتقی جعفری در انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران. این مباحث در مجلد چهاردهم از ترجمه و تفسیر نهج البلاغه با تغییراتی آمده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۰۷

- (۳) فلسفه زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام
- (۴) قدرت تجرد ذهن. کنفرانس در انجمن ریاضیدانان کشور در دانشگاه کرمان
- (۵) تاریخ ریاضیات در اسلام
- (۶) تحقیقی در شخصیت علمی و ادبی خیام
- (۷) اصول فلسفه اسلامی
- (۸) بررسی کيفر سرقت در اسلام
- (۹) مبانی اخلاق
- (۱۰) حیات در قلمرو هستی. کنفرانس در انجمن زیست شناسان دو استان باختران و آذربایجان غربی
- (۱۱) نقد و بررسی ماجرای عقاید. (نقدی است بر کتاب ماجرای عقاید اثر آلفرد نرث وایتهد، فیلسوف و ریاضیدان معاصر انگلیسی)
- (۱۲) مسئولیت مدنی ناشی از جرم اطفال بزهکار در حقوق اسلامی
- (۱۳) مسئولیت و خسارت انجام ندادن تعهد در حقوق مدنی ایران.
- (۱۴) مقدمه‌ای بر اسلام شناسی
- (۱۵) حرمت سقط جنین
- (۱۶) حقوق حیوانات در اسلام
- (۱۷) مقدمه‌ای بر مسئله ربا از نظر تاریخ و دیدگاه اسلام.
- (۱۸) ترجمه النبى - اثر جبران خلیل جبران
- (۲۰) در فلسفه منطق

کنفرانسها و سمینارها:

- سخنرانیهایی که در کنفرانس‌های بین المللی توسط استاد ایراد گردیده است.
- (۱) هزاره‌ی بین‌المللی شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی. محل تشکیل را دانشگاه

۸۰۸ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

مشهد - مشهد. موضوع سخنرانی فلسفه و عقاید

۲) هزاره بین‌المللی فارابی محل تشکیل: دانشگاه اصفهان - اصفهان، ایران موضوع سخنرانی: «شیئی فی نفسه و شیئی لنفسه»

۳) هزاره بین‌المللی ابن‌سینا محل تشکیل: تهران - ایران ۱۳۵۹ موضوع سخنرانی: علم و عرفان از دیدگاه ابن‌سینا این سمینار با مسئولیت و نظارت یونسکو در ایران تشکیل گردید.

۴) هزاره بین‌المللی ابن‌سینا محل تشکیل: هندوستان دهلی نو ۱۹۸۱ موضوع سخنرانی: لذت‌الم از دیدگاه ابن‌سینا سمینار حقوق اسلامی محل تشکیل: پاکستان، اسلام آباد - ۱۳۵۸ موضوع سخنرانی: مبانی حقوق در اسلام



زنگ تنفس کتاب:

داستان از آزاد مردان عرفانی و فقهی

در فرهنگ عمومی برخی از رفتارهای ارزشمند و زیبایی وجود دارد که الفاظ و کلمات توان تحمل بار محتوایی آنها را ندارند. موازین و مقیاسهای وسیع تری می‌طلبند که این توان را داشته باشند چنین موازین کمتر به دست می‌آید از مصداقهای بارز این نوع رفتارها دو نمونه زیر می‌باشد که آنچنان سرشار از معانی و مفاهیم بلند انسانی و عاطفی می‌باشند که از محدوده الفاظ و عبارات خارج می‌باشند اینک دو نمونه:

۱ - داستانی از یک عارف آزاده:

آورده‌اند: چنگیزخان چون آوازه شیخ نجم الدین کبری عارف شهیر قرن هفتم را شنیده بود به وی پیغام داد که من خوارزم را قتل عام خواهم کرد آن بزرگ بهتر است از میان ایشان بیرون آید و به ما بپیوندد، (شیخ رحمه الله علیه) در جواب گفت: به چنگیز برسانید من هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این مردم به سر برده‌ام. اکنون که هنگام نزول بلا است اگر بگریزم از مروت دور باشد... پس از یورش سفاکان چنگیزی جسد او را در میان کشتگان باز یافتند. آری همین نوع عظمت و مروت باعث شده است که از میان ششصد هزار تن کشتگان خوارزم در جامع التواریخ تنها به نام او مشخصاً اشاره شده است و بس و جا دارد چنین فرد فهمیده و

۸۱۰ فلسفه و فیلسوفان آذربایجان، (ج ۲)

ایشان راگر تابلو و الگوی بندگان باشد. (۱)

۲ - داستانی از یک فقیه وارسته:

حضرت آیه الله حاج میرزا نصرالله شبستری (صاحب هدیه الی قرآن الی اخبار لقمان فی القرآن) از فقهاء و اساتید برجسته‌ی فقه و اخلاق شهرستان تبریز که در سنین کهولت و بالای هشتاد سال قرار دارند همه ساله چند ماه در تهران در منزل فامیل و فرزندان زندگی می‌نمایند و بقیه را در تبریز اقامت می‌ورزند، به او گفته بودند به هنگام اقامت در تهران آسایش و آرامش دارید چه لزومی دارد که در این سنین با این رنج و زحمت به تبریز هم سری بکشید؟ و چندماه خود را معذب سازید؟
آن فقیه وطن دوست و مبادی آداب گفته بودند: «تبریز وطن من است وطن حکم مادر را دارد، مادر مادر است دیگر نمی‌توان او را به خاطر زشت روئی ترک و به خاطر خوشروئی و زیبایی جذب کرد. دوستی و علاقه صرفاً جهت ابراز ارادت به مادر است.» (۲)



۱ - تاریخ ادبیات ایران ادوارد بروان ص ۱۷۹ از سنائی تا سعدی.

۲ - نقل از خطیب شهیر آقای حاج میرزا عیسی اهری (واعظ).

بخش چهارم

عرفان و عرفای آذربایجان

عرفان الهی

نوشتن درباره عرفان و عارفان الهی و اسلامی تقریباً کار غیر ممکن می باشد چون در آن مرحله نخستین گام زنی قلیل بسیار مرتفعی جلو چشم انسان ظاهر می شود که صعود به ذروه آن طائر قدسی را می طلبد که به پرواز آید و آن جبال راسخات را با پرواز بلند آسای خود تسخیر نماید قدم زنی در وادی عرفان، روحی بلند عرفان شناسی و خدامحوری را می طلبد که در پیچ و خم های آن سیر و سلوک داشته باشد و در صدد رسیدن به قله های بسیار بلند تفکرات و نظر پردازیهای عرفان و حکمت الهی را داشته باشد آری مرغ افسانه ای یا سیمرغ خیالی را می طلبد که به دنبال عارفان پرواز نماید و به جایی برسد که بفهمد آنچه را به دنبالش بوده است در واقع در درون خود او بوده است و آنچه خود داشت زیگانه نمّا می کرد، را ترنّم نماید.

اکنون که چنین روح بلند آسا و چنین سیمرغ شکاری و خیالی وجود خارجی ندارد تنها فهرست نمودن اسامی عارفان و ترسیم نمودن و نشان دادن برخی از اجزاء خطوط کلی عرفان و خط سیر زمانی خدا جویان راستین، باقی می ماند که ما در دامنه های این قلیل پر ستیغ و این کوهسارهای پر ارتفاع و شامخ به گل چینی پیردازیم و شرح حال و تفسیر مقال آنان را تحفه ی یاران نمائیم و خود نیز مشام را از عطرها ی دلنشین آن دسته های گل، عطر آگین سازیم و بس.

کار ما در این سیر تاریخی و بررسی عرفانی، تنها فهرست نمودن زندگی عارفان و ترسیم پاره ای از خطوط کلی و اساسی عرفان از لحاظ تاریخی و سیرگذر روزها و ایام می باشد و چون اختلاف و نوسانات در زندگی آن بزرگان فوق حد احصاء است زحمت فراهم آوردن روایت مستند از عرفان اسلامی منطقه نیز کار چندان مسیری

۸۱۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

نیست مگر در آن حدّ که با موازین عقل و اندیشه و شرع مطابقت و موازنه داشته باشد در هر صورت یادداشتهای پراکنده و سیروگذری است کوتاه در این وادی پاکان و دیار عاشقان خدا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

تعریف عرفان:

عرفان را جریان روحانی و واحدی که از میان همه‌ی ادیان می‌گذرد، توصیف کرده‌اند و در وسیع‌ترین معانی آن «وجدان حقیقت واحد» نامیده‌اند خواه آنرا حکمت، عشق، نور یا هر چیز دیگری، معنی نمود.

البته چنین تعریفات صرفاً شرح لفظ یا راهنمای کلی هستند برآنچه منظور و هدف عارف است، چون عرفان راز سر به مهر و ناگفتنی و توصیف ناکردنی است و هرگز از طریق روشهای عادی ادراک، قابل فهم و توصیف نیست نه فلسفه و نه منطق هیچکدام قادر به فاش ساختن حقیقت عرفان نیستند تنها حکمت دل و کثر پراسرار دل است که می‌تواند به برخی از زوایای آن، نورافکنی نماید و حظّ دل بستانند و آن هم وقتی به آن می‌رسد که عطر گل آن چنان مدهوش و سر مستش می‌سازد که دامن از دست می‌رود دیگر هدیه‌ای نمی‌تواند جهت تقدیم دوستان خویش فراهم آورد راه وصول به این حقیقت آنقدر مجاهده و ریاضت می‌طلبد که انسان عاشق دل خود را صیقلی و به مجاهدات درونی خویش ادامه دهد تا به مرحله‌ی تطهیر و تزکیه و پالایش برسد آنوقت است که «من جاهد فیئالنهذینهم سبلنا» مصداق و عینت پیدا کند در آنصورت هم که دیگر نمودی و نشان دادن و ابراز وجودی معنی و مفهوم نخواهد داشت عاشق و معشوق به هم رسیده‌اند و پرتو جمال حق پدیدار و «الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح یکاد زیتها بضییی» تابان گردیده است.

عرفان اسلامی سیر در افلاک است و هدف غائی آن رسیدن به معشوق و آن

خالق یکتا است.

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر، که این تازه براتم دادند
 بی خود از شعله پرتو ذاتم، کردند باده از جام تجلی صفاتم، دادند
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده گشت به عشق ثبت است در جریده‌ی عالم، دوام ما

عرفان و ره آورد آن:

بشر از آغاز آفرینش و از ابتدای خلقت، در پی کشف راز خلقت، و فهم کامل سرّ تکون و اسرار تکوین در جستجو و تلاش دائم، به سر برده است در پی این تلاش پراستمرار گاهی نشانی نیز از خود به یادگار گذاشته است ولی اغلب اوقات کاروان حقیقت طلبان بی نام و نشان، از این رهگذر عبور کرده و خاموشی را بر خود برگزیده است. حقیقت جوئی و حق طلبی انسان و کمال جوئی و حقیقت خواهی او، یک امر فطری و بنیادی می باشد و رسولان الهی محض کمک به روشنگری راه فطرت و خلقت به کمک او شتافته اند.

در تاریخ علم و اندیشه، برای رسیدن به حقیقت و آگاهی از راز هستی و آفرینش، به دو راه اصلی و اساسی بر می خوریم، راه عقل و راه عشق: انسان اندیشمند برای رهایی از سراب اوهام، و رسیدن به سر چشمه حق و حقیقت در یکی از این دو راه به سیر طریق پرداخته است.

ولی آیا کدام یک از این دو راه اصلی با همه راههای فرعی خود، خطی هر چند باریک و تاریک، به سوی نقطه آغاز و انجام کار انسان و فلسفه حیات او گشوده است؟

طرفداران مکتب اصالت عقل، یا پیروان مکتب اصالت عشق کدام زودتر شاهد مقصود را در آغوش کشیده اند؟ و کدام یک زودتر به معشوق خود رسیده اند؟ بحثی است که سابقه‌ی دیرین دارد شاید پاسخ این پرسش‌ها مثبت نبوده باشد و این معما

۸۱۶..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

تاکنون حل نشده باشد و هرگز نیز به درستی و روشنی حل نگردد، اما کوشش و جوششی که این کاروان بزرگ در مسیر اندیشه بشری بوجود آورده است، ارزنده ترین ره آوردی است که در تاریخ تمدن انسان، به جای مانده است.

درست است که کسی به حکمت برهانی، یا اشراق قلبی به درستی و روشنی این معما را برای آدمیان باز نگشوده است و شاید هم هرگز باز نگشاید، اما کاروان سالارانی که شاهباز اندیشه‌ی انسانی را برای گشودن این راز، به پرواز در آورده‌اند، با ارزش ترین انسان‌های روی زمین بوده‌اند.

سرود زندگی عقلانی و برهانی و زمزمه‌ی عشق و محبت که پایه و مایه خوشبختی آدمی است، بوسیله اینان یعنی این دو گروه، هر یک با شیوه‌ی خویش در فضای جهان طنین افکنده و با پیام‌های دلنشین خود، راه و رسم زندگی انسانی را نشان داده‌اند. گوئی کوشیده‌اند تا در درون خویش سمفونی حیات و هستی را بشنوند و سپس آن را بگونه‌ای گویا در جهان منعکس سازند و برای بشر بازگو نمایند.

انسان امروز که با کشفیات علمی و دستاوردهای فنی و تکنولوژی، خود را به تحقق بخشیدن امیدها و آرزوهای خویش نزدیک می‌بیند، اگر به آن سمفونی‌ها و زمزمه‌ها و ترانه‌ها گوش فرا ندهد، هرگز به آن امیدها و آرزوها و ایده‌ها نخواهد رسید، امید و آرزو جهت رسیدن به مرز انسان کامل و انسانی که به همه کس و به همه چیز، عشق به ورزد و با همه‌ی مردم عالم، دادگستر و راستگو و صادق و صديق باشد. از آن رو که نشانه‌ای از او و دیار او هست.

اصل مشترکی که در تعالیم این دو سیستم بزرگ وجود دارد و در تعلیمات همه‌ی ادیان راستین نیز از آن حمایت شده است، اصلی است که در کانون آن عالی ترین هدف زندگی، یعنی علاقه به روح انسان و نیروی عقل و عشق قرار دارد، اما انسان امروز که خود را بصورت ابزاری جهت خدمت به ماشین اقتصادی مصنوع خود در آورده است، از جستجوی هدف متعالی زندگی، یعنی رشد روح و ارزیابی معنوی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۱۷

خود بازمانده و از این رو در دریای تشویش و اضطراب و سردرگمی و ابهام فرو رفته است.

عقل و عشق دو چراغ الهی هستند که فرا راه انسان «جهول» در راه شناخت «امانت» معرفت الهی نهاده شده‌اند تا بتواند این بار گران را که آسمان و زمین از حمل آن شانه خالی کردند و قرعه‌ی فال به نام او زده شد، به دوش کشد و به سر منزل مقصود برساند.^(۱)

هر چند در این راه پیمانی بزرگ، برخی از این دو گروه به برخی دیگر خورده گرفته‌اند و در کناره‌های راه با ناشکیبایی در شیوه راه رفتن یکدیگر تنه زده‌اند، اما حقیقت این است که در این سفر دور و دراز، از هم سفری و همکاری یکدیگر بسی بهره جسته‌اند و در این راه پر نشیب و فراز، هر کدام از دیگری مدد گرفته و سود یافته است.

همانگونه که عاقلان و عالمان از پرتو عشق و چراغ عرفان در راه پیمانی خویش، روشنائی یافته‌اند، عاشقان و عارفان نیز از نیروی عقل و علم در پیمودن راه خویش استمداد جسته و بهره برده‌اند، عاشق بی عقل، دیوانه است و عاقل بی عشق سفیه! یا بقول عبدالرحمن جامی «معرفت بی علم محال، و علم بی معرفت و بال».

فلسفه و عرفان در طول تاریخ اندیشه‌ی بشر، چه بسا که باهم به ستیزه برخاسته‌اند، اما بی تردید، بسی هم، باهم در آمیخته‌اند و تأثیر مساعد متقابل در

۱ - اشاره‌ای است به آیه کریمه: «اتَّاعِظُكُمْ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبِينَ أَنْ يَحْمِلُنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا وَ جَهُولًا» ما بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرض امانت کردیم، همه از تحمل آن امتناع کردند ولی اعراض نمودند و انسان آن را پذیرفت که او بسیار ستمکار و نادان بود. سورة احزاب آیه ۷۲. حافظ می‌گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

۸۱۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

یکدیگر داشته‌اند. اساس هر دو مکتب از عقل آغاز می‌شود که تشخیص دهنده‌ی نیک و بد و فصل ممیز آنان و حیوان است، تفاوتی که در این میان وجود دارد این است که مکتب اول به استدلال و برهان پایان می‌پذیرد و مکتب دوم به اشراق و الهام توان گفت که عشق همان عقل است، اما پخته‌تر، سوزنده‌تر و گداخته‌تر! این است که رهبران هر دو گروه در حد اعتدال که حد کمال انسانی و کامل است از افراط و تفریط دوری گزیده‌اند و از هر دو راه عقل و عشق بهره گرفته‌اند، نهایت آنکه هر کدام برای رسیدن به هدف و مقصد، راه خود را نزدیک‌تر و مستقیم‌تر پنداشته‌اند.

تاریخ فلسفه و عرفان :

در تاریخ فلسفه و عرفان اسلامی نیز این دو راه و روش وجود دارد و برای کشف حقیقت و تقرّب به ملکوت هستی و مبدأ وجود، هر دو طریق مورد توجه قرار گرفته است، یکی راه اهل استدلال و طرفداران اصالت عقل که تحصیل معرفت و شناخت یقینی را از طریق استدلال و برهان و نظر، امکان‌پذیر می‌دانند و معتقدند که از این راه می‌توان از وجود حقّ یکتا و صفات کمال و جمال او، آگاهی یافت و به حقیقت اشیاء و راز آفرینش پی‌برد و اینان گروه حکمای الهی هستند و راه دیگر راه اهل کشف و شهود است. اینان معتقدند که راه وصول به حقیقت و راز هستی و شناخت آفرینش و بالاخره وصول و اتصال به مبدأ کلّ، جز از طریق کشف و الهام و شهود، ممکن نیست، سالک باید در این راه از خود و تعینات و تعلّقات طبیعت، بگذرد تا به حقّ، نائل گردد، طریق تصفیه و تزکیه‌ی روح برای کشف حقایق از طریق برهان و استدلال کامل‌تر و تمام‌تر و مصفّاتر است و سیر در معارف و مدارج عقلی و معالِم بشری، هر چند در آغاز کار و مقدّمات امر، لازم است، اما کافی نیست باید در این راه از همه تعینات و تعلّقات گذشت و خودبینی و خودخواهی و خودی را لگدکوب کرد تا راه را بازیافت باید با کوششها و مجاهدات و ریاضات و عبادات

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۱۹

عملی این راه را پیمود تا بتوان به مقام فناء هستی خود، و بقاء بالله و وصال او، فایز گردید. در این راه انیت و انانیت را باید محو و نابود کرد، در برابر حق و اراده و مشیت او راضی و تسلیم بود که جز به پای عجز و ناتوانی، سلوک آن امکان پذیر نمی باشد. عارف محقق، مولانا عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ ه. ق) ملقب به «فیاض» در کتاب «گوهر مراد» در این باره می گوید: «راه خدای تعالی راهی است که جز به پای عجز و نیستی اندیشه، سلوک آن نتوان نمود که مشتی خاک را با ربّ پاک چه مناسبت، «ماللتّراب و ربّ الأریاب» مخلوق را با خالق، و ممکن را با واجب، و حادث را با قدیم و فانی را با باقی، هیچگونه مناسبتی نیست که دست توسّل در آن زده متوجّه درگاه او توان شد مگر به سلب همه نسبت ها که چون همه نسبت ها مسلوب گشت و پرده های وهم و خیال، از پیش نظر برخاست و یأس کلی حاصل شد، نوید امید کلی باشد، چه هر گاه گرد نشست و هوا صافی شد، دیدنی دیده می شود. وجود ممکنات گردی است برخاسته و فضای اندیشه هوائی است غبار آلود تا گرد ننشیند، غیر گرد، دیده نمی شود.

بینی و بینک اءننى یـئازعنى فـا رـفـع بـسلطـفـلک اءننى مـن البـین
حجاب چهره جان، می شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره، پرده برفکتم

تفاوت دو راه :

محقق لاهیجی، آنگاه می افزاید: «آدمی را به خدای تعالی دو راه است، یکی راه ظاهر، و دیگری راه باطن، لیکن راه باطن راهی است که از او به خدا توان رسیدن و راه ظاهر راهی است که به او خدای را توان دانست و از دانستن تا بر رسیدن راه بسیار است. در راه ظاهر چندان صعوبت نیست، چه راه ظاهر، راه استدلال است و استدلال مقدور هر عاقلی است که از آثار پی بر مؤثر آن برد و راه استدلال مقدمه است بر راه سلوک،

۸۲۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

چه تا کسی نداند که منزلی هست، طلب راهی که به منزل برد، نتواند کرد.»^(۱)

کاروان سیر و سلوک:

اما با همه‌ی اینها در عرفان علمی و عملی هر دو، مسائل مشترکی میان عارفان و فیلسوفان بویژه عارفان و فیلسوفان اسلامی وجود دارد که در تألیفات آنان، مطرح و برخی از آنها به جمع و تلفیق میان استدلال و برهان، و کشف و الهام برآمده‌اند. همچنانکه برخی از محققان حکمای اشراق: همانند شیخ مقتول شهاب الدین سهروردی در حکمت نظری در ردیف اهل نظر و استدلال، به شمار آمده‌اند و مکاشفات اشراقی خود را به شیوه «ابن سینا و فارابی تقریر و تحریر کرده‌اند. محی الدین عربی، صدرالدین قونوی، شهاب الدین مؤلف عوارف المعارف، قطب الدین حموی، عبدالرزاق کاشانی و جز اینها از بزرگان عرفاء و حکمای اشراقی همه از این دسته بوده‌اند و صدرالمتألهین شیرازی، این مقام و مرتبت مقام جمع را به کمال رسانده و سخت کوشیده است که به عرفان، جنبه‌ی فلسفی بدهد و از این همه میراث علمی و فلسفی و اشراقی و دینی و باطنی خویش، بهره گیرد و فلسفه‌اش را «حکمت متعالیه» بنامد و از این زمان است که طرفداری خشک و یک جانبه از مسلک واحد عرفان یا فلسفه در جهان اسلام طرد می‌شود و یک نوع تعدیل و جرح و متانت ویژه‌ای در طرز تفکر و شیوه اندیشه در فلسفه و عرفان اسلامی به وجود می‌آید.

نکته جالب توجه در تاریخ فلسفه و عرفان اسلامی، گرایش بیشتر فیلسوفان به اشراق و عرفان است که پس از سالها تحقیق و تتبع، در مسائل فلسفی و نظری. روی به باطن و درون آورده‌اند و دست به دامن کشف و شهود و عرفان و الهام و ایمان،

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۲۱

زده‌اند و برای وصول به مطلوب و رسیدن به محبوب و آگاه شدن از حقایق و اسرار هستی عقل و استدلال را کافی ندانسته‌اند.

عرفان و فارابی :

ابونصر فارابی (متوفی ۲۶۰ ه. ق) دومین فیلسوف اسلامی پس از «کندی» در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری که در شرح و تفسیر آثار ارسطو استادی خاص نشان داده و نخستین کس در اسلام بود که علوم را به صورت کامل، طبقه‌بندی کرد و حدود هر یک را نشان داد و چون ارسطو نخستین کس در این باب بود به همین جهت به «معلم اول» مشهور شد و فارابی به «معلم ثانی» لقب یافت به منظور جمع میان آراء ارسطو و افلاطون «الجمع بین رأی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطاطالیس» را تألیف کرد. در رساله «فصوص الحکم» خود گرایش ویژه‌ای به اشراق و عرفان نشان داده و اصولاً فلسفه‌ی او را می‌توان فلسفه روحی و اشراقی دانست و شیخ بهاء‌الدین عاملی (۱۰۳۰ ه. ق) در کتاب کشکول او را زاهدترین مردم دنیا دانست و به نظر او سعادت و عظمت مقام فیلسوف، در ترک علایق و تعینات و تجزّیات است، همان نظری که عارفان برای سعادت همه‌ی انسان‌ها و رسیدن به کمال انسانیّت، آن را لازم می‌شمردند.

ابوعلی سینا و عرفان :

شیخ الرئیس ابوعلی سینا (م ۴۲۸ - ۳۷۰ ه. ق)، فیلسوف مشائی اسلامی نیز که او را شارح عقاید ارسطو می‌نامند و پس از فارابی، بزرگترین مروج فلسفه‌ی یونانی ارسطوئی بود، در آخرین تألیفات خود و مخصوصاً در داستان‌های تمثیلی، از جهان فیلسوفان قیاسی و برهانی، رو به عالم عرفان و عارفان نهاد. در «منطق المشرقین» - جزئی از کتاب بزرگی که بیشتر آن، از میان رفته است - مؤلفات قدیم‌تر خود را که جنبه ارسطوئی قوی داشته است ردّ می‌کند و مطالعه آن را برای مردم عادی مناسب

۸۲۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

می‌داند و می‌گوید: «در مقام آن است که برای اهل راز و خواص «الفلسفه المشرقیه» را تألیف نماید. رساله‌های سه گانه وی: «حی بن یقظان» و «رسالة الطیر» و «سلامان و ابسال» همه درباره سفر عارف از جهان سایه‌ها به سوی «حضرت الهی» یا «مشرق نور» گفتگو می‌کند و می‌گوید: «آدمی باید این جهان سایه‌ها را، ترک کند و به جهان نور که جهان فرشتگان است، عروج نماید. از همانجا که برخاسته، به همانجا باز گردد. او در قصیده «نفسیه» یا «عینیه»، خود که معروف است و با مطلع این بیت: «هبطت الیک من المحل الارتفاع» و «ورقاء ذات تعزّز و تمنّع»^(۱) گرایش او به عرفان کاملاً

۱ - ترجمه شعر ابن سینا:

به سوی تو از جایگاه بلند، کبوتری گرانقدر و والا، فرود آمد - با آنکه پرده از رخ برافکنده و حجابی بر چهره نداشت از دیده عارفان مستور بود ناراضی و ناخشنود به تو پیوست، اما در حالی که ناله‌ای زار سر می‌داد جدائی را ناخوش می‌داشت. او سرباز زد و انس نگرفت و چو فراق رسید به آن ویرانه‌ی نمی، الفت یافت آنچنان که گوئی آن پیمان وفا را از یاد برده بود و دیار یار را به فراموشی سپرده بود، چون از مرکز خود از آن ریگستان جدا شد و به این عالم جسمانی، هیوط کرد.

بندهای این جهان پست به او در آویخت و او خود را در این عالم کثرت، میان آثار بجا مانده و ویرانه‌های بی ارزش، اسیر و سرگردان یافت، گریستن جهت پیوستن و به یاد آن عهدا که با دلدار بسته بود اشک غم را فرو بارید و بر خرابه‌هایی که بر اثر وزش باده‌ها کهنه شده بودند، بگردید و نغمه سر داد، زیرا به دامی سخت گرفتار آمده بود و آن نفس تنگ، او را از پرواز به مراتب سرسبز و خرم، باز می‌داشت.

تا آنگاه که زمان رفتن به سر منزل محبوب نزدیک شد و پرواز به سوی آن فضای بی کران فرا رسید او بانگ بر آورد و پرده برداشته شد، و آنچه را که با دیدگان خواب آلوده یارای دیدن آن نبود بدید از آنچه وابسته به این عالم خاکی بود جدا شد و بر بالای بلندی سرود دلشین خود را سر داد آری دانش، هر انسانی را که پالین بود بالا می‌برد - سخن او، این بود چرا از آن بلند بالا، به قعر این پستی پالین آمده است؟

اگر خداوند حکیم را در فرو فرستادنش حکمتی است پس آن راز بر زیرکان و نخبگان و خردمندان و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۲۳

مشهود می‌باشد. او در آغاز این نمط می‌گوید:

«عارفان را در همین زندگی دنیا، مقامات و درجاتی است که دیگران را نیست،
گوئی آنان با آنکه در جامه‌های خویش‌اند آنها را از خود کنده‌اند و برهنه‌اند و به جهان
قدس، رو آورده‌اند، آنان را در درون شتونی است نهان، و در برون اموری است عیان،
که نادانان از آن رو که آنها را نمی‌شناسند، انکار می‌کنند و دانایان که از آن آگاه‌اند
بزرگش می‌شمارند.» و بالاخره می‌گوید: «العارف یخلق بهمته ما یشاء».^(۱) «عارف
با همت و تلاش خویش به آنچه می‌خواهد دست می‌یابد.»



حکیم عمر خیام و عرفان:

«حکیم عمر خیام» (۵۰۳ یا ۵۰۶ ه. ق) نیز که از فلاسفه و دانشمندان است که

هوشیاران، پوشیده است.

اگر فرد آمدنش برای آن بود که آنچه را نشیده است بشنود دانا به اسرار جهان گردد پس آن پارگی و
نقص همچنان برجاست (و مرتفع نگردیده است) او به مثل چون رهروی است که زمان و روزگار راهش را
بریده است به صورتی که پیش از آنکه پدیدار گردد غروب نموده است. یا گوئی او همانند برقی است که از
سرمزمل محبوب درخشید و آنگاه آنچنان در نوشته شود که گوئی اصلاً ندرخشیده است. در ترجمه‌ی اشعار
از قلم اساد آیتی استفاده گردید البته در پاسخ اجمالی این سینا گفت شده است که در تعلق نفس و روان انسان
به او تکامل و پیشرفت منظور بوده است و جوهره انسان با عمل و تلاش به مرحله‌ی استعداد ذاتی و جوهره
اصلی خویش، می‌تواند نائل آید. و این انتخاب و گزینش او را به سر منزل سعادت واقعی می‌رساند.

من ملک بودم فردوس برین جایم بود آدم آورد بسر این دهر خراب آیدم

۱ - تاریخ فلسفه در جهان اسلامی تألیف حنا الفاخوری ترجمه عبدالحمید آیتی ص ۴۹۲ چاپ

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۸۲۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

در جستجوی حقیقت، پس از فحص و بحث بسیار حق را از میان چهار گروه مهم اسلامی عصر خویش در طریقه‌ی عرفان یافته و به آن پرداخته است. وی در فصل آخر رساله «در علم کلیات» می‌گوید: «... کسانی که طالبان شناخت خداوندند، چهار گروه‌اند:

اول: متکلمان‌اند که ایشان به جدل و حجت‌های اقناعی راضی شده‌اند و در معرفت خداوند تعالی بدان قدر بسنده کرده‌اند.

دوم: فلاسفه و حکمایند که به أدله عقلی صرف، در قوانین منطقی، طلب شناخت کردند و هیچگونه به أدله اقناعی، قناعت نکردند و لیکن ایشان به شرایط منطقی وفا نتوانستند بردن، از آن عاجز آمدند.

سوم: اسماعیلیان و تعلیمیانند که ایشان گفتند که طریق معرفت صانع و ذات و صفات وی را اشکالات بسیاری است و ادله، متعارض و عقول در آن متحیر و عاجز، پس اولی‌تر آن باشد که رأی صحیح را از قول امام صادق (ع) به طلبند.

چهارم: اهل تصوّف و عرفان‌اند که ایشان نه به فکر و اندیشه معرفت کردند، بلکه یا تصفیه‌ی باطن و تهذیب اخلاق، نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیئت بدنی منزّه کردند، چون این جوهر صاف گشت و در مقابله‌ی ملکوت افتاد، صورت‌های آن به حقیقت ظاهر شود.

بی شک و شبهه این طریقه از همه بهتر است، چه معلوم بنده است که هیچ کمال بهتر از حضرت خداوند نیست و آن در جایگاه منع و حجاب نیست به کس، مگر آنچه هست آدمی را از جهت کدورت طبیعت باشد چه اگر حجب زایل شود و حائل و مانع دور گردد. حقایق چیزها، چنانکه باشد. ظاهر و معلوم شود و سید کائنات به این حقیقت اشارت کرده است و گفته: «انّ لربکم فی ایّام دهر کم نفحات، الافتعرو ضوالمها» پروردگار را در ایام روزگار شما، نسیمهای رحمتی است خود را در معرض آنها قرار دهید.

امام محمد غزالی و عرفان :

امام محمد غزالی طوسی، (م ۵۰۴ هـ. ق) حجة الاسلام جهان اسلام قرن پنجم هجری، با اینکه فیلسوف به معنی متعارفی نبود اما چنان اثر عمیقی بر حیات عقلانی اسلامی داشت که بی شک بر او می توان فیلسوف به معنی عام کلمه را اطلاق نمود، هر چند در قلمرو فلسفه اهمیت وی بیشتر به نقادی و خورده گیرهای او بوده است، او با نوشتن دو کتاب «مقاصد الفلاسفه» و «تهافت الفلاسفه» در غرب. بیشتر به فیلسوف مشهور گردید، تا فقیه و عالم دینی.

به هر حال این دانشمند و متفکر بزرگ اسلامی نیز، پس از تحوّل و دگرگونی روحی، که در او پدید آمد و به جستجوی حقیقت شتافت، همانند حکیم عمر خیّام طالبان حقّ را از میان فرقه های گوناگون اسلام، در همان چهار گروه منحصر دید که خیّام دیده بود و به خود گفت: که حق را باید از میان این چهار گروه جستجو کرد که اهل تحقیق و استدلال و کشف و شهودند و اگر از این راه نتوان حقّ را تشخیص داد؛ امیدوی به درک حقیقت و تشخیص حقّ، باقی نمی ماند و به عقیده وی، فرقه های دیگر همه پای بند تعصّب و تقلید و تعبدند که هیچگاه به مقصود نخواهند رسید.

غزالی راه عرفان را برگزید و آن را بر راههای دیگر چون خیّام برتر دانست و گفت اینان ارباب احوال اند نه اصحاب اقوال. وی این سیر روحی و تحوّل فکر و معنوی خود را در کتاب بی نظیر و دلپذیر «المنقذ من الضلال» بیان کرده و پرده از این راز برداشته است.^(۱)

۱ - این کتاب برای نخستین بار به وسیله آقای دکتر کیانی نژاد به فارسی ترجمه گردید و از سال ۱۳۳۸

تاکنون چندین بار بنام «اعترافات غزالی» به چاپ رسیده است.

۸۲۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

خواجه نصیرالدین و عرفان :

خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ - ۵۹۷ هـ. ق) یکی از شارحان و مفسران کتاب «اشارات» ابن سینا است که بی شک از حیث جامعیت در علم و فلسفه و نجوم، پس از ابن سینا درخشان‌ترین چهره‌ی علمی و فلسفی اسلامی است، او نیز همین راه را پیموده است و بعد از سالها اشتغال به علم و تحقیق و تنبُّع در فلسفه، سرانجام به عرفان گرائیده است وی علاوه بر اینکه در شرح نمط نهم «اشارات» ابوعلی ذوق عرفانی و روش اشراقی خود را به گونه‌ای زیبا و شایسته و شیوا به کار برده است، خود نیز رساله‌ای در عرفان به نام «اوصاف الاشراف» تألیف نموده است که بنا به گفته‌ی خودش در مقدمه آن «در بیان سیر اولیاء و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت می‌باشد» و در آنجا گرایش خویش را به اشراق و عرفان به خوبی نشان داده است و نیز رساله‌ای در سیر و سلوک دارد که حاکی از عشق و علاقه‌ی او به کاروان عشق و الهام می‌باشد.

امام فخر رازی و عرفان :

امام فخر رازی (م ۶۰۶ - ۵۴۴ هـ. ق) که از ائمه حکماء و متکلمین و فقهای زمان خود بود و از سر آمدان و بزرگان و اندیشمندان اسلام، و از شارحان کتاب «اشارات» ابوعلی سینا می‌باشد در کنار مؤلفات خود در فلسفه و کلام و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و جز از اینها کتاب «المباحث المشرقیه» را در الهیات تألیف نمود که در آن به مبانی عرفان توجّه ویژه‌ای مبذول داشته و طریقه‌ی اهل دل را در توحید و خداشناسی و درک حقایق ربوبی، بر عقلیات فلاسفه و متکلمان، ترجیح داده است.

قطب الدین شیرازی و عرفان :

قطب الدین شیرازی (م ۷۱۰ - ۶۳۴ هـ. ق) شاگرد خواجه نصیرالدین که بزرگترین شارح آثار طبّی ابن سیناست و او مشروح‌ترین شرح‌ها را بر قانون

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۲۷

بوعلی سینا نوشته است و در علوم گوناگون، همچون هندسه و نجوم و جغرافیا و فلسفه و علوم مختلف دینی تألیفات متعددی دارد و در مسائل فیزیکی و نجومی نیز دارای چندین اثر دائرةالمعارف گونه می باشد از آن جمله دانشمندان و متفکرانی است که به جهان اهل دل و عرفان در آمد. و در قونیّه در نزد صدرالدین قونوی، شاگرد محی الدین عربی به فرا گرفتن مبانی و مسائل عرفان پرداخت.

شیخ بهاء الدین و عرفان :

شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۰ - ۹۵۳ ه. ق) معروف به «شیخ بهائی» دانشمند شیعی دوازده امامی مشهور عصر صفوی که در فقه و حکمت و ریاضیات و هشت و نجوم و معماری و علوم مختلف اسلامی و حتی علوم غریبه، همچون طلسمات و کیمیا و غیره مهارتی خاص داشت، نخستین کسی است^(۱) که در عصر صفویه شریعت و طریقت را با یکدیگر جمع و تألیف نمود و به یقین به عرفان و سلوک معتقد و مقید بوده است. او علوم رسمی را قیل و قال می داند که از آنها نه کیفیتی حاصل می آید و نه حالی و از ساقی معنوی می خواهد که جامی از شراب روحانی به او بدهد تا دمی از حجاب جسمانی برهد.

ساقیا بده جامی، ز آن شراب روحانی تا دمی برآسایم، زین حجاب جسمانی

۱ - هم او گفته است :

علم رسمی سر به سر قیل است و قال	نه از او کیفیتی حاصل و نه حال
علم نبود غیر علم عاشقی	ما بقی تللیس ابلیس شقی
طبع را افردگی بخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام
دل منور کن به انوار جلی	چند باشی کاسه لیس بوعلی

۸۲۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

ملا صدرا و عرفان اسلامی :

او در کتاب ارزشمند الأربعون حدیثاً، نیز در بخش احادیث پایانی آن کتاب، نکاتی را پیرامون عرفان و مقام عرفاء آورده است که قابل عنایت و توجه می‌باشد.^(۱) فیلسوف بزرگ، صدرالمآلهین شیرازی نیز در راه جمع و تألیف و تلفیق میان دین و فلسفه و عرفان، از عرفان عملی بهره گرفت و در این راه گام نهاد. او گم شده خود را که عاشقانه در جستجویش بود در میان اصول و مبانی فلسفه مثناء و مسائل و مطالب اهل کلام و سخنان اهل جدل نیافت و قیام آنان را چنانکه خود گوید: «عقیم و صراط آنها را غیر مستقیم» دید، با استغفار و تأسف از اینکه قسمتی از عمر خویش را در آن راهها تلف کرده است، سرانجام به عرفان و اشراق پناه برد و سکون و آرامش و اطمینان دل را در آن یافت. زمانی دراز در کوهستانهای قم (کوه خضر) به ریاضت روحانی دل بست و با قلبی شکسته از آزار مردم نادان متعصب به انزوا نشست و به سوی مسبب الاسباب روی نمود تا انوار ملکوت بر دلش تابید و بنا به گفته‌ی خود او، از این راه اسرار و رموزی بروی مکشوف گردید و به حل مسائل و مشکلاتی توفیق یافت که از طریق استدلال و برهان و تحصیل و تعلیم هرگز بر آنها دست نتوان یافت.

آیات و روایات:

ما در زمینه‌ی عرفان نخست به برخی از آیات و روایات استناد می‌ورزیم: آنگاه سیر تاریخی و تفصیلی آنرا بازگو می‌نمائیم: و ما در اینجا فقط بذکر چند نمونه از آیات و روایات اکتفا می‌کنیم. اما از آیات:

۱ - اربعین شیخ بهائی چاپ دوم ترجمه‌ی نگارنده همراه با متن آن از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام

قم که در سال ۱۴۱۶ ه. ق در ۷۵۰ چاپ و انتشار یافته است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۲۹

أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (آیه ۱۰ از سوره ۲۱ انبیاء) (۱)

چون در اینجا مفروض است که مشرکین بواسطه عبادت از غیر خدا، از پیروی قلب و وجدان استفاده می کرده و خود را مرتبط به خداوند می دیده اند؛ غایه الامر بعلت عدم تعقل، دچار انحراف و دگرگونی در طرز تشخیص و تطبیق شده و به محکومیت قوه فکریه، آن خداوند را متجلی و مقید در خصوص ارباب انواع و مظاهر آنها از اصنام و بت ها می شناختند.

صُمْ بُكُمْ عُقَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (آیه ۱۷۱ از سوره ۲ بقره)

آنان کرانند و لالانند و کورانند پس ایشان تعقل نمی کنند.

چون در اینجا از قوه عاقله بهره گیری نمی کنند، مثل آنست که حس باصره و سامعه ندارند و نیز گنگ و لال می باشند.

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (آیه ۲۲ از سوره انفال) (۲)

فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (آیه ۲۰ از سوره ۳۹ زمر) (۳)

زیرا معلوم است استماع سخن، و پس از آن تمیز بین حق و باطل و بین نیکو و نیکوتر از وظائف قوای فکریه است؛ و لذا در آخر آیه آنان را صاحبان مغز و جوهره که همان عقل است خوانده است.

وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمْ بُكُمْ

۱ - اف باد بر شما و غیر آنچه غیرای خدا می پرستید! آیا شما تعقل نمی کنید؟

۲ - ای پیغمبر! آیا تو می توانی افراد کر را بشنوایانی و اگر چه آنان صاحب تعقل نباشند؟

۳ - ای پیغمبر! بشارت بده بندگان مرا! آنانکه گفتار را می شنوند و گوش فرا می دهند و سپس از نیکوترین آن پیروی می نمایند؛ آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را هدایت فرموده؛ و ایشانند خردمندان.

۸۳۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

عُنِيَ قَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (آیه ۱۷۱ از سوره ۲ بقره) (۱)

چون کفار طبق غریزه خود، دینی را پسندیده‌اند و پیروی از آن نموده‌اند؛ گرچه پرستیدن اصنام باشد و لیکن به علت آنکه از قوه عاقله خود مددی نمی‌گیرند، پیوسته آن غرائز و احساسات درونی را به تخیلات واهی و اوهام بی پایه منحرف نموده؛ و طرفی از آن نیروی وجدان خود نمی‌بندند. و عیناً مانند کسیکه از گفتار چیزی جز همان صوت و صدا ادراک نمی‌کند، آنان نیز از سخن حق و گفتار توحید چیزی جز بعضی از مفاهیم بگوششان نمی‌خورد. و حقیقتی را ادراک نمی‌نمایند؛ و بر جان آنان نمی‌نشیند؛ پس در حقیقت آنان کرانی هستند و لالانی و کورانی که ابداً تعقل ندارند.

روایات :

در کافی از عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد از بعضی از کسانی که مرفوعاً از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند روایت می‌کند که قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

اِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقَلَهُ. (۲)

و نیز در کافی از عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد مرسل روایت می‌کند که

۱ - و مثل آن کسانی که کافر شدند مثل کسبست که چون با او سخن گویند، از آن گفتار هیچ نفهمد

مگر صدائی و ندائی که به گوشش بخورد (مانند بهایم و چهاربایان) آنان کرانند و گنگان و کوران پس آیا ایشان تعقل نمی‌کنند.

۲ - اصول کافی چاپ حروفی ج ۱ ص ۲۶: رسول خدا فرمود: چون دیدید مردی را که نماز بسیار

می‌خواند و روزه بسیار می‌گیرد، او را بزرگ بشمارید تا اینکه بدست آورید عقلش بر چه پایه‌ایست!

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۳۱

قال ابو عبدالله عليه السلام: دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ (الحديث) (۱)

و نیز در کافی از علی بن محمد از سهل بن زیاد از اسماعیل بن مهران از بعضی از رجال او از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ (۲)

قلب و وجدان :

و درباره لزوم قلب و وجدان، و عدم استغناء از آن، نیز آیات و روایاتی وارد است، اما از آیات:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَأَعْمَتْهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (آیه ۴۶ از سوره ۲۲ حج) (۳)

چون روی این خطاب با کسانیست که دارای عقل و شعور هستند؛ ولیکن بواسطه متابعت از هوای نفس آماره، دل های خود را خفه نموده و وجدان خود را در زیر حجاب های معصیت و گناه مخفی و قلب های خود را کور کرده اند.
اَنْتَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ اِذَا وَلُّوا مُذْبِرِينَ (آیه ۸۰ از سوره ۲۷ نمل) (۴)

۱ - همین سند ص ۲۵ : حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ستون و نگاهدارنده انسان عقل اوست.

۲ - اصول کافی از طبع حررفی ج ۲ ص ۲۵: عقل راهنما و رهبر مؤمن است.

۳ - آیا آنان در روی زمین سیر نمی کنند (تا اینکه بواسطه مشاهده آیات الهیه اعتبار گیرند) و برای آنان دلهایی باشد که با آن تعقل کنند؛ یا گوش هایی باشد که با آن بشنوند؛ چون این چشم های واقع در سر، کور نمی شود؛ و لیکن کوری اختصاص به چشم هایی دارد که در سینه ها مستقر است.

۴ - ای پیامبر؛ تو چنین قدرت نداری که مردگان را بشنویانی! و نه آنکه به کسانی که وفه سامعه

۸۳۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

در اینجا خداوند کسانی را که نیروی وجدان و نور باطن خود را خراب کرده‌اند به مردگان تشبیه می‌کند بلکه حقیقتاً آنها را مرده قلمداد می‌نماید؛ و ناشنویانی می‌داند که پیوسته در گریزند و ابداً گفتار حق و سخن استوار در گوش آنان، اثری نمی‌گذارد. **إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ** (آیه ۲۲ از سوره ۳۵ فاطر) (۱)
قَدْ يَنْسُوا مِنَ الْأَجْرَةِ كَمَا يَنْسُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (آیه ۱۳ از سوره ۶۰ منحنه) (۲)

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى (آیه ۱۹ از سوره ۱۳ رعد) (۳)

در این آیات نیز خداوند افرادی را که نور باطن خود را تاریک و راه آخرت را به خود بسته‌اند؛ چون کسانی می‌داند که مرده و در میان قبور زندگی دارند یا آنکه نابینا هستند؛ این آیات راجع باختفاء نور قلب است نه عدم متابعت از قوه تعقلیه و فکریه. و اماراویات در این باب از حد احصاء خارج است و ما برای نمونه چند روایت آورده می‌شود:

در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن فضال از پدرش از ابو جمیل از محمد حلبی از حضرت صادق علیه السلام درباره گفتار خداوند عزوجل: **فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** روایت شده است که آن حضرت فرمود: مراد از فطرت، توحید

نداوند سخت، را بشنویانی؟ در حالیکه آنان پشت نموده و پا به فرار گذاشته‌اند.

۱ - ترجمه: به درستی که خداوند می‌شنوایاند کسی را که بخواهد و تو شنوائنده نیستی کسانی را که در قبرها هستند.

۲ - ترجمه: بدرستی که آنان از آخرت نا امیدند همچنانکه کافران که مصاحبان قبرها هستند ناامیدند.

۳ - ترجمه: آیا کسی که می‌داند آنچه را که به سوی تو از جانب پروردگارت نازل شده است حق است مانند کسی است که نابیناست؟

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۳۳
 است: فَطَرَ هُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ. (۱)

و نیز در کافی از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس از جمیل روایت شده است که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ؛ قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ وَعَنْ قَوْلِهِ: وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى؟ قَالَ: هُوَ الْإِيمَانُ. (۲)

و نیز در کافی از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام درباره گفتار خداوند تعالی: «حَنِيفًا مُسْلِمًا» وارد شده است که حضرت فرمودند: خَالِصًا مُخْلِصًا لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ. (۳)

پاکی و صفای دل:

در این روایات ملاحظه می شود که پاکی دل از زنگار کدورت های طبیعت و هوا و هوس و ایمان به خدا و فطرت توحیدی، همان روشنی و نور باطن است که منبع ادراک قلب و گرایش وجدان به عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت می باشد. پس از مجموعه آنچه ذکر شد، استفاده می شود که هر دو کانون از ادراک در

۱ - اصول کافی طبع حروفی ج ۲ ص ۱۳.

۲ - همین مدرک ص ۱۵ ترجمه: جمیل بن دزاج می گوید: من از حضرت صادق علیه السلام از معنای سکینه در آیه سوال کردم فرمودند: مراد ایمان است؛ و از روح سوال کردم که در این آیه است فرمودند: مراد ایمان است. و از کلمه تقوی وارد در آیه سوال کردم؛ فرمودند: مراد ایمان است.

۳ - اصول کافی طبع حروفی ج ۲ ص ۱۵ ترجمه: آن دلی که خالص و مخلص باشد؛ و در آن هیچ چیزی از عبادت بت ها نبوده باشد.

۸۳۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

انسان موجود؛ و هر دو لازم است هم کانون تفکر عقلی و هم کانون احساس و عواطف و شهود قلبی و وجدانی.

شهود قلبی موجب ایمان و ربط انسان از حقیقت و واقعیت خودش به ذات باری تعالی شأنه می باشد و بدون آن هزار گونه تفکرات عقلیه و فلسفیه و ذهنیه او را خاضع و خاشع نمی نماید؛ و پس از یک سلسله استدلال های صحیح بر اساس برهان صحیح و قیاسات صحیحی باز تزلزل روحی و وجدانی موجود؛ و هرگز از سرای انسان رخت بر نمی بندد و او را به عالم آرامش و اطمینان و سکینه نمی رساند.

تفکر عقلی موجب تعادل و توازن عواطف و احساسات باطنی می شود؛ و جلوی گرایش های متخیلاته و واهمه های واهیه را می گیرد؛ و آن شهود و وجدان را در مسیر صحیح، جاری می سازد.

اگر تفکر عقلی نباشد آن شهود از مجرای صحیح منحرف می گردد؛ و ایمان به موهومات و متخیلات می آورد و در اثر مواجهه با مختصر چیزی که قلب را جذب کند، مجذوب می شود؛ و پیوسته بدان مبتلا و دچار می گردد.

و از آنچه ذکر شد می توان نزاع بین عقل و عشق و تقدّم هر یک را بر دیگری به خوبی دریافت که اصل این نزاع بی مورد است؛ وظیفه عشق و وظیفه عقل دو وظیفه جداگانه و متمایز و هر یک در صف خاص و مجرای بخصوصی قرار دارند؛ و در دو موطن و دو محل از ادراک متمکن هستند؛ و هر دو لازم است و اعمال هر یک را در صورت ضایع گذاشتن و مهمل نهادن دیگری غلط است.

شرع نیز هر دو موضع را تقویت می کند؛ و به مددّ هر کدام که ضعیف گردد می رود؛ چون عقل و قلب و شرع هر سه از یک حقیقت و واقعیت حکایت می کنند؛ و سه ترجمان برای معنای واحد هستند.

بنابراین محالست که حکم شرع مخالف با حکم عقل و فطرت باشد؛ و یا حکم عقل مخالف با حکم فطرت و یا شرع باشد و یا حکم فطرت مخالف با حکم عقل و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۳۵

یا شرع بوده باشد.

این سه امر مهم مانند زنجیر پیوسته یکدیگر را محافظت نموده و برای برقراری وثبات دیگری می‌گوشند.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (آیه ۱۴ از سوره ۴۲ شوری)^(۱)

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا الْآيَةُ (آیه ۴۸ از سوره ۵ مائده)^(۲)

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۱۸ از سوره ۴۵ جاثیه)^(۳)

حجت درونی و بیرونی:

در کافی از ابو عبدالله اشعری از بعضی از اصحاب ما مرفوعاً از هشام بن حکم

۱ - خداوند شریعتی را که برای شما قرار داده است همان چیزی است که به نوح سفارش کرد؛ و آن چیزی است که ما وحی آنرا بتو فرو فرستادیم؛ و آن چیزی است که ما سفارش کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی: اینکه دین را پیای دارید! و در آن مَنَظَرِی و مَنَظَرِی و مَنَظَرِی نگردید!

۲ - و ما کتاب را به حق بر تو فرو فرستادیم که تصدیق کننده و مبطّن بر کتب آسمانی دیگری است که قبلاً فرستاده شده است؛ پس طبق آنچه خدا بر تو نازل کرده میان مردم حکم کن و از آراء آنان بعد از حَقّی که به سوی تو آمده است پیروی مکن! ما برای هر امت از شما شریعت و منهاجی قرار دادیم.

۳ - و پس از آن ما تو را بر آشخور از امر قرار دادیم؛ از آن پیروی کن؛ و از آراء و افکار کسانی را که

نمی‌دانند پیروی مکن!

۸۳۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

روایت است که قال: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: اِلَى اَنْ قَالَ: يَا هِشَامُ اِنَّ لَهِ عَلَى النَّاسِ حِجَّتَيْنِ: حِجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حِجَّةٌ بَاطِنَةٌ؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاُتَمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.^(۱)

و نیز در کافی از محمد بن یحیی مرفوعاً قال: قال لي امير المؤمنين عليه السلام: مَنْ اسْتَخَكَمَتْ لِي فِيهِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهِا وَ اغْتَفَرْتُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا؛ وَ لَا اُغْتَفِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَ لَا دِينَ. لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمَنِ؛ فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ؛ وَ فَقَدْ الْعَقْلُ فَقَدْ الْحَيَاةُ، وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ^(۲)

باری در آیات قران کریم و اخبار معصومین سلام الله عليهم اجمعین به هر سه موضوع از تقویت عقل و تقویت قلب و لزوم متابعت شرع تأکید شده است؛ و در دعاها و مناجات ها تقویت هر سه راز ذات اقدس حضرت احدیت خواستار شده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن ادعیه خود در نهج البلاغه به درگاه خداوندی عرضه می دارد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُضْبِعْ بِي مَيْتًا وَ لَا سَقِيمًا؛ وَ لَا مَضْرُوبًا عَلَى عُرْوَقِي بِسُوءٍ؛

۱ - حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به من گفت: ای هشام! از برای خداوند بر عهده مردم دو حجت است: یکی حجت ظاهر و دیگری حجت باطن. اما حجت ظاهر پس همان رسل و انبیاء علیهم السلام هستند؛ و اما حجت باطن پس عقلهای مردم می باشند.

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: کسرا که حقاً دربابم که در او یک خصلت از خصلت های نیکو، استوار است، من تمام نیکوئیها را بر آن خصلت حمل می کنم؛ و فقدان سایر خصلت ها را نادیده می گیرم. ولیکن من فقدان دین و فقدان عقل را نمی توانم نادیده بگیرم.

چون هر جا دین نباشد، امنیت نیست؛ و معلوم است که زندگی با وجود نگرانی و ترس گوارا نمی باشد و فقدان عقل همان فقدان حیات است؛ و نباید کسانی را که عقل ندارند به چیزی سنجیده شوند مگر با مردگان.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۳۷

وَلَا مَا خُوذًا بِأَسْوَاءَ عَقْلِي؛ وَلَا مَقْطُوعًا ذَا بَرِي؛ وَلَا مُزَنَّدًا عَنْ دِينِي؛ وَلَا
مُنْكَرًا لِزَبِّي؛ وَلَا مُسْتَوْجِشًا مِنْ إِيْمَانِي؛ وَلَا مُتَّبِيسًا عَقْلِي؛ وَلَا مُعَذِّبًا بِعَذَابِ الْأَمَمِ
مِنْ قَبْلِي. (۱)

اینها بخشی از آیات و روایات باب می باشد که ما از کتاب «مهر تابان» استاد
علامه سید محمد حسین تهرانی آوردیم.

تصوّف در دوره ایلخانان

عصر مغول در ایران از سال ۶۱۶ آغاز، و به سال ۷۵۶ اختتام می پذیرد این دوره

صد و چهل ساله قابل تقسیم به دو دوره متمایز می باشد:

۱ - دوره ای که از سال ۶۱۶ یعنی شروع حمله چنگیز به ایران آغاز، و به سال
۶۵۱ که سال حرکت هولاگو به سوی این سرزمین است خاتمه می یابد.

۲ - دوره ای که از سال ۶۵۱ آغاز و به انجام کارانو شیروان در ۷۵۶ پایان می پذیرد
هر یک از این دوره ها دارای حوادث و رخداد های مهمی هستند که در کتاب «مسائل
ایلخانان» تألیف آقای منوچهر مرتضوی از انتشارات دانشکده ادبیات تبریز مورد
بحث و گفتگو واقع شده است و در این کتاب فصلی به نام «تصوّف در دوره ایلخانان»
باز گشوده شده است که از عنایات و توجهات خاص ایلخانان به خانقاه ها و گسترش
و ترفیه حال خانقاه نشینان، حکایتها در بردارد بسیار طبیعی به نظر می رسد که خانقاه به
آن صورت منفی و سکون و آرامش کاذب که به مریدان و هواخواهان خود تعلیم
می داد خود عامل مؤثر و بازدارنده، در مبارزه و قیام بر ضدّ چپاولگران مهاجم بوده
است. ایلخانان، خانقاه های متعدّدی را در اکناف تحت نفوذ خود دائر نموده و جمع
کثیری از صوفیان را در هر یک از این خانقاه ها به انجام آداب تصوّف و کسب فیض

پیران و مشایخ، تشویق و ترغیب می نمودند و روح مبارزه و جهاد و قیام را به این ترتیب از آنان، سلب می نمودند تا به راحتی به حیات سیاسی خود ادامه دهند جالب تر اینست آنان در کنار حوزه های علمی: شام غازان، سلطانیه، ربع رشیدی، رصدخانه مراغه، خانقاههای وسیعی را تجهیز نموده بودند.

گرچه از این خانقاهها، افراد معتبر و آثار نادری نیز به جا مانده است که شاهکار بی نظیری مانند: «گلشن راز» و منظومه شیوای «جام جم» از عارف شهیر شیخ محمود شبستری به یادگار مانده است ولی آیا هدف ایلخانان، گسترش معنویت و فضیلت بوده است یا در ورای آن، اهداف و مقاصد شوم سیاسی دیگری نیز نهفته بود که به نظر ما شوق دوم مسئله، مقبول تر و به نظر طبیعی تر و سالم تر می رسد و آیا صرف وجود چند اثر عرفانی می تواند مجوز تحمل این همه هزینه ها گردد؟

خود بحث تفصیلی و مبسوطی را می طلبد که اکنون ما در صدد این بحث تاریخی پاسخ آن سیاسی نیستیم البته ما هم با مؤلف محترم کتاب فوق در این مورد هم عقیده هستیم که ایجاد صحنه های تصوّف هیچگونه منافاتی با حقیقت عرفان و تصوّف و استحکام معنوی آن ندارد و حقیقت معنوی عرفان ماورای سوء استفاده ها است که عاید تصوّف و عرفان شده است.

سیر تصوّف در ادوار مختلف اسلامی و تطوّر آن تا امروز یکی از نمونه های بارز این اصل غلبه ی ظاهر بر باطن و پیروزی قشر بر مغز می باشد از قرن پنجم به بعد غلبه قشر بر مغز و پوست بر بطن می باشد به حدی که سعدی می گوید: «یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوّف چیست؟ گفت از این پیش طائفه ای در جهان بودند به صورت پراکنده و به معنی جمع، امروز خلقی اند به ظاهر جمع و به دل، پراکنده»

کاروان نور و معرفت:

این کتاب در آن مقام است که سیر کاروان اشراق و الهام و عرفان را در آذربایجان

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۳۹

اسلامی بررسی کند و چگونگی پیدایش و تحول و تکامل آن را به قدر امکان به طور فشرده نشان دهد، اما پیش از ورود به اصل موضوع بیان چند نکته لازم و ضروری می‌نماید:

۱- فرق است بین عرفان علمی و عملی اسلامی با آن مغازه‌داری و مکتب‌داری که به نام تصوّف و صوفی‌گری در مقابل شریعت و احکام الهی صورت گرفته و می‌گیرد. عرفان الهی و اسلامی هرگز از دائره‌ی شریعت و احکام خدا نه تنها دور نیست بلکه در متن و صلب آن احکام قرار دارد. مشروط بر آنکه شریعت با دید الهی و قرآنی و فقهی و عترتی نگریسته شود.

۲- مقصود ما در این بررسی اصولاً شرح فروع و جزئیات و بیان آداب و رسوم و احوال و سنن و اعمال و عقاید تفصیلی مکتب عرفان و عرفاء نیست، بلکه سیر اجمالی در افراد و اشخاصی است که به شرف عرفان و به ذروه‌ی عالی‌ی معرفت نائل، و به قلّه‌ی آن دست یازیده‌اند.

۳- این تحقیق ما پیرامون عرفاء جامع الاطراف نیست و شامل تمام آحاد و افراد عارفان سالک راه خدا نبوده و نیست و چنین تصمیمی نیز در بین نبود چون دسترسی به همه‌ی آنان نه ممکن است و نه عملی، بلکه طبق تحقیق و بررسی ناقص به جمعی از آن بزرگان محبوب و خود پوشانده از اغیار و پرهیزگراز تظاهر و اشتها، پرداخته‌ایم. شاید هزاران نفر مورد غفلت و بی‌عنایتی قرار گرفته‌اند، چون دسترسی به همه‌ی آنان امکان نداشت.

۴- نکته‌ی دیگر اینکه اساس کار ما در تقدیم و تأخیر تاریخ و فیات آن بزرگان بوده است که بر اساس تاریخ هجری قمری و بر اساس تقدّم و تأخّر زمانی، مورد بررسی و تنظیم قرار گرفته است، نه بر اساس مراتب بزرگی و بزرگواری آنان.

۵- نکته‌ی پنجم آنست که: در نقل اقوال و سخنان اشخاص منابع و مدارک آورده شده است تا خواننده خود، بتواند با مطالعه‌ی مستقیم متن آنها، استنتاج مطلوب را از آن به نماید و این روش را برای استنباط و اجتهاد خواننده، با ارزش‌تر و سودمندتر

۸۴۰ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج. ۲)

دیده‌ایم.

۶- و آخرین نکته اینکه کلمات و مفاهیم عرفانی در قابلیت فهم همگان نیست، وجود چنین آثار تاریخی و تألیفی خود می‌تواند در گسترش مفاهیم عرفانی و نفوذ آنها در قلوب کمک مؤثری بوده باشد. و همانند سالکان راه و واصلان وادی ایمن، افراد دیگری نیز این شاهراه معرفت و خداشناسی و خدا محوری را به جویند و پیویند تا از راه و روش این بزرگان ره توشه و روشنائی، کسب نمایند و هر کس به امیدی و عشقی، به این وادی عرفان و خداشناسی گام نهند.

و با خواجه حافظ دل آگاه با آهنگی گنگ اما امیدبخش و دل نشین هم‌آواز گردند:

کس ندانست که منزلکه مقصود، کجاست این قدر هست که بانگ جرسی، می‌آید
ز آتش وادی ایمن، نه منم خرم و بس موسی اینجا، به امید قبی می‌آید
خوشا آنانکه در جستجوی حقیقت یوسف‌وار دویده‌اند و در وادی «بیجائی»
«جائی» یافته‌اند و به هوای بانگ جرس به امید شعله‌ی «قبس» موسی‌وار خود را از
ماده خلع کرده و در کرانه‌ی وادی ایمن در جایگاهی مبارک، از میان درخت حقیقت
ندای «اَنّی انا الله» را شنیده‌اند و به بارگاه معشوق ازلی شتافته‌اند، کسانی که بدین
نعمت عظمی رسیده‌اند. به قول شیخ بهائی: گوارا و مبارکشان باد.
شواهدی از اوحدی :

مثنوی جام جم اوحدی مراغه‌ای (م ۷۳۸ ه. ق) مدرک گرانبھائی است که از
ابتدال تصوّف در دوره ایلخانان و غلبه «ظواهر بر بواطن و رسوم و به هدف کب
نفسانی نه حقیقت و معنای تصوّف».

او در جام جم تحت عنوان «شرح حال اهل ذوق و تلبیس» می‌نویسد: (دین و
ایمان چون سیمرغ و کیمیا نایاب شد و طریقت و تصوّف دامی گشته که شیادانی به
اسم پیرو شیخ در سر راه خامان ره نرفته، گسترده‌اند)

بسی خطر نیست کسار سیر امروز دیده‌ور شد که نیست خیر امروز

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۴۱

اهل مکر و حیل بکوشند به ریا روی دین بسپوشند
 سخن مصلق سر به لاف آورد دین چو سیمرغ رو به قاف آورد
 طالب چشم و گوش باش ای دل با چنین ها به هوش باش ای دل!
 که بی دام و دانه در راهت گذرت جمله بر سر چاه هست!
 چو نهنگند باز کرده دهان همه در نیل خرقه گشته نهان^(۱)
 پیر شتیاد دانه پاشیده گردد او چند نا تراشیده
 ریش را شانه کرده، پره زده سر که بر روی نان و تره زده
 پنج و شش جا نشانده حلقه و ذکر سر خود را فرو کشیده به فکر

آنگاه او حدی می افزاید :

فقر واقعی و محمدی (ص) بیرون از ظاهر و خرقه ازرق است

لقر بیرون ز ازرق است و کبود نمام آتش چرا نهی بر دود

شیخ واقعی کسی است که آتش بر مال دنیا و حب مال زند

شیخ باید که سیم و زر سوزد ناکه او دیگری نیاموزد

اگر راه و رسم درم سوزی را نمی دانی از شاعر بزرگوار ایران زمین فردوسی

طوسی بیاموز که پیلورای درم را به آب یخ داد

گر ندانی تو این درم سوزی زان بهشتی چرا نیاموزی

کو به عمری چنین کتابی ساخت پس به پیلی درم یخ آبی ساخت

پس معلوم می گردد شیخ واقعی کسی است:

شیخ ما آنچنان بزرگانتند نه چنان روبهان و گزرگانتند

او از وضع خانقاهها و درویشان روزگار خود سخت انتقاد کرده و آنها را به

مارگیری و حقه بازی و دروغبانی و راحت طلبی و گدائی متهم ساخته و حقیقت

جویان و سالکان را از خوردن گول آنان بر حذر، و به سیر و سفر و مطالعه در آفاق و

أنفس تشویق کرده است:

به در آی ای حکیم فرزانه	بر نشاید نشت در خانه
چسند در خانقاه دودکنی	سفری کن مگر که سود کنی
نشود مرد پخته، بی سفری	تسا نکوشی نباشدت ظفری
پیش از این هم روندگان بودند	عشق را پاک بندگان بودند
که به جز راه حق نرفتندی	در پی جگر و دق نرفتندی
به مجاور فتوح دادند	از نفس قوت روح دادندی
گوشه داران ز مقدم ایشان	شاد بودند از دم ایشان
ریختی پایشان ز هر حرکت	بر زمین ز یمن صد برکت
رنگ پوش و دروغ چون پر شد	عقد خر مسهره رسته دُر شد
خلق دریافت زرق سازیشان	حق نمائی و حقه سازی شان
نام تلیشان بانی رفت	که کرامات ده به نانی رفت
به روش چون گناهکار شدند	همه در چشم خلق خوار شدند
ناکه شد زین سلامت انگیزان	خون درویش پاکسرو ریزان
گشت کار طریقت آشفته	شد جهان از مجرّدان رفته
از مسافر ادب نمی جویند	وینک از در به در، نمی بویند
رنند و رقاص و مارگیر همه	زرق ساز و ز نخ پذیر همه
درم اندر کلاه خود دوزند	خلق را ترک همت آموزند

حافظ و خرقه پوشان ظاهری :

بسیار روشن و بدیهی است همچنان که از گفتار خود اوحدی نیز بر می آید سالکان طریقت همه اینگونه رند و رقاص و مارگیر و زنج پذیر نبوده اند این دوره از لحاظ وجود عارفان عالیقدری چون شیخ صفی الدین اردبیلی و عارفان شاعری چون شیخ محمود شبستری از ادوار نهم تاریخ اسلامی به شمار است ولی انتقاد اوحدی را به اغلب و اکثر متصوّفه و اهل خانقاه آنروز و دیروز می توان وارد ساخت عکس العمل

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۴۳

همین اوضاع است که زمینه را برای ظهور شخصیتی عارف، رکگو، و متقصدی چون حافظ شیرازی آماده می‌سازد تا یکباره آتش در خرقه ریا بزند و از آستین خرقه‌های مرانیان هزاران بت را کشف کند و داد زند.

خدا ز آن خرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی (۱)

نتیجه و بهره‌گیری و اهداف غازان و ایلخانان:

خواجه رشید الدین فضل‌الله در پایان نامه‌ای که به روش منشور و پیام بر اهالی بغداد و نائب خود نوشته است به جهت شیخ مجد الدین بغدادی مواجب خانقاه غازانی و سایر اخراجات (هزینه‌ها) را در ذیل اخراجات لیالی متبرکه می‌نویسد:

«مقرر شده که درین شب، سماعی باشد که اکابر و اعیان بغداد حاضر شوند مشروط بر آنکه چون سماع آخر شود دعاء بانی که پادشاه غازان است و مسبب که این ضعیف است بفرمایند. انشاءالله تعالی در معرض اجابت افتد:

آتش	نان	بریان	حلاوه	قوال	سمع	قند	عل (۲)
۲۰۰ قطعه	۱۰۰ من	۵۰ قطعه	۱۰۰ قطعه	۱۰۰ دینار	۱۰ عدد	۲۰ قطعه	۷۰ قطعه

بالآخره اوحدی مراغی سماع و رقص و وجد صوفیه را نیز رد می‌کند و می‌گوید:

این سماعی که عرف و عادات پیش ما مانع سعادت است (۳)



۱ - مطالب این بخش از تحقیقات محقق محترم آقای مرتضوی از کتاب مسائل عصر ایلخانان ص

۳۱۲ - ۳۲۹ استفاده شد.

۲ - مکاتبات رشیدی مکتوب ۱۴ ص ۴۰ - ۳۹.

۳ - جام جم اوحدی چاپ وحید دستجردی ص ۲۰۴ تا ۲۰۸.



آرامگاه اوحدی مراغه‌ای که در سال ۱۳۷۴ همزمان انعقاد کنگره‌ای از سوی اداره کل ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی بنای یادبود احداث گردید.

۲۷۸ - شیخ شهاب الدین صاحب عوارف (متوفی ۶۳۲ ه. ق)

صاحب کتاب معروف «عوارف المعارف» که از متون خوب عرفان و تصوّف است او نسب به ابوبکر می‌رساند. گویند هر سال به زیارت مکه و مدینه می‌رفت و با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است.

شیخ سعدی شیرازی و کمال الدین اسماعیل اصفهانی شاعر معروف از مریدان او بوده‌اند. سعدی در مورد او می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی اینکه در نفس خود بین مباش دگر آنکه در جمع بدین مباش
این سهروردی، غیر از شیخ شهاب الدین سهروردی فیلسوف مقتول معروف به شیخ اشراق است که در حدود سالهای ۵۸۱ - ۵۹۰ در حلب به قتل رسید. سهروردی عارف در سال ۶۳۲ در گذشته است.^(۱)

۲۷۹ - شیخ جلال الدین تبریزی (متوفی ۶۴۲ ه. ق)

شیخ جلال الدین تبریزی از عرفای نامور قرن هفتم هجری آذربایجان می‌باشد او مرید شیخ ابوسعید تبریزی و مراد شیخ زاهد گیلانی می‌باشد پس از وفات شیخ ابوسعید خدمات شیخ شهاب الدین محمود عتیقی اهری رسیده است و هفت سال تمام در محضر او به کسب معارف نائل، و با وی به زیارت خانه‌ی خدا مشرف گردیده و با او حدالدین کرمانی نیز همسفر شده است او با مولانا جلال الدین خواجه معین الدین چشتی نیز که از همدان به دیدار ابوسعید تبریزی آمده ملاقات کرده و پس از مراجعت از سفر دوّم خراسان از بغداد به همراهی خواجه قطب الدین بختیاری کاکلی (م ۶۳۴ ه. ق) و در آنجا از خلفای نامی چشتیها شده است او در موقع ورود به دهلی از طرف پادشاه عهد، سلطان شمس الدین ایلتیش (۶۳۳ - ۶۰۷ ه.) با

..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

احترامات فائقه مورد استقبال و طرف توجه واقع گردیده است ولی در آن شهر با نجم الدین صفری که شیخ الأسلام وقت بوده است سازش و تفاهم نداشته و در آنجا به بنگاله رفته و در آن نقطه مقیم شده است و در تاریخ ۶۴۲ در آن بلده حق را لیک گفته است و در تاریخ وفات او چنین گفته اند:

شد از دنیا جلال الدین بر خلد به سال وصل آنشه و الامکان؟

زبده دین صاحب التوحیدگو نیر اکبر جلال الدین بخوان^(۱)

مؤلف صاحب دانشمندان آذربایجان می افزاید :

چشت بروزن خشت قریه است از قرای هرات افرادی چون خواجه ابواسحاق شامی (م ۳۲۹ هـ. ق) در آن قریه ساکن بوده و از طرف مراد خود به عنوان خواجه چشته موسوم شده است و لذا اخلاف و پیروان وی که مقدم ایشان خواجه ابواحمد ابدال چشتی (م ۳۵۵ هـ. ق) است به این عنوان معروف شده و تمام سلسله به آن اسم شهرت یافته است و مخزن سیم «خزینة الأصفیاء» مختص به تراجم احوال سلسله ی آنان است^(۲)

۲۸۰ - شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی (متوفی ۶۴۵ هـ. ق)

شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی از تربیت یافتگان رکن الدین سجاسی (ابوالغنائیم محمد) بود و سجاسی بروایتی تا سال ۶۰۶ حیات داشته است و اصیل الدین مجد شیرازی (متوفی ۶۱۷) و شیخ اوحدالدین کرمانی (متوفی ۶۳۵) و شهاب الدین محمود اهری هم از مریدان رکن الدین سجاسی بودند که برادران سالک

۱ - تربیت محمد علی دانشمندان آذربایجان ص ۹۷.

۲ - منبع فوق ص فوق.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۴۷

شمس بوده‌اند خود رکن الدین از شاگردان اهل طریقت قطب الدین ابهری است این ابهری از مردم ابهر زنجان بوده و تاریخ تولدش ۵۰۰ و وفاتش به سال ۵۷۷ قمری اتفاق افتاده است.^(۱)

شمس تبریزی به روایت دیگر مرید شیخ ابوبکر سلّاف تبریزی بوده است و آنچه در مورد شمس تبریزی قابل ذکر است این است که وی بر خلاف آنچه غالباً تصوّر رفته است که درویش عامی و ژنده پوشی بوده است مردی فاضل و عارف مکتب دیده‌ای بوده است و در شعر و ادبیات فارسی و عربی و فقه و حدیث و کلام و فلسفه و عرفان و تفسیر قرآن، تبخّر و تسلّط داشته است و مقالات وی دالّ بر این امر و گواه است، منتهای مراتب از مرحله توجّه و اشتغال به علوم و فنون اکسابی در گذشته به مقام استغراق توحیدی و تحقّق عرفانی پیوسته بود.

همچنان که پیشتر ذکرش رفت جذبه‌ی شمس الدین تبریزی چنان در روح مولانا اثر نمود که او را از حالت زهد و خلوت و سجاده نشینی و رهبری شریعت و طریقت به عاشقی دلباخته و شیدا و شاعری ترانه گوی و سماع جوی مبدل ساخت.

این دیدار همچون آبی بود که دفتر احوال سابق مولانا را به شست و بر این دفتر سفید شده قلمی تازه کشید که سطور و صفحاتش همه شعر و سرود و رقص سماع و وجد و حال بود، مولوی تا قبل از برخوردش با شمس هرگز شعر نسروده بوده و اگر سخنی به نظم از طبع وی تراویده بود از نوع همان منظوماتی بود که گاهی عالمان و عارفان متکلف می‌گویند، از آن غزلیات آتشین و پرشور و یا آن پخته کلام در مثنوی معنوی خبری نبود.

البته باید دانست که مولوی خود مستعد انقلاب احوال بوده است و همچون باروتی بوده است که محتاج جرقه‌ای برای اشتعال و آتش افروزی بوده است و این

۱ - داستان از هوش ربا: استاد جلال الدین همایی.

۸۴۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

نیازمند جرقه، به گلوله آتشی برخورد که وجودش یک پارچه گرمی و حرارت سوزان بوده و آفتاب دیدارش چنان سراپای وجود مولوی را به آتش کشید که می‌گوید: «خام بدم پخته شدم سوختم»

شرح حال و وصف احوال دیدار مولانا و شمس از عهده قلم و زبان، بر نمی‌آید و آنچه به راستی می‌توان از این دگرگونی احوال و عشق و شیفتگی دریافت همانا اشعار مولانا است در دیوان کبیرش و مثنوی معنوی آمده است:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گر چه تفسیر زبان روشنگر است لیک عشق بی زبان، روشتر است

پیوستن مولانا به شمس تبریزی در حدود ۶۴۲ هجری اتفاق افتاد البته در این تاریخ اختلاف نظر است: شمس الدین بامداد روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخری سنه ۶۴۲ به قونیه وصول یافت و طبق متعارف عصر خود که در هر شهری که رفتی به خان و کاروانسرا فرود آمدی او در خان شکر فروشان نزول کرده حجره به گرفت و بر در حجره‌اش دو سه دیناری با قفل بردر می‌نهاد تا خلق را گمان آید که تاجری بزرگ است را خود در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نبود مدت اقامت شمس در قونیه تا وقتیکه مولانا را منقلب ساخت به تحقیق نپیوسته و چگونگی دیدار وی را با مولانا هم با اختلاف نوشته‌اند.^(۱)

شمس در حدود سال ۶۴۵ ناپدید شد و دیگر هیچ نشانی از وی به دست نیامد و مولانا را که تا آخر عمر آرزوی دیدار او را داشت چشم به راه نهاده ولی تأثیر و نفوذ شمس تا آخر عمر در وی ثابت و پایدار بماند.

مولوی از جدائی شمس چندان بی‌تاب و بیقرار گشت که کارش به شوریدگی و آشفته‌گی انجامید و مدت هفت سال می‌سوخت و می‌ساخت در این هنگام یکی از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۴۹

مردان عارف و صاحب‌دل بنام شیخ صلاح‌الدین زرکوب که شمس‌الدین را دریافته و درک کرده بود با گرمی و لطف و محبت به مولوی پیوست که وجود وی مایه آرامش و تسلی خاطر گردید. این مصاحبت به مدت ده سال از ۶۵۲ تا ۶۶۲ به درازا کشید و شیخ صلاح‌الدین رخت سفر، به جهان دیگر کشید پس از فوت شیخ صلاح‌الدین، حسام‌الدین حسن چلبی که از جمله اخیی‌ها و فقیان و جوانمردان با معرفت و صاحب‌دلان آن روزگار بوده و از ارباب طریقت مولانا، مصاحب گرم مولانا و جانشین شیخ صلاح‌الدین می‌گردد این مصاحبت نیز ده سال تا ۶۷۲ هنگام وفات مولوی ادامه داشته است این ده سال همصحبتی بارآور شاهکار جاویدان مولانا همانا مثنوی است و مولانا خود شروع مثنوی را سال دیدار حسام‌الدین می‌داند و از وی در مثنوی ذکر بسیار آمده و تعبیر شاعرانه حماسی نامه برای مثنوی از این منشأ است. حسام دوازده سال بعد از مولانا در ۶۸۳ درگذشت.

سرانجام مولوی آن توانای عالم معنی، در بستر بیماری و ناتوانی افتاد و به تب محرق و چارگشت و مداوای طبیبان زمان در او سودی نبخشید آخر الامر در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخری سنه ۶۷۲ آن خورشید معرفت، پرتو عنایت از عالم جسمانی برگرفت و از جهان حاضر به عالم غیب رحلت گزید.

اهل قونیه از خردوکلان بر جنازه مولانا حاضر شدند عیسویان و یهودیان نیز که صلح جوئی و نیکخواهی او را به عینه دیده بودند به همدردی اهل اسلام ناله و شیون سردادند شیخ صدرالدین بر مولانا نماز خواند و از شدت درد و اندوه ناله‌ای کشید و از هوش رفت. جنازه مولانا با حرمت تمام بر سر گرفته شد و در تربت مبارک مدفون گشت مولانا در نزدیکی پدر خود سلطان العلماء مدفون است و از خاندان وی و پیوستگانش متجاوز از پنجاه تن دیگر در آنجا مدفون شده‌اند به بعضی روایات آرامگاه سلطان العلماء بهاء ولد و خاندان وی پیش از آن به نام «باغ سلطان» معروف بوده است و بهاء هنگام ورود به قونیه گفته بوده است که رایحه‌ی خاندان ما از اینجا

۸۵۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

برمیاید و سلطان آنجا را بدو بخشید و پس از آن آنرا «ارم باغچه» گفتند.^(۱)

مذهب سلوکی مولوی :

تاقبل از دیدار شمس با مولانا فردی دانشمند حکیم فقیه حنفی مذهب، صوفی مسلک صاحب دستگاه منبر و محراب و حلقه‌ی درس و بحث بوده است و خاصه در وعظ و مجلس گویی بیانی بسیار مؤثر و گرم و گیرا داشته است. پس از دیدار شمس و بریدن وی از همه آن علایق پیشین دیگر فقیه اصولی پیرو اشعری و امام ابوحنیفه نبود بلکه خود در مذاهب و مسالک، مجتهدی اهل نظر و تحقیق بود در همه فرقه‌ها و مذاهب اسلامی اعم از شیعی و سنی و معتزلی مکتب کلامی و اشعری آنچه را حق می‌دید و می‌دانست بدان می‌گردید و باطل را از هر که و هر چه بود به دور می‌افکند مولوی در این مرحله از عمر در عرفان و مراحل سیر و سلوک روحانی به عالی‌ترین درجات توحید دست یافته که خود چنین می‌گوید:^(۲)

مذهب عاشق ز مذهب هاجد است عاشقان را مذهب و ملت خدات

غیر هفتاد و دو ملت کیش او تخت شاهان نخته‌بندی پیش او

با دو عالم عشق را بیگانگی است و اندر او هفتاد و دو دیوانگی است

مطرب عشق این زند، وقت سماع بسندگی بسند و خداوندی صداع

در مسلک تصوف و آداب ذکر و فکر و خلوت و ریاضت و زهد موروثی مولوی که از پدرش سلطان العلماء سید برهان‌الدین ترمذی رسیده بود که به شرحی که قبلاً رفت از وی نیز به مولانا رسید اثری از عرفان هندی دیده می‌شود.

دور نیست که از بقایای موارث زادگاه و موطن اصلی ایشان یعنی شهر بلخ باشد

۱ - مقدمه‌ای بر کلیات شمس تبریزی بدیع الزمان فروزانفر (ص ۲۳ و ۲۴)

۲ - دوستان قلعه ذات: تصور با دزهوش ربا (استاد جلال‌الدین همائی ۶۱)

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۵۱

که از روزگاران قدیم مرکز طایفه‌ای از بودائی‌ان بوده است که معبد معروف «نوبهار بلخ» بدان طایفه تعلق داشته و چنانکه مشهود است اجداد برامکه از سده‌ن و خدمتگزاران آن معبد بوده‌اند.^(۱)

اما در طریقه و مسلک نهانی مولانا که از شمس الدین تبریزی به وی رسیده است ردّهای تعلیمات شیعه باطنیه دیده می‌شود این نه بدان معنی است که شمس از پیروان شیعه باطنیه بوده است بلکه حاکی از توافق در پاره‌ای از عقاید و افکار است که با مابین همه فرق و طوایف اتفاق می‌افتد بدون اتحاد و پیوستگی مذاهب و مسالک به هر حال ارتباط عقاید و گفته‌های مولانا با روح مذهب تشیع به معنی اعم قابل تردید و انکار نیست.

شفیعی گلکنی گوید :

«شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی (متوفی ۶۴۵ هـ. ق) شوریده‌ای از شوریدگان عالم و رندی از رندان عالم‌سوز بود که خشت زیر سر، و بر تارک نه اختر پای دارند، معمای وجودش را با مرور در تذکرها نمی‌توان گشود، مولانا در باره‌اش فرموده است: شمس تبریز، ترا عشق شناسد نه خرد اما پرتو این خورشید در شعر مولانا ما را بی‌نیاز از شرح حال نویسی تذکره‌نویسان و مریدان قصه‌ساز او می‌سازد به حدّی که تولّد دوباره مولانا مرهون برخورد و ملاقات با شمس است، هر چند شمس از زمره وارستگیانی بود که می‌گویند: گو نماند زمن این نام، چه خواهد بودن؟»

آنچه ملّم است شمس در بیست و هفتم ماه جمادی آخری سال ۶۴۲ هـ. ق به قونیه وارد شده است و در بیست و یکم شوال ۶۴۳ هـ. ق از قونیه بار سفر بسته و

۱ - دوستان فتنه ذات الصور یا ذره‌وش زبا (استاد همانی ص ۶۳)

۸۵۲..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

بدینسان در این بار حدّا کثر شانزده ماه با مولانا دمخور بوده است علت رفتن شمس از قونیه مشخص نیست این قدر هست که مردم، جادوگر و ساحرش می دانستند و مریدان بر او تشنّیع می زدند و اهل زمانه ملامتش می کردند و به این ترتیب جانش در خطر بوده است.

گویا پس از یک ماه مولانا باخبر شد که شمس تبریزی در دمشق است نامه ها و پیامهای بسیاری برایش فرستاد مریدان و یاران از ملال خاطر مولانا ناراحت بودند و از رفتاری که نسبت به شمس داشتند پشیمان و عذرخواه گشتند پس مولانا فرزند خود سلطان ولد را، به جستجوی شمس به دمشق فرستاد شمس پس از حدود ۱۵ ماه که در دمشق بود به سال ۶۴۴ هـ. ق دعوت سلطان ولد را که با مدد بیست تن از یاران مولانا به دمشق آمده بود پذیرفت و روانه قونیه شد اما این بار نیز با جهل و تعصب عوام، روبرو شد و ناگزیر به سال ۶۴۵ از قونیه غایب گردید و معلوم نشد که به کجا رفت؟ مولانا پس از جستجوی بسیار، سر به شیدائی برآورد انبوهی از شعرهای دیوان او، در حقیقت گزارش همین روزها و لحظات شیدائی اوست.^(۱)

خصوصیات غزل شمس تبریزی :

غزلیات شمس تبریزی که به نام «دیوان شمس» یا «دیوان کبیر» مجموعه‌ی غزلیات مولانا محمد بلخی است بی گمان در ادب فارسی و در فرهنگ اسلامی و فوآتر از آن در فرهنگ بشری در هیچ مجموعه شعری به اندازه دیوان شمس، حرکت و حیات و عشق نمی جوشد اگر شعر را گره خوردگی عاطفه و تخیل تعریف کنیم عناصر سازنده آن عبارت از: عاطفه، تخیل، زبان، موسیقی، تشکّل خواهد بود. و دیوان مولانا محمد بلخی مجموعه‌ای از عناصر فوق می باشد.

۱- گزیده غزلیات شمس به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ص یازده و دوازده.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۵۳

دیوان شمس به لحاظ گستردگی واژه گان در میان مجموعه های شعر زبان فارسی، استثناء است این گسترش و تنوع ناشی از وسعت دامنه معانی مورد نظر مولانا و تعبیرات اوست به علت همین خصوصیت می باشد که طبق فهرست نسخه های خطی تألیف آقای منزوی از قرن هفتم تا چهاردهم هجری ۳۷۲ جلد مثنوی کتابت شده است در صورتی که این رقم در مورد دیوان سعدی از ۲۷۷ مورد تجاوز ننموده است قابل عنایت خواهد بود که دیوان کبیر مولانا شامل ۳۲۲۹ غزل می باشد که منتخباتی به صورتهای مختلف از آن به چاپ رسیده است. ولی متن کامل آن دیوان کبیر بر اساس قدیمی ترین نسخه های موجود در عالم به همت شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر در ده مجلد توسط انتشارات دانشگاه تهران نشر یافت از این ۱۰ جلد ۷ جلد آن شامل غزلیات ترجیعات و ترکیبات است و در آخر جلد هفتم فرهنگ نوادر لغات جلد هشتم به رباعیات مولانا اختصاص دارد و جلد های نهم و دهم شامل چهارس گوناگون دیوان کبیر می باشد.^(۱)

مذهب او:

گویند علاءالدین ترک مذهب اسمعیلی نموده شعار اسلام ظاهر نمود علم و

۱ - گزیده غزلیات شمس تبریزی تألیف دکتر محمدرضا شنبلی کدکنی ص ۲۹ پیشگفتار از هم اکنون رساله ای در کتابخانه آیت الله مرعشی در قم از شمس تبریزی وجود دارد که پیرامون تجلیات الهی و

گفتگوهای عرفانی بین شمس و کسی که بر او متجلی می شد موجود است

آغاز آن: «من کلام سلطان المحبوبین ...»

سوال کردن از شیخ بدعت است توحید آنست که بدانی همه چیزها از آن خدا است»

پایان: «پس احوال ابا یزید چنین بود. باشد که حق تعالی ...»

فهرست نسخه های خطی ج ۲۵ ص ۱۳ کد معرفی ۹۶۱۵ چاپ ۱۴۱۶ ه. ق.

۸۵۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

ادب آموخت و انواع فضایل و کمالات اندوخت صاحب نفعات آورده که شمس الدین از خاندان اسماعیلیان نیست بلکه او تبریزی الاصل پسر بزاز است بعضی بر آنند که اصل شمس الدین از خراسان بوده و خود در شهر تبریز اقامت نموده. راقم گوید «شاخ گل هر جا که می‌روید، گل است» چون آن جناب را مرتبه کمال حاصل گشت شیخ رکن الدین به یکی از این دو بزرگوار فرمودند که تو را باید به ولایت روم رفت و در آنجا سوخته‌نی است می‌باید مشتعل کرد. شمس الدین فرمان پذیرفت متوجه روم گردید در حین سیاحت مرز و بوم روم به شهر قونیه، رسید در کاروانسرای شکر فروشان منزل گزید روزی در بازار مولانا، بر استری سوار بود و به کوکبه تعام می‌گذشت شمس الدین به فراست مطلوب را شناخت بلکه محبوب را یافت. در رکابش روان شد، پرسید که غرض از مجاهده و ریاضت و دانستن علوم چیست؟ مولانا گفت: جز به روش سنت و آداب شریعت، مطلبی دیگر نیست. شمس الدین فرمود این خود ظاهر است. مولانا گفت و رای این چیست؟ شمس الدین فرمود: علم آن است که تو را به معلوم رسانده و به شاهراه حقیقت کشاند و این بیت حکیم سنائی را بخواند:

علم کز تو تورانه ستاند جهل از آن علم، به بود بسیار
مولانا از این سخن متحیر و متأثر گشته، مرید شمس الدین گردید همواره با او می‌نشست و می‌آرمید. مالی و اصحاب مولانا شور و غوغا برآوردند و بر شمس الدین طعن و تشنیع کردند.

منثوی:

ساربانان بباریگنا ز اشتران	شهر تبریز است و کوی دستان
فر فردوس است این فالیز را	شمعه عرش است این تبریز را
هر زمانی موج روح انگیز جان	از فراز عرش بر تبریزبان
شمس تبریزی به روحم چنگ زد	لاجرم در عشق گنم ارغنون

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۵۵

گاهی برخورد افکار و اشخاص به استارت اتومبیلی شباهت پیدا می‌کند که با اندک فشار روی سویچ موتور عظیم اتومبیلی را به حرکت در می‌آورد و دنیائی را زیر چرخهای خود قرار می‌دهد.

برخورد مولانا با شمس تبریزی چنین حالتی را در عالم ارواح داشته است بسیار طبیعی است قابلیت فعل و فاعل هر دو شرط این تأثیر گذاری می‌باشد دیوان شمس تبریزی دریا است. آرامش آن زیبا و هیجان آن فته انگیز است همانند دریا پر از موج پر از کف پر از بادست همانند دریا جلوه‌گاه رنگهای بدیع گوناگون است همانند دریا از حرکت و حیات لبریز است و در زیر ظاهر صیقلی و آرام دنیائی پر از تپش و تلاش دارد. دیوان شمس تبریزی دیوان شعر نیست، غوغای یک دریای متلاطم طوفانی است، انعکاس یک روح غیر آرام و پر از هیجان و لبریز از شور و جذبه است.

شمس الدین از مریدان شیخ ابوبکر بن اسماعیل تبریزی سلّہ‌باف می‌باشد که مدّت مدیدی ملازمت حضور او را داشته است در این دوران ترقّیات کلی، وی را دست داد. چون سیر و کمالات و سلوک حالات او از حدّ ادراکش در گذشت پیر از روی انصاف گفت که الحال تربیت تو از من نمی‌آید خود را به جای دیگر رسان! شمس اجازت یافت سیاحت می‌کرد مطلوب خود را می‌جست تا به خدمت شیخ المشایخ رکن الدین سجاسی که پیر شیخ اوحالدین حامد کرمانی و شیخ شهاب الدین محمود عتیقی اهری بود رسید و از خدمت آن مخدوم، فیض بسیار و تربیتهای بی‌شمار یافت سپس به خدمت قدوة المشایخ باباکمال خجندی که یکی از خلفای شیخ نجم الدین احمد کبری بود رسید و از او نیز بهره‌ها برد تا به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی رسید و رخ داد آنچه رخ دادنی بود.....

شاگردان او :

ملای رومی در تمامی فنون طریقت، مرید و تربیت شده‌ی شمس تبریزی است. در اوائل به قونیه که مسکن ملای رومی بوده است، رفت. در درس وی که در کنار حوضی مشغول تدریس طلاب بود، حاضر شد و از چند کتابی که در پیش او بوده،

۸۵۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

استفسار نمود. ملا گفت که این قیل و قال است. پس شمس آنها را گرفته و در حوض انداخت بود. ملا از وقوع این حال بسیار پرملا شد و گفت: ای درویش این چه کاری بود که کردی که بعضی از آنها فوائد پدر من است و باز یافتی آنها دیگر ممکن نیست. چون شمس اضطراب او را بدید دست در آب کرده و همه کتابها را یکی یکی بیرون آورد در حالیکه آب حوض اصلاً ضرری به آنها نرسانده بود. ملا پرسید این چه سرّی است؟ فرمود که این حالی است، ترا از این چه چیز؟ به کنایه از آنکه تو آشنا نبوده و بیگانه آن عوالم هستی پس از آن ملا به مقامات عالیه عرفانی شمس معتقد و مرید او شد. صحبت و یگانگی را گرم داشتند و این قضیه وسیله ارشاد ملا شد و آن مرشد خود را نظماً، نثراً، حضوراً، غیاباً ستود:

شمس تبریزی که نور مطلق است	آفتاب است و زانووار حق است
چون حدیث روی شمس الدین رسید	شمس چهارم آسمان سر در کشید
واجب آمد چونکه بسردن نام او	شرح کسردن رمزی از انعام او

منظومه مرغوب القلوب که حاوی ۱۳۵ بیت است منسوب به شمس می باشد. وی در سال ۶۴۵ هجری وفات یافت. گویند وی به دست علاءالدین محمد پسر متوسط ملای رومی یا به دست جمعی از متعصبین قونیه که علاءالدین نیز یکی از ایشان بوده مقتول شده. وی در نزد قبر بهاءالدین ولد پدر ملای رومی و یا در مدرسه ملای رومی نزد قبر امیر بدرالدین بانی مدرسه، مدفون است.

نمونه ای از اشعار :

در مقام فقر :

مستقام فقر بس عالی مقامی است	مَنّی و ما در آن، منزل حرام است
طریق فقر راهی هست مشکل	یقینی بساید در این ره توشه و دل
در این وادی بسی گمراه گشتند	بسیقین را توشه از خود در نبردند

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۵۷

در بیان عشق :

اگر عاشق شود دریا و معنوق	نیاید یاد او از هیچ مخلوق
نهان اندر نهان بیند جمالش	بگوش دل کند فهم کلامش
نویی عاشق به ظاهر در طریقت	نویی معنوق باطن در حقیقت
نهان در عشق بینی آشکارا	شوی عاشق بروی خود نگارا
چو عاشق گشت واله روی معنوق	ندارد او نشان جز سوی معنوق ^(۱)

۲۸۱- شیخ محمد کججائی (متوفی ۵۶۷۷ ه. ق)

خواجه بزرگ شیخ محمد بن حاج صدیق بن محمد کججائی یکی از اعیان عرفان و یکی از سالکان راه خدا است که قبر او نزدیک دهکده کججان در مقبره‌ای که مدفن جمعی از اعیان گذشتگان و مشایخ کججان است، واقع می‌باشد. او در بین اهل عرفان به دقت اشارات و لطف معانی و قوت کلام، معروف بوده است.

شیخ محمود شبستری در حق او گوید :

رفت یک روز ابلهی نادان	پیش خواجه محمد کججان
گفت ای خواجه هر چه هست منم	راست بشنو قبول کن سخنم
خواجه گفت که آفتاب گواه	می نخواهد به روشنی ز افواه
نور خورشید خود گواه خود است	هم تو بشنو که داد راه، ستد است
پس جواب لطیف و روشن داد	درج آن بزرگ عالی داد

۱- عزیز دولت آبادی سخنوران آذربایجان ج ۱ ص ۴۴۱. وی کتابهای مرغوب القلوب را از تألیفات

وی می‌شمارد که پیرامون صفات اخلاقی و مشتمل بر ۱۳۲ آیه و تعدادی احادیث می‌باشد.

۸۵۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

همه الفاظ وی از این سانس است همچو خورشید همه در الشاست
مرد توحید خود نگوید من گر چه باشد چون جرم خود، روشن (۱)

۲۸۲- شیخ شهاب الدین محمود عتیقی اهری (متوفی ۶۹۵ یا ۶۹۸ ه. ق)

در تابستان سال ۱۴۱۶ هجری قمری کنگره‌ای در کنار آرامگاه شیخ بزرگوار اهر و ارسباران عارف شیخ شهاب الدین محمود اهری در شهرستان اهر برگزار گردید که جمعی از شعراء و فضلاء و اساتید دعوت داشتند این کنگره از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار گردیده بود. نگارنده نیز در آن کنگره مدعو و حضور داشت و مقاله‌ای تنظیم یافته بود که بخشی از مطالب آن از نظر خواننده‌ی گرامی می‌گذرد.

تهاجم وحشیانه مغول:

یکی از بلابایی که در قرن هفتم هجری تمدن درخشان اسلامی را دگرگون ساخت، تهاجم وحشیان مغول بود. در این یورش غیرانسانی، بسیاری از مراکز علمی و ادبی، مساجد و مدارس از بین رفت. قتل و عارت و تعدی مخالفت با شرع و اخلاق و انسانیت این قوم وحشی، ضربتهای بنیاد براندازی بر پیکر سرزمین ما وارد ساخت، جمع کثیری از دانشمندان و ادیبان و شاعران، کشته یا متواری گشته و به دیار امنی چون فارس و هند و آسیای صغیر هجرت کردند. علی رغم تمام این ناکامیها، اندیشه تابناک ایران اسلامی در این دوره‌ی ظلمانی، هرگز از پرتوافشانی بازنماند.

آنان که به هند و آسیای صغیر جلای وطن کردند، زبان و معارف ایرانی و اسلامی را در آن ممالک، توسعه دادند. با تمام عصیت و قساوتی که در نهاد قوم

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۵۹

مغول بود، در زمان هلاکو و جانشینانش، عدای از بزرگان و دانشمندان ایرانی به وزارت رسیدند و در دگرگون ساختن عادات و آداب مغول، اهتمام فراوان به خرج دادند.

تصوّف و عرفان در این دوره پخته‌تر شد و رنگ علمی و بیان فلسفی به خود گرفت. عده فراوانی از عارفان و اهل معرفت در این دوره به خانقاهها و زوایای اهل عرفان و معرفت پناه بردند. بعد از انتشار افکار عرفای بزرگ عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان مثل محیی‌الدین بن عربی، شیخ مجدالدین بغدادی، شیخ نجم‌الدین کبری، شیخ شهاب‌الدین سهروردی و شیخ یعقوب تبریزی، اندیشه‌ها و اشعار عرفانی، پیشرفت مناسبی کرد. شاید بلایای عهد استیلای تاتار و گذشتن دوره‌ی آرامش و نشاط سابق و پیش آمدن دوره رضا و تسلیم و تأمل و عبرت‌اندوزی از کار جهان و زیر و زیر شدن اوضاع دنیا، و سرنگون شدن دولتهای بزرگ و کشتارهای بی‌حساب نیز در پیشرفت این گونه افکار که طبایع لطیف و ذوقهای سلیم آنها را در قالب عمومی ریخته بود، بی‌دخال نبوده است.^(۱)

یکی از چهره‌های تابنده و بنام عرفان در قرن هفتم شیخ شهاب‌الدین محمود عتیقی اهری بوده است.

جغرافیای اجمالی اهر:

اهر از مناطق بالارزش تاریخی است که یادگار فراوانی از دوران ساسانی و دوره اسلامی را در خود جای داده است. یاقوت حموی در «معجم البلدان»، شهر اهر را به آبادی و کثرت خیرات ستوده و نوشته است:

اهر بین اردبیل و تبریز واقع شده است. جماعتی از فقها، محدثان، مفسران و عرفاء از آنجا برخاسته‌اند.

۸۶۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

زین العابدین شیروانی در «بستان السیاحه» می‌نویسد: «اهر (به فتح اول و ها و سکون را) قصبه‌ای است دلگشا از بلاد آذربایجان. گویند محلی دلکش است. شیخ شهاب الدین اهری از مشایخ سلسله صفی‌الدین. از آنجا ظهور نموده است.»^(۱)

شیخ شهاب الدین محمود عتیقی اهری از نوادگان شیخ شهاب الدین سهروردی است.^(۲) و نسبت خاندانش به ابی‌بکر، می‌رسد. دوران کودکی و جوانی خود را در تبریز و سجاس سپری نمود. صرف و نحو و فقه و اصول و حدیث را در زادگاه خود در محضر شیخ ملاحسین اهری فراگرفت و سپس در تبریز و سجاس در مکتب شیخ ابوالفنائم رکن الدین سجاسی که از عرفای آن زمان به شمار می‌رفت به کسب کمالات معنوی پرداخت. رکن الدین سجاسی که از پرورش یافتگان و علاقه‌مندان به مکتب محی‌الدین بن عربی بوده همواره در خانقاه و مکتب خود به بحث و شرح و تفسیر کتب عرفانی و آیات قرآنی و بالأخص به شرح فصوص الحکم و فتوحات مکیه ابن عربی مشغول بوده است. شیخ شهاب‌الدین محمود اهری مراتب سیر و سلوک را نزد این استاد فرزانه طی کرد و به مرتبه‌ای رسید که توانست به دست شیخ رکن الدین سجاسی خرقه فقر بپوشد و حتی به دامادی او مفتخر گردد. پس از سیر مراتب کمال عرفانی، شایستگی مقام ارشاد را یافت و همراه زوجه‌اش عازم شهر اهر گردید. در این شهر خانقاهی ترتیب داد و به هدایت سالکان طریقت شهابیه پرداخت.

قطب مسالک سه گانه:

شیخ به سه مسلک عرفانی: «خلوتی»، «بیرامی» و «مولوی» عنایت داشت و ارشاد علاقمندان این سه مسلک را در قراجه داغ، عهده‌دار بود و خود به درجه قطبی نایل آمد. بزرگانی: مانند سید جمال الدین تبریزی، شیخ زاهد گیلانی، شیخ معین الدین

۱- زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، ص ۱۵۱.

۲- رک به: جمال ترائی طباطبایی، آثار باستانی آذربایجان، ج ۲.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۶۱

علی بن نصیر بن هارون سرابی تبریزی، معروف به (قاسم انوار از شاگردان شیخ صدرالدین اردبیلی) و دهها تن دیگر، مستقیم و یا غیر مستقیم از مریدان شیخ شهاب الدین بوده‌اند و به همین دلیل شیخ صفی‌الدین، اسحاق اردبیلی و خاندان صفوی، نسبت به شیخ محمود، ارادت فراوان می‌ورزیدند. در کتاب عالم آرای عباسی، از بیتوته کردن شاه عباس و شیخ بهایی در بقعه‌ی شیخ شهاب‌الدین ذکری به میان آمده است.^(۱) از مریدان دیگر شیخ می‌توان از شیخ معین الدین صاحب بن باله حسن بنیسی، بابا فرج و ایقانی اروغی را نام برد که با ارشاد استاد به درجه‌ی کمال رسیده‌اند.^(۲)

در کتاب «سلسلة الاولیاء» - نسخه خطی - تألیف امیر سید محمد نوربخش و نیز «روضات الجنات» تألیف حافظ حسین کربلایی به فضایل و مراتب عرفانی شیخ محمود اهری، اینگونه اشارتی شده است: «شهاب الدین محمود التبریزی العتیقی الأهری - قدس الله سره - كان من اکابر الاولیاء السالکین المجاهدین المرتاضین المکاشفین المشاهدین العارفین هو ذومحبة و شوق و ذوق و سکر و وجد و جده و له فی الاحوال و المقامات و مقامات الرجال کالمعاینات و التجلیات و الفناء و البقاء، شأن بعراق المعجم فی زمانه. المتوفی فی اهر من بلاد آذربایجان».

بدون تردید شیخ شهاب «آثاری داشته که متأسفانه در جنگ بین ایران و عثمانی به غارت رفته و به ترکیه برده شده است.

چنانکه اشاره شد، شاه عباس به دلیل احترام و تکریمی که برای این خاندان قائل بود، به تأسیس بنای بقعه شیخ محمود اهری همت گماشت.^(۳) این بقعه از بناهای

۱ - اسکندر بیگ منشی ترکمان، عالم آرای عباسی، ص ۱۱۱۰.

۲ - محمد جواد مشکور، تاریخ تبریز، تا پایان قرن نهم، ص ۷۷۲-۷۷۳.

۳ - عالم آرای عباسی، ص ۱۱۲۵.

۸۶۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

دوره اول صفوی است. ناگفته نماند در زمان حیات شیخ، بقعه، ساختمان و تشکیلاتی داشته است و مردم آذربایجان برای تحصیل کمالات، به این جایگاه می آمدند.

دستخط شیخ بهائی :

شیخ بهایی بارها از این بقعه دیدن کرده است و از وی دست خطی در این بقعه باقی مانده است میرزا عبدالرحیم مجتهد اونساری ملقب به «کلیری» در کتاب «مشکوة السالکین» این دستخط را از شیخ بهایی نقل می کند: «در عشر ثالث شهر شعبان در سنة ۱۰۱۸ هـ. ق به زیارت این مزار فایض الانوار مشرف شدم به قرآن مجید که وقف بود، نغال واقع شد که مرتبه‌ی شهاب الدین علیه التّحیة والرضوان - در درگاه خداوندی چه مقدار می باشد. این آیه کریمه به فال نیک آمد: «بیشترهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنّات لهم فیها نعیم مقیم.» (توبه / ۲۱).

مرحوم عبدالعلی کارنگ درباره عظمت بقعه شیخ در مجله یغما همراه با تصاویری از جایگاه شیخ و چگونگی بنای این جایگاه، و ارزش باستانی آن سخن گفته است.^(۱) و فاضل محترم آقای حسین دوستی نیز در کتاب اهر و ارسباران بر مطالب آن افزوده اند.

شیخ شهاب الدین بافراسست و کیاستی که داشت به مریدان خود آموخت که طریقت را با شریعت توأم کنند و در حفظ دستورات شرع مبین، بکوشند. خوشبختانه خانقاه شیخ حتی تا دوره‌ای از عصر صفوی و بالأخص تا زمان سلطان خواجه علی، پسر صدرالدین موسی تا سال ۸۳۰ هـ. ق همچنان حفظ گردید. و سلطان خواجه علی تا این تاریخ یعنی ۸۳۰، ارشاد مریدان شیخ را عهده دار بوده است.

قدرت و نفوذ سلطان خواجه علی در آن حدی بود که امیر تیمور گورکانی به زیارت او رفت و خواجه به دست مبارک خویش، شمشیر بر کمر امیر تیمور بست.

۱ - رک به: قعه شیخ شهاب الدین محمود اهری، عبدالعزیز کارنگ، مجله یغما، سال ۱۳۵۳، شماره ۲۷.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۶۳

خلاصه این که جانشینان و بازماندگان مکتب شیخ، شیوه سلوک و روش ارشادی او را در طی تاریخ این سرزمین تا به امروز تعقیب و ترغیب کرده‌اند. آخرین عارف این خاندان، میرزا محمد حسین ملقب به «مرشد شهاب اهری» است که در دوره قاجاریه می‌زیسته و توانسته است استمرار و دوام طریقه شهابیه را همچنان در گستره‌ی فرهنگ و ادب عرفانی و اسلامی حفظ نمایند.

عارف و شاعر آذربایجانی قرن سیزدهم هجری سید ابوالقاسم نباتی فرزند سید یحی اشتیینی ملقب به «مجنون شاه» مدتی در جوار آرامگاه شیخ شهاب الدین به ریاضت مشغول بوده است خطی نیز به شرح زیر از خود باقی گذارده است:

خاک قراجہ داغ، که خلد آیین است بوسه گاه ملک و مهبط حورالعین است
عرش با آن عظمت، بوسه زند در خاکش چونکه آرامگه شیخ شهاب الدین است^(۱)

۲۸۳- زرکوب تبریزی (متوفی ۷۱۲)

شیخ نجم‌الدین تبریزی :

از اکابر عرفای اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم می‌باشد. گر چه برخی او را رازی هم نوشته‌اند این چند بیت از او است:

دشمن ما را سعادت یار باد روز و شب با عزّ و نازش کار باد!
هر که کافر خواند ما را کو بخوان او میان مؤمنان دیندار باد!

۱- در این نوشته به جر آناری که در پی نوشت به آنها اشاره شد، از منابع زیر استفاده شده است:

۱- دبیری نژاد، سبک نظر آثار تاریخی دوره مغول.

۲- اسماعیل دیباج، آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان.

۳- لغت نامه دهخدا.

۴- یان ریچکا، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی.

۵- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، بخش ۱ و ۲.

۸۶۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

هر که خواری می‌نهد در راه ما خار ما در راه او گسزار باد!
 هر که چاهی می‌کند در راه ما چاه ما در راه او هموار باد!
 هر که ملک و مال ما را حاسد است ملک و مالش در جهان بسیار باد!
 هر که را منی زرکو آرزو است گو که ما منیم او هوشیار باد!^(۱)

۲۸۴ - همام تبریزی (متوفی ۷۱۳ ه.ق)

خواجه همام الدین محمد یکی از عارفان زنده دل و یکی از شاعران نفزگوی پارسی می‌باشد که از آذربایجان برخاسته است او در حکمت و عرفان به اعلی درجه نائل آمده است مراتب حکمت را از محضر خواجه نصیرالدین طوسی (ره) تحصیل نموده است و با مولانا قطب الدین علامه شیرازی نسبت سببی داشت و با شیخ مصلح الدین سعدی ملاقات نموده و مطایبات لطیفه در بین آندو رد و بدل شده است که بسیار مشهور و در السنه مذکور می‌باشد این دو بیت از اوست:

ذوق وصلی که عاشقان تیراست همه آسایش جهان ارزد
 چون تو ز پیش نظر من سرود شرم دارم که شکایت کنم از تنهایی^(۲)
 شرح حال عمومی او در بخش سخنوران خواهد آمد.

۲۸۵ - شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰ ه.ق)

عارف نامی و شاعر صافی سعدالدین محمود بن عبدالکریم بن یحیی شبستری در سال ۶۸۷ (ه.ق) در قصبه «شبستر» آذربایجان چشم به جهان گشوده آثار باقیمانده از وی نشان دهنده مقام عرفانی و فلسفی بلند اوست که عارفی کامل و فیلسوفی دقیق

۱ - تذکره ریاض العارفین رضاقلی خان هدایت ص ۸۳ سخنوران آذربایجان ج ۱ ص ۳۸۵ - ۳۸۷

حبیب السیر ج ۳ ص ۱۳۴ روضات الجنان ص ۴۱۸ - ۴۲۰ قاموس الأعلام ج ۶ ص ۴۵۶۷ دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۵ - ۱۶۶ ریحانة الأدب ج ۴ ص ۱۷۰.

۲ - تذکره ریاض العارفین هدایت روضه دوم ص ۲۳۸.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۶۵

نظر بوده است از آثار او می توان به کتب حق الیقین، سعادت نامه، مرآة المحققین و کنزالحقایق و گلشن راز اشاره کرد. او معرفت حق تعالی را وجهه اصلی همت عارف می دانست و معتقد بود که بر این معرفت از طریق سیر از جهان کثرت به عالم وحدت و بازگشت از عالم وحدت به جهان کثرت باید دست یازید. زکثرت سوی وحدت شو و وحدت سوی کثرت آی زروی وحدت و کثرت ببین اسم و مسمی را.

نمونه ای از اشعار او :

بیاد آور مقام حال فطرت	کز آنجا باز دانی اصل فکرت
الت ربکم ایزد کرا گفت؟	که بود آخر که آن ساعت بلی گفت
در آنروزی که گلها را سرشتند	به دل در قفۀ ایمان نوشتند
دگر آن نامه را یک ره بخوانی	هر آن چیزی که می خواهی بدانی
تو بستی عهد عقد بندگی دوش	ولی کردی به نادانی فراموش
کلام حق بدان گشته است و منزل	که تما یادت دهد آن عهد اول
اگر تو دیده ای حق را در آغاز	در اینجا هم توانی، دیدنش باز
صفاتش را ببین امروز اینجا	که تا ذاتش توانی دید فردا

به قول استاد دکتر صمد موحد: «او سوخته ای از دیار عرفان پرور آذربایجان است که در اثر جاودانه او، گلشن راز، زلال جاری اندیشه عطار و سنائی با جهان بینی ابن عربی به هم می پیوندد.»

استاد مطهری در حق او می نویسد :

آفریننده منظومه عرفانی بسیار عالی موسوم به «گلشن راز» این منظومه یکی از کتب عرفانی بسیار عالی به شمار می آید که نام سرآینده خویش را جاوید ساخته است شرحهای فراوانی بر آن نوشته شده است. شاید از همه بهتر شرح شیخ محمد لاهیجی است که چاپ شده و در دسترس است.^(۱)

۸۶۶ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

صاحب تذکرة العارفين می نویسد :

«محمود شبستری قدس سره زیده محققین و قدوة موحدین از اهل شبستر (شبستر قریه‌ای است به سمت تبریز به مسافت ۸ فرسخ) او شیخ جامع بوده میان علوم عقلیه و نقلیه در عهد دولت العجایتو سلطان و ابوسعیدخان در تبریز مرجع فضلا و علما و مسائل غامضه در خدمت وی منحل می شده میرحسینی سادات هروری از خراسان نامه‌ی مشتمل بر ۱۷ سؤال منظوم به حضور او فرستاد شیخ محمود با اشاره شیخ خود، بهاءالدین یعقوب تبریزی در همان مجلس هر بیتی را با بیتی جواب داده ارسال داشت بعد از آن ابیات متعدده بر هر یکی افزود و به مثنوی گلشن راز موسوم نمود و فضلا بر آن شروحن نوشتند و مقبول‌ترین آنها شرح مفاتیح الاعجاز شیخ محمد لاهیجی نوربخشی است صاحب مجالس العشاق نوشته است: رساله مشهوره مشهوره موسوم به حق الیقین از اوست آن رساله مشتمل بر حقایق و دقائق عرفانیه است هم رساله منظوم بر وزن حدیقه حکیم مرحوم به سعادت نامه موسوم دارند قلیلی از آن دیده شد.

صاحب ریاض السیاحه نوشته است که او را در کرمان نکاحی و ازدواجی واقع شد. و احفاد آنجناب در آن شهر بسیار و به خواجگان اشتهار دارند وفات شیخ در سنه ۷۲۰ رخ داد او سی و سه سال عمر داشته بعضی از اشعار گلشن راز تیمنا و تبرکاً قلمی شد:

تعالی الله قدیمی که به یک دم	کند آغاز و انجام دو عالم
جهان خلق و امر آنجا یکی شد	یکی بیار و بیار اندکی شد
همه از وهم تست این صورت غیر	که نقطه دایره است از سرعت سیر

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۶۷

در این ره انبیاء چون ساربانند دلیل ره نمای کاروانند^(۱)
 وز ایشان سبّدها، گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار
 ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است
 در این ره اولیاء باز از پس و پیش نشانی می دهند از منزل خویش
 سخنها چون به وفق منزل افتاد در افهام خلایق، مشکل افتاد
 معانی هرگز اندر حرف ناید که بسحر قلمز اندر ظرف ناید
 چو ما از خویشتن در تنگنائیم چرا حرف دگر بر وی فزائیم؟
 وفات شیخ محمود به سال ۷۱۸ یا ۷۱۹ یا ۷۲۵ در سی و سه سالگی در شبستر
 واقع و قبرش نیز تا زمان ما باقی و مزار است.^(۲)
 مرحوم شیروانی صاحب ریاض السیاحه افزاید:
 «شبستر قریه‌ای است سمت غربی تبریز به مسافت هشت فرسخ دورتر از آن،
 محمود شبستری اعراف عرفای زمان و افضل فضلائی دوران، شرح فضایل و کمایل
 آنجناب خارج از حیز امکان است. در زمان الجایتو سلطان و پسرش سلطان ابوسعید
 سینه‌اش ملجأ قریب و بعید بوده همواره به کشف حقایق و شرح دقایق و تکمیل
 ناقصان و تربیت مریدان ید و بیضا می نموده است.
 از آنحضرت تألیفات خوب و رسالات مرغوب بسیار است من جمله کتاب حق
 الیقین و مثنوی گلشن راز.
 از حق الیقین: هستی تبارک و تعالی پیداتر از هستیهاست که او بخود پیداست و

۱ - خدمات مقابل ص ۵۹۲ تذکره ریاض العارفین ص ۱۳۹.

۲ - تذکره ریاض العارفین ص ۱۴۰.

۸۶۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

پیدائی هستیها بدوست: الله نورالسماوات و الأرض حقیقه: دلیل هستی او به حقیقت جز او نیست که هیچگونه کثرتی را به هستی او راه نیست و دلیل را از هستی ناگزیر بود «اولم یکف بربک انّه علی کلّ شیء شهید»



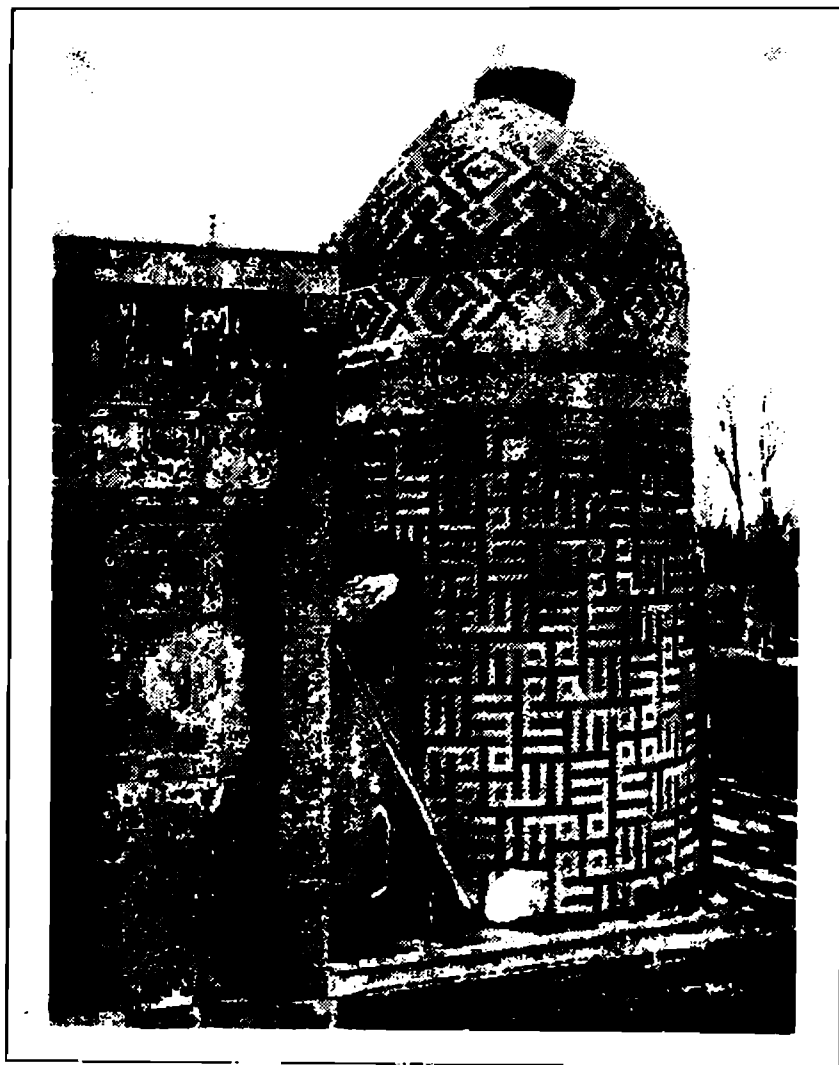
۲۸۶- شیخ صفی الدین اردبیلی (متوفی ۷۳۵ ه. ق)

شیخ صفی الدین اردبیلی نبای بزرگ سلاطین صفوی یکی از عارفان نامدار در منطقه‌ی آذربایجان می‌باشد.
در حقّ او گفته‌اند:

«هو شیخ العارفین و برهان الواصلین القلب الاصفی فی الآفاق صفی الدین اسحق. نسب او به امام موسی الکاظم می‌پیوندد و اجداد عظامش هادیان راه یقین و احفاد کرامش حامیان دین مبین، آن جناب را در مبادی سلوک اشتیاق صحبت اولیا و معاصرین بود و به شوق خدمت ایشان مراحل بسیار پیمود. در شیراز با مشایخ صحبت داشت و به راهنمایی آنها طالب شیخ زاهد گیلانی شد. در شهر صیام به صومعه شیخ رسید پس از ملاقات ارادت او را گزید و بشرف مریدی او نیز ممتاز گردید.

گویند نسبت ارادت جناب زاهد به دو واسطه به رکن الدین و سجاسی می‌رسد. میرزا محمد تقی کرمانی در بحر الاسرار به چند واسطه نقل کرده است که حضرت مولوی معنوی به ظهور شیخ خبر داده است. به هر صورت زیاده بر سی سال به هدایت و ارشاد طالبان اشتغال داشته و بیش از صد هزار نفر را تربیت فرموده. سخن منظم از او مشهور نیست. در تذکره واله این بیت بنام اوست:

آه از این ذکر فرده چند از این فکر دراز آدهای آتشین و چهره‌های زردکو



مقبره شیخ صفی در اردبیل (نیمه قرن هشتم)



مقبره شیخ حیدر در متکین شهر نزدیک اردبیل
عکس از موزه ایران باستان

۲۸۷- شیخ جلال الدین تبریزی (متوفی ۷۴۷ ه. ق)

«ابن بطوطه» که از جهانگردان قرن هشتم هجری می باشد و در طول سیاحت بیش از یکصد هزار کیلومتر کره زمین را زیر پا نهاده است و چند بار نیز به ایران مسافرت، و از شهرهای مختلف آن، دیدن نموده است در دیداری که از کوهستان کامرو^(۱) داشته است سخن از ملاقات با یکی از بندگان صالح را به میان آورده است که در یکی از کوههای «کامرو» زندگی می نموده و نام او شیخ جلال الدین تبریزی می باشد.

او در سیاحتنامه معروف خویش می نویسد: «این شیخ از بزرگان اولیاء و رجال الهی بود که کرامات و مآثر بسیار در حق او نقل می شود، وی عمری دراز کرده بود و خود به من گفت که مستعصم بالله خلیفه ی عباسی را در بغداد دیده و هنگام قتل او (۶۵۶ ه. ق) در آن شهر بوده است بعدها از اصحاب شیخ شنیدم که وی در هنگام مرگ صد و پنجاه سال داشت و تقریباً از چهل سال پیش همواره روزه می داشت و گاو ماده ای داشت که با شیر وی روزه می شکست و همه شب به عبادت می پرداخت.

شیخ مردی لاغر اندام، بلند بالا و کم ریش بود مردم این کوهستان به دست شیخ اسلام آوردند و به همین سبب وی در میان آنان اقامت گزید از کرامات وی آن بوده است که (بنا به نقل یکی از یارانش) یک روز پیش از مرگ خود یاران را احضار فرمود و آنان را به تقوی و صیّت کرد و گفت: «من فردا به خواست خدا به سفر خواهم رفت و بعد از من خداوند یگانه با شما خواهد بود، او فردا پس از نماز ظهر در آخرین سجده، جان به جان آفرین تسلیم کرد در کنار غاری که مسکن او بود گوری حاضر و آماده

۱- کامرو از قدیم الایام به عنوان مرکز سحر و جادو شناخته شده بود و تا امروز این شهرت را حفظ

۸۷۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

یافتند که کفن و حنوط نیز در آن موجود بود و شیخ را بعد از غسل و کفن و انجام نماز در همان گور به خاک سپردند.

ابن بطوطه می افزاید :

و از دیگر کرامات او آن بوده است که پیش از رسیدن من به محل اقامت او به یاران خود گفته بوده است «سیاح مغربی به دیدار شما می آید به پیشواز او بشتابید» چهار نفر از یاران او بنا به پیش بینی وی به استقبال آمده بودند و حال آنکه کسی خبری از آمدن من نداده و این امر به وسیله مکاشفه بر شیخ مکشوف گشته بود، من به همراه آن چهار نفر حرکت کردم و شیخ را بیرون غاری در زاویه او که هیچ آبادانی در پیرامون آن وجود نداشت زیارت کردم مردم این نواحی از کافر و مسلمان به زیارت شیخ می آمدند و تحفه ها و هدایا برای او می آوردند. شیخ این هدایا را به مصرف فقراء و مهمانان می رسانید و خود به شیر گاوی که داشت اکتفا می ورزید. چون پیش وی رفتم برخاست و با من معافه کرد و از وضع موطن و از سفرهائی که کرده ام به پرسید همه را پاسخ گفتم، گفت تو جهانگرد عرب هستی، حاضرین گفتند «عجم هم» گفت «بلی عرب و عجم هر دو» و روی به اصحاب خود کرد و گفت : او را گرامی بدارید آنان مرا به خانقاه بردند و تا سه روز از من پذیرائی کردند.

اعطای جبه :

و از دیگر کرامات او این بود روزی که پیش شیخ رفتم جبه ای بر تن او بود که مرا بسیار خوش آمد و با خود گفتم کاشکی شیخ این جبه را به من می داد. روزی که برای خدا حافظی رفتم شیخ برخاست و به کنار غار رفت و جبه را از تن خویش بیرون کنده با طاقه ای که بر سر داشت به من داد و خود مرقصی بر تن کرد. در اویش گفتند که شیخ معمولاً این جبه را نمی پوشیده است آن را روزی که من به دیدارش رفتم بر تن کرده و از پیش خبر داده بود که «مغربی این جبه را خواهد خواست و سلطان کافری آن را از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۷۳

وی خواهد گرفت و به برادرم برهان الدین ساغرچی خواهد داد. این جبّه از آن برهان الدین است و برای وی، ساخته شده است.»

چون درویش این مطلب را به من گفتند پاسخ دادم که از برکت شیخ بدین جامه که بر تنم کردم شامل حال من گشت و من هرگز این جبّه را پیش هیچ سلطانی از کافر و مسلمان نخواهم برد که بتواند آن را از من بگیرد.

چون از شیخ جدا شدم مدّتی دراز بگذشت تا به کشور چین رفتم و به شهر خنساء (هانگ تسنوفو) رسیدم. در آن شهر به علّت ازدحام جمعیت بین من و همراهانم فاصله افتاد و آن جبّه بر تن من بود، ناگهان در یکی از کوچه‌ها مرکب وزیر با شوکت و حشمت تمام پیدا گشت و چشم او بر من افتاد، مرا فرا خواند و دستم را گرفت و پرسید که از کجانی و رهایم نکرد و با خود به سرای سلطان برد. در آنجا خواستم از وی جدا شوم ولی نگذاشت و مرا به حضور سلطان برد سلطان سوالاتی درباره پادشاهان اسلام کرد که من پاسخ دادم، در این هنگام که چشمش بر جبّه‌ی من افتاد و از آن تحسین کرد، وزیر به من گفت: این جبّه را از تن بر کن و من در آن حال چاره‌ای جز اطاعت نداشتم جبّه را کندم و آن را از من گرفتند و ده جامه با یک اسب مجهّز و مبلغی پول، به من دادند، من پریشان گشتم لکن سخن شیخ را یاد آوردم و بسیار تعجّب کردم سال دیگر که در شهرخان بالغ (پکن) به دیدن پادشاه چین رفتم و به زیارت زاویه شیخ برهان الدین ساغرچی مشرف گشتم شیخ را دیدم که قرآن می‌خواند و همین جبّه را بر تن داشت سخت در شگفت ماندم و جبّه را به دست خود زیرورو کردم، گفت چرا اینقدر نگاه می‌کنی؟ تو که این را خوب می‌شناسی گفتم آری همان است که سلطان خنساء از من گرفت. شیخ گفت: بلی این جبّه‌ای است که برادرم جلال‌الدین برای من دوخته و نوشته بود که به دست فلانی به تو خواهد رسید، بعد نامه شیخ را در آورد و بر من نمود من خواندم و از صدق و یقین شیخ تعجّب کردم و حکایت شیخ را با وی گفتم گفت مقام برادرم جلال‌الدین از این حرفها بالاتر است او

۸۷۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

کسی بود که در امور تصرف می کرد و اینک به رحمت خدا پیوسته است...»^(۱)

مترجم محترم کتاب در تعلیقات می نویسد:

این درویش تبریزی در ۷۴۷ فوت کرده و مزارش هنوز مورد تقدیس و احترام مردم بنگال است. چنین گفته می شود که مردم نواحی سیلپت به دست او اسلام آورده اند و کلنل یول در زمان خود در صدد برآمده بود که راجع به سیدجلال در محل تحقیق کند و گزارشی که از آقای PYRSE دریافت داشته بود حکایت می کرد که هنوز داستان مهاجرت شیخ به بنگال در نواحی سیلپت بر سر زبانها است.

البته این نوع پیش بینی ها و پیش گوئی ها از افراد مرتاض و ریاضت کشیده بعید نیست. مشروط بر اینکه نقل «ابن بطوطه» تا چه حد درست بوده باشد.

او در ضمن گزارش خود از «مسجد جامع علیشاه» هم تعریفی دارد که محض استفاده خوانندگان (در باب خود در بخش پنجم) ذکر می شود.

۲۸۸ - شمس الدین حاج محمد عصار تبریزی (متوفی ۷۹۲ ه. ق.)

مولانا شمس الدین حاج محمد بن احمد عصار تبریزی از عرفاء و سخنوران نامی عهد سلطان اویس ایلکانی و مداح او بوده است و گاهی در غزلیات محمد نیز تخلص می کرده است او در ریاضیات و علوم فلکی، رمل، اسطرلاب از فضلاء و دانشمندان عهد خویش بوده است او از شاگردان مولانا عبدالصمد منجم تبریزی است که در مدح او قصاید عالی دارد. او در مشرب عرفان و تصوّف نیز دستی داشته است و از مریدان شیخ اسماعیل بنیسی است در سلسله الأولیاء آورده است: «حاج محمد

۱ - سفرنامه ابن بطوطه جلد دوم ص ۲۷۲ - ۲۷۰ با تصحیح و ترجمه دکتر محمد علی موحّد از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۷۵

عصار تبریزی عالم به علوم ظاهری و عارف به حقایق باطنی و فرد پرهیزگار بوده است او اشعاری در تصوف دارد. فوت او در تبریز به سال ۷۹۲ هـ. ق در ایام سلطنت احمد جلایر رخ داده است.

از اشعار او:

بنام پادشاه عالم عشق که نامش هست نقش خاتم عشق
چنانم در فراغت ای گل اندام که از من نادر سرگمت یک گام
دیوان او مشتمل بر فنون اشعار، قصائد، غزلیات، مقطعات و رباعیات می باشد.
در یکی از آنها گوید:

مجو عصار مهر از طبع مردم	که گل هرگز ز شورستان نخیزد
وفا از صورت بی معنی خلق	چو از صورت ملایک بر نخیزد
به غربال فلک بر فرق اینها	قفا جز مکر و غداری نه بیزد
به مهر آنرا که نیکی بیش خواهی	به کینت هر زمان بدتر متیزد
چو اشک آنرا که سازی جای در چشم	اگر دستش دهد خونت بریزد ^(۱)

آثار و تألیفات او :

از آثار او مهر و مشتری، گوی و جوگان و شاه و گدا که به صورت استعاره و مجاز تألیف شده است مهر و مشتری در ۵۱۲۰ بیت اتمام یافته محتوی داستان عشق پاک و منزّه از شهوات جسمانی میان مهر پسر شاپور شاه و جوان دیگری موسوم به مشتری و مه می باشد.

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۶ - ۲۷۵. زنوزی روزه پنجم قسم دوم ص ۸۷۷ فرهنگ سخنوران ج

۲ ص ۶۳۷ به نقل از سلسله الأولیاء.

۲۸۹- قاسم انوار سرابی یا تبریزی (متوفی ۸۳۷ ه. ق)

معین الدین علی بن نصرین هارون بن ابی القاسم معروف به «قاسم انوار» و متخلص به «قاسم»، به سال ۷۵۷ هجری قمری در سراب و به قولی در تبریز ولادت یافت و در آغاز جوانی به طریقه تصوف در آمد. در اوایل به شیخ صدرالدین اردبیلی ارادت و بعد به صحبت شیخ صدرالدین علی یمنی رسید، او به زیارت خانه‌ی خدا نایل شد و هنگام مراجعت به گیلان و سپس به خراسان رفت و در هرات سکنی گزید. در زمان تیمور و پسرش شاهرخ مریدان بسیاری پیدا نمود و کارش بالا گرفت بطوریکه شاهرخ در زمان سلطنت خود به دیدن او می‌رفت پس از مدتی به خراسان بازگشت و در «خرج‌ده» ولایت جام رحل اقامت افکند و در سال ۸۳۷ در همانجا رخ در نقاب خاک کشید.

وی از مشاهیر عرفان، مردی بی باک و دلیر بود به همین سبب گروهی از اطرافیان او را کافر می‌دانستند و برخی هم، او را از پیروان طریقه حروفیه می‌پنداشتند.

تالیفات او :

۱- کلیات ۲- امامت ۳- حورائیه ۴- سند خرقه‌ی قاسم انوار ۵- رساله عرفانی در وحدت وجود گوید:

قاسم، قاسم انواره که اسرار ازل	نیست پوشیده ز من خلق چه دانند مرا
همه دانم به خدا و همه دانم او را	همه دانند که اندر همه دانند تو را

از غزلهای او :

هر لحظه مرا می‌رسد از نور تجلی	با نور تجلی، چه زند معجز عیبی
یاران طریقت همه دلشاد بمانید	کز طور برآمد علم دولت موسی

گر دیده جانت بگشایند بینی
صد موسی حیرت زده بر طور تجلی
گر زانکه رسد بوی حقیقت به شامت
حقا که به یک جو، نخری ملکت کسری
از جام حقیقت همه مٔان خرابند
مجنون زدل و جان شده دردی کش لیلی
دلها همه آشفته و شوریده و شیدا
بر جان چو رسد بوی تو در عالم معنی
ای جان و جهان رصف تو تا گشت مطلقاً
از قاسم بی دل مطلب توبه و تقوی^(۱)

از اشعار توحیدی او :

ز بحر عشق تو هر قطره‌ای چو دریائی است
بکوی وصل تو هر پشه‌ای چو عنقائی است
نمی‌توان خبری داد از حقیقت دوست
دلی ز روی حقیقت، حقیقت همه اوست^(۲)
مرید جمله ذرات کائنات شود
دلی که جلوه خورشید را طلبکار است

از مثنوی انیس العارفین :

ای ز عشقت هر دلی را مشکلی
ای ز شوق در جنون هر عاقلی
جانم از خلق جهان بیگانه کن
یاد خود را با دلم هم خانه کن
هر کرا قدم حریم کبریاست
دشمنش در راه دین کبر و ریاست
عالمی را کین صفت سر برزند
آتش اندر دین پیغمبر زند
مخزن اسرار ربّانی، دل است
محرم انوار روحانی، دل است
بر دلت گهر درد جانان است و بس
خوش نگهدارش که جان آن است و بس
هر که راه از خویشن کاری بود
نیت عاشق، خوشتن داری بود
هر که از هستی خود، بیزار نیت
از وصال یار برخوردار نیست
تا تو برخود عاشقی بی حاصلی
چون فنا در یار کشتی اصلی

۱ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۹۳۹.

۲ - تذکرة ریاض العارفین ص ۱۲۳.

۸۷۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

خود بخود بر خویشتن عاشق گشت دوست بلکه عشق و عاشق و معشوق اوست

در ریاض السیاحه آورده است :

که آن بزرگوار در بدایت حال دست ارادت به عمدة العارفین شیخ صدرالدین بن صفی الدین اردبیلی داده آنگاه سر تسلیم به آستانه شیخ صدرالدین علی یعنی نهاد. وی بعد از تکمیل فضایل صوری و معنوی به آذربایجان و از آنجا به خراسان ره افتاد به مضمون «علیکم بالسواد الاعظم» بنیاد سکونت در بلدة هرات نهاد. اکثر اکابر عاظم خراسان نسبت به آن قدوة اهل عرفان، اظهار ارادت کردند و جمیع امراء و ارکان دولت میرزا شاهرخ گورکان در خدمت آنجناب طریق اخلاص بجای آوردندی چون آنحضرت با میرزا شاهرخ گورکان در خدمت اولادش در غایت استغنا سلوک فرمودی و از کمال علوشان چنانچه مأمول داشتند ایشان را تعظیم ننمودی از این رهگذر غبار کدورت بر خاطر میرزا شاهرخ و اولادش نشسته عذر آنجناب را خواسته و می فرمود. روزی پسر میرزا شاهرخ به خدمت آنحضرت رسید. آنحضرت پرسید که پدرت مرا از هرات بیرون می کند عرض کرد بفرموده خودت:

ای عاشقان هنگام آن شد در جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان

قاسم سخن کوتاه کن، برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکان^(۱)

وی از بلاد هرات به سمرقند سفر کرد و در اواخر حیات از سمرقند به خراسان رفته و در سال ۸۳۷ در قصبه لنکران از توابع جام مرحوم شد و مزار کثیر الانوار وی در آن دیار مشهور است. دیوان شعری نیز دارد.

از غزلیات وی :

از افق مکرمت، صبح سعادت دمید	محو مجازات شد شاه حقیقت رسید
صولت صبت جلال، عالم جانرا گرفت	صدمه سلطان باز طوق علم برکشید
چنگ عظمش میزند بر دل هر تاره	کشف روان می کند معنی حبل الوری
بر سر بازار عشق سرود کسی کرد کو	شادی عالم بداد محنت و ماتم خرید
شادی جان میدهد باده بجام مراد	مضطرب دل می زند نعره هل من مزید
راه به هستی نبرد هر که نشد در طلب	جمله ذرا ترا از دل و از جان، مرید
در حرم وصل بار زنده دلی یار یافت	کر همه خلق جهان، بار ملامت کشید ^(۱)

۲۹۰ - حافظ حسین کربلانی (متوفی ۹۹۷ ه. ق.)

حافظ حسین کربلانی معروف به (خادم تبریزی) فرزند درویش حسن بابا فرجی از فضلاء شعراء و علمای عارف مشرب آذربایجان و از مریدان شیخ صفی الدین شاه مجتبی لاله‌ای مؤلف کتاب معروف «روضات الجنان و جنات الجنان» پیرامون مقابر مشاهیر اولیاء و عرفاء و صوفیه می باشد که در سال ۱۳۸۵ ه و ۱۳۹۰ ه. ق به تصحیح و تعلیق استاد جعفر سلطان القرانی از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب به طبع رسیده است.

یکی از شعراء موسوم به نام مهین متخلص به محزون (متوفی ۹۸۶ ه. ق.) در تعریف او گفته است:

در عالم فقر آنکه امروز	بی خرقه و جبّه ریائی است
شاهنش کثور قناعت	درویش حسین کربلانی است

۸۸۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

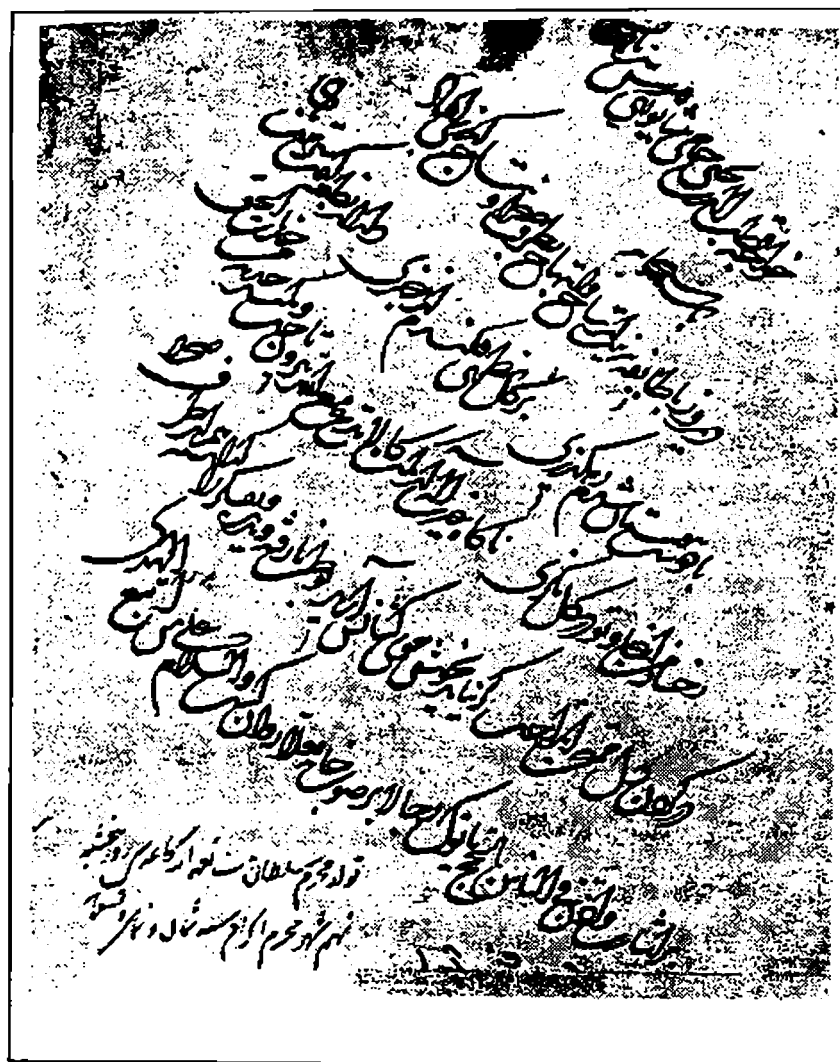
او از خوشنویسان معروف و از شاگردان علاءالدین علی بیگ متوفی (۹۵۸ ه. ق) می باشد اکثر عمر او در دیار غربت گذشته است تا اینکه در سال ۹۸۸ از راه دمشق به زیارت کعبه شتافته و از همان راه به تبریز بازگشته است پس از اندکی درنگ مجدداً به دمشق برگشت تا در ۱۶ ذیقعد ۹۹۷ در همان شهر وفات یافت و در محله مرج الدحداح در جوار قبر شیخ ابی شامه مدفون گردید. وی در شعر «خادم» تخلص می نماید.

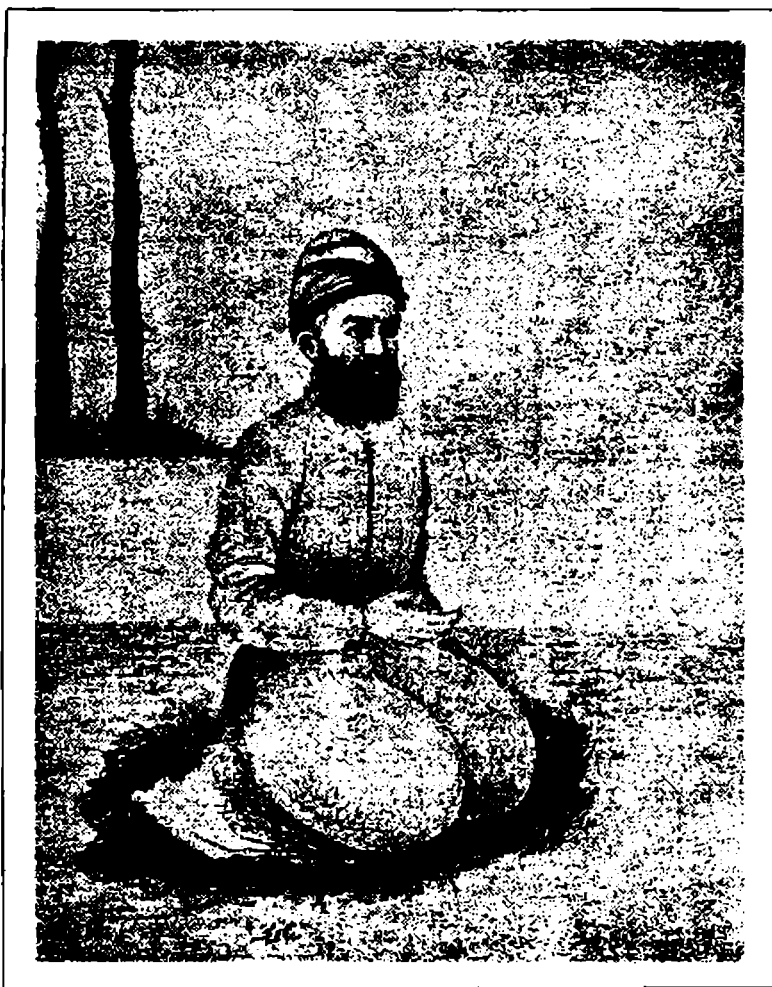
در شعر نسبتاً طولانی به آرزوی وطن گوید:

هوای گل رخان شهر تبریزم چو «خادم» شد دلم بگرفت در غربت تمنای وطن دارم^(۱)
کتاب روضات الجنان از کتابهای استوار و متین می باشد که هم اکنون مورد توجه دانشمندان قرار دارد.

۱ - سخنوران آذربایجان ج ۱ ص ۳۲۹ - مقدمه بر روضات الجنان ج ۱ ص ۴۰ - ۹ ج ۲ ص ۶۳۱

دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۹.





تصویر امیربدالدين أحمد لاله که از مجموعه تصاویر مشایخ صوفیه استخراج و بوسیله استاد آقای مرتضی رسام نخجوانی ترسیم شده. اصل عکسی این مجموعه متعلق به کتابخانه حاجی حسین آقای نخجوانی است.

۲۹۱- مولانا ملک سعید کامل خلخالی (متوفی ۱۰۳۵ ه. ق)

ملک سعید کامل خلخالی از فضلاء و شعرای صاحب فضل و عرفان آذربایجان می باشد که از مقوله‌ی قال به مرحله‌ی حال رسیده و شراب معرفت را از کف ساقی چشیده است مدتها در شیراز از خلق انزواء گزیده به ذکر حق آرمیده اوقات را صرف فراگیری کتب عرفانی و حکمی نموده و در همان شهر رحلت، نموده است این دو بیت از رباعیات او است:

کرویشان چوناله‌ی من گوش می‌کند	تبیح و ذکر خویش، فراموش می‌کند
کامل زبان به بند که خاضان بزم خاص	عرض مراد، از لب خاموش می‌کند
ای آئینه‌ی ذات تو ذات همه کس	مرآت صفات تو، صفات همه کس
ضامن شدم از بهر نجات همه کس	بر من بنویس سیئات همه کس
گر من نه ز شرع تو حیا می‌کردم	خود می‌دانی که تا چها می‌کردم؟
گر قدرت من به قدر عفوت می بود	مقدار عطای تو خطا می‌کردم
یا رب به دلم راز نهانی گفתי	اسرار بقای جاودانی گفתי
با هستی خود مگر لقای طلید	موسی که جواب هلن ترانه گفתי ^(۱)
زنهار ای دل هزار زنهار ای دل	پندی دهمت، نیک نگهدار، ای دل
فردا که کند رحمت او جلوه‌گری	خود را به رسان به خیل کفار، ای دل
ما طق بباط ملک هستی کردیم	بی نقص خودی، خداپرستی کردیم
بر ما می وصل نیکه می‌پیوندند	تف بر رخ ما که زود سستی کردیم
در پایان می‌سراید:	
ننوشت برای ورد روز و شب من	جز ذکر علی معلّم مکتب من

۸۸۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

گر غیر علی، کسی بود مطلب من ای وای به من، و کیش من و مذهب من

گفتار دولت آبادی :

صاحب سخنوران آذربایجان در مجلد دوم در حق او آورده است: «مولانا ملک سعید فرزند محمد از سخنوران و عارفان اواخر قرن دهم و اوائل سده یازدهم ه. ق. خلخال است. تقی الدین اوحدی می نویسد: «مولانا ملک سعید خلخال، افضل فضلی زمان، و اعلم علمای دوران بود حاوی نکثیر حالات و جامع جمیع کمالات، مستجمع فروع و اصول در پست و بلند علوم و رسوم طیار و سیار گشته به اختلافات شریعت و حکمت بسیار رسیده، ظاهر و باطن را یکی دانسته به وحدت وجود قایل شده به کلید مطالب صوفیه و جمیع کتب کلامی، فقهی حکمتها از ریاضی و الهی مستحضر شده ملکات ملکیه و اخلاق الهیه ملکه و طبیعت وی شده به لقای وجود خویش واصل گردیده بود آباء و اجداد او از خلخال به شیراز آمده بودند ولی مولد و منشأ او شیراز بوده است وی در اواخر در تفسیر، حدیث، غوامض تصوف، مباحثه و مطالعه می کرد الحق از صفات ناشایست، دامن جان بر چیده به اکسیر امید، مس وجود خود را کامل کرده بود لهذا بدین نسبت «کاملاً» تخلّص کردی. فوت او را شمع انجمن ۱۰۱۶ و در دانشمندان آذربایجان ۱۰۳۵ قید نموده است وی در اواخر عمر در شیراز زندگی می کرد و کتابی به عنوان «التحفة الغیائیة فی امتناع رؤیة الله» به نام غیاث الدین تألیف کرده است.

از اشعار اوست :

تا برون رفت آرزو از دل دعا شد مستجاب	سالها دل پرهوس کردم وفا سودی نداشت
جرم بی اندازه ای خواهد، عطای بی حساب	پیش عفوشت قلت تقصیر ما، تقصیر ما است
مرآة نمود تو نمود همه کس	ای فرع وجود تو، وجود همه کس
دیوانه دلم کسرد سجود همه کس	چون دید که بود تو مت بود همه کس

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۸۵

تا رسیدم جان فدا کردم به پیش شاه عشق شکرش برنگشتم زنده از درگاه عشق
ای صبا از من به اسماعیل پیغمبر بگو زنده برگشته است هرگز، کس ز قربانگاه عشق^(۱)

۲۹۲- مولا محمد مجذوب تبریزی (متوفی ۱۰۹۳ ه. ق)

شرف‌الدین میرزا محمد فرزند محمدرضا متخلص به مجذوب، یکی از عارفان نامدار و یکی از افاضل شهر و دیار می‌باشد که به محامد پسندیده و صفات حمیده، مشهور می‌باشد. زندگی او معاصر سلاطین صفوی بود و دارای دیوان می‌باشد که به قول هدایت بیش از پنج هزار بیت شعر سروده است و قصائد بسیاری در مدائح و مرثیاتی حضرت ائمه اطهار (ع) به نظم درآورده است. او مثنویاتی نیز دارد از جمله مثنوی در بحر خفیف که به نام «شاه راه نجات» نامیده است که در آداب سلوک و طریقت می‌باشد در آن مثنوی گوید:

خانقاهی که به خرجش نکند دخل وفا صرفه‌ی وقت در آنست که میخانه شود
از اشعار او:

گره بسته‌ای داشت طفلی به دست بیفکند و اندر کمینش نشت
روان طفل دیگر، ربودش زجا چو بگشود در وی، نبذ جز هوا
گره بسته دنیا و طفل آن دنی است به کویش که چیزی در آن به نیست
آتش‌ی شب، در نیتانی فناد سوخت چون عشقی که در جانی فناد
شعله تا مشغول کار خویش شد هر نی شمع مزار خویش شد

۱- سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۸۲۸ به نقل از هفت افق ج ۳ ص ۲۶۰ - شمع انجمن ص ۴۰۰ - ۴۰۱

- تذکره میخانه ص ۷۰۵ - ۷۰۶ دانشمندان آذربایجان محمد علی تربیت ص ۳۱۲.

۸۸۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

نی به آتش گفت: کاین آشوب چیست؟ مر ترا زین سوختن مطلوب چیست؟
گفت آتش بی سبب نفروختم دعوی بی معیت را سوختن
زانکه می گفتم نیم با مد نمود همچنان در بند خود بودی که بود
با چنین دعوی چرا ای کم عیار برگ خود می ساختی هر نو بهار
مرد را دردی اگر باشد خوش است درد بی دردی، علاجش آتش است^(۱)

آقای دولت آبادی در جلد دوم سخنوران می نویسد: «شرف الدین میرزا محمد متخلص به «مجدوب» از سخنوران و دانشمندان بنام سده یازدهم هجری قمری است. نصر آبادی او را دانشجوی خوب و گشاده دل و دارای ذوق صوفیانه دانسته و رضاقلی هدایت، او را شاعر عارف دوره صفوی معرفی کرده است وی در وسعت مشرب و سلوک و کثرت ذوق و تصوف بر کمال بود، طلباب تبریز، هر روز در حلقه درس وی گرد می آمدند و از بیانات شیرینش فیضها می بردند غزلیات شیرین و قصائد دلکش، در مدایح حضرات ائمه اطهار (ع) به نظم آورده تدوین دیوانش به تاریخ ۱۰۶۳ خاتمه یافته است.»

فرید گوید :

بی تاریخ این دیوان محشر که خوانی باشد از لعل و گهر، پر

سروش عالم قدسی به گوشم ندا در داد و گفتا (خوان پر دُر)

(۱) (= ۱۰۶۳ ه. ق)

نسخه هائی از این دیوان در کتابخانه های ملی تبریز و کتابخانه دانشگاه تبریز موجود می باشد.

۱ - تذکره ریاض العارفین ص ۱۳۶.

۲ - سخنوران آذربایجان ج ۲ ص ۶۴۲ - ۶۴۱ آقای دولت آبادی.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۸۷

نامش میرزا محمد و از افاضل شهر مذکور، و به عامه اخلاق پسندیده و صفات حمیده مشهور سلاطین صفویه دیوانش تخمیناً از ۵ هزار بیت متجاوز است. قصاید بسیاری در مدایح حضرت ائمه اطهار به نظم آورده است مثنویات نیز دارد از جمله مثنوی در بحر خفیف مسمی به «شاه راه نجات» در بیان طریقت و سلوک اداره از اشعار اوست:

آتشی شب در نیبانی فتاد

سوخت چون عشقی که در جانی فتاد

شعله نامشغول کار خویش شد

هر نیبی شمع مزار خویش شد

نی به آتش گفت کاین آشوب چیست

مر تراز این سوختن مطلوب چیست؟

گفت آتش بی سبب نفروختم

دعوی بی معنیات را سوختم

زانکس می گفتم نیم با صل نمود

همچنان در بند خود بودی که بود

با چنین دعوی چرا ای کم عیار

برگ خود می ساختی هر نو بهار

مرد را دردی اگر باشد خوش است

درد بی دردی علاجش آتش است (۱)

۲۹۳- میر عبدالباقی تبریزی (متوفی حدود ۱۱۳۵ ه. ق)

میر عبدالباقی تبریزی از فضلاء زمان خویش و از حکماء و عرفای عهد خود بوده است. او علاوه بر جنبه های عرفان و حکمت در نگارش خط ثلث، استاد مسلمی بود که صیت شهرت و کمالاتش در اقطار عالم، منتشر شده بود.

شاه عباس صفوی جهت نگارش کتیبه های مسجد جامع اصفهان، تعدادی از خطاطان را به آن شهر طلبید ولی او به علت استغنائی ذاتی طبع دعوت او را، قبول ننمود. او ساکن بغداد بود بعد از اشغال بغداد او را به اصفهان آوردند و الواح مسجد را نگاشت یکی از اشعار عرفانی او اینست:

ای قدم نهاده هرگز از دل تنگم برون	حیرتی دارم که چون در هر دلی جاکرده ای
محنتکش روزگار خویشم چه کنم؟	درمانده افسرار خویشم چه کنم؟
دور است ز جبر اختیارم اتا	مجبور به اختیار خویشم چه کنم؟
در کوی جهان چنگ هوس ساز مکن	خود بینی و خود فروشی، آغاز مکن
گر کام دلت نشد میسر مستیز ^(۱)	از بهر نیاز آمده ای، ناز مکن

در احوال و آثار خوشنویسان شرح دو نفر عبدالباقی دوران صفوی را آورده است که هر دو خوشنویس بوده اند یکی عبدالباقی تبریزی که متأسفانه تاریخ وفات ندارد و دیگری عبدالباقی عارف به نام میرزا حبیب که در خط نستعلیق شاگرد محمد تبریزی بوده و صاحب دیوان که به سال ۱۱۳۵ ه. ق از دنیا رخت بر بسته است و در استانبول جنب مزار ابویوب انصاری مدفون می باشد.^(۲)

۱- تذکرة العارفین میرزا رضا هدایت ص ۱۷۵.

۲- احوال و آثار خوشنویسان ج ۲ ص ۳۶۴.

گفتار صاحب ریاض:

مرحوم افندی در ریاض العلماء شرح حال او را وارد ساخته است و او را با مولی جلیل، جمال السالکین عبدالباقی صوفی خطاط توصیف می نماید و می نویسد: «او مردی محقق و عالم بود ولی میل و علاقه ی شدید به تصوّف و عرفان داشت از تألیفات او شرح مبسوطی بر نهج البلاغه و شرحی بر صحیفه سجاده و تفسیری بر قرآن کریم می باشد که نوعاً بر اساس تصوّف می باشد.

او معاصر سید میرزا ابراهیم همدانی بود بین آندو مکاتبات ردّ و بدل شده است نامه ی شگفت آوری از میرزای همدانی در پاسخ مکتوب او دیده ام که در این مقام آنرا می آورم او در این نامه چنین نوشته است:

«به حق بیت و حق صاحب بیت و به حق دل های شکسته، به حق آنکه دل های دوستانش را شکسته می دارد که از قیود امور صوریّه و تعینات اعتباریه خود را خلاص ساختن، کار مردان و دلیران است و هر جبه و جوشن پوش را زود میدان مردانگی میسر نیست و ظاهر عبارت الشفقه علی خلق الله مهرورزی بر بندگان خدا سدّ راه سالکان است جهت آنکه شفقت بر خلق معنی دیگر است و علامه با خلق امری دیگر، انداختن ابراهیم خلیل الله علیه السلام هاجر و اسماعیل را در وادی غیر ذی ذرع صحرای مکه و به جانب شام رفتن و با ایشان سخن نگفتن از قبیل ترک علاقه بود نه از قبیل ترک شفقت خلق چون چنین باشد که «الشفقة علی خلق الله» از ایشان میراث است و تسلیم کردن ابراهیم اسماعیل را به حمایت الله تعالی از کمال شفقت ناشی است چرا که حمایت الله تعالی به از حمایت ابراهیم است.

بلا شک و ریب کریمی که گاه یتیمی را در بیشه میان شباع حفظ کند و به پری پوشش و به زر مفروشد جهت یتیم به برکت توکل پدرش اسماعیل را نیز در صحرای مکه حفظ می تواند بکند به برکت توکل ابراهیم با خلق برآمدن کار صعب و مشکل است و جمع بین الأضداد از جمله محالات است با حق آشنا شدن چندان دشوار

۸۹۰..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

نیست چه اراده خود را به اراده وا گذاشتن از قبیل ممکنات و انسان را از این مقام بهره است و به وقع پیوسته است. حصولاً معنی بر احدی از بنی نوع، دلیل امکان حصول این معنی است خلاصه اولیاء شعار ترک دنیا است هر چه باشد و هر که باشد القید کفر و لو کان بالله اهل دنیا را مدار بر تحصیل است هر چه باشد و از هر که باشد اگر چه سد راه و بند باشد و بینهما بدن بعید)....

به دست خود تفسیر بیضاوی نوشته ام پای بندم شده است نه همراه می توانم گرداند نه علاقه می توان از آن برداشت یقین می دانم که عن قریب در معرض بیع من یرید شینی قلیل فروخته خواهد شد پس علم یقین در این راه نبوده است الله تعالی عین البقین را نصیب طالبین گرداند نامه مفصل است نامه را در پایان این شعرای قدم نهاده هرگز از دل تنگم برون حیرتی دارم که در هر دلی جا کرده ای، خاتمه می دهد. این نامه نشان می دهد که او در سلوک و عرفان از آن عارف همدان، دستور و ارشاد می گرفته است.^(۱)

۲۹۴- رحمت کوزه کنانی (حدود ۱۲۵۰ ه.ق)

مرحوم میرزا محمد کوزه کنانی آذربایجانی ساکن اصفهان از افاضل و اماجد زمان خویش بوده است و در عرفان، مراتبی را طی کرده و محضر مشایخ بزرگواری را درک نموده است. اخلاق حمیده و اوصاف جمیله اش زبانزد عام و خاص بوده است او در شعر روش متنوی را پیش گرفته است. صاحب تألیف و تصنیف و محبوب شریف و وضع می باشد.

از سروده‌های عرفانی او:

چند پیوم در پی این آرزو	شهر و شهر و خانه خانه کو به کو
چند ریزم سیل غم زین جستجو	دجله دجله چشمه چشمه جوی جوی
دیده دریا کردم و دل غرق خون	ناچه آرم تا چه سازم زین فزون
از طلب فارغ نبودم هیچ گاه	روز و روز و هفته و هفته ماه و ماه
سالها رخش ریاضش تاختم	دامها در صید معنی ساختم
دیگرم نیروی در ابرش نماند	یک و دو تیرم بیش، در ترکش نماند
تا چه خواهم کرد در این ختگی	با همه همراهی و آهنگی
کبربای عشق آتش سوز را	عالم تجرید جان افروز را
دامن از بالای من بالاتر است	سوی او، راه از طریق دیگر است (۱)

صاحب ریحانة الأدب می نویسد:

میرزا محمد کوزه کنانی الأصل، اصفهانی المولد از فضلاء و شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار می باشد که در دیوان انشاء منصب یافته و به امر شاه کتاب «زینة الحکایات» را تألیف داده است او به خدمت عرفاء و مشایخ طریقت رسید عاقبت طریقت ذهبیه را برگزید وی مرجع ارباب حال و اصحاب کمال بود و از اوست:

ای خوشا عشق و خوشا بدنایش	عین کسام آمد همه ناکامیش
از تو پیدا هر چه ناپیداستی	وز تو زیبا هر چه نازیباست
داستان عقل و عشق از هم جداست	هر متاعی را به بازاری بها است

سپس اشعار منقول از ریاض العارفین را نقل می نماید و در پایان می نویسد:

۸۹۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)
 سال وفات و دیگر مشخصات او به دست نیامد.^(۱)

۲۹۵- آقا محمد رحیم نایب الصدر افشار (۱۲۸۵ ه. ق)

عارفی معروف و سالک مشهوری بوده و در رهنمائی جمع درویشان و قلاورز قافله‌ی ایشان میرزا نصرالله اردبیل ارادت می‌ورزید و از جانب او به ارشاد عباد می‌پرداخت دیوان غزلیاتش مشهور و در سال ۱۲۸۵ ه. ق وداع سپنج نموده حاج میرزا علی نایب الصدر خلف وی از سالکین است در خط شکسته و نستعلیق نیز ید طولی دارد.^(۲)

۲۹۶- آیه‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی (متوفی ۱۳۴۴ ه. ق)

فقیه ربّانی و عارف نامی آیه‌الله ملک‌العلام حاج میرزا آقا ملکی تبریزی یکی از مفاخر عرفان و از برخاستگان از خاک پاک آذربایجان عزیز می‌باشد که شأن و اعتبار و ارزیابی وجود آن بزرگوار خارج از عهده مقاله‌نگاری نگارنده ناتوان می‌باشد. آن مرحوم علوم و معارف الهیه را سالها در نجف اشرف تعقیب و تکمیل نمود و نفس نفیس خود را با مصاحبت جمال السالکین مرحوم ملا حسینقلی همدانی تهذیب و پرورش داده بود. نخست به تبریز رهسپار گردید و به امر تدریس پرداخت. در اثر پیش آمدهائی که در حدود سال ۱۳۲۰ رخ داد، به ایران مراجعت و مجاورت حضرت سیده فاطمه معصومه علیهاالسلام را انتخاب نمود و عاشقان معارف الهیه را به مقصد و مقصود راهنمائی و ارشاد نمود ایشان نه تنها در فقه و اصول سر آمد بودند،

۱ - ریحانة الأدب ج ۲ ص ۳۰۵.

۲ - المآثر و آثار به نقل از دانشمندان آذربایجان ص ۱۲.

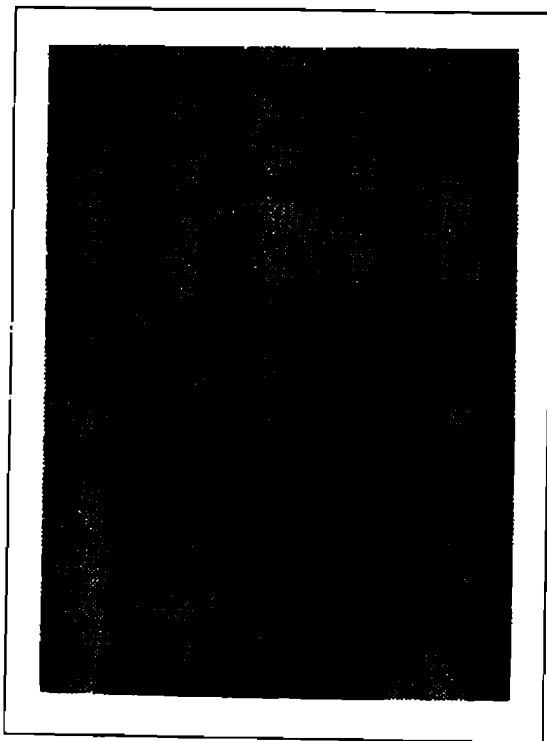
مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۹۳

بلکه در عرفان و اخلاق اسلامی نیز ممتاز و در عالم معنویت به مقامات عالی‌یه کشف و شهود نائل آمده بودند که توصیف آن از اطلاعات و استعداد ما خارج می‌باشد.

از تألیفات آن بزرگ مرد الهی «اسرار الصلوة» است که به طبع رسیده و به فارسی نیز ترجمه گردیده است و دیگر حاشیه بر «غایة القصوى» و دیگر «المراقبات» می‌باشد که اعمال مواظبتی سال را فراهم آورده است او یکی از بزرگان فقه، اصول و عرفان بود بارها در قنوت ناله سر می‌داده است:

از جام باده هستی خراب کن زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا در این پرده جز اندیشه تو نگذارم

«حافظ»



۸۹۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

او شاگردان بس و الاقدری را تربیت نموده است شاگردانی چون امام خمینی، آیه الله خوئی، آیه الله مرعشی و آیات دیگر از نمونه های علمی اخلاقی و عرفانی اومی باشند.^(۱)

نکته ظریفی که در تذکره نویسی این قبیل مردان بزرگ اخلاق و عرفان وجود دارد. اینست: که نویسنده در هر حدّ از توان و قدرت نویسندگی بوده باشد باز نمی تواند در مورد این بزرگان چهره نگاری نماید چون آنان در عوالم دیگری سیر می نمایند که خارج از رهیابی نویسنده می باشد پس هر چه نوشته شود فقط شرح مقال است و بس.

مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، مؤلف بزرگوار «المراقبات» از بزرگمردان وارسته و فرزانه ای می باشد که مادر روزگار در به وجود آوردن آنان، سخت بخل می ورزد و سالیان درازی باید بگذرد تا یکی چون او را به وجود آورد. مرحوم ملکی در تبریززاده می شود، کودکی و نوجوانی را در همانجا سپری می کند. پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی و آموختن سطوح، به نجف اشرف - که در آن روزگاران قبله طالبان علم و عرفان بوده است - سفر می کند و در آنجا نزد عالمان بزرگی چون آخوند خراسانی «صاحب کفایة الاصول» و حاج آقا رضا همدانی صاحب «مصباح الفقیه» و محدث نوری صاحب «مستدرک الوسائل» فقه و اصول درایه را به خوبی می آموزد و در این فنون پایگاهی بلند می یابد. در همین روزگاران با عارف کامل و واصل جمال السالکین آخوند ملا حسینقلی همدانی - که در علم و

۱ - شرح حال او در کتابهای علمای معاصرین ص ۱۳۷ الذّیعه ج ۲ ص ۴۷. آثار الحجة ۲۸ - ۲۶ گنجینه دانشمندان، ریحانة الأدب ج ۶ ص ۳۹۷ کیهان اندیشه ش ۸ ص ۶۵ مقاله آیه الله حسن حسن زاده آملی و مقدمه رساله لقاء الله و دیگر منابع اخلاقی و عرفانی آمده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۸۹۵

عرفان و اخلاق و سلوک از سر آمدان و بی بدیلان بود - آشنا می شود، چهارده سال ملازم محضر او می گردد و راه و رسم سلوک و آداب و آیین اخلاق و عرفان را از او می آموزد، و در این وادی به پایگاهی بس بلند و متعالی دست می یابد تا آنجا که حکیم و فقیه بزرگ و بلند مرتبه ای چون شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به «کمپانی» - که خود در علم و عمل از سرآمدان است - در نامه ای از او دستورالعمل اخلاقی و عرفانی درخواست می کند.^(۱)

مرحوم ملکی در سال (۱۳۲۰ یا ۱۳۲۱ ه. ق) به زادگاه خود، تبریز باز می گردد و در همانجا سکنی می گزیند، اما چند سال بعد در سال ۱۳۲۹ که انقلاب مشروطه، اوضاع تبریز را آشفته می سازد، به قم مهاجرت می کند و با به پا کردن درس فقهی بر پایه کتاب «مفاتیح» فیض کاشانی و دو درس اخلاق، یکی در مدرسه فیضیه برای عموم، دیگری در منزل برای خواص به تدریس و تعلیم و تهذیب می پردازد و هم زمان تدریس و تعلیم، تألیف را نیز از یاد نمی برد و آثار گرانمایی از خویش، به یادگار می گذارد.^(۲)

۱ - این دستورالعمل در مجله حوزه، شماره ۴ آمده است.

۲ - پاره ای از آثار تألیفی ایشان:

۱ - «المراقبات» یا «اعمال السنة» یا «المراقبات فی اعمال السنة».

۲ - «اسرار القلوب» که چندین بار به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است.

۳ - «رسالة لقاء الله» که آمیخته از فارسی و عربی است و چندین بار چاپ شده است.

۴ - کتابی در فقه (چاپ نشده)

۵ - رساله در حج (چاپ نشده)

۶ - حاشیه بر «الغایة القصری» ترجمه فارسی «العروة الوثقی» (چاپ نشده)

۸۹۶..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

سحر خیزی

یکی از دوستان و نزدیکان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می گوید:
«مرحوم ملکی (ره) شبها که برای تهجد و نماز به پای می خاست ابتدا در بسترش مدتی به صدای بلند گریه کرده سپس بیرون می آمد و نگاهی به آسمان می کرد و آیات *ان فی خلق السموات والارض*^(۱) را می خواند و سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد، و پس از تطهیر نیز کنار حوض مدتی پیش از وضو می نشست و می گریست. خلاصه از هنگام بیدار شدن تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب، چند جا می نشست و برمی خاست و گریه سر می داد و چون به مصلاش می رسید دیگر حالش قابل وصف نبود...»^(۲)

فضائل و کمالات :

اما فضایل و کمالات اخلاقی - عرفانی آن وارسته فرزانه، فراتر از آن است که به توصیف و بیان در آید. گزارشهای زیر می تواند گوشه ای از کمالات آن بزرگ مرد را نشان دهد:

۱ - یکی از شاگردان و یاران نزدیکش می گوید: «شبی در شاهرود، خواب دیدم در صحرائی هستم و حضرت صاحب الامر (عج) همراه با جماعتی، گویا به نماز جماعت ایستاده بودند. به عزم دستبوسی و دیدار جمال مبارکش، نزدیک او رفتم. شیخ بزرگواری را که آثار وقار و کمال از سیمایش آشکار بود، در کنار آن حضرت دیدم. چون بیدار شدم در اندیشه فرو رفتم که آن شیخ کیست که چنین به امام زمان نزدیک است. بسیار دوست داشتم آن شیخ را بشناسم و ببینم.

۱ - آیات ۱۹۰ - ۱۹۴ آل عمران (سوره سوم) است.

۲ - رساله لقاء الله ص ۱۲۸ پانویشت و نیز مقدمه آن کتاب بود.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۹۷

به مشهد مقدس مشرف شدم، شاید او را در آنجا ببینم، او را نیافتم، به همین قصد به تهران آمدم، او را ندیدم. تا سرانجام به قم آمدم و در یکی از حجره‌های مدرسه فیضیه، او را مشغول تدریس دیدم. درباره او پرس و جو کردم، گفتند: میرزا جواد ملکی تبریزی است. خدمتشان رسیدم، با گرمی و مهربانی مرا پذیرفت و به گونه‌ای با من سخن گفت و برخورد کرد که گویا مرا می‌شناسد و از آن قضیه نیز آگاه است. از آن پس ملازم او شدم و او را چنان یافتم که در خواب دیده بودم.^(۱)

۲ - یکی دیگر از یاران و نزدیکان مرحوم ملکی چنین گزارش کرده است: روزی پس از پایان درس، مرحوم ملکی به حجره یکی از طلبه‌ها در مدرسه «دارالشفا» رفت، از آن طلبه قدردانی و سپاسگزاری کرد، اندکی در حجره او نشست و سپس بیرون آمد. من که همراه ایشان بودم، علت را پرسیدم، فرمودند: دیشب هنگام سحر، فیوضاتی بر من افاضه شد، که فهمیدم از خودم نیست، چون توجه کردم دریافتم که این آقای طلبه، مشغول تهجد و نماز شب است و مرا دعا می‌کند و این فیوضات در اثر دعای اوست. از این روی به دیدارش رفتم تا عنایتش را سپاس گذارم.^(۲)

۳ - مرحوم ملکی پسرى دارد که گرمابخش خانه و کاشانه اوست. روز عید غدیری که طبق سنت، ایشان در منزل جلوس کرده و گروه بسیاری از مردم به قصد تبریک و تهنیت عید به دیدار او آمده‌اند، خادمه خانه برای کاری، کنار حوض منزل می‌آید و ناگهان پیکر بی جان آن پسر را بر روی آب حوض می‌بیند، بی اختیار فریاد می‌زند: اهل خانه به صدای او بیرون می‌آیند و با دیدن پیکر بی جان پسر بر روی آب، همه فریاد می‌کشند و شیون سر می‌دهند. مرحوم ملکی که صدای شیون را می‌شنود به حیاط می‌آید، پیکر بی جان پسر عزیز خود را می‌بیند، بی آنکه بی تابى کند به زنان

۱ - گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۲۳۲ - سیمای فرزندگان، ص ۶۶.

۲ - رساله لقاءاته، مقدمه، ص ۵ - سیمای فرزندگان، ص ۶۶.

۸۹۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

خطاب می‌کند: ساکت و همگی ساکت می‌شوند. جنازه را در کناری می‌گذارد. نزد مهمانان بر می‌گردد و بی آنکه به روی خود بیاورد از آنان پذیرایی می‌کند. گروهی از آنان ناهار را در منزل مرحوم ملکی می‌مانند، پس از صرف غذا که قصد رفتن می‌کنند، مرحوم ملکی به چند نفر از خواص آنان می‌گوید: اندکی بمانید با شما کاری دارم، چون دیگران می‌روند، ماجر را برای آنها باز می‌گویند و در انجام مراسم تجهیز فرزند از آنان یاری می‌جویند.^(۱)

این داستان افزون بر اینکه نشان می‌دهد مرحوم ملکی در تسلیم و رضا، پایگاهی بس بلند داشته، بیانگر صبر و ثبات شگرف آن بزرگوار و قدرت تصرف او در دیگران نیز هست.

۴- از مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی که از نزدیکان مرحوم ملکی است نقل شده که مرحوم ملکی شبها که برای تهجد و عبادت بر می‌خاست، ضمن به جا آوردن آداب از خواب برخاستن مانند سجده و دعا، مدتی در رختخواب گریه می‌کرد، سپس به صحن منزل می‌آمد، به اطراف آسمان نگاه می‌کرد، آیه «انّ فی خلق السموات و الارض...» را می‌خواند، سر به دیوار می‌گذاشت و می‌گریست. آنگاه برای وضو گرفتن کنار حوض می‌نشست، باز می‌گریست، وضو می‌ساخت و چون به مصلی می‌رسید سخت منقلب می‌شد و بسیار می‌گریست. در نمازها و قنوتها نیز بسیار می‌گریست، از این روی او را یکی از «بگائین» به شمار آورده‌اند.^(۲)

۵- پارسای پرهیزگار مرحوم حاج آقا حسین فاطمی که از دوستان مرحوم ملکی است، گزارش کرده است که از مسجد جمکران بازگشتم، در منزل به من گفتند آقای: ملکی جوایای حال تو شده، من که می‌دانستم بیمار است، با شتاب به خدمتشان رفتم و

۱ - رساله لقاء الله، مقدمه، ص و - سیمای فرزانگان، ص ۶۷.

۲ - همان منبع، پیشگفتار.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۸۹۹

به گمانم عصر جمعه بود، ایشان را دیدم استحمام کرده، خضاب بسته، پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آمادهٔ ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر اذان و اقامه گفت، دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیرة الاحرام رسید و گفت: «الله اکبر» روح مقدسش از بدن اقدسش به عالم قدس پرواز کرد و معنی «الصلوة معراج المؤمن» دربارهٔ او به تحقق پیوست و همان گونه که در روایتی «قد قامت الصلوة» به «قدحان وقت الزیارة» یعنی وقت دیدار فرا رسید، تفسیر شده، او با نماز به دیدار دوست شتافت.^(۱)

او زمزمه‌ها و راز و نیازهایی با اولیای خدا داشت که از آن میان می‌توان مناجات زیر را آورد:

زمزمه با امام عصر «عجل الله تعالی فرجه الشریف»

«ای زادهٔ احمد (صلی الله علیه و آله) آیا راهی بسوی تو هست که از آن راه به دیدار تو نائل شوم؟

کی روزگار ما به فردایی می‌پیوندد که ما (از جمال وجودت) بهره‌ور شویم؟
کی بر جویبارهای رحمت تو گذر خواهیم کرد و سیراب خواهیم شد؟ آخر
تشنگی مان به درازا کشید.

مولای من! آقای من! کی می‌رسد که تو ما را ببینی و ما تو را، و پرچم یاری
گسترده باشی و همه آن را ببینند؟
مولای من! کی می‌شود که تو ما را ببینی و ما تو را؟ و چشمان به دیدار تو

۱ - رسالة لفاء الله، مقدمه، این گزارش با قول معروف که وفات مرحوم ملکی را در سحرگاه می‌دانند،

نمی‌خوانند. البته عبارت «به گمانم عصر جمعه بود» نشان می‌دهد که گزارشگر زمان دقیقی این دیدار را به یاد نداشته است.

۹۰۰ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

روشن گردد، و به راهنمایی تو راه پیدا کنیم و تو ما را از هر آنچه حقیقت امور که بر ما مشکل شده آگاهی بخشی، و بواسطه تو ناله ها فروکش کند، و نادانی ها بر طرف شود، و کمالات تمام و همه جانبه فراگیر گردد.

سرور من! مولای من! امیدم، آرزویم! ای کاش می فهمیدم پایان کارم به کجا می رسد؟ آیا چشمم به نور جمال تو روشن می گردد؟ و از چشمه گوارایت سیراب می شوم؟ یا با این غصه ها به گور می روم و از غصه ها و حسرت های پی در پی دق می کنم و می میرم؟

سرور من! بلندی دوری از شما می گشدم، و امید پیوند با شما، و امید به آنچه از نشانه های ظهورتان که خبرش را به من داده اید زندگی ام می بخشد. اما اگر این وعده ها در اخبار نمی بود، و ما از روی آثار منتظر و مراقب ظهور شما نمی بودیم بر ما چه می گذشت؟ صلوات و درود خدا بر کسی که ما را به توسط آنها جان بخشید و از آنها با خبرمان کرد، چرا که امروزه آن خبرها سبب زندگانی بندگان مشتاق شما، و شیفتگان پیوند با شماست، و زبان همه ما به این اشعار گویاست:

أوعدونى أوعدونى و امطلوا حکم دین الحب دین الحب لى
روح القلب بذكر المنحنى وأعده عند سمعى یا أخی

سرور من! اگر به ما نرسیده بود که پس از سختی گشایش است تحمل این سختیها بر دلها و جانهای ما از این هم سخت تر می بود، ولی از آنجا که خود این سختی کشیدن از نشانه های فرج و گشایش است بر ما سبک و آسان می آید، بلکه چه بسا با شوق و شور به آن رو می کنیم و به سوی آن می رویم تا بواسطه اش به شما پیوندیم.

سرور من! آزمایش و بلا درشت و سخت شد، و پرده افتاد، و شکایت و شکوه ما به شماست.

سرور من! دوری و جدائی از تو از همه اینها سخت تر است، و الا بلا در کنار شما

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۰۱

نعمت است، و آزار شدن در راه شما آسایش، سرور من! فدایت شوم اگر من با شما باشم کارم درست می شود و راست می آید. پس شتاب کن و بیا و بگو دلت چه می خواهد تا من آن را که خشنودی تو در آنست برگزینم و در پیش گیرم. که در هر حال توبه من اولی تری، چرا که اگر تو نبودی منی وجود نمی داشت.

سرور من! چون به وصال تو و لذت دیدارت می اندیشم، و در حال و روز کسانی که آنها را به کنار خود کشاندی، و از فضل بیدریغ خود به آنان بخشیدی، و آنان را به زیارت جمال خود مشرف کردی، و به آموزش خود بر آنان بزرگواری نمودی، و به نوشاندن کاسه های توحید و یکتاپرستی بر آنان منت گذاشتی و به آنان شرافت گرد آمدن به اهل توحید بخشیدی نزدیک است که دلم از حسرت منفجر شود، و سینه ام از غیرت از هم شکافته گردد.

آه! آه! (وای بحال دل همچو من بخت برگشته ای،

و یا جلدی بعدی انفالت سعدی و یا کبدی غیر اللقاء فلنتفت^(۱)

آثار و تألیفات :

۱- اسرار الصلوة حدود ۳۰۰ صفحه وزیری:

چندی پیش استاد و مربی روحی آیه الله آخوند ملاعلی معصومی (ره) ترجمه آنرا پیشنهاد فرمودند همراه برادر گرامی جناب آقای حاج سید ابراهیم سید علوی قسمتهای اولیه را ترجمه نمودیم ولی توفیق یار نبود که ادامه دهیم شاید اگر ادامه می دادیم سر نوشت ما به صورت دیگری بود.

۱ - چه باید کرد؟ (ترجمه المراقبات) آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی - ترجمه محمد تحریرچی، ص

۹۰۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

۲- المراقبات در اعمال و وظائف روزانه‌ی بندگان خدا که این اثر اخیراً به نام «سلوک عارفان» توسط جناب آقای راستگو به فارسی ترجمه شده است.

این بود اجمالی از زندگینامه بزرگمرد علم و عرفان مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی. برای آگاهی بیشتر - اگر چه زندگینامه مفصلی از او در دست نیست - بنگرید به: «ریحانة الادب»، ج ۵، ص ۳۹۷؛ «نقباء البشر» ج ۱، ص ۳۳۰؛ «گنجینه دانشمندان» ج ۱، ص ۲۳۲؛ و مقدمه «رسالة لقاء الله».

در پیشگفتار ترجمه‌ی آن آمده است:

سالها پیش، که برای نخستین بار با کتاب شریف «المراقبات فی اعمال السنة» نوشته عارف کامل و عالم عامل میرزا جواد ملکی تبریزی آشنا شدم، در کوچه باغهایش تفرجها کردم، از جویبارهایش جرعه‌ها چشیدم و از شاخسارهایش گلها چیدم. از همان روزگاران هوای ترجمه این کتاب شریف را در سر داشتم و آرزوی آن را در دل می‌پروراندم. اینک خدای بزرگ را سپاس می‌گزارم که آن آرزو را برآورد و مرا توفیق بخشید تا پارسی شده آن را به نام «سلوک عارفان» به خوانندگان گرامی و دوستداران این گونه مباحث و مسائل پیشکش نمایم.

موضوع کتاب همان گونه که از نامش «المراقبات فی اعمال السنة» بر می‌آید، احوال و اعمالی است که بندگان صالح و مؤمنان مخلص، در طول سال آنها را پاس می‌دارند و به جا می‌آورند و با دقت و مراقبتی که در پاسداری آن احوال و انجام آن اعمال به کار می‌برند، نفس خویش را هر چه پیراسته‌تر و جان خویش را هر چه آراسته‌تر می‌سازند. در منازل و مراحل سلوک الی الله هر چه بیشتر پیش می‌روند و به پایگاه والای قرب و وصال خدا نزدیکتر می‌شوند.

از اینان که راهیان راه کمال و سالکان صراط وصالند، در جای جای کتاب با نام «سالک مراقب» یاد شده است. «سالک مراقب» یعنی آنکه هم و همّت خویش را در

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۰۳

سلوک صراط سعادت به کار می‌گیرد و برای آنکه این راه را به راستی در نوردد و این طریق را به طهارت طی کند، از هیچ کوشش و مراقبتی دریغ نمی‌کند؛ شب و روز کتیک نفس می‌کشد، مبدا نافرمانی پیشه کند و به کژروی و بیراهی به افتد و روز و شب پاسبان حریم دل می‌شود، مبدا خواسته‌های ناروا و اندیشه‌های نابجا، در آن راه یابد و حریم حبیب به غبار اغیار، آلوده گردد.

در این باره از دیرباز از سوی عارفان وارسته و عالمان فرزانه، کتابهایی نوشته شده و دفترهایی پرداخته گشته است که هر کدام به جای خود راه گشا و سودبخش و خواندنی و به کار بستنی است. در این میان کتاب شریف «المراقبات فی اعمال السنه» جایگاهی ویژه و سرآمد دارد. نخست از این روی که اعمال و عباداتی را که مؤلف بزرگوار آورده و انجام آنها را سفارش کرده و چگونه بجا آوردن آنها را یاد داده؛ همه اعمال و عباداتی هستند که از سوی گزیده‌ترین و گرامی‌ترین بندگان خدا، که هرگز گرد عصیان بردامن عصمتشان ننشسته و هیچ گاه روی و ریا را بر آستان اخلاصشان راه نبود، یعنی پیشوایان معصوم - که همواره مورد خدا بر آنان باد - نقل و گزارش شده است؛ عزیزان معصومی که خود، راه سلوک و مراقبه را تا پایان بهتر از هر کس دیگر پیموده‌اند و آداب و آیین آن را بیشتر از هر کس دیگر می‌شناسند و می‌دانند.

دیگر اینکه مؤلف بزرگوار - که خود پرورش آموخته همین بزرگواران است - سالهای سال، راهی این راه و سالک. این صراط بوده، در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق، زانوهای زده، از محضر راهبران راه‌دان این راه، نکته‌ها آموخته و توشه‌ها اندوخته، شیوه‌های گونه‌گون سلوک را آزموده، چم و خمها و فراز و نشیبهای آن را به خوبی شناخته، آنگاه حاصل این همه آموخته و آزموده را به صورت این کتاب، به سالکان صراط عرفان و راهیان راه ایمان، پیشکش کرده است.

موضوع اصلی کتاب، همان گونه که گفته آمد، آداب و آیین سلوک و راه و رسم

۹۰۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

بندگی است و شرح و بیان اینکه سالکان صراط خدا باید چه اعمال و عباداتی و چه رفتار و مراقباتی را کی؟ کجا؟ و چگونه؟ به جای آورند تا بتوانند آراستگی و پیراستگی نفسانی و قرب وصال رحمانی را هر چه بیشتر به دست آورند. اما در کنار این موضوع اصلی، در جای جای کتاب، بسی از مسائل و مطالب آموزنده، پر نکته و خواندنی دیگری نیز به مناسبت‌های مختلف آمده است. مسائل و مطالبی مانند: آداب و آیین قرائت قرآن، ظاهر و باطن قرآن، آداب و آیین دعا، راز عدم استجاب دعا، آداب و آیین وعظ و واعظی، آداب و آیین افطار، آداب و آیین عید، عالم مثال و ملکوت، صورت ملکوتی افراد، اسرار حج، بعثت، ولایت، غدیر، مباحله، اخلاص، ریا، و بسیاری از مسائل نکته آموز دیگر.

اینک جملاتی از خود مؤلف محترم:

«سپاس خدای را که پروردگار عالم و عالمیان است و درود خدای بر محمد علیه السلام که برترین برگزیدگان است، و بر آل او که پاکترین پاکان و پیراستگانند. به خویش می‌گویم: (و بجاست که هر بنده عابدی به هنگام دعا و مناجات، این گفتگو را با خویش داشته باشد) ای بنده بیچاره که عمر را به بطالت و تباهی می‌گذرانی! بدان که تو راهی سفر به وطن اصلی خویش هستی، و روزهای عمر تو - از همان نخستین روز که زاده شده‌ای تا آخرین روز که دیده از دنیا بر می‌بندی - به منزله منزل‌های سفر تو هستند، خدای که پروردگار تو و صاحب اختیار توست، تو را برای مجاورت جاودانه در آن منزل اصلی آفریده است، و اگر از آنجایت بیرون آورده و راهی سفرت نموده، تا پس از سفر، دوباره بدانجا بازگردد؛ از این است که می‌خواسته از فواید و کمالات این سفر، بهره‌ها بیندوزی، کمالات و بهره‌هایی که از چنان نور و سرور و جلوه و جمال و بهجت و جلالی سرشارند که اندیشه عاقلان و دانش عالمان و پنداشت حکیمان را

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۰۵

بدانها دسترسی نیست.....^(۱)

وفات او:

آن بزرگ مرد عرفانی و فقهی، سرانجام پس از عمری تلاش در راه تعلیم و تدریس و تألیف و تزکیه و تهذیب در سحرگاه یازدهم ذی الحجة ۱۳۴۴ هـ. ق از دام دنیا رهید و به عزم دیدار دوست، راهی دیار یار شد.

پیکر پاک او در قبرستان «شیخان» مرکز تلاقی بزرگان و مجمع ارواح سالکان نزدیک مزار آیه الله مرحوم میرزا ابوالقاسم معروف به «میرزای قمی» به خاک سپرده شد.

در حسرت یار و در فراق دیدار:

ای قصه بهشت زکویت حکایتی	شرح جمال حور، ز رویت، روایتی
انفاس عبی از لب لعلت، لطیفه ای	آب خضر ز نوش لبانت کنایتی
کی عطرهای مجلس روحانیان شدی	گل را اگر نه بوی تو کردی عنایتی
هر پاره از دل من، و ز غصه قصه ای	هر سطری از خصال تو و از رحمت آیتی
در آرزوی خاک دَیِ پاره، سوختم	یادآور ای صبا که نکردی حمایتی
ای دل به هرزه دانش، و عمرت به باد رفت	صد سایه داشتی، و نکردی کفایتی
بوی دل کباب من، آفاق را گرفت	این آتش درون بکند، هم سرایتی
در آتش از خیال رخس دست می دهد	مافی بیا، که نیت زدوخ شکایتی
دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست؟	از تو کرشمه ای و ز خسرو، عنایتی ^(۲)

۱ - مؤلف بزرگوار، پس از حمد و سپاس انهی و درود و سلام بر پاکان و گزیدگان خدا، کتاب را با

گفتاری خطاب به خویش که زبان حال در بنده عابد و هر عارف صادقی است، اینگونه، آغاز کرده است.

۲ - دیوان خواجه حافظ شیرازی طبع بهمان سن ۲۰۹ غزل ۴۵۷.

۹۰۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

چراغ روی تو را شمع گشت پروانه	مرا ز خال تو با حال خویش، پروانه
به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد	هزار جان گرامی، فدای جانانه
خرد که قید مجانبین عشق می فرمود	به بوی سنبل زلف تو، گشت دیوانه
به مزده جان به صبا داد شمع در نفسی	ز شمع روی تو اش چون رسید پروانه
مرا به دور لب دوست هست پیمانی	که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه
بر آتش رخ زیبای او به جای سپند	به غیر خال سیاهش که دیده؟ به دانه
حدیث مدرسه و خانقه، مگو که باز	فتاده بر سر حافظ هوای میخانه ^(۱)



۲۹۷- آیه الله سید علی قاضی طباطبائی (م ۱۳۶۶ ه. ق)

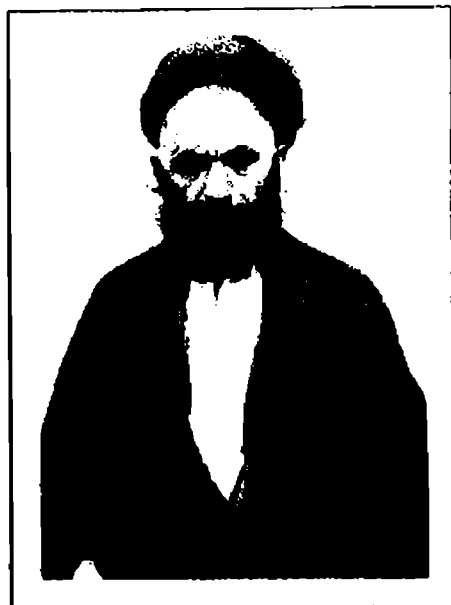
عارف نامی آیه الله سید علی قاضی طباطبائی که یکی از اساتید بزرگوار علامه طباطبائی در رشته عرفان و معارف الهی است عظیم الشان، فقیه عالی مقام صاحب مکاشفات و کرامات بوده است مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه در حق او می نویسد:

«او عالم مجتهد پرهیزگار، اخلاقی فاضل می باشد سالیان متمادی باهم دوستی و مودت داشتیم او استوار در روش، کریم در اخلاق و رفتار، شریف در نسب و ذات، دیدیم او تفسیری بر قرآن مجید دارد و تا آیه «قل الله ثم ذرهم: بگو خدا آنگاه آنان را ترک کن (سوره انعام آیه ۹۲) آمده است پدر بزرگوارش سید حسین قاضی نیز تفسیر دارد اصولاً خاندان آنان خاندان فضیلت و تقوی است.»^(۲)

۱- دیوان خواجہ حافظ شیرازی طبع پڑمان ص ۱۹۴ غزل ۲۲۵.

۲- ضبقات اعلام الشیعه ص ۱۵۶۵.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲).....



پدرش مرحوم سید حسین
قاضی از شاگردان میرزای شیرازی
تفسیر سوره فاتحه و سوره انعام را
دارد او دائم مراقبت داشته است
استاد آیه الله حسن زاده آملی
می نویسد:

در تهران روز چهارشنبه ۲۷ ذی
حجۃ الحرام ۱۳۴۷ به محضر مبارک
آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی
(رضوان الله تعالی علیه) مشرف
شدم و در خوابی که ایشان را

دیده‌ام که در عالم رؤیا به من فرمود: «التوحید آن تنسی غیر الله» توحید و یکتاشناسی
آنست جز او را فراموش نمائی.

این جمله توحیدیّه را که از من شنید این بیت گلشن راز عارف شبستری را برایم
قرائت کرد.

نشانی داده اندت از خرابیات که التوحید اسقاط الأضافات

بعد سخن از مرحوم آقای قاضی و استاد علامه طباطبائی و اخوی محترم ایشان
آیه الله مرحوم سید محمد حسن الهی به میان آوردم. مرحوم آملی به من فرمودند: «آقا
اگر کسی باید در تحت تصرف و تعلیم کاملی به جای برسد و قدمی بر دارد من برای
شما بهتر از جناب آقای طباطبائی «یعنی علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان» کسی
را نمی شناسم و بیشتر با ایشان مراوده داشته باشید که ایشان و مرحوم سید احمد
کربلانی کشمیری در میان شاگردان مرحوم آقای قاضی (آیه الله حاج سید علی آقای
قاضی طباطبائی تبریزی (قدس سره) از همه بهتر بودند و آقای طباطبائی همان وقت

۹۰۸ عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

کشفیات بسیاری داشتند.^(۱)

تحصیلات او:

عارف نامی آیه الله حاج سید میرزا علی قاضی طباطبائی عالمی بود متقی، اخلاقی، فاضل، او در ۱۳ ذیحجه ۱۲۸۵ در تبریز در یک خانواده علم و ادب و تقوی، زاده شد در تبریز از بعضی فضلاء و نیز از پدرش و مرحوم میرزا موسی تبریزی صاحب «حاشیه رسائل» و شیخ محمد قراجه داغی استفاده علمی کرد و به سال (۱۳۱۳ ه. ق) به سوی نجف رهسپار شد در آن شهر از محضر مولی محمد فاضل شریانی، شیخ حمّد حسن ممقانی، شیخ الشریعه اصفهانی، آخوند خراسانی میرزا حسین خلیلی تهرانی بهره‌ها برد. در اخلاق و عرفان، شاگرد آقای سید احمد کربلانی بوده است برخی گفته‌اند: «او علاوه بر استاد مذکور از محضر شیخ محمد بهار از شاگردان ملا حسینقلی همدانی (متوفای ۱۳۲۵ ه. ق) در بهار همدان نیز استفاده کرده است او در فقه و اصول، حدیث و تفسیر متخصص و ماهر شد و از رجال اخلاق و عرفان به شمار می‌آمد. در بین اهل علم به این ویژگی معروف بود در این مورد تدریس داشت و ملازمان و مریدانی داشت.»

مرحوم حاج آقا بزرگ می‌فرماید: «از آنجا که هجرت من و او به نجف در یک سال (۱۳۱۳ ه. ق) اتفاق افتاد از قدیم الایام او را می‌شناختم و از همان هنگام، با او ارتباط داشتم و دوستی ما دهها سال همچنان ادامه داشت او در سیره و روش خود مستقیم بود و دارای خلقی کریم و ذاتاً مردی شریف بود. به شب چهارشنبه ۶ ربیع الاول ۱۳۶۶ به دیار قدس پر کشید و در وادی السلام نزدیک مقام حضرت مهدی (عج) به خاک سپرده شد. او تفسیری بر قرآن نوشته است از آغاز تا آیه ۹۱ سوره

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۰۹

انعام قل الله ثم ذرهم «بگو خدا آنها را ترک نما». کتابهای دیگری نیز دارد که من ندیده‌ام پدرش متوفای ۱۳۱۴ نیز تفسیری نوشته است به طور کلی بیت آنان از قدیم همواره بیت فضل و تقوا بوده است.»^(۱)

مرحوم حاج آقا بزرگ می نویسد:

«او از اکابر علمای اخلاق و عرفان تبریز عصر حاضر ما می باشد که به جهت انتساب به خانواده ملک التجار تبریزی به ملکی معروف می باشد، در اخلاق فاضله سر آمد، با کمالات صوری و معنوی آراسته، رذائل و ذمائم اخلاقی پیراسته و سالها در خانه وی، مجلس تذکیر و موعظه منعقد بود، با مواظب دلنشین خود به تهذیب اخلاق مردم اشتغال می ورزید، اخیراً در قم مجاورت کرده و در همان ایام کتابی در «اسرار الصلوة» تألیف داده که در رشته خود بی نظیر بود و در سال هزار و سیصد و سی هشت هجرت به طبع رسیده است وی بسال هزار سیصد و چهل و چهارم در همان ارض اقدس به رحمت ایزدی، نایل گردید.»^(۲)

روشن عرفانی آیه الله سید علی قاضی:

در رساله لب لباب در مورد رویه عرفانی این عارف والا شأن می نویسد:
«رویه مرحوم استاد قاضی طبق همان رویه استاد بزرگش مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی می باشد که عبارت از راه معرفت نفس صورت می پذیرد. او برای وصول به معرفت نفس، نفی خواطر را دستور می دهد. به دین طریق که سالک برای نفی خواطر و اندوخته های ذهنی، باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر در هر شبانه روز معین و در آن وقت توجه به نفس خود نماید. در اثر این توجه رفته رفته تقویت پیدا

۱ - نقباء البشر ج ۱ ص ۳۳۰.

۲ - ص ۴۷ ج ۲ ذریعه و ریحانة الادب ج ۵ و ۶ ص ۳۹۷.

عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲).....

نموده و خواطر از او نفی خواهد شد، و به تدریج معرفت نفس برای او حاصل شده و به سر منزل مقصود خواهد رسید و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع می نماید و شیوه آن دو راه است:

۱- تلاوت قرآن مجید و التفات به معانی آن

۲- توسل به حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) برای رفع حجاب و برداشته شدن موانع نسبت به سالکین راه.^(۱)

سلسله مشایخ او :

استاد حسن زاده آملی در یادنامه مفسر کبیر علامه طباطبائی (ره) می نویسد:
در سال ۱۳۴۵ ه. ش، آیه الله سید محمد حسن الهی - برادر مکرم استاد علامه طباطبائی (ره) - که در حوزه علمیه قم برای افاده و افاضه رحل اقامت افکنده بودند و این کمترین از محضر انورش بهره مند بوده در روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه ۱۳۸۶=۱۳۴۵/۱۲/۲۵ (ش) در معیت آنجناب در گورستان «شیخان قم» سخن از سلسله مشایخ سیر و سلوک و عرفان عملی معظم له و حضرت استاد علامه به میان آمد فرمودند:

«استاد ما مرحوم قاضی (رضوان الله تعالی علیه) - مقصود آیه الله حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس الشریف - و استاد او حاج سید احمد کربلانی و استاد ایشان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و استاد ایشان مرحوم حاج سید علی شوشتری و استاد ایشان ملا قلی جولای (جولانی همدانی) بعد از ملا قلی جولای را نمی شناسم و نمی دانم ملا قلی جولای چه کسی بود و خود حاج سید علی شوشتری هم او را

داستان حاج سید علی شوشتری و ملاقلی جولای:

ایشان می‌افزایند: «مرحوم حاج سید علی شوشتری در شوشتر عالم مبسوط الیدی بود وقتی مرافعه‌ای در مورد ملک وقفی به میان آمد، عده‌ای مدعی بودند که این ملک، وقف نیست و وقف نامچه را در صندوقچه‌ای نهادند و در جای مخصوص دفن کردند و آنهایی که مدعی وقف بودند هیچ مدرکی در دست نداشتند، خلاصه چند روز مرحوم شوشتری در حکم این مورد در حیران بود و طرفین دعوی هم اصرار داشتند و هر روز رفت و آمد می‌کردند و از آن مرحوم حکم می‌خواستند، مرحوم شوشتری در همین گیر و دار بود که روزی مردی، به سویش رفته در زده و کسی دم در آمد و پرسید کیستی؟

آن مرد گفت: به آقا بگو مردی به نام ملاقلی جولای می‌خواهد شما را ببیند در گشوده شد. ملاقلی وارد خانه شد و به نزد مرحوم شوشتری رفت و گفت: آقا من آمده‌ام به شما بگویم که باید از اینجا سفر کنی و به نجف بروی و در همان جا اقامت کنی، بدانکه وقف نامچه این ملک در فلان مکان دفن است و ملک وقف است.

مرحوم شوشتری، ملاقلی را نمی‌شناخت، خلاصه دستور داد آن محل را کنند و وقف نامچه را بیرون آوردند پس از این واقعه از دعوی و مرافعه دست برداشتند. او شوشتر را ترک گفت و در نجف اقامت گزید و در آنجا به درس فقه مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری (رضوان الله تعالی علیه) می‌رفت و مرحوم شیخ هم به درس اخلاق او حاضر می‌شد. تا اینکه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی دنبال حقیقت را گرفت

عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

و هادی می طلبید. از همدان در آمد چندی در نزد عالمی به سر برد، از او چیزی نیافت به سوی نجف رخت بربست و در محضر مرحوم شوشتری و انصاری حاضر شد و از هر دو کمال استفاده را برد.

چون شیخ انصاری از دنیا رفت، آخوند همدانی در پی نوشتن مطالب اصولیه و فقهیه او درآمد مرحوم شوشتری او را منع کرد و گفت: این کار تو نیست دیگران هستند که این کار را بکنند. شما باید مستعدین را دریابید پس مرحوم آخوند ملاً حسینقلی (اعلی الله مقامه) در پی تربیت قابلین و مستعدین شد به طوری که بعضی را از صبح تا طلوع آفتاب، و عده‌ای را از طلوع آفتاب تا برآمدن روز و هکذا حتی بعضی را در سر شب و بعضی را در آخر شب به راه سعادت رهنمون می شد تا اینکه توانست سیصد نفر را طوری تربیت کند که هر یک از اولیاء الله شوند از آنجمله: مرحوم شیخ محمد بهاری - مرحوم سید احمد کربلانی - مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، مرحوم شیخ علی زاهد قمی، مرحوم سید عبدالغفار مازندرانی و...^(۱)

۲۹۸ - عارف نامی سید محمد حسن الهی طباطبائی (متوفی ۱۳۹۶ ه. ق)

عارف نامی آیه الله سید محمد حسن الهی طباطبائی برادر مکرم و معزز علامه طباطبائی یکی از آن ابدال و رجال الهی عرفان و شهود می باشد که بسیار گمنام زیست و گمنام بود و گمنام رحلت نمودند.

آنروزها در یکی از مدارس عالی قم از محضر مبارکش درس فلسفه می خواندیم. جثه‌ی لاغر، صدای نحیف و لرزان، بیان لهجه دار، مانع از آن بود که این

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۱۳

گوهر گرانها را درست بشناسیم هفت ماه به این منوال گذشت و خبری در نیافتیم تا اینکه گوهرشناس معاصر آیه الله حسن حسن زاده آملی او را به اینسان به ما معرفی نمودند:

«در میان اساتیدم دو تن به نام الهی بودند، یکی آیت حق عارف بالله حکیم متألّه کامل مکمل فقیه متبحر سالک مجذوب فنای در توحید جناب سید محمد حسن آقای الهی طباطبائی تبریزی. و دیگر محیی الدین عارف بزرگوار عالم ربّانی حکیم عالی مقدار صاحب تصانیف کثیره حافظ عصر شاعر مفلح، مجذوب سالک، حضرت حاجی میرزا مهدی الهی قمشه‌ای (اعلی الله تعالی مقامهما و رفع در جاتهما). در سوگ این دو الهی:

همی گویم الهی یا الهی تو از سوز دل زارم گواهی
هجران الهی طباطبائی سخت برایم سنگین بود که دیری نگذشت به هجران
الهی قمشه‌ای نیز مبتلا شدم.
گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک
آن سوز کم نگشت و از آن بتر بسوخت^(۱)

همچنین ایشان در نکته ۷۳۳ کتاب «هزار و یک نکته» می نویسند:

«در سنه هزار و سیصد و چهل و پنج هجری شمسی آیه الله جناب آقا سید محمد حسن الهی قاضی طباطبائی (برادر مکرم استاد علامه طباطبائی) رفع الله تعالی درجاته المتعالیه که در حوزه علمیه قم برای افاده و افاضه رحل اقامت افکنده بود، این کمترین از محضر انورش بهره مند بود.»^(۲)

وقتی مجله پیام انقلاب از استاد حسن زاده آملی در خصوص اخوی بزرگوار

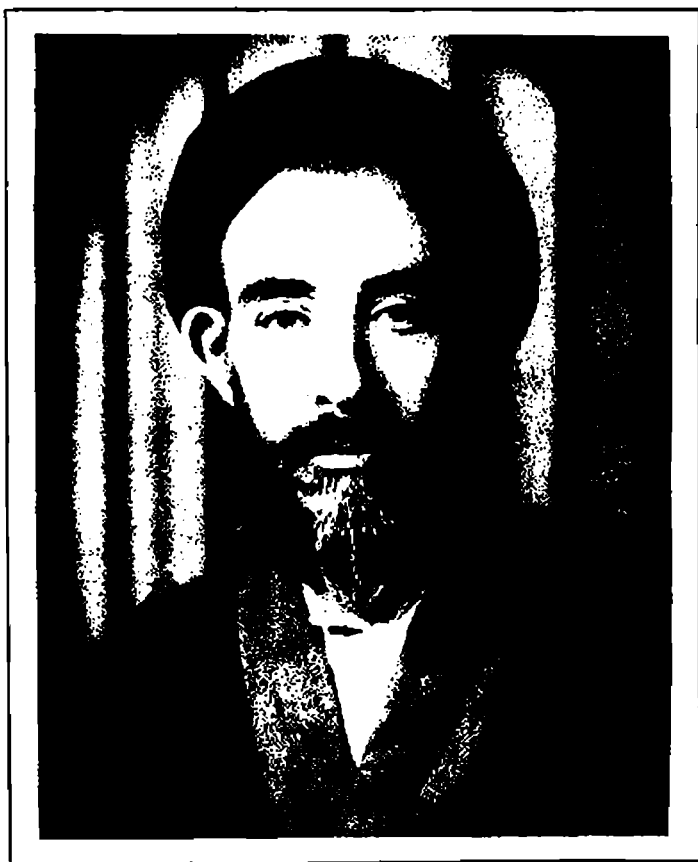
۱ - حکمت علمی یا اخلاق مرتضوی، صفحه ۲۴.

۲ - هزار و یک نکته، صفحه ۵۹۱.

..... ۹۱۴ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

علامه طباطبائی سؤالی نمود، ایشان چنین جواب دادند:

«آن جناب از تبریز گرفته تا نجف اشرف و مراجعت از نجف - که به تبریز مراجعت کردند - این هر دو بزرگوار در تمام درس و بحث باهم بودند و در تمام شئون باهم بودند؛ حتی در آن ریاضتها که در محضر مبارک جناب حاج سید علی قاضی داشتند باهم بودند، تمام علوم و فنون را باهم خواندند و آن بزرگوار هم جامع علوم عقلی و نقلی بود و ریاضتهای نفسانی او بسیار عجیب بود.



مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۱۵

بخشنده و راز دارنده :

وقتی به حضور استاد حضرت علامه طباطبائی رسیدم آن جناب از من سؤال کرد که: شما اخوی را چگونه یافتید؟

بنده واقعی را اظهار کردم، گفتم: آقا جان، جناب اخوی، اخوی است جز اینکه آن اخوی خیلی «بذول» (بخشنده) است و این اخوی خیلی «کتوم» (راز دارنده) است. مرحوم علامه طباطبائی خیلی کتوم بود، آن جناب خیلی بخشنده بود. البته آن جناب در تبریز ماند از این گونه تأسفاً برای ما هست، من مشاهداتی، مکاشفاتی و حلاوتی از جناب حاج سید محمد حسن الهی دارم و خودم حقایقی را از ایشان مشاهده کردم و خودشان اخباراتی به من فرمودند که اگر بخواهیم بعضی از این امور را بازگو کنیم شاید مورد استعجاب و استیحاş بعضی واقع شود.^(۱) گفتار استاد سبحانی :

آن گونه که حضرت آیه الله جعفر سبحانی در مقاله «جامعیت علامه طباطبائی» آورده‌اند، علامه طباطبائی و برادرش اهل مکاشفات و سیر و سلوک بودند:

«...گاهی که مجلس را مناسب می‌دید برخی از جریانیها و به اصطلاح مکاشفات را به صورت کم رنگ و با عفت خاصی که خصیصه او بود بازگو می‌کرد. مثلاً روزی فرمود: در نجف پس از اقامه نماز صبح در پشت بام منزل، ناگهان حضرت «ادریس» در برابر دیدگانم مُتمثل شد، و دیدم با برادر مرحوم آقای حاج سید محمد حسن الهی سخن می‌گویند و من سخنان او را از طریق مذاکره برادر می‌فهمیدم....»^(۲)

از این سری خاطرات و خطرات در زندگی او فراوان می‌باشد که بخشی از آن در زندگی برادر بزرگوارش علامه طباطبائی خواهد آمد.

۱ - مجله پیام انقلاب، شماره ۱۵۱، صفحه ۳۶ و ۳۷.

۲ - دومین یادنامه علامه طباطبائی، مقاله جامعیت علامه طباطبائی به قلم استاد جعفر سبحانی،

صفحه ۲۹۶. به نقل از منظومه معرفت تألیف آقای گلی زواره، ص ۹۵ - ۹۷.

۲۹۹- عارف صافی شادروان حاج میرزا تقی زرگر تبریزی (متوفی ۱۳۹۹ ه.ق)

یکی از سالکان طریق و پویندگان راه حقیقت شادروان حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا تقی زرگر تبریزی می باشد. فرزندگان علم و معرفت مادام که حیات دارند خود را نشان نمی دهند نشان دادن خویش را نوعی کفر سلوکی می دارند و هنگامی که از دنیا رفته اند و دست مردم کوتاه از دیدار کوتاه از دیدار آنان می باشد ناچار نشان و آثار اینان را از رد پای آنان از نشانه ها و آثار بجا مانده و یادگارهای متروکه باید جستجو نمود که یقیناً جای خالی آنان را پر نمی سازد.

مرحوم حاج میرزا تقی مادام که حیات داشتند و در خیابان و کوچه و گاه در منزل او را می دیدیم جز سکوت و وقار و طمأنینه و آرامش مطلق، چیز دیگری احساس نمی نمودیم فقط می دیدیم بیت آية الله العظمی مرعشی با جمعی از اصحاب و یاران او که مشغول استخراج مصادر و منابع و ملحقات احقاق الحق که پیرامون ولایت علی (ع) و کرامت و بزرگواری خاندان عصمت و طهارت توسط مرحوم قاضی نورالله شوشتری در قرن ۱۱ هجری تدوین و تألیف گشته است، اشتغال دارند ولی سیمای نورانی و حرکتهای موزون و حساب شده، نشانی از عوالم دیگر می داد ولی با اسف شدید پس از مرگ یا پس از حیات مجدد که فعلاً عوالم فیزیکی ما را مانع از دیدار آن دیار می باشد از زبان دوستان و شاگردان می شنویم که او نیز از سالکان راه و از عارفان خدای جوی عصر بوده است که مالی اطلاع بودیم در این مورد پای سخن یکی از همراهان و همرازان او می نشینم و از جناب سلاله الأحیاء آقای عالم سالک جناب حاج سید حسن ابطحی نویسنده کتاب «پرواز روح» مطالب را پیرامون عوالم درونی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۱۷

او می‌شنویم که تا حدودی نسبت به ما تازگی دارد و بدیع می‌باشد او می‌نویسد: شب
یکشنبه دهم صفر ۱۴۰۰ مطابق نهم دیماه ۱۳۵۸ برای زیارت حضرت معصومه



۹۱۸ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

علیهاسلام از مشهد به قم رفتم، بیادم آمد زمانیکه در قم تحصیل می‌کردم، مرحوم حاج آقا جان رفیقی داشت که از علماء اهل معنی بود و نسبت به او فوق‌العاده اظهار علاقه می‌کرد، وی خود را از شاگردان مرحوم حاج ملا آقا جان می‌دانست، من هم به همین مناسبت تا وقتی در قم بودم با او ارتباط زیادی داشتم، ولی او بسیار کتوم و راز دار بود، چیزی از حالات خود را اظهار نمی‌کردم، به هر حال به خانه او رفتم که شاید بتوانم مطالبی از حالات مرحوم حاج آقا جان از او سنوال کنم، البته نه برای نوشتن در کتاب، بلکه برای خودم. شاید بیاد آن مرحوم توجهی بخدا و معارف حقه پیدا کنیم ولی متأسفانه وقتی در خانه را زدم و همسر بزرگوارش پشت در آمد، من گفتم حاج آقا تشریف دارند؟

گفت: آقا مگر شما خبر ندارید؟

گفتم: مگر چه شده؟

گفت: ایشان بیش از یکسال است که فوت شده‌اند و ای کاش می‌بودی و می‌دیدي که چگونه از دنیا می‌رفت.

از ایشان وقت گرفتم تا بتوانم بیشتر از حالات این عالم جلیل را سنوال کنم، ساعت ۸ صبح روز بعد به من وقت داد.

وقتی به منزل معظم‌لها رفتم، ابتدا قرآن مخصوص خود ایشان را که تاریخ تولد فرزندان و بعضی از وقایع را پشت آن نوشته بود به من نشان داد.

من یک مرتبه ملهم شدم که با این قرآن تغال بزنم و ببینم آن مرحوم در چه حالی است، قرآن را باز کردم وسط صفحه این آیه نوشته شده بود:

تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقياً (سورة مریم آیه ۶۴)

بهتم زد، آخر نام آن مرحوم نیز تقی بود شاید در سراسر قرآن آیه‌ای مناسب‌تر از این آیه وجود نداشته باشد، زیرا ترجمه‌اش اینست:

این بهشت به کسانی از بندگانمان داده می‌شود که تقی و پرهیزگار باشند البته

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۱۹

معنی آیه تقی و صفی است یعنی با تقوی باشند ولی بسیار تفأل مناسبی بود که با اسم آن مرحوم هم مطابقت می کرد، وقتی آیه و موضوع را برای همسرش شرح دادم، گفت بخدا قسم روح او الان اینجا است او از وقتی فوت شده من هر چه خواسته ام به من داده است، سپس مصاحبه ما به همسر و یکی از آقا زاده های آن مرحوم بنام آقا باقر زرگر شروع شد.

من سوال کردم: ایشان چه کسالتی داشت که فوت شد؟

همسر ایشان گفت: اطباء می گفتند او مبتلا به سرطان روده بوده است و به همین منظور در بیمارستان نجمیه تهران بستری شد و عمل کرد ولی پس از چند روزت فوت نمود.

اما خود ایشان از چهار و پنج سال قبل می گفت من در سن شصت و شش سالگی فوت می شوم و این اواخر ناراحت بود که چند ماه از زمان فوتش تأخیر شده است. گفتم: شما همسر این مرد بزرگ بوده اید و چون ایشان مطالب را بسیار کتمان می کرد ما درست از حالات او اطلاعی نداشتیم، ولی انسان هر چه کتوم باشد نمی تواند صد درصد حالاتش را از زن و فرزندش نیز کتمان کند لذا از شما تقاضا دارم هر چه از حالات ایشان دیده اید و یا می دانید برای ما نقل کنید.

گفت: خیلی از چیزها را به من گفته و سفارش کرده است به کسی نگو و من فکر می کنم حتی راضی نباشد بعد از فوتش هم نقل کنم، چرا روح او را آزاد دهم؟ ولی بعضی از قضایا و مطالب است که فکر نمی کنم لازم باشد کتمان شود و لذا اگر مایل باشید آنها را برای شما شرح دهم سپس ادامه داد و گفت:

حدود سی سال بود که به کسالت زخم معده و مزمن کهنه مبتلا بود، در این یکسال اخیر حالش خوب شده بود ولی چند روز قبل از ماه رمضان ۱۳۹۸ که همان ماه رمضان آخر عمرش بود دوباره کسالتش شدت یافت به طبیب مراجعه کرد، ولی ساعت دو بعد از نیمه شب، از خواب بیدار شدم، دیدم مناجات می کند و با خدای

۹۲۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

خودش راز و نیازی دارد و آماده برای سحری خوردن است.

گفتم: شما بنا نبود روزه بگیرید. گفت: در خواب دیدم پنج نفر از علماء و سادات به منزل ما آمدند که یکی از آنها را شناختم و او مرحوم آیه الله العظمی بروجردی بود، گفتند: امسال تو از دنیا می‌روی و این ماه رمضان آخر عمر تو است، روزه برای تو ضرری ندارد و تو می‌توانی روزه بگیری، روزه‌ها را گرفت و حالش هم رو به بهبودی بود.

در نیمه شب شانزدهم ماه رمضان المبارک، با صدای گریه و مناجات او از خواب بیدار شدم، عطر عجیبی فضای اطاق را پر کرده بود.
پرسیدم: چه شده؟

گفت: نمی‌دانی چه خبر بود، حضرت بقیه الله روحی له الفدا تشریف داشتند، مدتی خدمتشان نشسته بودم و الان که رفتند فراق ایشان مرا ناراحت کرده است.

گفتم: پس چرا مرا بیدار نکردی؟

گفت: آقا فرمودند بگذار بخوابد

گفتم: مذاکراتی هم داشتید؟

گفت: سئوالاتی از آقا کردم و ایشان جواب عنایت فرمودند ولی نمی‌توانم همه سئوالاتم را به تو بگویم.

گفتم: آنچه را می‌توانید بگوئید.

گفت: از اوضاع مملکت از آقا سوال کردم.

فرمودند: شاه می‌رود و رژیم سرنگون می‌شود و فرج نزدیک است (با آنکه مردم فکر نمی‌کردند که قدرتمندی مثل شاه سرنگون شود).

پرسیدم: شفای کسالت را از آقا خواستی؟

گفت: من باید از دنیا بروم چند ماه هم دیر شده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۲۱

سپس خود او ادامه داد و گفت: از حضرت بقیة الله سؤال کردم چگونه می شود خدمتشان رسید؟

فرمودند: من همیشه با شما هستم، هر وقت بخواهید مرا می بینید.

به هر حال آن شب گذشت و از آن شب به بعد مرحوم حاج میرزا تقی رحمه الله غالباً حالش دگرگون بود، خوشحال بود ولی نگرانی فوق العاده ای از گفتار و سیمایش هویدا بود شاید از عالمیکه در پیش داشت و از ملاقات حضرت احدیت در نگرانی و شوق بسر می برد.

تمام روزه ها را در ماه رمضان گرفت با اینکه مصادف با روزهای بلند تابستان بود، کوچکترین ناراحتی در وجودش ظاهر نشد و تا روزیکه برای عمل به بیمارستان رفت، در بین مردم بود و کسی مطلع از کسالتش نبود.

گفتم: به شما هم دستوراتی برای تزکیه روح و طی مقامات عالیة انسانی داده بود یا خیر؟

گفت: بلی ایشان اصرار زیادی داشت که من لااقل هر روز یک مرتبه حضرت بقیة الله علیه السلام را با زیارت آل یس که در مفاتیح نقل نشده و زیارت دوم آل یس بحار است و در صفحه ۹۲ جلد ۱۰۲ بحار الانوار چاپ جدید، نقل شده است، زیارت کنم ولی چون نمی توانستم آن زیارت را در کتاب بحار که حرکات حروف را ندارد، به طور صحیح بخوانم خودش در ضبط صوت خواند و من بعد از روی آن با نوار با او می خواندم.

ایشان به من گفت: روزی صد مرتبه سوره فاتحه را بخوان.

و زیاد بگو: یا مولاتی یا فاطمه اغیثنی.

ولااقل روزی هفت مرتبه بگو: بسم الله و بالله توکلت علی الله لاحول و لا قوه الا

بالله استغفرالله.

۹۲۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

سحر خیزی:

پرسیدم: بیشترین اعمالیکه مرحوم حاج میرزا تقی تبریزی مقید بود انجام دهد، چه بود؟

گفت: هر شب از ساعت دو بعد از نیمه شب بیدار بود و به نماز شب مبادرت داشت، همیشه با وضو بود و روزی صد مرتبه سوره فاتحه را می خواند.

بسیار کتوم بود و اکثراً حالاتش را از ماکتمان می کرد.

هر روز قبل از ظهر مقید بود به یکی از مساجد قم برود و یکی دو ساعت مشغول ذکر و توسط به حضرت بقیة الله علیه السلام باشد.

گفتم: قصه ای از ایشان معروف است، سپس آنرا نقل کردم و گفتم: آیا شما هم از او شنیده اید؟

دیدار یار:

گفت: بلی تقریباً به همین طور آنرا برای ما نقل می کرد. و اصل داستان برای تربیت است.

سابقاً مسیر مسجد جمکران از طرف مرقد حضرت علی بین جعفر (ع) بود، در خارج شهر آسیابی بود که اطرافش چند درخت وجود داشت و جای نسبتاً با صفائی بود، آنجا میعادگاه عشاق حضرت بقیة الله (ع) بود، صبح پنج شنبه هر هفته جمعی از دوستان مرحوم حاج ملا آقا جان در آنجا جمع می شدند تا به اتفاق به مسجد جمکران بروند، یک روز صبح پنجشنبه، اول کسی که به میعادگاه می رسد، مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای میرزا تقی تبریزی زرگری بوده است، می بینید که حال توجه خوبی دارد، با خود می گوید اگر بمانم تا رفقاً برسند، شاید بتوانم حال توجهم را حفظ کنم، لذا تنها به طرف مسجد حرکت می کند، و آنقدر جمکران که به قم بر می گشتند با او برخورد می کنند ولی او متوجه آنان نمی شود.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۲۳

رفقای ایشان که بعد سر آسیاب می آیند گمان می کنند که آقای میرزا تقی هنوز نیامده است، از طلائی که از مسجد جمکران مراجعت می کنند می پرسند شما آقای میرزا تقی را ندیدید؟ می گویند: چرا او با سید بزرگواری به طرف مسجد جمکران می رفت و آنها آنچنان گرم صحبت بودند که به ما توجهی نکردند.

رفقای ایشان به طرف مسجد جمکران می روند، وقتی وارد مسجد می شوند، می بینند او در مقابل محراب بی هوش افتاده است، او را به هوش می آورند و از او سوال می کنند. چرا بیهوش افتاده بودی؟ آن سیدی که همراهت بود چه شد؟

می گوید: من وقتی به آسیاب رسیدم، دیدم حال خوشی دارم تنها به طرف مسجد جمکران حرکت کردم. کسی همراهم نبود ولی با حضرت بقیه الله ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء صحبت می کردم، با آن حضرت مناجات می نمودم، تا رسیدم به مقابل محراب، این اشعار را می خواندم و اشک می ریختم.

شعر دل:

با خدا جویان بی حاصل مها تا کی نشینم
 باش یک ساعت خدا را تا خدا را با تو بینم
 تا تو را دیدم مهانی کافر ستم نی مسلمان
 زلف رویت کرده فارغ از خیال آن واینم
 ای بهشتی روی اندر دوزخ هجرت بسوزم
 بی تو گر خاطر کشد بر جانب خلد برینم
 آسمان شبها به ماه خویش نازد می نداد
 تا سحرگه خفته و در یسارم مطرب و ساقی نشسته
 زین سبب افتادن ز مستی، بر یسار و بریمینم
 زیر لب گوید به هنگام نگه کردن به عاشق

عشوہا باید خرید از نرگس سحر آفرینم
 آن کمان ابرو غزال اندر کمند کس نیفتد
 من بدین اندیشه‌ای صیاد عمری در کمینم
 گاه گاهی با نگاهی گز نوازی جور نبود
 مستحقم زانکه صاحب خرمی من خوشه چینم
 ای نسیم کوی جانان بر سر خاکم گذر کن
 آب چشم اشکبارم بین و آه آتشینم
 ناگهان صدائی از طرف محراب بلند شد و پاسخ مرا داد من طاقت نیاوردم و
 بی‌هوش شدم.

معلوم شد که تمام راه در خدمت حضرت بقیه‌الله (ع) بوده ولی کسیکه صدای آن
 حضرت را می‌شنود چگونه طاقت دارد که خود آن حضرت را ببیند، لذا مردمی که آقا
 را نمی‌شناختند، حضرت را در راه می‌دیدند.
 ولی خود او تنها از لذت مناجات با حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام
 برخوردار بود.

من به همسر محترمه‌اش گفتم: شما موقع فوت مرحوم حاج میرزا تقی بودید؟
 گفت: بله همه فرزندانم جز آقا محمد باقر بودند حالش خوب بود، ناگهان دیدم
 مرا صدا می‌زند و می‌گوید بیا و سپس رو به من کرد و به زبان ترکی گفت:
 آمدند، آمدند، نگاه به در کرد، می‌خواست از جا برخیزد سلام کرد من هم
 بی‌اختیار با اینکه چیزی نمی‌دیدم دست به سینه گذاشتم و سلام کردم.
 فهمیدم در حال احتضار است، گفتم «لا اله الا الله» تبسمی کرد، مثل اینکه
 می‌خواست به من بگوید: به من یاد می‌دهی سر تا پای وجودم فریاد «لا اله الا الله» و
 تمام سلولهای بدنم می‌گوید: «محمد رسول الله و علی ولی الله».
 سپس دستمال بسته‌ای را به من داد و گفت آن را به کسی نده (همسر آن مرحوم

بسته را پیش من گذاشت، دیدم یک عدد تسبیح یُسِر و یک دفترچه بود).
دفترچه را باز کردم نسخه‌هایی از رمل و جفر در آن دیده می‌شد، چند فرد شعر
شعر هم یادداشت شده بود که من بعضی از آنها را در اینجا به خاطر اینکه از آن
مرحوم یادگاری بماند می‌آورم:

نی زناله وا ماند گر زلب جدا ماند
وای اگر دل خود را از خدا جدا بینی



می‌روی و گریه می‌آید مرا
اندکی بشنیم که باران بگذرد
همسر محترمه‌اش می‌فرمود: این دو فرد شعر را از یاد می‌خواند مخصوصاً در
شب فوتش که مکرر شعر آخر را تکرار می‌کرد. و نیز از آن دفترچه یادداشت کردم.

من همان عشقم که در فرهاد بود
او نمی‌توانست و خود را می‌ستود
من همی‌کندم، به تیشه کوه را
عشق شیرین می‌کند اندوه را
در رخ لیلی نمودم خویش را
سوختم مجنون خام اندیش را
می‌گریستم در دلش با درد دوست
او گمان می‌کرد اشک چشم او است
من خموش کردم خروش چنگ را
گر چه صد زخم است این دلتنگ را



در راه چنان رو که قیامت نکنند

۹۲۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

با خلق چنان زی که سلامت نکنند

در مسجد اگر روی چنان رو که ترا

در پیش ندارند و امامت نکنند

(البته این اشعار با معنا و استعاراتی گفته شده که با حال شاعر تطبیق می‌کند و

منظور از شعر اخیر این نیست که خود را در بین مردم فاسق معرفی کن تا نه سلامت

کنند و نه امامت کنند بلکه منظور این است که شهرت طلب نباش که همه بشناسند و

هر مسجدی که رفتی امام جماعتت کنند یا اینکه امامت را به هدف امام بودن پیشنهاد

بودن به مردم انجام نده)

در سینه دلم گمشده تهمت به که بندم

غیر از تو در این خانه، کسی راه ندارد

و نیز در آن دفترچه نوشته شده بود:

بسمه تعالی

یکی از شاگردان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود ،

روزی مرحوم قاضی می‌بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می‌شود از

ایشان می‌پرسد که چکار می‌کنی که این طور شدی؟ جواب می‌دهد که هر شب غیر از

مقررات عادی یک قرآن ختم می‌کنم و تقریباً خواب ندارم.

ایشان می‌فرماید: از امشب فکر کن که من در مقابلت نشسته‌ام و بخوان آن فرد

آمد و گفت: بیشتر از یک جزوه نتوانستم بخوانم بعد از چند روز دستور می‌دهد که

خیال کن به امام زمان علیه‌السلام می‌خوانی و یا پیغمبر و یا علی علیهم‌السلام.

فردا آمد و گفت: هر چه کردم نتوانستم بیشتر بیشتر از یک حزب بخوانم بعد از

چند روز فرمود: خیال کن بخدا می‌خوانی می‌گویند آن جوان از اول قرآن شروع

نموده بود و در ایام نعبه و ایام نستعین مانده بود و صبح همان شب از دنیا رفت.

شاید سر روایت فقه الرضا علیه‌السلام همین باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۲۷

اذا فتحت الصلاة فاجعل واحد من الاثمه نصب عينيك.

توضیح چند تعبیر:

۱ - قدری در قضیه شاید مبالغه شده باشد، زیرا خواندن یک ختم قرآن در یک شب، کمتر برای افراد میسر است.

۲ - افرادی که در خواندن این مقدار از قرآن و یا شنیدن خطبه‌ای در حالات متقین قالب نهی می‌کنند، بعلم اینست که استعداد این توجه را ندارند و الا اولیاء خدا که توجه بیشتری بخدا دارند در عبادتها، این چنین خود را در طوفان قرار نمی‌دهند و یا طوفان آنها را محو نمی‌کند.

۳ - معنی روایت فقه الرضا اینست که وقتی به نماز ایستادی یکی از ائمه اطهار و اعمال آنها و چگونگی توجه آنها به خدا را به نظر بیاور و آن را میزان اعمال خود قرار داده و تو هم همانگونه نماز بخوان^(۱)

اول صوم ۱۳۷۱ قمری
 توبن نامی بریز قرقه ^{هین} علیکم منی السلام و حله الله و بکانه فلی قرد
 فرض شهرار مارا افری و سفت تیرورار ادر در صوابت تبریم و صوابت
 درت کیم و آفری نه آفری و این تیلین و فریم لیدر و حقیقت
 حقیقت و صای بند و کرس مدینه اراده الله و محض غار و لطف الله فی بنو اند
 خدا کند اراده فریم و بر افری و حقیقت و سفت و سفت و سفت و سفت و سفت
 بالقل و هم باسمه یعلون اللهم انقیا النماء اللهم و عذاب الله و عذاب الله
 ایغیش بای ایغیش بند و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم
 قبله نیت بند و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم و فریم
 جواب بر شمس و حیدر است و سدا را بر من آورده و ما هر که بکنیم
 اظار بیکای خیمه لانه مرا فرستاده و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت
 طرف خیمه و در نزد اظار و یکای و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت
 درک و بیکار و سوس و حیدر و طرف و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت و حقیقت
 خدا در لوت و فریاد و البشر و نفع حقیقت ام الم تعقی و این حقیقت
 خبر و سوس و حیدر و سوس و حیدر و سوس و حیدر و سوس و حیدر و سوس و حیدر
 دشت لکم فلتعلم الدنيا فان هی اجبت و فان اقبلت



۳۰۰- حجة الاسلام والمسلمين حاج سيد مهدي قاضي طباطبائي (متوفى ۱۴۰۱ هـ. ق)

يکي ديگر از شخصيت‌هايي که استاد حسن‌زاده آملی از فروغ دانش وی بهره‌مند گردیده‌اند حجة الاسلام والمسلمين حاج سيد مهدي قاضي طباطبائي است، آن مرحوم در علوم غريبه همچون فن ارثماطیقي، علم حروف و اعداد و اوفاق مهارت داشت و در هنر خطاطی و خوشنویسی خصوصاً ثلث نویسی از نوادر بود، آن فرزانه عالىقدر به دليل طي مراحل سير و سلوک، رياضت نفس و جهاد اکبر به مکاشفاتي شیرين و تمثلات و مشاهدات جالب دست يافته بود. و در مواقعی بارقه‌های دلنشینی بدو دست می‌داد.

این آسوه معرفت، مکارم اخلاقی و ملکات نفسانی را صاحب بود و در ولایت و محبت به خاندان رسالت و عشق و توسل به پیشگاه آن ستارگان فروزان ولایت و امامت، نمونه‌ای کم‌بدیل به شمار می‌رفت.

استاد سيد مهدي قاضي در مواردی، برخی از آن حالات روحانی و رویدادهای رحمانی را برای شاگرد خویش یعنی علامه حسن‌زاده آملی حکایت می‌نمود به نحوی که وی را در حیرت و بهت فرو می‌برد.

ایشان در نوشتاری که به مؤلف «منظومه معرفت» نگاشته‌اند چنین می‌نگارند:
(این کمترین چند سالی به محضر انوار آن نور ایزدی افتخار تلمذ در فراگرفتن رشته‌های ارثماطیقي از علم اوفاق و تکثیر اعداد و غیرها که در السنه به علوم غریبه سائر و دائر است اشتغال داشته است.

راقم را در رشته‌های یاد شده خاطری شایق و ذوقی وافر بود و حضور تنی چند از آشنایان بدین علوم را ادراک کرده و هر یک را بر این حقیر حق خطیری است - جزاهم الله احسن جزاء المحسنين - و صحف کریمه و رسائل و کتب قیمه

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۳۱

عديده در اين علوم و فنون گرد آورده است و رنج و زحمت بسيار در تحصيل اين علوم كشيده است، و لكن بي لاف و گزاف هيچيك را در تبخير بدین علوم به پايه‌ی آن بزرگوار - اعنی حضرت استاد آقا سيد مهدي قاضي طباطبائي - روي فدا - نيافته است كه به حقيقت در اين علوم مجتهدي مستخرج و صاحب نظر مستنبط بوده است، «ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء».

تربت آن جناب در عش آل محمد (آشيانۀ اهل بيت) - صلوات الله عليهم (قم محميه) كه هنا لك الولاية لله الحق، در جوار سني فاطمه (عليها السلام) بنت الامام باب الحوائج الى الله المتعالی موسى بن جعفر (عليه السلام) است بر لوح آن به قلم اين مفتاق و مشتاق الى الله الفنى المغنى حسن حسن زاده آملی چنين مرقوم رفته است:

«و ما عند الله، خير للأبرار. قد ارتحل الى»

«رياض القدس دوحه طوبى العلم و التقوى»

«حليف الحروف العاليات، العالم الربانى»

«حجة الاسلام السيد مهدي نجل الآية»

«السيد على القاضى الطباطبائى قدس»

«سرهما و قد لبى نداء يا ايها النفس»

(المطمئنة يوم السبت ۱۵ ع ۲ من ۱۴۰۱ هـ)

«هـ. ق = ۱۳۵۹/۱۲/۲ هـ. ش».

معرفی فشرده از استاد آملی :

دوحه طوبى العلم و التقوى، العبد الصالح المتقّرذ النبیه، مصداق «الولد سراًبیه»، البصير بأسرار أرواح الحروف و رموز أشباح الأعداد، الواقف على مواقف الأوفاق بكنه المراد، الناطق باستنطاق المستحصلات الجفرية على الصواب و السداد: حجة الاسلام و المسلمين السيد مهدي القاضى الطباطبائى



«علامه حسن‌زاده آملی در حال اقامه نماز در آمل»

التبریزی - رفع الله درجاته السّامیة.

آن جناب خلف صادق و صالح استاد تنی چند از اساتیدم آیه الله الکبری، الفائز بالمقامات العلی، قدوة السلاک البرعة، الحاج السید علی القاضی الطباطبائی التبریزی - قدس سرّه العزیز - بوده است.

و بر اثر همت به مراقبت که کشیک نفس کشیدن و جهاد اکبر است، و حضور و مقام عنایت که «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» بودن است، که داشت تمثیلات و مشاهدات شیرین برایش روی می‌آورد، و بارقه‌های دلنشینی بدو دست می‌داد.

ابعاد روحی و عرفانی علامه طباطبائی

به قلم استاد علامه تهرانی به نقل از کتاب «مهر تابان»

ابعاد عرفانی آن عالم ربانی به قلم یکی از شاگردان صاحب راز ایشان: تا کنون در زمینه‌ی ابعاد روحی و معنوی و جذبه‌های عرفانی آن عالم ربانی و فقیه صمدانی کمتر بحث و گفتگو به عمل آمده فقط جسته و گریخته مباحث کوتاه و فشرده‌ای را استاد علامه حسن‌زاده آملی و گاهی مباحث اخلاقی اندکی را استاد آیه‌اله جعفر سبحانی^(۱) یا آیه‌الله جوادی آملی انجام داده‌اند که دوای شافی درد تشنه کامان و مشتاقان این نوع مباحث نمی‌گردد رساله‌ی مبسوط‌تری در بعد عرفانی آن افتخار جهان اسلام در همان ایام رحلت به قلم یکی از اصحاب راز و اهل دل و راز و نیاز مرحوم شادروان علامه تهرانی به نام «مهر تابان» در این ارتباط به چاپ رسیده که مطالب بسیار ارزنده و ارزشمند و نکات جالب عرفانی را در خود گنجانده است به خاطر همین مزایای ویژه و اختصاصی آن اثر نفیس بوده است که مناسب دیده شد در این بخش عرفانی که اختصاص به آن مفخر اسلام و آذربایجان دارد جنبه‌های عرفان عملی آن حضرت را با تقدیم درود به روان هر دو استاد و شاگرد، معلّم و متعلّم با حذف مکرّرات و احیاناً اشعار عربی و ادبی که به نوع خوانندگان این سری کتابها ثقیل



مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۳۵

و نامطلوب خواهد بود بیاوریم تا این خلاء موجود را پر، و ابعاد عرفانی و معنوی آن دو بزرگ را که در که هم اکنون مهمان بس بزرگوار سفره احسان و انعام او هستند مطرح سازیم از خداوند متعال مسئلت داریم ارواح هر دو بزرگوار را غریق رحمت و رضوان خود فرماید.



متن نوشتار استاد علامه تهرانی:

«در سنه یکهزار و سیصد و شصت و چهار (ه. ق)، این حقیر برای طلبگی و تحصیل علوم دینی به بلده طَبَّیْه قم مشرف شدم. و در مدرسه مرحوم آیت الله حَجَّت که بعداً به «مدرسه حجتیه» معروف شد حجره‌ای گرفته، و به درس و بحث و مطالعه ادامه می‌دادم.

بنای این مدرسه کوچک بود؛ و آیت اله حَجَّت چندین هزار متر از زمین مجاور را تهیه و در نظر داشتند مدرسه را توسعه دهند و بنای عظیمی که به سبک مدارس مهم اسلامی، و حاوی حجرات بسیار و مدرس و مسجد و کتابخانه و سرداب و آب انبار و سایر مایحتاج طَلَّاب باشد به طرز صحیح و بهداشتی و با فضای بزرگ و روح افزا، برای طَلَّاب بسازند.

هر چه مهندسین از تهران و غیر تهران آمدند و هر چه نقشه‌های متنوع و مختلفی

« - علامه تهرانی یکی از اساتین علم و معرفت در اعصار اخیر می‌باشد خدمات علمی و عرفانی او در کتابهای خداشناسی، نبوت شناسی، امامت شناسی و اخیراً کتاب «روح مجردة کاملاً نسابان و آشکار می‌باشد این عالم بزرگ در سالهای اخیر به جوار عنایت امام ثامن الحجج حضرت علی بن موسی الرضا(ع) انتقال یافته بود و در سال ۱۴۱۵ به لقاء حضرت حق شتافتند روحش شادباد.

۹۳۶ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

را کشیدند، مورد نظر آیت الله واقع نشد، تا بالاخره شنیدیم: سیدی از تبریز آمده و نقشه‌ای کشیده که مورد نظر و تصویب ایشان قرار گرفته است. ما بسیار شائق و مترصد بودیم که این سید بزرگوار را ببینیم.

و از طرفی نیز بسیار شائق بودیم که درس فلسفه بخوانیم، و در آن اوان، عالم جلیل فخر الحکماء و الفلاسفه آیت الله حاج میرزا مهدی آشتیانی (قدس الله نفسه) به قم مشرف شده، و قصد تدریس داشتند و چند ماهی هم توقف کردند؛ و به یکی از دوستان عزیز ما هم قول داده بودند که درس خصوصی فلسفه را از منظومه سبزواری برای ما بفرمایند؛ و ما در آستانه شروع بودیم که ایشان ناگهانی از اقامت در قم انصراف حاصل نموده؛ به تهران باز گشتند.

در همین احوال شنیدیم: آن سیدی که از تبریز آمده و نقشه‌ی ساختمان را کشیده است بنام «قاضی» معروف و در ریاضیات و فلسفه زبردست؛ و درس فلسفه‌ای نیز در حوزه شروع کرده است.

اشتیاق ما برای دیدار و ملاقات با او زیاد شد؛ و مترصد بودیم به منزلش برویم و به بهانه‌ای از او دیدار کنیم؛ تا آنکه یکی از دوستان ما که در مدرسه رفت و آمد داشت و فعلاً از علمای رشت می‌باشد یکروز به حجره آمد و گفتند: آقای قاضی^(۱) از زیارت مشهد برگشته؛ بیایید به دیدنش برویم!

۱ - حضرت علامه طباطبائی در ابتداء ورودشان به قم به «قاضی» معروف بودند؛ چون از سلسله سادات قاضی مشهور در آذربایجان هستند؛ لیکن از نقطه نظر آنکه ایشان از سادات طباطبائی هستند، خود ایشان ترجیح دادند که به «طباطبائی» معروف شوند.

«آیت الله حجت در نظر داشتند یک درمانگاه و آزمایشگاه متعل به مدرسه نیز برای طلاب بسازند ولی به عللی موفق نشدند.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۳۷

چون به منزل ایشان وارد شدیم؛ دیدیم که این رجل معروف و مشهور همان سیدی است که ما همه روزه در کوچه و خیابان در بین راه او را می‌دیدیم، و ابداً احتمال نمی‌دادیم که او از اهل علم باشد، فضلاً از تبحر در علوم و فلسفه و غیره. با عمامه بسیار کوچک از کرباس آبی رنگ، و تگمه‌های باز قبا، و بدون جوراب با لباس کمتر از معمول، در کوچه‌های قم، تردد داشت؛ خانه نیز بسیار محقر و ساده، ما معانقه کردیم و نشستیم و گفتگو و سخن از اطراف و جوانب پیش آمد؛ دیدیم: نه، واقعاً این مرد جهانی است از علم و درایت و ادراک و فهم؛ و برای ما خوب مشهود شد که:

هر آن کوز دانش بسرد توشه‌ای جهانت بنشسته در گوشه‌ای
در همان مجلس، شیفتگی و ارادت به ایشان یکباره اوج گرفت؛ و تقاضا نمودیم بکدرس خصوصی فلسفه، برای ما بیان کنند، که آزادانه بتوانیم در بین درس به بحث و گفتگو پرداخته، و اشکالی در مطلب باقی نماند.
ایشان با کمال بزرگواری پذیرفتند؛ و چون از حضور ایشان بیرون آمدیم؛ و به سایر دوستانی که بنا بود با آنها فلسفه بخوانیم رسیدیم، گفتند: آقای قاضی چطور بود؟ گفتیم: در پاسخ شما باید همان رباعی را بخوانم که أَبْوَالَعْلَاءِ مُعَزَّى نَابینا درباره سید مرتضی گفت؛ در آن وقتیکه از ملاقات سید، به وطن بازگشته؛ و از او درباره سید پرسیده بودند که او را چگونه یافتی؟

يَاسَاثِلًا عَنَّا لَمَّا جِئْتُ أَسْأَلُهُ أَلَا هُوَ الرَّجُلُ الْعَارِي مِنَ الْعَارِ
لَوَجِئْتُ لَرَأَيْتُ النَّاسَ فِي رَجُلٍ وَالَّذِي هُوَ فِي سَاعَةِ وَالْأَرْضِ فِي دَارٍ^(۱)

۱ - الکنى و الاقبا طبع صبا ج ۳ ص ۱۶۱ و معنای شعر اینست: ای پرسش کننده از احوالات و

کیفیات سید مرتضی آگاه باش که من چون به خدمتش رسیدم که از او سئوالهائی بنمایم؛ او را یافتم مردیکه از

۹۳۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

باری ایشان درس فلسفه را برای ما در مَدرَس مدرسه شروع کردند؛ و با آنکه بنا بود خصوصی باشد، طلباب مطلع شدند؛ و در روز اوّل قریب یکصد نفر مَدرَس را پر کردند؛ و ایشان درس را شروع کردند.

در عین حالیکه در بین درس نیز به قدر کافی بحث و گفتگو به عمل می آمد، و لیکن به علت تراکم جمعیت صلاح نبود که اشکالات و ایرادات از سطح معمولی درس بالا رود؛ بنابراین برای روشن شدن بعضی از مطالب، پیوسته ما پس از خاتمه درس تا دَرِ منزل به همراه ایشان می رفتیم؛ و در راه همواره گفتگو بود.

عشق و علاقه ما به ایشان زیاد شد؛ و چون مردی ساده و بزرگوار و خلیق و با حیا و بی آرایش بودند؛ عیناً مانند یک برادر مهربان و رفیق شفیق، با ما رفتار می کردند؛ عصرها در حجره می آمدند؛ و هر روز یکی و دو ساعت را علاوه بر درس رسمی، برای ما گفتگوهائی از قرآن مجید و معارف الهیه داشتند.

علاوه بر درس فلسفه یک دوره از هیئت قدیم را برای ما درس دادند؛ و درس تفسیر را نیز برای ما شروع کردند.

عظمت و اَهِت و سکینه و وقار در وجود ایشان استقرار یافته؛ و دریای علم و دانش چون چشمه جوشان، فوران می کرد؛ و پاسخ سوالها را آرام آرام می دادند؛ و اگر چه بحث و گستاخی ما در بعضی از اوقات به حدّ اعلا می رسید؛ ابدأً ایشان از آن خطّ مشی خود خارج نمی شدند؛ و حتّی برای یک دفعه ثَنِ صدا از همان صدای معمولی بلندتر نمی شد؛ و آن ادب و متانت و وقار و عظمت پیوسته به جای خود بود و جام

انواع عار و ننگ و فذارات مبری و پاکیزه بود.

اگر او را درک می نمودی همانا تمام مردم جهان را در وجود یک نن و روزگار را در ساعت و تمام کره زمین را در چار دیوار یک خانه می دیدی.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۳۹

صبر و تحمل او لبریز نمی گشت.

یادی از استاد :

و گهگاهی از حالات بزرگان و اولیاء خدا و مکتب‌های عرفانی برای ما بیاناتی داشتند؛ بالاخص از استاد نجف خود در معارف الهیه و اخلاق: مرحوم سید العارفین و سند المتألهین آیه الله الوحید آقای حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه، برای ما بیان مفصلی داشتند، که بسیار برای ما دلنشین و دلپسند بود؛ و مجالس ما با ایشان علاوه بر اوقات دروس رسمی، در شبانه روز گاهی به دو و سه ساعت می رسید.

شیفتگی و عشق و علاقه ما به حضرت ایشان به حدی رسید که برای آنس و ملاقات بیشتر، و استفاده و استفاده افزون تر، حجره مدرسه را ترک نموده و در قرب منزل ایشان، اطافی اجاره کردیم و بدانجا منتقل شدیم؛ و بطور مدام و مستمر یکی دو ساعت به غروب مانده و بعضی از اوقات تا پاسی از شب گذشته، ایشان برای ما از مواعظ اخلاقی و عرفانی بیاناتی داشتند؛ و در فصل بهار در «باغ قلعه» که در قرب منزل بود می آمدند و برای ما و یکی دو نفر از رفقای دیگر از سیره و روش فلاسفه الهیه اسلامیّه و از مسلک علمای اخلاق و سیر و سلوک عرفای عالیقدر، بالاخص از احوال مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و شاگردان میرزش چون آقا سید احمد کربلانی تهرانی؛ و آقای حاج میرزا جواد ملکی تبریزی؛ و آقا حاج شیخ محمد بهاری؛ و آقای سید محمد سعید حبیبی و از سیره و روش مرحوم سید بن طاووس و بحر العلوم و استاد خود مرحوم قاضی (رضوان الله علیهم اجمعین) به طور مشروح بیاناتی داشتند که راه گشای ما در معارف الهیه بود.

و حقا اگر ما به چنین مردی بر خورد نکرده بودیم، خسر الدنیا و الآخرة، دستانمان از همه چیز خالی بود **فَلله الحمد وله المنه**.

باری تا سته یک هزار و سیصد و هفتاد و یک که به نجف اشرف برای ادامه تحصیل و

۹۲۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

استفاده از مدینه علم: حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدیم؛ پیوسته ذکر و فکرمان علاوه بر دروس رسمیّه حوزه از فقه و اصول، استفاده از محضر پر برکت ایشان بود؛ چه از نقطه نظر فلسفه، و چه از نظر اخلاق و عرفان، و چه تفسیر قرآن کریم که به سبک بدیعی، بیان می نمودند.

و در این مدت از ایشان تقاضا نمودیم که شرح فصوص قیصری؛ و شرح منازل السائرین و شرح ملاء عبدالرزاق کاشانی را به ما درس دهند؛ و ایشان نیز پیوسته وعده می دادند؛ ولی به جای آنها همیشه از آیات قرآن و شرح و بسط در پیرامون آن سخن به میان می آمد تا بالأخره ما دانستیم که علاقه زیادی به تدریس آنها را ندارند؛ ولی یک دوره تمام از سیر و سلوک بیان کردند که بر نهج و سبک رساله منسوب به آیت الله علامه بحر العلوم، و برای ما بسیار جالب و دلنشین بود.

و نیز در ایام تعطیل برای طلاب خصوصی که تعداد آنان بین ده تا پانزده نفر بود، مکاتبات آیتین علمین سید العرفاء الألهیین سید احمد کربلائی و شیخ الفقهاء الربلائین حاج شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی (رضوان الله علیهما) را بیان می فرمودند؛ و پس از تنقیح بحث، نظریه خود را مفصلاً بیان می کردند.

این کتاب مجموعاً چهارده مکاتبه است که درباره توحید ذاتی نگارش یافته و هفت تای آن از آیت الله کربلائی در مسلک توحید بنابر مذاق عرفاء؛ و هفت تای دیگر از آیت الله اصفهانی در مسلک توحید بنابر مذاق فلاسفه است؛ و این مکاتبات هر یک بر رد دیگری نوشته شده؛ و هر یک از این دو آیتین به تمام معنی الکلمه با تجهیزات استدلالی عرفانی و فلسفی خود را مجهز و در این مکاتبات برای ابطال مدعای خصم خود، قیام نموده اند.

علامه طباطبائی نیز بنا بود به عنوان محاکمات بر هر یک از این نامه ها تذییلی بنویسند؛ و تا تذییل ششم را مرقوم داشتند؛ ولی تنمّه آنها ناتمام ماند.

حقیر چون برای ادامه ی تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم؛ ایشان دیگر آن

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۴۱

تذیلات را تمام نکردند؛ و تا آخر هم ننوشتند؛ و با آنکه چندین بار در اوقات شرفیابی تقاضای اتمام آن را نمود؛ و وعده می نمودند؛ لیک شواغل و مشاغل و کسالت مزاج، مجال و حوصله نمی داد؛ تا به رحمت ایزدی پیوستند.

باری حضرت علامه آیتی بود عظیم؛ نه تنها از نقطه نظر فلسفه و احاطه به تفسیر قرآن کریم؛ و نه تنها از نقطه نظر فهم احادیث و پی بردن به حاق معنی و مراد؛ چه از روایات اصولیه و چه از روایات فروغیه و نه تنها از نقطه نظر جامعیت ایشان در سائر علوم و احاطه به عقل و نقل؛ بلکه از نقطه نظر توحید و معارف الهیه و واردات قلبیه، و مکاشفات توحیدیه، و مشاهدات الهیه قدسیه، و مقام تمکین و استقرار جلوات ذاتیه در تمام عوالم و زوایای نفس.

هر کس با ایشان می نشست؛ و زبان خاموش و سکوت مطلق ایشان را می نگریست. می پنداشت که این مرد در مفکره خود، هیچ ندارد؛ ولی چنان مستغرق انوار الهیه و مشاهدات غیبیه ملکوتیه بودند که مجال تنازل نمی کردند.

و عجیب جامعیت ایشان بود بین تحمل آن کوههای اسرار، و بین حفظ ظاهر در مقام کثرت و اعطاء حق عوالم و ذوی الحقوق از تدریس و تربیت طلاب و محصلین و دفاع از حریم دین سنت الهیه و قوانین مقدسه اسلام و سنگر ولایت کلیه الهیه.

آیت الله علامه طباطبائی گذشته از جامعیت در علوم، جامع بین علم و عمل بود؛ آن هم عملی که از تراوشات نفسانیه صورت گیرد و بر اساس طهارت سر، تحقق پذیرد؛ جامع بین علوم و کمالات فکریه و بین وجدانیات و آذواق قلبیه و بین کمالات عملیه و بدنیّه بود؛ یعنی مرد حقی بود که سراسر وجودش به حق، متحقق بود.

هنر خط :

خط نستعلیق و شکسته ایشان از بهترین و شیواترین خطوط اساتید خط بود؛ گرچه در این اواخر به علت کسالت اعصاب، و رعشه حاصل در دست؛ دست تکان

۹۴۲ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

داشت و خط مرتعش بود ولی جوهره خط، حکایت از استادی در این فن را داشت؛ خودشان می‌فرمودند: قطعاتی از خط زمان جوانی مانده است که وقتی به آنها نگاه می‌کنم در تعجب می‌مانم که آیا این خط من است؟

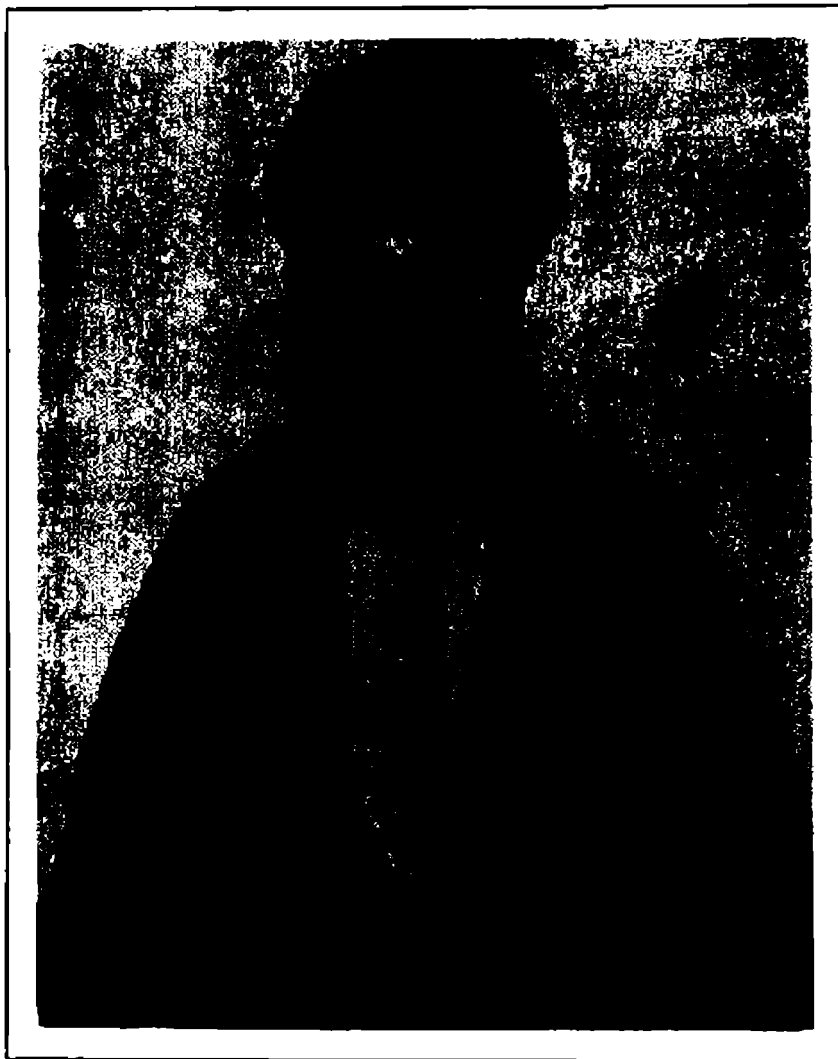
علوم غریبه :

در علوم غریبه در رَمَل و جَفَر وارد بودند؛ ولی دیده نشد که عمل کنند. در علم اعداد و حساب جُمَل آبِجَد و طرق مختلف آن مهارتی عجیب داشتند. در جبر و مقابله و هندسه فصائی و مسطحه و حساب استدلالی سهمی به سزا داشتند؛ و در هیئت قدیم استاد بودند؛ به پایه‌ای که به آسانی می‌توانستند استخراج تقویم کنند؛ و همانطور که عرض شد یک دوره از آن را به ما درس گفتند.

ولی چون ریاضیات را چه از حساب و هندسه و چه از مثلثات، این حقیر در مدارس جدید به طور مستوفی خوانده بودم دیگر لزومی نداشت که نزد ایشان نیز بخوانم. باری استاد ما علوم ریاضی را در نجف اشرف نزد آقا سید ابوالقاسم خونساری که از ریاضیدانهای مشهور عصر بود فرا گرفته بودند؛ و خود ایشان می‌فرمودند: که برای بعضی از استادان ریاضی جامعه بغداد (دانشگاه) مسئله‌ای مشکل پیش می‌آمد که از حل آن عاجز می‌شدند، به نجف می‌آمدند و به خدمت آقای سید ابوالقاسم می‌رسیدند؛ و اشکال خود را رفع می‌کردند.

مهارت در بیان و بدیع :

علامه طباطبائی در ادبیات عرب و معانی و بیان و بدیع استاد بودند. در فقه و اصول، استاد بودند و ذوق فقهی بسیار روان و نزدیک به واقع داشتند؛ و دوره‌هایی از فقه و اصول را نزد استادانی: چون مرحوم آیت الله نائینی و مرحوم آیت الله کمپانی خوانده بودند؛ و نیز از فقه آیت الله اصفهانی بهره‌مند شده بودند و مدت این دوره‌های درسی، مجموعاً به ده سال طول کشیده بود.



عارف نامی آية الله سيد على قاضی تبریزی مربی استاد علامه

۹۴۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

استاد فلسفه :

استاد وحید ایشان، در فلسفه، حکیم متأله معروف، مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای بوده است که سالیانی دراز در نجف اشرف در معیت برادرشان مرحوم آیت الله آقا حاج سید محمد حسن طباطبائی نزد او به درس و بحث مشغول بوده‌اند؛ و کتابهای اسفار و شفا و مشاعر و غیرها را نزد او خوانده‌اند.

مرحوم حکیم بادکوبه‌ای به ایشان عنایتی خاص داشته است و برای تقویت برهان و استدلال، ایشان را امر کرده است که علوم ریاضی را دنبال کنند.

و اما معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث را نزد عارف عالیقدر مرحوم آیه‌الحق حاج میرزا علی آقا قاضی قدس الله تربته الزکیه آموخته‌اند؛ و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانی و ریاضات شرعی، تحت نظر و تعلیم و تربیت آن استاد کامل بوده‌اند.

مرحوم قاضی از بنی اعمام ایشان بوده‌اند؛ و در نجف اشرف به تربیت شاگردان الهی و وارستگان و شوریدگان جمال الهی و مشتاقان لقاء و زیارت حضرت احدیت، مشغول و در آن خطه، عالم وحید و یگانه در این فن بوده‌اند؛ به طوریکه ایشان نام استاد را فقط بر او می‌بردند؛ و هر وقت «استاد» به طور اطلاق می‌گفتند مراد مرحوم قاضی است؛ و گویا در مقابل مرحوم قاضی، تمام اساتید دیگر با وجود آن همه مقام و عظمت علمی، کوچک جلوه می‌کردند.

لیکن در مجالس عمومی اگر مثلاً سخن از اساتید ایشان به میان می‌آمد، از فرط احترام نام قاضی را نمی‌بردند و او را هم‌ردیف سایر اساتید نمی‌شمردند؛ همچنانکه در مقاله مختصر و کوتاهی که با قلم خود ایشان درباره زندگی خویش آمده و در مقدمه مجموعه مقالات و رسائل ایشان به نام «بررسی‌های اسلامی» منتشر شده است نامی از مرحوم قاضی در ردیف دیگر اساتید به چشم نمی‌خورد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۲۵

کما آنکه از شب زنده داریهای ایشان و عبادت‌ها و بیتوته‌ها در مسجد سهله و کوفه مطلبی به چشم نمی‌خورد؛ و در آنجا مرقوم داشته‌اند که بسیار می‌شد (و بویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم.

معلوم است که اولاً بیان عبادت‌ها و مقدار شب زنده داری به تَجَهُّد و ذکر و فکر برای عامه مردم بعنوان مقاله عمومی چقدر سبک و فاقد ارزش است آن هم از مثل چنین استادی که یک قدم به طرف شخصیت طلبی نزدیک نشد، و ریشه خود نمائی و انانیت در وجودشان بکلی محترق گشته بود.

و ثانیاً جائیکه استاد یکی از شرائط حتمیه پیمودن راه خدا را کتمان بسر می‌شمرند کجا احتمال آن می‌رود که عبادات مستحبه خود را که سری بین خود و بین ذات حق قیوم است افشاء نموده و در دسترس انظار عمومی بگذارند؛ پس همانطور که معلوم است در این عبارت ایشان فریضه صبح مستثنی است سایر عبادات مستحبه و لازمه نیز، در استثناء مقدر مندرج است.

و لیکن در جائیکه محل مناسب ذکر آن بزرگوار بود از ذکر آن دریغ نداشتند و با تجلیل و تکریمی خاص بیان می‌نمودند؛ از جمله در تصدیری که بر تذیلات مرقومه بر مکاتبات علمین کربلانی و کمپانی به عنوان محاکمات نوشته‌اند چنین مرقوم داشته‌اند که (آقای آقا سید احمد کربلانی) اخیراً در بوته تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت شیخ بزرگوار آخوند ملاً حسینقلی همدانی قدس الله سره العزیز قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده؛ و از همگنان، گوی سبقت ربوده؛ و بالآخره در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان، مستقر گردیده و در علوم ظاهری و باطنی، مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود.

و بعد از درگذشت مرحوم آخوند؛ در عتبه مقدسه نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه، اشتغال ورزیده؛ و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم؛ ید بیضا نشان

۹۴۶ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

می‌داد.

مرّبی عرفانی :

جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار، قدم در
دائرة کمال گذاشته و پشت پای، به بساط طبیعت زده؛ و از سکّان داران خُلد و محرمان
حریم قرب شدند.

که از آنجمله است سید اَجَل، آیه حق، و نادره دهر، عالم عابد فقیه محدّث شاعر
مُفَلِّح، سید العلماء الرّئیّین مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی تبریزی متولد
سال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری و متوفای سال هزار و سیصد و
شصت و شش هجری قمری؛ که در معارف الهیه و فقه حدیث و اخلاق استاد این
ناچیز می‌باشند؛ رفع الله درجاته السامیه و اغاض علینا من برکاته (تمام شد کلام استاد
ما علامه طباطبائی قدس الله سره).

باری استاد ما نسبت به استاد خود مرحوم قاضی، علاقه و شیفتگی فراوانی
داشت؛ و حقّاً در مقابل او خود را کوچک می‌دید؛ و در چهره مرحوم قاضی یک دنیا
عظمت و ابّهت و اسرار توحید و ملکات و مقامات را می‌جست.

رعایت حرمت استاد :

من یک روز به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را به دست گرفته؛ و تأملی
کردند و گفتند: دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند؛ و من تا به حال
عطر نزده‌ام و تا همین زمان اخیر نیز، هر وقت بنده به ایشان عطری داده‌ام؛ در آنرا
می‌بستند و در جیبشان می‌گذاشتند. و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند، با اینکه
از زمان رحلت استادشان سی و شش سال است که می‌گذرد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۴۷

تقارن عمرها :

و عجیب است تساوی و توازن مدّت عمر علامّه با استادشان مرحوم قاضی؛ چون مدّت عمر مرحوم قاضی هشتاد و یک سال بود؛ و مدت عمر علامّه نیز هشتاد و یکسال است.

ایشان در سنّه یکهزار و سیصد و بیست و یک هجریّه متولّد شده‌اند؛ و در صبح یکشنبه هیجدهم محرم الحرام سنّه یکهزار و چهار صد و دو هجریّه قمریّه سه ساعت به ظهر مانده رحلت کرده‌اند؛ و بنابر این مدّت عمرشان نیز هشتاد و یک سال است؛ مانند مدّت عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و وصیّشان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که هر دو شصت و سه سال می‌باشد.

نماز شب و تأکید آن:

استاد علامّه می‌فرمودند: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم؛ از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رَجَمِیت گاهگاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم؛ تا یک روز در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می‌کردند؛ چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: ای فرزند! دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!

این سخن آنقدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانیکه به ایران مراجعت کردم پنج سال تمام در محضر مرحوم قاضی روز و شب به سر می‌بردم؛ و آنی از ادراک فیض ایشان دریغ نمی‌کردم؛ و از آن وقتی که به وطن مألوف بازگشتم تا وقت رحلت استاد پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبق روابط استاد و شاگردی دستوراتی می‌دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود. ایشان می‌فرمودند: ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم.

مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود؛ ولی مقید بودند که در منزل خود درس

۹۴۸..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

بگویند؛ و دوره‌هائی از فقه را درس داده‌اند؛ و نماز جماعت را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می‌نموده‌اند؛ و نماز ایشان بسیار باطمینان بود؛ و طول می‌کشید؛ و پس از نماز مغرب که در اوّل استار تحت شمس الافق اقامه می‌کردند تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می‌پرداختند؛ و قدری طول می‌کشید.

در ماه مبارک رمضان شاگردان برای ادراک نماز مغرب به جماعت ایشان می‌رفتند؛ و چون بعضی تا ذهاب حمرة مشرقیه از سمت الرأس مبادرت به نماز نمی‌کردند، لذا از ایشان تقاضا می‌کردند که قدری صبر کنند؛ و ایشان هم صبر می‌کردند؛ ولی سماور روشن بود و مرحوم قاضی به مجرد استار قرص، افطار می‌کرده‌اند.

در دههٔ اوّل و دوّم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس در شب‌ها بود؛ در حدود چهار ساعت از شب گذشته شاگردان به محضر ایشان می‌رفتند و دو ساعت مجلس طول می‌کشید؛ ولی در دهه، سوّم مجلس تعطیل بود و مرحوم قاضی دیگر تا آخر ماه رمضان دیده نمی‌شدند؛ و هر چه شاگردان به دنبال ایشان می‌گشتند در نجف، در مسجد کوفه، در مسجد سهله، یا در کربلا، ابداً اثری از ایشان نبود؛ و این رویهٔ مرحوم قاضی در همه سال بود تا زمان رحلت.

استاد ادبیات عرب :

مرحوم قاضی در لغت عرب بی‌نظیر بود؛ گویند چهل هزار لغت از حفظ داشت؛ و شعر عربی را چنان می‌سرود که اعراب تشخیص نمی‌دادند سرایندهٔ این شعر عجمی است.

روزی در بین مذاکرات، مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالله ممقانی رحمه الله علیه به ایشان می‌گوید: من آنقدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعری عربی بسراید من می‌فهمم که سرایندهٔ آن عجم است؛ گرچه آن شعر در

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۴۹

اعلی درجه از فصاحت و بلاغت باشد.

مرحوم قاضی یکی از قصائد عربی را که سراینده اش عرب بود شروع به خواندن می کند؛ و در بین آن قصیده، از خود چند شعر یا بُداهه اضافه می کند؛ و سپس بایشان می گوید: کدام یک از اینها را غیر عرب سروده است؟ و ایشان نتوانستند تشخیص دهند.

مفسر قرآن:

مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم و معانی آن ید طولانی داشت؛ و مرحوم استاد ما علامه طباطبائی می فرمودند: این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی به ما تعلیم دادند؛ و ما در تفسیر از مسیر و ممشای ایشان پیروی می کنیم؛ و در فهم معانی روایات و آمده از ائمه معصومین ذهن بسیار باز و روشن داشتند؛ و ما طریقه فهم احادیث را که فقه الحدیث گویند از ایشان آموخته ایم.

مرحوم قاضی در تهذیب نفس و اخلاق و سیر و سلوک در معارف الهیه، و واردات قلبیه، و مکاشفات غیبیه سبحاتیه، و مشاهدات عینیّه، فرید عصر و حسنه دهر و سلمان زمان و ترجمان قرآن بود. چون کوهی عظیم سرشار از اسرار الهی بود و به تربیت شاگردان در این قسمت همت می گماشت و روزها در مجالس خصوصی که در منزل داشت، شاگردان ساعتی مجتمع می شدند، و آن مرحوم به نصیحت و موعظه و پند و ارشاد می پرداخت.

جمع کثیری از اعلام به یمن تربیت او در احقاب مختلف، در مسیر حقیقت قدم برداشتند؛ و صاحب کمالات و مقامات گشتند؛ و از وارستگان و پاکان و آزادگان شدند؛ و به نور معرفت توحید منور، و در حرم امن وارد و عالم کثرت و اعتبار را در هم نوردیدند.

۹۵۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

شاگردان گرانقدر او :

از جمله استاد گرانمایه ما علامه طباطبائی و برادر ارجمندشان آیه‌الحق مرحوم حاج سید محمد حسن الهی رحمه الله علیهما بودند که در تمام مراحل و منازل باهم رفیق و شریک بوده و چون فرزندان پیوسته باهم ملازم، و یار و غمگسار یکدیگر بودند.

و از جمله آیات دیگری چون حاج شیخ محمد تقی آملی؛ و حاج شیخ علی محمد بروجردی؛ و حاج شیخ علی اکبر مرندی - حاج سید حسن مسقطی و حاج سید احمد کشمیری و حاج میرزا ابراهیم سیستانی؛ و حاج شیخ علی قسام؛ و وصی محترم آن استاد حضرت آیت الله حاج شیخ عباس هایتف قوچانی می‌باشند که هر یک از آنان بنوبه خود ستارگان درخشان آسمان فضیلت و توحید و معرفتند.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه خود در امور معرفت، شاگرد پدرشان مرحوم آیه الحق آقای سید حسین قاضی که از معاریف شاگردان مرحوم مجدد آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی (رحمة الله علیه) بوده‌اند؛ می‌باشند و ایشان شاگرد مرحوم آیه الحق امام قلی نخجوانی و ایشان شاگرد مرحوم آیه الحق آقا سید قریش قزوینی هستند.

گویند چون مرحوم آقا سید حسین قاضی از سامراء از محضر مرحوم مجدد عازم مراجعت به آذربایجان مسقط الرأس خود بوده‌اند؛ در ضمن خداحافظی مرحوم مجدد به ایشان یک جمله نصیحت می‌کند؛ و آن اینکه: در شبانه روز یک ساعت را برای خود بگذار!

مرحوم آقا سید حسین در تبریز چنان متوغل امور الهیه می‌گردد؛ که در سال بعد چون چند نفر از تجار تبریز به سامراء مشرف شده و شرفیاب حضور میرزا شدند؛ مرحوم میرزا از احوال آقا سید حسین قاضی استفسار می‌کنند؛ آنان در جواب می‌گویند: یک ساعتی که شما نصیحت فرموده‌اید تمام اوقات ایشان را گرفته؛ و در

شب و روز با خدای خود مراده دارند.

ولی چون مرحوم قاضی به نجف آمدند در تحت تربیت مرحوم آیه الحق آقای سید احمد کربلائی تهرانی قرار گرفتند و با مراقبت ایشان طی طریق می نموده اند.

استاد مرحوم قاضی :

مرحوم قاضی نیز سالیان متمادی ملازم و هم صحبت مرحوم عابد زاهد ناسک وحید عصره حاج سید مرتضی کشمیری رضوان الله علیه بوده اند البته نه به عنوان شاگردی؛ بلکه به عنوان ملازمت و استفاده از حالات؛ و تماشای احوال و واردات و البته در مسلک عرفانیه بین این دو بزرگوار تباینی بعید وجود داشته است.

اما طریقه تربیت آیه الحق آقای سید احمد کربلائی طبق رؤیه استادشان مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی، معرفت نفس بوده و برای وصول به این مرام، مراقبه را از اهم امور می شمرده اند؛ و آخوند شاگرد آیه الحق و فقیه عالیقدر مرحوم آقا سید علی شوشتری است که ایشان استاد شیخ مرتضی انصاری در اخلاق و شاگرد ایشان در فقه بوده اند.

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین شرعیه، با رعایت آداب باطنیه اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال به طریق خاصی دستورات اخلاقی می دادند؛ و دل های آنان را آماده برای پذیرش الهامات عالم غیب می نمودند. خود ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند؛ و بعضی از شب ها را به تنهایی در آن حجرات بیتوته می کردند؛ و شاگردان خود را نیز توصیه می کردند؛ بعضی از شب ها به عبادت در مسجد کوفه یا سهله بیتوته کنند؛ و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد؛ و صورت زیبایی را دیدید؛ و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید؛ توجه نمائید؛ و دنبال عمل خود باشید!

۹۵۲..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

استاد علامه می فرمودند: روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین یک حوریۀ بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت؛ و برای من آورده بود؛ و خود را به من ارائه می نمود؛ همینکه خواستم به او توجّهی کنم ناگهان یاد حرف استادم افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجّهی نکردم! آن حوریۀ برخاست؛ و از طرف چپ من آمد؛ و آن جام را به من تعارف کرد؛ من نیز توجّهی ننمودم و روی خود را برگرداندم؛ آن حوریۀ رنجیده شد و رفت؛ و من تا به حال هر وقت آن منظره بیادم می افتد از رنجش آن حوریۀ متأثر می شوم.

مرد عمل :

مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود؛ اهل نجف و بالاخص اهل علم از او داستانهای دارند؛ در نهایت تهیدستی زندگی می نمود با عائله، سنگین و چنان غرق توکل و تسلیم و تقویض و توحید بود که این عائله به قدر ذرقای او را از مسیر خارج نمی کرد.

یکی از رفقای نجفی ما که فعلاً از اعلام نجف است برای من می گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم؛ دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی به عکس معهود؛ کاهوهای پلاسیده و آنهاییکه دارای برگهای خشن و بزرگ هستند بر می دارد.

من کاملاً متوجّه بودم؛ تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد؛ و آنها را در زیر عبا گرفت و روانه شد؛ من که در آنوقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسنّ و پیر مردی بود دنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سنوالی دارم! شما به عکس همه چّرا این کاهوهای غیر مطلوب را سوا کردید؟!

مرحوم قاضی فرمود: آقا جان! این مرد فروشنده؛ شخص بی بضاعت و فقیری است؛ و من گاهیگاهی به او مساعدت می کنم؛ و نمی خواهم چیزی به او بلاعوض داده

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۵۳

باشم تا اولاً آن عزّت و شرف آبرو از بین نرود؛ و ثانیاً خدای ناخواسته عادت به مجّانی گرفتن کند؛ و در کسب هم ضعیف شود.

و برای ما فرقی ندارد کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می‌دانستم که اینها بالاخره خریداری ندارد؛ و ظهر که دکان خود را می‌بندد؛ به بیرون خواهد ریخت^(۱)؛ لذا برای عدم تضرّر او مبادرت به این نوع خرید کردم.

باری شرح فضائل اخلاقی مرحوم قاضی بسیار است و اگر بخواهیم در اینجا ذکر کنیم از متن مطلب خارج می‌شویم.

نسب والا گهر:

استاد ما علامه از طرف پدر از اولاد حضرت حسن مجتبی علیه‌السلام و از اولاد ابراهیم بن اسماعیل دیباج هستند؛ و از طرف مادر از اولاد حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌باشند؛ و لذا در اواخر کتاب هائی را که در شاد آباد تبریز نوشته‌اند در آخر کتاب به نام سیّد محمّد حسین حسینی طباطبائی نویسنده را نام برده و خاتمه داده‌اند. و سلسله نسب ایشان بدین شرح است:

«السید محمّد حسین، بن السید محمّد، بن السید محمّد حسین، بن السید علی اصغر بن السید محمّد تقی القاضی، بن المیرزا محمّد قاضی، بن المیرزا محمّد علی القاضی، بن المیرزا صدرالدین محمّد بن المیرزا یوسف نقیب الأشراف بن المیرزا صدرالدین محمّد بن مجدالدین بن السید اسمعیل بن الأمير علی اکبر بن الأمير عبدالوهاب بن الأمير عبدالغفار، بن السید عمادالدین امیر الحاج بن فخرالدین حسن بن کمال‌الدین محمّد بن السید حسن بن شهاب الدین علی بن عمادالدین علی بن السید أحمد بن السید عماد بن أبی الحسن علی بن أبی الحسن محمّد بن أبی

۱ - در نجف اشرف در آخر بهار و تابستان به علّت شدّت گرمای هوا، دکان‌ها را از ظهر می‌بندند.

۹۵۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

عبدالله بن محمد الأصغر (که معروف به ابن خزاعیه بوده است) بن ابی عبدالله احمد بن ابراهیم الطباطبائی بن اسمعیل الدیاج بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی بن الامام ابی محمد الحسن المجتبی بن الامام الهمام علی بن ابیطالب علیه و علیهم السلام. و چون مادر ابراهیم غمر فاطمه دختر حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده است؛ لذا سادات طباطبائی که از ابراهیم طباطبائی بوده؛ و او نوه ابراهیم غمر است همگی از طرف مادر حسینی هستند.

و مرحوم قاضی رضوان الله علیه فرزند سید میرزا حسین قاضی، فرزند میرزا احمد قاضی، فرزند میرزا رحیم قاضی، فرزند میرزا تقی قاضی هستند؛ و این میرزا تقی که جد سوم مرحوم قاضی است همان سید محمد تقی قاضی است که جد سوم علامه طباطبائی است؛ و بنابراین سلسله نسب مرحوم قاضی نیز مشخص شد.

تصحیح ارشاد مفید (ره):

مرحوم قاضی طباطبائی در سن بیست و یکسالگی کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده (سنه ۱۳۰۶ هـ. ق) و در ۱۷ شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۸ بدست محمد بن حسین تبریزی نوشته شده و آماده طبع گردیده است و در آخر آن، آن مرحوم سلسله شریفه نسب خود را به همین طریقی که ما در اینجا آوردیم تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده اند.

حقیر از حضرت استاد گرامی علامه طباطبائی راجع به تصحیح ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی و طبع مصححه ایشان و سلسله نسب آن مرحوم سؤال کردم؛ همه را تصدیق کردند؛ و اضافه کردند که مرحوم میرزا سید تقی طباطبائی قاضی، جد سوم ما و ایشان بوده و از اینجا به بعد ما اشتراک در نسب داریم.

آباء و اجداد علامه همگی تا چهارده پشت از علماء اعلام بوده اند؛ و صاحب نسب ششم ایشان که آقا میرزا محمد علی قاضی است قاضی القضاة خطه آذربایجان

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۵۵

بوده؛ و تمام آن ناحیه در تحت نفوذ علمی و فقهی و قضائی ایشان بوده است؛ و روی همین جهت به «قاضی» ملقب؛ و این لقب از آن زمان در اولاد و احفاد ایشان مانده است.

فوت مادر:

علامه طباطبائی در سن پنج سالگی مادرشان؛ و در سن نه سالگی پدرشان به درود حیات می‌گویند؛ و از آنها اولادی جز ایشان و برادر کوچکتر از ایشان بنام سید محمد حسن کسی دیگر باقی نمی‌ماند.

وصی مرحوم پدر برای آنکه زندگی ایشان متلاشی نگردد وضع آنها را به همان نحوه سابق سامان می‌دهد؛ و برای آنها یک خادم و یک خادمه معین؛ و پیوسته در امر ایشان مراقبت و نظارت می‌نماید، تا این دو کودک کم‌کم رشد و تعلیمات ابتدائیه را به پایان می‌رسانند و دروس مقدماتی را نیز در تبریز به پایان می‌برند؛ و در تعلیم خط هر دو برادر مقام شیوائی را حائز می‌گردند.

برادر شفیق آیه الله الهی:

مرحوم استاد می‌فرمودند: روزهای بسیار با برادرم از تبریز بیرون می‌آمدیم و در دامنه کوهها و تپه‌های سرسبز اطراف، از صبح تا به غروب به نوشتن خط مشغول می‌شدیم؛ و سپس باهم به نجف اشرف مشرف شدیم.

در طی تمام مراحل و منازل علمی و عملی، این دو برادر باهم بوده و چنان رفیق و شفیق و در سراء و ضراء با یکدیگر پیوسته بودند که گویی حقاً یک جان در دو قالبند.

آیت الله حاج سید محمد حسن طباطبائی الهی من جمیع الجهات مشابه و معادل استاد ما حضرت علامه بودند؛ و در سبک و روش، وسعهی صدر و همت عالی و

۹۵۶ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

زندگانی عارفانه و زاهدانه بالمعنی الحقیقی، و دوری از ابناء زمان و اهل دنیا و توأم با تفکر و تأمل و ادراک و بصیرت، و ربط با حضرت احدیت، و انس و الفت در زوایای خلوت؛ و از طرفی قدرت و وسیع فکری و شیفتگی به شرع مطهر، و خاندان عصمت و طهارت، و اینار و از خود گذشتگی در خط مشی آنان و إعلاء کلمه حق؛ و خدمت به ابناء نوع از فقراء و مستضعفان، نمونه بارز و در خط تبریز و آذربایجان معروف و مشهور؛ و در بین اهالی آن خطه در طهارت و قداست زبانزد خاص و عام بوده‌اند.

و حقاً درباره این دو برادر چقدر مناسب و زیباست اشعاری را که ابوالعلاء معری درباره سید مرتضی و سید رضی در قصیده طویله‌ایکه در مرثیه پدرشان سروده است؛ گفته شود آنجا که گوید:

«تو در میان ما دو ستاره درخشان از خود به یادگار گذاشتی که شعاع پرتو آنها در دو وقت صبح روشن و شب تاریک، پنهان نیست. این دو برادر پیوسته در باغهای مکارم اخلاق گردش می‌کنند؛ و از مناظر دلفریب آن خوشایندند؛ و چون برق درخشان به بزرگواری و عفت اشتها دارند.

این دو برادر در به هلاکت رسانیدن دشمنان دین به بحث و مجادله و مخاصمه چون قضاء حتمیه الهیه هستند، که یکباره بر سر آنان فرود آیند؛ و در بخشش و عطا چون باران ریزان؛ و در زیبایی چهره و سیمای منظر چون دو ماه تابانند که در هنگام سیاهی شب، ظاهر می‌شوند.

در مجد و بزرگی به پایه‌ای رسیده‌اند که اهل نجد با آن فصاحت و بلاغت، گفتارشان به مثابه اهل دیاف که سخنان رکیک است جلوه می‌کند.

رضی و مرتضی در فضل و شرف یکسان هستند؛ و مکارم را بین خود تقسیم کرده‌اند؛ و عقیده خود را نیز در استحقاق آنچه برادر خود از کمالات را حائز شده است پاک نموده؛ و به حق او اعتراف نموده‌اند.»

دو برادر در کنار هم:

ده سال تمام این دو برادر در نجف اشرف مشرف و باهم به تحصیل کمال مشغول؛ و در دروس فقهی و اصولی و عرفانی و ریاضی پیوسته با یکدیگر تشریک مساعی داشته‌اند.

و به علت ضیق معاش و نرسیدن مقرری معهود از ملک زراعتی تبریز، ناچار از مراجعت به ایران می‌گردند. و ده سال در قریه «شادآباد» تبریز جز مقدار مختصری به فلاح و زراعت اشتغال می‌ورزند؛ تا آنکه امور فلاح تا اندازه‌ای سروسامان می‌گیرد؛ و استاد علامه برای حفظ حوزه علمیه قم از گزند حوادث عقیدتی طلاب به قم مهاجرت می‌کنند و اخوی ایشان در خود تبریز ساکن شده و در آن سامان به تدریس طلاب مشغول می‌شوند.

آیت الله حاج سید محمد حسن الهی در حوزه تبریز به تدریس فلسفه از شفا و اسفار و سایر کتب ملاصدرا اشتغال می‌ورزند و احیاناً بعضی از عاشقان راه خدا را دستگیری می‌نمایند؛ و به سر منزل مقصود رهبری می‌کنند.

ایشان نیز بسیار مردی ساده و بی آرایش و متواضع و خلیق و عارف به اسرار الهیه و مطلع از ضمائر و مربی پرارزش بوده‌اند.

استاد ما از ایشان بسیار تمجید و تحسین می‌نمودند؛ و فوق‌العاده اظهار علاقه و محبت می‌کردند؛ و می‌فرمودند: در نجف اشرف نسخه خطی منطق شفا ی بوعلی که طبع نشده بود به دست ما رسید؛ و ما دو برادر تمام آنرا با خط خود استنساخ نمودیم. می‌فرمودند: برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ‌ها و تأثیر آن در روح و تأثیر لالائی برای کودکان که آنها را بخواب می‌برد؛ و بطور کلی از اسرار علم موسیقی، و روابط معنوی روح با صداها و طنین‌های وارده در گوش، کتابی نوشتند؛ که انصافاً رساله نفیسی بود؛ و تا به حال در دنیای امروز بی نظیر و از هر جهت بدیع و بی سابقه بود. لیکن بعد از اتمام رساله، خوف آنرا پیدا کرد که به دست نا اهل از ابناء زمان و

۹۵۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

حکام جائر بیفتند؛ و از آن، حکومت‌های غیر مشروع دنیای امروز استفاده و بهره‌برداری کنند؛ لذا آنرا به کلی مفقود کردند.

حقیر موفق به ادراک محضر ایشان نشدم؛ گرچه ایشان مدتی قریب یکسال نیز به قم مشرف شده و در آنجا سکونت گزیدند؛ لیکن این اقامت مصادف با اوقاتی بود که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم؛ و چون مراجعت کردم؛ ایشان به تبریز بازگشت نموده بودند؛ و پس از چند سالی رحلت کردند.

جنازه ایشان را به قم آوردند و در جوار مرقد مطهر بی‌بی حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، در آن طرف پل آهنچی در مقبره معروف به «أبوحسین» مدفون ساختند؛ و رحلت ایشان تأثیری عمیق در استاد ما گذارد؛ و موجب پیدایش یا اشتداد کسالت قلبی و اعصاب او شد.

همسر با ایمان و وفادار:

و علت دیگر، سکت و درگذشت عیالشان بود که آن نیز تأثیر عمیقی در ایشان گذاشت؛ چون مهر و محبت این بانوی بزرگوار، چون شیر و شکر با ایشان در هم آمیخته و زندگانی خوشی را که بر اساس مهر و وفا و صفا پایه‌گذاری شده بود برهم زد.

و چنانچه از پاسخ تسلیتی که برای حقیر نوشته‌اند پیداست؛ با آنکه چندین بار در این نامه، حمد خدا را به جا آورده و جملات الحمدالله، و لله الحمد تکرار شده است؛ نوشته‌اند: با رفتن او برای همیشه خط بطلان به زندگانی خوش و آرامی که داشتیم کشیده شد. این بانوی مؤمن که او نیز از خاندان طهارت و از بنات اعمام ایشانست دختر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا مهدی آقای تبریزی بود که او با پنج برادر خود آقایان: حاج میرزا محمد آقا؛ و آقا حاج میرزا علی اصغر آقا؛ و آقای حاج میرزا کاظم آقا (داماد مظفرالدین شاه) و آقای حاج میرزا رضا؛ و برادر دیگری همه از علماء و از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۵۹

فرزندان مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا یوسف تبریزی بوده‌اند.

ایشان می‌فرمودند: عیال ما زن بسیار مؤمن و بزرگواری بود؛ ما در معیت ایشان برای تحصیل به نجف اشرف مشرف شدیم، و ایام عاشورا برای زیارت به کربلا می‌آمدیم؛ و پس از پایان این مدت چون به تبریز مراجعت کردیم؛ روز عاشورائی ایشان در منزل نشسته و مشغول خواندن زیارت عاشورا بود؛ می‌گوید:

دلم ناگهان شکست؛ و با خود گفتم ده سال در کنار مرقد مطهر حضرت آبا عبدالله الحسین در روز عاشوراء بودیم؛ و امروز از این فیض محروم شده‌ایم. یک مرتبه دیدم که در حرم مطهر در زاویه حرم بین بالا سر و روبرو ایستاده‌ام؛ و رو به قبر مطهر مشغول خواندن زیارت هستم؛ و حرم مطهر و خصوصیات آن به طور سابق بود؛ ولی چون روز عاشورا بود، و مردم غالباً برای تماشای دسته و سینه زنان می‌روند، فقط در پائین پای مبارک، مقابل قبر سایر شهداء چند نفری ایستاده؛ و بعضی از خُدام برای آنها مشغول زیارت خواندن هستند.

و چون به خود آمدم دیدم در خانه خود نشسته؛ و در همان محل مشغول خواندن بقیه زیارت هستم.

باری این بانوی بزرگوار نیز در جوار حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در قبرستان مرحوم آیت الله حائری یزدی در قسمت الحاقی، دست چپ در یکی از بقعه‌های خانوادگی مدفون شده‌اند.

و استاد ما پیوسته در عصرهای پنجشنبه اول به زیارت این مَحْدَره و سپس به زیارت اخوی خود در ضمن زیارت اهل قبور می‌رفتند.

روش علمی :

استاد ما متفکر و در تفکر عمیق بودند؛ هیچگاه از مطلبی به آسانی عبور نمی‌کردند؛ و تا به عمق مطلب نمی‌رسیدند و اطراف و جوانب آنرا کاوش

۹۶۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

نمی نمودند، دست بر نمی داشتند. در بسیاری از مواقع که یک سوال بسیط و ساده ای از ایشان می شد؛ در یک مسئله فلسفی یا تفسیری یا روانی و ممکن بود با چند کلمه جواب فوری پاسخ داده شده، و مطلب تمام شود؛ ایشان قدری ساکت می ماندند و پس از آن چنان اطراف و جوانب و احتمالات و مواضع ردّ و قبول را بررسی و بحث می نمودند، که حکم یک درس را پیدا می کرد.

در مباحث فلسفی از دائره برهان خارج نمی شدند؛ و مواضع مغالطه و جدال و خطابه و شعر را خوب از قیاسات برهانیّه جدا می کردند؛ و تا مسئله به اولیات و نظائرهای منتهی نمی شد دست بر نمی داشتند؛ و هیچگاه مسائل فلسفی را با مسائل شهودی و عرفانی و ذوقی، خلط نمی نمودند؛ و در مسائل فلسفی در موقع تدریس یک سخن از مسائل شهودی داخل نمی شد؛ و در این جهت با صدرالمآلّهین و حکیم سبزواری فی الجمله متفاوت بودند.

بسیار دوست داشتند که در هر رشته از علوم، بحث از مسائل همان رشته و علم شود؛ و از موضوعات و احکام همان علم بحث و گفتگو شود؛ و علوم با یکدیگر درهم و برهم نگردند؛ و بسیار رنج می بردند از کسانی که فلسفه و تفسیر و اخبار را با هم خلط می کنند؛ و چون برهان، دستی از آنها نمی گیرد؛ و در مسئله در می مانند به روایات و تفسیر، متوسّل می شوند و با استشهاد به آنها می خواهند برهان خود را تمام کنند.

توصیف از فیض کاشانی :

از مرحوم ملا محسن فیض کاشانی بسیار تمجید می کردند؛ و می فرمودند: این مرد جامع علوم است و به جامعیت او در عالم اسلام کمتر کسی را سراغ داریم؛ و ملاحظه می شود که در علوم مستقلاً وارد شده؛ و علم را با هم خلط و مزج نکرده است.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۶۱

در تفسیر صافی و اصفی و مصفی که روش تفسیر روائی را دارد؛ ابدأ وارد مسائل فلسفی و عرفانی و شهودی نمی‌گردد؛ در باب اخبار کسی که کتاب وافی او را مطالعه کند می‌بیند یک اخباری صرف است و گوئی اصلاً فلسفه نخوانده است؛ در کتاب‌های عرفانی و ذوقی، نیز از همان روش تجاوز ننموده؛ و از موضوع خارج نمی‌شود. با اینکه او در فلسفه استاد و از مبرز شاگردان صدرالمতألهین بوده است.

تجلیل از ابوعلی سینا:

استاد ما از ابوعلی سینا تجلیل فراوان می‌کردند؛ و او را در فن برهان و استدلال فلسفی از مرحوم صدرالمতألهین قوی‌تر می‌شمردند؛ ولی نسبت به صدرالمতألهین و روش فلسفی او، در دگرگونی فلسفه یونان و به سبک و روش تازه و نوین آوردن آن چون أصالة الوجود و وحدت و تشکیک در وجود و پیدا شدن مسائل جدید چون قضیه امکان اشرف و اتحاد عاقل و معقول، و حرکت جوهریه، و حدوث زمانی عالم بر این اصل، و قاعده «بسیط الحقیقة کُلُّ الأشياء» و نظایرها بسیار معجب و خوشایند بودند.

فلسفه ملا صدرا و احیاء گری او:

علامه طباطبائی فلسفه صدرالمতألهین را به واقع نزدیکتر می‌یافتند؛ و خدمت او را به عالم علم و فلسفه به علت تکثیر مسائل فلسفه، که در این فلسفه از دویست مسئله به هفتصد مسئله ارتقاء یافت؛ فوق العاده تقدیر می‌کردند. و از اینکه صدرالمতألهین تنها به دنبال مکتب مشائیین نرفته؛ و فلسفه فکری و ذهنی را با اشراق باطنی و شهود قلبی جمع کرده؛ و هر دو آنها را با شرع انور تطبیق نموده است؛ بسیار تحسین می‌کردند.

صدرالمতألهین در کتب خود از جمله، اسفار اربعه و مبدء و معاد و عرشیه و بسیاری از رساله‌های دیگرش اثبات کرده است که بین شرع که حکایت از واقع

۹۶۲ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

می‌کند، و بین روش فکری، و شهود وجدانی، تفاوتی نیست؛ و این سه منبع از یک سرچشمه، مبداء می‌گیرند؛ و هر یک دیگری را تأیید و تقویت می‌کنند.

و این بزرگترین خدمتی است که این فیلسوف به عالم وجدان و به عالم فلسفه و به عالم شرع نموده است. و برای مستعدین کمال، و قبول فیوضات ربّانیّه، همه راهها را باز و دری را به روی آنان نبسته است.

گر چه اساس و ریشه این نظریه در کلمات معلّم ثانی ابن‌نصر فارابی، و بوعلی سینا، و شیخ اشراق و خواجه نصیرالدین طوسی، و شمس الدین بن ترکه نیز ملاحظه شده است؛ ولی آن کسیکه موفق به انجام این مهم شد، که بدین طرز عالی و اسلوب بدیع این مقصد را به پایان برساند، خصوص این فیلسوف زنده دل، متشّرع عالیقدر است.

مرحوم استاد معتقدند که صدرالمতألهین فلسفه را از اندراس و کهنگی، بیرون آورد؛ و روح نوینی در آن بخشید؛ و جان تازه‌ای در او دمید؛ پس می‌توان او را زنده کننده فلسفه اسلامی دانست.

و از اینها گذشته استاد ما نسبت به مقام زهد، و بی اعتنائی به دنیا، و به روش ارتباط با خدا، و تصفیه باطن، و ریاضات شرعی، و انزوانی که صدرالمتألهین داشت و در (کَهِک قم) به تصفیه سر مشغول شد و طهارت نفس را اهمّ از هر چیز دیگر شمرد، بسیار ارزش قائل بوده و تحسین می‌نمودند و معتقد بودند که غالب اشکالاتی که بر صدرالمتألهین، و فلسفه‌ی او می‌شود؛ ناشی از عدم فهم و عدم وصول ادراک به حاقّ مسائل اوست؛ گر چه خود ایشان نیز به بعضی از استدلالات او نظرهایی داشتند؛ ولی من حیث المجموع، او را زنده کننده فلسفه اسلامی؛ و از طراز فلاسفه درجه اول اسلام چون بوعلی و فارابی می‌شمردند؛ و خواجه نصیرالدین و بهمنیار و ابن‌رشد و ابن ترکه را در ردیف فلاسفه‌ی درجه دوم می‌دانستند.

استاد ما در مباحث وجود به مسئله تشکیک وجود، قائل بوده و وحدت وجودی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۶۳

عرفاء را نیز قبول داشته و آن را منافی با تشکیک نمی‌دانستند؛ بلکه درجه‌ای عالی‌تر و مقامی رفیع‌تر از تشکیک از نقطه نظر دیدگاه عارف می‌دانستند که با وجود تشکیک این وحدت پیدا می‌شد. و در حوزه علمیه قم، دوره‌هایی از فلسفه چه اسفار و چه شفا را تدریس نموده؛ و یگانه فیلسوف در عالم اسلام شمرده می‌شدند؛ و حتی در سالیان اخیر یک دوره خارج فلسفه را برای بعضی از طلاب خصوصی تدریس؛ و مُحصل و نتیجه آنرا به صورت دو جلد کتاب «بَدَايَةُ الْجُغْفَةِ وَ نِهَايَةُ الْحِكْمَةِ» تهیه، و در معرض استفاده عموم قرار دادند. در اینکه ایشان تنها متخصص فلسفه شرق در تمام عالم بوده‌اند، بین دوست و دشمن خلاقی نیست.

استنکاف از آمریکا :

گویند: آمریکا قبل از سی سال، ایشان را بهتر از آنچه ایرانیان شناختند، شناخت؛ و برای آنکه علامه را به عنوان لزوم تدریس فلسفه شرق در آمریکا بدانجا برد؛ به شاه طاغوتی ایران (محمد رضا) متوسل شد و شاه ایران از حضرت آیه الله العظمی بروجردی (رضوان الله علیه) این مهم را خواستار شد؛ و آیه الله بروجردی هم پیغام شاه را به حضرت علامه رسانیدند؛ ولی علامه قبول نکردند.

ضرورت درس فلسفه:

باری بر خلاف بسیاری که معتقدند، در ابتداء خوبست محصلین کاملاً به اخبار و روایات ائمه طاهرين عليهم السلام اطلاع پیدا کنند، و سپس فلسفه بخوانند؛ ایشان می‌فرمودند: معنای این کلام همان «كَفَّأْنَا كِتَابَ اللَّهِ» است؛ روایات ما مشحون از مسائل عقلیه عمیق و دقیق و مستند به برهان فلسفی و عقلی است؛ بدون خواندن فلسفه و منطقی و ادراک طریق برهان و قیاس که همان رشد عقلی است، چگونه انسان می‌تواند به این دریای عظیم روایات وارد شود؟ و از آنها در امور اعتقادی بدون عنوان تقلید و شک، اطمینان و یقین حاصل کند؟ روایات وارده از ائمه معصومین (ع) غیر از

۹۶۴..... هرفان و هرفاه آذربایجان، (ج ۲)

روایات وارده از اهل تسنن است و غیر از روایات و اخبار وارده در سایر مذاهب و ادیان می باشد که آنها همگی، بسیط و قابل فهم عامه است.

ولی ائمه معصومین علیهم السلام شاگردان مختلفی داشته اند؛ و بیانات متفاوتی، بعضی از آنها ساده و قابل فهم عموم است؛ و غالباً آنچه در اصول عقاید و مسائل توحید آمده است مشکل و غامض می باشد که برای افراد خاصی از اصحاب خود که اهل فنّ مناظره و استدلال بوده اند؛ بیان می کرده اند؛ و همان شاگردان براساس ترتیب قیاسات برهانیّه با خصم وارد بحث می شدند؛ آن وقت چگونه می توان بدون اتکاء به عقل و مسائل عقلیه و ترتیب قیاسهای اقترانی و استثنائی تحصیل یقین نمود؟

توحید ذات :

از باب نمونه و مثال ما در اینجا یکی از این مباحث را می آوریم؛ و آن مبحث توحید ذات پروردگار است:

یکی از مسائل مهم اسلام که آنرا از سایر مذاهب و مکاتب، متمایز می کند، مسئله توحید است و این مسئله در عین واقعیت، به اندازه ای غامض است که ادراک آن برای سایر ملل و مکاتب آسان نبوده؛ و هر چه گفته اند و نوشته اند و متفکران آنها تحقیق و تدقیق نموده اند؛ با وجود اعتراف اجمالی به توحید؛ معذک ملّیین و الهیین آنها از توحید عددی ذات اقدس حضرت احدیت، قدمی فراتر نگذاشته اند.

این مسئله از اهم مسائل قرآن کریم است؛ و بلکه اُس و اساس معارف قرآن و تجلّی گر اصالت قرآن؛ و روشنگر تمام معارف و اخلاق و احکام وارده در قرآن است؛ و بر همین اصل قرآن با سایر ادیان و مذاهب تحدّی نموده؛ و آنانرا به بحث فرا خوانده است؛ و نه تنها بر علیه و ثنّین و ثنویین و مشرکین و مادّیین و طبیعیّین به مبارزه و مخاصمه برخاسته است؛ بلکه بر علیه ادیان آسمانی که دستخوش تحریف شده؛ و اصالت توحید را به شکل محرف و مسخ شده ای بیان می کنند، به جدال

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۶۵

برخاسته و آنرا به محاجّه درباره وحدت ذات حقّ، می خواند.

وحدت ذات حقّ جلّ و عزّ، وحدت عددی نیست؛ بلکه وحدت بالصّرافه است. یعنی صرف الوجود است، و محض الوجود است؛ که با تصوّر چنین وحدتی، وجود دیگری مماثل آن، قابل تصوّر نیست.

و البته وجودیکه صرف و محض باشد، بی نهایت است از لا و ابدأ، ذاتاً و صیفه، و شدّه و کثره و وسعه بطوریکه در هر مرحله اگر وجود دیگری فرض شود؛ آن وجود داخل در آن وجود صرف بوده، و بنا بر این دیگر فرض غیریت و بینوئیت و استقلال، معنی ندارد و کُلُّمَا فَرَضْتَهُ ثَانِیاً غَاذَاوْلاً.

لذا در روایت داریم: وَاحِدٌ لَا یَعْدَدُ؛ قَائِمٌ لَا یَعْقَدُ. «یکتاست نه به شمارش استوار است ولی نه به ستون»

این حقیقت در قرآن کریم به طور روشنی در همه جای قرآن به چشم می خورد؛ و تعلیم قرآنی تمام اقسام وحدت های عددی و جنسی و نوعی را از ذات اقدس او، نفی می کند؛ و به جنگ تثلیث می رود؛ و آنان که آقایم را که عبارتند از (آب و ابن و رُوح) که مراد (ذات و علم و حیات) است؛ در عین اینکه سه تا است، یکی می شمردند؛ مثل انسانیکه زنده و عالم است؛ در عین آنکه یک انسان است سه تا است؛ ذات، و علم و حیات انسان؛ مردود و باطل می شمرد؛ و این وحدت را لایق ذات حق نمی داند.

قرآن کریم برای خداوند وحدتی قائل است که با آن وحدت، فرض هرگونه کثرتی چه در ذات و چه در صفات باطل است؛ و هر چه از کثرت در این باب فرض شود، عین همان ذات واحد بوده است؛ چون خداوند حدّ ندارد؛ و ذات او عین صفات اوست؛ و هر صفتی که فرض شود، عین صفت دیگری است؛ که برای او به طور لایتناهی و غیر محدود و غیر محصور و غیر متعین فرض شده است.

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ وَسُبْحَانَهُ عَمَّا یَصِفُونَ.

توحید از دیدگاه علامه (ره):

باری این مطالب را استاد علامه طباطبائی به طور مشروح در تفسیر المیزان (ج ۶ از صفحه ۹۶ تا ۱۰۸) آورده‌اند؛ و سپس در بحث تاریخی می‌فرمایند: گفتار به اینکه عالم صانعی دارد؛ و پس از آن گفتار به اینکه او واحد است؛ از قدیم‌ترین مسائلی است که در بین مفکرین نوع بشری بوده؛ و فطرت مرکوزه در بشر آنها را به چنین عقیده‌ای فرا می‌خوانده است. حتی مذهب بت‌پرستان که بنای آن بر شرک است؛ اگر در حقیقتش دقت شود معلوم می‌شود که اصل آن، براساس توحید صانع بوده؛ و کمک‌کارانی نیز برای خود قرار می‌داده‌اند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرَبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) و اگر چه این اصل از مجرای خود منحرف شد؛ و بازگشتش به استقلال و اصالت خدایان درآمد؛ و اصالت خدا بر کنار رفت.

و سرشت انسان که او را دعوت به توحید می‌کند؛ اگر چه او را دعوت به خدای یگانه و واحدی می‌کند که در عظمت و کبریا چه در ناحیه ذات و چه در ناحیه صفت غیر محدود است؛ إِلَّا اینکه أَلْفَتَ انسان و انس او در ظرف زندگی، به وحدت‌های عَدَدِی از یکطرف؛ و ابتلاء مَلِیُّتُونَ و الهیُّون به بت‌پرستها و دوگانه‌شناس‌ها که مجبور بودند شرک و تثلیث و دوگانه‌پرستی را بردارند، از طرف دیگر؛ که به صورت ملازمه نفی شرک عَدَدِی، اثبات وُحْدَتِ عَدَدِی برای خداوند می‌نمود؛ وُحْدَتِ عَدَدِیِ خدای را در اذهان مسجّل کرد و حکم فطرت غریزه‌ای مغفول عنه بماند.

و به همین جهت است که آنچه از کلمات بزرگان از فلاسفه الهیّین از مصر قدیم و یونان و اسکندریه و غیر هم نقل شده است؛ وُحْدَتِ عَدَدِیِ ذاتِ حقّ است؛ حتی آنکه شیخ الرئیس أبوعلی سینا در کتاب شفا تصریح به وُحْدَتِ عَدَدِیِ ذاتِ حقّ می‌کند؛ و بعد از او فلاسفه اسلام که آمدند تا حدود سنه یکهزار از هجرت نبویه، همگی قائل به وُحْدَتِ عَدَدِیِ حقّ، شدند و با حثین از متکلمین نیز آنچه در احتجاجات خود آورده‌اند زیاده بر وُحْدَتِ عَدَدِیِ نیست؛ در عین آنکه همه آنها ادله و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۶۷

براهین خود را از قرآن کریم آورده‌اند؛ اما از این قرآن غیر از وحدت عددی نفهمیده‌اند.

و اما آنچه قرآن کریم درباره معنای توحید می‌گوید، اولین گامی است که در تعلیم معرفت این حقیقت، برداشته شده است؛ لیکن اهل تفسیر و به طور کلی تمام کسانی که با قرآن کریم سروکار داشته‌اند؛ چه از صحابه رسول الله؛ و چه از تابعین؛ و چه از کسانی که بعد از آنها آمده‌اند؛ همگی این بحث شریف را دنبال ننموده و مهمل گذارده‌اند.

این کتاب‌های جوامع حدیث، و این کتاب‌های تفسیر است، که همگی در مرای و منظر ماست؛ و در تمام آنها اثری از این حقیقت به چشم نمی‌خورد؛ نه با بیانی که شرح آیات قرآن را دهد؛ و نه با طی طریق برهان و استدلال.

و ندیدیم ما کسی که بتواند از پرده این حقیقت، برقع برافکند؛ مگر آنچه در کلام امام علی بن ابیطالب علیه افضل السلام بخصوص دیده شده است؛ آری کلام علی ابن در بسته را گشود و پرده را برداشت؛ و با بهترین و روشن ترین راهی و واضح ترین طریقی از براهین، حجاب را از رخ آن برداشت.

و عجیب آنست که بعد از علی ابن کلام درباره اهل فلسفه و تفسیر و حدیث دیده نشده تا بعد از هزار سال از هجرت در کلام فلاسفه اسلام^(۱) آمد؛ و آنها خود گفتند که ما این حقیقت را از علی (ع) گرفته ایم.

و این سر آن بود که ما نمونه‌هایی از آن کلمات علی را ذکر کردیم؛ چون اینگونه سلوک احتجاجی برهانی در کلام غیر از او دیده نشده است؛ که همه آنها مبنی

۱ - مراد از فلسفه اسلام بعد از هزار سال از هجرت فیلسوف اسلامی صدرالمتألهین است که او در

کتاب‌های خود فائز به وحدت بالقرانه ذات حق شد و این معنی را به وجهی به ثبوت رسانید و کلام ابن سینا را در توحید عددی بودن ذات حق، نفی کرد او در حدود سنه ۹۷۹ هجریه قمریه در شیراز متولد شده است.

۹۶۸ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

بر صرافت وجود و احدیت ذات اقدس خداست جلّت عظمت.

و سپس علامه در پاورقی فرمودند: در اینجا است که مرد ناقد خبیر و متدبّر، متفکر عمیق از آنچه از بعض از علماء اهل بحث و گفتگو صادر شده است: که این خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین که در نهج‌البلاغه آمده است انشاء حضرت نیست؛ و از ساختگی‌های سید رضی است؛ سرانگشت تعجب، به دندان باید بگزد.

و ایکاش من می فهمیدم که چگونه ساختگی بودن می تواند در این موقف علمی دقیق که افهام علماء حتّی پس از آنکه علی بن ابیطالب (ع) درش را باز کرد؛ و پرده‌اش را برگرفت؛ قدرت و قوّت و قوف بر آن را نیافت؛ راه پیدا کند؛ و قرون متعادی بعد از افکار مترقی در طول هزار سال در راه سیر تکاملی فکری نتواند به آن برسد؛ و غیر از علی بن ابیطالب نه صحابه و نه تابعین نتوانستند این بار را حمل کنند؛ و بر این حقیقت، واقف گردند و طاقت ادراک آن را داشته باشند.

آری کلام اینگونه افرادی که نهج‌البلاغه را به ساختگی بودن می‌خواهد از صحنه خارج کند، با بلندترین آهنگ، فریاد می‌زند: که آنان چنین پنداشته‌اند که حقایق قرآنیّه و اصول عالیّه علمیّه، جز مفاهیم عامّه که در دست همه است چیز دیگری نیست؛ و فقط تفاضل به الفاظ فصیح و بیان بلیغ است.

ما این نمونه را در اینجا آوردیم تا معلوم شود که آنچه در خطب و روایات آمده مطالب مبتذل عامی نیست؛ بلکه بسیاری از آنها نیاز به فهم قوی و برهان قویم دارد؛ و بر همین اساس استاد علامه طباطبائی تقویت فکر و تصحیح قیاس و به طور کلی منطق و فلسفه را لازم؛ و قبل از رجوع به این خزائن علمیّه اهل بیت علیهم السلام؛ فلسفه را مشکل گشا و راهنمای وحید این باب می‌دانستند.

برهان عقلی عامل حجّیت :

و از این گذشته، حجّیت روایات برای ما به واسطه برهان عقلی است؛ و رجوع به

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۶۹

اخبار و تعبد به آن و اسقاط ادله عقلیه، موجب تناقض و خلف می شود؛ و این محال است.

و به عبارت ساده، اخبار وارده قبل از رجوع به عقل و ترتیب قیاس، حجیتی ندارند؛ و بعد از رجوع به عقل، دیگر متمیزی (تمایزی) و فرقی بین این قیاس عقلی و سایر ادله عقلیه نیست؛ و در این صورت ملتزم شدن به مفاد اخبار و نفی ادله عقلیه، موجب تناقض و ابطال مقدمه با نتیجه بدست آمده از آنست.

حواشی بر بحارالانوار :

علامه طباطبائی (قدس الله تربته) به کتاب بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی بسیار ارج می نهادند و آن را بهترین دائرةالمعارف شیعه از نقطه نظر جمع اخبار می دانستند؛ و بالاخص از کیفیت تفصیل فصول و تبویب ابواب که بر نهج مطلوب، در هر کتابی، ابواب را مرتباً احصاء فرموده است؛ و سپس در هر بابی به ترتیب، آیات مناسب را از سورة حمد تا آخر قرآن آورده؛ و سپس به تفسیر اجمالی این آیات به ترتیب پرداخته است؛ و پس از آن جمیع روایاتی که در این باب از معصومین علیهم السلام وارد شده است؛ مرتباً بیان کرده است؛ و در ذیل هر روایت؛ و نیز در آخر باب اگر نیازی به شرح و بیان داشته، بیانی از خود ایراد نموده است.

و معتقد بودند که علامه مجلسی یک نفر حامی مذهب و احیاء کننده آثار و روایات ائمه علیهم السلام بوده؛ و مقام علمی و سعه اطلاع، و طول باع او، قابل تقدیر؛ و از کیفیت ورود در بحث و جرح و تعدیل مطالب وارده در مرآة المقول، علمیت این مجتهد خبیر، معلوم می شود؛ که زحمات او تا چه حد قابل تقدیر بوده است.

و لیکن معذک با وجود اجتهاد و بصیرت در فن روایات و احادیث، در مسائل عمیق فلسفیه وارد نبوده است؛ و مانند شیخ مفید، و سید مرتضی، و خواجه نصیرالدین طوسی، و علامه حلی که از متکلمین شیعه و پاسداران و حافظان مکتب

۹۷۰..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

بوده‌اند؛ نبوده است.

و بنابراین در بعضی از بیاناتی که دارد دچار اشتباه گردیده است؛ و این امر موجب تنزل این دائره‌المعارف می‌گردد؛ و بر این اصل بنا شد در بحارالانوار که طبع جدید می‌شود؛ ایشان یک‌دوره مرور و مطالعه نموده؛ و هر جا که نیاز به بیان دارد تعلیق بنویسند؛ تا این کتاب پر ارزش، با این تعلیقات سطح علمی خود را حفظ کند. این امر عملی شد؛ و ایشان تا جلد ششم از طبع جدید را تعلیق نوشتند؛ لیکن به لحاظ یکی دو تعلیق‌ای که صریحاً در آنجا نظر علامه مجلسی را رد کردند؛ این امر برای طبقه‌ای که تا این اندازه حاضر نبودند نظریات مجلسی مورد ایراد واقع شود خوشایند نشد؛ و متصدی و مباشر طبع، بنا به الزامات خارجی، از ایشان تقاضا کرد که در بعضی از مواضع قدری کوتاه‌تر بنویسند؛ و از بعضی از ایرادات، صرف نظر کنند. علامه حاضر نشدند؛ فرمودند: در مکتب شیعه ارزش جعفر بن محمد الصادق (ع) از علامه مجلسی بیشتر است؛ و زمانی که دایر شود به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی، ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین (علیهم‌السلام) وارد گردد؛ ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم.

و من از آنچه به نظر خود در مواضع مقرر، لازم می‌دانم بنویسم؛ یک کلمه کم نخواهم کرد.

لذا بقیه مجلدات بحار، بدون تعلیق علامه طباطبائی طبع شد؛ و این اثر نفیس فاقد تعلیقات علامه گردید.

و ما دو تعلیق از تعلیقات علامه را که آنها باعث توقف ادامه‌ی تعلیقات شد در اینجا می‌آوریم؛ و قضاوت را به عهده خوانندگان و اهل تحقیق می‌گذاریم:

تعلیق اول:

اول تعلیق صفحه ۱۰۰ از جلد اول می‌باشد جایی که علامه مجلسی معانی

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۷۱

مختلفی را از نزد خود برای عقل نموده است؛ ایشان این معانی را ردّ نموده، و می‌گویند: آنچه را که او - که رحمت خدا بر او باد - معانی مختلفی برای عقل ذکر می‌کند، बादعاً اینکه این معانی در اصطلاح، معانی عقل هستند؛ چنانچه بر شخص خبیر و مطلع در این ابیحات پوشیده نیست؛ نه منطبق است به اصطلاح اهل بحث؛ و نه منطبق است بر آنچه عامه مردم از غیر اهل بحث، آنرا معانی عقل می‌شمرند. و آنچه او را در این واقعه افکنده است دو چیز است:

اول: سوء ظنّ به بحث‌کنندگان در معارف عقلیه از راه استدلالات عقلیه و براهین فلسفیه.

دوم: آن راهی را که خود او در طریق فهم معانی اخبار در پیش گرفته، و پیموده است؛ و آن اینست که جمیع روایات را از طریق بیان، در مرتبه واحدی دانسته است؛ و آن همان مرتبه‌ایست که افهام عامه مردم، بدان دسترسی دارند؛ باین دعوی که این مرتبه همان منزله‌ایست که معظم اخباریکه جواب سنوالاتی مردم را که از ائمه علیهم السلام کرده‌اند؛ مشخص می‌سازد.

در حالیکه می‌دانیم در اخبار، مطالب عالی و نفیسه‌ایست که به حقائق اشاره دارد که بدانها غیر از افهام عالی و عقول خالصه، کسی را دسترسی نیست.

و در یک سطح قراردادن اخبار، موجب شده است که معارف عالی‌ایکه از ائمه علیهم السلام افاضه شده است، اختلاط پذیرد؛ و بیانات عالی به علت تنزل آنها به منزله‌ایکه منزله آنها نیست فاسد گردد و بیانات ساده نیز بعلمت عدم تعیین و تمیز، ارزش خود را از دست بدهد.

هر یک از سنوالات کنندگان از راویان احادیث، در سطح واحدی از فهم و ادراک نبوده‌اند؛ و هر حقیقتی نیز در سطح واحدی از دقت و لطافت نمی‌باشد؛ و کتاب خدا و سنت رسول خدا مشحون است از این کلام که معارف دینی دارای مراتب مختلفی هستند؛ و برای هر مرتبه افراد خاصی می‌باشند.

۹۷۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

الغاء کردن و نادیده گرفتن مراتب؛ موجب از بین رفتن معارف حقیقیه خواهد شد.

تعلیقہی دوم:

دوم تعلیقہ صفحه ۱۰۴ از جلد اول، بحار می باشد که بعد از آنکه علامہ مجلسی قول به عقول مجرّده را ردّ می کند و می فرماید: «تجرّد عقول، عقلاً محال است؛ و تجرّد اختصاص به ذات واجب دارد؛ و کلام فلاسفه را فضول قلمداد می کند؛ و بعد از آنکه گفته است: «و بنا بر آنچه گفته اند ممکن است که مراد از عقل همان نور پیغمبر باشد که از آن أنوار ائمّه علیهم السّلام منشعب شده است.»

علامہ طباطبائی در اینجا تعلیقہ ای دارند که: رجوع فلاسفه بر ادله عقلیه فضول نیست؛ بلکه آنها اولاً اثبات کرده اند که حجّت ظواهر دینیّه متوقّف است بر برهانی که عقل اقامه می کند؛ و عقل نیز در اثر اعتماد و اتکانش به مقدّمات برهانیّه، فرقی بین مقدمه ای و مقدمه دیگری نمی گذارد.

اولاً: بنابراین اگر برهان بر امری اقامه شد، عقل اضطراراً باید آنرا قبول کند. و ثانیاً ظواهر دینیّه متوقّف است بر ظهوری که در لفظ بوده باشد؛ و این ظهور دلیل ظنی است و ظنّ نمی تواند با علم و یقینی که از اقامه برهان بر چیزی، حاصل شده است، مقاومت کند.

و اما مسئله تمسّک به برهان عقلی در مسائل اصول دین و سپس عزل کردن عقل در اخبار آحادی که در معارف عقلیه وارد شده است و عمل نکردن به آن، نیست جز از قبیل باطل کردن مقدمه به سبب نتیجه ای که از همان مقدمه استنتاج می شود؛ و این تناقض صریحست - وَ الله الّٰهَٰبِی - پس اگر این ظواهر بخواهند حکم عقل را ابطال کنند؛ اولاً مفاد حکم خود را که حجّیشان مستند به حکم عقل است را ابطال کرده اند. و راه استوار و احتیاط دینی برای کسانی که گامی متین در ابحاث عمیقہ عقلیه

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۷۳

نگذارده‌اند، اینست که بظاهر کتاب و ظاهر اخبار مستفیضه عمل کنند؛ و علم بواقع امر را بخدا ارجاع دهند؛ و از ورود در اباحت عمیقۀ عقلیۀ اثباتاً و نفیاً خودداری کنند. اما اثباتاً: چون اثباتش، مظنۀ ضلال و گمراهی است؛ و در آن هلاکت دائمیه است.

و اما نفیاً: چون در آن منقصت گفتار بدون علم می‌باشد؛ و یاری کردن دین به آن چیزی است که خدا نمی‌پسندد؛ و مبتلا شدن به تناقض در آراء؛ همانطور که مؤلف رحمه‌الله علیه بدین مناقضه گوئی دچار شده است؛ چون در مباحث مبدء و معاد در هیچ یک از آراء اهل نظر اشکالی وارد نکرده است، مگر آنکه خود بدان دچار شده است، که عین آن اشکال یا شدیدتر از آن را قبول کند؛ و ما در مواضع خود بدان اشاره خواهیم کرد.

و اوّل آنها در همین مسئله است که بر حکمای الهیه در گفتارشان به وجود مجردات عقلیه طعن زده است؛ و آنگاه خود جمیع آثار تجرد را برای انوار پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام اثبات نموده است؛ و متنبّه نگردیده است که اگر تحقق موجود مجرد غیر از خداوند در خارج محال باشد، حکم محالیت آن به تغییر اسم، تفاوت نمی‌کند و تسمیه آن عقل مجرد را به نور و طینت و نحو هما تبدیلی در استحاله نمی‌دهد. (تمام شد کلام استاد.)

برهانی و استدلالی:

و افراد مطلع بر قیاس و برهان می‌دانند که یکایک از جملات این حکیم الهی در این بیان، برهانی و استدلالی است؛ و آنگاه سِرّ کلام او که می‌گوید: مراجعه به ظواهر روایات، قبل از رجوع به ادله عقلیه در حکم کَفَانَا كِتَابُ الله است، چه می‌باشد. اجتهاد در مذهب شیعه، موجب نگهداری دین از اندراس و کهنگی و عدم تعبّد به آرائی می‌شود که در یکزمان در نزد بعضی از اصول مسلمۀ شمرده می‌شده؛ و در

زمان دیگر بطلانش از بدیهیات می‌گردد.

و عدم تعبد به غیر قول خدا و رسول خدا و معصومین علیهم‌السلام در احکام فرعیه، موجب سد باب اجتهاد و وقوع در مهالک و لغزشگاههایی است که عامه بدان دچار شده‌اند؛ و اما در احکام اصولیه تعبد و تقلید بطور کلی معنی ندارد؛ و عقل و نقل حاکم به لزوم رجوع به ادله عقلیه هستند و علامه رحمه‌الله علیه در این مسئله نقل اجماع فرموده است.

تطبیق و مقایسه فلسفه‌ها :

علامه طباطبائی پس از تدریس یک‌دوره فلسفه در قم از اسفار اربعه مرحوم صدرالمتألهین (قدس سره) در صدد برآمدن بین فلسفه شرق و فلسفه غرب را تطبیق و توفیق دهند؛ و معتقد بودند که بحث‌ها اگر بر پایه برهان و شکل‌های قیاسات صحیح پایه‌گذاری شود، محال است دو نتیجه مختلف دهد، در هر مکتبی که بخواهد بوده باشد؛ و بنابراین باید به دنبال سر اختلاف فلسفه شرق و غرب رفت؛ و مواضع ضعف را روشن ساخت.

و اصولاً معتقد بودند که علوم تجربی گرچه تحقق آن در خارج بر اساس تجربه واضح است؛ لیکن باید ریشه و اصل نتیجه این تجربه را دریافت؛ و در منشأ و علت آن، کاوش کرد.

مثلاً باید دید چه علتی در حرارت موجود است که می‌تواند ایجاد قوه و انرژی سینتیک بکند؛ و دستگاه مکانیکی را به حرکت در آورد؛ و به عکس چه علتی در انرژی سینتیک موجود است که می‌توان از آن بهره حرارتی و انرژی حرارتی گرفت؛ و نیز چه سبب و علتی در انرژی الکتریکی موجود است که می‌توان آنرا تبدیل به کار نموده؛ و از آن، بهره‌برداری کرد؛ و چرخ‌های ماشین آلات را به کار انداخت؛ و بالعکس چه سببی در انرژی مکانیکی موجود است، تا با به کار انداختن چرخهای

ماشین، می‌توان بوسیلهٔ دینام از آن بهره‌برداری انرژی الکتریکی نمود؟ و بالاخره باید روشن شود که در تمام این موارد تبدیل و تبدل انرژی‌ها، که بر اساس فرمولهای دقیق مقدار بعضی از آنها تبدیل به مقدار معین از انرژی دیگر می‌گردد، بر چه پایه و علتی است؟ و چه رابط و جامع بین آن موجود است؟ و باز باید روشن شود که ثبوت مسائل تجربی براساس تجربه است؛ و آن منافات با مسائل فلسفی و ادلهٔ عقلی که براساس تفکر عقلی و برهانی است ندارد؛ و هر یک از آنها راه خود را طی می‌کند و معارض و مزاحم یکدیگر نخواهند بود.

برای این منظور جلساتی در شب‌های تعطیلی پنجشنبه و جمعه دائر نمودند که چند نفر از طلاب که بعضی از آنها نیز آشنائی با علوم جدید داشتند، در آن شرکت می‌ورزید؛ و به حقیر نیز امر فرمودند که در آن جلسات حضور داشته باشم.

این جلسات مدتی طول کشید و نتیجهٔ بحث در مجموعه‌ای بنام (متافیزیک) بنا بود منتشر گردد که این حقیر به نجف اشرف مشرف شدم؛ و آن جلسه کار خود را ادامه می‌داد؛ و بعداً نیز بعضی از دوستان با کمال علم و ادب چون مرحوم حاج شیخ مرتضی مطهری (رحمة الله علیه) بدان پیوستند؛ و بالنتیجه کتابی بسیار نافع که حل بسیاری از مسائل خلافی را می‌نمود؛ و جلوی مغالطات بسیاری از فرنگی مآبان را می‌گرفت تنظیم و بنام «أصول فلسفه و روش رئالیسم» آماده و جلد اول و دوم را با پاورقی‌های مفید و آموزندهٔ آن شهید مغفور طبع؛ و خود حضرت استاد مؤلف برای حقیر به نجف اشرف ارسال فرمودند.

و سپس به تدریج جلد سوم و پنجم نیز به طبع رسید؛ و مرحوم شهید آیت‌الله مطهری می‌فرمود: پاورقی‌های جلد چهارم نیز جمع‌آوری شده؛ و فقط مجالی می‌طلبم تا آنها را مرتب و منظم ساخته تا در دسترس علاقمندان قرار گیرد. که خوشبختانه اکنون تمام مجلدات پنجگانه‌ی آن اثر ارزنده به طبع رسیده است:

۹۷۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

تألیفات دوران اقامت در تبریز:

دیگر از مؤلفات ایشان؛ کتاب توحید است که شامل سه رساله است:

۱- رساله در توحید ۲- رساله در اُسْمَاءُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ۳- رساله در أفعالِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، این کتاب را با رسالهٔ وسائط و با کتاب انسان، که آن نیز شامل سه رساله است ۱- الانسان قَبْلَ الدُّنْيَا ۲- الانسان فِي الدُّنْيَا ۳- الانسان بَعْدَ الدُّنْيَا مجموعاً در یک مجلد جمع آوری و تحریر شده؛ و بنام هفت رساله معروف است.

و دیگر از مؤلفات ایشان؛ رسالهٔ الولاية است که آخرین سیر انسانی را به درگاه حضرت احدیت و فنای او را در ذات؛ و حیات او را به مقام عبودیت مبرهن می‌نماید. و دیگر رسالهٔ النُّبُوَّةُ والِإمامة می‌باشد.

تمام این رساله‌ها که مجموعاً ۹ رساله می‌باشد؛ همگی عربی و خطی است؛ و تا به حال به طبع نرسیده است؛ و کراً از ایشان تقاضای طبع آنها شده است؛ و ایشان طبع آن را موکول به یک دوره مطالعه و تجدید نظر می‌نمودند.

و دیگر کتاب «شیعه در اسلام» و دیگر کتاب «قرآن در اسلام» و دیگر کتاب «وحی یا شعور مرموز» است.

اسلام راستین:

علامه طباطبائی معتقد بودند که اسلام راستین به اروپا و آمریکا نرفته است؛ زیرا تمام مستشرقینی که از آنجا برای تحقیق در اسلام به سرزمین‌های اسلامی آمده‌اند، همگی با اهل تسنن و در ممالک سنی نشین چه در آفریقا و مصر و چه در سوریا و لبنان و حجاز و پاکستان و افغانستان رفت و آمد داشته‌اند. بالاخص در کتاب‌خانه‌های معتبر از تواریخ اهل تسنن چون تاریخ طبری و تاریخ ابن کثیر و سیره ابن هشام و تفاسیر آنان؛ و کتاب‌های حدیث چون صحیح بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن داود و مؤطأ مالک و غیرها استفاده نموده؛ و آنان را مصادر اسلام شناسی خود

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۷۷

قرار داده‌اند، اسلام را از دریچه و دیدگاه عامه بطور کلی معرفی کرده‌اند؛ و بر این اساس، شیعه را یک فرقه منشعب از اسلام می‌دانند؛ و بنابراین به مصادر تحقیقی از تفاسیر و تواریخ و کتب شیعه در حدیث و فلسفه و کلام، عطف نظری ننموده‌اند؛ و روی این زمینه‌ها شیعه در دنیا معرفی نشده است؛ در حالیکه شیعه فقط تنها فرقه‌ایست که تجلی‌گاه اسلام راستین است؛ و تشیع، - حقیقت پیروی از سنت رسول خدا(ص) که در ولایت متجلی است - می‌باشد؛ شیعه یگانه فرقه‌ایست که به دنبال رسول خدا حرکت کرده؛ و قولاً و عملاً اسلام را در خود تحقق بخشیده‌اند.

چون مواضع نقد و تزییف و غش و تحریف، در تواریخ و کتب عامه زیاد است؛ و در آن کتب مطالبی به رسول خدا نسبت داده شده است که سزاوار مقام پیامبری نیست؛ و عصمت را نیز از آن حضرت نفی کرده‌اند؛ لذا اسلام با چهره واقعی خود در غرب تجلی ننموده؛ و موجب گرایش آنها به دین اسلام نشده است؛ ولیکن در شیعه مطلب به خلاف است؛ سراسر کتب شیعه، رسول الله را معصوم از خطا و گناه و لغزش‌ها مصون؛ و مطالب خلاف مقام پیامبری را به آن حضرت نسبت نمی‌دهد. علاوه شیعه ائمه طاهرين را معصوم و آنان را سزاوار خلافت می‌دانند؛ به خلاف کتب عامه از تفاسیر و تواریخ و کتب حدیث که همه آنها مشحون از جواز ولایت غیر معصوم؛ بلکه امام جائز؛ بلکه لزوم اطاعت از اوست؛ و بر همین اساس خلافت پاک رسول الله(ص)، تبدیل به یک امپراطوری عظیم، نظیر امپراطوری ایران و روم گشت؛ و خلفای بنی امیه و بنی عباس، با چهره خلافت رسول اللهی تمام فجایع و قبايح را مرتکب می‌شدند؛ روی این اساس اروپائیان به اسلام هنوز گرایش پیدا نکرده‌اند.

اما اگر آنها بدانند و بفهمند که این سیره بر خلاف سنت رسول خداست؛ و اسلام واقعی برای هدم اساس این گونه حکومت‌ها آمده است؛ به اسلام حتماً می‌گروند.

۹۷۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

مصاحبه پرفسور کرین :

دیدار و ملاقات علامه طباطبائی و مصاحبات ایشان با کرین با لزوم مشقات بسیار برای ایشان که مجبور بودند برای این منظور از قم به تهران مسافرت کنند؛ آنهم با اتوبوس های معمولی؛ همه برای شناساندن واقعیت شیعه و معرفی چهره واقعی ولایت؛ و به دست آوردن حقیقت تشیع و علائم شیعه بودن و غیر ذلک، صورت می گرفت.

و این عمل حقیقتاً خدمتی بزرگ بود؛ هانری گُرین علاوه بر آنکه مطالب را کاملاً ضبط و ثبت می نمود؛ و در اروپا انتشار می داد؛ و حقیقت تشیع را معرفی می کرد؛ خودش در سخنرانیها و کنفرانسها، جداً دفاع و پشتیبانی می نمود؛ و در پاریس کاملاً در صدد معرفی بود.

مذهب زنده و شاداب:

کرین معتقد بود: «که در دنیا یگانه مذهب زنده و اصیل که نمرده است مذهب شیعه است؛ چون قائل به وجود امام حی و زنده است و اساس اعتقاد خود را بر این مبنی می گذارد؛ و با اتکاء و اعتماد به حضرت مهدی قائم آل محمد: محمد بن الحسن العسکری (علیهم السلام) پیوسته زنده و شاداب است.

چون کلیمیان دینشان با فوت حضرت موسی (ص) مُرد؛ و عیسویان با عروج حضرت عیسی، و سایر طبقات مسلمانان با رحلت حضرت محمد (ص)؛ ولی شیعه زمامدار و امام و صاحب ولایت خود را که متصل به عالم معنی و الهامات آسمانی است، زنده می داند؛ و این مذهب شیعه، فقط زنده است.

گُرین خود به تشیع بسیار نزدیک بود؛ و در اثر برخورد و مصاحبت با علامه و آشنائی به این حقائق بالاخص، اصالت اعتقاد به حضرت مهدی (عج) دگرگونی شدیدی در او پیدا شده بود.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۷۹

علامه می فرمودند: کُربن غالباً دعا‌های صحیفه مهدویه را می خواند؛ و گریه می کرد.

آشنائی و مصاحبه‌های کُربن با علامه طباطبائی از سال یک‌هزار و سیصد و هفتاد و هشت (ه. ق) شروع شد؛ و متجاوز از بیست سال ادامه یافت.

این حقیر در روز جمعه ۱۸ شعبان المعظم یک‌هزار و سیصد و نود و نه هجریه قمیه که به خدمت استاد علامه در مشهد مقدس رسیدم و در آنروز راجع به کُربن نیز مذاکراتی شد؛ اینجانب فرمایشات ایشان را ضبط و فعلاً برای خوانندگان گرامی در اینجا می آورم:

علامه فرمودند:

مسیو هائیری کُربن استاد شیعه شناس دانشگاه سوربن

Henry Corbin Professeur JI Ecole des Hautes Etudes
(Sorbonne)

قریب یکی و دو ماه است که فوت کرده است؛ و مجالس عیدیه‌ای راجع به تحقیق مذهب شیعه با ما داشت.

مرد سلیم النفس و مُنصفی بود؛ او معتقد بود که در میان تمام مذاهب عالم، فقط مذهب شیعه است که مذهبی پویا و متحرک و زنده است؛ و بقیه مذاهب بدون استثناء عمر خود را سپری کرده‌اند؛ و حالت ترقب و تکامل را ندارند.

کلیمیان قائل به امام و ولی زنده‌ای نیستند؛ و همچنین مسیحیان و زردشتیان؛ اَتکاء به مبدأ حیاتی ندارند و به واسطه عمل به تورات و انجیل و زند و اوستا تکامل خود را فقط در این محدوده جستجو می کنند.

و همچنین تمام فرق اهل تسنن که فقط تکامل خود را در سایه قرآن و سنت نبوی می دانند. اما شیعه، آئین حرکت و زندگی است؛ چون معتقد است که حتماً باید امام و رهبر اُمت زنده باشد؛ و تکامل انسان، فقط با وصول به مقام مقدس او، حاصل

۹۸۰ عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

می‌شود؛ و لذا برای این منظور از هیچ حرکت و پویائی و عشق دریغ نمی‌ورزد.
می‌فرمودند: روزی به کُربن گفتم: در دین مقدس اسلام تمام زمین‌ها و مکان‌ها، بدون استثناء مَحَلّ عبادت است؛ اگر فردی بخواهد نماز بخواند؛ یا قرآن بخواند؛ یا سجده کند، یا دعا کند در هر جا که هست می‌تواند این اعمال عبادتی را انجام دهد؛ و رسول الله فرموده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا» زمین برای من سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شده است. ولی در دین مسیح چنین نیست؛ عبادت فقط باید در کلیسا انجام گیرد؛ و در موقع معین؛ عبادت در غیر کلیسا، باطل است.

بنابراین اگر فردی از مسیحیان در وقتی از اوقات حالی پیدا کرد؛ مثلاً در نیمه شب در خوابگاه منزل خود؛ و خواست خدا را بخواند؛ چه کند؟

او باید صبر کند؛ تا روز یکشنبه، کلیسا را چون باز کنند؛ بیاید در آنجا؛ و برای دعا در آنجا حضور بهم رساند این معنی قطع رابطه بنده است با خدا.

کُربن در پاسخ گفت: بلی این اشکال در مذهب مسیح هست؛ والحمدلله دین اسلام در تمام ازمنه و امکنه و حالات؛ رابطه مخلوق را با خالق خود محفوظ داشته است.

و فرمودند: اگر در دین مقدس اسلام انسان حاجتمند، حالی پیدا کند؛ طبق همان حال و حاجت، خدا را می‌خواند؛ چون خدا اسماء حسنائی دارد چون غفور و رحیم و رازق و متقم و غیرها؛ و انسان طبق خواست و حاجت خود، هر یک از این اسماء را مناسب دیده؛ خدا را بدان اسم و صفت یاد می‌کند.

مثلاً اگر بخواهد خدا او را بیمارزد؛ و از گناهش در گذرد؛ باید از اسم غُفُور و غَفَّار و غَافِرُ الذَّنْبِ استفاده کند.

اما در دین مسیح، خدا اسماء حسنا وجود ندارد؛ فقط لفظ خُدا و اِله و اَبّ برای اوست بنابراین اگر شما مثلاً حالی پیدا کردید؛ و خواستید خدا را بخوانید؛ و مناجات کنید؛ و او را با اسماء و صفاتش یاد کنید؛ و با اسم خاصی از او حاجت خود را بطلبید؛

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۸۱

چه خواهید کرد؟

در پاسخ گفت: من در مناجات‌های خود، صحیفه مهدویه علیه‌السلام را می‌خوانم.
 علامه می‌فرمود: کُربن کِراماً صحیفه سجادیه علیه‌السلام را می‌خواند؛ و گریه می‌کرد.

مصاحبات علامه طباطبائی با کُربن به چهار زبان فارسی و عربی و فرانسوی و انگلیسی منتشر شد؛ و نخستین دوره آن در فارسی در سالنامه‌ای بنام «مکتب تشیع» سالانه دُوم نیز منتشر و تجدید چاپ شد.

و اینک کتاب‌هایی از علامه بنام کتاب شیعه؛ و کتاب رسالت تشیع در دنیای امروز و کتاب پرسش‌های اسلامی، و کتاب «اسلام و انسان معاصر» منتشر شده، و می‌شود.

و دیگر از مؤلفات ایشان، کتاب «حکومت در اسلام» است که به فارسی بوده و به عربی نیز ترجمه شده است و دیگر کتاب «سُنَن النَّبِی» است که با اضافاتی توسط یکی از فضلاء طبع و منتشر شده است.

و چند رساله در اعتباریات و برهان و مغالطه و تحلیل و ترکیب و مشتق و غیر ذلک می‌باشد که هنوز طبع نشده است.

روش عرفانی و اخلاقی او:

و آنچه بنهفته ز‌اغیار بگویم یانه؟	آنچه می‌دانم از آن یار بگویم یا نه؟
اندکی ز‌آنهمه بسیار بگویم یانه؟	دارم اسرار بسی در دل و در جان مخفی
هست اجازت که در این بار بگویم یانه؟	سخنی را که در آن بار بگفتم با تو
همه در گشود دل خار، بگویم یانه؟	معنی حُسن گل و صورت عشق بلبل

۹۸۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

وصف آنکس که در این کوچه و این بازار است در سر کوچه و بازار، بگویم یا نه؟^(۱)
 من چه گویم درباره کسی که عمرم و حیاتم و جانم و نفسم با اوست؛ من اگر
 خداشناس باشم یا پیغمبر شناس؛ یا امام شناس، همه‌ی اینها به برکت رحمت و لطف
 اوست. یعنی از وقتی که خداوند او را به ما عنایت کرد، همه چیز را مرحمت کرد؛ او
 همه چیز بود؛ بلند بود و کوتاه بود در عین بلندی کوتاه؛ در عین اوج و صعود؛ در
 حضیض و نزول.

با ما طلبه‌های عَجول و گستاخ، نرم و ملایم؛ مانند پدر بلند قامتی که خم می‌شود
 و دست کودک را می‌گیرد، و پا به پای او راه می‌رود؛ استاد با ما چنین می‌کرد؛ او با
 مامُماشات می‌نمود؛ و با هر کدام از ما طبق ذوق و سلیقه، و اختلاف شِدّت و حِدّت؛ و
 تندی و کندی او راه می‌رفت؛ و تربیت می‌نمود.

و با آنکه اَسرار الهیّه در دل تابناک او موج میزد، سیمانی بَشّاش و گشاده، و وارفته
 و زبانی خموش و صدائی آرام داشت؛ و پیوسته به حال تفکّر بود و گاهگاهی لبخند
 لطیف بر لب‌ها داشت.

به حن خلق و وفا، کس به یار ما نرسد تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
 اگر چه حن فروشان به جلوه آمده‌اند کسی به حن و ملاحه به یار ما نرسد

۱ - کتاب شیعه عبارتست از مصاحبه‌های علامه با کربن در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی و کتاب
 «رسالت تشیع در دنیای امروز» عبارت از مصاحبه‌های ایشان با اوست در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ هجری
 شمسی.

و دیگر رساله‌ای عربی است در باب «حکومت در اسلام» که بنام «الحکومة فی الاسلام» می‌باشد و
 دیگری رساله‌ای در اعجاز و رساله‌ای عربی بنام «علی و الفلسفة الالهیة» می‌باشد که این رساله نیز به فارسی
 ترجمه شده است و دیگر حواشی نفیسی بر کتاب اُسفار اُربعه‌ی ملاحدرا که در طبع اخیر آن به صورت
 تعلیقات در ضمن نه جلد انتشار یافته است و دیگر حاشیه‌ای بر «کفایة الاصول» می‌باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۸۳

به حق صحبت دیرین، که هیچ محرم راز به یار یک جهت حقگزار ما، نرسد
 هزار نقش بر آید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
 هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سگهی صاحب عیار ما، نرسد
 دریغ قافله عمر که آنچنان رفتد که گردشان به هوای دیار ما نرسد^(۱)

آری، ای استاد عزیز! بعد از تو باید همان جمله‌ای را گفت که حضرت سجاد علیه السلام بر سر قبر پدر گفت:

«أُمَّا الدُّنْيَا فَبِعَذِّكَ مُظْلِمَةٌ وَأُمَّا الْآخِرَةُ فَبِنُورِ وَجْهِكَ مُشْرِقَةٌ»

«اما دنیا پس از در گذشت تو تیره و تار است اما آخرت پس با نور جمال تو روشن و منور می‌باشد.»

اخلاق و خصوصیات روحی او:

این مرد، جهانی از عظمت بود؛ عیناً مانند یک بچه طلبه در کنار صحن مدرسه روی زمین می‌نشست و نزدیک به غروب در مدرسه فیضیه می‌آمد؛ و چون نماز بر پا می‌شد، مانند سایر طلاب نماز را به جماعت مرحوم آیت الله آقای حاج سید محمد تقی خونساری می‌خواند.

آنقدر متواضع و مؤدب و در حفظ آداب، سعی بلیغ داشت که من کراراً خدمتشان عرض کردم: آخر این درجه از ادب شما و ملاحظات شما ما را بی ادب می‌کند! شما را به خدا فکری به حال ما کنید! از قریب چهل سال پیش تا به حال دیده نشد که ایشان در مجلس به متکا و بالش تکیه زنند؛ بلکه پیوسته در مقابل واردین، مؤدب، قدری جلوتر از دیوار می‌نشستند؛ و زیر دست میهمان وارد. من شاگرد ایشان بودم؛ و بسیار به منزل ایشان می‌رفتم؛ و به مراعات ادب می‌خواستم پائین تر از ایشان

۹۸۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

بنشینیم؛ ابداً ممکن نبود.

ایشان بر می‌خواستند؛ و می‌فرمودند: بنابراین ما باید در درگاه بنشینیم یا خارج از اطاق بنشینیم!

در چندین سال قبل در مشهد مقدّس که وارد شده بودم؛ برای دیدنشان به منزل ایشان رفتم؛ دیدم در اطاق روی تشکی نشسته‌اند (بعَلّت کسالت قلب دستور داشت روی زمین سخت نشینند)

ایشان از روی تُشک برخاستند و مرا به نشستن روی آن، تعارف کردند؛ من از نشستن خودداری کردم؛ من و ایشان مدّتی هر دو ایستاده بودیم؛ تا بالآخره فرمودند: بنشینید، تا من باید جمله‌ی را عرض کنم!

من آدب نموده و اطاعت کرده نشستم؛ و ایشان نیز روی زمین نشستند؛ و بعد فرمودند: جمله‌ای را که می‌خواستم عرض کنم، اینست که: آنجا نرم‌تر است.

حسرت نماز جماعت با او:

از همان زمان طلبگی ما در قم که من زیاد به منزلشان می‌رفتم؛ هیچگاه نشد که بگذارد ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم؛ و این غصّه در دل ما مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده‌ایم؛ و از آن زمان تا به حال، مطلب از این قرار بوده است؛ تا در ماه شعبان^(۱) امسال که به مشهد مشرف شدند و در منزل ما وارد شدند ما اطاق ایشان را در کتابخانه قرار دادیم تا با مطالعه هر کتابی که بخواهند روبرو باشند؛ تا موقع نماز مغرب شد؛ من سجّاده برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود، پهن کردم؛ و از اطاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند؛ و سپس من داخل اطاق شوم؛ و به جماعت اقامه شده اقتدا کنم؛ چون می‌دانستم که اگر

۱- یعنی آخر ماه شعبان یکهزار و چهارصد و یک ه. ق.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۸۵

در اطاق باشم، ایشان حاضر برای امامت نخواهند شد.

قریب یک رُبع ساعت از مغرب گذشت؛ صدائی آمد؛ و آن رفیق همراه مرا صدا زد چون آمدم گفت: ایشان همینطور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانید.

عرض کردم: من اقتدا می‌کنم! گفتند: ما مقتدی هستیم!

عرض کردم: استدعا می‌کنم بفرمائید نماز خودتان را بخوانید! فرمودند: ما این استدعا را داریم.

عرض کردم: چهل سال است از شما تقاضا نموده‌ام که یک نماز با شما بخوانم تا به حال نشده است؛ قبول بفرمائید! با تبسم ملیحی فرمودند: یک سال هم روی آن چهل سال.

و حَقّاً من در خود توان آن نمی‌دیدم که برایشان مقدّم شده؛ و نماز بخوانم؛ و ایشان به من اقتدا کنند؛ و حال شرم و خجالت شدیدی به من رخ داده بود.

بالآخره دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و به هیچ وجه من الوجوه تنازل نمی‌کنند؛ من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست خلاف کنم، و به اطاق دیگری بروم؛ و فردای و تنها نماز بخوانم.

عرض کردم: من بنده و مطیع شما هستم؛ اگر امر بفرمائید اطاعت می‌کنم!

فرمودند: امر که چه عرض کنم! اما استدعای ما این است!

من برخاستم و نماز مغرب را به جای آوردم؛ و ایشان اقتدا کردند؛ و بعد از چهل سال علاوه بر آنکه نتوانستیم یک نماز با ایشان اقتدا کنیم، امشب نیز در چنین دامی افتادیم.

خدا می‌داند آن وضع چهره و آن حال حیا و خجالتی که در سیمای ایشان توأم با تقاضا مشهود بود، نسیم لطیف را، شرمنده می‌ساخت و شدّت و قدرتش جماد و سنگ را ذوب می‌کرد.

۹۸۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

جَلُّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الشَّغْفَرُ وَ يُخَصِّمِي صِفَاتِ النَّقَّادِ^(۱)

مسلك عرفانی او:

مسلك عرفانی استاد بی عدیلشان مرحوم آیه الحق سید العارفین حاج میرزا علی آقای قاضی؛ و ایشان در روش تربیت مسلك استادشان آقای سید احمد کربلاتی تهرانی؛ و ایشان نیز مسلك استاد خود را مرحوم آیه الحق ملاحسینقلی در جزینی همدانی (رضوان الله علیهم اجمعین) را داشته‌اند که همان معرفت نفس بوده است؛ که ملازم با معرفت رب بوده؛ و بر این اصل روایات بسیار دلالت دارد.

و آن بعد از عبور از عالم مثال و صورت؛ و بعد از عبور از عالم نفس خواهد بود که عِنْدَ الْفَنَاءِ عَنِ النَّفْسِ بِمِرَاتِبِهَا يَحْصُلُ الْبَقَاءُ بِالرَّبِّ؛ «و تجلّی سلطان معرفت وقتی خواهد بود که از آثار نفسانیه در سالک، هیچ باقی نمانده باشد».

مراقبه گام نخست:

و از شرائط مهم حصول این معنی «مراقبه» است که در هر مرحله از مراحل، و در هر منزل از منازل باید به تمام معنی الکلمه حفظ آداب و شرائط آن مرحله و منزل را نمود؛ و آلا به جای آوردن عبادات و اعمال لازم، بدون مراقبه حکم دوا خوردن مریض با عدم پرهیز و استعمال غذاهای مضر است. که مفید فایده نخواهد شد.

و کلیات مراقبه که بر حسب منازل مختلف، جزئیات آن متفاوت است، در پنج چیز خلاصه می‌شود:

۱ - سفینه البحار ج ۱ ص ۴۳۷ از صفی‌الدین حلّی شاگرد محقق حلّی در ضمن قصیده‌ای که درباره

امیرالمؤمنین سروده است و معنای آن این است: «اخلاق‌هائی داری که از شدت لطافت، نسیم را شرمند می‌نماید؛ و صولت و شدتی دارد که از آن جماد ذوب می‌گردد معنای تو بزرگتر از آن است که بتواند شعر او را در برگیرد؛ و حسابگران نمی‌توانند صفات و مزایای معنای تو را به شمارش در آورند».

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۹۸۷

صُنّت و جُوع و سَهَر و عُزّت و ذِکْرِ بدوام ناسانمان جهان را کند اینس پنج تمام

عالمان مورد تجلیل او:

مرحوم استاد به دو نفر از علماء اسلام بسیار ارج می‌نهادند و مقام و منزلت آنان را به عظمت یاد می‌کردند:

اول: سید اجل علی بن طاوس اعلی الله تعالی مقامه الشریف بود؛ و به کتاب اقبال او اهمیت می‌دادند و او را سید اهل المراقبة می‌خواندند.

دوم: سید مهدی بحر العلوم (اعلی الله تعالی) مقامه بود و از کیفیت زندگی و سلوک علمی و عملی و مراقبات او بسیار تحسین می‌نمودند؛ و تشرف او و سید بن طاوس را به خدمت حضرت امام زمان (ارواحناfade) کراراً و مراراً نقل می‌نمودند؛ و نسبت به نداشتن هوای نفس، و مجاهدات آنان در راه وصول به مقصود، و کیفیت زندگی و سعی و اهتمام در تحصیل مرضات خدای تعالی، معجب بوده و با دیده‌ی ابهت و تجلیل و تکریم، می‌نگریستند.

رساله‌ی «سیر و سلوک» منسوب به بحر العلوم را اهمیت می‌دادند؛ و به خواندن آن توصیه می‌فرمودند؛ و خودشان چندین دوره از آن را برای رفقای خصوصی از طلباب شوریده و وارسته از طالبان حق و لقاء الله با شرح و بسطی نسبتاً مفصل بیان می‌فرمودند.

بهترین کتاب اخلاق را در مختصرات، کتاب «طهارة الاءعراق» تألیف ابن مسکویه می‌دانستند؛ و بهترین آنها را در متوسطات جامع السعادات تألیف حاج ملا مهدی نراقی؛ و بهترین آنها را در مَطَوَّلَات کتاب «الأحیاء» تألیف ملا محسن فیض کاشانی می‌دانستند.^(۱)

۹۸۸..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

می فرمودند: آنچه را که در رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در ترجمه احوال خواجه نصیرالدین طوسی آورده است که اخلاق ناصری از کتاب «طهارة الاعراق» گرفته شده؛ و ابن مسکویه آنرا از علمای هند اخذ کرده است، صحیح نیست؛ چون ابن مسکویه از معاصرین ابوعلی سینا بوده؛ و کتاب فلسفه هم دارد که صددرصد عین فلسفه یونانی است؛ و ابدأ با فلسفه هندی ربطی ندارد؛ و کتاب اخلاق او که «طهارة الاعراق» است طبق مذاق هندیان نیست.

و اما نراقی^(۱) از فقهاء و عرفاء و فلاسفه درجه اول و از نقطه نظر سعه فکری و اطلاع بر علوم ریاضی و هیئت، کم نظیر است؛ و در اخلاق مقام والائی را دارد؛ و بسیار جای تعجب است که این مرد هنوز شناخته نشده و با این کمالات و مقامات عدیده در پرده غیبت مانده است؛ و اخیراً بعضی از مصنفات او را به طبع رسانیده و بناست که بقیه آثار جلیله او را نیز به طبع برسانند.

و اما فیض که اشهر من الشمس است؛ و کتاب «المحجة البیضای» او در شرح و تهذیب احیاء العلوم غزالی نوشته شده است از زمره نفیس ترین کتب شیعه است؛ (رضوان الله علیهم اجمعین.)

باری فرق روشن علامه طباطبائی با سایرین این بود که اخلاقیات ایشان ناشی از تراوش باطن، و بصیرت ضمیر، و نشستن حقیقت و سیر و سلوک در کمون دل و ذهن، و متمایز شدن عالم حقیقت و واقعیت از عالم مجاز و اعتبار، و وصول به حقایق عوالم ملکوتی بود؛ و در واقع تنازل مقام معنوی ایشان در عالم صورت و عالم طبع و

۱ - حاج ملا مهدی نراقی یکی از پنج نفر مسمای به مهدی هستند که در یکه‌زمان واقع و از اعلام و اساطین شیعه در اقطار عالم به شمار می‌آمدند و به «مهادی خسته» مشهور بودند و آنان عبارتند از: سید مهدی بحر العلوم و سید مهدی قزوینی و حاج ملا مهدی نراقی و حاج سیرا مهدی شهرستانی و آقای سید مهدی خراسانی شهید می‌باشد که به «مهادی خسته» یا مهدی‌های پنجگانه شهرت دارند.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۸۹

بدن بوده است؛ و معاشرت و رفت و آمد و تنظیم سایر امور خود را بر آن اصل نموده‌اند.

ولی مسلک اخلاقی غیر ایشان ناشی از تصحیح ظاهر و مراعات امور شرعیه و مراقبات بدنیه بود، که بدینوسیله می‌خواهند دریچه‌ای از باطن روشن شود؛ و راهی به سوی قرب حضرت احدیت پیدا گردد. (رحم الله الماضین منهم اجمعین.)

دیگر خصوصیات روحی :

علامه استاد دارای روحی لطیف، و ذوقی عالی، و صاحب لطافتی خاص بودند؛ در اشعار عرب به شعرهای ابن فارض به خصوص به نظم السلوک آن که معروف به تائیه کبری است علاقمند بودند.

و در اشعار فارسی نیز دیوان خواجه حافظ شیرازی را می‌ستودند؛ و از اشعار عرفانی فارسی و عربی، گاهگاهی برای دوستان غزلی آرام آرام می‌خواندند. و درباره اینکه سالک باید یکسره هم و غم خود را مصروف دارد؛ و در صدد زیاده طلبی و فضیلتی ابداً نبوده باشد؛ بلکه باید همش خدایش باشد، و توشه راهش همان ذل عبودیت، و راهنمای او محبت او بوده باشد؛ کراراً این اشعار را می‌خواندند که مضمون آن به این ترتیب است:

«داستان‌های عشق سوزان و محبت آتشین برای من و همسایگان و مجاوران کوه تک و تنها روایت کرد؛ با سند متصل خود؛ و با سند دیگر حدیث کرد برای من مرور نسیم، از باد صبا، از سایبان‌های وسیع و گسترده وادی غضا که از درختان محکم و استوار است؛ از بلندی‌های سرزمین نجد، از اشک ریزان من، از چشم قرحه‌دار من، از شدت عشق و وله من از غصه و اندوه من، از دل زخم‌دار من، از بی‌تابی محبت و اشتیاق من؛ به اینکه عشق سوزان من با میل و هوای من دست به هم داده، و سوگند یاد

۹۹۰ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

کرده‌اند که مرا تلف کنند؛ و تا زمانی که من سر در بالش گور نهم دست بر ندارند.^(۱) ایشان می‌فرمودند: شاعر در نشان دادن راه فنا و نیستی غوغا کرده است. علامه دارای قریحه شعر بوده و غزل‌های عرفانی آبدار که توأم با وجد و حال و سراسر عشق و شوق و اشتیاق بود می‌سروده‌اند؛ و ما برای نمونه یک غزل از آنرا در اینجا می‌آوریم:

شعر و سروده:

مهر خویان دل و دین از همه، بی پروا برد	رخ شطرنج نبرد، آنچه رخ زیبا برد
تو میندار که مجنون سر خود، مجنون گشت	از سَمَك تا به سهایش، کشش لیلی برد
من به سر چشمه خورشید، نه خود بردم راه	ذره‌ای بودم، و مهر تو مرا بالا برد
من خس بی سرو پایم، که به سیل افتادم	او که می‌رفت، مرا هم به دل دریا برد
جام صُهباز کجا بود مگر دست که بود	که در ین بزم بگردید، و دل شیدا برد
خم ابروی تو بود، و کف مینوی تو بود	که به یک جلوه ز من، نام و نشان یکجا برد
خودت آموخته‌ام مهر، و خودت سوخته‌ایم	بسا برافروخته روئی که قرار از ما برد
همه یاران به سر راه تو، بودیم ولی	خم ابروت مرا دید، و زمن یغما برد
همه دل باخته بودیم، و هراسان که غمت	همه را پست سر، انداخت مرا تنها برد



۱ - رَوْتُ لِي أَحَابِيثَ الْغَزَامِ صَبَابَةً بِأَسْنَادِهَا عَنْ جِيْزَةِ الْعَلَمِ الْفَزْدِ
وَحَدَّثَنِي مُسَرُّ النَّسِيمِ عَنِ الصُّبَا عَنِ النَّوْجِ عَنْ وَابِي الْقَضَا عَنْ رُبَى نَجْدِ
عَنِ الدُّمِ عَنْ عَيْنِي الْقَرِيحِ عَنِ الْجَوَى عَنِ الْحَزَنِ عَنْ قَلْبِي الْجَرِيحِ عَنِ الْوَجْدِ
بِأَنَّ غَزَامِي وَالْهَوَى قَدْ تَخَالَفَا عَلَى تَلْفِي حَتَّى أُوَسَّدَ فِي لَحْدِي

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۹۱

قطعه شعری دیگر:

بود کیش من مهر دلدارها	همی گویم و گفتم بارها
بروندن زمین جسرگه هشیارها	پرستش به مستی است در کیش مهر
ندارند کاری، دل افکارها	بشادی و آسایش و خواب و خور
نباشد به دست گرفتارها	به جز اشک چشم و به جز داغ دل
میان دل و کام دیوارها	کشیدند در کوی دلدادگان
چه حلاجها رفته بر دارها	چه فرهادها مرده در کوهها
مگر توده هائی، و پندارها	چه دارد جهان جز دل و مهریار
نیازند هرگز، به مردارها	ولی رادمردان و وارستگان
بریزند از دام جان، تارها	مهرین مهر ورزان، که آزاده اند
چه گل‌های رنگین، به جو بارها	به خوان خود آغشته، و رفته اند
بدمان گلشن، ز رگبارها	بهاران که شب‌باش ریزد سپهر
زند بارگه گل به گلزارها	کشد رخت سبزه به هامون و دشت
در آئینه آب رخسارها	نگارش دهد گلین جویار
برقصد به صد ناز گلزارها	رود شاخ گل در بر نیلوفر
هزار آورد نغز گسفتارها	درد پرده غنچه را باد بام
خروشد ز سرو و سمن تارها	به آوای نای و به آهنگ چنگ
بکش جام در بزم میخوارها	بیاد خم ابروی گلرخان
که آسان کند باده، دشوارها	گهره را ز راز جهان باز کن
که بستد چشم خشیارها	جز افون و افانه نبود جهان
که آینده خوابی است چون پا رها	به اندوه آینده، خود را مبار
که در پای این گل بود، خارها	فریب جهان را مخور زینهار

۹۹۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

پسایی بکش جام و سرگرم باش بهل گـر بـگیرند، بیکارها

عشق به ائمه اطهار(ع):

حضرت استاد، علاقه و شیفتگی خاصی نسبت به ائمه طاهرين (صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين) داشتند وقتی نام یکی از آنها برده می شد، اظهار تواضع و ادب در سیمایشان مشهود می شد؛ و نسبت به امام زمان (ارواحنا فداه) تجلیل خاصی داشتند؛ و مقام و منزلت آنها و حضرت رسول الله و حضرت صدیقه کبری (ع) را فوق تصور می دانستند؛ و یک نحو خضوع واقعی و وجدانی نسبت به آنها داشتند؛ و مقام و منزلت آنانرا ملکوتی می دانستند؛ و به سیره و تاریخ آنها کاملاً واقف بودند.

در بسیاری از مطالب که درباره آنان سؤال می شد چنان بیان و تشریح داشتند و گویا آن سیره را همین امروز مطالعه کرده اند؛ و یا در مصدر وحی و تشریح نشسته اند؛ و از آنان می گیرند؛ و به این عالم می دهند.

در تابستانها از قدیم الأیام رسمشان این بود که به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام مشرف می شدند. و تابستان را در آنجا می ماندند؛ و ارض اقدس را بر سایر جاها مقدم می داشتند؛ مگر در صورت محذور.

در ارض اقدس هر شب به حرم مطهر مشرف می شدند؛ و حالت التماس و تضرع داشتند.

و هرچه از ایشان تقاضا می شد که در خارج از مشهد چون طَرَقَبَه و جَاغَرَق سکونت خود را به علت مناسب بودن آب و هوا آنجاها قرار دهند؛ و گهگاهی برای زیارت مشرف گردند؛ ابدأ قبول نمی کردند؛ و می فرمودند: ما از پناه امام هشتم جای دیگر نمی رویم.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۹۳

عشق به قرآن :

نسبت به قرآن کریم نیز بسیار بسیار خاضع و خاشع بودند؛ آیات قرآن را غالباً از حفظ می خواندند؛ و مواضع آیات را در سوره های مختلف نشان می دادند؛ و آیات مناسب آن آیه را نیز تلاوت می نمودند؛ جلسات بحث های قرآنی آن فقید سعید، بسیار جالب و پر محتوی بود.

معیشت :

و أمّا وضع معیشت ایشان، چنانچه از شجره آنان پیداست از خاندان محترم و معروف و سرشناس آذربایجان بوده اند؛ و ممر ایشان و برادرشان از کودکی منحصر به زمین زراعتی بود که در قریه «شادآباد» تبریز بوده و از نیاکان به عنوان ارث منتقل شده بود؛ و چنانچه از نوشتجات ایشان در دوران توطن و اقدام به فلاح و زراعت برای ممر معاش در تبریز پیداست. آن رساله های خطی (کتاب توحید و کتاب انسان و رساله وسائل و رساله ولایت) را در قریه شادآباد نوشته اند.

ایشان می فرمودند: این ملک، دویست و هفتاد سال است که ملک طلق آباء و اجداد ما بوده است و یگانه وسیله ارتزاق ما از راه کشاورزی می باشد؛ و چنانچه مورد غضب و تعدی واقع می شد، به طور کلی رشته معاش ایشان مختل می گشت؛ و در مضیقه واقع می شدند.

چون علامه طباطبائی با وجود داشتن مقام فقاہت و علمیت و واجدیت مقام مرجعیت به علت اهتمام به امور علمی و تربیت طلاب، از نقطه نظر معنویت و اخلاق و تصحیح عقیده، و به علت دفاع از سنگر اسلام و حریم تشیع؛ دیگر مجالی و حالی برای تدوین رساله و فتوی و استفتاء را نداشتند. و از بدو امر عمداً مسیر خود را در غیر این طریق، قرار داده بودند.

و چون از این طرف این امور به کلی مسدود بود؛ و از طرف دیگر ایشان به هیچ

۹۹۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

وجه سهم امام را قبول نمی‌کردند؛ معلومست که وضع معیشت و زندگی ایشان در صورت فقدان منافع فلاحت و زراعت که عایدشان می‌شد؛ از یک طلبه ساده نیز پائین‌تر خواهد بود؛ چون آن طلبه، و اگر چه از شهر و یا ده برای او مقرری نرسد لااقل از سهم امام (ع) استفاده می‌کند. و آن منافع زراعت هم در صورت وصول، فقط برای امرار مقدار ضرورت از معاش به حداقل بود. و طبعاً رجال علم و دانش از قدیم الایام بدین محذور مبتلا بودند.

رجال علم و تنگدستی :

مرحوم آیت الله شیخ جواد بلاغی نجفی که فخر اسلام بود؛ و علوم و مؤلفات او جهان دانش را روشن کرد در نجف اشرف در خانه محقری روی حصیر زندگی می‌کرد؛ و برای طبع کتابهای خود بر علیه مادیین و طبیعین و یهودیان و مسیحیان؛ که حقاً سند مباهات و افتخار عالم اسلام بود؛ مجبور می‌گردد خانه مسکونی خود را بفروشد.

أستاذُ أستاذٍ ما: مرحوم قاضی (رضوان الله علیه) در نجف اشرف با وجود عائله سنگین، چنان در ضیق معیشت زندگی می‌نمود که داستانهای او برای ما ضرب المثل است. در خانه او غیر از حصیر خرمائی، چیز دیگری نبود؛ و برای روشن کردن چراغ نفتی در شب به جهت نبودن لامپ و یا نفت چه بسا در خاموشی بسر می‌بردند.

مرحوم آیت الله علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی؛ هیچ ممر معاشی نداشت؛ و از حال ایشان کسی با خبر نبود؛ صد سال به علم و اسلام و تشیع خدمت کرد؛ و اثر ارزنده الذریعه الی تصانیف الشیعه را که در برگزیده معرفی ۵۴ هزار کتاب و مؤلفین آنها می‌باشد به تنهایی نوشت و مجاهدات ارزنده و آثار نفیس و بی نظیری از خود به یادگار گذاشت که امروز مورد استفاده تمام اهل تحقیق و تتبع و محور مراجعات نویسندگان است. این مرد شب و روز مشغول نوشتن و زحمت کشیدن و جمع‌آوری

اسناد و مدارک نوشتجات بود.

وضع خانه او عیناً مانند یک طلبه معمولی ساده، بلکه پائین‌تر؛ و شدائدی که تحمل نموده است فوق تصور است. علامه امینی (ره) صاحب الغدير تا قبل از مشهوریت و معروفیت؛ در تنگی معاش به سر می‌برد، و حتی برای طبع اول دوره «الغدير» با مشکلاتی مواجه شدند.

و این یک نقص بزرگ در دستگاه روحانیت فعلی از نقطه نظر کیفیت اداره امور مالی می‌باشد.

چرا باید افرادی که در رشته‌های خاصی مانند فلسفه و عرفان کلام و تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و غیرها عمری را می‌گذرانند، و با وجود سرمایه‌های سرشار فقهی؛ به علل کمک به اسلام، و نیاز جامعه بدین علوم و پر کردن مواضع ضعف، و به علت پاسداری و سنگربانی از حریم مکتب، باید حتی از یک زندگی ساده و معمولی محروم؛ و برای امرار معاش و حفظ آبرو و حیثیت دچار هزار نوع اشکال گردند. بودجه صندوق مسلمین که به عنوان سهم امام به حوزه‌ها ارسال می‌شود، از عطف توجه به چنین افرادی مضایقه و دریغ، و قبول امام برای چنین کسانی به توسط متصدیان و مباشران، موجب قبول ذل استخفاف و تحقیر و تسلیم در برابر دستگاه مدیریت می‌باشد.

از اجازه و تصدیق مقام اجتهاد و فقامت افراد والا مقامی که دارای مزایای اخلاقی و روحی، علاوه بر جنبه‌های علمی هستند، چون ملازم با تصدیق شخصیت و استقلال امور آنهاست، خودداری شود.

و به افراد بی سواد و بی احتیاط و متجری، به عنوان جبايه و جمع‌آوری سهم امام اجازه‌های طولیه و مطوله و ملقب به القاب و آداب داده شود، که مرکز حکمرانی از مقر خود تکان نخورد و در وصول آن بدست افراد غیر واجد شرائط، که در مزایای روحی و اخلاقی از سطح معمولی مردم پائین‌ترند، به ملاک ادعای علم و اعلمیت و

۹۹۶..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

فقه و افقهیت و ورع و اورعیت خللی پدیدار نگرده.

فَيَا لِلْأَسَفُ بِهَذِهِ السَّيْرَةِ الرَّيِّيَّةِ الْمُزَيَّدَةِ الْحَسِيدَةِ لِلْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ وَالْفَقْهِ وَالْفُقَهَاءِ

و چون به آنها گفته شود: به چه دلیل؟ به چه آیه، به چه روایت، شما می گوئید: سهم امام مقلد باید به دست مرجع یا نائب او بخصوصه برسد؟ در کدام کتاب فقه و خبر و تفسیر چنین مطلبی را دیده اید؟ این چه سنت ها و بدعت هائی است که می نهید؟

می گویند: فلان و بهمان گفته اند. شما که ادعای اجتهاد می کنید! چرا در اینجا فقط مقلد صرف فلان و بهمان شده اید؟

زندگی ساده و بسیط:

علامه استاد، زندگانی بسیار ساده و بی تجمل در حداقل ضرورت زندگی داشتند و با وجود کسالت قلبی و کسالت اعصاب و کیرسن، فقط و فقط به علت حمایت از دین، و نشر فرهنگ اسلام؛ برای ملاقات و مصاحبه با آن مستشرق فرانسوی، هر دو هفته یکبار به تهران می آمدند؛ و این رفت و آمد نیز مستلزم رنج هائی بود.

اینست وضع زندگی یک فیلسوف شرق، بلکه یگانه فیلسوف عالم با آنکه آنطور که باید ما از وضع داخلی آن بزرگ مرد، پرده برنداشتیم؛ زیرا معتقدیم بحث در اینگونه امور، سزاوار مقام عفت و شرف نیست، اینست زندگانی اولیای خدا:

صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً. أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ^(۱)

۱ - از فقرات خطبه همام است که خطبه ۱۹۱ از نهج البلاغه است: ایام کوتاهی در دنیا به مشقت و سختی با پای راستین و استقامت، ثبات به خرج داده، و در نتیجه به دنبال آن در آخرت زمان های فرازی را در راحتی به سر می برند.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۹۷

صفات پارسایان:

یکایک از صفات و نعوت متقیان که مولی الموالی امیرمؤمنان علیه السلام درباره آنان در خطبه همام بیان می فرمایند، در این مرد الهی مشاهده و محسوس و ملموس و معلوم بود:

أَزَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا وَ أَسِرَّتْهُمْ نَفْسُهُمْ أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا^(۱)

اینست زندگی و ارستگان و آزادگان از اسارت نفس آماره، و به پرواز در آمدگان در حریم قضا و مشیت الهیه؛ و سر سپردگان به عالم تفویض و تسلیم و رضا؛ چقدر استاد ما از این شعر خوشایند بودند که:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن	منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملالت کشیم و خوش باشیم	که در طریقت ما، کافری است رنجیدن
به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم	که تا خراب کنم، نقش خود پرستیدن
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات	به خواست جام می، و گفت راز پوشیدن ^(۲)

و آنگاه با این مشکلات، و رد و ایرادها، بگذرد از عظمت و وقار و سکینه و آرامش در او متحقق بود.

اینجاست که خوب زندگانی آئمه معصومین ما، رخ خود را نشان می دهد زیرا امثال طباطبائیها می توانند به خوبی روشنگر و آیت و نماینده آن ارواح پاک باشند و چون آینه درخشان و صیقلی، آن ذوات طهارت را حکایت کنند، و اینانند که آیات الهیه و حجج ربانیه می باشند.

۱ - دنیا به سوی آنان رو آورد، ولی آنها از دنیا اعراض کردند؛ و دنیا خواست آنانرا اسیر خود کند، آنها خود را رها نیده و آزاد کردند.

۲ - از حافظ شیرازی است دیوان حافظ طبع بزمان حرف نون ص ۱۷۷.

پافشاری روی عقیده:

و به همین علت مهاجرت علامه طباطبائی به قم، و تحمل این همه مشکلات، و دوری از وطن مألوف، برای احیای امر معنویت و اداء رسالت الهی در نشر و تبلیغ دین؛ و رشد افکار طلاب؛ و تصحیح عقائد حقّه و نشان دادن راه مستقیم تهذیب و تزکیه‌ی اخلاق و طهارت سرّ و تشرف به لقاء الله و ربط با عالم معنی می‌باشد. چنانکه آن فقیه سعید فرمودند: من وقتی از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع کردم و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یکصد نفر در مجلس حضور پیدا می‌کردند؛ حضرت آیه الله بروجردی رحمه الله علیه اولاً دستور دادند که شهریه طلابی را که به درس اسفار می‌آیند قطع کنند.

و بر همین اساس چون خبر آن به من رسید، متحیر شدم که خدایا باید چه کنم؟ اگر شهریه طلاب قطع شود، این افراد بی‌بضاعت که از شهرهای دور آمده‌اند و فقط ممرّ معاش آنها شهریه است چه کنند؟ و اگر من به خاطر شهریه طلاب، تدریس اسفار را ترک کنم لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید؟ من همینطور در تحیر به سر می‌بردم، تا بالاخره یکروز که به حال تحیر بودم و در اطاق منزل از دور کرسی می‌خواستم برگردم چشمم به دیوان حافظ افتاد که روی کرسی اطاق بود. آن را برداشتم و تغال زدم که چه کنم؟ آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم	محب داند که من این کارها کمتر کنم
من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها	توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست	کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
عشق دُر دانه است و من غوّاص، و دریا میکده	سر فرو بردم در آنجا، تا کجا سر بر کنم
لاله ساغر گیر و زرگس ست و بر ما، نام فسق	داوری دارم بسی یا ربّ که را داور کنم؟
بازکش بکدم عنان ای ترک شهر آشوب من	تا زاشک و چهره، راحت پرزر و گوهر کنم

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۹۹۹

من که از یاقوت و لعل اشک، دارم گنجها
 عهد و پیمان و فلک را نیت چندان اعتبار
 کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
 عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم
 من که دارم در گدائی گنج سلطانی به دست
 کی طمع در گردش گردونِ دون پرور کنم
 گر چه گرد آلود لقمه شرم باد از هضم
 گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم
 عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست
 تنگ چشم گر نظر در چشمه‌ی کوثر کنم
 دوش لعلش عشوه‌ای می‌داد حافظ را ولی
 من نه آنم کز وی، این افسانه‌ها باور کنم^(۱)
 باری دیدم عجیب غزلی است! این غزل می‌فهماند که تدریس اسفار لازم، و
 ترک آن در حکم کفر سلوکی است.

و ثانیاً یا همان روز یا روز بعد، آقای حاج احمد خادم خود را به منزل ما
 فرستادند و بدینگونه پیغام کرده بودند: ما در زمان جوانی در حوزه علمیّه اصفهان نزد
 مرحوم جهانگیرخان اسفار می‌خواندیم ولی مخفیانه چند نفر بودیم و خفیه به درس
 ایشان می‌رفتیم و اما درس علنی در حوزه رسمی به هیچوجه صلاح نیست و باید
 ترک شود!

من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که این درس‌های
 متعارف و رسمی را مانند فقه و اصول، ما هم خوانده‌ایم و از عهده تدریس و تشکیل
 حوزه‌های درسی آن بر خواهیم آمد و از دیگران کمبودی نداریم.

من که از تبریز به قم آمده‌ام فقط و فقط برای تصحیح عقائد طلاب بر اساس حق
 و مبارزه با عقائد باطله مادیّین و غیر هم می‌باشد، در آن زمان که حضرت آیه‌الله با چند
 نفر پنهانی به درس مرحوم جهانگیرخان می‌رفتند، طلاب و قاطبه مردم بحمدالله
 مؤمن و دارای عقیده پاک بودند و نیازی به تشکیل حوزه‌های علنی اسفار نبود ولی
 امروزه هر طلبه‌ای که وارد دروازه قم می‌شود با چند چمدان (جامه دان) پر از شبهات

۱۰۰۰ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

و اشکالات وارد می شود.

و امروزه باید به درد طلاب رسید و آنها را برای مبارزه با ماتریالیست‌ها و مادیین، بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفه حقّه اسلامیّه را بدانها آموخت و ما تدریس اسفار را ترک نمی کنیم.

ولی در عین حال من آیت الله را حاکم شرع می دانم، اگر حکم کنند بر ترک اسفار، مسئله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.^(۱)

علامه فرمودند: پس از این پیام، آیت الله بروجردی، دیگر به هیچوجه متعرض نشدند و ما سالهای سال به تدریس فلسفه از شفا و اسفار و غیرهما مشغول بودیم. و هر وقت آیت الله برخورداردی با ما داشتند بسیار احترام آمیز بود و یک روز یک جلد قرآن کریم که از بهترین و صحیح ترین طبع ها بود به عنوان هدیه، برای ما فرستادند.

باری من چه گویم از فضائل مردی که حقّاً در اینجا غریب بود، در غربت آمد و در غربت رفت. و سربسته و مهر کرده کسی او را نشناخت.

علامه طباطبائی که رضوان خدا بر او باد! برای مخلصین از شاگردان و ارادتمندان خود ملجأ و پناهی بود که در حوادث روزگار بدو روی می آوردیم و او چون چراغ تابان روشنگر راه و مبین خطرات و مفرق حق از باطل بود و در کشف مسائل علمیه و رفع مجهولات، دستگیر و راهنما بود.

این حقیر نه تنها در همان ایامی که در قم مشغول تحصیل بودم از کانون فیض و علمش بهره مند می شدم و تا سر حدّیکه خود را بنده و خانه زاد می دانستم، بلکه پس

۱ - نظر آیه الله بروجردی بر اثر نگرانی و رعایت جانب احتیاط از نظر فراگیرندگان فلسفه بوده است که شاید افراد کم استعدادی تاب تحملِ براهین فلسفی را نداشته باشد و در عقائد آنان تزلزل به وجود آید. نه مخالفت با اصل تدریس فلسفه در حوزه ها چون خود آن بزرگ در این رشته تحصیلاتی داشته است. (مؤلف)

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۰۱

از تشرّف به نجف اشرف نیز پیوسته باب مراسلات مفتوح بود و نامه‌های جذّاب روشنگر راه بود و پس از مراجعت از نجف تا به حال وقتی نشد که خود را بی نیاز از تعلیم و محضر پرفیض ببینم.

در هر مجلسی که خدمتشان می‌رسیدم آنقدر افزایه رحمت و علم و دانش بود و آنقدر سرشار از حال و وجد و سرور و توحید بود که از شدّت حقارت در خود، احساس شرمندگی می‌نمودم و معمولاً هر دو هفته، یکبار به قم شرفیاب می‌شدم و ساعات زیارت و ملاقات با ایشان برای من بسیار ارزنده بود.

درست به خاطر دارم شبی در تهران که به کتاب «سیر و سلوک» متسبب به مرحوم آیةالله بحر العلوم نجفی - اعلی الله تعالی درجته - شرح می‌نوشتیم، دچار اشکالی شدم. هر چه فکر کردم، مسئله حلّ نشد و تلفن خودکار در شهرهای ایران هنوز دایره نشده بود، لذا شبانه برای این مهمّ عازم قم شدم قریب نیمه شب بود که وارد قم شدم و در مهمانخانه بلوار، شب را به صبح آوردم. صبحگاه پس از تشرّف به حرم مطهر و زیارت قبر حضرت معصومه سلام الله علیها، به خدمت استاد رسیدم و تا قریب ظهر از محضر پر برکشان بهره‌مند شدم و نه تنها آن مسئله بلکه بسیاری از مسائل دیگر را حلّ کردند و جواب دادند من هر وقت به خدمتشان می‌رسیدم، بدون استثناء برای بوسیدن دست ایشان خم می‌شدم و ایشان دست خود را لای عبا پنهان می‌کردند و چنان حال حیا و خجالت در ایشان پیدا می‌شد که مرا منفعل می‌نمود.

یک روز عرض کردم: ما برای فیض و برکت و نیاز، دست شما را می‌بوسیم چرا مضایقه می‌فرمائید؟! سپس عرض کردم: آقا شما این روایت را که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا^(۱) را آیا

۱ - در اینجا روایت شریفی را مرحوم صدوق در کتاب توحید خود در ص ۱۷۴ با اسناد خود از

ابوالحسن موصلی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که «جاء جبرّ من الاحبار الی

۱۰۰۲ عرفان و عرفاء آفریاجان، (ج ۲)

قبول دارید؟!

فرمودند: بلی روایت مشهوری است و متنش نیز با موازین مطابقت دارد.
عرض کردم: شما این همه کلمات به ما آموخته‌اید و به کرات و مرّات ما را بنده‌ی
خود ساخته‌اید! از ادب بنده این نیست که دست مولای خود را ببوسد؟! و بدان تَبَرک
جوید؟

با تَبَسَمِ ملیحی فرمودند: ما همه بندگان خدائیم!
باری چیزی را که تصوّر نمی‌کردیم، ارتحال این مرد بود، مرگ این رجل الهی
مرگ عالم است، چون علامه‌ی عالم بود، گرچه او زنده است، همه مردم زنده، مرده، و
او زنده است.

النَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فقال له يا اميرالمؤمنين: متى كان ربك؟ فقال له: تكلتك امك! و
متى لم يكن حتى يقال: متى كان؟ كان ربّي قبل القبل بلاقبل؛ و يكون بعد اللبعد بلا بعد و لا
غاية و لا منتهى لغايته انقطعت الغايات عنه فهو منتهى كلّ غاية؛ فقال: يا اميرالمؤمنين فنبئ
أنت؟ فقال و يلك انما أنا عبدٌ من عبید محمد صلی الله علیه و آله و سلّم.

داشتمندی از دانشمندان آئین مسیح به حضور امیرالمؤمنین (ع) رسید عرض کرد: آفریدگار تو چه زمانی
برده است؟ علی (ع) فرمود: مادرت در عزایت بنشیند در چه زمانی نبود که گفته شود تا گفته شود: چه زمانی
تحقق یافت. آفریدگار من پیش از آن پیشی که تو در نظر داری وجود داشت و از هر پس دیگر نیز وجود خواهد
داشت پایانی بر او نیست تمام پایانها در مورد او بریده شده‌اند پس او پایان هر پایانی است که تو تصوّر
می‌نمایی.

عرض کرد آیا تو پیامبر هستی؟

در پاسخ فرمودند: وای بر تو باد که مرا پیامبر می‌پنداری نه، بلکه من عیدی از عبدهای محمد (ص)
می‌باشم.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۰۳

از دیوان منسوب به امیرالمومنین علیه السلام است: تمام مردم مردگانند و فقط اهل علم زندگانند:

سرود عشق استاد:

پیش ازینت پیش از این غمخواری عشاق بود	مهر ورزی تو، با ما شهره آفاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که در زلف توام	بحث بر عشق و ذکر حلقه‌ی عشاق بود
از دم صبح ازل، تا آخر شام ابد	دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
حسن مهر و یان مجلس، گرچه دل می برد و دین	عشق ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود
سایه‌ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟	ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
پیش ازین کاین سقف سبز و طاق مینا برکشد	منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود ^(۱)

واجد کمالات:

استاد ما علامه طباطبائی قدس الله سره در مراتب علمی در درجه کمال، بلکه در میان اقران حائز درجه اول بودند:

اما از جهت کمال قوه عقلیه و حکمت نظریه، متفق علیه بین دوست و دشمن بود و همانطور که گفته شد - در جهان اسلام بی نظیر بودند؛ و اما از جهت کمال قوه عملیه حکمت عملیه و سیر باطنی در مدارج و معارج عوالم غیب و ملکوت و وصول به درجات مقربین و صدیقین؛ دولب بسته و خاموش ایشان حتی در زمان حیات که کتمان سر را از اعظم فرائض می دانستند به ما اجازه نمی دهند که بیش از این در این مرحله، کشف پرده کنیم. الا آنکه، همانطور که ذکر شده إجمالاً می گوئیم: علامه در دنیا غائب بود، غائب آمد و غائب رفت.

و سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ تَبِعَتْ حَيَاتًا (آیه ۱۵ از سوره مریم)^(۲)

۱ - از حافظ شیرازی طبع بزمان حرف دال ص ۱۱۱.

۲ - راجع به حضرت یحیی است که: و سلام بر او باد در روزیکه از مادر متولد شد و در روزیکه

می میرد و در روزیکه زنده مبعوث می گردد

۱۰۰۲..... عرفان و عرفاه آذربایجان، (ج ۲)

خصوصیات فطری و اکتسابی:

و اما از جهت شرع، خود یک فقیه متشرع بودند که در رعایت سنن و آداب به تمام معنی الکلمه بذل توجه داشتند؛ و حتی از بجا آوردن کوچکترین مستحبات دریغ نمی نمودند؛ و به آورندگان شرع مبین به دیده تعظیم و تبجیل می نگریستند.

و نسبت به بعضی از صوفیه که به شرع مقدس آنطور که باید و شاید اهمیت نمی دهند معترض و از آنان انتقاد می نمودند؛ و روش آنانرا مقرون به خطا و غیر مصیب به سر منزل مقصود می دانستند. او در این جمله رساله منسوب به بحر العلوم را آنجا که می فرماید:

«و اما استاد عام شناخته نمی شود مگر به مصاحبت او در خلّاء و ملاء و معاشرت باطنیه و تمامیت ایمان جوارح و نفس او؛ و زینهار بظهور خوارق عادات؛ و بیان دقائق نکات؛ و اظهار خفایای آفاقیه؛ و خبایای آنفسیه؛ و تبدّل بعضی از حالات خود به متابعت او فریفته نباید شد؛ چه اشراف بر خواطر و اِطّلاع بر دقائق و عبور بر نار و ماه و طی زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود؛ و از این مرحله تا سر منزل مقصود راه بی نهایت است؛ و بسی منازل و مراحل است؛ و بسی راهروان این مرحله را طی کرده؛ و از آن پس از راه افتاده به وادی دزدان و اَبالسه داخل گشته؛ و از این راه بسی کفّار را اقتدار بر بسیاری از امور حاصل.»

بسیار مورد پسند و تحسین ایشان بود؛ و کراراً بر روی آن تکیه می نمودند؛ و برای شاگردان خود توضیح و شرح می داده و علّت عدم وصول به واقع را بدون رعایت شرع مطّهّر بیان می فرمودند.

استاد علامه بالاخصّ به قرآن کریم بسیار تواضع و فروتنی داشتند و آیات قرآنیّه را کم و بیش حفظ بودند. و یکنوع عشقباری با آیات در اثر ممارست و مزاولت پیدا کرده؛ و فی آناء اللَّیْلِ وَ اطّرافِ النَّهَارِ خواندن قرآن را بهترین و عالیترین کار خود

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۰۰۵

می دانستند؛ و با مرور بآیه ای دیگر منتقل شده و از آن بدیگری و همینطور در یک عالمی از بهجهت و مسرت، تماشای این جنات قرآنی فرو می رفتند.

علامه نیز نسبت به برخی از متنسکین که به عنوان مقدس مآبی، شرع را دستاویز خود قرار داده؛ و به عنوان حمایت از دین و ترویج شرع مبین تمام اصناف از اولیاء خدا را که با مراقبه و محاسبه سروکار داشته و احیاناً سجده طولانی انجام می دادند به باد انتقاد گرفته؛ و اول کارشان مذمت و نقد بر بعضی از بزرگان عرفان چون خواجه حافظ شیرازی و مولانا محمد بلخی رومی کتاب مثنوی بوده است؛ به شدت تعیب و تمعیر می نمودند؛ و این طرز تفکر را ناشی از جهالت و خشکی و خشک گرایی می دانستند که از آن، روح شریعت بیزار است.

و بدگویی از فلسفه و عرفان را که دو ستون عظیم از ارکان شرع مبین است ناشی از جمود فکری و خمود ذهنی می گفتند؛ و می فرمودند: از شر این جهال باید به خداوند پناه برد؛ اینان بودند که کمر رسول الله را شکستند.

آنجا که فرموده است: قَصَمَ ظَهْرِي صَيْفَانِ: عَالِمٌ مُتَهَنِّكَ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ^(۱) و همچنین نسبت به کسانی که دارای قوه عقلیه بوده و حکمت و فلسفه را خوانده بودند ولی در امور شرعیه ضعیف بودند؛ اعتنائی نداشتند و می فرمودند: حکمتی که بر جان ننشیند و لزوم پیروی از شریعت را بدنبال خود نیاورد حکمت نیست.

۱ - دو طایفه کمر مرا شکستند: اول عالم بی باک دژم جاهل مقدس مآب و نظیر این کلام را امیرالمؤمنین علیه السلام در خصال باب الاثنین بیان کرده اند که: قطع ظهري رجلا من الدنيا: رجل عليم اللسان فاسق؛ و رجل جاهل القلب ناسك. هذا يصد بلسانه عن فقه و هذا ينسكه عن جهله؛ فانقوا الفاسق من العلماء و الجاهل من المتعبدین اولئك فتنة كل مفتون فانه سمعت رسول الله (ص) يقول: يا علي! هلاك امتي على يدي (كل) متافق عليم اللسان.

رجال الهی:

باری در اینجا که می‌خواهیم دیگر رساله شریفه را به پایان بریم چه قدر مناسب است یکی از خطبات نهج البلاغه را که امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که آیه شریفه: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ راقرائت می‌نمودند درباره رجال الهی و اولیای خدا بیان مشخصات و متمایزات احوال آنان بیان نموده‌اند بیاوریم؛ تا هم به برکت این خطبه عالیّه که فرمایش مولی الموحّدين و قائد الغر المحجلين است این یادنامه خاتمه یابد؛ و هم دانسته شود که تمام این آثار و صفات در استاد علامه طباطبائی قدس الله تربته الشریفه و افاض علینا من برکاته المنیفة جمع بود؛ و کأنه مولی الموالی حکایت از ایشان و نظائر ایشان از شاگردان مکتب توحید و مدرس ولایت و عارفان به حق را بیان می‌فرماید:

و همیشه برای خداوند - عزّت الّائه - در طول زمانهای دراز دهور و ایام یکی پس از دیگری و در ایام فترت‌ها بندگانی بوده است که خداوند با الهام و القاء مطالب به افکار و اندیشه‌های آنان بطور راز سخن می‌گفته است و با اصول عقلیّه و بنیاد تفکریّه آنان تکلم می‌نموده است؛ و بنابراین آنان با نور بیداری و بصیرت در گوشها و چشم‌ها و دل‌های خود، چراغ هدایت و معرفت افروختند؛ بیاد می‌آورند روزهای خدا را و می‌ترسانند از مواقف حضور در پیشگاه حق؛ و به منزله راهنمایی هستند که در بیابانهای دور، گمشدگان را هدایت می‌کنند کسیکه راه راست را در پیش گرفت او را می‌ستایند و بشارت به نجات می‌دهند؛ و کسیکه راه کج را در پیش گرفت او را تنقید می‌کنند و از هلاکت بر حذر می‌دارند؛ و آنان همچنین چراغهای درخشان وادیهای این ظلمات و راهنمایان این شبهات هستند.

آری برای ذکر خدا و یاد خدا مردمی هستند که به عوض اشتغال به دنیا و زینت‌های آن بذکر خدا مشغول شده‌اند و هیچ تجارت و معامله‌ای آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. با یاد خدا ایام زندگانی دنیوی خود را می‌گذرانند و با ندای بلند، طنین

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۰۷

آهنگ منع و زجر خود را در گوش های غافلان می دمند و آنها را از اتیان محرمات الهیه بر حذر می دارند؛ مردم را به عدالت امر می کنند، و خود نیز به عدالت رفتار می کنند؛ و از کار زشت باز می دارند و خود نیز بکار زشت دست نمی آایند. و چنان با قدمی استوار پا در میدان نهاده اند که کوئی تمام عالم را در هم پیچیده و در دل آخرت قرار گرفته اند؛ و آنچه در پشت پرده است را می بینند؛ و مثل اینکه آنان بر پنهان و خفایای اهل برزخ در دوران مکث در آن عالم، اطلاع دارند؛ و قیامت با تمام وعده ها و وعیدها بر آنها تجلی کرده است؛ و آنان پرده ی غیب را برای مردم این جهان پس زده اند حتی مثل آنکه آنان می بینند چیزهائی را که مردم نمی بینند و می شنوند چیزهائی را که مردم نمی شنوند؛ و اگر تو مقام های پسندیده و مجلس های شایسته آنان را در عقل خود، تمثیل کنی که کوئی دیوان اعمال خود را در مقام خود گشوده و از محاسبه نفس از هر صغیره و کبیره ای که به جای آورده اند فارغ شده و آنچه به آنها امر شده، کوتاهی کرده و بارهای گناه خود را بر دوش کشیده و از تحمل و نگاهداری آن فرو مانده اند؛ و آواز گریه آنان به زاری بلند گشته؛ گریه گلوگیر آنها شده؛ و یکدگر را به گریه و زاری پاسخ داده اند؛ و فریاد خود را از روی ندامت و پشیمانی به پروردگارشان بلند نموده اند؛ در آن تمثیل عقلی و تصویر ذهنی ایشانرا چنان خواهی یافت که نشانه های هدایتند و چراغهای رخشان در ظلمات جهالت به طوریکه فرشتگان الهی گرداگرد آنها را فرا گرفته؛ و مقام آرامش و سکینه بر آنها فرود آمده است؛ و درهای آسمان بروی آنها گشوده شده و مراتب وصول به درجات عالیه و منازل فوز و کرامت در مقام و منزلت آنان را پسندیده و ستوده است؛ آنان به دعائیکه نموده اند نسیم عفو و مغفرت را استشمام نموده اند؛ همه ی آنها گروگان فقرند به فضل خدا؛ و اسیران ذلتند در برابر عظمت خدا؛ طولانی شدن زمان غم و هجران، دلهای آنها را مجروح نموده است؛ و بدرازا کشیدن گریه چشمانشان را متورم و قریحه دار کرده است؛ در هر موردی از رغبات الهیه برای آنان دست کوبیده و دعای مستجابی است؛ آنها می خواهند از

۱۰۰۸ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

کسیکه مکانهای وسیع عالم برای او تنگی نمی‌کند و رغبت کنندگان به او ناامید نمی‌گردند؛ پس تو برای خودت از خودت حساب بکش! چونکه برای نفوس غیر از تو، حسابگرانی غیر از تو هستند! (۱)

۱ - وَ مَا بَرَحَ عَزَّتْ الْأَوَّهَ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفَنَزَاتِ عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ؛ فَاسْتَضَبُّوْهُ بِنُورِ يَفْطَنُ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْسَادِ يُذَكِّرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَوَّلِ فِي الْفُلُوتِ.

مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِيدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ؛ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ؛ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ؛ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ؛ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَضَابِيعَ بَلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّةَ تَلَكَّ الشُّبُهَاتِ.

وَ إِنْ لِّلذِّكْرِ لَآهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَهُ وَ لَا يَبِيعُ عَنْهُ يَهْتَفُونَ بِهِ أَيَّامَ لَحْيَاةٍ بِالزَّوَارِجِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَائِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْإِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ؛ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَنْتَاهَوْنَ عَنْهُ.

فَكَانُوا قَطْعُوا الدُّنْيَا إِلَى آخِرَةٍ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَانُوا إِطْلَعُوا عُيُوبَ أَهْلِ الْبَرَزِخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ؛ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عَذَابَهَا.

فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ؛ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ.

فَلَوْ مَنَعْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُحْصَمُودَةِ، وَ مَجَالِسِهِمُ الْمُشْهُودَةِ؛ وَ قَدْ نَشَرُوا نَوَاقِيزَ أَعْمَالِهِمْ؛ وَ فَرَعُوا لِمَحَاسِنِهِ أَنْفُسِهِمْ عَنْ كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمَرُوا بِهَا فَقَصُرُوا عَنْهَا وَ حَمَلُوا ثِقْلَ أَوْزَارِهِمْ ظَهَرُوا هُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْأَسْتِقَالِ بِهَا فَتَشَجُّوا تَشِيجًا وَ تَجَاوَبُوا تَجِيبًا، يَجْعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَاوِمِ نَدَمٍ وَ اغْتِرَافِ لَزَائِمِ غَلَامِ هُدًى وَ مَضَابِيعِ نُجَى قَدْ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَانِكَةُ؛ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ؛ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامِ إِبْلَاحِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِيهِ؛ فَرَضِي سَخِيهِمْ؛ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ؛ يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رُوحَ الْحَاوِزِ؛ وَ هَائِلِ فَاغِبِ إِلَى قَضِيهِ وَ أَسَازِي ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ؛ جَزَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۰۹

حالات استاد در چندین سال آخر عمر، بسیار عجیب بوده است پیوسته متفکر و در هم رفته و جمع شده بنظر می‌رسید؛ و مراقبهٔ ایشان شدید بود و کمتر تنازل می‌نمودند؛ و تقریباً در سال آخر عمر غالباً حالت خواب و خلسه غلبه داشت؛ و چون از خواب برمی‌خاستند فوراً وضو می‌گرفتند و رو به قبله چشم به هم گذارده می‌نشستند.

در روز سوم ماه شعبان (ميلاد حضرت سيد الشهداء عليه السلام) یکهزار و چهارصد و یک هجریه قمریه در اتفاق مخدّره مکرّمه زوجۀ خود و یکی از طلاب محترم که اهل فلسفه و سلوک بود و برای رعایت حال ایشان به‌مراه آمده بود به مشهد مقدّس حضرت ثامن الحجج علیه الصلوٰه و السلام مشرف شدند؛ و بیست و دو روز اقامت نمودند.

و به جهت مناسب بودن آب و هوای تابستان را در دماوند تهران اقامت جستند؛ و در همین مدّت یکبار ایشان را به تهران آورده و در بیمارستان بستری نمودند؛ ولی دیگر شدّت کسالت طوری بود که درمان بیمارستانی نیز، نتیجه‌ای نداد. تا بالآخره به بلدۀ طَیْبَه قم که محل سکونت ایشان بود برگشتند؛ و در منزلشان بستری شدند؛ و غیر از خواص از شاگردان کسی را به ملاقات نمی‌پذیرفتند. یکی از شاگردان می‌گوید: روزی بعبادت رفتم؛ در حالیکه حالشان سنگین بود دیدم تمام چراغ‌های اطاق‌ها را روشن نموده؛ و لباس خود را بر تن کرده و با عمامه و عبا و با حالت ابتهاج و سروری زائد الوصف در اطاق‌ها گردش می‌کنند؛ گویا انتظار آمدن کسی را داشتند.

لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٌ اَمَلَى اللّٰهُ مِنْهُمْ يَدُ فَارِعَةٍ.

يَسْأَلُونَ مَنْ لَّا تُضِيقُ لَدَيْهِ الْمُنَادُخُ؛ وَ لَّا يُخَيِّبُ عَلَيْهِ الرَّاغِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لَنَفْسِكَ
فَاءَنْ غَيْرِهَا مِنَ الْاَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ.

۱۰۱۰ عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

اواخر عمر:

از یکی از فضلاء قم نقل شد که می‌گفت: من در روزهای آخر عمر علامه عصرها به منزل ایشان می‌رفتم تا اولاً اگر چیزی در منزل نیاز داشته باشند تهیه کنم؛ و ثانیاً قدری ایشان را در صحن منزل راه ببرم.

روزی به منزل ایشان رفتم و پس از سلام عرض کردم: آقا به چیزی احتیاج دارید؟

ایشان چند مرتبه فرمودند: احتیاج دارم! احتیاج دارم! احتیاج دارم!

من متوجه شدم که گویا منظور علامه مطلب دیگری است؛ و ایشان در افق دیگری سیر می‌کنند؛ و سپس بدرون اطاقی راهنمایی شدم علامه هم وارد همان اطاق شدند و در حالیکه دائماً چشمانشان بسته بود و باز نمی‌کردند به اذکاری مشغول بودند که من نتوانستم بفهمم به چه ذکری اشتغال دارند؛ تا اینکه موقع نماز مغرب رسید؛ من دیدم علامه در همان حالیکه چشمانشان بسته بود بدون اینکه به آسمان نظر کنند مشغول اذان گفتن شدند؛ و سپس شروع کردند بخواندن نماز مغرب.

من از کنار اطاق دستمال کاغذی برداشته و در مقابل ایشان روی دست قرار دادم تا بر آن سجده کنند. ایشان بر روی آن سجده نکردند؛ با خود گفتم شاید از این جهت که دستمال کاغذی در دست من است و بجائی اتکاء و اعتماد ندارد سجده نمی‌کنند؛ و به اندرون رفتم و چیز مرتفعی برای سجده آوردم؛ و مهر را بر روی آن قرار دادم؛ ایشان بر آن سجده کردند؛ تا اینکه نمازشان خاتمه یافت.

حال ایشان روز به روز سخت‌تر می‌شد؛ تا ایشان را در قم به بیمارستان انتقال دادند؛ و در وقت خروج از منزل به زوجه مکرمه خود می‌گویند: من دیگر بر نمی‌گردم! قریب یک هفته در بیمارستان بستری می‌شوند؛ و در دو روز آخر کاملاً بیهوش بودند تا در صبح یکشنبه هجدهم شهر محرم الحرام یک هزار و چهارصد و دو هجری قمری سه ساعت به ظهر مانده به سرای ابدی انتقال و لباس کهنه‌ی تن را خلع

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۱۱

و به خلعت حیات جاودانی، منخّل می‌گردند.

دادیم بیک جلوه‌ی رویت دل و دین را	تسلیم تو کردیم همان را و همین را
ما سیر نخواهیم شد از وصل تو آری	لب تشنه قناعت نکند ماء معین را
میدید اگر چشم ترا لعل سلیمان	میداد در اوّل نظر از دست نگین را
در دائره تاجوران راه ندارد	هر سرکه نائیده بهای نو جین را



۱۰۱۲..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

شهادت و گواهی چند تن از فرزندگان:

اکنون که مطالب ارزنده و خاطرات سازنده علامه تهرانی در مورد مربی و مراد و استاد عالیقدرش به پایان رسید شهادت و گواهی چند تن از فارغ التحصیلان مکتب تربیتی او را می آوریم:

۱- گفتار آیه الله حسن زاده آملی :

حضرت آیه الله حسن زاده آملی در روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۳۸۳ هـ. ق برابر با ۲۲ مهر ۱۳۴۲ هـ. ش به قصد اقامت در شهر مقدس قم، تهران را ترک و در این مکان مبارک به مدت هفده سال از محضر علامه طباطبائی و برادرش سید محمد حسن الهی قاضی بهره مند گردید، ایشان در مصاحبه اختصاصی با مجله پیام انقلاب در مورد ابعاد علمی و روحی استاد خود می گوید:

«... وقتی از محضر شریف حضرت استاد علامه آیه الله جامع علوم عقلی و نقلی مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی، دهان باز کردم و اظهار توقعی نمودم به من فرمودند: آقا شما بدانید اگر انسان باید در تحت تربیت کامل به جایی برسد، برای شما بهتر از آقای طباطبائی در قم کسی را نمی شناسم ایشان چنین فرمایشی را به من فرمودند. ما همان وقت که در نجف خدمت جناب حاج سید علی قاضی بودیم، ایشان (علامه طباطبائی) و آقا سید احمد کربلایی کشمیری در میان شاگردان قاضی بر دیگران تفوق داشتند»^(۱)

«ایشان بدون گراف و بدون عراق در فن اصول و فقه هر دو، مجتهد بود و این تعلیقات ایشان بر کفایه - که چاپ شده است - مشت نمونه از خروار است»^(۲)

در آغاز ورود علامه به قم معظم له فقه تدریس می نمودند، ولی به تعبیر

۱ - مجله پیام انقلاب، شماره ۱۵۰، صفحه ۱۵.

۲ - نباء البشر فی القرن الزایع عشر، جلد ۲، صفحه ۵۸۴.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۰۱۳

خودشان وقتی دیدند در قم درسهای فقه و اصول پر رونق و گرم و دایر است، به بررسی مسائل دیگری پرداختند و تشخیص دادند که به اصول اعتقادی و معارف اسلامی روی آوردند.

استاد حسن زاده می‌افزاید علامه وقتی به من فرمودند:

«آقا من هر روز که مراقبتم قوی‌تر است، شب مشاهدات من، مکاشفات من زلاتر است، صافی‌تر است، هر چه روز مراقبت شریفت‌تر، شب مکاشفات زلاتر و صافی‌تر است».^(۱)

آری آن مرحوم با وجود چنین مراتب علمی به شاگردانش می‌گفت:

«ماکاری مهم‌تر از خودسازی نداریم»^(۲)

«مرحوم علامه طباطبائی بر اثر استقامت و حسن و سیر و سلوکش در حوزه علمیه قم چندین قدم مؤثر برداشت، بحمدالله شجره طویایی که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها» این درخت ریشه دوانیده است، جوانه زده و میوه‌ها داده و می‌دهد که: الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».^(۳)

۲- گفتار استاد شهید مطهری:

استاد شهید مرتضی مطهری (رحمه الله) در آثار مکتوب و سخنرانیهای خود وقتی نامی از علامه طباطبائی می‌آورند تعبیر «روحی فدا» را در مورد ایشان به کار می‌برند، آنچنان که امام بزرگوار در مورد استاد عالیقدرش مرحوم شاه آبادی چنین تعبیراتی از

۱ - مجله پیام انقلاب، همان مأخذ، صفحه ۱۷.

۲ - گفتگو با آیت‌الله حسن زاده آملی درباره مرحوم طباطبائی، کیهان اندیشه، شماره ۲۶.

۳ - مجله پیام انقلاب، شماره ۱۴۹، صفحه ۷۰.

۱۰۱۴..... عرفان و عرفاء آذربایجان، (ج ۲)

«چهل حدیث» دارند. از آن فیلسوف شهید پرسیدند دلیل اینکه فوق‌العاده از استاد خود اینقدر تجلیل می‌کنید چیست؟ آن مرحوم فرموده بودند:

«من فیلسوف و عارف بسیار دیده‌ام و احترام مخصوص من به ایشان نه به خاطر این است که یک فیلسوف است، بلکه احترامم به این جهت است که او عاشق دلباخته اهل بیت (ع) است. علامه در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضریح حضرت معصومه (علیها السلام) افطار می‌کرد. ابتدا به حرم مطهر مشرف می‌شد ضریح مقدس را می‌بوسید، سپس به خانه می‌رفت و غذا می‌خورد، این ویژگی ایشان بود که مرا به شدت شیفته ایشان نموده است. و این خصوصیت درس‌آموز آن مفسر عالیقدر یعنی توسل به اهل بیت و عاشق و دلباخته بودن آن انوار درخشان ولایت و امامت. از جمله ابعاد روحی و معنوی ایشان بود غالباً در مجالس روضه و مرثیه روزهای جمعه شرکت می‌کرد و اغلب با تمام وجود، زلزل زار گریه می‌کرد.»^(۱)

ایشان در قسمت دیگری می‌فزایند :

«علامه طباطبائی این مرد بسیار بزرگ و ارزنده مردی است که صد سال دیگر باید بنشینند و آثار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند. این مرد در تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی را طی کرده است. کتاب تفسیر المیزان ایشان یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است، من می‌توانم ادعا کنم. که این تفسیر بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است.»^(۲)

۱ - استاد علامه طباطبائی اسوهٔ ولاء، اخلاق، علم، مجلهٔ پیام انقلاب، شمارهٔ ۱۲۳، صفحهٔ ۱۳ و ۱۴.

۲ - احیاء تفکر اسلامی، ضمیمهٔ کتاب حق و باطل، تهران، انتشارات سدره، صفحهٔ ۸۹.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۱۵

۳- گفتار استاد جوادی آملی :

استاد جوادی آملی یکی دیگر از پرورش یافتگان مکتب او می باشند و هم اکنون خود یکی از مربیان عالقدر می باشند استاد جوادی آملی می نویسند: «بنده رساله‌ی امامت را نوشتم و آنرا پیش استاد بردم و گفتم که گاهی از درس و بحث خسته شدید به عنوان یک جلسه‌ی استراحت و به تعبیر عامه مردم «زنگ تفریح» این رساله را نگاه بفرمائید. ایشان لطف فرمودند و رساله را از اول تا آخر، کلمه به کلمه خوانده بودند تا اینکه پس از مدتی که حدود دو ماه طول کشید و من رفتم تا سراغی بگیرم به من اعتراض کرد که در فلان جای رساله دعای شخص در حق خودتان نموده‌اید من در آنجا حدیث را عنوان کرده و پس از بیان حدیث و شرح آن گفته بودم بارها! توفیق فهم آیات الهی را به این جانب مرحمت بفرما! ایشان فرمودند چرا این دعای شخصی را فرمودید؟ چرا در کنار سفره الهی، دیگران را نیز شرکت ندادی؟ بعد به من فرمود: تا آنجائی که خودم را شناختم، دعای شخصی در حق خودم نکرده‌ام و البته در اصول کافی از ائمه اطهار (علیهم السلام) همین نقل شده است که دعای شخصی نکنید و بندگان خدا در کنار سفره الهی نیز شرکت دهید.

بخش پنجم

اسناد اقحار مردم این سرزمین

نگاهی به میراث فرهنگی و تاریخی مردم آذربایجان

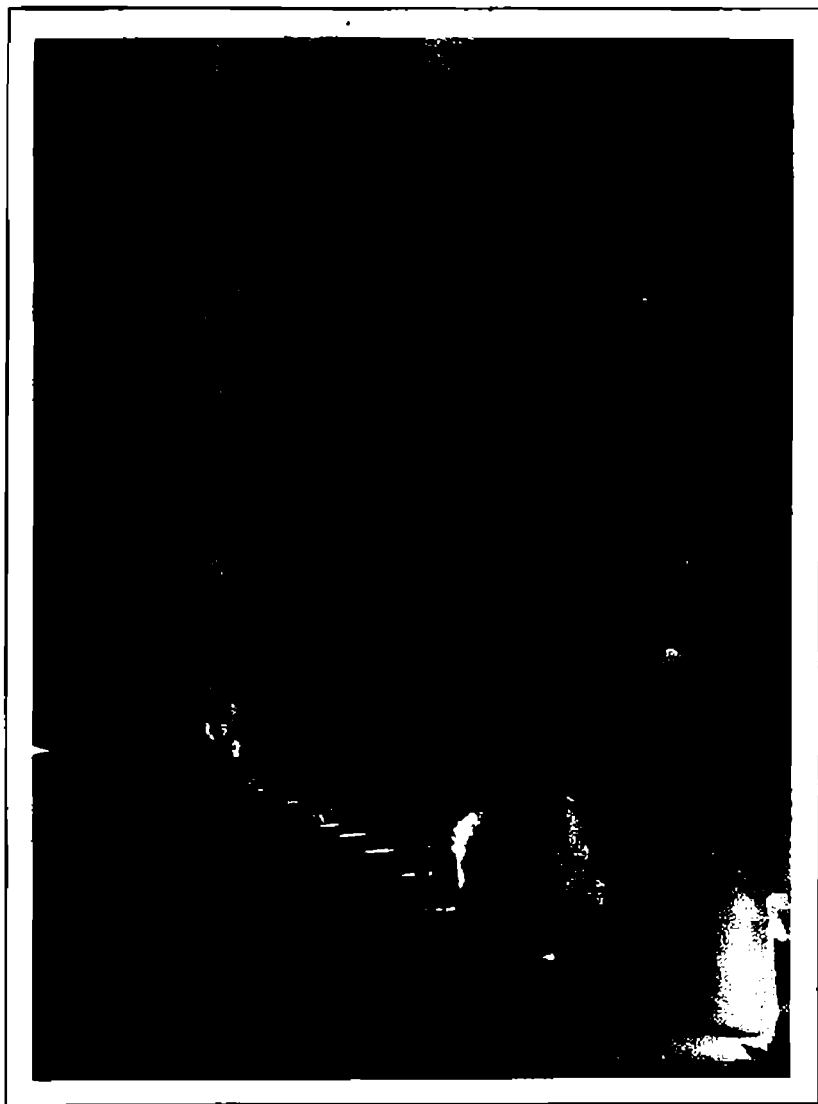
آثار تاریخی و میراث‌های فرهنگی که از روزگاران گذشته، به یادگار مانده‌اند فرهنگ گویا و مفاخر آفاقی هستند آنچنان که در گذشتگان، مفاخر صامت و انفسی بوده‌اند و آنها به تمام نسلها و آحاد جامعه تعلق دارند این آثار باستانی با آجرها و سنگ نبشته‌ها و کاشیکاریها و تل و باروها با ما حرف می‌زنند و راز دل می‌گویند و جا دارد در حفظ و نگهداری این امانات، ساعی و کوشا باشیم تا به نسلهای آینده نیز تحویل دهیم و یکی از راههای حفظ و جاودانی ساختن آنها، ثبت در کتاب و درج در اوراق می‌باشد از اینرو بی‌مناسبت ندیدیم در پایان این جلد از مفاخر آذربایجان، تعدادی از این آثار افتخارآمیز آذربایجان را معرفی باشیم چون این آثار نیز نشان جلی و اثر آشکار از آن افتخار آفرینان صحنه‌های علم و معرفت و صنعت و فلسفه و حکمت و عرفان و عارفان می‌باشند و بس.

در معرفی این بخش از آثار شادروان کارنگ و جناب مسعود عالمپور رجبی بهره برده‌ایم پیشاپیش از مساعی جمیله‌ی آنان تقدیر و تجلیل می‌نمائیم:

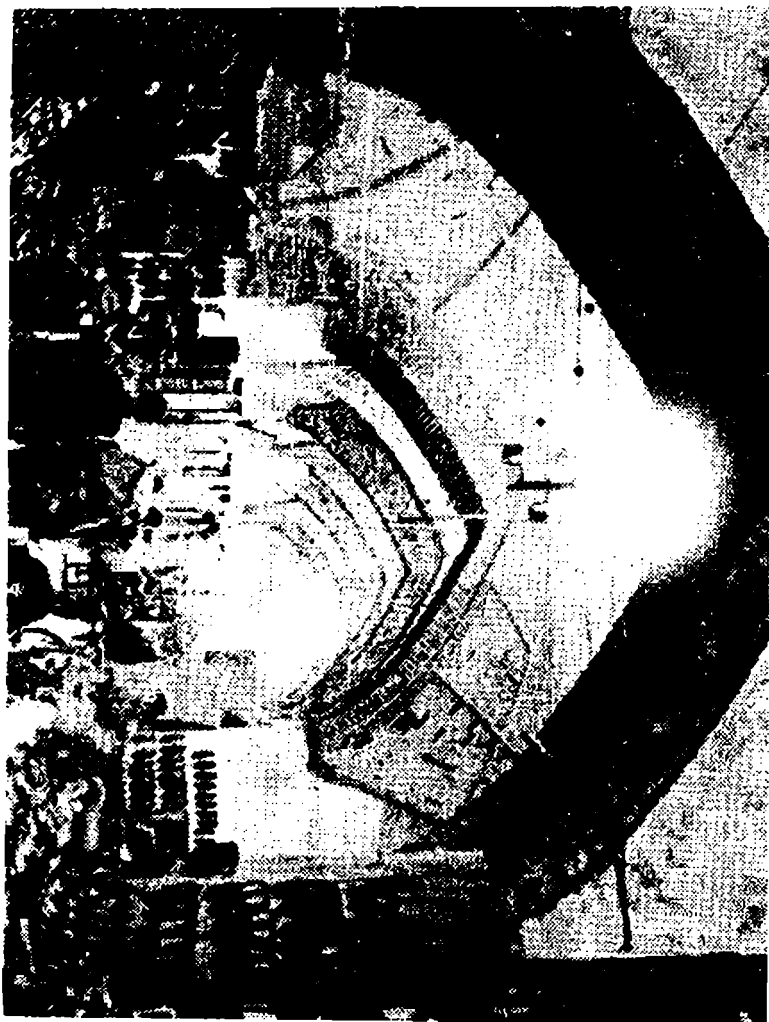
۱ - بازار تبریز

تبریز مانند پل ارتباطی بین شرق و غرب با امکانات صنعتی و کشاورزی در توسعه و روند شبکه بازار جهانی تأثیر خاصی داشته است. مرکز این داد و ستد محل سرپوشیده‌ای به نام «بازار» می‌باشد. بازار تبریز یکی از جالب‌ترین بازارهای شرقی است و ردیف طاق نماها و ارتفاع گنبدهای آن حالتی روحانی خاصی دارد و به انسان آرامش و سکون می‌بخشد.

۱۰۲۰ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



دلّاله زن بازار عکس از یآوری



بازار صادقہ عکس از یآوری

۱۰۲۲..... اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

ابوعبدالله مقدّسی در قرن چهارم هجری قمری (قرن دهم میلادی) تبریز را دیده و از ارزانی آن سخن گفته است. بعد از او کسانی چون یاقوت حموی، مارکوپولو ابن بطوطه، کلاویخو، تاورنیه، شاردن، و دیگران نیز درباره تبریز مطالبی نوشته‌اند. بازار فعلی بعد از خرابی‌های زلزله (۱۱۹۳ ه. ق) بازسازی و به تدریج توسعه یافته است، مهمترین و دیدنی ترین قسمت‌های بازار به شرح زیر می‌باشد:

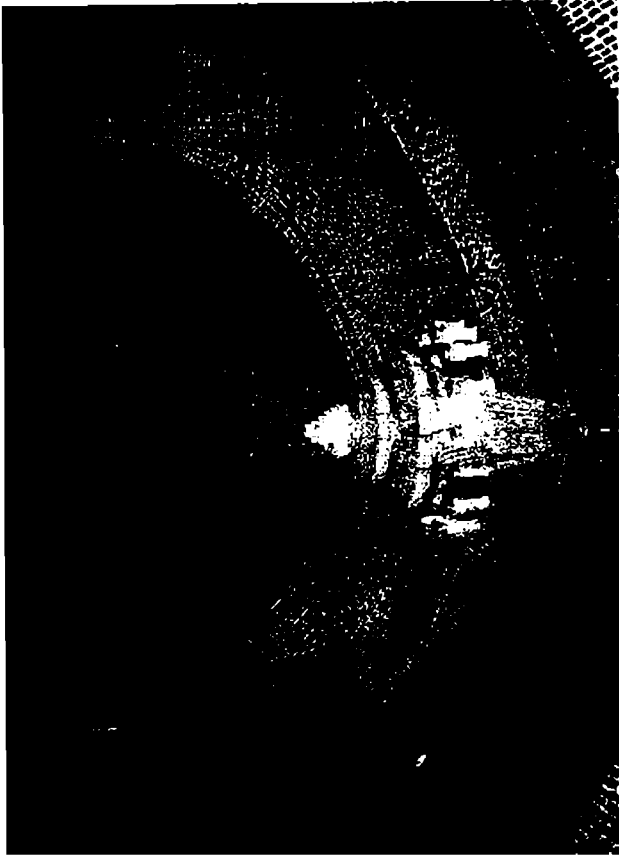
بازار صادقیه - دالّاه زن بازار - بازار مشیر - بازارچه شتریان - بازار صفی - بازار رنگی - بازار شیشه گر خانه - بازار امیر - تیمچه و سرای شیخ کاظم - تیمچه حاج صفر علی - تیمچه مظفریه - و سرای حاج نقی می‌باشد و مجموعه بازار تبریز تحت شماره ۱۰۹۷ به ثبت رسیده است و تاکنون هزینه‌های کلانی صرف نگهداری و طرحهای تعمیراتی آن شده است.

۲- مسجد جامع تبریز

مسجد جامع تبریز در ضلع شمالی حیاط مدرسه طالبیه، بین مسجد خاله اوغلی و مسجد حجة الاسلام قرار گرفته است، این مسجد از قدیمی ترین ابنیه تبریز می‌باشد که بارها به علت وقوع زلزله، خراب و باز سازی شده است. مسجد فعلی با طاق‌های رفیع و پایه‌های استوار از جالب‌ترین آثار معماری دوره قاجاریه می‌باشد که بعد از زلزله ۱۱۹۳ ه. ق (۱۷۷۹ م.) توسط احمدخان و پسرش حسینعلی خان دنبلی خونی مرمت و بازسازی شده است.

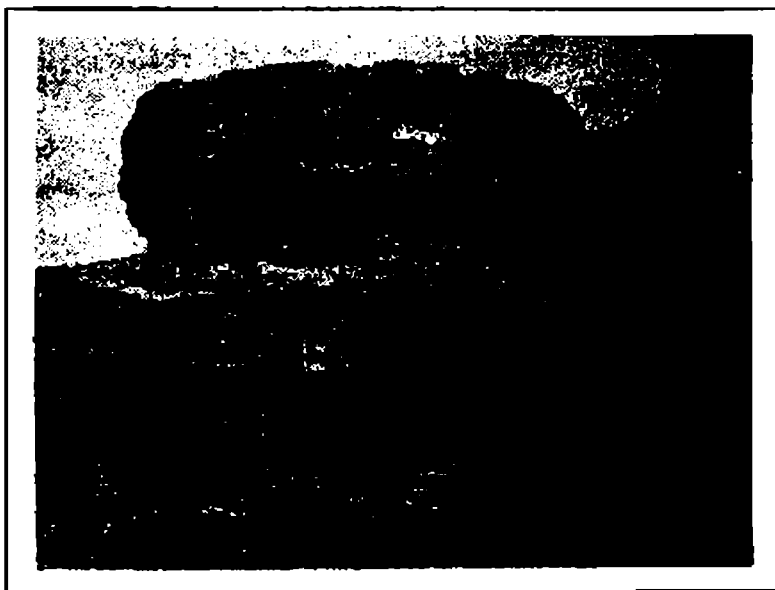
کتیبه‌های مرمری مسجد، دارای اهمیّت تاریخی فوق‌العاده می‌باشد در حفّاری فرهنگ و هنر آثار نفیس از کجبری متعلق به دوره‌های سلجوقی و ایلخانی و همچنین کاشی‌های معرّق ظریفی از دوره آق‌قویونلو به دست آمده است. تا کنون مبالغ قابل توجهی صرف هزینه تعمیرات آن شده و مطالعه و حفّاری میراث فرهنگی به منظور شناخت بیشتری برای تعمیرات بعدی ادامه دارد. و اخیراً در عصر جمهوری اسلامی از نو تعمیر و مرمت کامل و اساسی شده است. شماره ثبت این بنا ۸۸۰ می‌باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۲۳



مسجد جامع تبریز

عمارت ربع رشیدی که امروزه در ضلع شمال شرقی تبریز در انتهای خیابان عباسی واقع شده و به صورت تپه‌ای دیده می‌شود، روزگاری از زیباترین و مجللترین و باشکوه‌ترین عمارات تبریز بوده است که در اواخر قرن هفتم هجری به امر خواجه رشیدالدین فضل الله ساخته شده است، امروزه به جز دیوارهای ضخیم سنگی و چندین برج و باروی ویرانه دیگر که اطرافش را باغات فرا گرفته، چیز دیگری باقی نمانده است. شماره ثبت این بنا ۹۴۳ می‌باشد.



پایه برجی در ربع رشیدی

پایه این برج مستطیل و بدنه‌اش شکل بیضی دارد و از هر سوی آن قطعه سنگهای بزرگ مقبره‌الشعراي سرخاب و الواح درشت مقابر و سنگهای تراش عمارات اطراف سر بر آورده و آدمی را متأثر می‌سازد که چگونه یک ضرورت تاریخی و یا یک کونه‌فکری در تهیه مصالح بنای این قطعه، تمام آثار فرهنگی یک شهر را بر باد داده است.

۴- بقعه صاحب الامر (عج)

این بقعه در شرق میدان خشکبار تبریز در انتهای خیابان دارائی واقع شده است و دو مناره و یک گنبد دارد. این بنا مسجد سلطنتی شاه طهماسب صفوی بود و در زلزله سال ۱۱۹۳ هجری فرو ریخت و در سال ۱۲۵۸ به دست جعفرقلی خان دنبلی خونی تجدید بنا گردید.



بقعه صاحب الامر عکس از یاوری

۵- ارک علیشاه

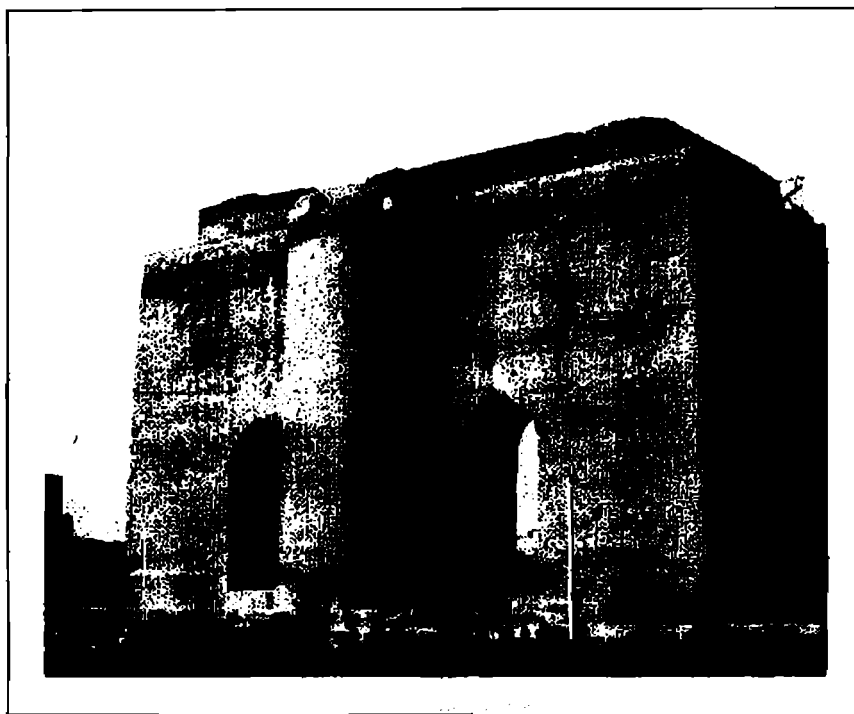
بنای مسجد جامع که در سالهای ۷۱۶ - ۷۴۶ هجری به دست تاج الدین علیشاه جیلانی ساخته شده است و مانند سایر آثار باستانی در اثر زلزله‌های متعدّد و حملات خارجی از بین رفته و فقط دیوارهای عظیم و محراب آن، که آنرا از طاق کسری بزرگتر نوشته‌اند، باقی مانده است. این بنا به علت حصارها و باروهای بزرگ تودرتونی که داشته است «ارک» نامیده می‌شده و در زمان قاجار این بنا انبار اسلحه و غلات دولتی بوده است. و اخیراً به صورت بنای اصلی خویش «مسجد» در آمده است که مصلی و میعادگاه عاشقان نماز جمعه می‌باشد و شماره ثبت آن ۱۷۰ می‌باشد.

ابن بطوطه می‌نویسد: به مسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف به گیلان آنرا ساخته است رسیدیم صحن مسجد با سنگهای مرمر فرش گردیده و دیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده شده و جوی آبی از وسط آن، می‌گذرد و انواع درختان و تاک و یاسمن در آن به عمل آورده‌اند. هر روز بعد از نماز عصر در صحن این مسجد، سوره‌های یس، فتح، و عمّ را قرائت می‌کنند و مردم شهر برای شرکت در این مراسم در آنجا گرد می‌آیند^(۱) سپس آقای دکتر موحّد مترجم کتاب در تکمیل اطلاعات مربوط می‌افزاید: آقسرانی در وصف این مسجد گوید: غیر از مسجد جامع دمشق مثل آن در جهان هیچ اقلیمی نشان نمی‌دهند و نظیر ندارد. حمدالله مستوفی در مساحت آن گوید:

«وزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و در او صفه‌ای بزرگ از ایوان کسری به مدائن بزرگتر، اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات به تقدیم رسانیده‌اند و سنگ مرمر بی قیاس در او به کار برده و شرح آن را زمان باید.»^(۲)

۱ - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ ص ۲۸۴.

۲ - سفرنامه ابن بطوطه ج ۱ ص ۵۴۲ ترجمه دکتر موحّد بخش تعلیقات و مسامرة الاخبار ص ۳۱۵.



۶- مسجد کبود (فیروزه اسلام)

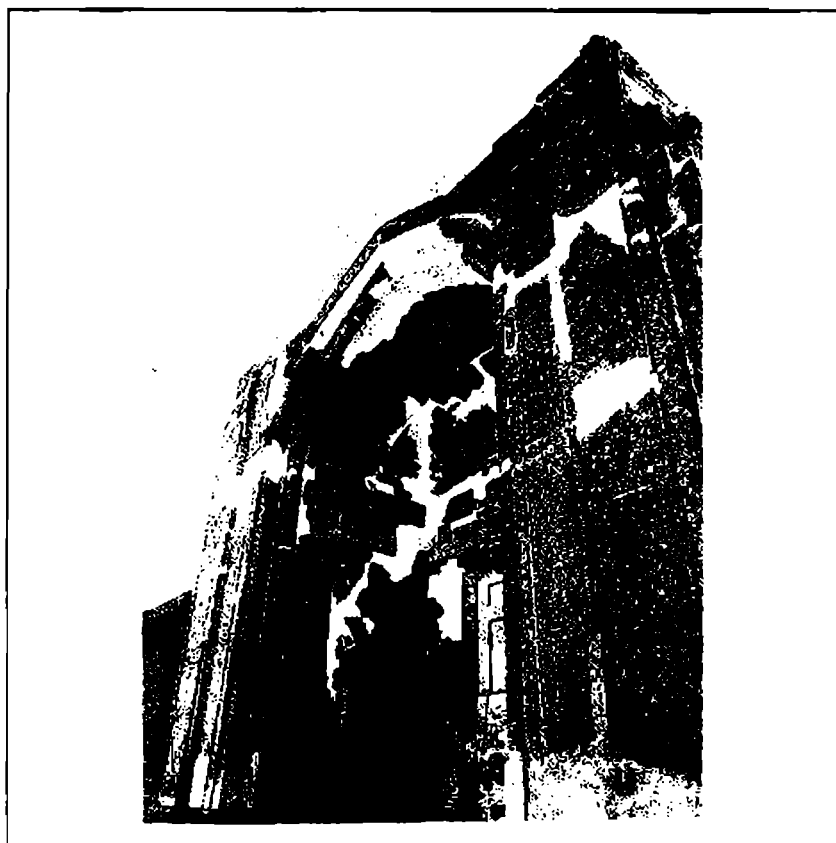
از بناهای دوران حکومت «جهانشاه» مشهورترین و مقتدرترین حکمران قره قویونلرها است. این عمارت به اهتمام «خاتون جان بیگم میرزا جهانشاه» و به سرکاری عزالدین قاپوچی ابن ملک، بنا و در سال ۸۷۰ (۱۴۶۵ م.) به اتمام رسیده است. خطوط متنوع کوفی و ثلث و طرح‌های دل‌انگیز اسلیمی آن از نعمت‌الله بن محمد بواب، خطاط و طراح و کاشیکار مشهور آن دوره است. حجاری و کاشیکاریهای معرق آن در نوع خود شاهکار میباشد. فضای معماری و تناسب اندام بنا و ترکیب رنگها به سرحد اعجاز و شگفتی رسیده است.

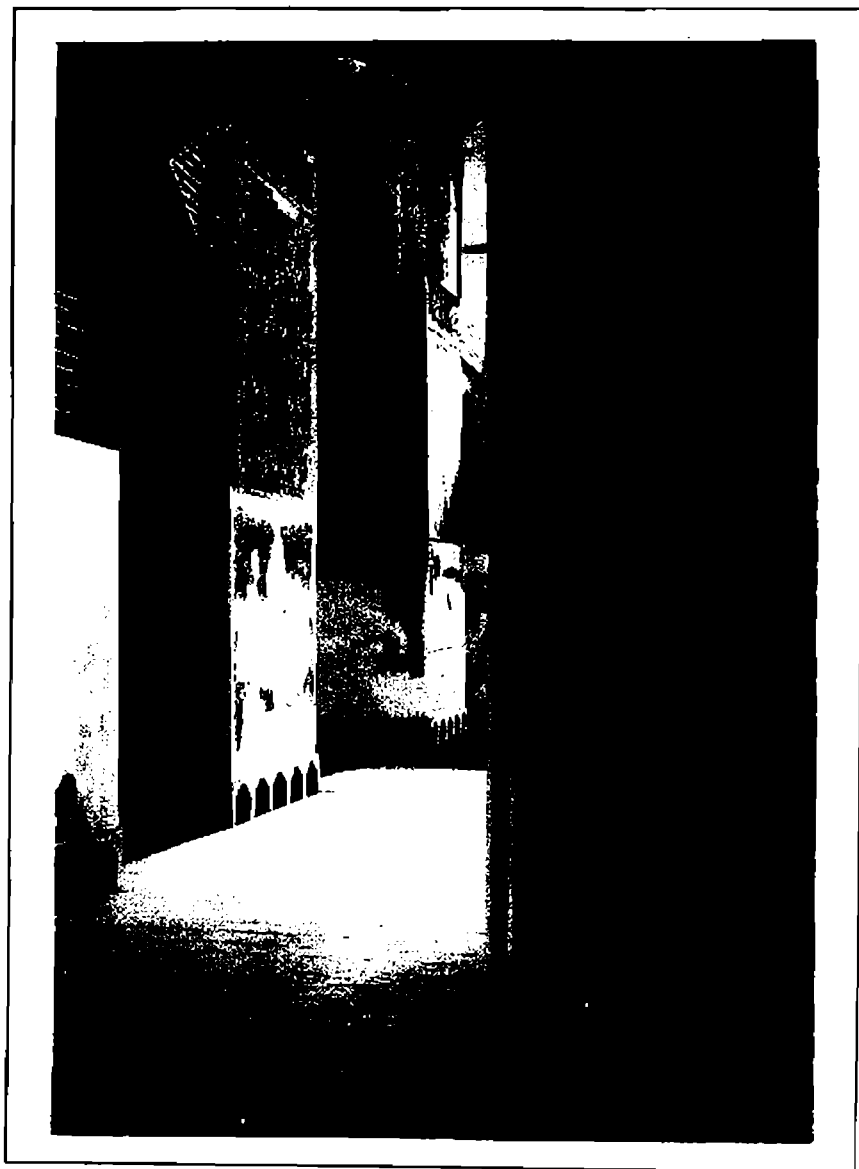
میرزا جهانشاه به سال ۸۷۲ در جنگ با اوزون حسن آق قویونلو (بایندری) به

..... اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

قتل می‌رسد و کار تعمیر و توسعه بنا، متوقف می‌ماند.

زلزله سال ۱۱۹۳ هـ. ق تبریز را به شدت درهم می‌کوبد و مسجد کبود با همه استحکامش از این واقعه سلامت نمی‌ماند اکنون از آن، جز سردری شکسته و چند پایه کاشیکاری چیز دیگری باقی نمانده است ولی باز به قول آقای نخجوانی (به این شکستگی ارزد، به صد هزار درست) مبالغ قابل توجهی تا کنون صرف تعمیرات و نگهداری این مسجد شده است و شماره ثبت آن ۱۶۹ می‌باشد و اخیراً پس از پیروزی انقلاب اسلامی در حال احداث و توسعه‌ی حریم آن می‌باشند.





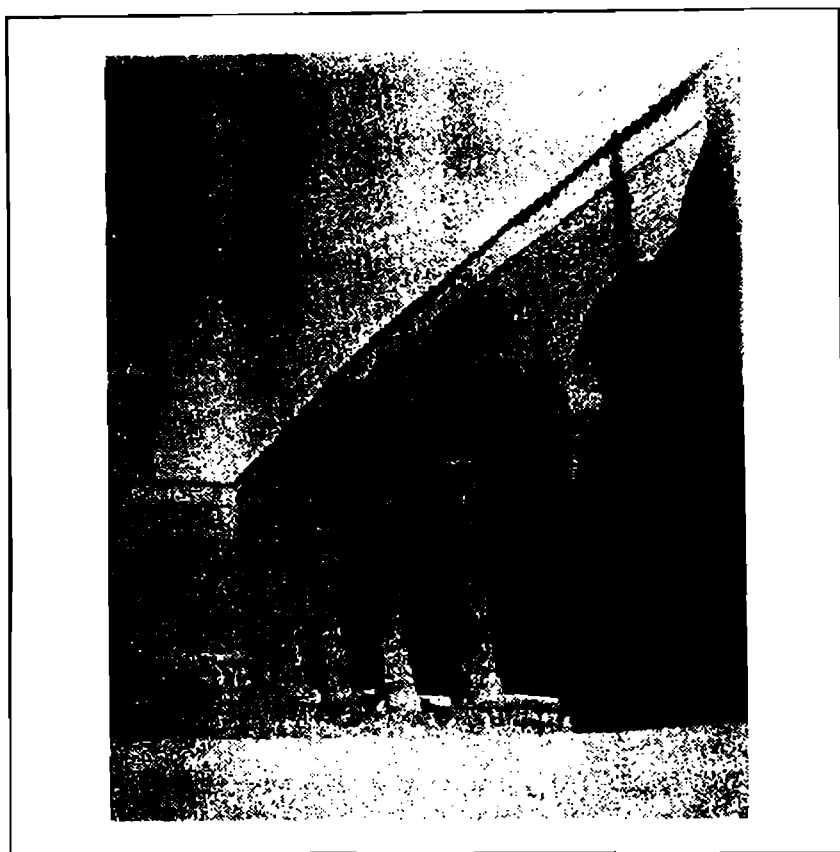
۷- مقبرة الشعراء

آرامگاه بزرگان و خوابگاه عارفان و شاعرانی: چون خاقانی بزرگ، ظهیر اسدی و فلکی شیروانی و شهریار نامی می‌باشد. در دل این بقعه مقدسه علاوه بر شاعران مذکور، رجال مبارزی چون ثقة الاسلام، قائم مقام فراهانی و عظاملك جوینی آرمیده‌اند. این بقعه را سید ابوالحسن حمزه در سال ۷۱۴ هجری بنا نهاد و آرامگاه خود او نیز در قسمت غربی صحن، قرار دارد. و شماره ثبت آن ۸۸۱ می‌باشد اخیراً آرامگاه شهریار شاعر بزرگ به آن مکان ابهت و عظمت بیشتری بخشیده است و بناء یاد بود شامخ و مرتفعی به عنوان «مقبرة الشعراء» احداث و تأسیس نموده‌اند که در آینده‌ی نزدیک می‌تواند به صورت آرم شهر در آید و این امر حاکی از عنایات نظام جمهوری اسلامی نسبت به شعراء و ادبا و سخنوران و اهل ادب می‌باشد.



۸- عون بن علی

در بلندترین نقطه کوههای شمال تبریز آرامگاهی دیده می شود که به آن «عینالی» می گویند. در اینجا بنا به گفته هایی دو فرزند حضرت علی (ع) به اسامی عون و زید مدفون هستند که در سال ۲۲ هـ. ق. با سپاه اعزامی خلیفه دوم به آذربایجان آمده به شهادت رسیده اند. در پشت این آرامگاه در سرازیری دره چشمه ایست به نام (حوض طرلان) که آبش گوارا می باشد. این بقعه نیز، اخیراً مورد ترمیم قرار گرفته است.



ستونهای سنگی ایوان بقعه عون علی عکس از ترابی



بقعه عون علی

۹- مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل

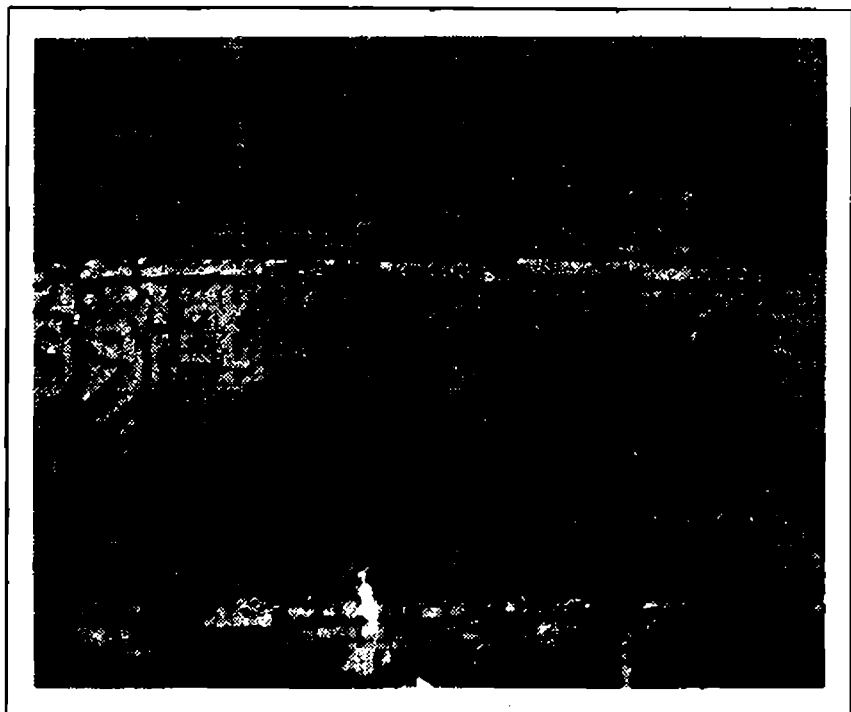
مجموعه بنای کنونی که به نام بقعه شیخ صفی نامیده می شود شامل: بیرون بقعه (عالی قاپو) سردر، حیاط بزرگ، رواق، مقبره شیخ صفی الدین، حرم خانه، مقبره شاه اسماعیل. چینی خانه، مسجد جنت سرا، خانقاه، چراغخانه، چله خانه، شهیدگاه و متعلقات دیگری است که در حال حاضر در شمار یکی از زیباترین مجموعه های تاریخی و هنری ایران می باشد. پادشاهان صفوی و قاجار شمشرهای خود را نخست در آن آرامگاه تبرک نموده و سپس به کمر می بستند.

در این بقعه، گذشته از مقبره شیخ صفی الدین مقابر دیگری نیز از پادشاهان و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۳۳



گنبد مقبره شیخ صفی معروف به «الله‌الله» دري که به حیاط مقابر باز می‌شود و طاق نمای مزین به کاشیکاری و تزیینات مختلف در حاشیه بیرونی آبنانی معرق کاری شده است.



قسمتی از کتیبه سنگی (سنگ نبشته بر بالای در مقبره مادر شاه اسمعیل).

شاهزادگان و خوانین صفوی باقیمانده است که از جمله، قبر منسوب به مادر شاه اسماعیل اول و شیخ صدرالدین، شیخ جنید، سلطان حیدر و دو تن از امراء به نام سلطان استاجلو و کرد بیک است که مورخ به سال ۹۴۹ هجری می باشد. سر در اصلی بقعه و محوطه سه گنبد که مزین به کاشی معرق و کتیبه هائی به خط رقاع و کوفی است، عظمت و شکوه خاصی، به این مکان تاریخی بخشیده است. تزئینات این مجموعه در داخل و خارج شامل نقاشی و گچ بری و قطار سازی و

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۰۳۵

مقرنس کاری است، در بین این ابنیه، بنای قندیل خانه از نظر طرز ساختمان و تزئینات گچ بری، بسیار جالب توجه است.

مقبره شیخ صفی الدین برجی است استوانه‌ای شکل که گنبدی کوتاه بر فراز آن جای گرفته، در زیر گنبد صندوق منبت مرقد قرار دارد که در حاشیه آن کتیبه‌ای به خط رقاع حک شده است.

گنبد مقبره شاه اسماعیل کوتاه‌تر از گنبد شیخ صفی الدین است و منظره خارجی آن با کاشیهای خوش رنگ و کتیبه‌ای به خط کوفی، تزئین یافته است. ساختمان اطاق چینی خانه، گچ بری بسیار زیبایی دارد. در تکمیل و تزئین و تعمیر این بقعه که به منزله آرامگاه خانوادگی شهریاران صفوی به شمار می‌رفته، شاه طهماسب اول و شاه عباس اول و دوم، کوشش به سزائی داشته‌اند تا کنون مبالغ قابل توجهی صرف نگهداری و تعمیرات آن، هزینه شده است. و شماره ثبت آن (۶۴) می‌باشد.

۱۰ - مقبره شیخ جبرائیل در کلخوران اردبیل

مقبره شیخ جبرائیل پدر شیخ صفی الدین اردبیلی در سه کیلومتری شمال اردبیل در دهکده‌ی کلخوران قرار دارد و متعلق به نیمه‌ی اول قرن دهم هجری است. ساختمان مقبره، چهارگوش و آجری است که از ایوان و دورواق و گنبد کاشیکاری تشکیل یافته. این بقعه از لحاظ مقرنس‌های گچی، کاشی کاری و نقش و نگار فراوان، در منبت عالی شایان اهمیت است.

بقعه شیخ جبرائیل در سال ۱۰۳۱ هجری قمری، در زمان شاه عباس اول صفوی مرمت شده است. در اطراف صحن این بقعه، قبور تاریخی فراوانی مانند مقابر سید حمزه، سید محمد عراقی و فیروز شاه وجود دارد که بیشتر آنان از رجال و امراء و سرداران سلسله صفوی بوده‌اند. تا کنون مبالغ قابل توجهی هزینه تعمیرات این مقبره شده و شماره ثبت آن نیز (۶۵) است.



بقعه شیخ جبرائیل

۱۱ - بقعه کورائیم در اردبیل

این بنا را گنبد کوچک آجری می‌پوشاند و در گاههای آن راست می‌باشد. بنا، به صورت چهار گوش به ابعاد پنج متر است و در ورودی آن به عرض هشتاد سانتیمتر و به ارتفاع یک متر و نیم است این بنا در قرن هفتم هجری قمری ساخته شده است و شماره ثبت آن (۸۲۶) می‌باشد.

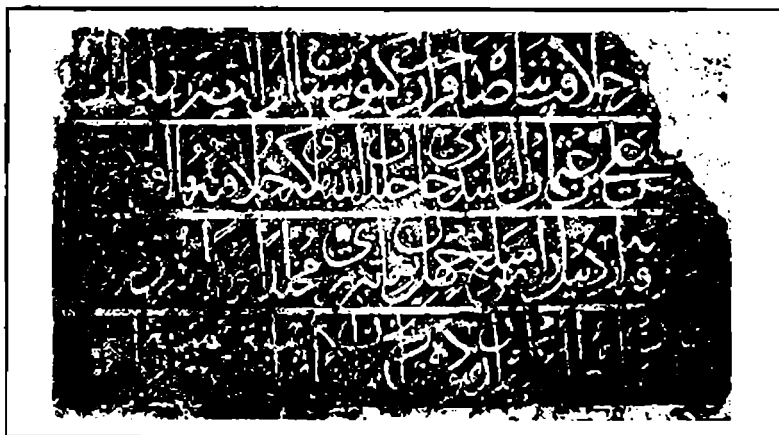
مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۳۷
گفتار آقای ترابی:

«ده جزء دهستان کورایم ۳۰ کیلومتری جنوب اردبیل در مسیر شوسه کورائیم جغ - جغ. جاده خاکی از هل آباد بعد از قریه «بودالان» در جاده خلخال، واقع شده بعد از گذشتن از هل آباد در دامنه یک تپه بزرگ باستانی به قریه کوراییم می‌رسیم. در سمت مغرب «امامزاده کورایم» به صورت نیمه ویرانه و در حال انهدام واقع شده است. سبک بنا نشان می‌دهد که به دوران مغول «اواخر دوران مغول مخصوصاً ترکمانان» منسوب است. از یک طرف عدم توجه به این بنا آن را ویران ساخته و از طرف دیگر ضربات جبران ناپذیر کلنگ حفاران غیر مجاز بر چهره آن مخصوصاً در داخل مقبره به خوبی دیده می‌شود.»^(۱)

۱۲ - مسجد جمعه اردبیل

این مسجد از بناهای دوره‌ی سلجوقی است و در شمال شرقی شهر قرار دارد و شبستانی مربع شکل است که گنبد آن فرو ریخته و سقف مستطیلی و مسطح آن بوسیله‌ی دو ردیف تیر چوبی نگهداری می‌شود. و اخیراً مورد بازسازی و مرمت قرار گرفته است و شماره ثبت آن (۲۴۸) می‌باشد.

۱۰۳۸ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



سنگ نبشته محفوظ در اداره فرهنگ و هنر اردبیل که از محل خود در منار افتاده است.



منار منفصله جمعه مسجد و دور نغائی از شهر اردبیل محله جمعه مسجد.

۱۳- پل پنج چشمه (پل یعقوبیه) در اردبیل

کف پل در مساحتی به ابعاد 20×10 متر با شفته گل و آهک و قلوه سنگ پوشیده است و چنانچه از اسم آن پیداست دارای پنج چشمه می باشد. بنا به روایت محلی یکی از بازرگانان اردبیل بنام «یعقوب» بانی آن بوده است، شماره ثبت آن (۸۷۶) می باشد.

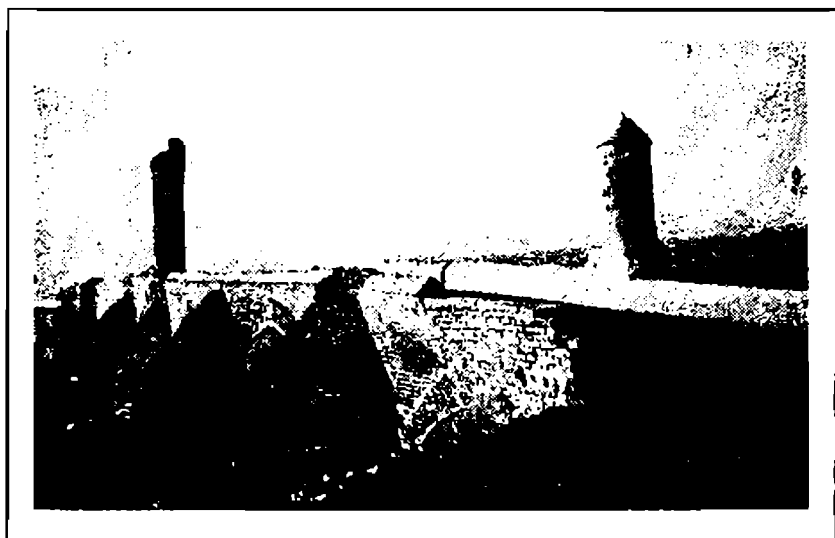


پل یعقوبیه و در کنار راست رودخانه و پل «درب ورودی» و گنبد حمام یعقوبیه دیده می شود.

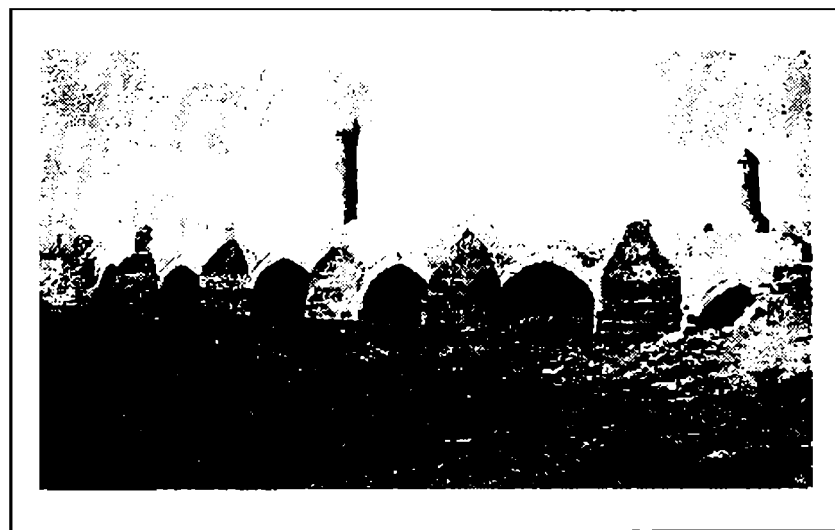
۱۴- پل سرخ (پل سمیان) در اردبیل

سازنده این پل معلوم نیست و احتمالاً به امر یکی از شاهان صفوی ساخته شده است طاق های چنای پل با آجر و سنگ زده شده است عرض آن $7/5$ متر و به طول 60 متر می باشد و شماره ثبت آن (۸۷۴) می باشد.

... اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



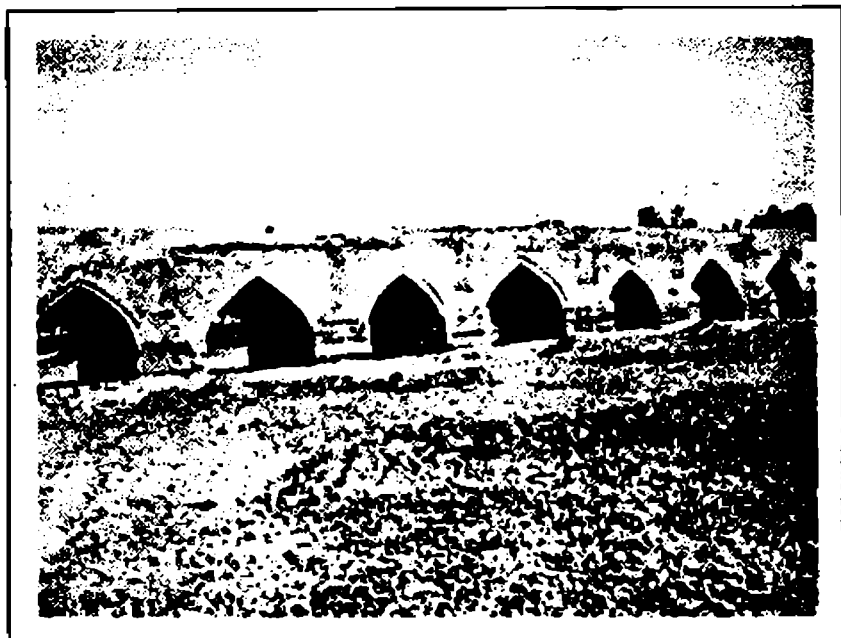
پل سامیان و دو «مناره» باقیمانده آن



پل سامیان و کوه سبلان (ساوالان)

۱۵- پل هفت چشمه (پل داشکن) در اردبیل

این پل را نیز به روایتی تجار ساکن اردبیل در عصر شاه عباس کبیر ساخته‌اند و در دوره‌های بعد، تعمیراتی در آن به وجود آمده است و شماره ثبت آن (۸۷۵) می‌باشد.

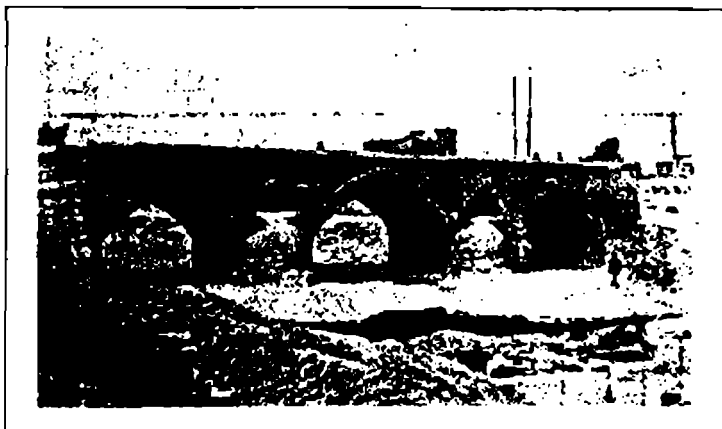


پل هفت چشمه

۱۶- پل سه چشمه (میر علمدار) در اردبیل

این پل چون سه دهانه دارد به همین لحاظ به پل سه چشمه معروف است و مربوط به اوایل عصر صفویه می‌باشد و بنا به روایات محلی یکی از تجار معروف بنام میر علمدار آنرا ساخته است و شماره آن (۸۷۷) می‌باشد.

۱۰۴۲ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



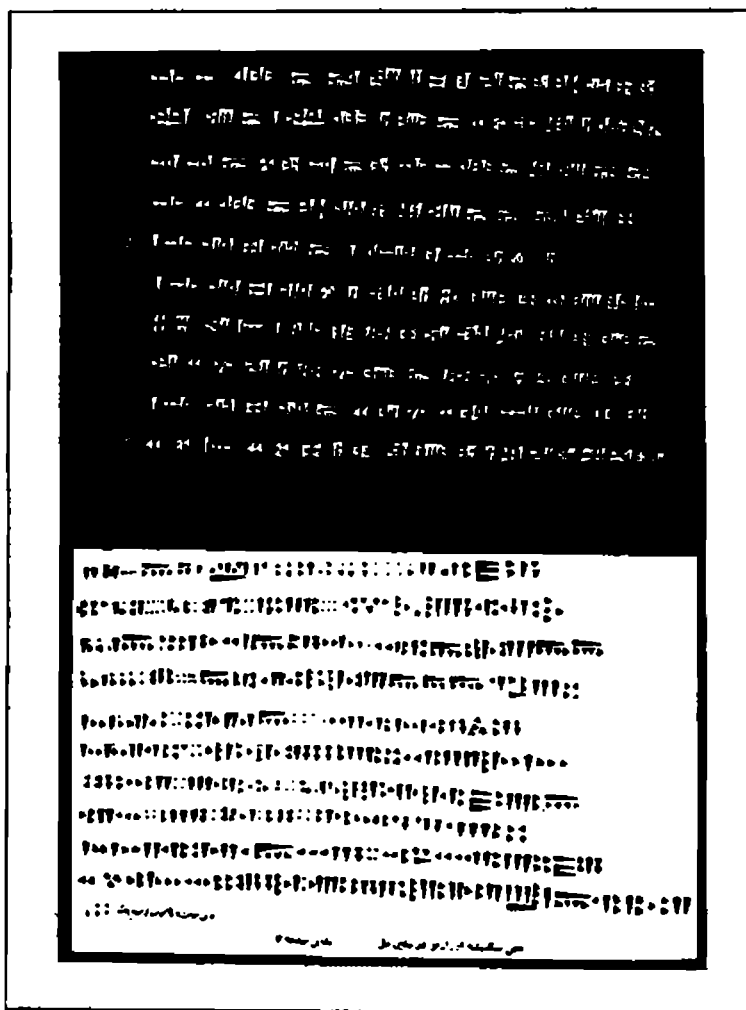
پل سه چشمه



نقش سنگ نبشته اورارتوئی سفندل - برگفته از کتاب نظر به تاریخ آذربایجان

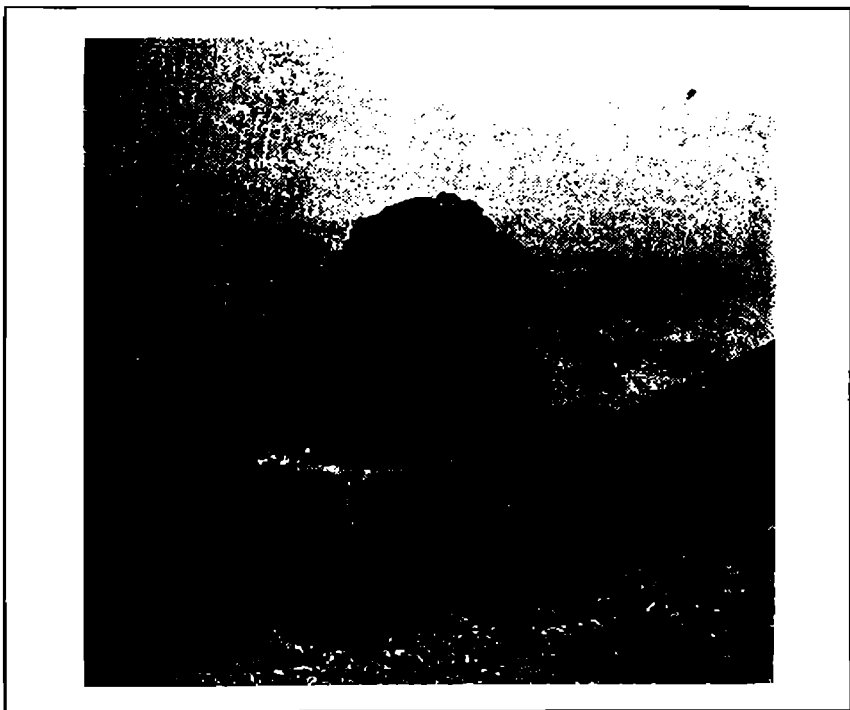
۱۷ - دهکده سقندل در اهر

کتیبه سنگی سقندل (سفین دل) در ارتفاعات حوالی قریه سفین دل واقع شده است. این کتیبه که بخط میخی بطول ۱/۱۵ متر و عرض ۴۷ سانتیمتر در ده سطر باقیمانده متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است شماره ثبت (۷۹۵) می باشد.



۱۸ - قلعه داغ (قله نودوز) در اهر

این قلعه سنگی که در گردنه نودوز واقع شده، متعلق به دوران ساسانی است. ساختمان این قلعه نظامی که بر روی صخره سنگی قرار دارد دارای دو برج دیده بانی و دیواره‌ای از سنگ تراشیده با ملاط ساروج است و شماره ثبت آن (۶۲۸) می‌باشد.



قلعه نودوز بر قله کوه مرتفعی، مشرف برودخانه اهر جای بنا شده است. نفوذ بر قلعه از هلاله شمالی که در شکل بالا دیده می‌شود امکان پذیر است؛ ولی با ایجاد دیواره بلند که بر صخره دیواره مانند کوه نهاده شده راه نفوذ به آن را بسته‌اند.



قلعه نودوز در محوطه محدودی (که نسبت به سایر قلاع مانند هبذه و «قنقه» و «جوشین» بسیار کوچک است) ساخته شده است، بر کوهستان ما بین اهر و مشگین شهر تسلط نظامی دارد. در شکل بالا دیوار شمالی و یکی از برجهای آن دیده می‌شود.

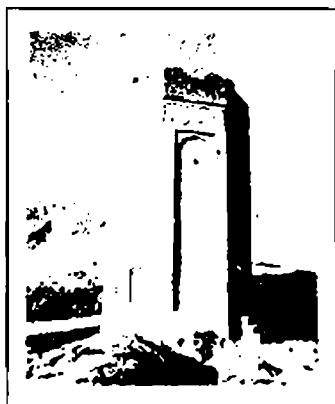
۱۹ - قلعه جمهور یا دژ بابک خرم دین در اهر

این قلعه در قرن سوم هجری بر روی قله کوهی به ارتفاع ۲۶۰۰ متر ساخته شده است، کلیه بارو و برجهای مخروطی و استوانه‌ای و مدور آن با سنگهای تراشیده شده با ملاط ساروج به یکدیگر متصل گردیده است. این بنا شامل یک تالار مرکزی و چندین اتاق و تأسیسات مختلف دیگر می‌باشد. محوطه‌ای که بارو و قصر بابک بر فراز آن ساخته شده است نزدیک به ده هزار متر مربع مساحت دارد و شماره ثبت آن (۶۲۳) می‌باشد.



نمایی کلی از قصر بابک خرم دین بر فراز قله جمهور از جبهه جنوبی
فاصله از یک کیلومتری. نقل از مقاله آقای سیف الله کامبخش فرد

۲۰- برج سنگی دهکده قشلاق قارلوجا کنار رود ارس در کلیبر



کلیبر - برج دوزال

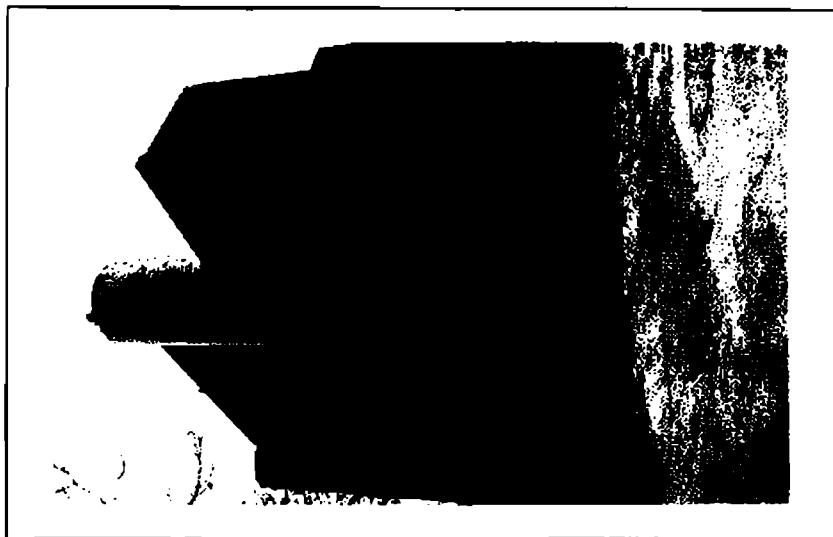
برج هشت ضلعی سنگی، بنائی است
که اضلاع آن از سنگهای تراشیده ساخته
شده و دارای گنبدی از سنگ دخمه‌ای در
زیر و متعلق به قرن هفتم قمری است و
احتمالاً باید آرامگاه یکی از معاریف آن
دوران باشد. بلندی کنونی آن در حدود پنج
متر و عرض هر ضلع $۱۷/۳$ متر است.
شماره ثبت این بنا (۷۹۹) می‌باشد.

۲۱- بقعه شیخ شهاب الدین محمود عتیقی در اهر

بقعه و مسجد شیخ شهاب الدین اهری دارای ساختمان مفصل شامل: ایوان رفیع، غرفه‌ها، دو منار و رواق می‌باشد، تزئینات داخل بقعه شرقی کتیبه‌ای بخط رقاع در چهار سطر بر روی سنگ کنده شده و در این مجموعه تاریخ و کتیبه‌ای که دال بر زمان ساختمان مقبره باشد، دیده نمی‌شود.

از روی نمای عمومی بقعه که شامل طاق نماهای آجری و مقرنس کاری و ایوان رفیع و حجرات در اطراف صحن می‌باشد می‌توان این ساختمان را از دوره صفویه دانست. تاکنون مبالغ قابل توجهی صرف تعمیرات این مقبره شده است و شماره ثبت آن (۱۷۹) می‌باشد.





۲۲ - مسجد قدمگاه (معبد یا مسجد غار) در آذرشهر

این مسجد که در بالا دست گورستان قدمگاه و قریه بادامیار واقع شده است و به نام معبد هم خوانده می شود در شمار بناهایی است که برخی از باستانشناسان زیر بنای آنرا به دوران ما قبل تاریخ نسبت می دهند که سپس به صورت آتشکده در آمده و بعداً (در قرن نهم و دهم هجری قمری) به مسجد تبدیل شده است. گنبد این مسجد در حدود ۱۲ متر بلندی دارد و از نظر شیوهی معماری از بناهای مهم و معتبر به شمار می رود و شماره ثبت آن (۷۷۹) می باشد.

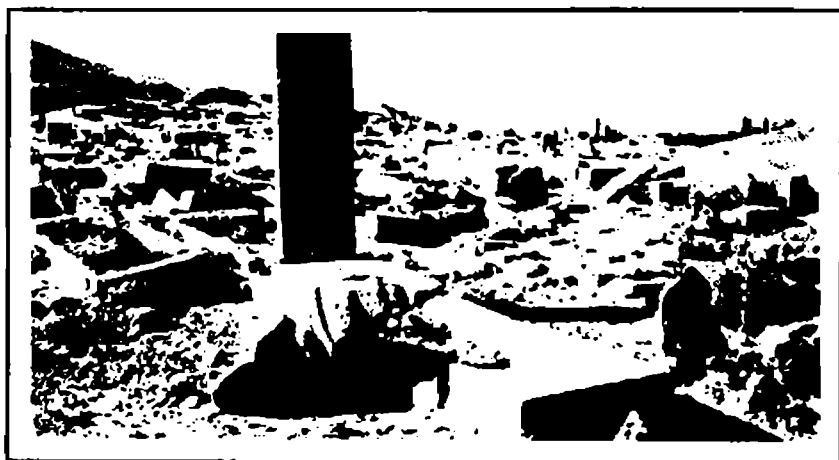
۲۳ - مقبره پیرلر در آذرشهر

این مقبره در شمال شرقی آذرشهر واقع شده است و تا مرکز شهر یک کیلومتر فاصله دارد، این بنا بنام «پیر حیران» هم نامیده می شود، متعلق به قرن دهم و یازدهم هجری قمری است و شماره ثبت آن (۷۸۲) می باشد.



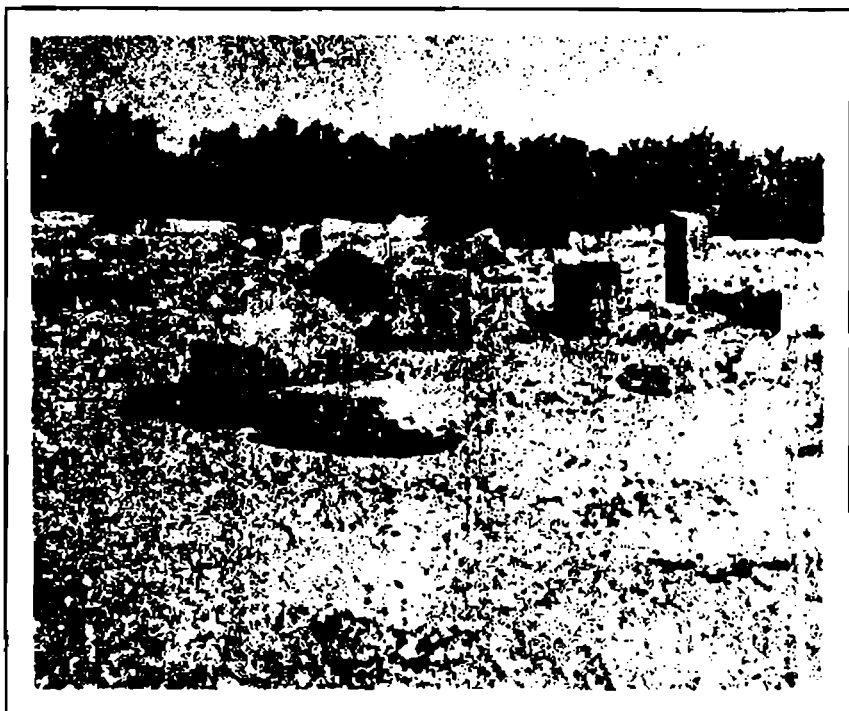
۲۴- گورستان قدمگاه در آذرشهر

این گورستان که در ۱۵ کیلومتری جنوب آذرشهر قرار گرفته است و متعلق به قرن نهم و دهم هجری می‌باشد. قبور آن بیشتر مربوط به شیوخ دوره صفویه است. در روی یکی از سنگهای گور این قبرستان تاریخ ۸۰۹ و ۹۰۱ هجری قمری خواننده می‌شود و شماره ثبت آن (۷۷۹) می‌باشد.



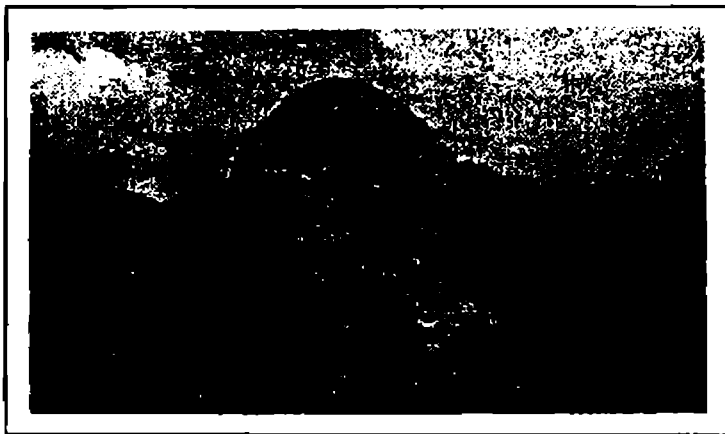
آذر شهر - گورستان قدمگاه

۱۰۵۰ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



۲۵ - چهار طاقی ساسانی واقع در آغمیون در سراب

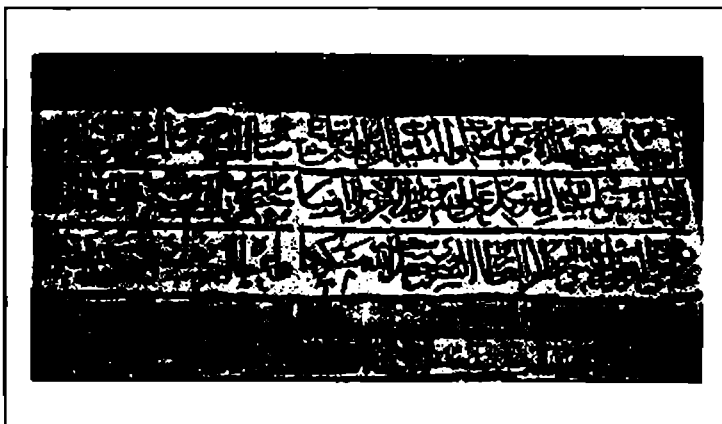
این چهار طاقی که در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی سراب و نزدیک دهکده آغمیون قرار گرفته دارای گنبدی از قلوه سنگ با ملاط آهک به بلندی ۱/۵ متر است. ساختمان چهار طاقی شباهت کامل به معماری دوره ساسانیان دارد. بنای آن که دارای مدخل بلندی است از سنگ قلوه و تراشیده ساخته شده، بلندی اصل بنا، به استثنای گنبد آن ۴ متر و مساحت داخلی آن ۱۶ متر است. در درون این چهار طاقی قبری است که در روی آن تاریخ ۷۰۸ هجری قمری خوانده می شود و شماره ثبت آن (۷۹۴) می باشد.



ضلع جنوبی و غربی چهار طاقی ساسانی آغمیون
به زمانیکه سردرب سالم بوده است.

۲۶ - مسجد جامع سراب

این مسجد که دارای شبستانی با ۶۰ ستون کوچک و بزرگ و محراب کاشیکاری
برجسته با نقوش اسلیمی و طلایی می باشد متعلق به قرن نهم هجری قمری است.
یکی از ابنیه‌ی، باستانی و تاریخی می باشد و شماره ثبت آن ۷۹۷ می باشد.



کتیبه سنگی سردرب مسجد جامع سراب



ردیف دوم گنبد های شمالی مسجد جامع وقتی از درب ورودی غربی مسجد وارد می شویم دیده می شود. درب مقابل ما بین شستن مردانه و قسمت متروکه که مسجد قرار دارد و تازه است.

۲۷- کتیبه میخی اورارتی در سراب

این کتیبه شامل ۱۳ سطر است که قسمتی از سطور پائین آن خراب و محو شده است اهالی مجاور دهکده نشتیان کراماتی برای این سنگ نبشته، قابل می باشند، از این جهت در این محل نذر و نیاز فراوانی به عمل می آید.

این سنگ نبشته بنام کوه نشتیان هم نامیده می شود و در ۳۰ کیلومتری شرق سراب واقع شده و متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد است، اندازه ی این کتیبه ۱۰۰×۸۰ سانتیمتر است و شماره ثبت آن (۷۹۲) می باشد.



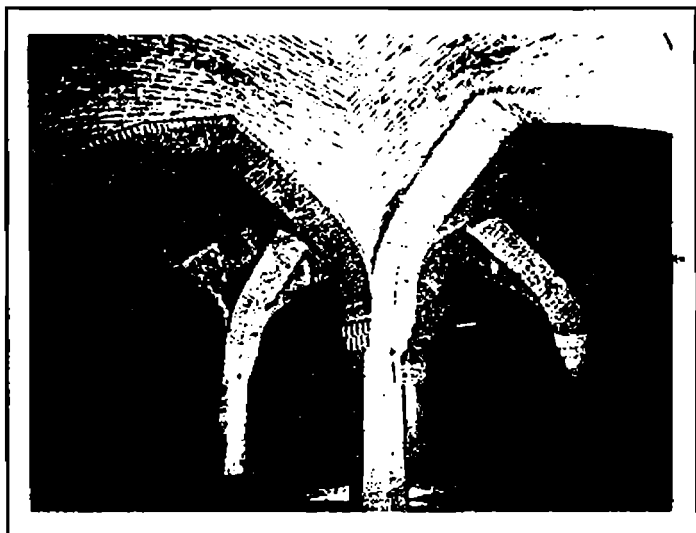
سنگ نبشته میخی اورارتی. و روستای قرخ قزلار - راه، مالروی قدیمی در سمت راست دیده می شود. در سمت راست جاده مالرو سنگ قبرهای شرقی رودخانه و دهکده قرخ قزلار در پشت سنگ نبشته و مجموعه سنگ افراشت ها در کنار دهکده دیده می شود.

۲۸ - مسجد جامع تسوج

مسجد جامع تسوج در ۳۳ کیلومتری شمال غربی شبستر و ۹۶ کیلومتری شهرستان تبریز قرار گرفته است طبق کتیبه سر در آن در اواخر قرن دهم هجری قمری به سال ۹۸۹ ساخته شده است. این مسجد دارای دو مناره و شبستان نسبتاً بزرگ با ۴۲ ستون و طاقهای جناقی آجری گنبددار می باشد. تا کنون مبالغ قابل توجهی، صرف نگهداری و مرمت آن شده است و شماره ثبت آن (۷۸۱) می باشد.

اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

۱۰۵۴



شبر - مسجد جامع توج



شیر - مسجد جامع توج ۲۹ - گنبد سرخ در مراغه

گنبد سرخ، قدیمی ترین بنای تاریخی مراغه می باشد. ساختمان برج آجری مربع آن دارای گنبد هرمی شکل است. در قسمت زیرین بنا، سرداب محل قبر ساخته شده است. جلوخان و گنبد در طرف شمال واقع و با هفت پله به درون گنبد، منتهی می شود. نمای خارجی مرکب از طاق نماهایی است که در هر طرف آن، دو طاق نما که از سنگ و آجر سرخ رنگ ساخته شده است، نمودار است. سر در گنبد از لحاظ تزئین با کاشیکاری آبی رنگ و آجر کاری و گچ بری ظریف و کتیبه کوفی آجری و نقش و نگارهای گوناگون، جلوه خاصی به این بنا داده است. از امتیازات مهم ترین این بنا اختلاط کاشی فیروزه ای و آبی در زمینه آجری و هم چنین گچ بری و نقش هندسی آن است. بر طبق مفاد کتیبه ای که در سر در بنا قرار دارد و در سال ۵۴۲ هجری ساخته شده است و این بنا که جزو مزارات مراغه است به دستور عبدالعزیز بن محمود بن سعد ساخته شده است. تا کنون مبالغی صرف نگهداری آن شده است و شماره ثبت آن (۱۳۴) می باشد.

۳۰- برج مدوّر آجری در مراغه

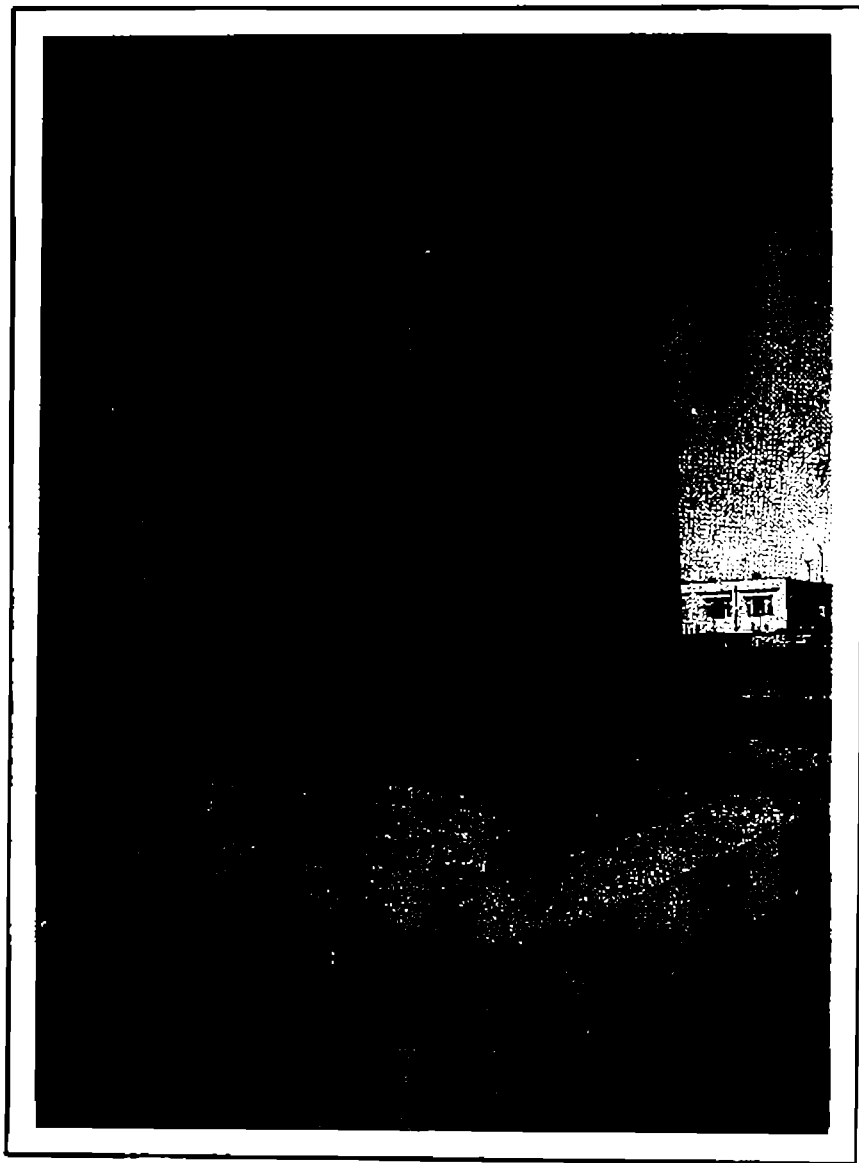
دومین بنای تاریخی مراغه برج مدوّر آجری است، که در بالای آن کتیبه کوفی مورخ به سال ۵۶۳ هجری وجود دارد. در این بنا، قطعات کاشی رنگین به کار رفته، در قسمت تحتانی برج سرداب محل مقبره قرار گرفته است. از مفاد کتیبه این بنا نام صاحب برج معلوم نمی‌شود، لیکن معماری و تزیین و آرایش و مخصوصاً رنگ‌آمیزی بنا، قابل توجه است. جذابیت و زیبایی و رنگ‌های مختلف کاشی و نقش و نگاری که در آن به کار رفته است مزیت خاصی به این برج داده است. شماره ثبت این بنا (۱۳۶) می‌باشد.

۳۱- گنبد کبود یا قبر مادر هلاکو در مراغه

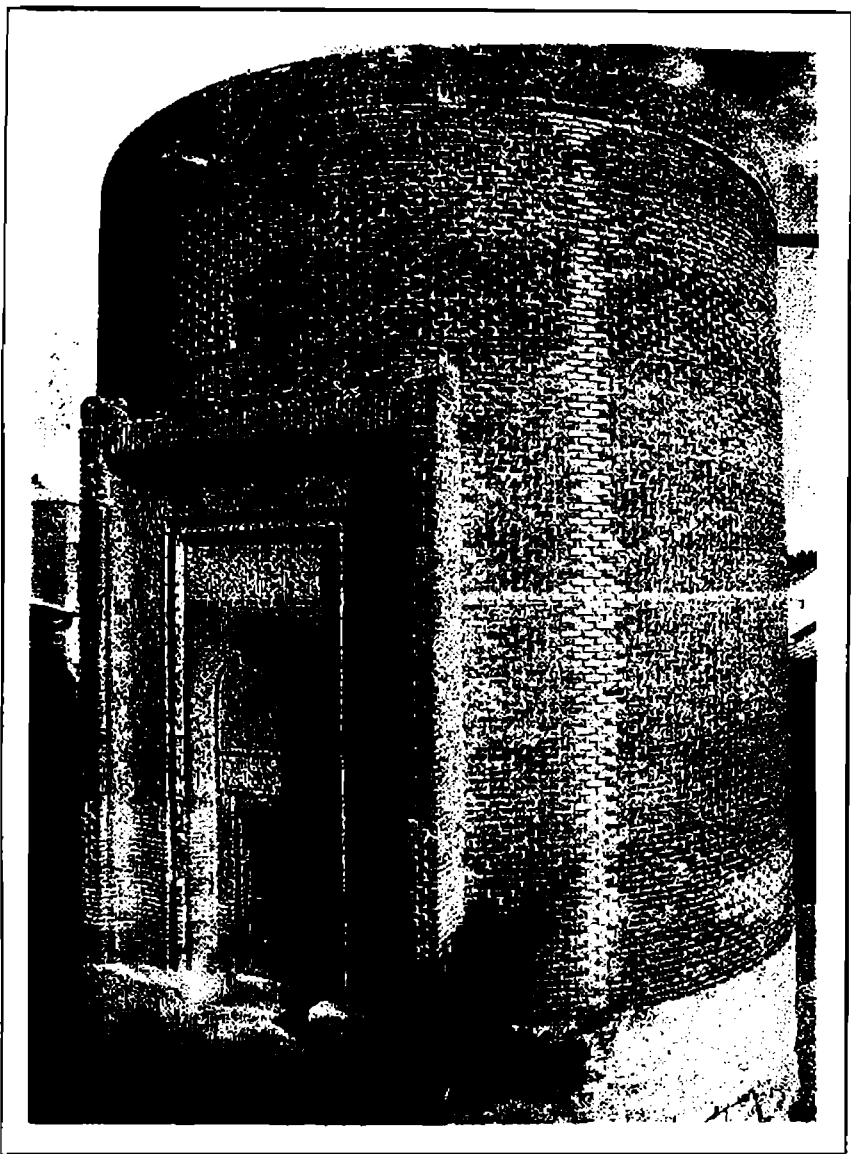
سومین اثر تاریخی گنبد کبود برج هشت گوش آجری است که بر روی قاعده سنگی استوار شده و در ضلع آن طاق نماهای آجری که توأم با مقرنس کاری است دیده می‌شود و در زیر بنا دخمه‌ای قرار دارد. به طور کلی سه طبقه قطار بندی دور گردنه گنبد و حاشیه کتیبه کوفی و گچ‌بری ظریف و طاق نماهای متناسب و نقوش فراوان بآن زیبایی، و جلوه فراوانی بخشیده است. ساختمان این بنا را به اواخر دوره سلجوقی نسبت می‌دهند. و شماره ثبت آن (۱۳۵) می‌باشد.

۳۲- گنبد غفّاریه در مراغه

چهارمین اثر باستانی در مراغه گنبد غفّاریه می‌باشد که مانند سایر مقابر مراغه بنایی است چهارگوش که بر روی صفّه سنگی و دخمه‌ای استوار گشته، در چهار سمت بنا ستونهای آجری با نقوش لوزی جلب توجه می‌نماید. مدخل گنبد به سمت شمال و در هر کدام از اضلاع آن دو طاق نما و یک حاشیه کتیبه، تعبیه شده است. تزیینات این بنا شامل کاشیهای رنگین و سیاه و آبی آسمانی می‌باشد. از کتیبه‌ی سر در معلوم می‌شود که گنبد غفّاریه در زمان ایلخانی سلطان ابو سعید یعنی سالهای ۷۱۶- ۷۳۶ هجری قمری ساخته شده است. و شماره ثبت آن نیز (۱۳۷) می‌باشد.



مراغه - گنبد سرخ



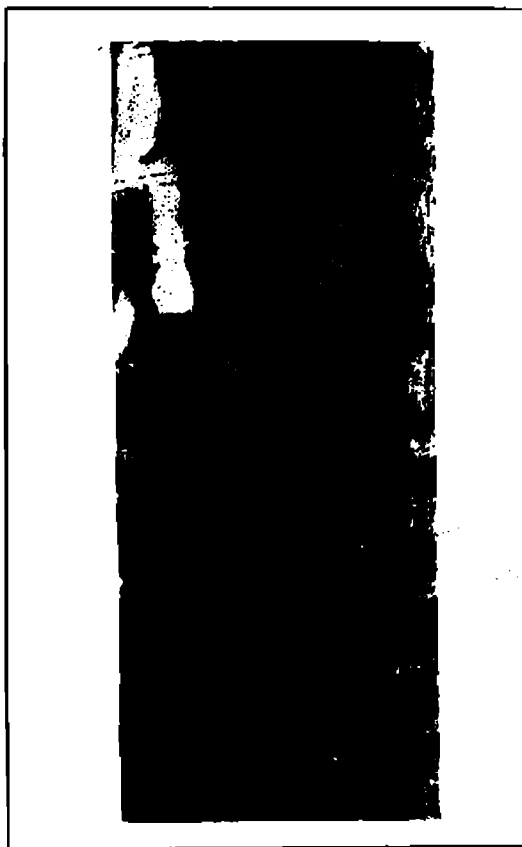
مراغه - گنبد غفاریه



مراغه - گنبد کبود دوره سلجوقی - ۵۹۳ ه. ق

۳۳- ستون سنگی مدوّر مسجد شیخ بابا در مراغه

پنجمین اثر باستانی در



مراغه ستون مدوّر سنگی است که پنج متر طول آن می باشد به شکل استوانه ای بر جای مانده (قطر آن ۶۰ سانتیمتر و پیرامون آن ۱/۹ متر است) و متعلق به قرن نهم در تاریخ ۸۶۴ هجری قمری می باشد. در روی این ستون سنگی نام بانی بنا و حجّار آن به این ترتیب نقش شده است: (کُتبه خلیل الدین شیخ مجاهد شیخ با یزید شیخ شهاب الدین. عمل حجّار). شماره ثبت آن (۷۹۰) می باشد.

مراغه - ستون سنگی مسجد شیخ بابا

۳۴- آرامگاه ملا معصوم در مراغه

ششمین اثر تاریخی در مراغه آرامگاه ملا معصوم است که در چهار کیلومتری جنوب شهر مراغه واقع شده متعلق به قرن نهم هجری قمری می باشد. این آرامگاه دارای شبستان مستطیلی شکل و گنبد و حجرات و چندین غرفه و دهلیز و رواق است. در درون شبستان و بر بدنه های سنگی آن، آیات قرآن نقش شده است. شماره ثبت این بنا (۷۸۸) می باشد.



مراغه - امامزاده معصوم ورجوی

۳۵- مسجد معزالدین در مراغه

هفتمین اثر تاریخی در مراغه معزالدین می باشد این مسجد که در کوی سالار خانه قرار دارد از بناهای دوران صفوی یعنی زمان شاه طهماسب اول می باشد، ستونهای داخل بنا و سقف مسجد از تیرهای چوبی تشکیل یافته است که دارای آثار نقاشی ارزشمندی بوده، و شماره ثبت آن (۶۴۳) می باشد.

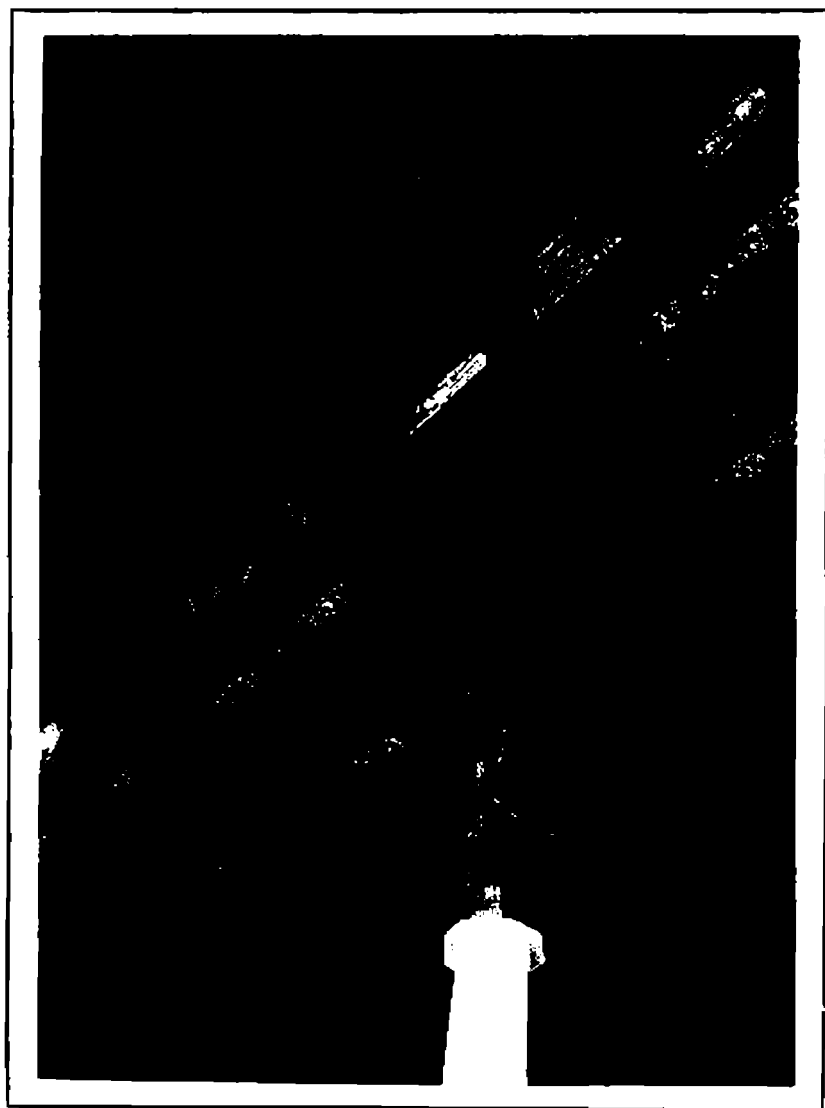
مسجد ملا رستم:

یکی دیگر از مساجد قدیمی مراغه مسجد ملا رستم می باشد. این مسجد در قسمت جنوبی خیابان اوحدی در محل میدان ملا رستم قرار دارد. در ضلع شمالی مسجد دو در ورودی با سردری بلند واقع است که یکی از سردرها از قوس جناغی و مقرنسکاری های گچی برخوردار است و در حاشیه سردر از گچ بریهای شبکه ای و تزئینات هندسی ستاره ای شکل استفاده شده و کتیبه سنگ مرمری نیز در کنار این سردر ورودی به چشم می خورد. این مسجد دارای ۲۵ ستون در پنج ردیف با سقف چوبی نگهداری می شود. (۱)

۳۶- مسجد جامع عجب شیر

از نظر زیبایی و شباهت با مسجد حجة الاسلام مراغه و مسجد جامع میدان بناب، قابل مقایسه می باشد این اثر تاریخی در اوایل قرن دهم هجری ساخته شده است و شماره ثبت آن (۸۷۸) می باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۶۳



۳۷- مسجد جامع مهرآباد در بناب

این مسجد که در بناب واقع شده است متعلق به قرن دهم هجری یعنی زمان

..... ۱۰۶۴ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

سلطنت شاه طهماسب صفوی است تاریخ آن سال ۹۵۱ هجری قمری می باشد.

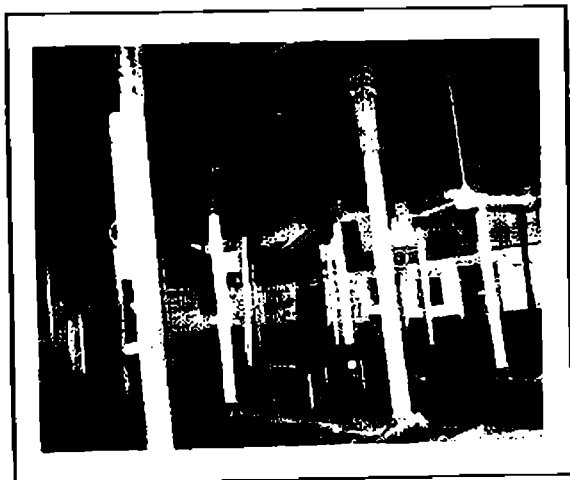


مهم ترین بنای آن شبستان آن می باشد که ۳۶ ستون چوبی با سر ستونهای مقرنس و نقش نگار عالی تزئین شده است. و طبق کتیبه، بانی مسجد، دختر منصور بیک در زمان پادشاهی شاه طهماسب اول بوده است. و شماره ثبت آن (۷۸۹) می باشد.

منار مسجد مهرآباد

۳۸ - مسجد میدان در بناب

از نظر معماری و شیوه بنا با مسجد جامع مهرآباد بناب و مسجد جامع عجب شیر قابل مقایسه است و در اوایل دوره صفویه ساخته شده است. و شماره ثبت آن (۸۷۹) می باشد.



بناب - شبستان مسجد میدان

۳۹- قلعه کهنه در مشکین شهر

قلعه کهنه که در حدّ شرقی خیابان مشکین شهر و جنوب میدان عمومی شهر، واقع شده است اصل آن مربوط به اوایل دوره اسلام می باشد، که در دوره زندیه به صورت فعلی دوباره سازی شده است. این بنا به شکل مستطیل با ۳۲۰ متر طول و ۱۱۰ متر عرض می باشد. قطر دیواره های آن در حدود یک متر است و آثار ساختمان شش برج خشتی با نقش و نگار لوزی شکل، در اطراف آن دیده می شود که امروزه سه برج آن در گوشه های قلعه باقیمانده است. شماره ثبت این بنا (۶۱۸) می باشد.



مشکین شهر قلعه کهنه

۴۰- قلعه دیو در مشکین شهر

قلعه دیو یا (دیو قلعه‌سی) از سنگهای عظیم ساخته شده و در آن ملاط به کار رفته است. طول دیوار قلعه، تقریباً پانصد متر است و زمان ساخت آنرا به قبل از اسلام نسبت داده‌اند. شماره ثبت این بنا (۶۳۰) می‌باشد.



یکی از سنگهای منقور در قبرستان قریه انار



دیوار، قلعه دیو، از تلفیق سنگهای مختلف الوزن رویه دار با بدنه کوه
که نشانه‌ای از قدرت سازندگان آن می‌باشد به وجود آمده است.

۴۱- سنگ نبشته پهلوی در مشکین شهر

این سنگ نبشته به خط پهلوی در کنار رودخانه خیاو و شرق مشکین شهر واقع
شده است، و ده سطر آن تقریباً باقی و خوانا می‌باشد و شماره ثبت این بنا (۶۱۹)
می‌باشد.



علايم منقور بر سنگ نبشته پهلوی مشكين شهر

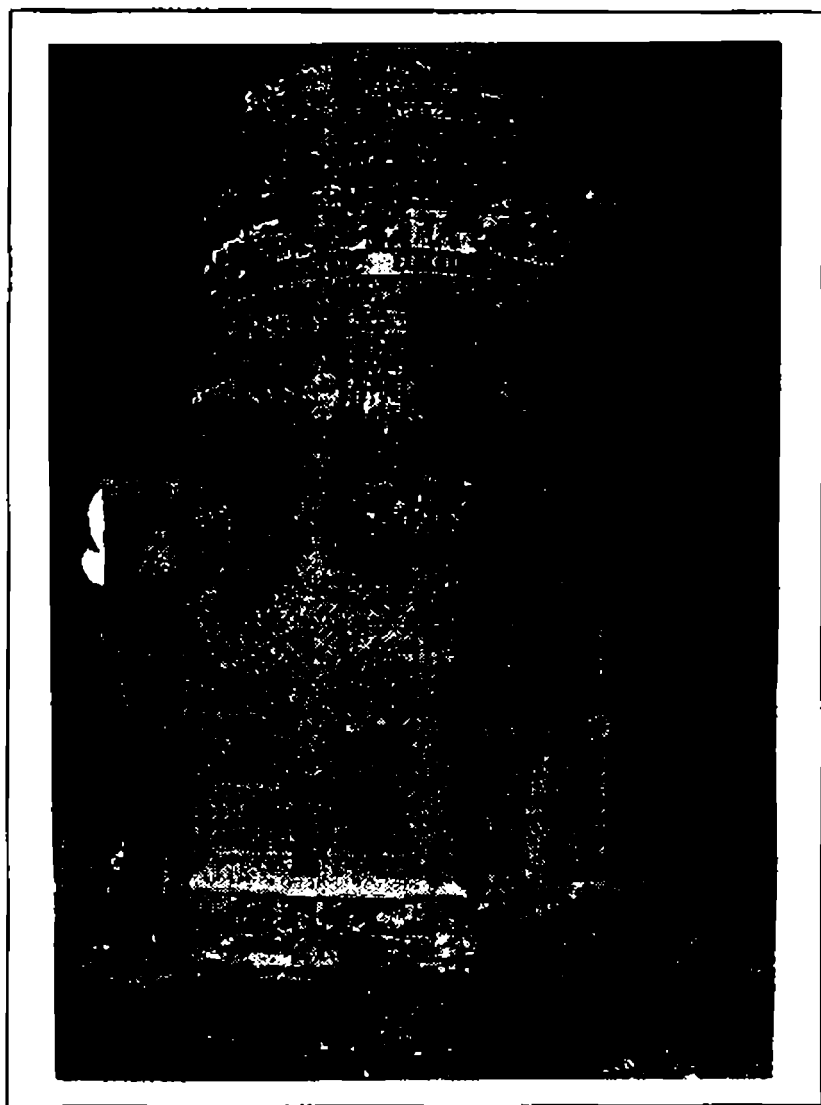


سنگ نشسته پهلوی در مشکین شهر

۴۲ - مقبره شیخ حیدر در مشکین شهر

بنایی است به شکل برج مدور که با آجر ساخته شده است و ارتفاع آن ۱۸ متر می باشد. بدنه خارجی برج مزین به کاشیکاری فیروزه‌ای رنگ به اشکال هندسی است. این بنا در روی بنیان و شالوده سنگی قرار گرفته است. در دو طرف آن آثار دو سر در، با خطوط کوفی و حاشیه مقرنس، باقیمانده است ساختمان اصلی این بنا، متعلق به قرن هشتم و تزئینات آنرا به اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری نسبت می دهند. در این بنا کتیبه و تاریخی که معرف نام و نشان صاحب مقبره بوده باشد دیده نمی شود. شماره ثبت این بنا (۱۸۳) می باشد.

..... ۱۰۷۰ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



نمای عمومی مقبره شیخ حیدر در مشکین شهر

۴۳ - محراب مسجد جامع مرنند

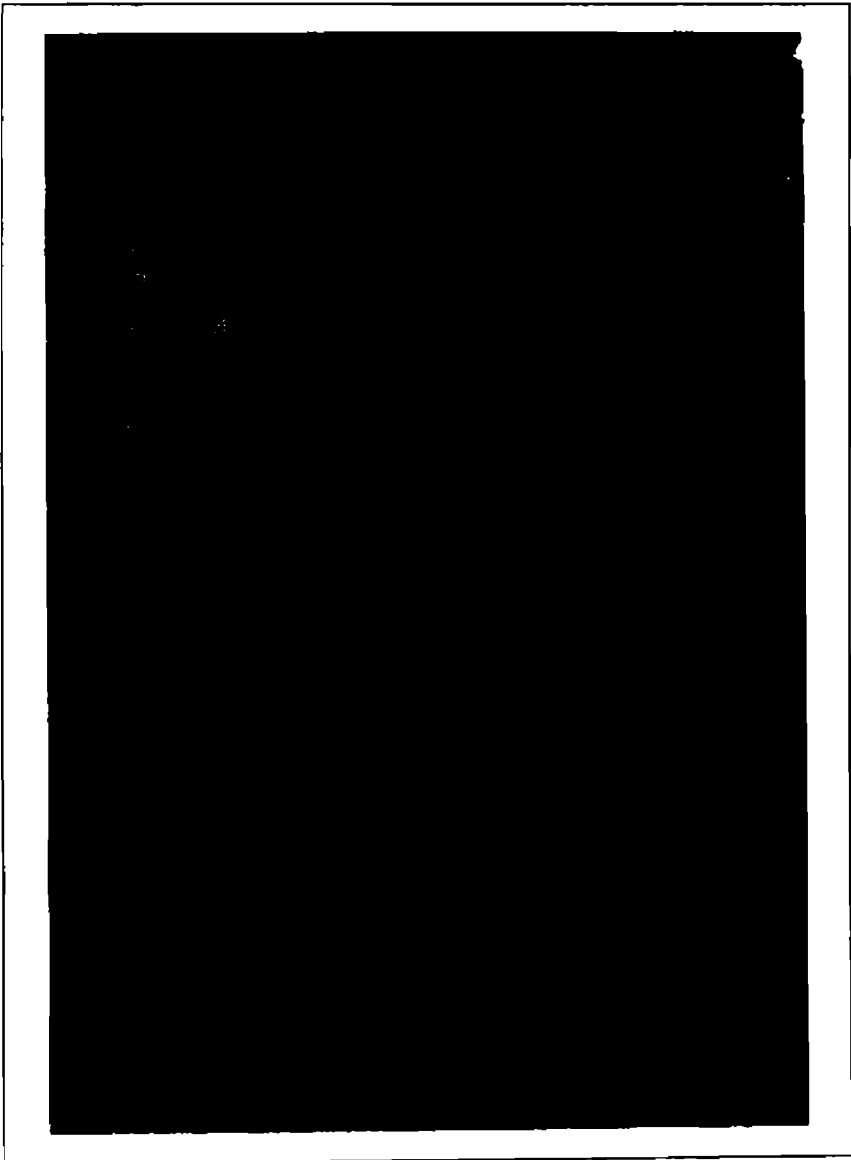
مسجد جامع مرنند که بنام بانی آن ابوسعید بهادرخان شهرت دارد به سال ۷۳۱ هجری قمری ساخته شده است و تنها قسمت اصیل آن محراب آن می باشد که در شبستان مسجد به جای مانده است این محراب از لحاظ گچبری و شکل ساختمان ستونهای مدور، با حاشیه های مکرر، کتیبه های کوفی و رقاع و تناسب اندازه و نقوش ظریف و ریزه کاریهای دقیق که در آن به کار گرفته شده است در شمار آثار بسیار ارزنده دوران ایلخانی است.

در لوحه سنگی سر در شبستان زمستان، تاریخ سال ۷۴۰ هجری قمری به نظر می رسد که از مرمت مسجد حکایت می کند. متن کتیبه چنین است:

(جدد من فواضل انعام السلطان الاعظم مالک الرقاب و الامم ابوسعید بهادر خان خلد الله ملکه فی سنة احدى و ثلاثین و سبعة هجرية عمل العبد الفقير نظام بندگیری تبریزی.)

«یعنی این مسجد از انعام و احسان سلطان اعظم مالک ملل و امم ابوسعید بهادرخان (که خداوند ملک او را پایدار و جاویدان سازد!) در سال ۷۳۱ هجری قمری تجدید بنا شده است. بنا و سازنده ی آن بنده محتاج لطف خدا نظام بندگیری تبریزی می باشد.»

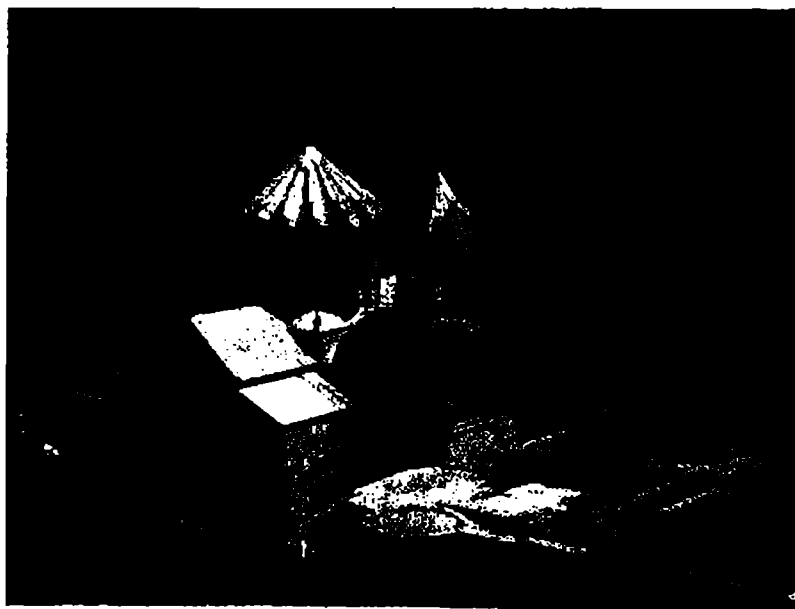
تعمیرات محراب این مسجد هزینه هائی را در برداشته است و شماره ثبت این بنا (۱۳۹) می باشد.



محراب مسجد جامع

۴۴- کلیسای سنت استپانوس جلفا

این کلیسا که در ۱۶ کیلومتری مغرب جلفا واقع شده است متعلق به قرن هشتم هجری می باشد، از لحاظ گنبد هر می شکل و نمای خارجی بنا، قابل توجه است. این کلیسا بنام کلیسای (درّه شاه) هم خوانده می شود. دیوارها و طاقها و پوشش این بنا با سنگ ساخته شده و نمای خارجی آن دارای نقوش و سنگ نبشته است تاکنون مبالغی صرف نگهداری آن شده است و شماره ثبت این بنا (۴۲۹) می باشد.



نمای دیگری از کلیسای سنت استپانوس

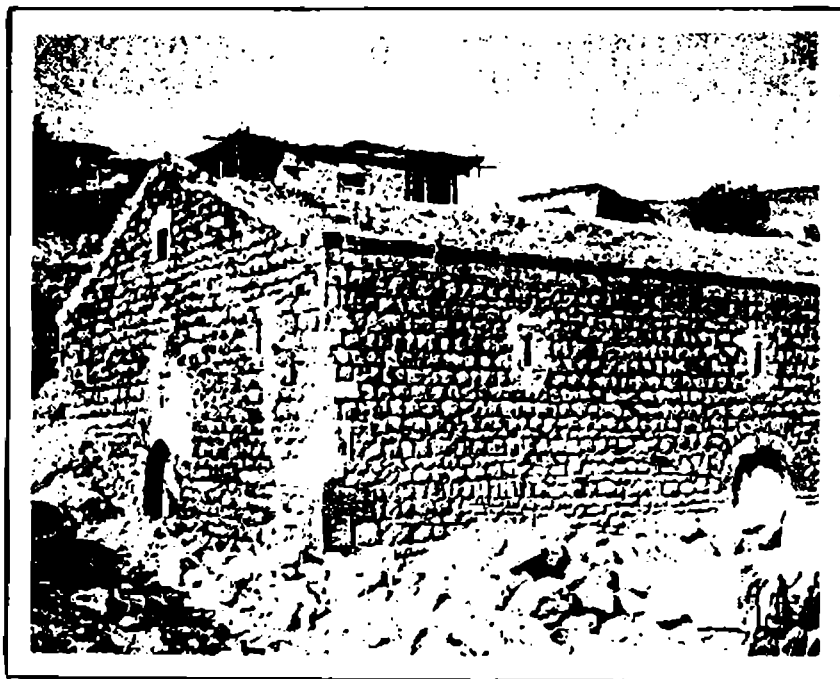
۴۵ - کلیسای سهرقه مرند

بنای این کلیسای آجری، مستطیل مربع با یک برج ناقوس شانزده ضلعی و دو گنبد مخروطی می باشد و متعلق به قرن پنجم و ششم هجری است و شماره ثبت این بنا (۷۶۶) می باشد.



۴۶ - کلیسای موجومبار مرند

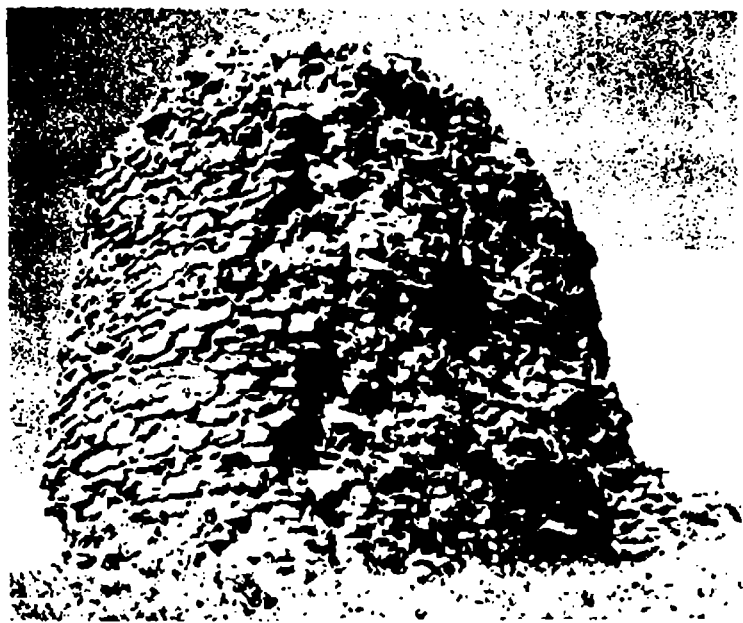
این کلیسا در چهل کیلومتری تبریز واقع شده و بنای اصلی آن متعلق به قرن نهم میلادی (سوم هجری قمری) است. نمای خارجی مستطیلی شکل و از سنگ ساخته شده و سقف آن شیروانی است و معماری آن قابل توجه است و شماره ثبت این بنا (۷۷۸) می باشد.



مرند - کلیای موجودبار

۴۷- قیز قلعه‌سی گرمی

این قلعه از قلوه سنگ و ملاط ساروج ساخته شده است و در حال حاضر از آن دو دیواره‌ای ناقص و دو برج باقیمانده است که آن را به دوران اشکانی و ساسانی منسوب می‌دارد. شماره ثبت این بنا (۶۲۹) می‌باشد.

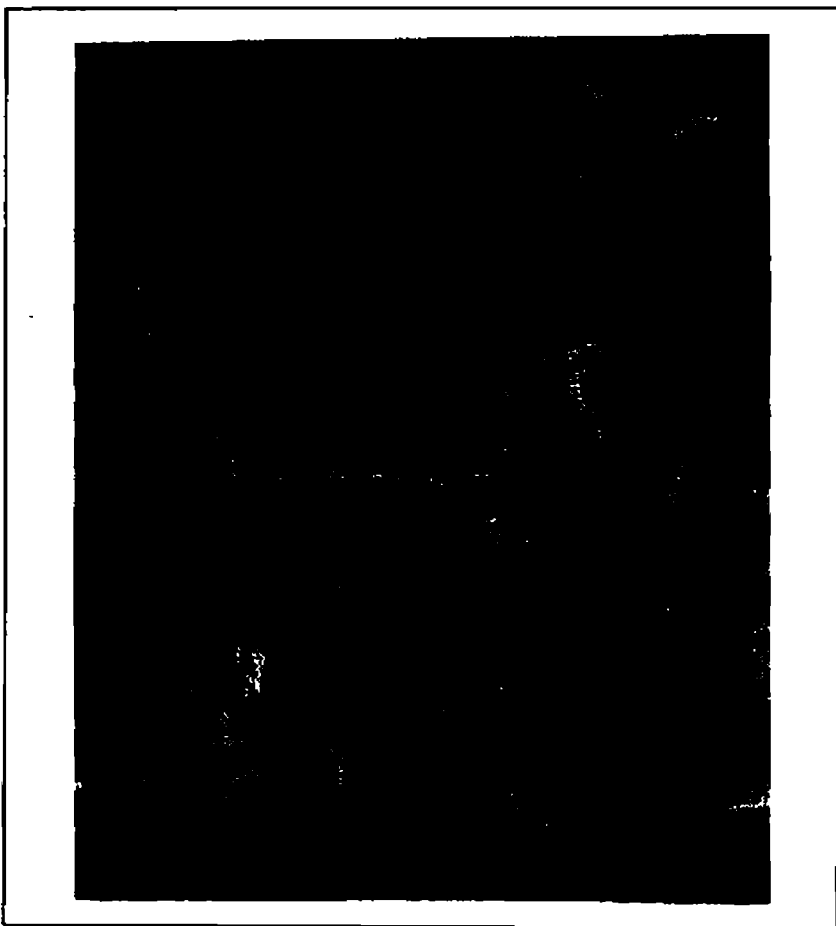


گرمی - قیز قلعه‌سی

۴۸ - قلعه دختر (قیز قلعه سی) میانه

این دژ ظاهراً مشتمل بر سه طبقه یا سه قسمت می‌باشد. طبقه اول دیوارهای سرتاسری، طبقه دوم حفاظ داخلی، و طبقه سوم مقر اصلی فرماندهی بوده است و در قرن هفتم هجری ساخته شده است. شماره ثبت این بنا (۷۸۰) می‌باشد.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۷۷



میانه - لاله دختر

۴۹ - مسجد جامع ترک بالا در میانه

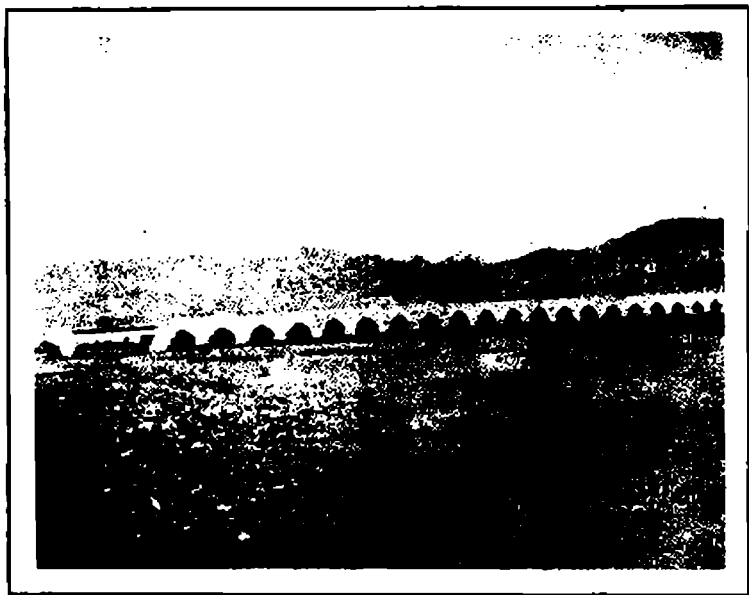
اصل ساختمان مسجد جامع ترک بالای میانه احتمالاً مربوط به دوره ایلخانان مغول است که در سال ۱۲۸۲ دوباره سازی شده است و شماره ثبت این بنا (۸۶۸) می باشد.



میانه - شبستان مسجد ترک

۵۰- پل شهر چای در میانه

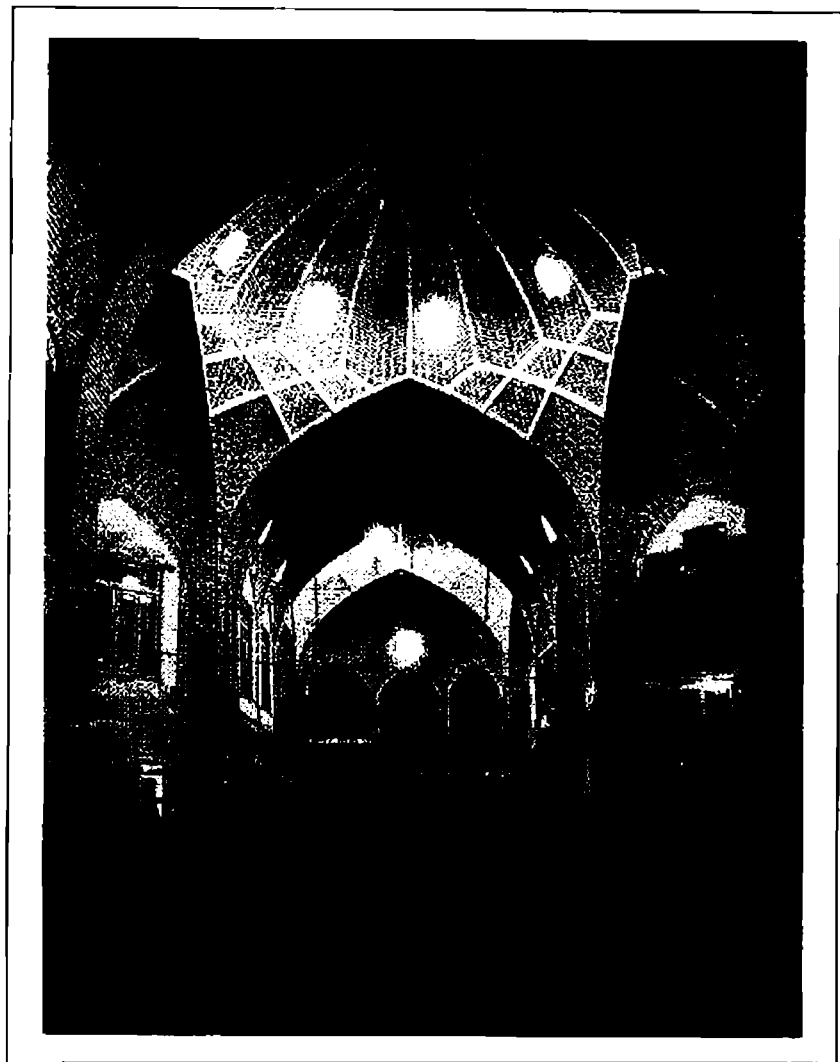
پل شهر چای میانه در دوره صفویه ساخته شده و شماره ثبت آن (۸۷۲) می باشد.



میانه - پل شهر چای

۵۱- تیمچه امیر در تبریز

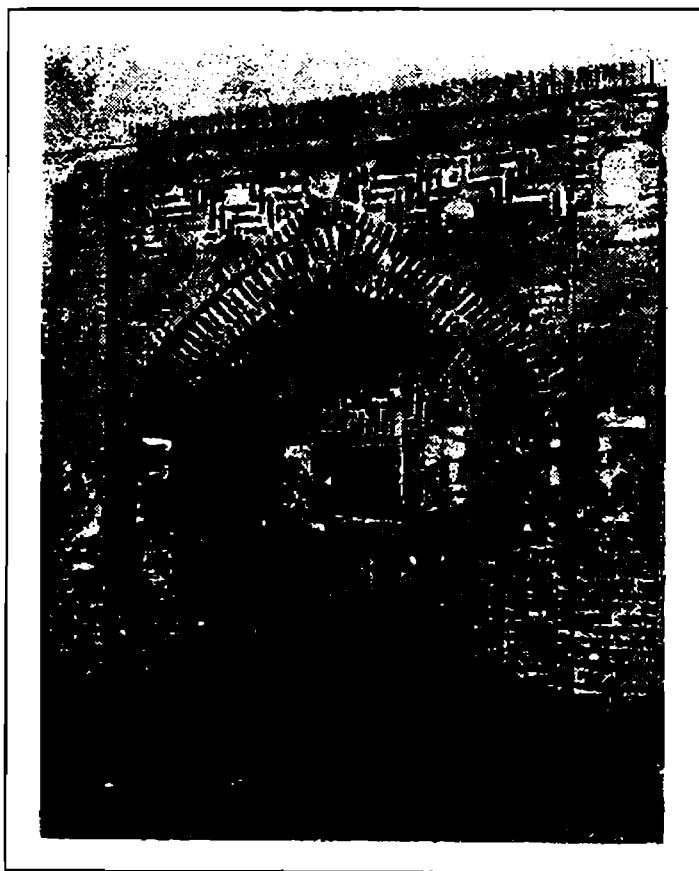
ساختمان تیمچه امیر در دوره قاجار صورت گرفته و از قسمت های مهم معماری در مجموعه بازار تبریز به شمار می رود و شماره ثبت این بنا (۹۷۷) می باشد.



گوشه‌ای از باطاق گنبد بزرگ تیمچه امیر

۵۲- مسجد جامع اهر

بنای مسجد جامع اهر مربوط به دوره سلجوقی بوده و در دوره‌های بعد تعمیراتی در آن صورت گرفته است. شماره ثبت این بنا (۱۷۱) می‌باشد.



سر درب مسجد جامع اهر.

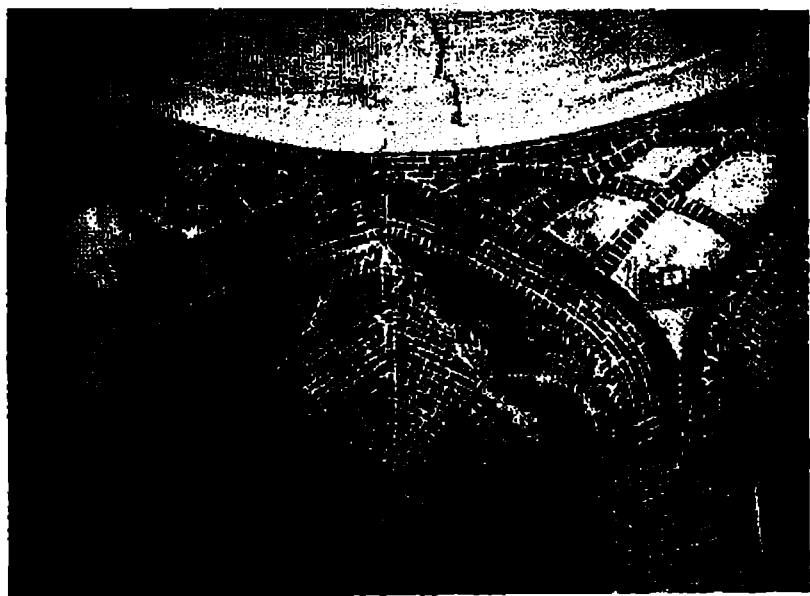
۵۳- قیز قلعه‌سی کلیر

قلعه (قیز قلعه‌سی) در کلیر متعلق به دوره ساسانی و اوایل اسلام بوده است.

شماره ثبت این بنا (۶۲۳) می‌باشد.

۵۴- مسجد استاد و شاگرد

این مسجد در خیابان فردوسی تبریز قرار دارد و بنای آن به وسیله امیر حسین چوپانی ملقب به علاءالدین در سال ۷۴۲ هجری قمری ساخته شده و به نام خان مغول یعنی سلیمان نواده هلاکو موسوم گردید و به همین جهت به اعتبار نام بانی و خان، عده‌ای آن را سلیمانیه و برخی آن را علائیه نامیده‌اند. وجه تسمیه کنون آن به این علت است که کتیبه‌های داخل و مندرجات دیوارهای خارج مسجد به خط ملاء عبدالله صیرفی (زنده در ۷۴۳ ه.ق) خطاط و معروف دوران ایلخانی و یکی از شاگردان وی به نام محمد بندگیر نوشته شده است از اینرو به مسجد استاد و شاگرد شهرت یافته است. بنای مسجد که رو به ویرانی می‌رفت در زمان عباس میرزا نایب السلطنه تعمیر کلی در آن به عمل آمد. تعمیرات دیگری در سال ۱۲۹۵ هجری توسط آیه الله حاج میرزا محمد علی اونساری قراجه داغی صورت گرفت. مرحوم آیه الله قراجه داغی به هنگام تعمیر آن رساله‌ای به نام «زین المعابد فی فضیلة المساجد» در فضیلت مساجد و اهمیت مسجد استاد و شاگرد و کراماتی که از آن رؤیت شده است در این رساله آورده است که نگارنده آن را در یکی از شماره‌های مجله «مسجد» معرفی و بازنویسی کرده است.



مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۰۸۳

و هم چنین در سال ۱۲۳۸ از طرف حاج محمد اردبیلی صورت گرفته است و هم اکنون نیز در دست تعمیر و بازسازی می باشد. گنبد بزرگ و طاقها و پایه ها آجری در عین سادگی از جذابیت خاصی برخوردار است. گنبد آجری به کمک ترنجهائی بر روی بنا قرار گرفته است و در قسمت پا طاق گنبد عبارات «بسم الله الرحمن الرحیم» «ما شاء الله» «اللهم صلی علی محمد و آل محمد» «یا علی مدد» نوشته شده است. شماره ثبت این بنا (۸۸۰) می باشد.

۵۵- بقعه و مسجد سید حمزه و مقبرة الشعراء

بقعه سید حمزه و مسجد جنب آن در محله سرخاب و جنوب شرقی محل تقاطع خیابان ثقة الاسلام و بازارچه سید حمزه واقع شده است. تاریخ بنای نخستین بقعه ۷۱۴ هجری قمری یعنی سال درگذشت سید حمزه است. وی سیدی جلیل القدر به نام ابوالحسن حمزه بن حسن محمد می باشد که به شانزده واسطه نسبش به موسی بن جعفر می رسد. بنای اولیه در این توسط فرزندش سید حسین بر تربت وی احداث گردید.

مجموعه سید حمزه عبارت از صحن نسبتاً وسیعی است که در سمت جنوب آن مقبرة در سمت مشرق و شمال آن محل تدریس و حجرات طلاب علوم دینی قرار دارد.

بقعه عبارت است از یک کفش کن، دهلیز و اتاق مسجد گونه که در ترکیب آن از حجاری و کاشی کاری پیشین نمونه هائی به چشم می خورد که پاره ای از آنها عبارتند از:

طاق مرمرین سر در صحن مدرسه که بر روی آن تزیینات اسلیمی، تریج و ختائی و آیات قرآنی به طور برجسته حجاری گردیده است.

در بالای سر در، سنگ نبشته مرمرین دیگری نصب شده که مربوط به زمان قاجار و تاریخ ۱۲۷۹ هجری است و حاکی از مرمت بنا توسط حاجی رستم بیک در این سال می باشد. در بالای طاق مرمرین در ورودی بقعه که نمای شمالی آن یکی از شاهکارهای حجاری دوره صفوی به شمار می رود، آیاتی از قرآن به خط ثلث در میان کل و بوته های ظریف حجاری شده است. در قسمت پائین هر یک از پایه های طاق

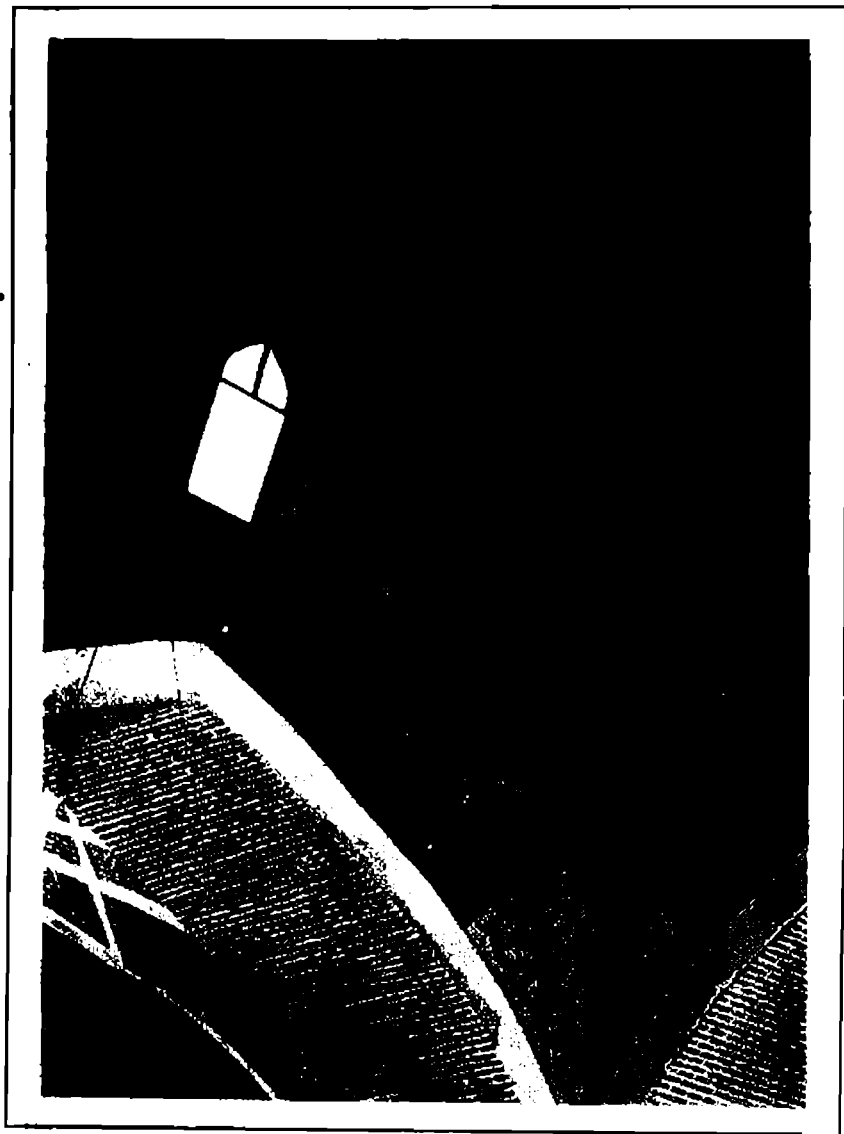
۱۰۸۴..... اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

یک ترنج قندیلی گلدار تعبیه گردیده که در ترنج دست راست عبارت میرزا محمد ابراهیم وزیر آذربایجان به طور برجسته کنده شده است. تزئینات دو قطعه سنگ مرمرین زیبا به ابعاد ۵۳×۱۱۲ سانتیمتر که در پشت پایه‌های طاق مرمرین بر دیوار شمالی نصب شده عبارت است از کلدان قندیلی شکل با اسلیمی‌های ظریف می‌باشد.

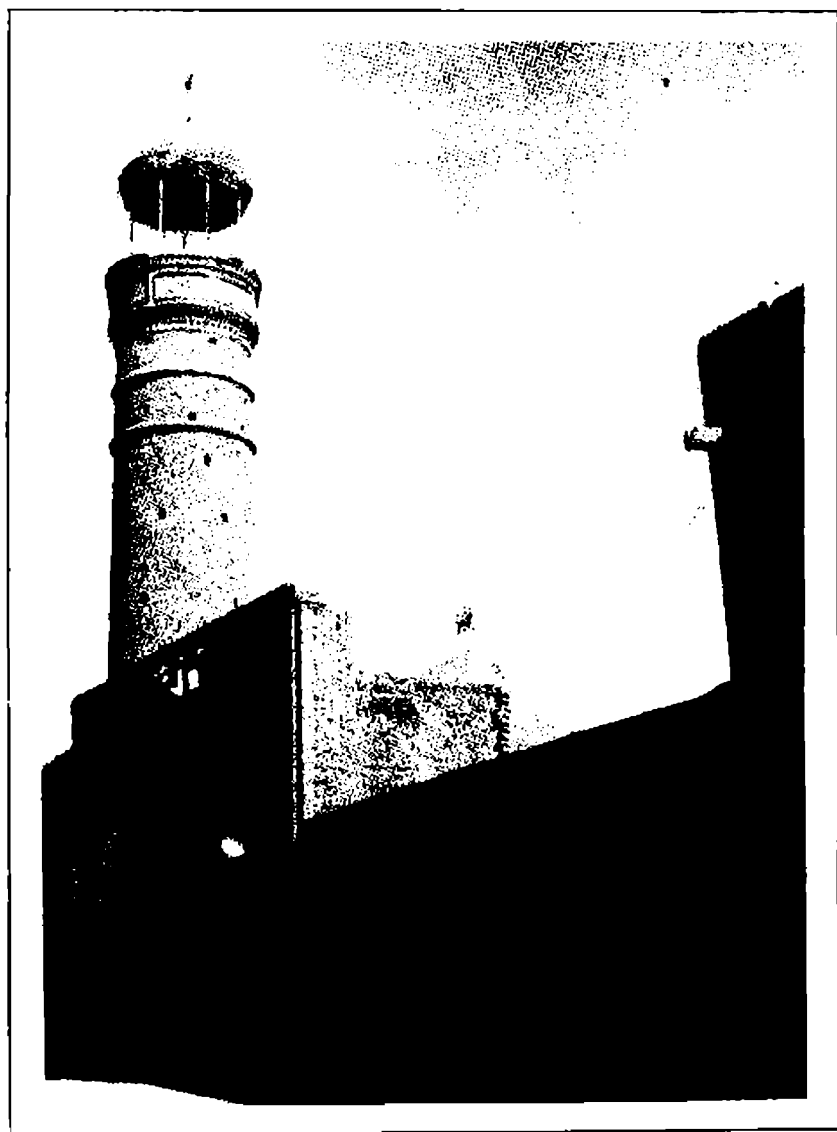
بالای سنگ‌های ازاره سه بیت شعر به خط نستعلیق برجسته کنده شده که مصراع آخر آن یعنی «منزل اهل ورع، مدرس ارباب علم» سال ۱۸۰۹ هجری را نشان می‌دهد. از جمله تزئینات حرم آئینه کاری زیبایی بالای قبر امامزاده است که با کتیبه‌ای به خط نستعلیق زینت یافته. چنانکه از متن کتیبه مستفاد می‌گردد امیر علی اکبرخان میرپنجه فرزند پناه الحق پاشاخان و به مباشرت معتمدالسلطان عدلخان این آئینه کاری در ماه جمادی الاول ۱۳۱۳ ه. ق انجام داده است.

کاتب این کتیبه محمد جعفر بن حاج محمد اسماعیل خونی است. محراب گچبری که نیز درون بقعه را جلوه‌ای خاص می‌بخشد، از آثار اواخر دوره قاجاریه به حساب می‌آید.

بقعه دارای سردابه‌ای است که قبر اصلی سید حمزه در آن قرار گرفته. در جانب شرق بقعه سید حمزه گورستان متروکه‌ای قرار داشت که بنا به مندرجات تذکره‌ها و کتب مزارات، قسمتی از مقبرة الشعراي معروف محله سرخاب می‌باشد. در این گورستان شعر، فقها و عرفا و اولیای بسیاری دفن گردیده‌اند که می‌توان به اسدی طوسی، خاقانی شروانی، ظهیر فاریابی، قطران تبریزی، محمد شیرین مغربی، همام تبریزی، سلمان ساوجی، فلکی شروانی، قاضی بیضاوی، قطب الدین بشیروانی، و استاد شهریار شاعر بزرگ معاصر اشاره نمود. در دو دهه اخیر بنای معظم و زیبایی به عنوان یاد بود بزرگان فوق از طرف انجمن آثار ملی و احداث گردیده، هم اینک مراحل انجام کار توسط وزارت ارشاد اسلامی در حال اتمام است. شماره ثبت این بنا (۸۸۱) می‌باشد.



مسجد سید حمزه



سردر و مناره‌ای بقعه‌ی سید حمزه تبریز

۵۶- خانه کوزه کنانی (خانه مشروطیت)

خانه مرحوم حاج میرزا مهدی کوزه کنانی در جنب مجموعه بازار بزرگ تبریز و در کنار خیابان جدید الاحداث استاد مطهری واقع شده و در زمان مشروطیت و پس از آن تجمع سران و بازماندگان صدر مشروطیت از جمله ستارخان، باقرخان ثقة الاسلام، حاج میرزا آقا فرش، حاج میرزا حسین واعظ و اکثر مشروطه خواهان بوده است. خانه مزبور در سال ۱۲۴۷ هجری شمسی بدست حاج ولی معمار تبریز که سالیان متعددی در روسیه زندگی می کرده ساخته شده و در سال ۱۳۴۴ توسط مالکان جدید آن مرمت گردیده است.

مساحت خانه به بیش از ۹۳۰ متر مربع می رسد و قسمت اعظم آن را زیر بنای خانه مشتمل بر حوضخانه سرسرا و دو طبقه بنا، تشکیل می دهد. حیاط مشجر و با صفای خانه کوزه کنانی به مجموعه، طراوت و زیبایی بخشیده است.

نورگیر سرسرا بر روی چهار ستون بلند با سرستونهای گچبری استوار شده داخل آن با آئینه و شیشه های رنگی به طرز جالب توجهی زینت یافته است. در طبقه اول ۶ اتاق و سرسرا و در طبقه دوم یک سالن بزرگ (طنبی) به ابعاد ۹×۶ متر و ۶ اتاق در اطراف سرسرا وجود دارد.

جالب ترین قسمت بنا سرسرا و اتاق مشرف به حیاط در طبقه دوم است که در آن در و پنجره های مشبک به شیشه های الوان بکار رفته است. این در و پنجره توسط هنرمندان محلی ساخته و تعبیه گردیده است. اتاقهای جانبی (گوشوار) دارای سقفی چوبی با تزئینات برجسته هشت ضلعی است و درهای چوبی با طرحهای برجسته اسلیمی و گل و برگ زینت داده شده است. مصالح بکار رفته در ساختمان سنگ و آجر و خشت می باشد. شماره ثبت این بنا (۱۱۷۱) می باشد.^(۱)



تبریز - نمای عمومی خانه مشروطیت

۵۷ - ساعت بلند آوازه شهر تبریز

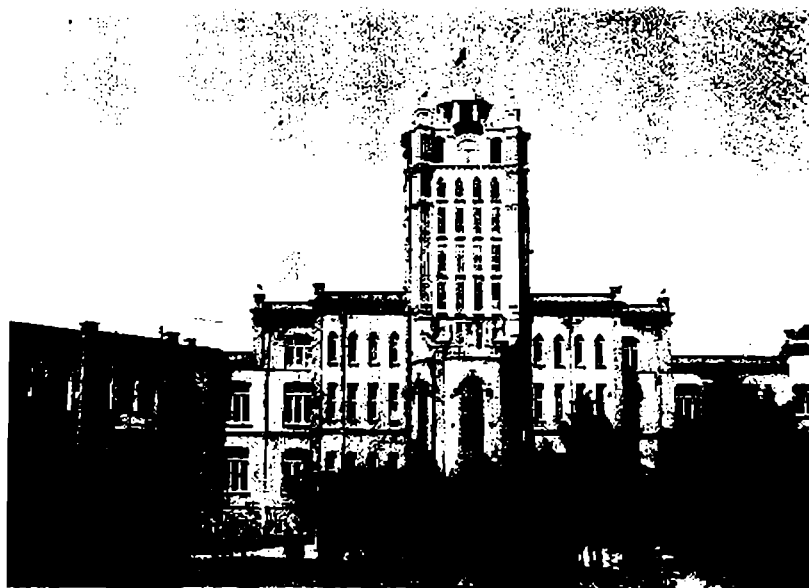
یکی دیگر از آثار تاریخی و ارزشمند شهر تبریز ساعت بلند آوازه شهرداری آن می باشد که در مرکز شهر منصوب می باشد که نیک تیک ساعت و اعلام اوقات در لحظه های آرام شهر تا چند کیلومتر برد دارد و شهروندان برنامه زندگی خود را با آن تنظیم و احیاناً نماز شب خوانان و اهل تهجد و راز نیاز برنامه های خود را با آن هماهنگ می سازند.

در سنگ نوشته ای که در راه پله شهرداری مرکزی تبریز پیرامون مشخصات این

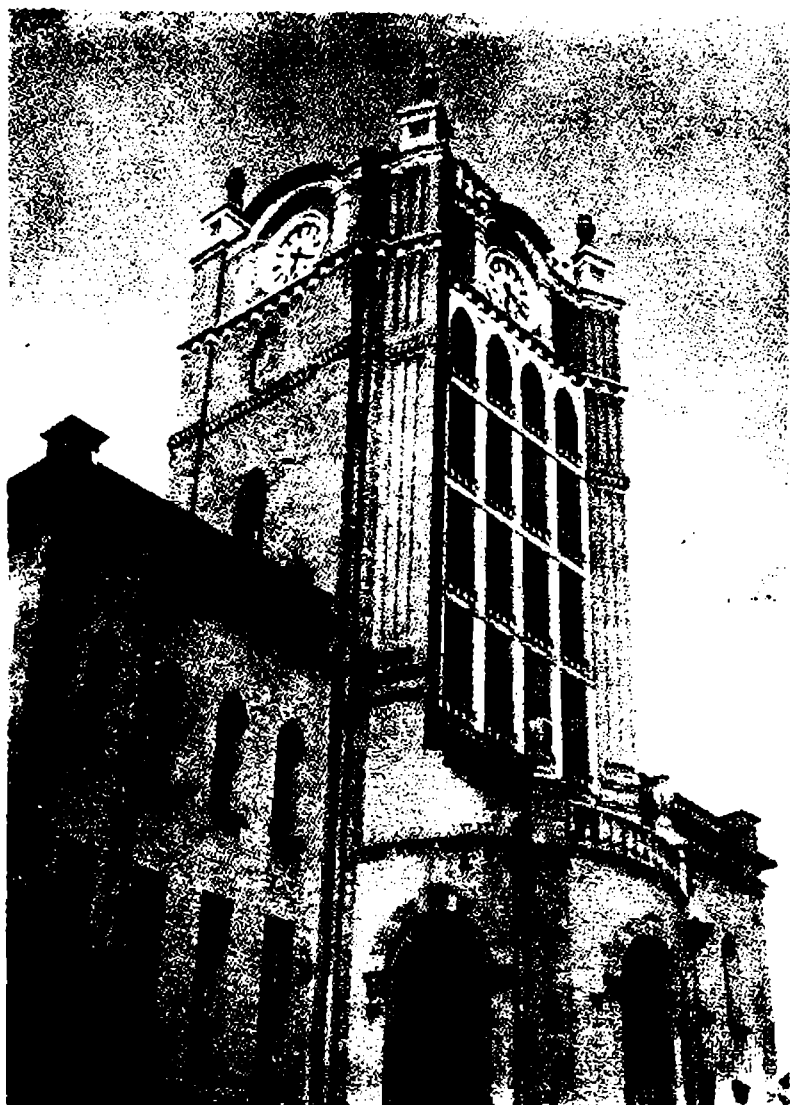
ساعت نوشته آمده است این مشخصات در مورد آن ثبت شده است:

«عمارت شهرداری توسط ارفع الملک جلیلی به سال ۱۳۱۴ هـ. ش آغاز و انجام آن در سال ۱۳۱۸ مساحت ۹۶۰۰ متر، زیر بنا ۶۵۰۰ در سه طبقه ارتفاع برج ساعت ۳۰/۴۰ طرح بنا عقاب در حال پرواز هزینه‌ی آن ۲۵۵۰۰۰۰ ریال بوده است.»

قابل عنایت می‌شد اگر هر شهری نسبت به خود علامت مشخصه یا آرم داشته باشد که با آن آرم شناسائی می‌گردد آرم و علامت مشخصه شهر تبریز همین ساعت بلند آوازه می‌باشد که در مرکز شهر واقع شده است و برنامه زندگی شهروندان را تعیین می‌نماید.



نمای کلی از ساختمان مرکزی شهرداری

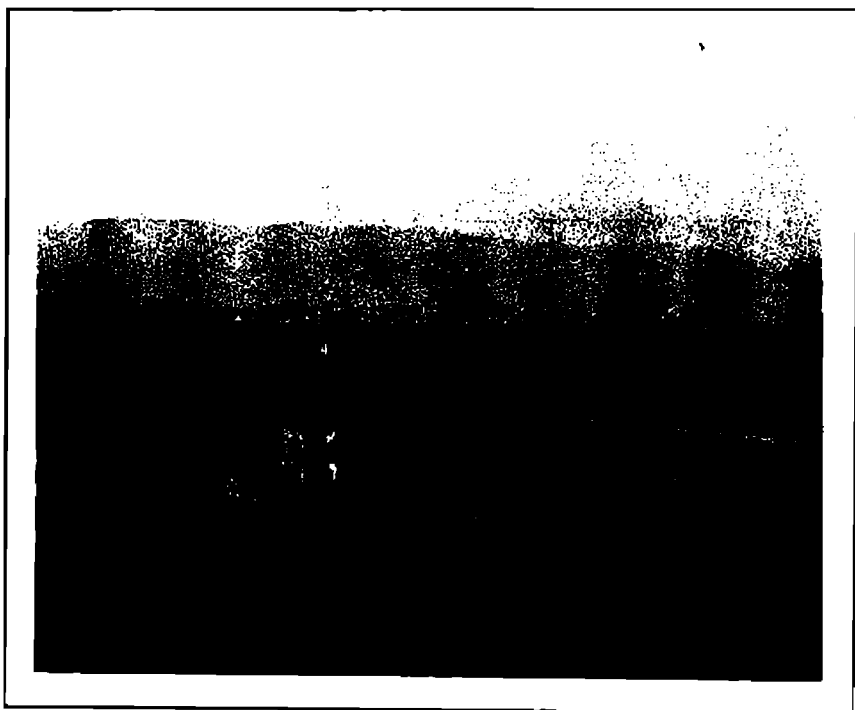


برج ساعت روی ساختمان مرکزی شهرداری تبریز

۵۸- ایل گولی یا تفریحگاه عمومی:

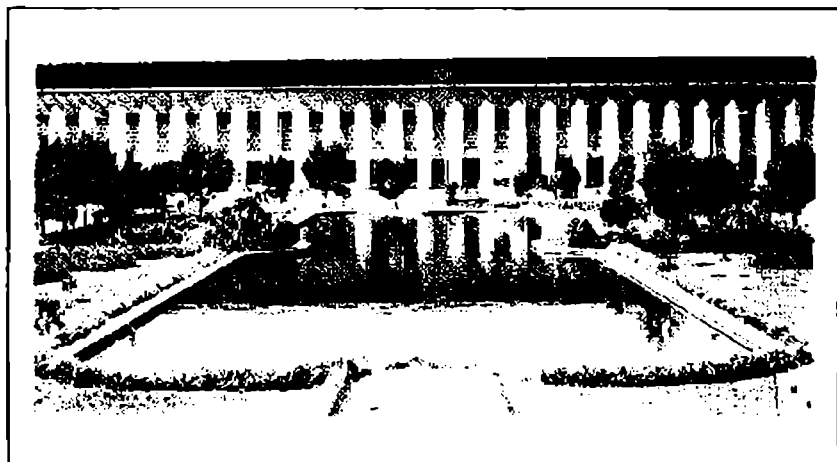
یکی دیگر از مراکز تفریحی و تفریحگاه عمومی تبریز ایل گلی یا تفریحگاه و درختکاری عمومی شهر می باشد که اکنون «ایل گولی» نامیده می شود این منطقه گرچه از قدمت تاریخی و سابقه طولانی تأسیس، برخوردار نمی باشد ولی به علت هوای مناسب و فضای دلکش و مساعدی که دارد مورد توجه اهالی و محل بازدید کسانی است که از تبریز دیدن می کنند و چند روزی به قصد تفریح و دیدار از زیباییهای طبیعت تبریز به این شهر وارد می گردند قرار می گیرد.

ایل گلی عبارت از ساختمان مرکزی و استخر متمرکز در اطراف این ساختمان و اشجار و جدول کشی های وسیع در اطراف تپه مشرف به شهر می باشد در ایام تابستان خانواده ها از این محل دیدن نموده و بساط خانوادگی در حول و حواشی آن می گسترند.



۵۹- راه آهن تبریز:

راه آهن تبریز یکی از بناهای قدیمی و جالب توجه شهر تبریز می باشد که چندی پیش توسط آلمانیها احداث شده است راه آهن تبریز یکی از فعال ترین وسائل مسافرتی مردم آذربایجان می باشد.



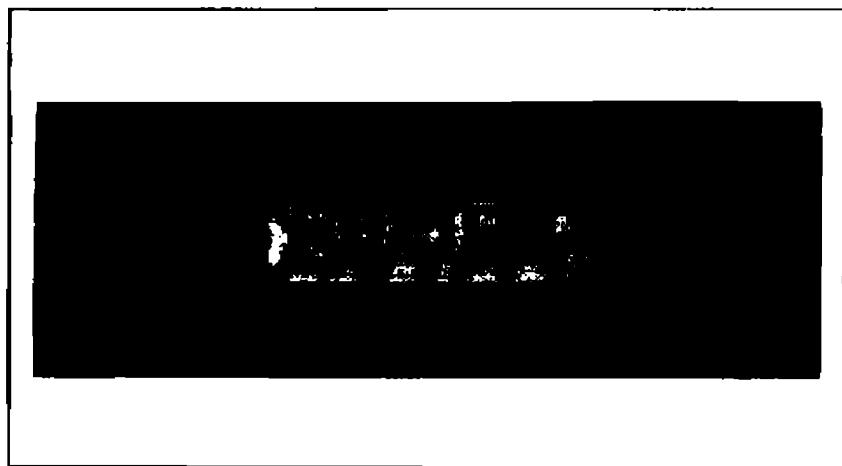
۶۰- بقعه سید ابراهیم و سنگ «بسم الله»

بقعه موسوم به سید ابراهیم در خیابان شمس تبریزی و «دَوَچی» یکی از آثار عتیق و نفیسی می باشد مورخین او را از اولاد امام زین العابدین (ع) می دانند ولی در زیارت نامه او را از اولاد امام موسی بن جعفر (ع) معرفی نموده است (البته این قبیل نسبتها هر دو را می توان به یک اعتبار صحیح دانست چون بالاخره امام هفتم هم از اولاد امام سجاد (ع) می باشد). در فهرست بناهای تاریخی آورده است مؤلف تاریخ دنبلی او را حکمران آذربایجان در عهد شیخ حسن آق قویونلو می داند که در سال

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۰۹۳

۸۷۰ هجری در گذشته و در محل کنونی دفن گردیده است (شاید او نیز در

مجاورت همین امامزاده مدفون شده باشد).



این بقعه دارای صحن و حرم ساده می باشد لیکن آنچه باعث شهرت این بنا و توجه علاقمندان میراث فرهنگی به آن شده است سنگ مرمر بزرگ و یکپارچه زیبایی است که در قسمت پایین دیوار جنوبی نصب شده است این سنگ به طول ۳/۷۰ متر و عرض ۱/۵، و اثر هنری میرزای سنگلاخ خراسانی شاعر، خوشنویس و حجّار دوره قاجار می باشد این سنگ در سال ۱۲۷۰ در مصر حجاری شده و سپس به تبریز انتقال یافته است. در وسط سنگ به خط نستعلیق عبارت «بسم الله...» و در حاشیه آن چهار بیت از اول قصیده «برده» و در فواصل آن عباراتی در نعت رسول اکرم (ص) و آیاتی از قرآن حجاری شده است.^(۱)

مسجد پایگاه مهم اسلام و عرفان:

مسجد به عنوان مرکز نشر اسلام و پایگاه معرفت و شناخت خدا، از نخستین روزهای انتشار اسلام نقش اساسی و کارسازی را ایفا نموده است این کانون توحیدی در عرصه‌های علم و دانش، عبادت و بندگی خدا سامان دادن به ترتیبات نظامی و جنگی، محلّ طرح دعاوی و رفع اختلافات، کلاسهای آموزش عقائد و اخلاق حوزه‌های علمی و دینی، شناخت و معارفی افراد و مهمانان، و بالأخره در تمام شئون اجتماعی، اعتقادی، اخلاقی، اقتصادی، نظامی، قضائی نقش مؤثر و مفیدی را داشته است.

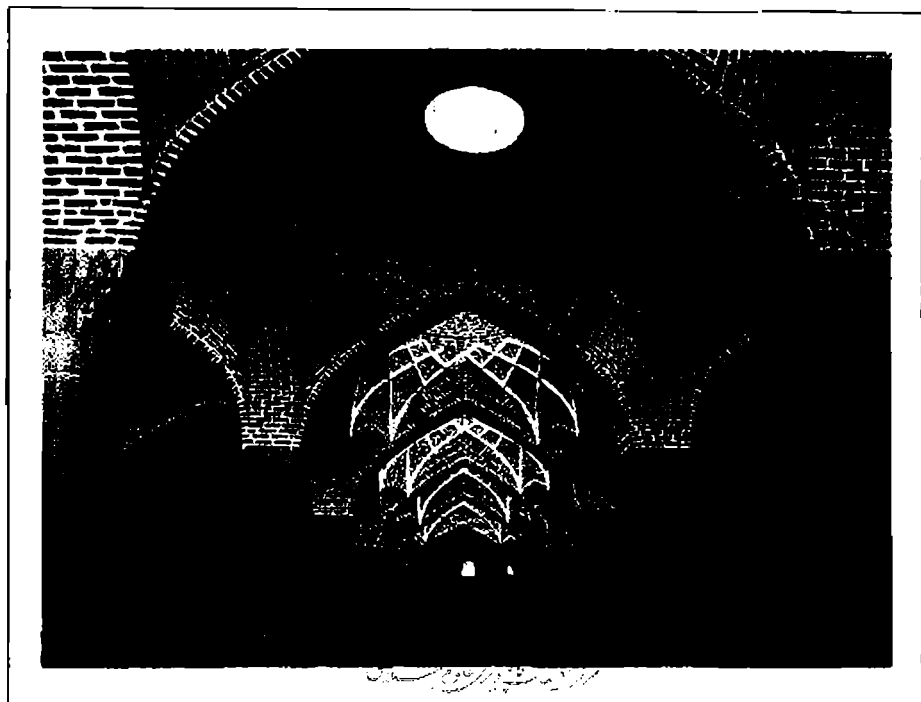
آذربایجان که از سالهای نخستین نشر دعوت محمدی (ص) به پیکره اصلی جامعه اسلامی پیوند خورده است در ادای رسالت تبلیغی و فرهنگی اسلام، وظیفه‌ی خود را اداء و در جنگها و برخوردهای نظامی حضور مستمری داشته است به همین مناسبت مساجد و مراکز عبادتی و اجتماعی، متعددی را در خود جا داده است به تریبی که هم اکنون یک آبادی کوچک و بزرگی وجود ندارد که در آن «مسجد» پایگاه اجتماعی و عبادی وجود نداشته باشد فی‌المثل شهرهای تبریز، اردبیل، ارومیه، مراغه، خوی و دیگر شهرستانها هر کدام چندین مسجد آباد و معتبری دارند و در هر محلّ نیز مساجد محلّه و کوی و برزن نیز موجود می‌باشد فی‌المثل شهر تبریز را می‌توان «شهر مساجد و معابد» نامید بیش از ۳۰۰ مسجد دارد به حدّی که در یک محل همانند حومه مرکزی شهر و بازار در شعاع کمتر از یک کیلومتر بیش از هفت مسجد بزرگ و آباد و معتبری را در خود جا داده است و این خود نشانگر آنست که این شهر روزی قبة‌الاسلام و مرکز اجتماع انبوه نمازگزاران و مسلمانان عاشق عبادت بوده است که

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۰۹۵

یک مسجد و دو مسجد پاسخگوی نیازهای آنان نبوده است در محل یاد شده
مساجد تاریخی و ارزشمندی: مسجد جامع - مسجد حجة الاسلام - مسجد
خاله اوغلی - مسجد حاج میرزا صادق آقا - مسجد مجتهدیها - مسجد قاری - مسجد
قائلو - مسجد مقبره و مساجد دیگر که جا دارد میراث فرهنگی یا سازمان اوقاف کتابی
در معرفی و خصوصیات این مساجد به رشته ی تحریر درآورده و در اختیار عاشقان
این مراکز قرار دارد ما تعدادی از تصاویر و نماهای این مراکز را که توسط میراث
فرهنگی در اختیار نگارنده قرار گرفته است به معرض دید خواننده گرامی قرار
می دهیم.



۶۱- مسجد خاله اوغلی:



این مسجد در سمت چپ یا جانب دالان مدرسه علوم دینی طالبیه در مجاورت مسجد جامع بزرگ واقع شده طولش از شمال به جنوب است در و پنجره آن به دالان مزبور باز می شود ده ستون سنگی زیبا و هیجده گنبد جنوبی آجری دارد. آقای سلطان القرائی می نویسد: سابقاً آن را مسجد ملا محمد حسن پیشنماز می گفتند ولی اکنون به مسجد خاله اوغلی معروف است در این مسجد عالمان مشهوری مانند حاج میرزا عبدالعلی آقا پسر حاج میرزا محمد مشهور به بالا مجتهد، سید کاظم آقا، میرزا مجتهد سرابی اقامه نماز نموده اند.^(۱)

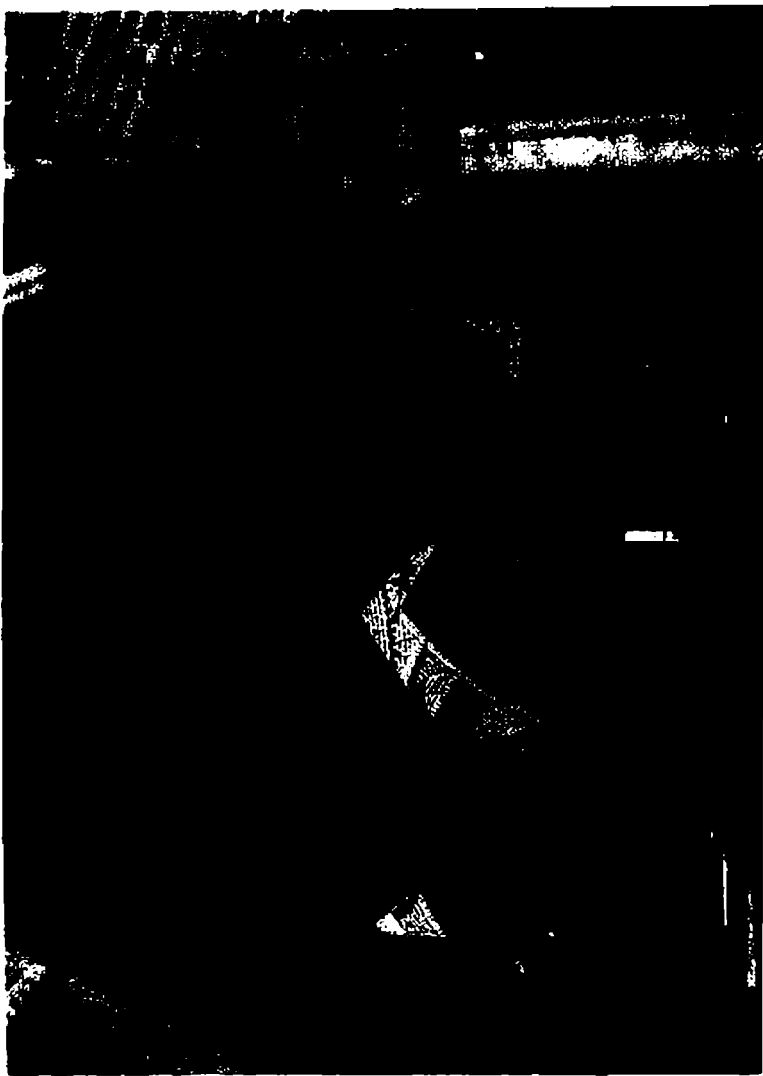
۱ - آثار باستانی آذربایجان، تألیف آقای کارنگ ص ۳۳۶.

۶۲- مسجد حجة الاسلام:

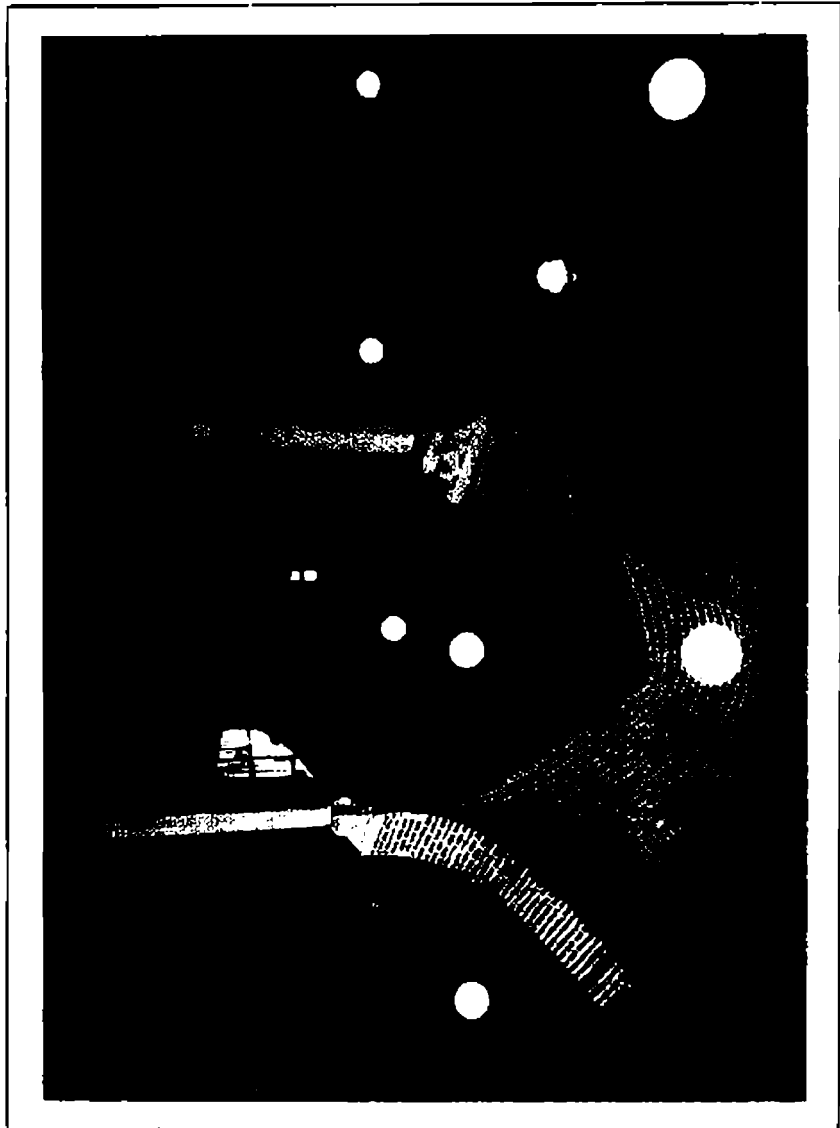


مسجد حجة الاسلام نیز در محوطه مدرسه طالبیه قرار گرفته است این مسجد در غرب مسجد یاعلی قرار گرفته است.
این مسجد که به نام «مسجد شیخی‌ها» نیز شهرت دارد اخیراً مورد تعمیر و تغییرات اساسی قرار گرفته است.

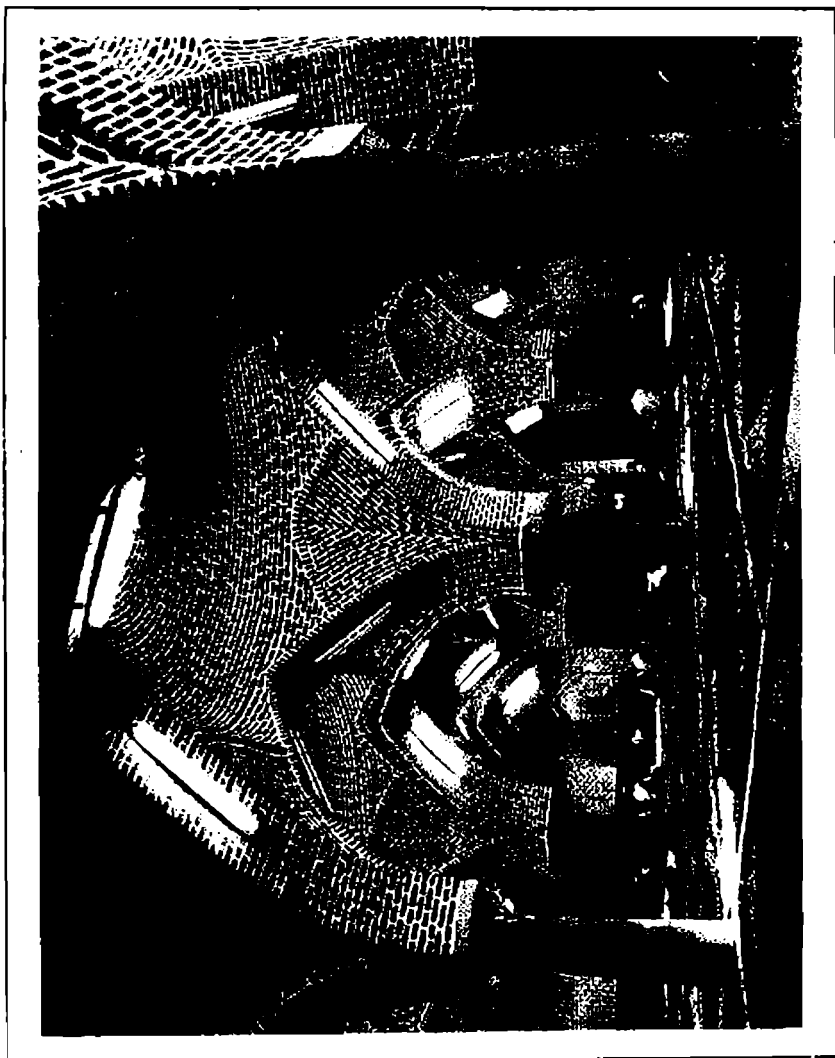
۶۳- مسجد قاری یا شهیدی:



۶۴ - مسجد خونی:



۶۵- نمائی از مسجد مقبره:

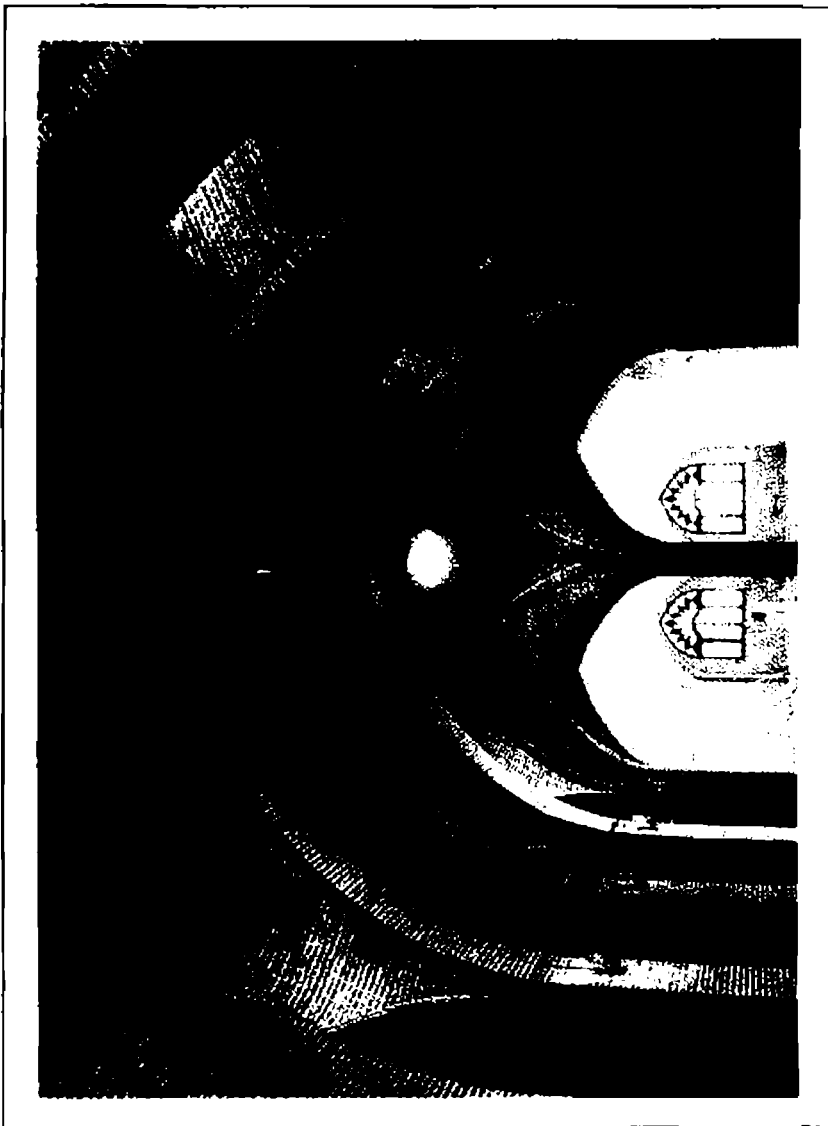


مسجد مقبره از آثار و یادگارهای مرحوم حاج میرزا مهدی قاضی طباطبائی می باشد.

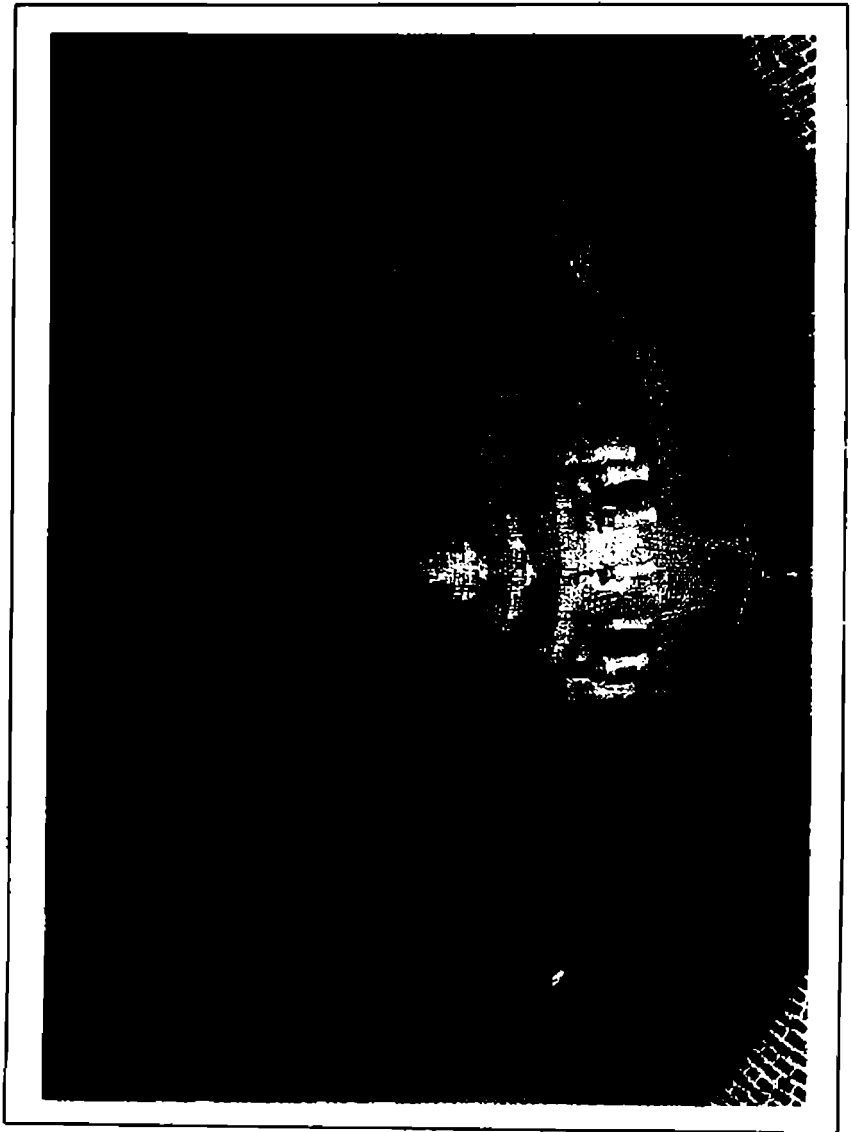
۶۶ - مسجد مهر آباد بناب:



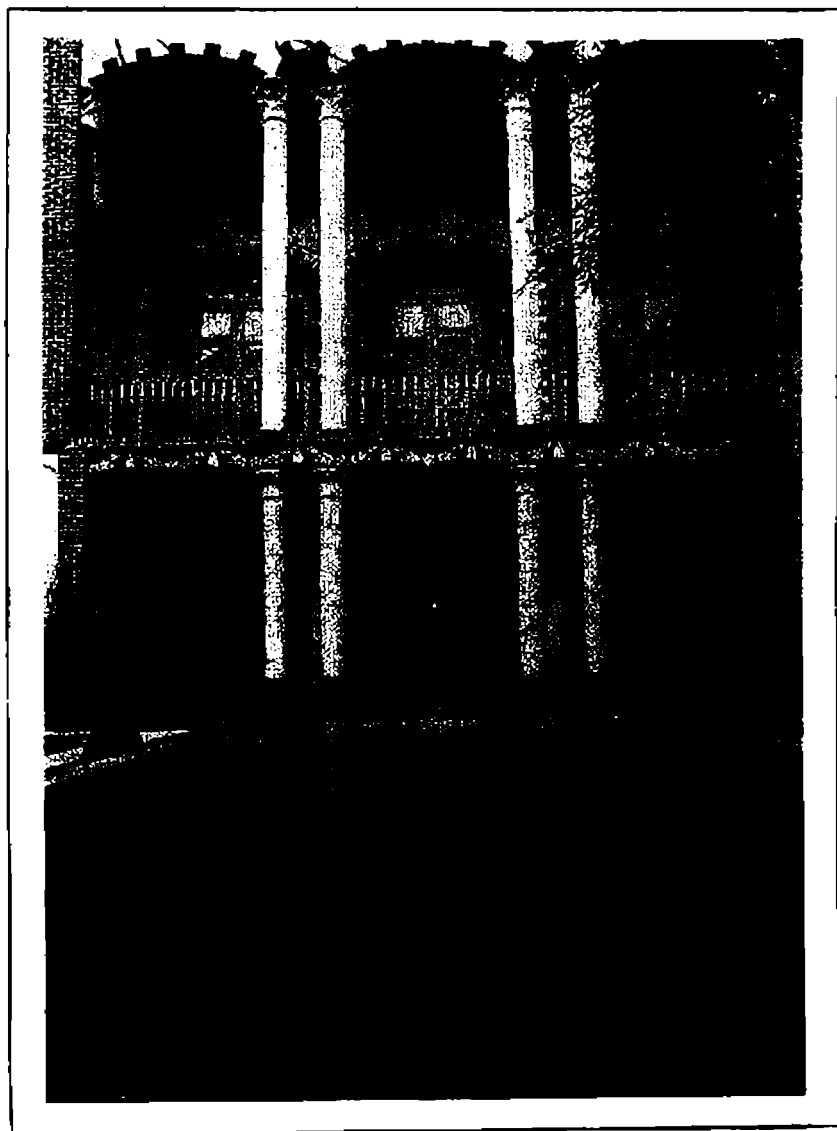
۶۷ - آلاچاق مسجد تبریز:



۶۸- مسجد معروف به یاعلی:

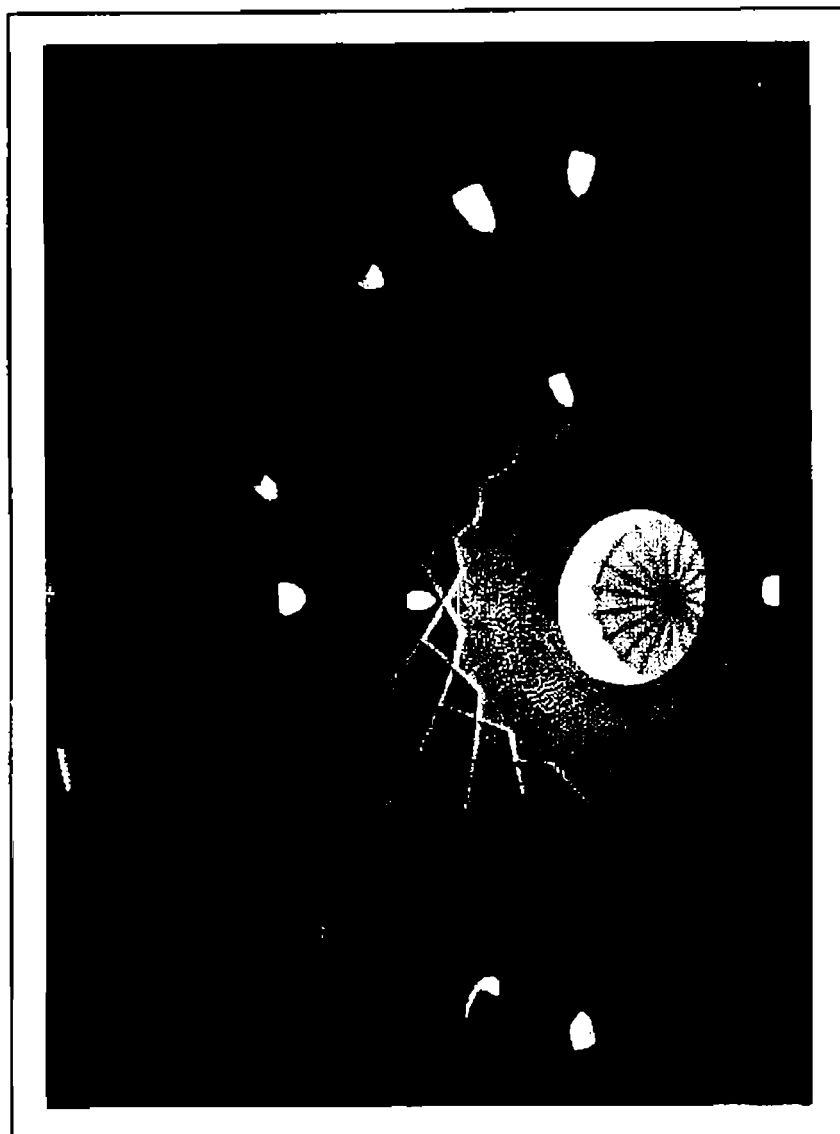


۱۱۰۴ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

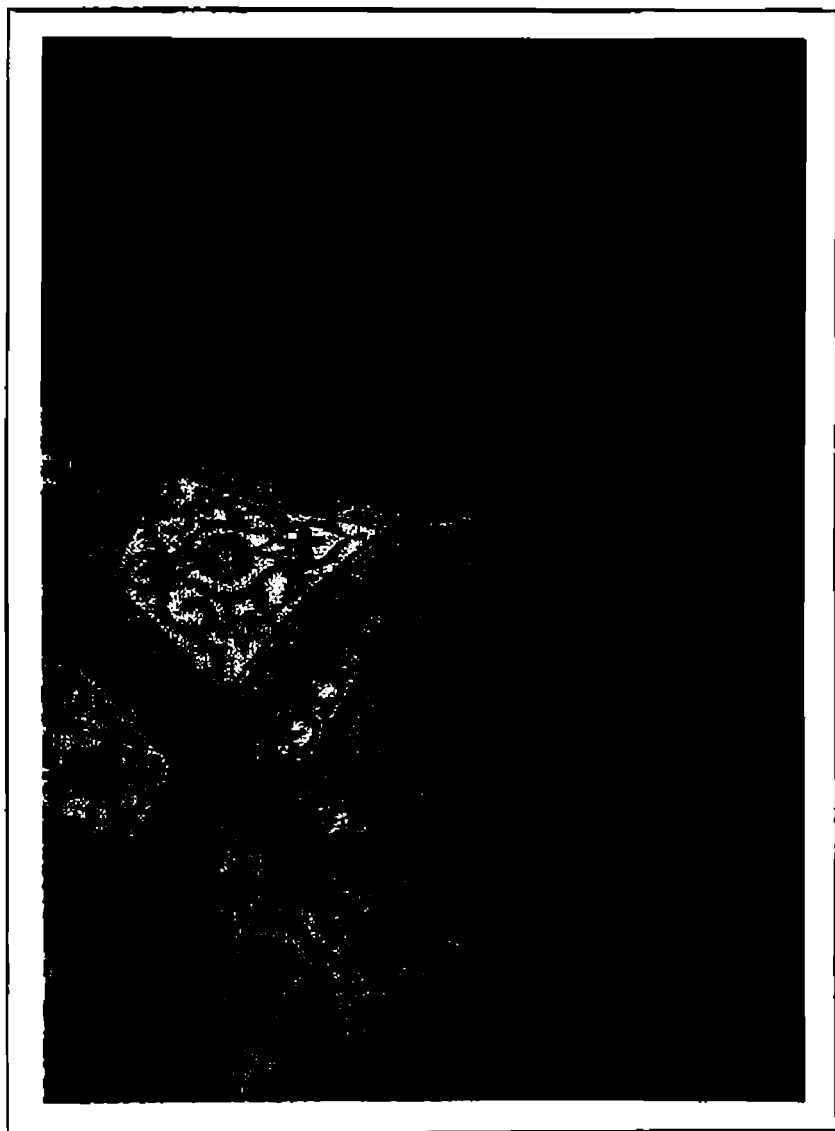


۶۹- نمائی از خانه نعمت آباد پس از تعمیرات جدید

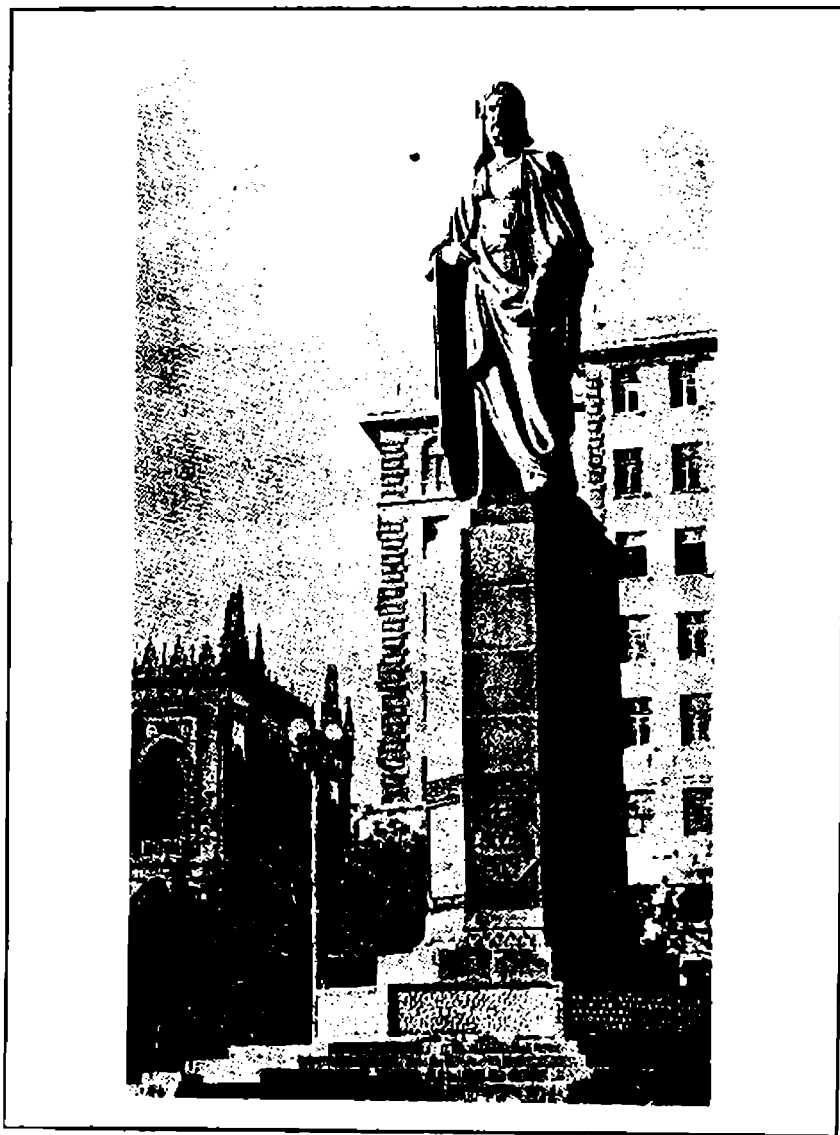
۷۰- تیمچه حاج محمدقلی در تبریز:



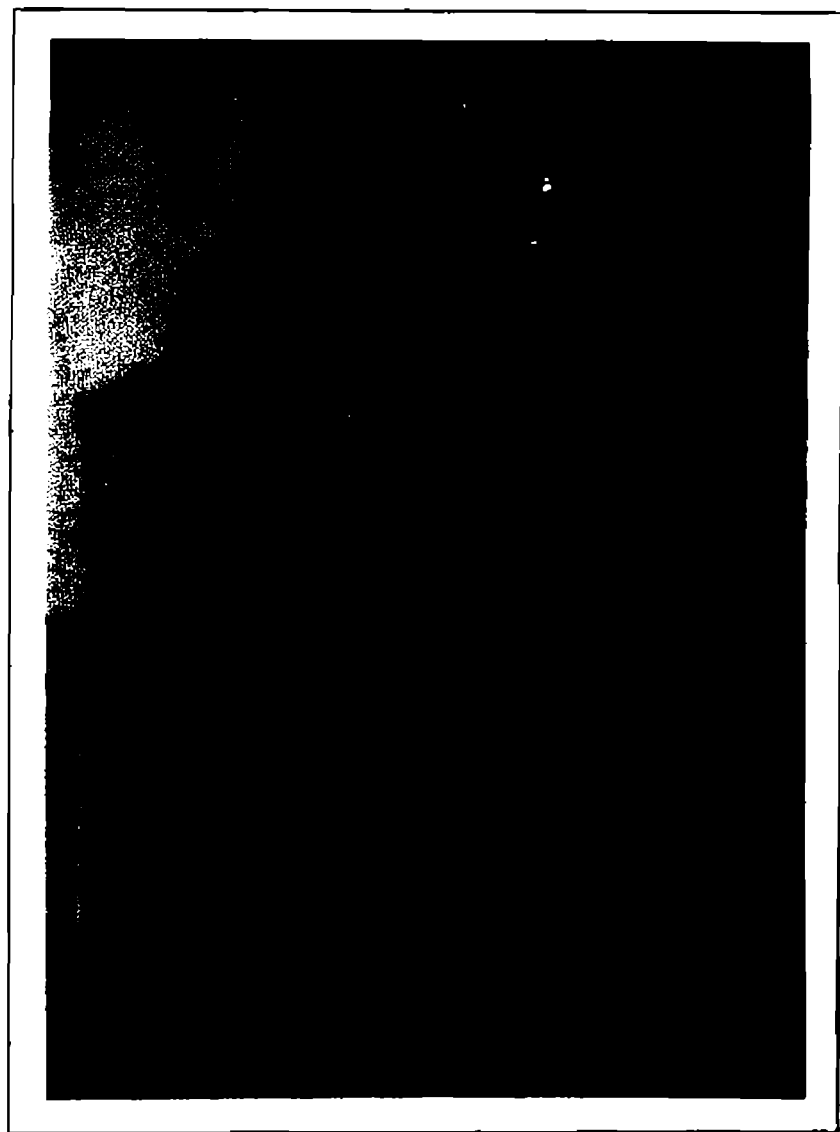
۷۱- حمام عباس میرزا در کردشت جلفا:



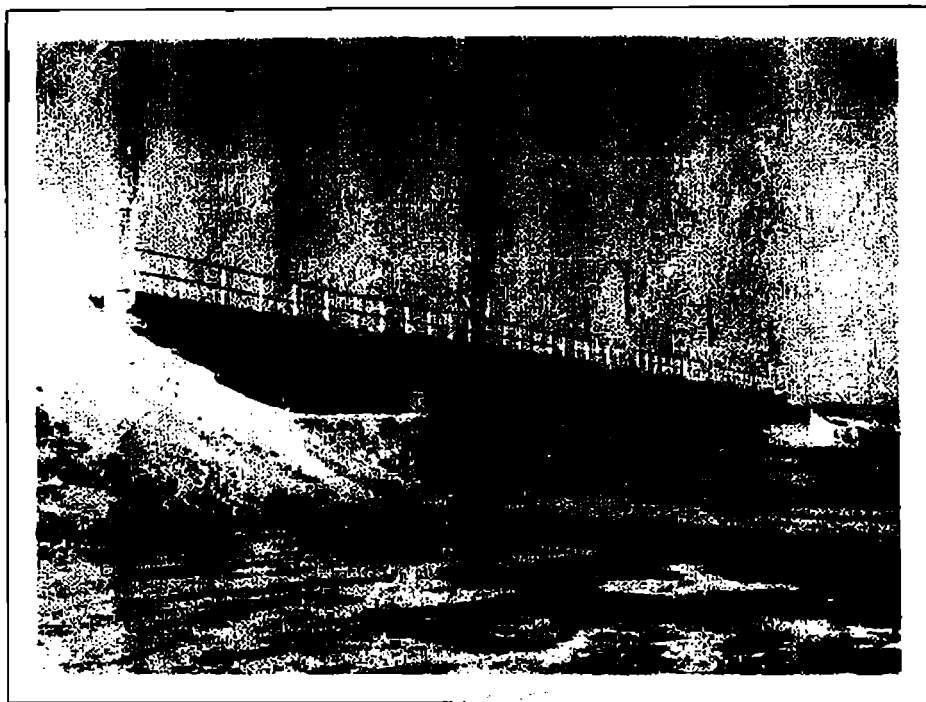
مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۰۷



۷۲ - مجسمه نظامی در شهر باکو:



۷۳ - تبریز - سردر خانه بلورچیان

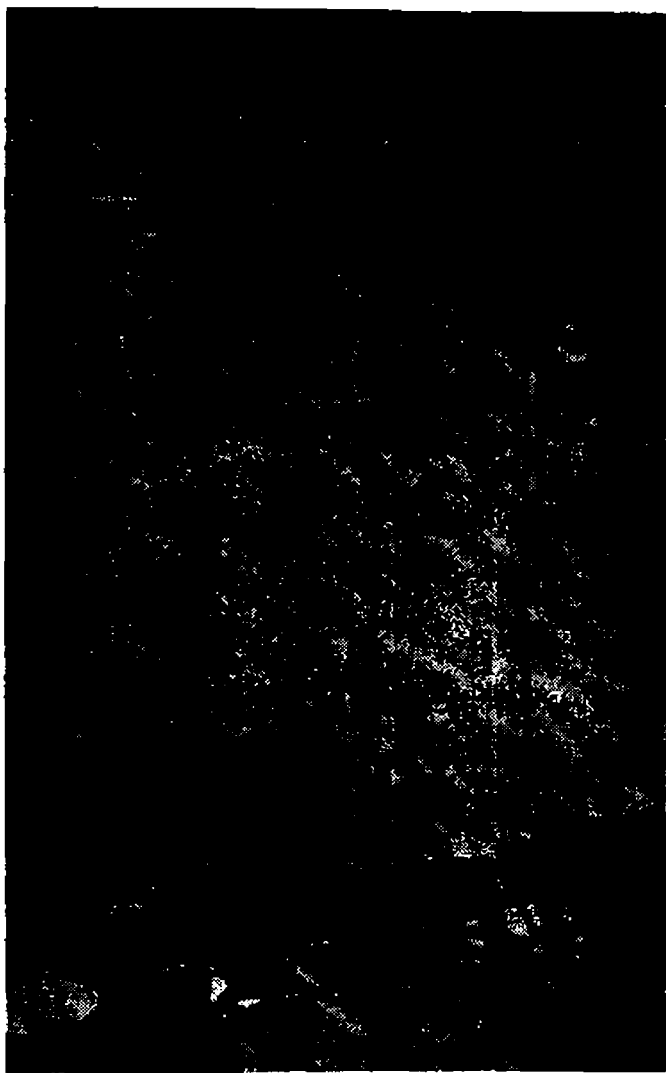


«عکس از آقای عزیز شریفی نسب».

۷۴- پل عباسیه قصبه بخشایش (تأسیس ۱۳۷۰ ش)

در این شاهکار مردمی نوآوری صنعت پل سازی توأم با اعجاز قدرت ایمان و پشتکار به نمایش درآمده است این پل به طول ۱۰۰ متر و عرض ۸ متر و ده سانت با عمق شش متر و نیم در مدت کوتاه نه ماهه به اتمام رسیده است مردم منطقه اعتقاد دارند این امر با آنهمه فقر امکانات روستائی از عنایات صاحب نام سردار کربلا و صاحب فتح شریعه‌ی فرات به این مرحله رسیده است در صورتی که باور آنان از اشتباه درآمده باشد لطفاً از کارشناسان و مهندسین ذی ربط سؤال شود.

۱۱۱۰ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

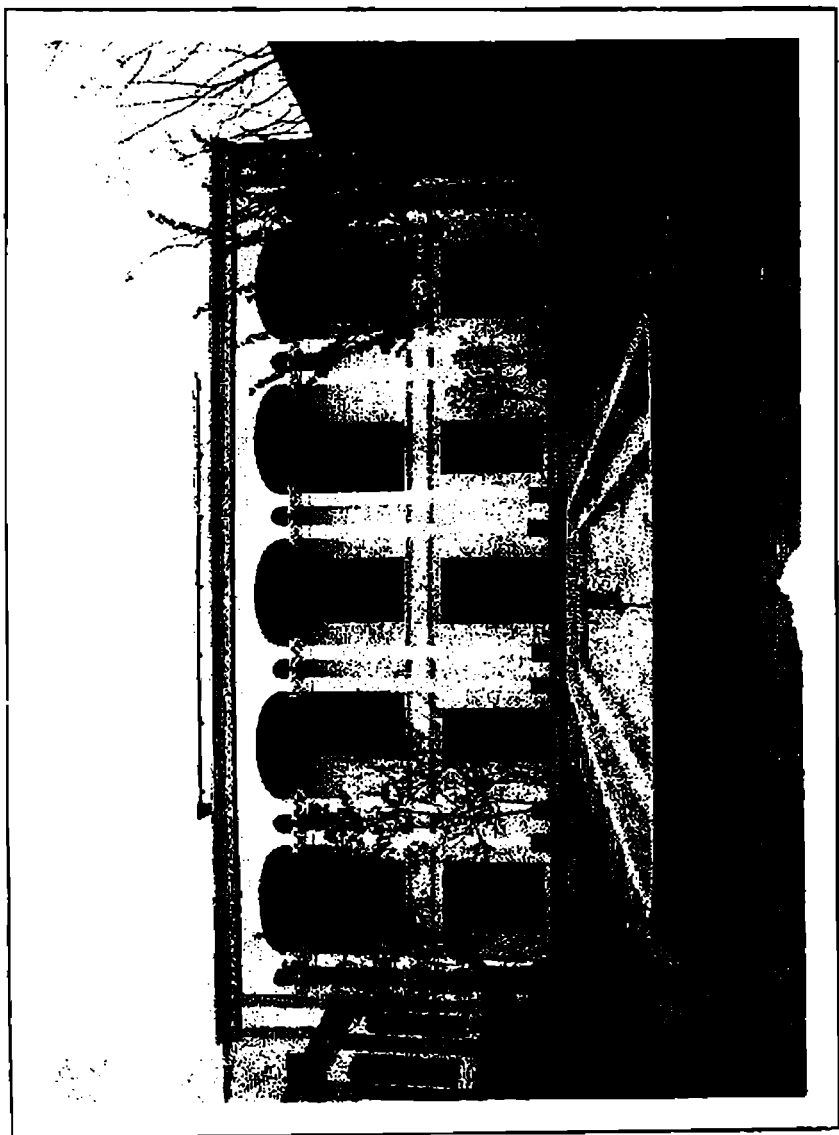


۷۵- گچ بریهای محراب زیبای مسجد جامع ارومیه



۷۶- مسجد سردار ارومیه از مساجد قدیمی آذربایجان غربی

۱۱۱۲ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



۷۷ - فرهنگسرای (خانه شربت اوغلی) تبریز



۷۸- قبر نجم الدین کبری در خیوه

۱۱۱۴ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)



۷۹ - باغ گلستان که گردشگاه مردم متوسط تبریز است و سابقاً
گورستان گجیل (گجیر) بوده است.



۸۰- عکسی از پنجره سمت قبله گنبد «الله . الله» آرامگاه شیخ
صفی الدین و کاشیکاری دور آن از حیاط حرمخانه

۱۱۱۶ اسناد افتخار مردم این سرزمین، (ج ۲)

قابل عنایت و توجه خواننده گرامی

نمونه‌های ارائه شده‌ی اسناد افتخار مردم این سرزمین نه تمامی اسناد بوده و نه اسناد آنان منحصر به موارد معدود یادشده می‌باشد چون گوشه گوشه‌ی این منطقه وسیع و بزرگ اسلامی، شاهد حضور و نمود، اثر بدیع یا بنای عتیقی است که یادگاری از ذوق سرشار، و نبوغ و علاقه‌مندی این مردم متدین و خوش ذوق نسبت به مقدّسات مذهبی و شعائر و مآثر ملی و مہمی خود می‌باشد که استقصاء و بازنگاری تمام آنها کار دسته‌جمعی گروه مجہزی را می‌طلبد که ماهها و سالها در این باره تلاش و کوششی به عمل آورند تا قسمتی از این مناظر بدیع را به تصویر و تحریر بکشند کاری را که شادروان مرحوم عبدالعلی کارنگ و فاضل گرامی آقای سید جمال ترابی در «آثار باستانی آذربایجان ج ۱ و ۲» چاپ انجمن آثار ملی، بخشی از آن را انجام داده‌اند.

البته کار ارزشمند آنان با آن همه زحمت و تلاشی که داشته‌اند باز تمام کار نیست نگارنده با توجه به نمودهای عینی و با عنایت به اطلاعات محدودی که داشت اقدام به درج این تصاویر نمود که بادی از یادگارهای ارزنده‌ی نیاکان و پیشینیان را نموده باشد تا وسیله‌ای جهت بیدار ساختن عواطف و احساسات نسل معاصر نسبت به مآثر افتخارآمیز گذشتگان خود بوده باشد و مستحضر باشند که آباء و نیاکان آنان در راه مجد و اعتلای کشور و منطقه‌ی اسلامی خود لحظه‌ای را دریغ نورزیده‌اند و مانیز راه را آنچنان برویم که رهروان رفته‌اند و شعارشان همیشه شعر معروفی بوده است که می‌گوید:

هَمّت بلند دار که مردان روزگار با هَمّت بلند به جایی رسیده‌اند.



«استدراک لازم»

«با همه عنایتی که به درج شرح حال عارف نامی اوحدی مراغه‌ای وجود داشت با تأسف مطالب او در اثر تغییرات کامپیوتری در جایگاه خود قرار نگرفته بود پس از صفحه‌بندی از کمبود آن اطلاع حاصل شد و چون تغییر صفحات امکان پذیر نبود با اعتذار از خوانندگان، مطالب مربوط به او نوأم با تذهیلی در مورد کتاب کشف‌الأسرار مرحوم الهی اردبیلی در این قسمت به عنوان استدراک لازم متن، آورده می‌شود امید است مورد عنایت اهل فضل قرار گیرد.»

۳۰۱- سیری در اندیشه‌های عرفانی اوحدی مراغه‌ای

(متوفی ۷۳۸ ه. ق.)

مراغه از شهرهای قدیمی و باستانی آذربایجان شرقی است. اکثر جغرافیدانانی که به توصیف این شهر پرداخته‌اند، قدمت آن را چندین سال بیش از میلاد دانسته‌اند. این شهر در دوران اسلامی به سال ۲۲ ه. ق توسط مغیره بن شعبه فتح شده است. و آن، واژه‌ی عربی است به معنای گلستان و تفریحگاه.^(۱) گفته‌اند نامگذاری آن به مراغه به علت سرسبزی و خرمی آن بوده است و نام اولیه آن «فرانته» درج شده است.

مراغه در طول تاریخ خود خاستگاه دانشمندان بزرگ در رشته‌های گوناگون بوده است که آوازه آنان از محیط مراغه گذشته است. از پرآوازه ترین آنان، شاعر و عارف نامی، شیخ رکن‌الدین اوحدی مراغه‌ای (۶۷۰-۷۳۸ ه. ق.) است که در آن شهر متولد و

۱ - مراغه بر وزن «منامه» اسم مکان به معنای گلستان، محل تفریح و سیاحتگاه است. در معجم البلدان آمده است: «المرغه: الروضة و العرب یقول: تمرغنا ای تنزهنا» «مرغه» به معنای گلستان است و «تمرغنا» یعنی سیر و سیاحت نمودیم. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۰۸)

۱۱۱۸ استدراک لازم، (ج ۲)

در همانجا رخ در نقاب خاک کشیده است.^(۱)

معرفی اجمالی او:

مرحوم رضاقلی خان هدایت در کتاب «تذکره العارفین» در معرفی او می نویسد: «اوحدی مراغه‌ای قدوه عرفا و زبده فضلائی زمان خود بوده، مدت مدیدی سیاحت فرموده. به سبب توطن در اصفهان از اهل آن شهر مشهور شده است؛ اما اصلاً مراغه‌ای است. در علوم ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی، منخر دوران است و ظهورش در عهد دولت ارغون خان است و دست طلب گریبان دلش را به جانب اهل حال کشید و شراب معرفت از دست شیخ ابو حامد اوحدالدین کرمانی چشید؛ لهذا تخلص او را «اوحدی» قرار داد و زبان به اظهار حقایق گشاد و مثنوی جام جم از اوست.

هدایت، آنگاه می افزاید که او در سال ۵۵۴ ه. ق در اصفهان بوده است. از اشعار وی این گونه به دست می آید که وی سنی و بر مذهب فقه شافعی بوده است و در یکی از اشعار خود از وی تجلیل کرده است.^(۲)

معلوم نیست مرحوم هدایت این تاریخ اقامت را از کدام منبع نقل کرده است. اغلب منابع موجود بر خلاف تاریخ فوق، زندگی او را در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم ثبت کرده اند. علاوه بر این، وجود اشعار و مراثی او در شأن اهل بیت (ع) بر خلاف نظر هدایت درباره مذهب اوحدی است.

به نظر می رسد که اوحدی، لقب افتخارآمیزی برای شاعران و سخنوران نامی آن عصر محسوب می شده است. از این رو تعدادی از نام آوران شعر و ادب آن روزگار

۱ - عزیز دولت آبادی، سخنوران آذربایجان، چاپ دانشکده ادبیات تبریز، ج ۲، صص ۹۸۸ - ۹۷۹.

۲ - رضا قلی خان هدایت، تذکره العارفین، چاپ چین، شرف الدین ۱۳۰۵، صص ۳۸ - ۳۵.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۱۹

چنین لقبی داشته‌اند. اوحدی مراغه‌ای بیش از پانزده هزار بیت شعر سروده است که مهمترین اثر ادبی و عرفانی او مثنوی «جام جم» است که شامل قصاید، رباعیات و غزلیات اوست.

تعلیمات اخلاقی و اجتماعی - اسلامی در آثار او:

آثار اوحدی لبریز از تعلیمات اخلاقی، اجتماعی و اسلامی است. هر چند در برخی موارد، نکات انحرافی و غیر مقبول از دیدگاه اسلامی نیز دیده می‌شود ولی با ظن نزدیک به یقین می‌توان گفت که این قبیل سروده‌ها بعدها به «جام جم» او اضافه شده باشد. و از خود او نباشد البته این احتمال نیز می‌رود که این آثار مربوط به دوران جوانی وی بوده باشد. در پایان این نوشته به تعدادی از این موارد، اشارتی خواهیم داشت.

با سیری کوتاه در مثنوی جام جم می‌توان به چند نمونه از عناوین اخلاقی، اجتماعی و اسلامی کتاب او که نشانگر روحیه عرفانی اوست اشاره کرد:

۱ - توحید علمی و عملی در اشعار او.

۲ - تزکیه و تهذیب نفس.

۳ - معاشرت و حسن خلق.

۴ - عدالت اجتماعی.

۵ - شرف علم و فضیلت کسب علم.

۱ - توحید علمی و عملی:

عارف نامدار ما در مقام توصیف خدا و اظهار کرنش به مبدأ آفرینش و خلّاق کاینات، لبریز از عشق و فناست و با بیان رسا و گویا با تمام وجود، از آفریدگار خود سخن می‌گوید. در یکی از سروده‌های آغازین خود چنین می‌سراید:

۱۱۲۰..... استدراک لازم، (ج ۲)

رحمت دایم است و پاینده	لایزال از تو خیر زاینده
چون که ذات تو بیکران باشد	کس چه گوید ترا که آن باشد
نه به ذات تو اسم درگنجد	نه به کنجت طلسم درگنجد ^(۱)
به سَمَوَتو چون بییوندم	سمت و اسم بر تو چون بندیم
ذات و اسم تو هر دو ناپیداست	عقل در جستن تو هم شیداست
سخن عشق کم خریدار است	ورنه معشوق بس پدیدار است
واحدی و این سخن نه بر ساز است	او به دیدار و دیده‌ها باز است
وی در مناجات با آفریدگار جهان، اوصاف او را این چنین بازگو می‌کند:	
ای خرد را تو کار سازنده	جان و تن را تو دل نوازنده
در صفات تو محو شد صفتم	گم شد اندر ره تو، معرفتم
روشنایی ببخش از آن نورم	از در خویشتن مکن دورم
رشحه‌ی نور در دماغم ریز	زیت این شیشه در چراغم ریز
تا بینم چو در نظر باشی	راه یابم چو راهبر باشی
بنمایی چرا ندانم دید؟	ننمایی کجا توانم دید؟
گرچه شد مدّتی که در راهم	همچنان در هبوط این چاهم
از پس پرده می‌کنم بازی	تا مگر پرده را براندازی
بردرد بی‌ادب زدم انگشت	حلقه‌ای ساختم زجنر پشت
تا ز در حلقه را درآورم	می‌زنم آه و اشک می‌ریزم
به تو می‌پویم ای پناهم تو	مگر آری دگر به راهم تو ^(۲)

۱ - مننوی جام جم، چاپ فردوس، صص ۴ - ۳.

۲ - همان، ص ۴.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۱۲۱
 تو حید علمی:

خویشان را نمی‌شناسی قدر	ورنه بس محشم کسی ای صدرا
هم خلف نام و هم خلیفه نسب	نه به بازی شدی خلیفه لقب
ذات حق را بهینه اسمی تو	گنج تقدیس را طلسمی تو
به بدن درج اسم ذات شدی	به قوا مظهر صفات شدی
سرموی ترا دو کون بهاست	زانکه هتی دوکون بی‌کم و کاست
ملکوت است جای و منزل تو	جبروت آستانه‌ی دل تو
قالبت قسبه‌ایست الاهی	لیک از حبه‌ای نه آگاهی
نه فلک در دل تو دارد گنج	با کوکب و لیک در یک گنج
گر زمانی به ترک و تاز آبی	به روی تا به عرش باز آبی
ولیس فی جبتی، توانی گفت	و انالحق تو می‌توانی گفت
گاه عبودی و گاه معبودی	چه عجب چون غلام محمودی
بیش از این گردد و حرف، برخوانی	ترست بر جهی که سبحانی ^(۱)

در این قطعه بلند و پر معنی به چند مورد از آیات و روایات اسلامی اشارتی شده است: در بیت دوم (هم خلف و هم خلیفه نسب) اشاره به آیه شریفه «أَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» و آیات دیگری دارد که مشعر بر استعداد و لیاقت خلافت انسان در روی زمین از جانب خداوندی است.

بیت سوم و چهارم به مظهر صفات الهی بودن انسان، تصریح دارد که هر کدام از صفات و روحیات عالی انسانی، مظهر و نمودار ناقصی از کمالات و برجستگیها و صفات ممتاز و عالی‌ه‌ی الهی است.

۱۱۲۲..... استدراک لازم، (ج ۲)

علم، قدرت، زیبایی و معرفت ... هر کدام جلوه‌ای از جلوه‌های نامتناهی اوست. در ابیات پایانی اشاره دارد به حدیث شریف قدسی «عبدی اطعنی، اجعلک مثلی او مثلی»^(۱)

۲- تزکیه و تهذیب نفس:

دل در عالم عرفان جایگاه ویژه‌ای دارد، کانون احساسات و عواطف؛ مرکز نایره عشق و صفا و مهبط نزول اشراقات الهی است.

از من نشان دل طلیدند بسیدلان	من نیز بیدلم چه نوازم نوای دل
رمزی بگسویت ز دل ار بشنوی به جان	بگذر زجان که زود بینی لقای دل
گردد دل تو، جای کسی هت غیر دوست	فارغ نشین که هیچ نگردی به جای دل
دل مرش مطلق است و بر او استوای حق	زینجا درست کن به قیاس استوای دل
بر کرسی وجود چه لوحی است دل ز نور	بروی نوشته سَرّ خدایی، خدای دل
گر دل به مذهب تو جز این گوشت پاره نیست	قصاب جو که به ز تو داند بهای دل
کیخرو آن کی است که حال جهان بدید	از نور جام روشن گیتی نمای دل
چون آفتاب عشق برآید تو بنگری	جانها چو ذره رقص کنان در هوای دل
سر پوش جسم گر ز سر جان برافکنی	فیض ازل، نزول کند در فضای دل
گر در فای خویش بکوشی به قدر وسع	من عهد می‌کنم به خلود و بقای دل ^(۲)

در قطعه دیگری از دل به عنوان «جام جهان نما» یاد نموده و چنین می‌سراید:

۱ - شیخ بهائی در کتاب اربعین خود، حدیثی نقل می‌کند از حیث مضمون به حدیث قدسی مذکور

نزدیک است. نگاه کنید به: شیخ بهائی «الاربعون حدیثاً»، چاپ دفتر نشر نوید اسلام، ص ۹۳، به نقل از

اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲ - دیوان اوحدی، به کوشش سعید نفیسی.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۱۲۳

زین آفرینش آنچه تو خواهی زجزه و کل
 این جام را جلاده و خود را در آن بین
 نفس است و حکمت آن که نمیرد به وقت ترک
 دنیا و دین دو پله میزان قدرست
 صوفی شدی صداقت و صدق و صفات کو
 دست کلیم را ید بیضا نهاده اند
 گفستی که عارفم زکجا دانی این سخن
 و باز در موضوع ترک تعلقات دنیا و تهذیب روان می گوید:

دل نگهدار که بر شاهد دنیا ننهی
 تو که امروز چو کژدم همه را نیش زنی
 آن چنان زی که چو طوفان اجل موج زند
 چون روی بر سر خاکی به تکبر که در او
 خاکساران جهان را به حقارت منگر
 آن برون آید از این آتش سوزان فردا
 کشت ناکرده چرا دانه طمع می داری
 اگر آن گنج گران می طلبی رنجی بر
 کاین نه یاریست که او را غم یاری باشد
 مونس قبر تو، شک نیست که ماری باشد
 گرد بر گرد تو از خیر، حماری باشد
 چون تو در هر قدمی، خفته هزاری باشد
 نو چه دانی که در آن گرد سواری باشد
 که زرش را هم از امروز عیاری باشد
 آب ناداده زمین را چه بهاری باشد؟
 گل مپندار که بی زحمت خاری باشد (۲)

۳- معاشرت و حسن خلق:

اوحدی در این موضوع، سروده های قابل توجهی دارد که به نمونه هایی از آنها

اشاره می شود:

۱ - سخنوران آذربایجان، ج ۲، مصص ۹۷۹ - ۹۸۸.

۲ - ریاض العارفین، مصص ۳۸ - ۳۵.

۱۱۲۴ استدراک لازم، (ج ۲)

دوستی با لطیف کاران کن	خانه در کوی بختیاران کن
باطلی گسر کنند یاد میار	حق همایگان بزرگ شمار
میکن آزار خویش از ایشان دور	خویش را مکن زخویشان دور
دشمن خانگی است زو بهراس!	خویش بد را زبان ببر به سپاس
قرض جوید، درم دریغ مدار	بی ز رنجور هم دریغ مدار

وفای به عهد:

منه از وعده بیشتر گامی	در ادا کوش چون کنی وامی
زر طلب می کند به مثن مگوی	با خداوند حق، درشت مگوی

نماز:

گرچه آرامگاه شیرانت	خانه بسی نماز ویرانت
خیر اگر نیست نام خانه مباد	خانه از طاعت است و خیر آباد

نیکی:

تا بود نسام و خانه پاینده	خیر باید زمرد زاینده
ورنه بر آب می نهی بنیاد	برمکش خانه جز به دین و بداد

مال حرام:

عاقبت خسر در او کند بازی	مجدی که از حرام برمازی
می توانست قمرها پرداخت	آنکه او مسجد مدینه بساخت
داد از آن نخوتش پشیمانی	لیک اندیشه های لقمانی
پشت بر آن و رخ به طاعت کرد	به چنان خانه ای قناعت کرد

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۲۵

زندگی پرآرامش:

ای آمده گریان تو، خندان همه کس / وز آمدن تو گشته شادان همه کس

امروز چنان بزی که فردا چو روی / خندان تو بروی و گریان همه کس^(۱)

عناوین اخلاق و فضیلتی دیگری را نیز می‌توان در سروده‌های اوحدی یافت عناوینی مانند: تربیت اولاد، شفقت بر زیردستان، مذمت بخل و بخیلان، شرایط دوستی و وفا، فتوت و مردی و مردمی، تحریص بر محافظت فرزندان از ناپاکان، کسب علم و شرف علماء، نکوهش فقرای دون، شرایط قضا و قضات، آداب وعظ، صفت راستی، حضور دل و هوای نفس، بی‌وفایی جهان، توبه و بازگشت، صفت زهد، مذمت رزق و ریا، صفت توکل و صبر و تسلیم و ...

۴- عدالت اجتماعی:

اوحدی در اشعار بلندی که درباره این موضوع سروده است، شاه مظهر حکومت آن روزگار را این گونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

ای که بر تخت مملکت شاهی	عدل کن گسر ز ایزد آگاهی
عدل چون گشت با خلافت یار	نه‌لند از خلاف و ظلم آثار
عدل باید خلیفه را پس حکم	عدل نبود کجا کند کس حکم؟
عدل بی‌علم بیخ و بنش نکند	حکم بی‌عدل و علم اثر نکند
تخت را استواری از عدل است	پادشه را سواری از عدل است
پسایداری به عدل و داد بود	ظلم و شاهی چراغ و باد بود
طاق کسری به داد مانند درست	خانه سازی به دادکوش نخست
عدل و عمر دراز همزادند	عاقلان هم چنین خبر دادند
عدل باید طلایه سپهت	تساکند فتح را دلیل رهن

۱ - این قسمت از اخلاقیات در اغلب صفحات «جام جم» موجود است.

به تو دادند ملک دست به دست
 بر قوی پنجه دست کین مگشای
 هیچ در وقت تندی و نیزی
 خون ناحق مکن چو یابی دست
 گسر زقرآن به دل رسیدت فیض
 نسخه حرز کردگار است این
 هر که بی موجب خراب کند
 چون نباشد زشرع حکمی جزم
 ظلمت از ظلم دان و نور از عدل
 روح خود را به عالم ارواح
 قول و فعل و ضمیر چون شد راست
 هر چه خواهی تو ایزد آن خواهد
 سرّ جام جهان نما اینست
 روشنایی که این خرد دارند
 هر که را که این کمان و تیر بود
 خطبه اینست و سگّه آن باشد
 عادلی سایه خدا باشی
 در باره ظلم و آثار بی عدالتی می گوید:

ظلمت ظلم تیره دارد راه
 خانه ظالمان نه دیر که زود
 دود دل خانه سوز ظالم بس
 ظلم تاریک و دل سپه کندت
 عدل باید جناح و قلب سپاه
 به فضیحت خراب خواهد بود
 بدکش را همان مظالم بس
 عدل رخنه تر ز مه کندت

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۲۷

مرد را ظلم بیخ کن باشد	عدل و دادش حاصل تن باشد
پیره زن نیم شب که آه کند	روی هفت آسمان سیاه کند
وای بر خفتگان خونخواران	ز آفت سیل چشم بیداران
ای که بر قهر دیگران کوشی	بهر خود گاه و دیگران دوشی
گر چه زشتست و تلخ، گفتن حق	شور بختیت هم نهفتن حق
سخن از دل شکن نباشد سخت	دهنمایی کجا کند سوی بخت
هر چه گفتم اگر نگیری یاد	روزها بگذرد، شب خوش بادا ^(۱)

۵- شرف علم و فضیلت کسب آن:

توصیف و تجلیل اوحدی از علم شیوه خاصی دارد. او علم را نور و جهل را ظلمت و تاریکی معرفی می نماید. به دو قطعه از سروده های او در این باره اشاره می شود:

دل بسی علم چشم بی نور است	مرد نادان ز مردمی دور است
نیست آب حیات جز دانش	نیست باب نجات جز دانش
هر که این آب خورد باقی ماند	چشم او در جمال ساقی ماند
علم نور است و جهل تاریکی	علم راحت برد به باریکی
جهل خوابست و علم بیداری	زان نهانی و زین پدید آری
شود از جهل مرد کاهل و ست	دانش او را دلیر سازد و جت
جوهر علم همچو زر باشد	که چو شد کهنه، تازه تر باشد
در قطعه دیگری در موضوع کسب علم و شرف عالمان می سراید:	
از پی علم دین نباید رفت	اگرست تا به چین نباید رفت

۱۱۲۸..... استلراک لازم، (ج ۲)

علم بهر کمال باید خواند	نه به سودای مال باید خواند
هر که علم از برای زر طلبد	دانش از بهر نفع و ضرر طلبد
یا خطیب دمی شود پر جمل	که ندانند اهل از نااهل
یا ادیب محلی پر شور	تا کند علم خویشتن در گور
یا درافتد به وعظ و دقانی	تا نماند ز علم او بانی
یا دهندش نیابت قاضی	تا فراموش گرددت قاضی
خرقه ها گر چه می رسد به علی	کس نگردد به نام خرقه ولی
نسبش با علی درست نشد	هر که چون او به علم چست نشد ^(۱)

اشعار بدآموز اوحدی:

برخی از اشعار بدآموز و سروده های ناموزون به دیوان اوحدی راه پیدا کرده است که در انتساب آنها به اوحدی جای تأمل و دقت است. شاید این اشعار در تمام نسخه ها وجود نداشته باشد.

نسخه ای که در اختیار این جانب است، مربوط به کتابخانه ملی تبریز، شماره عمومی ۱۱۶۷۴ از انتشارات چاپخانه فردوسی تبریز و دارای ۲۳۸ صفحه است که آغاز و پایان آن افتادگی دارد.

در یکی از سروده هایش آمده است:

پسری با پدر به زاری گفت	که مدد شو مرا به همسر و جفت
گفت بابا زنا کن و زن نه	پسند گیر از خلاق از من نه
در زنا گیر بگيردت عی	بهلد چون گرفت چون تو بی
زن بخواهی ترا رها نکند	ور تو بگنذاریش چه ها نکند
آن رها کن که نان و هیمة نماند	ریش بابا بین که نیمه نماند

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۲۹

و نیز مطلع قطعه‌ای از او در مورد «آداب می خوردن» چنین است:

بساده کم خورد خرد به باد مده خویش را یاد او به باد مده
در یکی از قطعات با صراحت می‌سراید:

مردن غافلان ز مستی به	بت پرستی ز می پرستی به
خوردن بساده گر شود ناچار	کوش تا نگذرد حریف از چار
ساقی نغز و مطربی خوئی گوش	خادمی چت و صاحبی خوش خوی
بر حریفان مباحش سرد و گران	گر خوری می به خانه دگران
هزل با مردم شریف مکن	چشم در شاهد حریف مکن
نقل کم کن که سرنگار کند	نقل کم خور که می خمار کند
تا نیاید به دست رفتن و دوش	وقت خوردن دوباره کمتر نوش
مشو ای خواجه می‌گسارنده...	تا نگردهد خورش گسارنده
نه کز او خانه متراح شود! (۱)	می چنان خور که او مباح شود

بعد می‌افزاید:

هم حراست و نیست هیچ حلال	مستی حال و جاه و زور و جمال
بی ضرورت نفس و بال بود	به ضرورت نجس حلال شود

وفات او:

ولادت آن عارف نامی در سال ۶۷۰ و وفات پس از عمری تلاش و کوشش و ریاضت او در سال ۷۳۸ در ۶۸ سالگی رخ داده است آرامگاهش هم اکنون در مراغه مزار اهل دل می‌باشد. (۲)

این نوشتار جهت ارائه در کنگره اوحدی مراغه‌ای در سال ۱۳۷۳ ش. ه. تنظیم و در کنگره ارائه شده بود.

۱ - همان، ص ۷۹.

۲ - سخنوران آذربایجان، دولت‌آبادی، ج ۲، ص ۹۷۹.

متن رساله كشف الأسرار مولانا حسين الهی اردبیلی (متوفی ۹۵۰ ه. ق)^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

«سپاس و منت واحدی را که سریان وجودش در جمیع مراتب ساری است، و درود بی حد و نهایت بر سرور کائنات و خلاصه موجودات و صدر صفه صفا یعنی محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - و بر آل و اصحاب او باد.

اما بعد چنین گوید فقیر - عفو الله - العلی «حسین بن عبدالحق اردبیلی الالهی» - وفقه الله مولاه - که این ورق چندی است در استعارات و كشف اسرار و اشارات که میان کاملان مشرب حقیقت و مجاز، شیوعی تام و شهرت تمام دارد؛ مشحون به فنون حقایق ارباب عرفان، موصوف به صنوف دقایق اصحاب ذوق و وجدان که شریفترین مطلوبی است به لطیفترین اسلوبی صورت انتظام یافته و پرتو مهر سپهر كشف و شهود بر آن تافته. پیش ارباب معارف هر آینه مناسب خواهد بود و هر مقداری مستقل از آن سخنان که ارفعند در مرتبه و انفع، تصدیر می یابد به کلمه «مطلع»، تا تنبیه باشد بر آنکه اسرار این گفتار از مطالع انوار كشف و شهود طالعند بر دلهای ارباب ذوق.

و وجود منه بدأ و الیه يعود.^(۱) بدان که موضوع [و مسائل این علم، وجود مطلق است یعنی ذات هستی حق، بی آنکه هیچ نوع خصوصیتی به وی ملحق باشد از وجوب و امکان و آنچه تابع اینهاست از صفات و امکان و غیر آن؛ بلکه مطلق باشد از

❖ - به شرح حال او در جلد اول ص ۷۲ - ۷۳ مراجعه شود این رساله با تلاش و کوشش دانشمند محترم آقای غلامحسین حجّتی نیا به دست آمده است و از مجله کیهان و اندیشه‌ی شماره ۶۳ چاپ قم به به سردبیری جناب آقای محمد جواد صاحبی نقل می شود.

۱ - این عبارت به این صورت دیده شد: «منه بدأ و الیه يعود». رک به: كشف الحقایق، نفسی، تصحیح احمد مهدوی دامغانی - و نیز مشارق الدراری، تصحیح جلال الدین آشتیانی، ص ۲۳۲ و ۴۳۴.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۳۱

همه قیود و اعتبارات متوهم تا غایتی که معرّا باشد از حیثیت اطلاق هم.
و محمولات این علم عبارت است از احوال و اوصافی که آن حقیقت را اعتبار
تجزّلات و تجلیات عارض می‌شود در اطوار عالم ملکوت از ارواح و عقول و نفوس و
مظاهر عالم مثال و^(۱) ادوار عالم ملک از افلاک و عناصر و موالید و قوای منطبعه در آن
و سایر امور متعلّقه به این مثال. و در آثار مظهر جامع که نشئه انسان است از مبدأ و
معاد و احوال و مقامات و تجلیات و کرامات اهل کمال. و مبادی این علم، امّهات
حقایق است که لازم است مر وجود حقّ را که مسمّی است به اسماء ذات متعال و تابع
آن اسماست، اسماء و افعال.^(۲)

و علوم اهل تصوّف عبارت است از علمی که حاصل شده است ایشان را به
کشف معنوی و ارث حقیقی بی‌کسب و استفاده از غیر. و آن، گاهی حاصل می‌شود
بی‌واسطه که قوله تعالی: «و علّمناه من لدنا علماً».^(۳) [و گاهی حاصل می‌شود به
واسطه عقلی کلی که قوله تعالی: «ن والقلم و ما یسطرون»]^(۴) چه مراد به نون «نفس
کل» است و به قلم «عقل اول» و به «مایسطرون»، آنچه می‌نویسند بر صحایف قلوب
کمال [عباد] از عالم غیب به وسیله آدم حقیقی که پدر ایشان است و معبر است به
«عقل اول» و حقیقت انسان. و از این جهت است ارثیت علوم عارفان؛ زیرا که رسیده
است به ارث معنوی به ایشان از پدر معنوی ایشان و لهذا عقل کل مسمّی است به آدم -
علیه‌السلام - و نفس کلّ به حوا و کاینات به ذریات صوری و معنوی آنها.

۱ - در نسخه B: در ادوار عالم ملک...

۲ - برای آگاهی بیشتر از موضوع و مسائل علم تصوّف رجوع کنید به: شرح مقدمه قیصری، ص ۱۱۰؛
رسائل قیصری حصص ۴۳ - ۴۱ از جلال‌الدین آشتیانی. و «نفس النصوص» سید حیدر آملی، تصحیح هائری
کربن، صفحه ۴۷۱ به بعد.

۳ - کف / ۶۵.

۴ - قلم / ۱.

۱۱۳۲ استدراک لازم، (ج ۲)

حیات جاودان علم است و عرفان ترا میراث از آدم نیست جز آن

[۱]

هر چه در خارج موجود است، در ترتب آثار مختصه وی برو، [یا] محتاج به وجود است که به وی منضم شود تا موجود بود، یا محتاج نیست. و آنچه محتاج است در موجودیت به انضمام، وجود ممکن است نزد ارباب ذوق و شهود؛ زیرا که در ترتب آثار بر وی، به وجودی که غیر اوست حاجت دارد؛ زیرا که تا موجد، وی را از عدم به وجود نیارد، آثار بر وی ترتب ندارد؛ چون زمین که آفتاب مثلاً او را [تا] به نور منور نسازد، روشنی بر و پرتو نیندازد. و آنکه در ترتب آثار، محتاج نیست اصلاً، نه به وجود و نه به هیچ چیز از اغیار، واجب تعالی است که عین وجود است و به ذات خود موجود است، چون نور که در روشنی از حاجت به غیر درو نیست؛ زیرا که نور به ذات خود انور است و اشیاء همه ره نور، منور «الله نور السموات والارض».^(۱)

اگر کسی گوید که چرا شاید که وجود، غیر ذات واجب باشد و لیکن ذات واجب، وجود خود را اقتضاء نماید، چون آفتاب وقتی که نور وی از او به وقوع آید و در این صورت اگر چه لازم می آید که واجب به وجودی که غیر اوست محتاج باشد، اما چون از مقتضای ذات است، این چنین احتیاج را با وجوب منافات نیست، گوییم که اقتضای وجود بی آنکه مقتضی باشد معقول نیست، خواه خود را موجود گرداند یا غیر خود را لباس وجود پوشاند، پس اگر وجود سابق بر ایجاد، عین وجود لاحق باشد، توقف شیء بر نفس خود لازم آید و اگر غیر بود، چون نقل کلام به وی کرده شود، اگر توقف به وجود لاحق عود نماید، دور لازم آید و اگر بی نهایت برود، تسلسل شود و این هر دو محال است.

اگر کسی گوید که بر این تقدیر، اتصاف واجب به وجود، لازم است و واجب، زیرا که این اتصاف به غیر از موصوف و صفت به مؤثری احتیاج ندارد که آن اتصاف را

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۳۳

به وقوع آرد، پس این اتصاف به سبب آنکه واجب است نه ممکن، تأثیر، قبول نمی‌نماید،^(۱) نه از ذات نه از غیر تا محال لازم آید؛ این چنین موجودی را ممکن گفتن نشاید، زیرا که اتصاف ممکن به وجود را بعد از آنکه به موصوف و صفت محتاج است، به موثری هم احتیاج است، گوئیم که محال است که اتصاف به هیچ حال، خود به خود در واقع به وقوع آید، پس به ضرورت ذاتی باید که استناد این وقوع بدو شاید، و ما از موثر در وقوع، اتصاف نمی‌خواهیم، مگر ذاتی این چنین؛ چنانکه معلوم است نزد اهل اتصاف. با وجود آنکه مراد ارباب شهود از وجود، ذاتی است که منشأ آثار باشد، و منشأ این اثر که وجود است، در این صورت وجود نیست، بلکه ذات است، خواه منشأ به معنی موثر باشد یا محتاج الیه، پس ذات اینجا به این معنی وجود خواهد بود.

ذات واجب محال است که در غایت کمال نباشد، بلکه چنان باید که اصلاً احتیاج به غیر^(۲)، گرد سراپرده موجودیت وی به هیچ وجه راه نیابد. و از این جهت است که محققان عرفان و حکماء بر آن رفته‌اند که آن ذات را در ترتب آثار صفات، به صفات و قیام آن هم احتیاج نشاید، بلکه منشأ همه آثار، نفس ذات باید. قال امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - : «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه».^(۳)

می‌گوئیم که واجب، وجود مطلق است نه ذات متصف به وجود، زیرا که نقیض وجود مطلق، عدم مطلق است و عدم مطلق ممتنع است که وقوع یابد. پس واجب است که وجود مطلق واقعی باشد و اگر واقع شدن وی جایز باشد، جواز ارتفاع نقیضین لازم آید. و این بدیهی البطالان است و ذاتی که وقوع او واجب باشد، جز وجود نشاید و الا امکان تعدد واجب لازم آید.

۱ - در نسخه B «می‌نماید».

۲ - در نسخه B عبارت «احتیاج به غیر» حذف شده است.

۳ - نهج البلاغه، خطبه یکم.

۱۱۳۲ استلزام لازم، (ج ۲)

وجود مطلق، قابل عدم نیست و هر چه قابل نیست واجب است، زیرا که هر ممکن، قابل عدم است، پس وجود مطلق، واجب باشد. و اما آنکه قابل عدم نیست به جهت آنکه عدم، لاشیء محض است، عارض چیزی نمی شود اصلاً و به معنی زوال وجود، حقیقت وجود آن را قابل نیست و الا لازم آید انقلاب [طبیعت] وجود به عدم، چه زوال وجود به اصالت عدم است، بلکه عدم به این معنی در حقیقت لاحق، ممکن هم نیست، زیرا که زایل در واقع اضافه حقیقت وجود است به ممکنات، نه وجود ممکنات، مانند زوال صور از مرآت. پس ظاهر شد که واجب بر حق، وجود مطلق است و موجود است به ذات [خویش] و مقدم است بر همه مقیدات. و در مرتبه اطلاق، منزله است از همه اعتبارات و در مقام تنزلات، عین همه کاینات است بی حصول تغیر و تبدیل در ذات.

و از جمله اعتبارات آن ذات است وجود به معنی کون و حصول که مفهوم عام است و عارض همه موجودات است؛ چه ممکنات را لاحق می شود نزد اقتران ایشان به حقیقت وجود، و عروض واجب را بی آن اقتران خواهد بود. و بر همه محمول می شود به اشتقاق. اما حقیقت وجود بر واجب، محمول است به موافات و اگر از [صیغه] وجود به این معنی، موجود اشتقاق کنند، [وجود] به معنی ذالوجود خواهد بود، عامتر از آنکه عین وجود باشد یا غیر وجود.

گفته اند که وجود مطلق امر و نهی است؛ مراد به آن وجود بشرط لا است نه وجود لا بشرط که مثل کلی طبیعی است و موجود است در واقع و عین جزئیات است، و وجود ذهنی و خارجی در اعتبارند از اعتبارات آن ذات.

اگر کسی گوید که وجود لا بشرط کلی طبیعی است و هیچ کلی طبیعی موجود نیست در خارج، مگر در ضمن فردی از افراد، پس محتاج باشد در تحقق به افراد، گوئیم که کلی طبیعی در وجود محتاج نیست به افراد، بلکه افراد به وی محتاج است در وجود، زیرا که تا تعین منوع یا مشخص به وی عارض نشود، فرد را تحقق نبود، ظاهر است که عارض به معروض و کل به جزء محتاج است. بلی کلی طبیعی در ظهور

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۳۵

شخصاً یا نوعاً در عالم شهادت محتاج است به تعینات و آن تعینات هم از وجهی عین وجودند، پس در ظهور نیز [به] تعین مطلق احتیاج نخواهد بود.

آنکه حقیقت وجود، واحد است که هیچ گونه کثرت حقیقی درو نشاید و توهم افراد، از اعتبار اضافه ار به ماهیات آید و چون اضافه، جز اعتبار عدمی نبود، پس از برای وی افراد حقیقی متصور نشود.^(۱)

اگر چه مهر روشن گشت از نور ولیکن کی بود چون نور، مشهود
که نور آمد به ذات خویش روشن از وافلاک و ارکان گشت گلشن
بسان نور، واجب هم وجود است که وی را هم به ذات خویش بودست
و زو ذرات عالم گشته ظاهر ولی فرط ظهورش هست ستر
چنانکه علوم اهل کمال با وجود انواع درجات، اصناف طبقات منحصر است در
سه مرتبه به طریق اجمال که وحی است و الهام و کشف، به مقتضی ذات و صفات و
افعال، به حکم امر و قدرت و ارادت، بر حسب شریعت و طریقت و حقیقت که صادر
است از نبوت و رسالت و ولایت، [پس] همچنان معلومات کلیه منحصر است در
مراتب ثلاثه اجمالی که واجب است و ممکن و معتنع. به عبارتی دیگر واجب است [و]
ممکن منقسم به [عرض و جوهر. یا حق - سبحانه - و انسان کبیر که عالم است و عالم
صغیر که آدم است.^(۲) یا وجود مطلق که در غایت تنزه است و تقدس. و وجود مقید
منقسم به آفاق و انفس و غیر آن از تثلیثاتی که واقع است ظهور بر آن. زیرا که حقیقت
مطلق وجود را وقتی که ملاحظه کرده شود به اعتبار اطلاق و فعل و تأثیر و وحدت و

۱ - برخی از عرفا به کلی کثرت را از وجود نفی نموده‌اند و جمیع موجود را موهوم و اعتباری صرف می‌دانند. برای آگاهی بیشتر رک به: هستی از نظر فلسفه و عرفان، جلال الدین آشنیانی.

۲ - این قسمت از عبارت مؤلف مأخوذ از کتاب سید حیدر آملی است که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم: «اعلم أن المعلومات الموجودة في الحقيقة ثلاثة: الحق تعالى و العالم المعبر عنه بالإنسان الصغير».

نص النصوص، تصحیح هنری کرین، ص ۵۸.

علو رتبت، «مرتبه الوهیت» است و این است حقیقت حق - سبحانه -

و مر او راست و جوب ذاتی و قدم و امثال آن از صفات کمال و نعوت جلال. و بر عارف پوشیده نیست که وجود موصوف به این صفات، عین وجود مطلق است که واجب لذاته است. غایت امر آن است که در رتبه اطلاق، آن ذات عاری است از همه اعتبارات، نه آن که قسمی است از اقسام وجود عام، چنانکه مفهوم می شود از اقوال علماء انام که ممکن، و وجود واجب مقید است و حاصل از انضمام مطلق و قید باهم، با وجود آنکه ضروری است که مطلق بر مقید مقدم باشد. [و] مطلق یا موجود خواهد بود یا معدوم، زیرا که واسطه منتفی است نزد محققان حکمت و سایر علوم و به هر تقدیر لازم می آید که موجودی یا مقدم باشد بر واجب و محتاج الیه وی باشد و بر وی غالب، و این محال است به همه حال.

و عجبر آن است که می گویند وجود مطلق فیض عدم مطلق است و واحد است و خیر محض است و منشأ آثار و مظهر احکام است و مقسم وجودات است، لیکن موجود نیست اصلاً، بلکه از اعتبارات است.

و هر گاه که آن حقیقت و ملاحظه کرده شود به اعتبار تقید و انفعال و تأثر و انتقال، حقیقت عالم است و مر او راست امکان ذاتی و حدوث و غیر آن از صفات، و این اعتبار تنزل است به عالم معانی^(۱) و تجلی او به صور علمی که معبر است به اعیان ثابت و چون هر دو حقیقت جداگانه را لازم است از اصلی که دائم ایشان در وی واحد باشند و او در ایشان متعدد، زیرا که واحد، اصل عدد است و عدد، تفصیل واحد، ناچار شد از حقیقت ثالثه که جامع باشد میان احکام و صفات ایشان؛ مطلق باشد از وجهی و مقید از وجهی دیگر؛ فعال باشد به اعتباری و منفعل به اعتبار آخر و این حقیقت احدیت، جمع آن دو حقیقت است و او راست مرتبه اولیت کبری و آخریت عظمی. زفیض حق شده پر هر دو عالم غریق ذات اوست آدم

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۱۳۷

درو شد متحد اول به آخر ازو شد متفق باطن به ظاهر
 ظهور او اگر چه هست اعداد ولی او هست بری زاضداد و انداد
 ذات هستی در مرتبه اطلاق، از همه اسماء و صفات معراست و از جمیع نسب و
 اعتبارات میرا. انصاف او به این امور به اعتبار توجه اوست به عالم ظهور در تجلی
 نمود، به سبب علم و نور وجود شهود، جلوه فرمود، عالمیت و معلولیت و ظاهریت و
 مظهریت و واحدیت و موجودیت و شهادیت و مشهودیت روی نمود. همچنین
 ظهور که لازم نور است مسبوق بود به بطون و بطون را تقدّم ذاتی و اولیت بود بر
 ظهور، پس اسم اول و آخر و ظاهر و باطن پدید آمد به سبب نور. و همچنین در تجلی
 ثانی و ثالث الی ماشاء الله تعالی، اسماء و اضافات متکثر گردید و کمالات غیر منتهای
 به ظهور رسید. و روشن است که او را به هر کمال غیر منتهای به ظهور رسید. و روشن
 است که او را به هر کمال، صفتی است و به هر صفتی اسمی و به هر اسمی فعلی و به
 هر فعلی مظهری و به هر مظهری سرّی و به هر سرّی علمی و به هر علمی حکمتی و
 به هر حکمتی حکمی که «لایعلمها الا هو» و این است مراد به کلمات الهی نامنتهای.

[۲]

اما اصول صفات هفت است: حیات و علم و قدرت و ارادت و کلام و سمع و
 بصر. و اسم حیّ به مثابه ذات احدیت است و فعل حضرت، عزّت نمی باشد مگر بعد
 از کمال علم وی به آن فعل و به اشیاء، آنچنانکه هستند آنها و این علم موثر نیست مگر
 به قدرت و قدرت تمام نمی شود مگر به ارادت پس به امر، پس به سمع، پس به بصر.
 زیرا که اگر ارادت ننماید، از آن کار نیاید و امر بدو نفرماید و امر ناچار است از سخن،
 یعنی تکلم صوری یا معنوی به قول «کن» و سمع هم لابد است همچنان از برای
 استماع کلام قوایل اعیان و بصر نیز از برای مشاهده حال ایشان. [پس] سمعی و
 بصیری و مریدی و متکلمی همه اینجا به انواع علم راجعند، نه به جوارح و اعضا و
 سایر صفات و اسماء که رسیده است شما را آن نبود و نه بلکه به هزار بلکه به اعداد
 بی پایان، همه توابع و خادمان این امامانند.

۱۱۳۸..... استدراک لازم، (ج ۲)

و مظاهر معنوی این ائمه سبعه، انبیاء سبعه‌اند که آدم است و نوح و ابراهیم و داود و موسی و عیسی و محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - و به ظاهر صوری ایشان، کواکب سبعه سیاره است و عوالم سبعه کلیه، زیرا که شمس و عقل، مظهری حی‌اند و مشتری نفس مظهر علیم، و قمر و طبیعت از آن قدیر، عطارد و هیولی از آن مرید، و زهره و جسم از آن متکلم، و زحل و افلاک از آن سمیع، و مریخ و ارکان از آن بصیر و همچنان اقالیم سبعه بر ترتیب کواکب سبعه و ارضین سبعه و طوایف سبعه و حجیم سبعه و ایام سبعه و سایر سبعیات. و همچنانکه نظام احثال عالم صوری منظم می‌شود به کواکب سبعه دور کننده در برج دوازده گانه، همچنان احوال عالم معنوی منظم می‌شود به انبیاء سبعه ظاهره در طور اولیا دوازده گانه که معبرند به ائمه و اقطاب و اوصیا، زیرا که هر یکی را ازین انبیاء دوازده گانه، وصی بوده، چنانچه اسامی ایشان مذکور است در کتابهای خدایی و همه مظاهر، دایر و راجع به یک حقیقت‌اند و تغایر نیست مگر به اعتبار و چون هر کمالی که اشیاء را لاحق می‌شود به واسطه وجود است، پس وجود متّصف خواهد بود به این صفات به ذات خود، نه به صفت زایده بر ذات و الاّ لازم آید احتیاج در افاضه این کمالات به حیات و علم و قدرت و ارادت دیگر، زیرا که افاضه اینها ممکن نیست مگر از موصوف به اینها. و تغایر میان آنها نیست مگر به اعتبار. [اما] این در مرتبه اولیست، زیرا که در مرتبه ثانی، صفات منفرمند در علم، از یکدیگر متکثرند به تکثر اسماء و مظاهر و اعتبارات.

قال الله - تعالی - «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر». «لیس کمثله» اشارت است به «وحدت ذاتی» و «هو السميع البصیر» به طریق حصر به «وحدت صفاتی». جمهور مفسران بر آن رفته‌اند که کاف زاید است و مثل به موافق در تمام حقیقت عاید است یا مراد، مثل از جمیع وجود است، زیرا که حق - سبحانه - واجب الوجود است از جمیع وجود، غیر ممکن الوجود است از جمیع وجود. می‌شاید که کاف زاید نباشد و مراد به مثل ذات باشد، یعنی نیست همچو ذات او چیزی؛ چنانکه

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۳۹

در عرف می‌گویند: لیس مثل یفعل ذلک؛^(۱) نفس خود می‌خواهند با آنکه این قضیه سالبه است و وجود، موضوع نمی‌خواهد. پس جایز است نفی مثلث از مثل او - تعالی - با وجود آنکه معدوم است یا از قبیل نفی شیء باشد به نفی لازمش، زیرا که مثل مثل او از لوازم مثل اوست؛ چه اگر او را مثل باشد، هر یک ازین دو مثل، مثل خود خواهد بود.

اما عارف بر آن است که کاف زاید نیست به وجهی و اگر چه زاید است به وجهی، زیرا که زیادتیی از جمیع وجود ضروری البطلان است نزد عارفان در قرآن، خواه لفظ باشد یا معنی. پس مراد آن است که او را مثل هست در صفات و چون انسان که مخلوق است بر صورت حق و اگر چه او را مثل نیست در ذات و مثل نیز از جمیع وجود در ممکن محال است. مثلاً اگر زاید را مثل جمیع وجود باشد، باید که هر چه زید داند، وی داند و نیز فرق است میان مثل و مثال و جایز است که مثال، از جمیع وجود موجود شود، اما مثل، جایز نیست.

تعالی الله زهسی بحر مواهب که هست از وی کمالات مراتب
همه در خویشتن بینند دمام تنی باشد زهستی دو عالم
در امکان نیست مثلش را نشانی ز غیرت غیر مطلق گشته فانی
ذات تقدس حق تعالی عالمی است به ذات خود در اعتبار نفس ذات، دائماً
بی تصور زمانی و آن در آن. زیرا که جامع است همه کمالاتی را که لایق است و
مناسب به ذات. و عالم است به اشیاء با آنچه عالم است به ذات خود - عز و علا - نه به
چیزی دیگر، چنانکه بعضی از متأخران اهل نظر^(۲) گمان برده‌اند که علم او به اشیاء
عبارت از وجود عقل اول با صوری که وی را متعقل [و قائم به آن] است. و این باطل
است، زیرا که واجب است که علم حق تعالی به وی بلکه بر همه اشیاء حاصل باشد

۱ - احتمال دارد که عبارت «لیس مثلک یفعل» باشد.

۲ - قائلان به این قول محقق طوسی و جمعی دیگرند رک: اسفار، ج ۳، جزء اول از سفر سوم، ص ۱۸۰

۱۱۴۰..... استدراک لازم، (ج ۲)

پیش از مرتبه وجود وی با وجود آنکه عنایت الهی سابق است بر وجود همه ممکنات و آن مستلزم علم است به کمالات بر وفق استعدادات.

و از حاصل شدن صور کثیره بر علمیت در ذات، لازم نمی آید که ذات محل امور متکثره حقیقی شود. زیرا که این صور از حیثیت وجود، عین ذاتند و غیریت به اعتبار تعینات اعتباریه است با وجود آنکه در حقیقت، عروض و قیام هم نیست، بلکه همین نمودی دارند از ذات، مانند نمود صور از مرآت، چنانکه تحقیق آن در شرح می آید.

از جمله آن کمالات که لازم است به نسبت به ذات کمال، ظهور است به صور مظاهر غیرمتناهی به حسب انواع و اشخاص بی پایان، بی وقوع تکرار در آن و اینکه آنجا قوایل و اعتبار ممکنه غیرمتناهی هست که طالب وجودند به لسان حال و استعداد، و آن ذات متمکن است از عطا کردن حق هر صاحب حقی به حکم اسم «علیم» و «حکیم» و «مقسط» و «جواد». پس سزاوار است از ذات آفریده گار، اظهار این آثار بر طبق علم به ذات و به همه معلومات که ناشی است از علم به ذات. پس علم مطابق شده است با معلوم، و ظاهر با مظهر و ذلک تقدیر العزیز العلیم. و آن معلومات از حیثیت وجود نیستند مگر عین ذات، زیرا که حقیقت هر ممکن، صورت معلومیت ذات است متلبس به شئون و صفات، چه صورت علمیه ذات خالق، مقید به شأن حقیقت از حقایق. و چون ممکن را از خلاق، شرایط وجود عینی پدید می آید، وی را نسبتی خاص به مظاهر وجود «حصول می نماید و بدان جهت، کلام و آثار عین ثابته آن ممکن درو انعکاس می یابد و ظاهر به آن آثار متعین می شود، وجود»^(۱) متعین به آن آثار موجودی است از موجودات عینی در نظر ابرار. و شئون ذاتیه نسب و اعتبارات بذات است که بالقوه درو مندرجند، چون اندراج لوازم در ملزوم. و هر گاه که [آن نسب از قوه] به فعل می آیند، آن را احکام و آثار خارجیه می نامند.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۴۱

و مراد به انضمام و اقتران^(۱) و معیت وجود حق به ماهیت، ظهور آن نسبت است میان ایشان و این معیت حق تعالی به اشیاء نه همچون معیت جوهر است به جوهر یا معیت ممکن به ممکن دیگر، بلکه معیت وجود است به ماهیت که ظهور و دوام ماهیت در عین [= خارج] و ترتب احکام عینی بر وی از مقتضای آن معیت است. و واضح است بر ارباب عقول که ماهیات را بی انصاف به وجود، تقدّر و تلوّث، معلق نیست. پس از [معیت] حقیقت وجود مطلق به اشیایی که تلوّث و تقدّر، از احکام عین ایشان است، ملابسه وی به قاذورات لازم نیاید با وجود آنکه قذرات جز امر نسبی نشاید، زیرا که فضل حیوانات به نسبت به طبیعت جعل مستقذر نشاید و نیز تلطّخ به قاذورات از خواص اجسام اجسام کثیفه است. نمی بینی که الوان و انوار لطیفه را از ملابسه اجسام مستقذره هیچ تلطّخ و تلوّثی لاحق نمی شود اصلاً. پس منشأ انکار احاطه [و سریان] حق تعالی به همه اشیاء بنا بر لزوم ملابسه او به قاذورات - تعالی من ذلک - نشاید مگر قصور تعقل و قلت تأمل.

چو برآید برافق خورشید انور شود پاک پلید از وی منور
نه نورش از پلید آلوده گردد نه پاکیش زپاک افزوده گردد
نه بوی از مشک گیرد نه زگل رنگ نه عار از خار و نه از خارش هم ننگ
از نقلیاتی که دلالت دارد بر ظهور آن ذات به صور مظاهر و مقیدات از قرآن مجید، آیات است که «الله نور السموات و الارض»^(۲) «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکلّ شیء علیم»^(۳) قوله تعالی: سنزیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انه الحقّ اولّم یکف بریک انه علی کلّ شیء شهید. ألا انهم

۱ - در نسخه اصل: «افران».

۲ - نور / ۲۵.

۳ - حدید / ۳.

۱۱۴۲..... استلراک لازم، (ج ۲)

فی مریةٍ من لقاء ربهم ألا إنَّه بكلِّ شیءٍ محیطٌ». (۱) «ما یكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ولا خمسة إلا هو سادسهم». (۲)

و دلالت امثال این آیات بر ظهور هستی ذات در مظاهر نزول واجب در مراتب ظاهر است.

و از احادیث مشاهده بر این معنی حدیث «عماء» که سؤال کرده اند از سید انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - از مکان ربّ پیش از آفریدن خلق. در جواب فرموده است آن شاه عجم و عرب که «کان فی عماء ما فوقه هواء و ما تحته هواء». (۳) و عماء ابر باریکی [= رقیق] است که حایل باشد میان ارض و سماء، و پیش عارف، حضرت واحدیت است که حایل است میان حضرت احدیت (ذاتیه) و میان حضرت (خلیقه) ربوبیت، زیرا که حضرت الهیت را در این، انحصار باید، چنانکه به تفصیل می آید. و بعضی برآنند که عماء، حضرت احدیت است، زیرا که سائل سؤال کرده است از مکان پروردگار پیش از خلق آثار و حضرت واحدیت اول خلق و کثرات است و منشأ اسماء و صفات. (۴) و بر عارف پوشیده نیست که ظاهر آن است مراد از خلق، ایجاد در عین است و در رتبه واحدیت هنوز آن ایجاد متحقّق نیست و مقومی این سخن است آنکه سؤال از مکان کرده است و واحدیت منشأ ربوبیت است، مگر آنکه خلق عامّتر باشد از ایجاد علمی. پس مراد به عماء درین حال حضرت احدیت خواهد بود که ذات هنوز در حجاب جلال است. و نیز حدیث «خلق الله آدم علی صورته» (۵) مشعر است به آن، مانند حدیث «ما خلق الله خلقاً اشبه به من آدم» و

۱ - فصلت / ۵۴ - ۵۳.

۲ - مجادله / ۷.

۳ - رک: به صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۴ - رک به: نصّ النصوص، ص ۴۳۹، و نیز شرح مقدمه قیصری.

۵ - رک به: فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث منوی، ص ۱۱۵.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۴۳

حدیث «رأیت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة»^(۱) و حدیث «وسعت قلب مؤمن»^(۲) آن حضرت را که آن وسعت ظهور است به صورت آن حضرت به وجه احسن و مروی است از حضرت ابوالحسن امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - که فرمود: الصورة الانسانية هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل غایب و هی الحجة علی کل جاحد و هی الطريق المستقیم الی کل خیر و هی الصراط الممدود بین الجنة و النار.^(۳)

و تحقیق این قول با سایر آثار و اخبار و اطوار مشایخ روزگار در اثناء شرح، مذکور است و به تفصیل مسطور.^(۴)

اگر با چشم دل بینی رخ یار	کنی بر وحدتش بی شبهه اقرار
اگر بینی به هر دو چشم طاهر	شوی بر وحدت آن وجه، منکر
اگر چه هست واحد روی دلدار	ولی شد زآینه بسیار بسیار
دوئی را رها کن کان حجابست	که پرتو بیحد و یک آفتاب است

[۳]

مراتب کلیه حقیقت وجود به اصطلاح ارباب کشف و شهود دوازده است، زیرا که چون حقیقت وجود را فراگیرند به شرط آنکه با وی هیچ قیدی نباشد، «حضرت احدیت» خوانند که مستهلک است در آن همه اسماء و صفات و قیود و اعتبارات و آن

۱ - رک به: لمعات جامی، تصحیح خواجری، ص ۷۳.

۲ - «لا یسعی أرضی و لا سماء و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن». رک به: احادیث مشنوی، ص ۲۶.

۳ - رک به: نس النصوص، تصحیح کرین - عثمان یحیی، ص ۴۴۱.

۴ - مؤلف در این قسمت به این قبیل آثار توجه داشته است: تقدالنصوص، اشعة اللمعات، مقدمة

قیصری (فصل دوم) و نس النصوص مؤلف همچنین در چهار مورد از رساله، خواننده را به «شرح» ارجاع می‌دهد؛ شاید مرادش از شرح، شرح گلشن راز شبستری، اثر خود او، باشد (کیهان اندیشه شماره ۶۳).

۱۱۴۴.....استدراک لازم، (ج ۲)

را «جمعُ الجميع» و «حقیقت الحقایق» و «عماء» نیز نامند و اگر آن حقیقت را فرا گیرند به شرط جمعِ اشیاء لازمه ذات از کلی و جزئی که مسمی هست به اسما و صفات، «حضرت الهیّت» گویند و واحدیت و مقام جمعش هم خوانند و این مرتبه را به اعتبار آنکه مظاهر اسما را که حقایق و اعیانند به کمالاتی که مناسب استعداد ایشان است می‌رسانند و در عین «مرتبه ربوبیت» می‌نامند.

و چون فرا گیرند وجود را نه به شرط شیء و نه به شرط لاشیء، مسمی است به «هویت ساریه» در همه اشیاء و چون مأخوذ باشد به شرط آنکه صور درو ثابت بود، این مرتبه اسم «باطن مطلق» است و اسم «اول» و «علیم» و رب اعیان ثابته. اگر مأخوذ باشد به شرط کلیات اشیاء، پس مرتبه اسم رحمان است و آن رب «عقل اول» است که مسمی است به «لوح قضا» و «امّ الکتاب» و «قلم اعلی». و اگر مأخوذ باشد به شرط آنکه کلیات به تفصیل ثابت باشد در آن ذات، بی احتجاب وی از کلیات، مرتبه اسم رحیم، که رب نفس کل است و مسمی است به «لوح قدر» نزد ارباب یقین که آن «لوح محفوظ» است و «کتاب مبین». و چون مأخوذ باشد به شرط آنکه درو صور مفصله جزئیّه متغیره باشد، مرتبه اسم «ماحی» و «مثبت» و «محبی» و «ممیت» است که رب نفس منطبعه است در جسم کلی که مسمی است به «لوح محو» و «اثبات». و چون مأخوذ باشد آن ذات به شرط قابلیت صور نوعیه و روحانیّه و جسمانیّه، مرتبه اسم «قابل» است که رب هیولی کلّیه است که معبر است در مشهور به «کتاب مسطور» و «رق منشور». و اگر مأخوذ باشد با قابلیت تأثر، مرتبه اسم فاعل است که مسمی است به «موجد» و «خالق» و «قدیر» که رب طبیعت. کلّیه است. و چون مأخوذ باشد به شرط روحانیت مجرّده، مرتبه اسم «علیم» و «مدیر» است که رب عقول و نفوس ناطقه است. و آنچه حکما «عقل مجرّده» می‌خوانند، وی را اهل الله «روح» می‌گویند. و آنچه حکما او را «نفس مجرّده ناطقه» می‌نامند، اهل الله آن را «قلب» می‌خوانند، وقتی که کلیات درو مفصل و مشاهده باشد به شهود عیانی. و نفس نزد ایشان نفس منطبعه حیوانی است. و اگر مأخوذ باشد به شرط صور حسیّه عینیّه، مرتبه اسم «مصور» است

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۴۵

[که] رَبّ عالم خیال مطلق و مقید. و چون مأخوذ باشد به شرط صور حسیّه شهادیه، مرتبه اسم «ظاهر مطلق» و اسم «آخر» و رَبّ عالم ملکوت است از عرش تا فرش، بلکه تا انسان که آخر مرتبه اکوان است.

و مرتبه انسان کامل عبارت است از [جمع] جمیع مراتب الهی و کونی و آن را نیز «مرتبه عثمانیه» می خوانند که مشابه مرتبه الهیه است. و فرق میان ایشان به ربوبیت و ربوبیت است و از این جهت است که [سزاوار] خلیفه حضرت عزّت است. و نزد بعضی مرتبه الهیت، مرتبه عقل اول است به اعتبار جامعیت اسم رحمان بر همه اسماء. اما ظاهر آن است که اسم رحمان هم در تحت حیطة اسم اعظم «الله» است و وی را تابع است چنانکه واقع است در بسم الله الرحمن الرحیم. پس ظاهر آن است که حقیقت «عقل اول»، مظهر اسم جامع «الله» است و رَبّ وجود عینی او اسم «رحمان» است، چنانکه در شرح می آید تفصیل آن.^(۱)

جمال هستی از مرآت اعیان همیشه جلوه گر گشته بصدشان
همه در خویشتن دیده محقق غنی گشته زبود غیرمطلق
چنانکه حقیقت انسانی را مظاهر و اسماست در عالم کبیر از عقل اول تا وجود کلّ - چنانکه در شرح می آید مفصل - همچنانکه مر او را مظاهر و اسماست در عالم صغیر. اما از مظاهر وی، اول صورت روحانی مجرّد است مشابه صورت عقل کلّ، پس ذات با صور عقل مطابق صورت نفس کلّ، پس صورت نفس حیوانی موافق صورت طبیعت کلّ و نفس منطبعة فلکی، پس صورت حیوانی که مناسب به هیولی کلی، پس صورت دموی که منزله صورت جسم کلی است، پس صورتهای اعضایی که به مثابه صورتهای اجسام آفاقی است.^(۲)

و اما اسماء به حسب ظهورات و مراتب به اصطلاح عرفا سرّست و خفی و روح

۱ - این قسمت ترجمه فعل دوم از مقدمه قیصری است.

۲ - این قسمت ترجمه فعل هشتم (تنبيه آخر) از مقدمه قیصری است.

۱۱۴۶..... استدراک لازم، (ج ۲)

و قلب و کلمه و روع (به ضمّ راء) و فؤاد و صدر و عقل و نفس.

قال الله تعالى: «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى»^(۱) و قال: «الروح من امر ربی»^(۲)

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»^(۳) و «كَلِمَةً مِنْ اللَّهِ»^(۴) در حق عیسی - علیه السلام - «ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»^(۵) «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»^(۶) و «نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»^(۷). و واقع است در حدیث صحیح: «روح القدس نفث فی روعی» الحدیث.

اما سرّ مسمّی ست به اعتبار آنکه مدرک انوار او نیست مگر ارباب دل و راسخان در علم حق از عارفان کامل. و به خفی به جهت آنکه حقیقت او بر عارفان هم مخفی است. و به روح به واسطه ربوبیت او مردن را و مصدر بودن از برای حیات حیوانی و منبع فیضان شدن از برای جمیع قوای نفسانی. و به قلب به سبب تقلّب او میان وجهی که به جانب حق است و بدان مستفیض است. و به کلمه به وسیله ظهور او در نفس رحمانی مانند ظهور کلمه در نفس انسانی و به فؤاد از حیث تأثر او از مبدع بی علت؛ چه فؤاد در لغت تأثر است و جراحه. و به صدر به موجب وجهی که به سوی بدن است، زیرا که مصدر انوار است از برای ابدان و تصدّر دارد بر آن. و به روع به اعتبار خوف و فزع بسیار او از قهر مبدع قهار. و به عقل از جهت تعقل او ذات خود را و موجد خود را، و مقید شدن او به تعین خاص، و حصر کردن مدرکات خود در آنچه تصوّر کرده است از اجناس و اشخاص. و به نفس به اعتبار تعلق او به بدن و درو

۱ - طه / ۷.

۲ - ابر / ۸۵.

۳ - ق / ۳۷.

۴ - آل عمران / ۴۵.

۵ - نجم / ۱۱.

۶ - انشراح / ۱.

۷ - شمس / ۷۵.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۱۴۷

تدبیر کردن و نزد ظهور افعال حیوانی به نفس حیوانی و به جهت غلبه قوای حیوانی بر قوای روحانی به نفس «اماره». و نزد درخشیدن نور غیب بر دل، در یافتن قوه عاقله، بدی عاقبت و فساد حالت نفس به بدی مایل، مسمی است به نفس «لزامه» زیرا که ملامت و سرزنش می‌کند وی را بر کارها. و این مرتبه مقدمه ظهور رتبه قلبیه است و چون ملهم شد به درک خیرات و شرور و به نظر در عاقبت امور، نامیده شده است به نفس «ملهمه». و چون غالب گشت برو نور دل و سلطان او بر قوای حیوانی نازل شد و نفس را بر آن آرام حاصل گشت، مسمی شد به «مطمئنه». و چون مرآت تجلی الهی و محل اشراق نور غیب نامتناهی گشت و کمالات بالقوه درو به فعل آمد، مسمی به «قلب» شد. که عرش الله است در میان کونین و مظهر جامع است و مجمع بحرین.^(۱)

در آفاق دو عالم ذات جامع جز آدم آفتابی نیست طالع
در آن مجموعه بود اصل حقایق کتاب همنی از وی گشت فایق
رخش عکس جمال وجه باقی به بزم اهل وحدت است ساقی
سیر مخصوص است به باطن و سلوک به ظاهر. و اسفار چهار است نزد عارفان
ماهر: اول سیر الی الله است در منازل نفس تا افق مبین که نهایت مقام قلب است و مبدأ تجلیات اسمائی رب العالمین. دویم سیر بالله است که انصاف است به صفات اله و تحقق به اسماء تا افق اعلا که نهایت حضرت واحدیت است آنجا. سیم ترقی به عین جمع و حضرت احدیت که مقام قاب قوسین است مادام که اثبیت باقی است در عین و چون مرتفع شود، مقام «أو ادنی» بود که در نهایت ولایت است.

چهارم سیر بالله است عن الله از برای تکمیل که مقام بقاء بعد از فناء است و فرق بعدالجمع در نظر عارف آگاه. پس نهایت سفر اول، رفع حجب وحدت است از وجوه کثرت. و نهایت سفر سیم زوال تقید است به ضدین، ظاهر و باطن تا آنکه در احدیت عین جمعیت حاصل شود. سفر چهارم برو رجوع است از حق به خلق در مقام

۱۱۴۸ استدراک لازم، (ج ۲)

استقامتی که احدیت جمع و فرق است، به شهود اندراج حق در خلق و اضمحلال خلق در حق تا یک عین بیند در صور کثرت و صور کثرت در عین وحدت.^(۱)

بکن ترک همه‌ای صاحب سیر^(۲) که دل صافی کن ز آرایش غیر
پس آنگه ره بری تا قرب درگاه ز مطلوب حقیقی گردی آگاه
اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق، حالی اتفاق می‌افتد که از محسوسات غایب می‌شوند در آن و بعضی حقایق امور غیبی منکشف می‌شود بر ایشان، چنانکه بر نائم در حال خواب، و «واقع» می‌خوانند آن را اصحاب^(۳) [متصوفه] و گاه باشد که در حال حضور بی‌آنکه غایب شوند، و این معنی به ظهور آید و آن را «مکاشفه» نامند و واقعه مشابه می‌باشد در اکثر احوال با خواب، خصوصاً در خطا و صواب، چه گاه صادق باشد و گاه کاذب غیر مطابق، اما مکاشفه همیشه صادق باشد؛ چه مکاشفه عبارت است از نفوذ روح به مطالعه مغیبات در حال تجرد از علایق جسمانیات. و در بیشتر واقعات نفس با روح مشارک می‌باشد و مداخل و درو بعضی مستقل و صدق صفت روح است و کذب صفت نفس مجروح.

و هر یک از واقعه و خواب منقسم می‌شود به سه قسم نزد ارباب صواب. اول «کشف مجرد» است و آن، چنان بود که به دیده روح مجرد خالی از خیال صورت حالی که هنوز در حجاب غیب بود در خواب یا در واقعه، مطالعه نماید و بعد از آن هم چنانکه دیده باشد به عینها در عالم شهادت به وقوع آید یا از حس ظاهر او غایب باشد و آنچنانکه هست بیند بی‌آنکه جز وی در آن کاذب باشد. و ابواب ادراک این صورت اگر به طریق مشاهده مفتوح شود و مدرک آن بصیرت روح بود و اگر به اسماع هوائف

۱ - برای اطلاع بیشتر درباره اسفار اربعه به طریقه محققان از عرفا رجوع کنید به: جلال الدین

آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۶۶۳.

۲ - در نسخه ۸ «سر».

۳ - در نسخه اصل: «اصحاب الباب».

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۴۹

و القاء سمع معلوم شود به واسطه سمع، روح مفهوم شود، زیرا که روح را از استعمال حواس هیشی چند حصول می‌نماید که در حال تجرد از بدن، بدان هیئت محسوسات به ادراک او درمی‌آید و درین قسم، کذب اصلاً محتمل نیست.

و قسم دوم «کشف مخیل» است و آن چنانکه روح در خواب یا در واقعه بعضی از مغنیات را مطالعه کند و نفس به جهت تعلق بدو خود را با وی در آن شریک گرداند و به قوت متخیله آن را از خزانه کسوت، صورتی مناسب از محسوسات در پوشاند، پس در آن کسوتش ببیند طالب از صادق و کاذب، پس معبر یا شیخ در تعبیر و تفسیر آن از صورت خیال عبور کند به وجه مناسب و حقیقت آن را دریابد و بیان نماید. و در این قسم اگر چه کذب راه دارد، اما ادراک روح آن را از حیطه کذب محض بیرون می‌آرد و اگر در حال ادراک روح، خواطر نفسانی با مدرک روحانی منضم نشود، آن [واقعه یا خواب] صادق بود.

و قسم سیم «خیال مجرّد» است و آن، چنان بود که خیل خواطر نفسانی بر دل تازد و روح را از مطالعه غیب محجوب سازد و خواب یا واقعه خاطر را قویتر گرداند و متخیله هر یکی را کسوتی خیالی درپوشاند و در مشاهده آید یا صور آن خواطر را به عینها بی‌تصرف متخیله مشاهده نماید، چنانکه مرتاضی که داعیه قبول خلق او را بر ریاضت باعث بود، نه محبت خالق، در واقعه ببیند که مسجود خلایق است. معبر داند که این مشاهده آرزوی نفس است، لاجرم آن را منظور اعتبار نگرداند و این نوع خواب را عارفان انام «أضغاث احلام» خوانند، یعنی باطلها. و خواب و آنچه باشد از آن باب از حدیث نفس، مایل به عصیان و وسوسه شیطان.^(۱)

زبان و دل چو بروفق صوابست یکی از موجبات صدق خوابست
و گمر در عالم معنی مهارت به حقّ یابد توجه پس طهارت

۱ - رک به: «معین الهدایة» عزالدین محمود کاشانی و نیز نقد النصوص جامی، نصیح ویلیام

۱۱۵۰.....استدراک لازم، (ج ۲)

که تا باطن شود از هر غشی پاک پدید آید درو صد گونه ادراک
 رابطه در میان محبان و محبوبان، نتیجه مناسبت است میان ایشان. و آن مناسبت
 بر پنج نوع متصور است: اول، مناسبت ذاتی است که محب را میلی و انجذاتی به
 محبوب حق و مطلوب مطلق در باطن پدید آید؛ او را از خود یابد، نه تعین سببی
 تواند کرد و نه تمیز مطلبی. و علامت آن آن است که قهر و لطف محبوب نزد وی
 یکسان باشد. دویم مناسبت فعلی یعنی آن مناسبت به سبب معنی باشد زاید بر ذات که
 به سبب آن معنی اثری به غیر رسد. و سیوم مناسبت حالی که آن معنی زاید را اثر به
 غیر نرسد و در محل خودش دوام و ثباتی باشد. چهارم مناسبت و مرتبتی آن معنی و
 اصل الاثر را در محل خود دوام و ثباتی باشد مناسب و مرتبه‌ای باشد از مراتب؛ چون
 نبوت و سلطنت، پنجم مناسبت صفاتی که آن معنی ثابت و دایم در مناسب و مرتبه
 نباشد از مراتب و چون فعل و حال و مرتبه همه از قبیل صفاتند، پس محبت و
 مناسبت یا ذاتی است و یا صفاتی و ما عده‌ای محبت ذاتی از قبیل اسمائی و صفاتی
 است که محب از بعضی از اسماء صفات محبوب، چون افضال و انعام و اعزاز و اکرام،
 بی ملاحظه وصول آثار به وی بر اضدادش اختیار کند و یا از قبیل افعال و آثار است که
 بنابر وصول آثار آن را ایثار نماید. و این محبت لایزال در صدد زوال و معرض انتقال
 است.

زیار آید وفا، آویزی از وی وگر بینی جفا بگریزی از وی
 همان بهتر زکوی عشق خیزی چرا آب رخ عشاق ریزی
 مشاهده کنندگان صفت جمال در صورت انسانی چهار گروهند: اول: روشن
 دلانی که از شوب شهوت مصفی شده‌اند و از لوث طبیعت میرا گشته، در مظاهر خلقیه
 مشاهده‌ی وجه حق کنند و در مرآت کونیه مطالعه جمال مطلق نمایند. دوم: پاکبازانی
 که احکام کثرت و آثار ظلمت طبیعت از ایشان به کلی زایل نشده باشد و ادراک معانی
 مجرد بی مظهري مناسب حال ایشان میسر نشود؛ لاجرم به رابطه معنی حسن صوری
 از مظهري تام بشری، خود را به سرحد جمال مطلق رسانند و خود را به وسیله عشق

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۵۱

مجازی قابل محبت حقیقی گردانند. سیوم: گرفتارانی که خود را از وادی عدم ترقی، عرصه احتجاب بیرون نیندازند و چون از صورت جمیلی محبت را منقطع سازند تا با صورت دلبری دیگر عشق بازند و دایماً درین کشاکش مانده مشوش باشند. کسی کویست در گلچهرها دل بماندش تا قیامت پای در گل چهارم: آلوده گانی که نفس امّاره ایشان نمرده است و آتش شهوتشان نیفسرده، وصف عشق محبت از ایشان متفی است و آفت حالت لطافت در ایشان مختفی. و این محب شهوت مذموم است به نسبت با محجوبان و إلا به نسبت با اهل الله و محبان از قبیل تجلیات اسم «الظاهر» است و نزد صاحب «فصوص الحکم» از شهود اعظم است.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - «حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ: الطَّيِّبِ وَالنِّسَاءِ وَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۱) با وجود آنکه اکمل وری (مخلوقات) است و نازل شده است در شأن او «ما زاغ البصر و ما طغی»^(۲) و آنچه بر عارفان می گذرانند صورت شهوت و طبیعت است، نه حقیقت آن تا محجوبان حال ایشان را بر خود قیاس نکنند و در وسواس نیفتند.

مکن برخود قیاس پاکبازان مشو در آرز و شهوت رخس تازان
از آن آتش که موسی شد دل افروز بسی فرق است تا نار جهان سوز
و چون این مقدار از مقدمات و اصطلاحات این طایفه معلوم کردی، هوش دار که رخس سرگردانی در بادیه حیرانی تنازی و خود را از صحبت اهل کمال که کاملان زمانند، محروم نسازی.

منت آنچه حق بود گفتم تمام تو دانی و تدبیر خود والسلام

۱ - رک به: احادیث مشنوی، ص ۶۸.

۲ - نجم / ۱۷.

۱۱۵۲.....استدراک لازم، (ج ۲)

تَمَّتْ الرِّسَالَةُ تَحْرِيراً فِي شَهْرِ رَجَبِ الْمَرْجَبِ سَنَةِ ۱۰۴۳ هـ.^(۱)



۱ - رک بد: اشعنا للمعات و لوايع جامی: برای آگاهی بیشتر از شرح حال او به تذکره نخف سامی.

مفاخر آذربایجان ج ۱ ص ۷۲ و ۷۳، الذریعه ج ۴ ص ۲۶۱. طبقات مفسران شیعہ ج ۳، ریحانة الأَدب مدرّس ج

۱ ص ۱۶۸، کیهان اندیشه شماره ۶۳ مقاله محققانه آقای حبیبی نیا ۱۲۸ تا ۱۴۲، الذریعه ج ۱ ص ۵۱۱ ج ۲

ص ۲۶۱ ج ۲ ص ۷ ج ۴ ص ۱۲۵، روضات الجنّات ج ۲ ص ۳۱۹ و دیگر کتب تراجم ... مراجعه شود.

فهارس و نمایه های ششگانه:

- ۱- منابع و مآخذ کتاب (کتابنامه)
- ۲- اعلام و اشخاصی که در کتاب نام آنان آمده است
- ۳- کتابها در سالاتی که اسامی آنها در متن کتاب آمده است
- ۴- ملل و نحل و مسالک و مذاهب و طوائف
- ۵- اماکن و ممالک و مناطق و مدائن
- ۶- تصاویر و چهره ها و میراثهای فرهنگی و تاریخی

۱- منابع و مأخذ (کتابنامه)

در تهیه و تألیف جلد دوم کتاب حاضر علاوه بر قرآن کریم، از منابع زیر بیشترین بهره گرفته شده است:

۱- آثار الحجّة، تألیف شیخ محمد رازی (۲ ج)، پیرامون تأسیس حوزه علمیه قم.

۲- آثار باستانی آذربایجان شرقی، تألیف آقایان: عبدالعلی کارنگ (ج ۱)، ۱۳۵ و سید جمال ترابی (ج ۲)، ۱۳۵۵ نشر انجمن آثار ملی ایران.

۳- آینه پژوهش (مجله) ویژه نقد و بررسی کتاب و کتابشناسی، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی قم، از شماره ۱ تا ۳۶.

۴- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی، (۷۲۲ صفحه) تألیف مدرّس رضوی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴ ش.

۵- احوال و آثار خوشنویسان (۲ ج)، تألیف آقای مهدی بیانی، چاپ انتشارات علمی تهران، ۱۳۴۸ ه. ش.

۶- احوال و آثار عین القضاة میانجی همدانی، تألیف دکتر رحیم فرمنش، چاپ تهران، ۱۳۳۸ ه. ش.

۷- اربعین شیخ بهایی، ترجمه نگارنده، از انتشارات دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۷۳ ه. ش.

۸- اسرار الصلوة، آیه الله حاج میرزا آقا ملک تبریزی، چاپ تهران.

۹- الأسفار الأربعة، (۹ جلد)، مآصدا، تصیح طباطبایی، از انتشارات مصطفوی قم، ۱۳۷۸ ه.

۱۰- اصول فلسفه و روش رئالیسم، تألیف استاد علامه طباطبایی با تعلیقات استاد شهید مطهری، چاپ دارالعلم قم، ۱۳۳۲ ه. ش.

۱۱- اصول کافی، (۲ جلد)، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، (۳۲۹۲ ه) چاپ آخوندی تهران.

۱۱۵۶ منابع و مأخذ (کتابنامه)

۱۲ - انوار جلیه، تألیف عبدالله زنوزی، با تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، از انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ ه. ش.

۱۳ - بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی (۱۱ جلد)، چاپ و نشر دارالزهراء، بیروت لبنان.

۱۴ - بدائع الحکم، چاپ سنگی ۱۳۱۴ ه. ق تألیف حکیم ملا علی زنوزی

۱۵ - برتراند راسل و مسائل فلسفه، ترجمه منوچهر بزرگمهر، از انتشارات خوارزمی تهران، ۱۳۵۲ ه. ش.

۱۶ - بستان السیاحه یا سیاحتنامه زین العابدین شیروانی، چاپ سنگی، از انتشارات سنایی تهران، ۱۳۱ ه. ق.

۱۷ - پیام انقلاب (مجله)، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، از شماره ۱ تا ۱۵۱.

۱۸ - تاریخ ادبیات ایران از سنایی تا سعدی، ادوارد بروان، چاپ تهران.

۱۹ - تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا، ترجمه عیسی شهابی.

۲۰ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا (جلد)، چاپ انتشارات فردوسی تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.

۲۱ - تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم، دکتر محمد جواد مشکور.

۲۲ - تاریخ فلسفه در جهان اسلام، حنا الفاخوری، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

۲۳ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، چاپ تهران.

۲۴ - تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی، (۲ جلد)، تألیف سعید نفیسی، انتشارات فروغی تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.

۲۵ - تبریز و پیرامون، تألیف شفیع جوادی، از انتشارات نوبل تبریز، ۱۳۵۵ ش.

۲۶ - تحصیل بهمنیار مرزبان ارموی، تصحیح استاد شهید مرتضی مطهری، از انتشارات دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۱۵۷

۲۷ - تذکرة الأولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری، به تصحیح میرزا محمد خان قزوینی، از انتشارات مرکزی تهران.

۲۸ - تذکرة ریاض العارفین، تألیف رضا قلی خان هدایت، از انتشارات کتابفروشی وصال، ۱۳۳۵ ه.ق.

۲۹ - تذکرة میخانه، احمد گلچین معانی، چاپ اقبال تهران، ۱۳۶۲.

۳۰ - تکاپوی اندیشه‌ها، علی رافعی، از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۱ ه.ش.

۳۱ - جام جم اوحدی، به کوشش وحید دستگردی، چاپ ارمغان.

۳۲ - حبیب السیر، (۴ جلد)، تألیف آخوند میر.

۳۳ - حدائق الحقائق، معین الدین فراهی هروی، به کوشش دکتر سید جعفر سجادی، از انتشارات امیر کبیر، چاپ ۱۳۶۴ ه.ش.

۳۴ - حکمت الهی عام و خاص، تألیف محیی الدین الهی قمشه‌ای، چاپ مؤلف ۱۳۳۵ ه.ش.

۳۵ - خدمات متقابل اسلام و ایران، تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، از انتشارات صدرا، تهران ۱۳۶۱ ه.ش.

۳۶ - درس‌هایی از مکتب اسلام (مجله)، ارگان حوزه علمیه قم، از سال ۱ تا ۳۵.

۳۷ - دو شاعر بزرگ مولانا و شهریار، مهدی روشن ضمیر، کتابخانه مستوفی تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.

۳۸ - دیوان خواجه حافظ شیرازی، طبع بزمان بختیار.

۳۹ - الذریعة الی تصانیف الشیعة، (۲۵ جلد)، تألیف حاج آقا بزرگ تهرانی، چاپ آخوندی تهران.

۴۰ - روضات الجنات و جنات الجنان، (۲ جلد)، حافظ حسین کر بلائی

تبریزی، به تصحیح سلطان القرائی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه.ش.

۴۱ - ریاض الجنة، تألیف ملا زین العابدین شیروانی، از انتشارات کتابفروشی

۱۱۵۸ منابع و مأخذ (کتابنامه)

سعد تهران، ۱۳۳۹ ه.ش.

۴۲ - ریحانة الأدب، تألیف محمد علی مدرس، (۸ جلد)، کتابفروشی خیام تهران ۱۳۶۹ ه. ش.

۴۳ - سخنوران آذربایجان، (۱ جلد)، تألیف عزیز دولت آبادی، از انتشارات دانشکده ادبیات تبریز.

۴۴ - سرزمین زردشت، تألیف علی دهقان، از انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸ ه.ش.

۴۵ - سعادت نامه، نسخه خطی، سال کتاب ۸۶۸ ه.ق.

۴۶ - سفرنامه ابن بطوطه، تصحیح و ترجمه دکتر محمد علی موحد، از انتشارات بنگاه آگاه تهران، ۱۳۷۰ ه. ش.

۴۷ - سفینه البحار، تألیف حاج شیخ عباس قمی، (۲ جلد)، چاپ اسلامی، ۱۳۵۵ ه. ش.

۴۸ - سه فیلسوف آذربایجانی، هانری کربن فرانسوی، نشر انجمن فلسفه و حکمت تهران.

۴۹ - سیر عرفان در اسلام، دکتر زین الدین کیانی نژاد، از انتشارات اشراقی تهران، ۱۳۶۶ ه. ش.

۵۰ - شذرات الذهب، ابن العماد ذهبی، (۵ جلد)، چاپ مصر.

۵۱ - طبقات اعلام الشيعة، حاج آقا بزرگ تهرانی، (۶ جلد)، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۲ ه. ش.

۵۲ - طبقات شافعیه، چاپ مصر.

۵۳ - طبقات مفسران شیعه، (۵ ج) تألیف عقیقی بخنایشی، چاپ دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۷۰ ه. ش.

۵۴ - طبقات ناصری، چاپ هندوستان.

۵۵ - عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی.

۵۶ - عرفان و تصوّف (عرفان اسلامی و عرفان التقاطی)، داود الهامی از

مفاخر آذربایجان، (ج ۲)..... ۱۱۵۹

انتشارات مکتب اسلام قم، ۱۳۷۴ ه. ش.

۵۷- علمای معاصرین، تألیف واعظ نامی ملا علی خیابانی، با تصحیح نگارنده.

انتشارات نوید اسلام، ۱۳۷۵ ه. ش.

۵۸- عیون الأنباء، (۳ جلد)، ابن ابی اصیبعه، چاپ مصر.

۵۹- فتوح البلدان، بلاذری.

۶۰- فرهنگ جغرافیای آذربایجان شرقی، تألیف بهروز خاماچی از انتشارات

سروش تهران، ۱۳۷۰ ه. ش.

۶۱- فرهنگ سخنوران، (۲ جلد)، تألیف دکتر خیامپور، چاپ تهران.

۶۲- فرهنگ معین، دکتر محمد معین (۶ جلد)، از انتشارات امیر کبیر تهران.

۶۳- فلاسفه ایرانی، تألیف دکتر علی اصغر حلبی، چاپ کتابفروشی زوار تهران،

۱۳۶۱ ه. ش.

۶۴- فلاسفه شیعه، شیخ عبدالله نعیمه، ترجمه سید جعفر غضبان، انتشارات

آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷ ه. ش.

۶۵- فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، هانری کرین، ترجمه جواد طباطبایی،

انتشارات توس تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.

۶۶- فهرست بناهای تاریخی، مسعود عالمپور رجبی میراث فرهنگی.

۶۷- فهرست کتابهای چاپی، خانبابامشار (۵ جلد)، از انتشارات مؤلف، ۱۳۵۰ ه.

۶۸- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی قم، تألیف سید احمد

اشکوری، چاپ قم، ۱۳۶۵ ه. ش.

۶۹- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ملاکاتب چلبی معروف به

حاجی خلیفه، چاپ دارالفکر بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.

۷۰- کنزالحکمة، شهرزی (۲ جلد)، ترجمه ضیاءالدین درزی.

۷۱- کنی و القاب، تألیف حاج شیخ عباس قمی، طبع صیدا، (۴ جلد).

۷۲- کیهان اندیشه (مجله)، از انتشارات روزنامه کیهان با سردبیری محمد جواد

۱۱۶۰ منابع و مأخذ (کتابنامه)

صاحبی.

۷۳- کیهان فرهنگی، شماره ۷، از انتشارات موسسه کیهان، ۱۳۶۳.

۷۴- کیهان فرهنگی (ویژه نامه)، از انتشارات مؤسسه کیهان تهران.

۷۵- گزیده غزلیات شمس تبریزی، به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی،

چاپ شرکت سهامی کتابهای جیبی تهران، ۱۳۶۲.

۷۶- گنجینه سخن، دکتر ذبیح الله صفا.

۷۷- گنجینه دانشمندان، تألیف شیخ محمد رازی، (۹ جلد)، از انتشارات

اسلامیه تهران، ۱۳۶۰ ه. ش.

۷۸- لطائف الحکمة، سراج الدین ارموی، با تصحیح مرحوم دکتر یوسفی، چاپ

تهران.

۷۹- لقاء الله، تألیف عارف نامی آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه

محمد تحریرچی.

۸۰- مآثر و آثار، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنة، چاپ سنگی، از

انتشارات سنایی تهران.

۸۱- مابعدالطبیعة، چاپ مصر، ۱۹۴۹ م.

۸۲- محجة البیضاء فی شرح الاحیاء للغزالی، چاپ جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۲

ه. ش.

۸۳- مختصر الدول، ابن العبری، افست مشهد.

۸۴- مصنفات عین القضاء میانجی همدانی، با تصحیح دکتر عقیف عسیران،

چاپ دانشگاه تهران.

۸۵- مطرح الأنظار، تألیف میرزا عبدالحسین خان فیلسوف الدولة، چاپ تبریز،

۱۳۳۴ ق.

۸۶- معاد از دیدگاه حکیم مدرّس زنوزی، تألیف غلامحسین ابراهیمی دینانی،

از انتشارات حکمت تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.

مفاخر آذربایجان، (ج ۲) ۱۱۶۱

۸۷ - معجم الأدباء، تألیف یاقوت حموی بغدادی، (۲۰ جلد)، از انتشارات دارالفکر بیروت، ۱۴ هـ.ق.

۸۸ - معرفت نفس، آیه الله حسن زاده آملی، از انتشارات علمی و فرهنگی تهران.

۸۹ - مفاخر آذربایجان، (ج ۱)، ویژه فقها و مفسران آذربایجان، چاپ نشر آذربایجان تبریز، ۱۳۷۵ هـ.ش.

۹۰ - مقدمه ای بر کلیات شمس تبریزی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ تهران.

۹۱ - مکتب تفکیک، استاد محمد رضا حکیمی، از انتشارات تاریخ و فرهنگ معاصر، به کوشش سید هادی خسروشاهی.

۹۲ - منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، سید جلال الدین آشتیانی، (۴ جلد)، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۰ هـ.ش.

۹۳ - المنقذ من الضلال، محمد غزالی، ترجمه دکتر زین الدین کیایی نژاد، چاپ تهران، ۱۳۳۸ هـ.ش.

۹۴ - مهر تابان، تألیف علامه سید محمد حسین تهرانی، انتشارات باقر العلوم قم.

۹۵ - نقباء البشر فی القرآن الرابع عشر، حاج آقا بزرگ تهرانی، با تعلیقات مرحوم حاج آقا عزیز طباطبایی، (۴ جلد)، دارالمرتضی مشهد، ۱۴۴ هـ.ق.

۹۶ - نهج البلاغة، گرد آوری سید رضی، شرح و ترجمه فیض الاسلام، چاپ آذربایجان، ۱۳۲۶ هـ.ش.

۹۷ - هزار و یک نکته، تألیف آیه الله حسن زاده آملی، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۷۰ هـ.ش.

۹۸ - یادنامه شهید مرتضی مطهری، (۲ جلد).

۹۹ - یادنامه علامه طباطبایی، مقاله استاد جعفر سبحانی، انتشارات شفق قم،

۱۳۶۱ هـ.ش.

۱۰۰ - یاد یاران دکتر مهدی روشن ضمیر، از انتشارات مستوفی تهران سال ۱۳۷۱

ش.

۱۱۶۲ منابع و مأخذ (کتابنامه)

۱۰۱ - یغما (مجله)، حبیب الله یغمایی، چاپ تهران.

علاوه بر منابع فوق به تعدادی از کتابها نیز مراجعه شده است که در پا صفحه‌ها نوعاً اشارتی به اسامی آنها رفته است و نیازی به تکرار نیست.



۲- فهرست اعلام و اشخاص

آ

- ابن فضال: ۸۳۲
 ابن مسكان: ۸۳۳
 ابن مسكويه: ۹۸۸
 ابوالحسن بن طاهر: ۶۵۵
 ابوالفنائم (ركن الدين): ۸۴۶
 ابوالفتح تبریزی: ۶۹۳
 ابوبكر: ۸۴۵
 ابوبكر (بن اسماعيل تبریزی) سلّه باف: ۸۴۷، ۸۵۵
 ابوجمله: ۸۳۲
 ابوحنفه (پيشواى فقهی): ۸۵۰
 ابوریحان: ۷۷۰، ۷۸۹
 ابوسعید بهادرخان: ۱۰۷۲
 ابوسعید تبریزی: ۸۴۵
 ابو عبدالله: ۸۳۱
 ابو عبدالله معصومی: ۶۵۵
 ابو عبیده (فرمانده سپاه اسلام): ۷۷۶، ۷۷۷
 ابومنصور (سديد الدين): ۶۷۸
 ابهری (قطب الدين): ۸۴۷
 ابی شانه: ۸۸۰
 ابی عبدالله حسین (ع): ۹۱۰، ۹۵۹
 احد: ۸۶۷
 احسانی (شیخ احمد): ۶۹۹
 احمد: ۸۹۹
 احمد بن محمد: ۸۳۰
 احمد خان: ۱۰۲۲
 اخى ترك: ۶۵۸
 اربلی (عزّالدين): ۶۷۵، ۶۸۴
 اردبیلی (حاج محمد): ۱۰۸۳
 آخوند خراسانی (محمد کاظم): ۷۲۰، ۷۳۷، ۷۳۸، ۸۹۴
 آخوند ملا عبدالله: ۷۲۹، ۷۳۰
 آشتیانی (سيد جلال الدين): ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۱۲
 ۷۱۶
 آشتیانی (میرزا احمد): ۷۱۵
 آشتیانی (میرزا مهدی): ۷۶۱، ۹۳۶
 آصف (حكيم و نديم سليمان (ع)): ۷۰۰
 آگاه (انتشارات): ۸۷۴
 آل یاسین (شیخ محمد رضا): ۷۶۳
 آملی (شیخ محمد تقی): ۷۷۴، ۹۰۷، ۹۵۰، ۱۰۱۲
 آیتی (عبدالمحمد): ۸۲۳

الف

- ابراهیم: ۸۳۵
 ابراهیم (میرزا محمد): ۸۸۹
 ابراهیمی (دکتر غلامحسین): ۷۳۵
 ابیطحی (سيد حسن): ۹۱۶، ۹۲۷
 ابن بطوطه: ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۱۰۲۲، ۱۰۲۶
 ابن ترکه (شمس الدين): ۹۶۲
 ابن رشد: ۷۷۰، ۹۶۲
 ابن سینا: ۶۳۸، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۶۲، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۶
 ۶۷۸، ۷۱۵، ۷۲۱، ۷۴۴، ۷۷۰، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶
 ابن عربی: ۶۷۶
 ابن عربی: ۸۶۰، ۸۶۵

۱۱۶۴ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۲.

۸۲۱

افلوطين: ۶۸۹

افندی (ملاً عبدالله): ۶۹۴، ۸۸۹

اگوست کنت: ۷۵۲

الجايتو: ۸۶۶، ۸۶۷

الخ بيگ: ۶۸۵

الهی طباطبائي (سيد محمد حسن): ۹۰۷، ۹۱۰، ۹۱۲.

۹۱۳، ۹۱۵، ۹۵۵، ۱۰۱۲

الهي قمشه‌ای: ۶۳۶، ۶۵۳، ۶۸۱، ۶۹۲، ۷۳۳، ۹۱۳

امام حسين (ع): ۷۶۴

امام صادق (ع): ۸۲۴

امام فخر رازی: ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۳، ۸۲۶

امام کاظم (موسی بن جعفر): ۸۳۶، ۹۳۱، ۹۷۰، ۱۰۹۲

امير المؤمنين علی (ع): ۷۶۷، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۳۶، ۸۳۷

۹۴۰، ۹۴۷، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۸۶، ۹۹۷، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲.

۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۳۱

امير سلجوقي: ۶۸۶

امير شهیدی: ۷۲۸

امينی (شيخ عبدالحسين): ۹۹۵

انصاری ابویوب: ۸۸۸

انصاری (شيخ مرتضى): ۷۱۸، ۷۲۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۵۱

انوار قاسم: ۸۷۰، ۸۷۶

اوحداالدين حامد کرمانی: ۸۵۵

اوحدی (تقی الدین): ۸۸۴

اوحدی مراغي: ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴

اوزون حسن آق قويونلو (بايندری): ۱۰۲۷، ۱۰۹۲

اونساری (قراجه داغي آية الله): ۱۰۸۲

اويس ايلکاني: ۸۷۴

اھری (شيخ عيسى): ۸۱۰

اردبيلي (صدوالدين): ۸۶۱، ۸۷۸، ۱۰۳۴

اردبيلي (صفي الدين): ۸۴۲، ۸۶۸، ۱۰۳۵

اردبيلي (ميرزا نصرالله): ۸۹۲

اودستاني (ملا محمّد صادق): ۶۹۶، ۷۱۳

ارسطو: ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۹۸، ۶۹۹.

۸۲۱

ارشيدس: ۶۴۷

ارونقي (باباقرج): ۸۶۱

اسحق: ۶۷۸

اسدی طوسی (شاعر): ۱۰۸۴

اسکندر بيگ: ۸۶۱

اسکندر کبير: ۶۸۸

اسماعيل: ۸۸۹

اسماعيل اول: ۱۰۳۴

اسماعيل بن مهران: ۸۳۱

اسماعيل (حاکم): ۶۷۷

اسماعيل صفوی: ۶۹۰

اشتيني (شاه مجنون): ۸۶۳

اشعري (ابوعبدالله): ۸۵۰

اشکوري (ميرزا هاشم): ۷۱۵

اصفھانی (حاج محمّد حسين): ۷۳۲، ۷۳۹، ۷۶۳، ۸۹۵.

۹۴۰، ۹۴۲

اصفھانی (سيد ابو الحسن): ۷۶۵

اصفھانی (سيد عباس): ۷۶۱

اصفھانی (شيخ الشريعة): ۹۰۸

اصفھانی (شيخ مهدي): ۷۱۴

اصفھانی (كمال الدين اسماعيل): ۸۴۵

اعتماد السلطنه (محمّد حسن خان): ۱۱۵۲

افشار (محمّد رحيم): ۸۹۲

افلاطون: ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۴۷، ۶۵۵، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶.

۹۶۲، ۹۶۶

بهائی (شیخ محمد عاملی): ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۰، ۸۶۲

بهار (شیخ محمد): ۹۰۸

بهاء الدین (یعقوب تیریزی): ۸۵۹، ۸۶۶

بهشتی (سید محمد حسینی): ۷۴۷، ۷۷۵

بهنیار: ۶۴۰، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶

۹۶۲

بیرامقلی: ۷۲۸

پ

پارین: ۷۵۶

پاشاخان پناه الحق: ۱۰۸۴

پروکلوس: ۶۶۹، ۶۹۹

پژمان: ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۸۳، ۹۹۷، ۹۹۹، ۹۹۹، ۱۰۰۳

پوپر: ۶۵۲

پیرزاده (محمد رفیع): ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۰۱

ت

تاج الدین اردبیلی: ۶۸۴

تاورنیه: ۱۰۲۲

تیریزی (جلال الدین): ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۴

تیریزی (جمال الدین): ۸۶۰

تیریزی (میرزا رضی): ۷۱۸

تحریرچی (محمد): ۹۰۱

تراپی طباطبائی (سید جمال): ۸۶۰، ۱۰۳۷

تربت (محمد علی): ۶۲۱، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۷۳، ۶۷۴

۸۷۹، ۷۲۱

تسوجی (ملا عبدالنهی): ۷۱۸

اهری (شیخ محمود): ۸۶۷

اهری (میرزا علی اکبر): ۷۶۰

اهری (میرزا علی اکبر نحوی): ۷۶۰

ایروانی (ابوالقاسم): ۷۳۱

ایروانی (محمد): ۷۳۱

ایزدی کاشانی (میرزا سلیم خان): ۷۲۷

ب

باباخان: ۷۱۸، ۷۲۸

بادکوبه‌ای (سید حسین): ۷۳۷، ۷۴۱، ۹۴۴

باقرخان: ۱۰۸۷

باهتر (محمد جواد): ۷۴۷

بحرالعلوم (سید مهدی): ۹۸۷، ۹۸۸

بدوالدین (بانی مدرسه): ۸۵۶

براون (ادوارد): ۶۵۹، ۸۰۹

برتراند راسل: ۷۷۸، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۰۵

بروجردی (آیه الله العظمی سید حسین): ۷۷۳، ۹۲۰، ۹۶۳

۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

بروجردی (شیخ محمد علی): ۷۶۶، ۷۷۳، ۹۵۰

برهان الدین (عبدالله): ۶۸۳، ۸۷۳

بزرگمهر: ۶۳۷

بلاذری (مورخ): ۱۱۵۹

بلاغی نجفی (شیخ محمد جواد): ۹۹۴

بلخی: ۶۳۲، ۸۵۲

بلیناس: ۶۴۷

بنایی (حاج ملا عباسعلی): ۷۳۲

بنیسی (شیخ اسماعیل): ۸۶۱، ۸۷۴

بوآب (محمد): ۱۰۲۷

یوسف بن مؤید: ۶۳۵

یوعلی سینا: ۶۵۰، ۶۷۷، ۷۸۶، ۸۲۱، ۸۲۶، ۹۲۷، ۹۶۱

تتکابنی (آیةالله شیخ محمد رضا): ۷۶۱

تهرانی (محمد حسین): ۷۲۸، ۸۳۷

تیمور: ۶۸۵، ۷۸۰، ۸۷۱، ۸۷۶

ث

ثقة الاسلام: ۱۰۳۰، ۱۰۸۲

ج

جان لاک: ۷۵۲

جعفر قلی خان دنبلی خوئی: ۱۰۲۴

جعفری (شیخ محمد تقی تبریزی): ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵

۷۵۶، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱

۷۷۲، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۸، ۷۹۰

۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۰۶

جلال الدین رومی (محمد بلخی): ۶۸۲، ۸۵۵

جلایر احمد: ۸۷۵

جلوه (میرزا ابوالحسن): ۷۱۳، ۷۲۰

جمال الدین حسن شیرازی: ۶۸۴

جمشید کاشانی: ۶۸۵

جلیل بن دراج: ۸۳۳

جوادی (أملی): ۶۵۳، ۹۳۳، ۱۰۱۵

جوزجانی: ۶۵۴، ۶۵۵، ۷۷۰

جولا (ملّا قلی): ۹۱۰، ۹۱۱

جهانشاه: ۱۰۲۷

جیلانی: ۱۰۲۶

جیلی (مجدالدین): ۶۶۰، ۶۸۳

چ

ح

حاج صدیق: ۸۵۷

حاج محمد اسماعیل خوئی: ۱۰۸۴

حاج ولی: ۱۰۸۷

حاجی خلیفه: ۶۷۸، ۶۹۲

حاجی رستم بیگ: ۱۰۸۳

حافظ (خواجه شیرازی): ۶۷۷، ۸۱۷، ۸۴۰، ۸۹۳، ۹۰۵

۹۰۶، ۹۸۹، ۹۹۷، ۱۰۰۳، ۱۰۰۵

حامد کرمانی: ۸۵۵

حبوبی (سید محمد سعید): ۹۳۹

حبّیّت (آیةالله سید محمد): ۷۶۱، ۹۳۵

حجة الاسلام (غزالی): ۸۲۵

حسام الحق: ۶۸۲

حسن بایا: ۸۷۹

حسن بن محمد چلبی: ۶۸۳

حسن حسن زاده آملی: ۶۴۵، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۳۰، ۹۳۲

۱۰۱۲، ۱۰۱۳

حسین بن شرف الدین عبدالحق: ۶۹۰

حسین کربلائی: ۸۶۱، ۸۷۹

حسینی: ۹۵۴

حسینی (سید هادی): ۷۱۴

حشری: ۶۳۹

حکیم: ۷۶۳

حکیم (آیه الله سید محسن): ۷۶۳
 حکیم تبریزی (میرزا ابوالفتح): ۶۹۳
 حکیم کرمانشاهی: ۷۳۸، ۷۳۷
 حکیم نوری مازندرانی: ۷۰۷
 حلاج: ۶۸۸، ۶۸۷
 حلبی (علی اصغر): ۸۳۲، ۶۸۴، ۶۷۹، ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۵۶
 حلبی (محمّد): ۸۳۲، ۸۳۳
 حلّی (صفی الدین): ۹۸۶
 حلّی (علامه): ۹۶۹، ۶۹۱، ۶۹۰
 حمزه اردبیلی: ۶۸۴
 حموی قطب الدین: ۸۲۰

د

دبیری نژاد: ۸۶۳
 دستگردی (وحید): ۸۴۳
 دشتکی شیرازی: ۶۹۰
 دکارت: ۸۰۶، ۷۵۲
 دمیاطی (ابومحمد): ۶۷۷
 دنبلی خوئی (حسینعلی خان): ۱۰۲۲
 دونانی (جلال الدین): ۶۹۱، ۶۹۰
 دوستی (حسین): ۸۶۲
 دولت آبادی: ۸۸۶، ۸۸۴، ۸۵۷، ۶۴۰، ۶۳۹
 دهخدا (علی اکبر): ۸۶۳
 دیباج (اسماعیل): ۹۵۳، ۸۶۳

ذ

ذهبی: ۶۸۴

خ

خاتون جان بیگم میرزا جهانشاه: ۱۰۲۷
 خادم تبریزی: ۸۷۹
 خادم (حاج آقا احمد): ۹۹۹
 خاقان: ۱۰۳۰
 خاقان شروانی: ۱۰۸۴
 خان بابا: ۷۲۱
 خانپاشا: ۷۰۶
 خجندی بابا کمال: ۸۵۵
 خراسانی (آخوند ملا محمد کاظم): ۷۳۸، ۷۳۷، ۷۲۰
 خراسانی (سید مهدی): ۹۸۸
 خراسانی (شیخ محمد علی): ۷۶۴
 خسروشاهی (عبد الحمید): ۶۸۰، ۶۷۹، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۶
 خفزی: ۷۱۰، ۷۰۹
 خلخالی (ملک سعید کامل): ۸۸۲، ۸۸۳
 خلیل الله (ابراهیم): ۸۸۹
 خلیلی (میرزا حسین تهرانی): ۹۰۸

۱۱۶۸ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

زید: ۱۰۳۱

ر

رازی (محمد زکریا): ۶۵۳، ۶۶۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۷۰، ۷۲۶، ۸۲۶

زان پل سارتر: ۷۵۵، ۷۷۷، ۷۸۹ ۸۷۲

رازی (میر قوام): ۶۹۴

راسل: ۶۳۷، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۸۰۱، ۸۰۴، ۸۰۵

رجبعلی تبریزی: ۶۴۰، ۶۶۰، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۰۰

ساغرچی (برهان الدین): ۸۷۲

سبحانی (جعفر): ۷۴۳، ۹۱۵

۷۰۱، ۷۰۲، ۷۱۳

سزوارى (ملاً هادى): ۶۵۳، ۶۹۷، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۴

رسول الله محمد (ص): ۸۳۰، ۹۹۲

۷۱۵، ۷۶۹، ۷۹۲

رشتی (سید محمد باقر): ۷۲۹

سیکی: ۶۷۳، ۶۷۷، ۷۸۶، ۸۲۱، ۸۲۶، ۸۲۷

رشتی (شیخ محمد): ۷۱۵

سپهبدی عبدالعلی (شهید): ۷۵۶

رشیدالدین (فضل الله): ۸۴۳

سپهسالار: ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۷۴

رضاقلی خان هدایت: ۸۶۴، ۸۸۳، ۸۸۸، ۸۹۱

ستارخان: ۱۰۸۷

رضی: ۷۱۳، ۷۱۶

سجاد (ع): ۹۸۳، ۱۰۹۲

رکن الحکماء (حاج میرزا عبدالحسین): ۷۳۹

سرابی تبریزی: ۸۷۶

رکن الدین (سجاسی): ۶۸۳، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۵۴، ۸۶۰

سراج الدین ارموی: ۶۴۰، ۶۸۰، ۶۸۱

۸۶۸

سعدی شیرازی: ۶۵۹، ۷۹۵، ۸۰۱، ۸۰۹، ۸۶۴

روح القدس: ۶۷۱، ۶۸۸، ۶۸۹

سلطان ابوسعید اردبیلی (شیخ صفی الدین): ۸۶۱، ۸۶۶

روزنتال (پروفسور): ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷

۸۶۷، ۱۰۳۲، ۱۰۵۶

ز

سلطان استاجلو: ۱۰۳۴

زاهد قمی: ۹۱۲

سلطان العلماء (بهاء ولد): ۸۴۹، ۸۵۰

زاهد گیلانی: ۸۶۰، ۸۶۷

سلطان القزائی (جعفر): ۶۳۹، ۸۷۹، ۱۰۹۶

سلطان حیدر: ۱۰۳۲

زركوب تبریزی (نجم الدین): ۸۶۳

سلطان ولد: ۸۵۲

زركوب صلاح الدین: ۸۴۹

سلمان ساوجی: ۱۰۸۴

زرگر میرزا تنی تبریزی: ۹۱۶، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴

سله باب (ابومحمد بن اسماعیل): ۸۵۵

زنوزی: ۷۰۹، ۷۱۲

سليمان (نواده هلاكو): ۱۰۸۲

سنائی: ۸۵۹، ۷۹۶، ۸۰۹، ۸۶۵
 سهروردی (شهاب الدین): ۶۳۸، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸
 سهل بن زیاد: ۸۳۱
 سید بن طاووس: ۶۹۲، ۹۳۹
 سید حمزه: ۷۳۲، ۱۰۳۰، ۱۰۳۵
 سید رضی (گرد آورنده نهج البلاغه): ۹۵۶، ۹۶۸
 سید علی سید الحکماء: ۶۸۰، ۷۲۰
 سید مجاهد: ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۰۸
 سید محمود یزدی: ۸۹۸
 سید مرتضی (علم الهدی): ۹۳۷، ۹۶۹
 سیستانی (میرزا ابراهیم): ۹۵۰
 سیف الدین (علی بن داود): ۶۷۲
 سیمغ: ۶۶۱، ۸۱۳

ش

شاپور شاه: ۸۷۵
 شاردن: ۱۰۲۲
 شامی خواجه ابواسحاق: ۸۴۶
 شاه آبادی (شیخ مرتضی): ۱۰۱۳
 شاهرخ: ۶۸۵، ۸۷۸
 شاهرخ گوگانی: ۸۷۱
 شاهرودی: ۷۶۳، ۸۹۶
 شاه طهماسب: ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۷۰، ۸۲۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴
 شاه عباس اول: ۷۱۱
 شاه عباس ثانی: ۶۹۴
 شاه عباس کبیر: ۷۱۱، ۱۰۴۱

شیرازی (شیخ محمود): ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۹، ۸۳۸، ۸۴۲
 ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۷
 شیرازی (شیخ نصرالله): ۷۶۶، ۸۱۰
 شرف الدین: ۶۹۰
 شفتی (حجة الاسلام): ۷۰۸، ۷۱۸
 شفتی رشتی (سید محمد باقر): ۷۲۹
 شمس الدین بن مؤذن: ۶۸۳
 شمس الدین (خسروشاهی): ۶۴۰، ۶۷۸
 شمس تبریزی: ۶۷۷، ۷۹۵، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰
 ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶
 شوشتری (سید علی): ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۵۱
 شهاب الدین (سهروردی): ۸۴۵
 شهاب اهری: ۸۶۳
 شهرزوری: ۶۵۰، ۶۵۲
 شهرستانی (حاج میرزا مهدی): ۹۸۸
 شهریار (سید محمد حسین شاعر نامدار): ۸۰۳، ۱۰۳۰
 شهیدی (آیة الله حاج میرزا قنّاح): ۷۶۲
 شیخ آل یاسین (محمد رضا): ۷۶۳
 شیخ ابواسحاق شیرازی: ۶۷۸
 شیخ اشراق (سهروردی): ۶۳۸، ۹۶۲
 شیخ حیدر: ۸۷۰، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰
 شیخ صفی: ۸۴۲
 شیخ مفید: ۹۶۹
 شیخ ممقانی (محمد حسن): ۷۳۷، ۷۳۸
 شیرازی (آیة الله شیخ کاظم): ۷۵۴
 شیرازی (سعدی): ۸۴۳، ۸۴۵
 شیرازی (سید عبدالهادی): ۷۶۴، ۷۷۲
 شیرازی (شیخ کاظم): ۷۶۳
 شیرازی (صدر المتألهین): ۶۵۶، ۸۲۰، ۸۲۸، ۹۶۱، ۹۷۴
 شیرازی (غلامعلی): ۷۲۷

سنائی: ۸۵۹، ۷۹۶، ۸۰۹، ۸۶۵
 سهروردی (شهاب الدین): ۶۳۸، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۸۳، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸
 سهل بن زیاد: ۸۳۱
 سید بن طاووس: ۶۹۲، ۹۳۹
 سید حمزه: ۷۳۲، ۱۰۳۰، ۱۰۳۵
 سید رضی (گرد آورنده نهج البلاغه): ۹۵۶، ۹۶۸
 سید علی سید الحکماء: ۶۸۰، ۷۲۰
 سید مجاهد: ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۰۸
 سید محمود یزدی: ۸۹۸
 سید مرتضی (علم الهدی): ۹۳۷، ۹۶۹
 سیستانی (میرزا ابراهیم): ۹۵۰
 سیف الدین (علی بن داود): ۶۷۲
 سیمغ: ۶۶۱، ۸۱۳

ش

شاپور شاه: ۸۷۵
 شاردن: ۱۰۲۲
 شامی خواجه ابواسحاق: ۸۴۶
 شاه آبادی (شیخ مرتضی): ۱۰۱۳
 شاهرخ: ۶۸۵، ۸۷۸
 شاهرخ گوگانی: ۸۷۱
 شاهرودی: ۷۶۳، ۸۹۶
 شاه طهماسب: ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۷۰، ۸۲۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴
 شاه عباس اول: ۷۱۱
 شاه عباس ثانی: ۶۹۴
 شاه عباس کبیر: ۷۱۱، ۱۰۴۱

۱۱۷۰ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

شیرازی (قطب الدین): ۸۲۶، ۶۸۳

شیرازی (مجد): ۸۴۶

شیرازی (میرزا): ۹۵۰، ۹۰۷

شیروانی ملا زین العابدین: ۷۳۱، ۸۶۰، ۸۶۷

ص

صائن الدین (علی ترکه): ۷۲۳

صاحب الامر (امام زمان (عج)): ۸۹۶، ۸۹۹، ۹۲۳، ۹۲۴

۹۹۲، ۹۸۷، ۹۷۸

صدر: ۷۶۱

صدراافاضل (میرزا لطفعلی): ۷۳۶

صدراالمستأهلین: ۶۳۴، ۶۸۰، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۳۵

۷۴۹، ۸۲۰، ۸۲۸

صدرا (ملا): ۶۳۸، ۶۵۶، ۶۶۰، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۴

۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۷۰

۷۸۹، ۷۹۰، ۸۲۸، ۹۸۲

صدر (سید محمد باقر): ۷۵۶، ۷۶۱، ۷۶۹

صدیقہ کبری: ۹۹۲

صفائی زنوزی (محمد ابراهیم): ۷۰۷

صفا (ذبیح الله): ۶۸۱

ض

ضیاء: ۷۶۳

ضیاء الدین: ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴

ط

طالقانی (شیخ مرتضی): ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۸، ۷۶۹

طباطبائی (سید علی): ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۲

طباطبائی (سید محمد): ۷۲۸

طباطبائی (سید محمد حسین): ۶۴۰، ۷۳۸، ۷۴۱، ۷۵۱

۹۴۴، ۹۵۳

طوسی (خواجہ نصیر الدین): ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۰

۶۸۳، ۶۸۵، ۶۹۱، ۷۰۴، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۳۵، ۷۵۸

۸۰۷، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۴۴، ۹۶۲، ۹۶۹

ظ

ظہیر اسدی: ۱۰۳۰

ظہیر فارابی: ۱۰۸۴

ع

عالمپور (مسعود رجیب): ۱۰۱۹

عاملی (شیخ بہاء الدین): ۸۲۱، ۸۲۷

عباس مولوی: ۶۹۷

عباس میرزا: ۷۲۷، ۷۳۲، ۷۳۳

عباس میرزا نایب السلطنہ: ۷۲۸

عبدالله بن ابی بکر: ۶۵۶، ۶۸۰، ۶۸۳

عبدالله بن مسکان: ۸۳۳

عبدالباقی تبریزی: ۸۸۹

عبدالحمید بن عیسی: ۶۷۶، ۶۷۹

عبدالرحمن بن احمد: ۶۵۵

عبدالصمد (منجم تبریزی): ۸۷۴

عبدالعزیز بن محمود بن سعد: ۱۰۵۵

عبدالکریم: ۷۳۲

عبدالواحد بن محمد: ۶۵۵

عتیقی (شیخ شہاب الدین): ۸۴۵، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۰

عین التضاة: ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹

غ

غزالی (احمد): ۶۵۶، ۶۵۷

غزالی طوسی: ۸۲۵

غلامحسین حجتی نیا: ۶۹۱

غمر (ابراهیم): ۹۵۲

غیاث الدین (منصور): ۷۰۹، ۸۸۲

ف

فاخوری (الحنا): ۸۲۳

فارابی (ابونصر): ۶۳۸، ۶۶۱، ۶۹۹، ۷۷۰، ۸۰۸، ۸۲۰

۸۲۱، ۹۶۲

فاضل شرایانی: ۷۳۲

فاطمه معصومه (ع): ۸۹۲، ۹۳۱

فاطمی (آقا سیدحسین): ۸۹۸

فتحعلی شاه: ۷۰۸، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۳۷

فخرالدین رازی: ۶۸۰

فخر رازی: ۸۲۶

فرشی (میرزا آقا): ۱۰۸۷

فرغانی: ۷۷۰

فرمنش (رحیم): ۶۵۸، ۶۵۹

فروزانفر (بدیع الزمان): ۸۵۰، ۸۵۳

فریدالدین (داماد): ۶۷۸

فشارکی: ۷۶۱

فلسفی (واعظ و خطیب معروف): ۷۶۱

فلکی شروانی: ۱۰۳۰، ۱۰۸۴

فتایض (عبدالرزاق): ۸۱۹

۸۶۱، ۸۶۲، ۱۰۴۷

غزالی (آقا ضیاء): ۷۶۳

غزالدین قاپوچی: ۱۰۲۷

غزالدین (محمد): ۶۸۴

غضار تبریزی (حاج محمد): ۸۷۴، ۸۷۵

غفیف عسیران: ۶۵۸، ۶۵۹

غفیتی بخشایشی: ۱، ۲

علامه سید علی خان: ۷۲۳

علامه صدر (سید محمد باقر): ۷۵۶، ۷۶۹

علامه طباطبائی: ۶۳۸، ۶۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۶

۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۸۲، ۸۰۶، ۹۰۷، ۹۱۰

۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۵، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۶، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۶۱

۹۶۶، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۸۲، ۹۹۳

۱۰۰۰، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴

علاءالدین بیگ (علی بیگ): ۸۸۰

علاءالدین (محمد): ۸۵۶

علاءالدین نعمان: ۶۸۴

علی بن ابراهیم: ۸۳۲، ۸۳۳

علی بن الحسن: ۶۵۶، ۹۲۴

علی بن طاووس: ۹۸۷

علی بن عبدالله: ۶۸۳، ۷۲۷

علی بن نصرین هارون یمنی: ۸۷۰

علی زنوزی: ۶۴۰، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۴، ۷۳۳، ۷۳۴

علی (ع): ۶۴۱

علی یمنی: ۸۷۶، ۸۷۸

عمر خیام: ۸۲۳، ۸۲۵

عون: ۱۰۳۱

عیسی: ۶۸۹، ۸۳۵

عیسی شهابی: ۸۶۳

عیسی (ع) پیامبر: ۶۸۹، ۸۲۵

۱۱۷۲ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

قزوینی (سید مهدی): ۹۸۸

قزوینی (ملّا آقا): ۷۱۴، ۷۲۰

قسام (شیخ علی): ۹۵۰

قطب‌الدین شیرازی: ۶۸۳، ۸۲۶، ۸۶۴

قطران تبریزی: ۱۰۸۴

قفقازی (شیخ صدرا): ۷۶۳

قلزم: ۷۹۸

قمشه‌ای: ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۱

قمی (ابوالقاسم): ۷۱۸، ۷۲۸

قمی (حکیم محمد حسین): ۶۹۴

قمی (قاضی سعید): ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۱۳

قوجانی (شیخ عباس): ۷۶۶، ۹۵۰

قونوی: ۷۲۵، ۷۹۲

قونوی (شمس‌الدین): ۶۹۹

قونوی (صدرالدین): ۶۹۵، ۸۲۰، ۸۲۷

ک

کارنگ (عبدالعلی): ۸۶۲، ۱۰۱۹، ۱۰۹۶

کاشانی (عبدالرزاق): ۷۲۳، ۸۲۰، ۹۴۰

کاظمینی (شیخ محمد علی): ۷۳۲، ۷۶۳

کاکی بختیاری: ۸۴۵

کامل (ملک سعید خلخالی): ۸۸۴

کانت: ۷۵۲

کبری (نجم‌الدین): ۸۰۹، ۸۵۵، ۸۵۹

کججانی (شیخ محمد): ۸۵۷

کدکنی (شفیعی): ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳

کربلانی تهرانی (سید احمد): ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۳۹، ۹۴۰

کرده‌بیک: ۹۴۵، ۹۵۱، ۹۸۶

کرد بیک: ۱۰۳۴

فیض کاشانی (ملّا محسن): ۶۹۷، ۷۱۳، ۹۶۰، ۹۸۷

فیض (میرزا محمد): ۸۸۷

فیلسوف الدوله: ۶۸۴، ۷۳۲، ۷۳۹

فیلسوف الدوله (عبدالحسین): ۶۸۴، ۷۳۹

فیلسوف الدوله (میرزا محمد حسن زنوزی): ۷۳۲

فیلسوف طباطبائی (سید محمد حسن): ۶۴۰، ۷۲۸، ۷۵۱

ق

قاضی (آقا سید علی): ۷۴۲، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰

۹۱۲، ۹۳۲، ۹۴۲، ۹۴۴، ۱۰۱۲

قاضی بیضاوی: ۱۰۸۴

قاضی (حاج میرزا علی اصغر): ۹۲۶، ۹۳۹، ۹۵۸، ۹۸۶

قاضی (حاج میرزا کاظم آقا): ۹۵۸

قاضی (حاج میرزا مهدی): ۱۰۹۹

قاضی (حاج میرزا یوسف آقا): ۹۵۹

قاضی‌زاده: ۶۸۵، ۶۹۱

قاضی (سید محمد تقی):

قاضی طباطبائی (سید علی): ۹۰۶

قاضی طباطبائی (سید مهدی): ۹۳۰

قاضی (میرزا احمد): ۹۵۴

قاضی (میرزا حسین): ۹۵۴

قاضی (میرزا رحیم): ۹۵۴

قاضی (میرزا علی): ۷۶۶، ۹۳۹

قاضی (میرزا محمد): ۹۵۳

قاضی (میرزا محمد علی): ۹۵۴

قدوسی: ۷۴۸

قراجه‌داغی (شیخ محمد علی): ۹۰۸

قره ارسلان اورتوق: ۶۸۶

قزوینی (سید قریش): ۹۵۰

لاهیجی (ملا عبدالرزاق): ۶۹۷، ۷۱۰
لیلی: ۶۴۵، ۶۴۶

م

مارکوپولو: ۱۰۲۲

مازندرانی (سید عبدالغفار): ۷۶۶

مازندرانی (شیخ محمد حسن): ۷۳۲

مجتبی (امام حسن): ۹۵۳

مجدوب (مولا محمد تبریزی): ۸۸۵

مجلسی (محمد باقر): ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۲

محتشم (شهاب الدین): ۶۷۷

محرزون (مهین): ۸۷۹

محقق حلی: ۹۸۶

محقق لاهیجی: ۷۲۳، ۸۱۹

محمد ابراهیم: ۷۰۷

محمد امین: ۶۳۹

محمد بن الحسن (عج): ۹۷۸

محمد بن تلمسانی: ۶۷۴

محمد بن حاج صدیق: ۸۵۷

محمد بن عیسی بن عبید: ۸۳۳

محمد بن نامور: ۶۷۳

محمد بن یوسف: ۶۵۵

محمد رضا: ۹۶۳

محمدی (آئین محمدی (ص)): ۶۶۹، ۷۱۶، ۸۴۱، ۹۰۴

۱۰۰۲

محمود بن عبدالکریم: ۸۶۴

محمود بن محمد: ۶۹۱

محمی الدین عربی: ۷۹۲، ۸۲۰، ۸۵۹، ۸۶۰

مدرس زوزی (علی): ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۲۰

کرمانشاهی حکیم: ۷۳۷، ۷۳۸

کرمانی (اوحدالدین): ۸۴۵، ۸۴۶

کرمانی (میرزا محمد تقی): ۸۶۸

کسری: ۸۷۷

کشمری (سید احمد): ۹۵۰، ۱۰۱۲

کلاتر: ۷۲۰

کلاویخو: ۱۰۲۲

کلیری (عبدالرحیم): ۸۶۲

کمال الدین اردبیلی: ۶۹۰

کمپانی (آیه الله محمد حسین): ۷۳۹، ۹۴۲

کمیل بن زیاد: ۷۰۴، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۲۶، ۷۳۰

کندی (فیلسوف): ۶۳۸، ۸۲۱

کوزه کنانی (محمد رحمت): ۸۰۹، ۸۹۰، ۸۹۱

کیانی نژاد: ۸۲۰، ۸۲۵

گ

گلپایگانی (سید جمال): ۷۶۳

گلی زواره: ۹۱۵

گورکانی (امیر تیمور): ۸۶۲

گیلان: ۱۰۲۶

گیلانی (شیخ زاهد): ۸۲۵

گیلانی (شیخ عنایت الله): ۶۹۶

گیلانی عبدالقادر: ۸۴۵

ل

لاله ای (احمد): ۸۸۲

لاله ای (شاه مجتبی): ۸۷۹

لاهیجی (شیخ محمد): ۸۶۵، ۸۶۶

۱۱۷۴ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

۷۰۴، ۶۸۵: ملا علی قوشچی:	۷۲۶، ۷۲۵، ۷۲۴، ۷۲۳، ۷۲۷
۷۲۰: ملا محمد جعفر لاهیجی:	مدرس (محدث علی صاحب ریحانة الادب): ۶۸۲، ۶۶۰، ۶۶۰
۷۲۰: ملا مصطفی:	۶۹۶، ۷۰۶، ۷۱۴، ۷۴۰، ۷۴۱
۷۲۸، ۷۱۸، ۷۰۸: ملا نحوی (عبدالله):	مدرس ملا عبدالله: ۷۳۰، ۷۲۰، ۷۱۹
۸۵۵، ۸۰۰، ۷۹۷، ۷۹۰، ۷۸۹، ۷۷۳، ۶۸۲: ملای رومی:	مراغه‌ای اوحدی: ۸۴۰، ۸۴۴
۸۵۶	مرزیان: ۶۵۰، ۶۵۲
ملک داد تیریزی (محمد بن علی): ۸۴۶، ۸۵۱	مرتضوی (منوچهر): ۸۴۳
ملکی (حاج میرزا جواد): ۸۹۲، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷	مرعشی (آية الله العظمی): ۸۵۳، ۸۹۴
۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۳۹	مرندی (حاج شیخ علی اکبر): ۹۵۰
مقانی (آية الله شیخ محمد حسن): ۸۳۷	مروی (محمد حسین خان): ۷۰۸، ۷۱۹، ۷۲۹
مقانی (شیخ عبدالله): ۹۴۸	مستصم بالله عباسی (خلیفه): ۸۷۱
مزوی: ۶۵۹، ۸۵۳	مستوفی (حمیدالله): ۱۰۲۶
منصور بیک: ۱۰۶۴	مسقطی (حاج سید حسن): ۹۵۰
منوچهر: ۶۳۷	مسلمه بن احمد: ۶۹۹
منور (علی): ۷۳۶	مشکور (محمد جواد): ۸۶۱
موحد (دکتر صمد): ۸۶۵، ۱۰۲۶	مصطفی (ص): ۶۸۱، ۷۲۰
موحد (محمد علی): ۸۷۴	مطهری (مرتضی): ۶۳۹، ۶۵۲، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۷، ۷۳۸
موسی: ۶۶۷، ۷۴۱، ۷۸۶، ۸۳۵، ۸۳۶	۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۷۴، ۸۶۵، ۹۱۰
موسی (ع) (پیامبر): ۶۶۷، ۷۴۱، ۷۸۶، ۸۳۵، ۸۳۶	۱۰۸۸، ۱۰۱۳، ۹۷۵
مولانا: ۷۹۰، ۷۹۵، ۸۰۳، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱	مظفر (شیخ محمد رضا): ۷۶۹
۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۱۰۰۵	معصومه (ع): ۹۵۸، ۹۱۷، ۱۰۰۱، ۱۰۱۴
مولوی: ۶۳۲، ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۷۰، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲	معلم ثانی (قارایی): ۸۲۱
۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۰۶، ۸۲۷، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹	مغربی (محمد شیرین): ۸۷۳، ۱۰۸۴
۸۵۰، ۸۶۸	مفتاح: ۷۴۷
مهادی (خمسه): ۹۸۸	مقدسی (ابو عبدالله): ۱۰۲۲
مهد علیا: ۷۰۵	ملا آقا قزوینی: ۷۱۴، ۷۲۰
میربچه (امیر علی اکبر خان): ۱۰۸۴	ملا اسماعیل: ۷۱۲، ۷۲۱
میرداماد (سید محمد باقر): ۶۳۸، ۶۶۵، ۷۱۱، ۷۱۲	ملا یاشی (حاج میرزا عبدالکریم): ۷۳۲
۷۷۰، ۷۱۳	ملا یاشی (حاج میرزا فضلعلی): ۷۳۲
میرزا حبیب: ۸۸۸	ملا حسن خونی: ۷۲۰

- میرزا حسین (واعظ): ۱۰۸۷
 میرزا زنوزی (محمد کریم): ۷۳۹
 میرزا هارخ: ۸۷۸
 میرزا عبدالحسین خان: ۶۳۲، ۷۳۹
 میرزا عسکری: ۷۲۸
 میرزا محمد جعفر: ۷۵۸
 میرزا محمدخان قاجار: ۷۰۵
 میرزا مهدی: ۹۵۸
 میرزا نصرالله اردبیلی: ۸۹۲
 میرزای جلوه: ۷۳۷، ۷۳۸
 میرزای قمی: ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۸، ۹۰۵
 میر صدر: ۷۰۹
 میر عبدالباقی (میرزا حبیب): ۸۸۸
 میر علمدار: ۱۰۴۱
 میرفندرسکی (ابوالقاسم): ۶۹۴، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۱۲، ۷۸۷
 میر قوام الدین حکیم: ۶۹۴
 میلانی (آیه الله سید محمد هادی): ۷۵۷، ۷۷۳، ۷۷۵
- ن**
- نائینی (آیه الله): ۹۴۲
 نائینی (میرزا رضاخان): ۷۳۰
 ناصرالدین (ملک داود): ۶۷۷
 نباتی (سید ابوالقاسم شاعر): ۸۶۳
 نجم الدین احمد کبری: ۸۰۹، ۸۵۵، ۸۶۰
 نخجوانی: ۶۷۶، ۱۰۲۸
 نخجوانی (امام قلی): ۹۵۰
 نخجوانی مرتضی رسام: ۸۸۲
 نخجوانی (نجم الدین): ۶۷۵، ۶۷۶
 نراقی (حاج ملا مهدی): ۷۱۸، ۹۸۷، ۹۸۸
- نصر آبادی: ۸۸۶
 نصر سید حسین: ۷۲۱
 نظری (عبدالصمد): ۷۲۵
 نظامی گنجوی: ۶۴۵، ۶۴۶
 نعمت الله بن: ۱۰۲۷
 نقیب الأشراف (میرزا یوسف): ۹۵۳
 نورانی (عبدالله): ۶۹۴
 نوری (محدث): ۸۹۴
 نوری (ملا علی): ۶۳۸، ۶۷۲، ۷۰۸، ۷۱۴، ۷۱۸، ۷۱۹
 ۷۲۸، ۷۲۹
 نوری (میرزا ابوالقاسم): ۷۲۰
- و**
- واحد (ملا رجعی): ۶۹۵، ۷۰۴
 وایقانی بابا فرج: ۸۶۱
 ودود بن محمد تبریزی: ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷
 ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۰۲
 ویکتور هوگو: ۷۵۶
 ویلیام جیمز: ۷۵۲
- ه**
- هاتف قوجانی (شیخ عباس): ۹۵۰
 هاجر: ۸۸۹
 هانزی کرین: ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۸۵، ۶۹۷، ۹۷۸، ۹۷۹
 ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲
 هایدگر: ۷۷۷
 هراکلیوس: ۷۷۶، ۷۷۷
 هرسن: ۶۴۷، ۶۶۲، ۶۸۸

۱۱۷۶ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

هروی (میر حسین): ۸۶۶

هشام بن حکم: ۸۳۵

هگل: ۷۵۲

هلاکو: ۸۵۹

همانی (جلال الدین): ۸۴۷، ۸۵۰، ۸۵۱

همام تبریزی (خواجه محمد): ۸۶۴، ۱۰۸۴

همدانی (حاج آقا رضا): ۸۹۴

همدانی (حاج محمد جعفر): ۷۳۲

همدانی (ملاً حبیبی): ۸۹۲، ۸۹۴، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱

۹۱۲، ۹۲۵، ۹۵۱، ۹۸۶

همدانی (میرزا ابراهیم): ۸۸۹

هومر: ۶۸۸

هیوم: ۷۵۲، ۷۸۱

ی

یاقوت: ۶۷۲، ۶۸۳، ۸۵۹، ۱۰۲۲

یان ریپکا: ۸۶۳

یاوری (عکاس): ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۵

یزدی (سید محمد کاظم): ۷۶۵

یزدی (میرزا حسن): ۷۶۵

یعقوب تبریزی: ۱۰۳۹

یوسفی (غلامحسین): ۶۸۱

یونس: ۸۳۲

٣- فهرست رسالات و كتابها

اصول فلسفه و روش رئاليسم: ٧٤٢، ٧٤٤، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٧٥

اصول كافى: ٨٣٠

اعترافات غزالى: ٨٢٥

اعلام الشيعة (طبقات): ٦٩٣، ٩٠٦

اعمال السنة: ٨٩٥، ٩٠٢، ٩٠٣

افقيديس: ٦٩١، ٦٩٢، ٧٤٠

الاسفار الأربعة: ٦٩٣

الاصول الآصفية: ٧٠٠

الانسان بعد الدنيا: ٩٧٦

الانسان فى الدنيا: ٩٧٦

الانسان قبل الدنيا: ٩٧٦

الأحياء: ٩٨٧

الأربعون: ١١٢٢

البهجة و السعادة: ٦٥٢، ٦٥٦

التحصيل: ٦٤٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٦

التحفة الغائبه فى امتناع رؤية الله: ٨٨٤

التحفة الفيائية: ٨٨٤

التوحيد (صدوق): ٦٩٨، ٦٩٩

الجدريّة: ٧٤٠

الجزامية: ٧٤٠

الحاوى: ٦٨٤

الحقائق و الاعتبارات: ٧٤٤

الذريعة: ٦٩٣، ٨٩٤، ٩٠٩، ٩٩٤

القانون: ٦٥٦

الكنى و الالقاب: ٩٤١

المباحث المشرقية: ٨٢٦

المحجة البيضاء فى شرح الأحياء: ٩٨٧، ٩٨٨

المحصل: ٦٧٩

١

آثار الحجة: ٨٩٤

آثار باستانی: ٨٦٠، ١٠٣٧

آثار باستانی و ابنیه تاریخی آذربایجان: ٨٦٣، ١٠٦٢

١٠٨٧

الف

ابواب حکمت: ٧٠٦

اثبات واجب: ٦٩٤، ٦٩٧، ٧٠١

اثولوجيا: ٦٩٨، ٦٩٩

احوال و آثار خواجه: ٦٧٦، ٦٧٩

احوال و آثار خوشنویسان: ٨٨٨

احياء تفكر اسلامي: ١٠١٤

ارتباط انسان و جهان: ٧٧٣، ٨٠٥

ارشاد مفيد: ٩٥٤

از سنای تا سعدی: ٦٥٩، ٨٠٩

ازمنه و امکنه: ٦٥٩

اسرار الايات: ٧١٩، ٧٢٠

اسرار الصلوة: ٨٩٣، ٨٩٥، ٩٠١، ٩٠٩

اسفار: ٦٥٣، ٦٥٦، ٧١٠، ٧١٤، ٧١٥، ٧٢٠، ٧٢١

٧٤١، ٧٤٦، ٧٤٨، ٩٦١، ٩٦٣، ٩٧٤، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠

اسماء الله (رساله): ٩٧٦

اشارات: ٦٩٧، ٨٢٦

اشكال التأسيس: ٦٩١

اصفى: ٩٦١

۱۱۷۸ فهرست رسالات و کتابها، (ج ۲)

تاریخ تبریز: ۷۴۰، ۸۶۱	المراقبات: ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۰۳
تاریخ طبری: ۹۷۶	المغارات و النفوس: ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۵
تاریخ فوح البلدان: ۷۷۵، ۷۷۷	المنقذ من الضلال: ۸۲۵
تاریخ فلاسفه ایران: ۶۷۶، ۶۷۷	المیزان: ۶۸۴، ۹۶۶
تاریخ فلسفه در جهان اسلامی: ۸۲۳	النفس کل القوى: ۷۰۷، ۷۲۴، ۷۳۷
تاریخ مغول: ۸۵۹	الواح عمادیه: ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۸۵، ۶۸۶
تاویلات: ۷۲۵، ۷۲۶	الهیات افلاطونی: ۶۶۹
تتمه الایات البیئات: ۶۷۸	الهیات شفا: ۷۳۸
تجريد الاعتقاد: ۶۸۵، ۷۰۹	امامت: ۸۷۶
تحفه سامی: ۶۹۳	انوار جلیه: ۷۰۴، ۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۰
تذکره ریاض العارفین: ۷۰۴، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷	۷۲۱، ۷۲۷، ۷۳۰
۸۷۷، ۸۸۳، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۹۱	اوصاف الاشراف طوسی: ۸۲۶
تذکره میخانه: ۸۸۵	بحار الانوار (حدیث): ۹۲۱، ۹۶۹
تذکره واله: ۸۶۸	بحر الأسرار: ۸۶۸
تفسیر الهی: ۶۹۰	بحر العلوم: ۱۰۰۴
تفسیر بیضاوی: ۸۹۰	بحر المعارف: ۷۳۲
تفسیر سوره حمد: ۶۹۵	بدایع الحکم: ۷۰۶، ۷۳۴، ۷۴۷
تفسیر کبیر: ۷۱۹	بدایة الحکمة (طباطبائی): ۹۶۳
تمهیدات: ۶۵۷	بستان السیاحة: ۷۳۱، ۸۶۰
تورات: ۷۷۷	
تهذیب الاصول: ۶۹۱	

پ

پرواز روح: ۹۱۶، ۹۲۷
پیام انقلاب (مجله): ۹۱۳، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹

ت

جام جم: ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۴۳	تاج المتأقب: ۶۹۲
جامع السعادات: ۹۸۷	تاریخ ابن کثیر: ۹۷۶
جمل: ۶۷۴	تاریخ ادبیات: ۶۵۹، ۶۸۱، ۸۰۹
	تاریخ ادبیات ایران: ۶۵۹، ۸۱۰، ۸۶۳

ج

چه باید کرد: ۹۰۱

ح

حاشیه بر اسفار ملا صدرا: ۷۳۷، ۷۰۴

حاشیه بر کفایة الاصول: ۸۹۴

حاشیه رسائل: ۹۰۸

حاشیه اقلیدس: ۷۴۰

حاشیه علی شوارق الالهام: ۷۰۶

حبیب السیر: ۸۶۴

حدیث کمیل: ۷۳۰

حق الیقین: ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷

حق و باطل: ۹۳۶

حکمت عملی یا اخلاق مرتضوی: ۹۱۳

حکمة الاشراق: ۶۶۶، ۶۸۶

حورائیه: ۸۷۶

حوزه (مجله): ۸۹۵

حق بن یقطان: ۸۲۲

خ

خدمات متقابل اسلام و ایران: ۶۴۰، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۹۳

۶۹۴، ۷۰۷، ۸۴۵، ۸۶۷

خردنامه: ۶۴۷

غزیه الأصفیاء: ۸۴۶

د

دانشمندان آذربایجان: ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۸، ۶۷۳، ۶۷۴

۶۹۳، ۷۰۷، ۸۴۶، ۸۶۴، ۸۷۵، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۴، ۸۸۵

دور وصایا: ۶۷۴

دوستان قلعه: ۸۵۰، ۸۵۱

دیوان حافظ: ۹۸۹، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹

دیوان شمس: ۷۹۶، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۵۲، ۸۵۳

دیوان کبیر: ۸۴۸، ۸۵۲، ۸۵۳

ر

رساله المحکمة: ۷۰۷

رساله در اسماء الله: ۹۷۶

رساله در افعال الله: ۹۷۶

رساله در توحید: ۹۷۶

رساله فائده فی النفس: ۷۰۶

رساله علیه: ۷۳۰

رسالة الطیر: ۸۲۲

رسالة الولاية: ۹۷۶

رسالة فی الوجود الرباطی: ۷۰۷

روضات الجنات: ۶۲۹، ۶۹۳، ۶۹۴، ۸۶۱، ۹۸۸

روضات الجنان: ۸۵۸، ۸۶۴، ۸۷۹، ۸۸۰

ریاض: ۸۸۹

ریاض السیاحة: ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۸، ۸۷۹

ریاض العارفين: ۷۰۴

ریاض العلماء: ۶۹۴، ۸۸۹، ۸۹۰

ریحانة الأدب: ۶۸۲، ۷۰۷، ۷۳۴، ۷۴۰، ۸۶۴، ۸۹۱

۸۹۲، ۸۹۴، ۹۰۲، ۹۰۹

ز

زبدة الحقائق: ۶۵۶، ۶۵۷

زبدة النقص و لباب الكشف: ۶۷۶

۱۱۸۰ فهرست رسالات و کتابها، (ج ۲)

س

- شرح کبیر: ۷۲۸، ۷۳۲
 شرح کلمات قصار باباطاهر: ۶۵۸
 شرح نهج البلاغه: ۶۹۲، ۷۹۹، ۸۰۱، ۹۹۶، ۱۰۰۶
 شفا: ۶۸۰، ۶۹۶، ۷۱۴، ۹۶۳، ۹۶۶
 شکوی الغریب: ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸
 شمشیه: ۶۹۱، ۶۹۲
 شمع انجمن: ۸۸۴، ۸۸۵
 شوارق: ۷۱۴، ۷۳۰
 شوارق الہام: ۶۹۷، ۷۰۴، ۷۰۶
 شواہد: ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۳۰

ص

- صافی: ۹۶۱
 صحیح بخاری: ۹۷۶
 صحیح ترمذی: ۹۷۶
 صحیفۃ الہیہ: ۷۳۵
 سبک نثر آثار تاریخی دورہ مغول: ۸۶۳
 سبیل الرشاد فی اثبات المعاد: ۷۰۷
 سبیل الرشاد فی احوال المعاد: ۷۳۴، ۷۳۷
 سخنوران آذربایجان: ۶۳۹، ۷۰۷، ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۷۷
 ۸۸۰، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶
 سرزمین زردشت: ۱۱۵۸
 سعادت نامہ: ۸۵۸، ۸۶۵، ۸۶۶
 سفرنامہ ابن بطوطہ: ۱۰۲۶
 سفینۃ البحار: ۹۸۶
 سلامان و اقبال: ۸۲۲
 سلسلۃ الأولیاء: ۸۶۱، ۸۷۴، ۸۷۵
 سند خرقہ قاسم: ۸۷۶
 سیر عرفان در عالم اسلام: ۸۲۰
 سیر و سلوک (رسالہ): ۸۲۶، ۹۸۷، ۱۰۰۱
 سیرۃ ابن ہشام: ۹۷۶
 سیمای فرزندگان: ۸۹۷، ۸۹۸

ش

- طبقات الاطباء: ۶۷۳، ۶۷۷، ۶۷۸
 طبقات الشافعیہ: ۶۷۸، ۶۷۹
 طبقات کبری: ۶۷۸
 طبقات ناصری: ۶۷۷
 طرائق الحقائق: ۷۰۷
 طہارۃ الأعراق: ۹۸۷، ۹۸۸
 طبقات مفسران شیعہ: ۱۱۵۸
 شاه و گدا: ۸۷۵
 شذرات الذهب: ۶۷۵
 شرح اشارات: ۷۰۴، ۷۰۷
 شرح تہذیب: ۶۹۰
 شرح جفمنی: ۶۹۱، ۶۹۲
 شرح رضی: ۶۸۴
 شرح قصص قبصری: ۹۴۰
 شرح قوشچی بر تجرید: ۶۸۵، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۱۰

ع

قرآن کریم: ۶۹۰، ۷۰۵، ۸۸۹، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۹۳، ۱۰۰۰، ۱۰۰۴

قوانین الأصول: ۷۲۸

ک

کافی (اصول و فروع): ۷۱۹، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۵، ۸۳۶

کافی: ۶۸۴

کشف الاسرار عن غوامض الافکار: ۶۷۴

کشف الظنون: ۶۹۳، ۷۶۸

کشکول بهائی: ۸۲۱

کفایة الأصول: ۹۸۲

کلیات: ۸۷۶

کلیات شمس تبریزی: ۸۴۸، ۸۵۰

کنز الحقایق: ۸۶۵

کنز الحکمة: ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴

کبهان آندیشه (دو ماهه): ۶۹۱، ۶۹۳، ۸۹۴، ۱۰۱۳

گ

گزیده غزلیات شمس: ۸۵۲، ۸۵۳

گلشن راز: ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۲۳، ۸۳۸، ۸۶۵، ۸۶۶

۸۶۷، ۹۰۷

گنجینه دانشمندان: ۸۹۴، ۸۹۷، ۹۰۲

گوی و چوگان: ۸۷۵

ل

لطائف الحکمة: ۸۸۱

عالم آرای عباسی: ۸۶۱

عرشیه: ۷۱۹، ۹۶۱

علمای معاصرین: ۸۹۴

عوارف المعارف: ۸۲۰، ۸۴۵

عیون الأنباء: ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۸۰، ۶۸۵

عیون الحکمة: ۶۷۷

غ

غایة الامکان فی درایة المکان: ۶۵۹

غایة البحث عن مضمی البعث: ۶۵۷

غایة التصوی: ۸۹۳، ۸۹۵

ف

فتوحات مکیه: ۸۶۰

فتوح البلدان: ۷۷۶، ۷۷۷

فرهنگ سخنوران: ۶۵۸، ۸۷۵

فصوص: ۶۹۵، ۷۲۵، ۷۲۷

فصوص الحکم: ۸۲۱، ۸۶۰

فصوص قیصری: ۷۲۷

فصول: ۷۲۵

فضائل دوازده معصوم: ۶۹۰

فلاسفة ایرانی: ۶۷۷، ۶۷۹

فهرست خانیاشار: ۶۵۸

فهرست نسخه های خطی: ۸۵۳

فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرعشی: ۸۵۳

ق

قاموس الاعلام: ۸۶۴

مطلوب: ٧٦٠	لغتنامه دهخدا: ٨٦٣
معاد از دیدگاه حکیم مدرّس: ٧٣٥	لغات (رساله): ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩
معارف الهیه: ٦٩٤، ٦٩٧، ٧٠١	٩٠٢
معالم الأصول: ٧٠٤	لغات الهیه: ٧٠٤، ٧١٢، ٧٢٠، ٧٣٠
معجم الأدباء: ٦٨٣	لوايح: ٦٥٩
معجم البلدان: ٦٧٣، ٨٥٩	
معرفة السموم: ٧٤٠	م
مفاتيح: ٨٩٥، ٩٢١	مآثر و آثار: ٧٣٤، ٨٩٢
مفاتيح الاعجاز: ٨٦٦	مبدأ و معاد: ٦٨٠، ٧٠٤، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٣٠، ٧٣٥
مفتاح الأدویه: ٧٤٠	٩٦١، ٩٧٣
مکاتبات رشیدی: ٨٤٣	مثنوی: ٦٨٢، ٧٥٤، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٥
مکاسب: ٧٦٢	٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٨٤٩، ١٠٠٥
مکتب اسلام (مجله): ٩٣٣	مثنوی معنوی: ٨٤٨
مکتوبات: ٦٥٧	مجله الحکمة: ٦٨٠
منازل السائرين: ٧٢٣، ٧٢٥، ٩٤٠	مختصر الدول: ٦٧٦
مناهل: ٧١٨، ٧٢٨	مختصر منطق شفا: ٦٧٨
منطق المشرقین: ٨٢١	مرآة البلدان: ٧٢٣
منظومه (سیزواری): ٩٣٦	مرآة المحققین: ٨٦٥
منظومه معرفت: ٩٣٠	مرغوب القلوب (شعر): ٨٥٦، ٨٥٧
منهج الفصاحة: ٦٩٢	مسائل عصر ایلخانان: ٨٤٣
مهذب: ٦٧٨	مسامرة الأخبار: ١٠٢٦
مهرتابان: ٩٣٣	مستدرك الوسائل: ٨٩٤
مهر و مشتری: ٨٧٥	مشاعر: ٧٢٠
مؤلفین کتب چاپی: ٧٠٦، ٧٠٧	مشکوۃ السالکین: ٨٦٢
ن	مصباح الفقیه: ٨٩٢
نزهة القلوب: ٦٥٨	مصفی (تفسیر): ٩٦١
نظر به تاریخ آذربایجان: ١٠٤٢	مطالع: ٦٩١، ٦٩٢
نقوش: ٨٥٤	مطرح الأنظار فی تراجم اطباء الأعصار: ٦٨٢، ٦٩٣، ٧٣٢
	٧٣٣، ٧٣٩، ٧٤٠

مفاخر آذربایجان ۱۱۸۳

نقیام البشر: ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۹۰۲، ۹۰۹، ۱۰۱۲

نگهبانان سحر و افسون: ۷۴۷

نهیج البلاغه: ۶۹۲، ۷۲۶، ۷۵۴، ۷۹۹، ۸۸۹، ۹۶۸

و

وجود رابطی: ۷۲۷، ۷۲۴، ۷۳۷

ویژه نامه کیهان فرهنگی: ۶۵۳

هـ

هزار و یک نکته: ۹۱۳

هفت اقلیم: ۸۸۵

هوش ربا: ۸۴۷، ۸۵۰، ۸۵۱

ی

یادنامه شهید مطهری: ۹۱۰

یادنامه علامه طباطبائی: ۷۴۲، ۷۴۳، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۱

۹۱۵، ۹۱۲

یزدان شناخت: ۶۵۸، ۶۵۹

یغما (مجله): ۸۶۲

۴ - فهرست طوایف و مسالک:

ج	الف
جعفریه: ۷۱۱	اخوان الصفا: ۶۸۰
ح	اسماعیلی: ۸۵۳
حروفیه: ۸۷۶	اسماعیلیان: ۶۹۹، ۸۲۴، ۸۵۴
خ	اسماعیلیه: ۶۹۹
خلوتی: ۸۶۰	اشراقیان: ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۸۹، ۶۹۸
خوارزمشاهیان: ۸۵۹	اشعری: ۸۵۰
	امامیه: ۷۱۲
	ایلخانان مغول: ۸۵۹، ۱۰۷۷
ذ	ب
ذهبیته: ۸۹۱	باطنیته: ۸۵۱
ر	پ
رواقیان: ۷۰۰	پارسی: ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۹۰، ۸۶۴
ز	ت
زرتشتی: ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۸	تازی: ۶۸۰، ۶۹۰
۷۰۲	ترکی: ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۷۱
زردشتی: ۶۶۳	تزار: ۷۲۸
س	تصوف: ۶۵۷، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۱۳، ۷۲۵، ۸۲۴، ۸۴۰
	۸۷۶، ۸۵۹

مفاخر آذربایجان ۱۱۸۵

قاجاریه: ۸۶۳، ۷۱۸، ۶۳۸

ک

کلیبان: ۹۷۹، ۹۷۸

م

مارکیستا: ۷۴۷

مسیحیان: ۹۹۴

مثنائیان: ۶۹۸

مثنائین:

مشروطیت: ۱۰۸۷

معتزلی: ۸۵۰

مولوی: ۸۵۰، ۸۶۰

مولویه: ۷۹۱

ن

نوافلاطونیان: ۷۰۲، ۶۷۱، ۶۷۰

ه

هرمس: ۶۸۸، ۶۶۲

ی

یهودی و یهودیان: ۸۴۹، ۹۹۴

ساسانیان: ۸۵۹، ۶۸۷، ۶۶۷

سلجوقیان: ۸۵۹

سنی: ۸۵۰، ۷۲۱

ش

شافعی: ۶۸۳، ۶۷۸، ۶۷۳

شیخیان: ۶۳۸

شیعه: ۶۹۰، ۷۱۲

شیعیان: ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۹۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۲۱، ۷۲۸

ص

صفوی: ۶۳۸، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۴، ۷۰۳، ۷۱۱، ۷۲۸

۸۸۵، ۸۶۸، ۸۶۲

صفویه: ۶۳۸، ۶۹۳، ۸۲۷، ۱۰۷۹

ع

عیسویان: ۸۴۹، ۹۷۸

ف

فلاسفه: ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۳۹

۶۴۲، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۳

۶۸۵

ق

۵- فهرست اماکن و ممالک و مدائن:

ارک علیشاه: ۱۰۲۶

ارک (محلّه): ۷۰۵، ۷۰۶

ارم باغچه: ۸۵۰

اروپا: ۶۳۴، ۷۵۰، ۷۷۷، ۹۷۶، ۹۷۸

استانبول: ۸۸۸

اصفهان: ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۹۳، ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۴، ۷۰۵

۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴

۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۷۵، ۸۰۵، ۸۰۸، ۸۹۰

۹۹۹

افریقا: ۹۷۶

افغانستان: ۹۷۶

امامزاده معصوم: ۱۰۶۱

امریکا: ۷۸۱، ۹۶۳، ۹۷۶

اصیر (بازار): ۱۰۲۲

انجمن حکمت و فلسفه: ۷۲۱

انطاکیه: ۷۷۷

انگلیس: ۷۲۱، ۷۲۸، ۷۵۳، ۷۷۱، ۷۷۸، ۷۸۱، ۸۰۵

۸۰۶، ۸۰۷

اخر: ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۷، ۱۰۸۰

اخرچای: ۱۰۴۴

اهواز: ۷۷۵

ایران: ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۷

۶۷۳، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵

۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۸، ۷۲۸، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۴۷، ۷۵۲، ۷۵۳

۷۶۶، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۸، ۷۸۲، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷

۸۰۸، ۸۶۱، ۸۷۱، ۸۹۲، ۹۴۷، ۹۷۷، ۱۰۰۱

ایران باستان (موزد): ۸۷۰

آ

آب منگل: ۷۷۴

آذربایجان: ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۶، ۶۵۹

۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۹

۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۳، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۸

۷۱۱، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۶۷، ۸۰۷

۸۲۴، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۸، ۸۷۸، ۸۹۲، ۹۳۶، ۹۵۰

۹۵۴، ۹۵۶، ۹۹۳، ۱۰۱۹، ۱۰۳۱

آذرشهر: ۱۰۴۸، ۱۰۴۹

آرامگاه ملا معصوم: ۱۰۶۱

آستان قدس رضوی: ۶۹۴، ۶۹۵

آسیای صغیر: ۶۸۰، ۸۵۸

آغمیون: ۱۰۵۰، ۱۰۵۱

آنانتولی: ۶۸۶

الف

ابهر: ۸۴۷

اداره فرهنگ و هنر: ۱۰۳۸

اداره معارف آذربایجان: ۷۴۰

اردبیل: ۶۹۲، ۸۵۹، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸

۱۰۳۹، ۱۰۴۱

ارض قدس رضوی: ۷۴۱، ۹۰۹

ارک دارالخلافت: ۷۰۵

ایروان: ۷۳۱

ایوان کسری: ۱۰۲۶

ب

بادکوبه: ۷۳۸، ۷۳۷

بازار تبریز: ۱۰۱۹، ۱۰۲۲، ۱۰۷۹

بازارچه سید حمزه: ۱۰۸۳

بازارچه شربان: ۱۰۲۲

بازار رنگی: ۱۰۲۲

باغ سلطان: ۸۴۹

بخشایش (قصبه): ۱۰۹۹

برج دوزال: ۱۰۴۶

برج سنگی دهکده قشلاق قارلوجا: ۱۰۴۶

برج مدوری: ۱۰۵۶

برلن: ۶۵۰

بروجرد: ۷۶۶

بفداد: ۶۳۷، ۶۸۴، ۸۴۵، ۸۸۸، ۹۴۲

بقعه گورائیم: ۱۰۳۶

بقعه سید حمزه: ۱۰۳۵، ۱۰۸۳، ۱۰۸۶

بقعه شیخ شهاب الدین: ۸۶۲، ۱۰۴۷

بقعه شیخ صفی: ۱۰۳۲

بقعه صاحب الامر: ۱۰۲۵

بلغ: ۶۴۲، ۶۶۴، ۸۵۰

بلوار (مهمانخانه): ۱۰۰۱

بناب: ۱۰۶۳، ۱۰۶۴

بنگال: ۸۴۶، ۸۷۴

بنگاه ترجمه و نشر کتاب: ۸۷۹

بنیس: ۸۶۲، ۸۷۴

بیرون بقعه (عالی قاپو): ۱۰۳۲

بیمارستان: ۷۴۱، ۹۱۹

پ

پاچنار: ۷۷۴

پاریس: ۹۷۸

پاکستان: ۷۸۲، ۸۰۸، ۹۷۶

پکن (خان بالغ): ۸۷۳

پل آهنچی: ۹۵۸

پل پنج چشمه (پل یعقوبیه): ۱۰۳۹

پل سرخ (پل سمیان): ۱۰۳۹

پل سه چشمه (میر علمدار): ۱۰۴۱، ۱۰۴۲

پل شهر جای: ۱۰۷۹

پل هفت چشمه (پل داشکن): ۱۰۴۱

پیر حیران: ۱۰۴۸

ت

تبریز: ۶۳۸، ۶۷۶، ۶۸۳، ۶۸۴، ۷۱۱، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۲۸

۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۲

۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۵، ۸۰۴، ۸۱۰، ۸۵۴، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۶

۸۶۷، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۸۰، ۸۹۲، ۸۹۵، ۹۰۸، ۹۱۴، ۹۱۵

۹۳۶، ۹۵۰، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۹۸

۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۸، ۱۰۵۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۶

تخت سلیمان: ۶۶۳، ۶۸۷

ترکیه: ۶۷۸، ۸۶۱

۱۱۸۸ فهرست اماکن و ممالک و ملاتن، (ج ۲)

چله خانه: ۱۰۳۲

چهارطاقی: ۱۰۵۱، ۱۰۵۰

چینی: ۸۷۲، ۶۳۳، ۶۳۱

چینی خانه: ۱۰۳۲

ح

حجاز: ۹۷۶

حجّته (مدرسه): ۹۳۵

حرم خانه: ۱۰۳۲

حضرت عبدالعظیم: ۷۳۶، ۷۳۴، ۷۰۶

حلب: ۶۷۶، ۶۶۲، ۶۶۱

حمام حضرتی: ۷۳۹

حمام یعقوبیه: ۱۰۳۹

حمص: ۷۷۷، ۷۷۶

حوزه علمیه قم: ۷۴۴، ۷۴۱، ۹۱۰، ۹۱۳، ۹۵۷، ۹۶۳

حوض طرلان: ۱۰۳۱

حیات شاهی (محلّه): ۷۰۵

خ

خاله اوغلی (مسجد): ۱۰۲۲

خانقاه: ۸۴۲، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۲، ۱۰۳۲

خراسان: ۶۳۷، ۷۱۱، ۷۳۱، ۷۷۴، ۸۲۵، ۸۵۴، ۸۶۶

۸۷۸، ۸۷۶

خرگرد: ۸۷۶

خزم دین: ۱۰۴۵

خسروشاه: ۶۷۶

تسوج: ۱۰۵۳، ۱۰۵۴

تهران: ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۹، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷

۷۱۳، ۷۱۹، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷

۷۳۸، ۷۵۵، ۷۶۱، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۸۲، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶

۸۰۸، ۸۱۰، ۸۱۷، ۹۷۸، ۱۰۰۱، ۱۰۰۹، ۱۰۱۲، ۱۰۱۴

تیمچه امیر: ۱۰۷۹، ۱۰۸۰

تیمچه (حاج کاظم): ۱۰۲۲

تیمچه و سرای شیخ کاظم: ۱۰۲۲

تیمچه حاج صفر علی: ۱۰۲۲

تیمچه مظفریه: ۱۰۲۲

ث

ثقة الاسلام: ۱۰۸۳

ج

جاغرق: ۹۹۲

جام (شهر): ۸۷۶، ۸۷۸

جرجانی: ۷۰۹

جلفا: ۱۰۷۳

جمکران: ۸۹۸، ۹۲۲، ۹۲۳

چ

چاپخانه حکمت: ۷۲۲

چراغخانه: ۱۰۳۲

چرنداب: ۶۳۹

چلب: ۶۸۲

ر	خساره (هانگ تسنوف): ۸۷۳
	خوارزم: ۸۰۹، ۶۸۲
ربیع رشیدی: ۱۰۲۴، ۸۳۷	خوانسار: ۷۷۴، ۷۶۳، ۷۶۱، ۶۹۷، ۶۹۶
رصدخانه مراغه: ۸۳۸	خوددلان: ۷۳۸
رضایه: ۶۸۳	خوی: ۷۲۸، ۷۱۸، ۷۰۸
رود ارس: ۱۰۴۶	خیابو: ۱۰۶۷
رودخانه خیابو: ۱۰۶۷	
روس: ۷۲۸	د
روستای قرخ قزلار: ۱۰۵۳	دارائی (خیابان): ۱۰۲۵
روم: ۶۷۶، ۷۷۶، ۷۷۷، ۸۵۲، ۹۷۷	دارالایمان قم: ۷۲۸
ز	دارالخلافت (تهران): ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۲۹
	دارالسلطنه قزوین: ۷۰۵
زنجان: ۶۷۳، ۸۴۷	دارالشفاء: ۷۲۰، ۷۶۲، ۸۹۷
زنوز: ۷۰۸، ۷۱۸، ۷۲۸، ۷۳۹	دانشکده ادبیات: ۸۳۷
	دانشگاه تهران: ۶۵۲، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۷۲۱، ۷۷۵
س	۸۵۳
	دانشگاه صنعتی شریف: ۷۷۵
سازمان انتشارات و آزمون انقلاب اسلامی: ۸۲۳	دانشگاه ملی اهواز: ۷۷۵
سپهسالار (مدرسه): ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۷۴	دانشگاه ملی شهید بهشتی: ۷۷۵
سراب: ۸۷۶، ۱۰۵۰، ۱۰۵۲	دبستان: ۷۵۸
سرای حاج نقی: ۱۰۲۲	دبیرستان: ۷۵۸
سرخاب: ۶۳۹، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴	دژ شاه (کلیسا): ۱۰۷۳
سلطانیه: ۸۳۸	دلاله زن (بازار): ۱۰۲۰
سمرقند: ۸۷۸	دمشق: ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۸۵۲، ۸۸۰، ۱۰۲۶
سنت اسپانوس (کلیسا): ۱۰۷۳	دهکده سفندل: ۱۰۴۲، ۱۰۴۳
سورین: ۶۵۹، ۹۷۹	دهکده نشتیان: ۱۰۵۲

۱۱۹۰ فهرست اماکن و ممالک و مدائن، (ج ۲)

سوریہ: ۷۷۶، ۹۷۶

سیلہت: ۸۷۴

ش

شادآباد: ۹۵۷، ۹۹۳

شام: ۶۷۶، ۶۷۷، ۸۸۹

شاهروہ: ۸۹۶

شاه عبدالعظیم (ری): ۷۰۶، ۷۳۴، ۷۳۶

شستر: ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۷، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵

شنب غازان: ۸۳۸

شیخان (گورستان): ۹۰۵، ۹۱۰

شیراز: ۶۳۸، ۶۹۰، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۷۵، ۸۰۱، ۸۶۸، ۸۸۳

شیشه گرخانه (بازار): ۱۰۲۲

ص

صادقیہ (بازار): ۱۰۲۱

صدرا (انتشارات): ۱۰۱۴

صدر (مدرسه): ۷۶۴

صفی (بازار): ۱۰۲۲

ط

طاق کسری: ۱۰۲۶

طرقہ: ۹۹۲

ع

عتاسی: ۱۰۲۴

عتبات عالیات: ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۳۱

عثمانیہ: ۶۸۵، ۷۱۱، ۷۸۰، ۸۶۱

عجب شیر: ۱۰۶۲، ۱۰۶۳

عراق عجم: ۷۳۱

عراق عرب: ۷۱۸، ۷۳۱

عودلاجان: ۷۰۵

عون بن علی: ۱۰۳۱

عینالی: ۱۰۳۱

ف

فرانسه: ۷۰۲، ۷۰۳، ۸۰۶

فردوس: ۸۲۲

فرغانی: ۷۷۰

ق

قاسیون: ۶۷۸

قاهرہ: ۶۵۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۴

قریۃ انار: ۱۰۶۶

قریۃ بادامیار: ۱۰۴۸

قزوین: ۷۰۵، ۷۰۶

قصر باہک: ۱۰۴۵، ۱۰۴۶

قفقاز: ۷۶۳

قلزم (بحر خزر): ۷۹۸

قلعہ ہند: ۱۰۴۵

کوزه‌کنان: ۶۷۳	قلعهٔ جمهور یا دژ بابک: ۱۰۴۵
کوفه: ۹۵۲، ۹۵۱، ۹۴۸	قلعه جوشین: ۱۰۴۵
کوه خضر: ۸۲۸	قلعه داغ (قلعه نودوز): ۱۰۴۴
کوه سیلان (ساوالان): ۶۶۴، ۱۰۴۰	قلعه قهقهه: ۱۰۴۵
کوی سالار: ۱۰۶۲	قلعه کهنه: ۱۰۶۵
گ	قلعه دختر: ۱۰۷۶، ۱۰۷۷
	قلعه دیو: ۱۰۶۶، ۱۰۶۷
	قم: ۶۴۰، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۸، ۷۲۸، ۷۴۱، ۷۴۴، ۷۶۱
گرمی: ۱۰۷۵، ۱۰۷۶	۷۶۲، ۷۷۱، ۷۷۴، ۸۲۸، ۸۵۳، ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۰۹، ۹۱۸
گلپایگان: ۷۶۳	۹۲۲، ۹۳۵، ۹۵۸، ۹۷۸، ۹۹۸، ۱۰۰۰، ۱۰۱۰، ۱۰۱۲
گنبد سرخ: ۱۰۵۵، ۱۰۵۷	توچان: ۷۶۶
گنبد غفاریه: ۱۰۵۶، ۱۰۵۸	قوتیه: ۶۸۰، ۸۲۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۴، ۸۵۵
گنبد کیود: ۱۰۵۶، ۱۰۵۹	قیز قلعه‌سی: ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۸۱
گورستان قدمگاه: ۱۰۴۸، ۱۰۴۹	ک
گورکان: ۸۶۲	کاظمین: ۷۳۲
گیلان: ۶۹۶، ۸۷۶	کامرو: ۸۷۱
ل	کتابخانهٔ ملی تبریز: ۸۸۶
	کتابخانهٔ آیه‌الله مرعشی: ۸۵۳
لبنان: ۹۷۶	کججان: ۸۵۷
لنکران: ۸۷۸	کدکن:
م	کربلا: ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۲۸، ۷۲۹، ۹۴۸، ۹۵۹
	کرک: ۶۷۷
	کعبه: ۸۸۰
مازندران: ۷۰۷، ۷۳۲، ۷۶۶، ۷۸۲	کلخوران اردبیل: ۱۰۳۵
مالرو: ۱۰۵۳	کلیبر: ۱۰۴۶، ۱۰۸۱
مجریط (مادرید): ۶۹۹	کلیسای سهرقه: ۱۰۷۴
محلهٔ نارمیان: ۱۰۲۶	کلیسای مروجومبار: ۱۰۷۴، ۱۰۷۵

۱۱۹۲ فهرست اماکن و ممالک و مدائن، (ج ۲)

مسجد سلطنتی: ۱۰۲۵	مدرسه قاسم خان: ۷۰۵
مسجد سهله: ۹۵۱، ۹۴۸	مدرسه صدر: ۷۶۴
مسجد شاه طهماسب: ۱۰۲۵	مدرسه فیضیه: ۸۹۵، ۸۹۷، ۹۸۳
مسجد شیخ بابا: ۱۰۶۰	مدرسه قاسم خان: ۷۰۵
مسجد قدمگاه (معبد یا مسجد غار): ۱۰۴۸	مدینه: ۶۳۲، ۷۷۷، ۸۴۵، ۹۴۰
مسجد کبود: ۱۰۲۷، ۱۰۲۸	مراغه: ۶۳۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۸۳، ۱۰۵۵
مسجد معزالدين: ۱۰۶۲	۱۰۵۶، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲
مشکین شهر: ۱۰۴۵، ۱۰۶۵، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹	مرج الدجاج: ۸۸۰
۱۰۷۰	مرقد حضرت امیر: ۷۴۲
مشهد: ۷۱۱، ۷۲۷، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۵، ۸۰۸، ۸۹۷	مرقد حضرت علی (ع): ۹۲۲
۹۱۸، ۹۳۶، ۹۷۹، ۹۸۴، ۱۰۰۹	مرند: ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۸، ۱۰۷۱، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵
مشیر (بازار): ۱۰۲۲	مروی (مدرسه): ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۲۹، ۷۶۱، ۷۷۴
مصر: ۶۲۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۷۳، ۶۸۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۳	مریضخانه: ۷۴۱
۹۶۶، ۹۷۶	مسجد استاد و شاگرد: ۱۰۸۲
مقبره سید حمزه: ۷۳۲	مسجد ترک بالا: ۱۰۷۷، ۱۰۷۸
مقبره سید محمد عراقی: ۱۰۳۵	مسجد اصفهان: ۸۸۸
مقبره شاه اسماعیل: ۱۰۳۲	مسجد جامع امر: ۱۰۸۰، ۱۰۸۱
مقبره شیخ جبرائیل: ۱۰۳۵	مسجد جامع تبریز: ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۶
مقبره شیخ حیدر: ۸۷۰، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰	مسجد جامع تسوج: ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵
مقبره شیخ صفی: ۸۶۹، ۱۰۳۳	مسجد جامع عجب شیر: ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴
مقبره شیخ صفی الدین: ۱۰۳۲، ۱۰۳۵	مسجد جامع علیشاه: ۸۷۴
مقبره فیروزشاه: ۱۰۳۵	مسجد جامع سراب: ۱۰۵۱، ۱۰۵۲
مقبره ابو حنین: ۹۵۸	مسجد جامع مرند: ۱۰۷۱
مقبره پیرلر: ۱۰۴۸	مسجد جامع میدان بناب: ۱۰۶۲، ۱۰۶۴
مقبره الشّراء: ۱۰۲۹، ۱۰۸۳	مسجد جامع مهر آباد بناب: ۱۰۶۳
مکّه: ۸۲۵، ۸۸۹	مسجد جمعه اردبیل: ۱۰۳۷
مقن: ۷۳۷، ۷۳۸	مسجد جنت سرا: ۱۰۳۲
مهرآباد: ۱۰۶۳، ۱۰۶۴	مسجد حجة الاسلام: ۱۰۲۲، ۱۰۶۲

مفاخر آذربایجان ۱۱۹۳

میانج: ۶۵۶

میانه: ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹

میدان خشکبار: ۱۰۲۵

ن

نجف اشرف: ۷۲۰، ۷۳۲، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۶۲

۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲

۷۷۳، ۷۷۴، ۷۸۳، ۷۸۸، ۸۰۴، ۸۹۴، ۹۰۸، ۹۱۱، ۹۱۴

۹۲۰، ۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۵۱، ۹۵۲

۹۵۵، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۷۵، ۹۹۴، ۱۰۰۱، ۱۰۱۲

و

وادی السلام (گورستان): ۹۰۸

وزارت معارف: ۷۵۸

ه

هرات: ۸۷۶، ۸۷۸

همدان: ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۶، ۸۲۵، ۸۹۰، ۹۰۸

هند: ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۹۹، ۷۸۱، ۷۹۱، ۸۵۸

هندوستان: ۶۳۱، ۶۷۷، ۷۸۲، ۸۰۸

ی

یزد: ۷۶۳، ۷۶۵

۶- فهرست تصاویر و چهره‌ها

- ۱- تصویر خیالی نظامی در موزه نظامی در شهر باکو: ۶۴۸
- ۲- ساختمان کتونی قبر نظامی در بیرون شهر گنجه: ۶۴۹
- ۳- ابوعلی سینا و آرامگاه او در همدان: ۶۵۱
- ۴- استاد علامه طباطبائی: ۷۴۵
- ۵- نگارنده در محضر استاد علامه طباطبائی: ۷۴۶
- ۶- گزارشگر روزنامه اطلاعات صدیقه وسمی در حضور علامه طباطبائی ۷۴۹
- ۷- استاد جعفری در حال مصاحبه: ۷۵۵
- ۸- استاد جعفری در حال سخن گفتن: ۷۵۸
- ۹- تشریح مطالب: ۷۶۰
- ۱۰- چهره دیگری از استاد: ۷۶۵
- ۱۱- استاد محمد تقی جعفری: ۷۶۷
- ۱۲- آخرین تصویر: ۷۸۴
- ۱۳- مثنوی جلال‌الدین مولوی: ۷۹۲
- ۱۴- ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه: ۷۹۴
- ۱۵- آرامگاه اوحدی مراغه‌ای: ۸۴۴
- ۱۶- مقبره شیخ صفی در اردبیل: ۸۶۹
- ۱۷- مقبره شیخ حیدر در مشکین شهر: ۸۷۰
- ۱۸- خط حافظ حسین به قلم تعلیق: ۸۸۱
- ۱۹- تصویر امیر بدرالدین احمد لاله: ۸۸۲
- ۲۰- تصویر حاج میرزا جواد آقا: ۸۹۳

مفاخر آذربایجان ۱۱۹۵

- ۲۱ - آیت‌الله سید علی قاضی طباطبائی: ۹۰۷
- ۲۲ - سید محمد حسن الهی طباطبائی: ۹۱۴
- ۲۳ - حاج میرزا تقی زرگر تبریزی: ۹۱۶
- ۲۴ - مکتوب استاد مرحوم زرگر: ۹۲۸
- ۲۵ - تصویر مرحوم زرگر در حال نگارش: ۹۲۹
- ۲۶ - علامه حسن زاده آملی در حال اقامه نماز در آمل: ۹۳۲
- ۲۷ - عارف نامی مرحوم حاج سید علی قاضی طباطبائی: ۹۳۴
- ۲۸ - عارف نامی آیت‌الله سید علی قاضی تبریزی: ۹۴۳
- ۲۹ - دلالة زن بازار: ۱۰۲۰
- ۳۰ - بازار صادقیه: ۱۰۲۱
- ۳۱ - مسجد جامع تبریز: ۱۰۲۳
- ۳۲ - پایهٔ ربع رشیدی: ۱۰۲۴
- ۳۳ - بقعه صاحب الأمر (عج): ۱۰۲۵
- ۳۴ - ارک علیشاه: ۱۰۲۷
- ۳۵ - مسجد کبود: ۱۰۲۸
- ۳۶ - نمای دیگری مسجد کبود: ۱۰۲۹
- ۳۷ - مقبرة الشعراء: ۱۰۳۰
- ۳۸ - ستونهای سنگی ایوان بقعه عون بن علی: ۱۰۳۱
- ۳۹ - بقعه عون علی: ۱۰۳۲
- ۴۰ - گنبد مقبره شیخ صفی معروف به الله . الله: ۱۰۳۳
- ۴۱ - قسمتی از کتیبهٔ سنگی (سنگ نبشته بر بالای مقبره مادر شاه اسمعیل): ۱۰۳۴
- ۴۲ - بقعه شیخ جبرائیل: ۱۰۳۶
- ۴۳ - سنگ نبشته محفوظ در ادارهٔ فرهنگ و هنر اردبیل: ۱۰۳۸

۱۱۹۶	 فهرست تصاویر و چهره‌ها، (ج ۲)
۴۴ -	منار متصل «جمعه مسجد»: ۱۰۳۸
۴۵ -	پل پنج چشمه (پل یعقوبیه): ۱۰۳۹
۴۶ -	پل سامیان و دو «مناره» باقیمانده آن: ۱۰۴۰
۴۷ -	پل سامیان و کوه سبلان (ساوالان): ۱۰۴۰
۴۸ -	پل هفت چشمه (پل داشکن): ۱۰۴۱
۴۹ -	پل سه چشمه: ۱۰۴۲
۵۰ -	نقش سنگ نبشته اورارتوئی سفندل: ۱۰۴۲
۵۱ -	کتیبه سنگ سفندل: ۱۰۴۳
۵۲ -	قلعه داغ (قلعه نودوز): ۱۰۴۴
۵۳ -	تصویر دیگری از قلعه نودوز: ۱۰۴۵
۵۴ -	نمایی کلی از قصر بابک خرم دین: ۱۰۴۶
۵۵ -	برج دوزال: ۱۰۴۶
۵۶ -	ایوان بزرگ بقعه شیخ شهاب‌الدین: ۱۰۴۷
۵۷ -	مؤلف در کنار حصار سنگی شیخ شهاب‌الدین: ۱۰۴۸
۵۸ -	مقبره پیرلر در آذرشهر: ۱۰۴۹
۵۹ -	گورستان قدمگاه در آذرشهر: ۱۰۴۹
۶۰ -	نمای دیگری از گورستان قدمگاه: ۱۰۵۰
۶۱ -	چهار طاقی ساسانی: ۱۰۵۱
۶۲ -	کتیبه سنگی سردرب مسجد جامع اهر: ۱۰۵۱
۶۳ -	گنبد های شمالی مسجد جامع: ۱۰۵۲
۶۴ -	سنگ نبشته میخی اورارتی: ۱۰۵۳
۶۵ -	مسجد جامع تسوج: ۱۰۵۴
۶۶ -	تصویر دیگری از مسجد جامع تسوج: ۱۰۵۵

مفاخر آذربایجان ۱۱۹۷

۶۷- گنبد سرخ مراغه: ۱۰۵۷

۶۸- گنبد غفاریه در مراغه: ۱۰۵۸

۶۹- گنبد کبود مراغه: ۱۰۵۹

۷۰- ستون سنگی شیخ بابا: ۱۰۶۰

۷۱- امامزاده معصوم: ۱۰۶۱

۷۲- مسجد جامع عجب شیر: ۱۰۶۳

۷۳- منار مسجد مهرآباد: ۱۰۶۴

۷۴- شبستان مجد میدان: ۱۰۶۴

۷۵- قلعه کهنه در مشکین شهر: ۱۰۶۵

۷۶- سنگ منقور در قبرستان قریه انار: ۱۰۶۶

۷۷- دیوار قلعه دیو: ۱۰۶۷

۷۸- علایم منقور بر سنگ نبشته پهلوی: ۱۰۶۸

۷۹- سنگ نبشته پهلوی: ۱۰۶۹

۸۰- نمای عمومی مقبره شیخ حیدر: ۱۰۷۰

۸۱- محراب مسجد جامع مرند: ۱۰۷۲

۸۲- کلیسای سنت استپانوس: ۱۰۷۳

۸۳- کلیسای سهرقه مرند: ۱۰۷۴

۸۴- کلیسای موجودمبار: ۱۰۷۵

۸۵- قیز قلعه‌سی گرمی: ۱۰۷۶

۸۶- قلعه دختر میانه: ۱۰۷۷

۸۷- شبستان مسجد ترک میانه: ۱۰۷۸

۸۸- پل شهر چای در میانه: ۱۰۷۹

۸۹- تیمچه امیر در تبریز: ۱۰۸۰

۱۱۹۸ فهرست تصاویر و چهره‌ها، (ج ۲)

۹۰ - سردرب مسجد جامع اهر: ۱۰۸۱

۹۱ - مسجد استاد و شاگرد: ۱۰۸۲

۹۲ - مسجد سید حمزه: ۱۰۸۵

۹۳ - بقعه‌ی سید حمزه: ۱۰۸۶

۹۴ - نمای عمومی خانه مشروطیت: ۱۰۸۸

۹۵ - نمای کلی از ساختمان مرکزی شهرداری: ۱۰۸۹

۹۶ - برج ساعت روی ساختمان مرکزی شهرداری تبریز: ۱۰۹۰

۹۷ - ایل گلی یا تفریحگاه عمومی: ۱۰۹۱

۹۸ - راه آهن تبریز: ۱۰۹۲

۹۹ - تصویری از سنگ بسم الله: ۱۰۹۳

۱۰۰ - مسجد خاله‌اوغلی: ۱۰۹۶

۱۰۱ - مسجد حجة الاسلام: ۱۰۹۷

۱۰۲ - مسجد قاری یا شهیدی: ۱۰۹۸

۱۰۳ - مسجد خونی: ۱۰۹۹

۱۰۴ - نمائی از مسجد مقبره: ۱۱۰۰

۱۰۵ - مسجد مهر آباد بناب: ۱۱۰۱

۱۰۶ - آلچاقی مسجد تبریز: ۱۱۰۲

۱۰۷ - مسجد معروف به یاعلی: ۱۱۰۳

۱۰۸ - نمائی از خانه نعمت آباد: ۱۱۰۴

۱۰۹ - تیمچه حاج محمد قلی در تبریز: ۱۱۰۵

۱۱۰ - حمام عباس میرزا در کردشت جلفا: ۱۱۰۶

۱۱۱ - مجسمه نظامی در شهر باکو: ۱۱۰۷

۱۱۲ - سردر خانه بلورچیان: ۱۱۰۸

۱۱۳ - پل عباسیه قصبه بخشایش: ۱۱۰۹

مفاخر آذربایجان	۱۱۹۹
۱۱۴ - گنج‌بریه‌ای محراب زیبای مسجد جامع ارومیه:	۱۱۱۰
۱۱۵ - مسجد سردار ارومیه:	۱۱۱۱
۱۱۶ - آرامگاه ابن سینا:	۱۱۱۲
۱۱۷ - قبر نجم‌الدین کبری:	۱۱۱۳
۱۱۸ - باغ گلستان:	۱۱۱۴
۱۱۹ - آرامگاه شیخ صفی‌الدین:	۱۱۱۵



دعوت و بشارت:

اکنون که با فضل الهی مجلد دوم «مفاخر آذربایجان» پیرامون فیلسوفان و عارفان به پایان رسید مجلد سوم آن نیز پیرامون مفاخر قلمی و ادبی به نام «سخنوران آذربایجان» در مرحله آماده سازی و حروف چینی می‌باشد که با لطف الهی به زودی انتشار خواهد یافت.

خدا را شکر گزاریم که این توفیق را عنایت فرمود تا بخشی از حقوق گذشتگان را احیاء و زنده نگه داشته باشیم هر چند حقوق باقیمانده بر عهده ما خیلی بیشتر از آن است که توفیق انجام آن را یافته‌ایم به هنگام ترتیب و تنظیم این مجلدات سه گانه که مورد توافق و قرار ما با ناشر محترم بود به نظر رسید که جایگاه دو بخش دیگری نیز از مفاخر این سرزمین هنوز خالی است و جا دارد در آن زمینه‌ها نیز کاری صورت پذیرفته باشد:

۱ - شهیدان بزرگوار که در دفع ظلم و رفع بدعتی یا مبارزه با جهلی جان باخته‌اند و افراد نیکوکاری از این منطقه که منشأ آثار و خدمات ارزنده‌ای شده‌اند ولی زندگی آنان به صورت پراکنده در کتابها و تواریخ آمده است که از دسترس نوع افراد مطالعه کننده بیرون می‌باشد.

۱۲۰۰ فهرست اعلام و اشخاص، (ج ۲)

۲ - شرح حال نوآوران و مبتکران در رشته‌های گوناگون علم، صنعت، پزشکی و غیره که از این سرزمین برخاسته‌اند و هنوز در مجموعه مدونی معرفی نشده‌اند بسیار طبیعی است توسعه و گسترش علم و تمدن مرهون نوآوریها و ابتکاراتی بوده است که در طول زمان توسط افراد بااستعداد و نوآور به مرحله ظهور و بروز پیوسته است و این منطقه با توجه به طبیعت خاص خویش استعدادهای درخشانی را تحویل جامعه داده است و جا دارد این چهره‌ها شناسایی و به معرض نمایش و بهره‌گیری گذاشته شوند در ترتیب و گردآوری این بخش جا دارد ارباب تحقیق و دانشجویانی که در رشته‌های فوق رسالات کارشناسی و تحقیقی در مرحله دکترا دارند محض خدمت به جهان علم و دانش به این پروژه یاری دهند تا بتوان این نیت خیر را نیز به سامان رساند این بزرگواران می‌توانند ارشاد، راهنمایی و تحقیق خود را به آدرس ناشر محترم یا مستقیم در اختیار این خدمتگزار قرار دهند تا مورد استفاده قرار گیرد.

و بالتوفیق الآ من الله العلیّ العظیم علیه توکلت و الیه اتیب
قم حوزه علمیه: دفتر نشر نوید اسلام - عقیقی بخشایشی

۱۳۷۵ / ۳ / ۷

The Honours of Azarbayjan

by:

Dr. Aghighi-e Bakhshayeshi

Volume 2

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



۱۳۹۰-۰۱-۱۳

Publishers

1097

قیمت: دوره ۲۶۰۰۰ تومان